



آوازِ دُهل

پژوهشی در تعالیم منسوب به میرزا حسین علی نوری معروف به بهاء‌الله



مسعود بسیطی، زهرا مرادی، حسین آخوندعلی

چاپ دوم همراه با ویرایش جدید و اضافات

پاییز ۱۳۹۴

سید البرص

آوازِ دُهل

پژوهشی در تعالیم منسوب به میرزا حسینعلی نوری
معروف به بهاءالله

مسعود بسیطی، زهرا مرادی، حسین آخوندعلی

چاپ دوم همراه با ویرایش جدید و اضافات

پاییز ۱۳۹۴

توجه:

شما در حال مطالعه‌ی نسخه‌ی الکترونیکی ویرایش دوم کتاب آواز دهل هستید. نسخه‌ی اول این

کتاب با مشخصات زیر در گذشته چاپ شده است:

سرشناسه	بسیطی، مسعود، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور	آواز دهل: پژوهشی در تعالیم منتسب به میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله/ به قلم مسعود بسیطی، زهرا مرادی.
مشخصات نشر	تهران: بهار افشان، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	۱۲ج: مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	دوره: ۶-۰۰۰-۶۶۴۰-۰۰۰-۹۷۸-۲۰۰۰ ریال:
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه.
مندرجات	ج.۱- تحری حقیقت و ترک تقلید- ج.۲- دین باید سبب الفت و محبت باشد- ج.۳- دین باید مطابق علم و عقل باشد- ج.۴- دین باید مطابق علم و عقل باشد- ج.۵- ترک تعصبات- ج.۶- تعدیل معیشت عمومی- ج.۷- بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری- ج.۸- تعلیم و تربیت عمومی و اجباری- ج.۹- وحدت لسان و خط برای عالمیان- ج.۱۰- تساوی حقوق رجال و نساء- ج.۱۱- صلح عمومی و تحریم جنگ- ج.۱۲- جهان بشری محتاج نفات روح‌القدس است.
عنوان دیگر	پژوهشی در تعالیم منسوب به میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله.
موضوع	بهاءالله، حسینعلی‌بن‌میرزا بزرگ، ۱۲۳۳ - ۱۳۰۹ق. -- تعالیم
موضوع	بهایگری
شناسه افزوده	مرادی، زهرا، ۱۳۵۸ -
رده بندی کنگره	۱۳۹۱ ب۹ب۵/۳۹۵ BP
رده بندی دیویی	۵۶۴/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	۲۷۷۳۸۰۶

طراح جلد ویرایش دوم: عاطفه قنبریان

پیشکش به:

همه‌ی حقیقت پژوهانی که تحرّی حقیقت

و ترک تعصّبات باطل را

اساسی‌ترین رکن حیات خویش قرار دادند.

این گروه کتاب را نخوانند:



کسانی که حق‌پذیر نبوده، اهل تحرّی حقیقت
نیستند و اگر حقیقتی را یافتند، تعصّبات‌شان را
بر حقیقت ترجیح می‌دهند.



این گروه کتاب را بخوانند:



کسانی که حق‌پذیرند، اهل تحرّی حقیقت
هستند و آنگاه که حقیقتی را یافتند، آن را بر
گمان خویش ترجیح می‌دهند.



از همه اساتید و سرورانی که حق حیات به گردن ما داشته و در تربیت ما به عنوان انسان هایی حق پذیر و عقل گرا تلاش کرده اند سپاس گزاریم و دست یکایکشان را می بوسیم. باشد تا دعای خیرشان برکت و قوت زندگی و راهمان باشد.

فهرست

- مقدمه چاپ دوم..... ۱
- دییاجه ۲
- سراغاز ۳
- تعالیم منسوب به بهاء الله ۱۵
- رویکرد این کتاب در بررسی تعالیم بهایی ۱۶
- دیدگاه‌های سه‌گانه‌ی این پژوهش در بررسی تعالیم بهایی ۱۷
- تعلیم نخست: تحرّی حقیقت و ترک تقالید ۲۱**
- مقدمه ۲۲
- دیدگاه نخست: آیا حقیقت‌جویی و دوری از تقلید، ابداع بهایان است؟ ۲۴
- دیدگاه دوم: آیا مؤسّسان بهائیت، حق‌جو و حق‌پذیرند؟ ۲۷
- ۱- دیدگاه دوگانه بهائیت درباره‌ی عقل و علم ۲۷
- ۲- تحرّی حقیقت، تجویزی برای غیر بهایان ۳۳
- ۳- دور از دسترس قرار دادن منابع تحرّی حقیقت درباره‌ی بهائیت ۳۵
- ۴- مجازات طرد و اخراج، ثمره‌ی تحرّی حقیقتی که به مذاق بیت‌العدل خوش نیاید ۴۴
- ۵- تحریف متون بهایی، نمونه‌ای عملی از تحرّی حقیقت در بهائیت ۴۵
- ۶- تحرّی حقیقت یا تبلیغ یک طرفه و اغفال جماعات بی‌سواد ۴۸
- ۷- بستن درب تحرّی حقیقت بر اطفال بهایی ۴۹
- ۸- تحرّی حقیقت، جرمی نابخشودنی برای ساکنان اسرائیل ۵۰
- ۹- تحرّی حقیقت یا سیلی و ناسزا در پاسخ به سوال ۵۲
- دیدگاه سوم: آیا اساساً این تعلیم، منطقی و عقلانی است؟ ۵۴
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۵۸
۱. آیا تعلیم تحرّی حقیقت، جدید است؟ ۵۹
۲. اولین تعلیم بهاء الله چیست؟ ۵۹
۳. آیا غیر بهایان، جاهل و بی‌عقل هستند؟ ۶۰

۴. آیا با عقل می‌توان به عرفان الهی رسید؟ ۶۰
۵. تحرّی کنیم یا بی چون و چرا بپذیریم؟ ۶۱
۶. آیا همه باید تحرّی حقیقت کنند؟ ۶۱
۷. بشنویم یا نشنویم؟ ۶۲
۸. سوال را پاسخ دهیم یا سوال کننده را سیلی زنیم؟ ۶۲
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه ۶۳
- تعلیم دوم: وحدت عالم انسانی** ۶۵
- مقدمه ۶۶
- دیدگاه نخست: آیا وحدت عالم انسانی تعلیم جدیدی است؟ ۷۰
- دیدگاه دوم: آیا مؤسّسان بهائیت، به وحدت عالم انسانی معتقد بوده‌اند؟ ۷۳
- ۱- سیاهان آفریقایی همگی مانند حیوانات وحشی و بی و عقل و دانشند! ۷۳
- ۲- نظر عبدالبهاء درباره‌ی ترک‌ها ۷۷
- ۳- نظر عبدالبهاء درباره‌ی بومیان آمریکایی ۷۸
- ۴- عبدالبهاء و فلاسفه‌ی مادی ۸۱
- ۵- روش برخورد با غیر بهائیان و منکران: ۸۴
- ۶- برخورد بهاء‌الله با برادر خود و پیروان او ۱۰۵
- ۷- روش برخورد با طردشدگان: ۱۰۹
- ۸- مجازات دزد ۱۱۳
- ۹- بهائیان برای چه دست به ساخت تقویم جدیدی زده‌اند؟ ۱۱۴
- ۱۰- دفاع از تمام مظلومان یا فقط دفاع از بهائیان ۱۱۵
- ۱۱- اسرائیلی‌های بی نوا از فضل بهایی شدن محرومند ۱۱۶
- ۱۲- وحدت عالم انسانی در برخورد بهاء‌الله با غیر بهائیان ۱۱۷
- ۱۳- وحدت عالم انسانی در برخوردهای عبدالبهاء ۱۱۸
- ۱۴- وجود فرقه‌های متعدد بهایی، مغایر با وحدت عالم انسانی ۱۱۹
- دیدگاه سوم: آیا اساساً این تعلیم، از نظر عقل و منطق صحیح است؟ ۱۲۱
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۱۲۳

۱. آیا تعلیم وحدت عالم انسانی، جدید است؟ ۱۳۴
۲. سیاهان آفریقایی، گاو هستند یا انسان؟ ۱۳۴
۳. آیا آفریقاییان همگی حیوانات نامتمدن، وحشی و بیعقل هستند؟ ۱۳۵
۴. آیا ترک‌ها سزاوار پاسخ‌های مضحک هستند؟ ۱۳۵
۵. آیا ملیت و نژاد مردم باید معیار قضاوت باشد؟ ۱۳۶
۶. درخت خوب و درخت بد؟ ۱۳۶
۷. با غیر بهاییان معاشرت کنیم یا نکنیم؟ ۱۳۷
۸. آیا خداوند غیر بهاییان را عذاب خواهد کرد؟ ۱۳۸
۹. آیا آنها که از بهائیت روی گردانده‌اند، حیوان هستند؟ ۱۳۹
۱۰. همه میوه‌ی یک درختیم یا برخی سنگ ریزه‌ی بی ارزش‌اند؟ ۱۳۹
۱۱. آیا رحمت پروردگار شامل حال تمامی انسان‌هاست یا خیر؟ ۱۳۰
۱۲. همراهی یا طرد؟ ۱۳۰
۱۳. معاشرت یا قطع رابطه؟ ۱۳۱
۱۴. مهربانی یا عذاب؟ ۱۳۱
۱۵. مهربانی یا کُتک؟ ۱۳۲
۱۶. محبت یا عداوت (جدایی)؟ ۱۳۲
۱۷. با ادب باشیم یا ناسزا بگوییم؟ ۱۳۳
۱۸. فحش بدهیم یا ندهیم؟ ۱۳۴
۱۹. پناه‌خائنان باشیم یا با آنها نامهربان باشیم؟ ۱۳۴
۲۰. با گرگ، مهربان باشیم یا نباشیم؟ ۱۳۵
۲۱. مهربانی با ظالم یا تنبیه او؟ ۱۳۵
۲۲. آیا هر کس بهاء‌الله را انکار کند، حرام زاده است؟ ۱۳۵
۲۳. محبت به میغضان یا حرمت دیدار با آنها؟ ۱۳۶
۲۴. با غافلان چگونه برخورد کنیم؟ ۱۳۶
۲۵. برای دیگران آرزوی مرگ کنیم یا نکنیم؟ ۱۳۷
۲۶. به دیگران توهین نکنیم یا از توهین به دیگران بخرندیم؟ ۱۳۷
۲۷. آیا بهاء‌الله دوست دارد از او با انواع الفاظ زشت یاد کنند؟ ۱۳۸

- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه: ۱۳۹
- تعلیم سوم: دین باید سبب الفت و محبت باشد ۱۴۱
- مقدمه ۱۴۲
- دیدگاه نخست: آیا این تعلیم، تازگی دارد و پیش از اعلان بهاییان، شنیده نشده بود؟ ۱۴۴
- دیدگاه دوم: آیا بهاییان و در رأس آنها رهبران‌شان بر طبق این تعلیم رفتار نموده‌اند؟ ۱۴۷
- ۱- درگیری درون فرقه‌ای در بابیت و بهائیت ۱۴۷
- ۲- جنگ‌های دوره‌ی باب ۱۴۹
- ۳- نزاع‌های زمان بهاء‌الله ۱۵۳
- ۴- درگیری‌های پس از بهاء‌الله ۱۵۵
- ۵- رفتار بهاییان نسبت به غیر بهاییان ۱۵۷
- ۶- بهاء‌الله و صلح ۱۵۹
- ۷- بر خوردهای خشونت آمیز عبدالبهاء ۱۶۱
- دیدگاه سوم: آیا اساساً این تعلیم، از نظر عقل و منطق صحیح است؟ ۱۶۵
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۱۶۷
۱. آیا تعلیم «دین باید سبب الفت و محبت شود» جدید است؟ ۱۶۸
۲. محبت یا خشونت؟ ۱۶۸
۳. آیا بابیت دین است؟ ۱۶۹
۴. آیا بهائیت دین است؟ ۱۷۰
۵. آیا بی دینی، بهتر از بهایی بودن است؟ ۱۷۱
۶. اعتقاد افراد به ما ربط دارد یا ندارد؟ ۱۷۱
۷. برای دشمن، دوست باشیم یا شعله‌ی آتش؟ ۱۷۲
۸. همراهی یا طرد؟ ۱۷۲
۸. کتک بزنیم یا نزنیم؟ ۱۷۳
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه: ۱۷۴
- تعلیم چهارم: دین باید مطابق علم و عقل باشد ۱۷۵
- مقدمه ۱۷۶

- دیدگاه نخست: آیا این تعلیم، تازگی دارد و پیش از اعلان بهایبان، شنیده نشده بود؟ ۱۸۰
- دیدگاه دوم: آیا بهایبان و در رأس آنها رهبران شان بر طبق این تعلیم رفتار کرده‌اند؟ ۱۸۳
- ۱- معیار صحت عقل و علم پذیرش بهائیت است! ۱۸۳
- ۲- فرمایشات خلاف علم و عقل باب ۱۸۵
- ۳- فرمایشات خلاف علم و عقل بهاء الله: ۱۹۴
- ۴- فرمایشات خلاف علم و عقل عبدالبهاء ۲۱۱
- ۵- دانش مذهبی باب، بهاء الله و عبدالبهاء ۲۲۲
- ۶- منبع دانش باب، بهاء الله، و عبدالبهاء ۲۵۲
- ۷- اشعار شعراء منبعی دیگر برای رهبران بهایی ۲۶۷
- ۸- عقل حکم می‌کند انسان به آنچه فرمان می‌دهد خود عامل باشد ۲۷۱
- دیدگاه سوم: آیا اساساً این تعلیم از نظر عقل و منطق، صحیح است؟ ۲۸۲
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۲۸۹
۱. آیا تعلیم «دین باید مطابق علم و عقل باشد» جدید است؟ ۲۹۰
۲. اگر دین با عقل مطابق نبود، مشکل از دین است یا عقل؟ ۲۹۰
۳. علم خوب است یا بد ۲۹۱
۴. بابت جهل است یا دین؟ ممنوعیت کتب و آموزش: ۲۹۱
۵. بابت جهل است یا دین؟ نابودی همه کس و همه چیز غیر بایی: ۲۹۲
۶. بابت جهل است یا دین؟ ممنوعیت دارو: ۲۹۳
۷. بابت جهل است یا دین؟ مسافرت رفتن: ۲۹۳
۸. بابت جهل است یا دین؟ چند حکم متفرقه: ۲۹۴
۹. آیا قرآن می‌گوید همه چیز زنده است؟ ۲۹۴
۱۰. جایگاه دانشمندان و عقلا در نزد بهایبان ۲۹۵
۱۱. آیا به باب وحی می‌شده؟ ۲۹۵
۱۲. آیا بهاء الله علم الهی داشته؟ ۲۹۶
۱۳. عبدالبهاء و مدرسه رفتن باب ۲۹۷
۱۴. آیا عقلانی است به کسی دستوری دهیم که در گذشته کاری را انجام ندهد؟ ۲۹۷
۱۵. بهاء الله با علما حشر و نشر داشته یا نداشته؟ ۲۹۸

- ۲۹۸ ۱۶. آیا جوانی بهاء‌الله به شادابی گذشته است؟
- ۲۹۹ ۱۷. آیا نقل قول از کتب دیگران نشان نداشتن علم الهی است؟
- ۳۰۰ ۱۸. مرده را کی و کجا دفن کنیم؟
- ۳۰۱ ۱۹. آیا بهاء‌الله قصد نسخ کتاب بیان را دارد؟
- ۳۰۲ ۲۰. بهاء‌الله و عبدالبهاء در لباس دانشمندان
- ۳۰۹ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه
- ۳۱۰ **تعلیم پنجم: ترک تعصبات**
- ۳۱۱ مقدمه
- ۳۱۳ دیدگاه نخست: آیا این تعلیم، تازگی دارد؟
- ۳۱۵ دیدگاه دوم: بهایبان و سران‌شان در برخورد با این تعلیم چگونه عمل می‌کنند؟
- ۳۱۵ ۱. علی محمد باب
- ۳۱۶ ۲. تعصّب نداشتن فقط برای غیر بهایبان است!
- ۳۱۷ ۳. برخورد بهایبان با معرضین و منکرین
- ۳۱۸ ۴. بهایبان تعصّب ندارند اما به اعتقاد ایشان غیر بهایبان حرامزاده هستند
- ۳۱۹ ۵. بهایبان تعصّب ندارند اما به اعتقاد ایشان غیر بهایبان حیوانند
- ۳۲۰ ۶. بهایبان تعصّب ندارند اما بهایبان گوهر و غیر بهایبان سنگ‌ریزه هستند
- ۳۲۱ ۷. بهایبان تعصّب ندارند اما غیر بهایی از بهایی ارث نمی‌برد
- ۳۲۱ ۸. بهایبان تعصّب ندارند اما فقط بهایبان عاقل و عالمند
- ۳۲۲ ۹. تعصّبات نژادی در بهائیت
- ۳۲۵ ۱۰. تعصّب جنسی
- ۳۲۶ ۱۱. تعصّب در تحصیلات
- ۳۲۷ ۱۲. تعصّب بر مبنای دوستی و دشمنی بهاء‌الله
- ۳۲۹ دیدگاه سوم: آیا اساساً این تعلیم از نظر عقل و منطق، صحیح است؟
- ۳۳۳ بخوانیم و بیاندیشیم!
- ۳۳۴ ۱. تعصّب نداشته باشیم یا دیدار با غیر بهایبان را حرام بدانیم؟
- ۳۳۴ ۲. تعصّب نداشته باشیم یا تنها بهایبان را عالم و عاقل بدانیم؟

۳. تعصّب نداشته باشیم یا هر بهایی را برابر با هزار هزار غیر بهایی بدانیم؟ ۳۳۵
۴. تعصّب نداشته باشیم یا غیر بهایی را از ارث محروم کنیم؟ ۳۳۵
۵. تعصّب نداشته باشیم یا غیر بهاییان را حیوان بشماریم؟ ۳۳۶
۶. تعصّب نداشته باشیم یا غیر بهایی را حرامزاده بدانیم؟ ۳۳۶
۷. تعصّب نداشته باشیم یا معترضان را اخراج کنیم؟ ۳۳۷
۸. تعصّب نداشته باشیم یا شک کننده در بهاء الله را جهنم بدانیم؟ ۳۳۷
۹. تعصّب نداریم؛ اما کسی که غیر بهاییان را انسان بداند از فضل خدا محروم می‌دانیم! ۳۳۸
۱۰. تعصّب نداشته باشیم یا بومیان آفریقا و آمریکا را حیوان وحشی و بی عقل بشماریم؟ ۳۳۸
۱۱. تعصّب نداشته باشیم یا ترکان را سزاوار پاسخ‌های مضحک و مسکت بدانیم؟ ۳۳۹
۱۲. تعصّب نداشته باشیم یا بین زن و مرد تفاوت قائل شویم؟ ۳۳۹
۱۳. تعصّب نداشته باشیم یا متعصبانه از بابت طرفداری کنیم؟ ۳۴۰
۱۴. تعصّب نداشته باشیم یا تحصیل در مدارس غیر بهایی را مرگ مجسم بدانیم؟ ۳۴۰
۱۵. تعصّب نداشته باشیم یا دوستی و دشمنی با بهاء الله را معیار برخورد با دیگران قرار دهیم؟ ۳۴۱
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه: ۳۴۲
- تعلیم ششم: تعدیل معیشت همگانی و رفع مشکلات اقتصادی ۳۴۴
- مقدمه ۳۴۵
- دیدگاه نخست: آیا این تعلیم، ابداع بهائیت است؟ ۳۵۰
- دیدگاه دوم: آیا بهاییان و در رأس آنها سران بهائیت، خود به امر تعدیل معیشت و حمایت از فقرا اهتمام داشته‌اند؟ ۳۵۴
- ۱- تصرف تمام اموال افراد غیر بایی ۳۵۴
- ۲- انواع جریمه‌های خانمان سوز برای باییان به نفع باب ۳۵۵
- ۳- ربا خوری ۳۵۶
- ۴- مجازات خنده آور برای زنا ۳۵۸
- ۵- ناقضین عهد و طرد شدگان ۳۵۹
- ۶- خانه‌ی مسکونی میّت ۳۶۰
- ۷- مجازات دزد ۳۶۰

- دیدگاه سوم: آیا این تعلیم از نظر عقلی و منطقی، صحیح است؟ ۳۶۲
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۳۷۲
۱. آیا تعلیم «تعدیل معیشت عمومی» جدید است؟ ۳۷۳
۲. بالاخره ربا خوب است یا بد؟ آیا عبدالبهاء فضل خدا بر بندگانش را دوست ندارد؟ ۳۷۳
۳. کمک به نیازمندان اجباری است یا اختیاری؟ ۳۷۴
۴. تعدیل معیشت یا پرداخت چند تن طلا به بیت‌العدل؟ ۳۷۴
۵. باید بین انسان‌ها مساوات کامل باشد یا نباشد؟ ۳۷۵
۶. خداوند انسان‌ها را یکسان خلق نموده یا خیر؟ ۳۷۵
۷. تعدیل معیشت یا محروم کردن برخی از معیشت؟ ۳۷۶
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه ۳۷۷
- تعلیم هفتم: بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری** ۳۷۸
- مقدمه ۳۷۹
- بررسی سازمان تشریح ۳۸۰
- دیدگاه نخست: آیا این تعلیم تازگی دارد؟ ۳۹۱
- دیدگاه‌های دوم و سوم: آیا سران بهایی به این تعلیم عمل نموده‌اند؟ آیا این تعلیم، منطقی است؟ ۳۹۴
- ۱- حل مشکلات ملت‌ها یا دولت‌ها؟ ۳۹۴
- ۲- جدایی دین از سیاست ۳۹۵
- ۳- عصمت بیت‌العدل ۳۹۹
- ۴- مشروعیت بیت‌العدل به شرط وجود ولیّ امرالله ۴۰۱
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۴۱۲
۱. آیا بیت‌العدل کپی برداری از مجالس اروپایی است؟ ۴۱۳
۲. آیا بیت‌العدل مصون از خطاست؟ ۴۱۳
۳. آیا بهاییان اجازه‌ی فعالیت و دخالت در سیاست دارند؟ ۴۱۴
۴. چه کسی امور سیاسی سلطنت طلایی بهایی را اداره می‌کند؟ ۴۱۵
۵. اختلاف استنباط در آثار بهاء الله را به ولیّ امرالله ارجاع دهیم یا به بیت‌العدل اعظم؟ ۴۱۵
۶. حقوق الله باید به ولیّ امرالله تقدیم شود یا به بیت‌العدل اعظم؟ ۴۱۶

- ۴۱۶ کلام قصار: آیا قوانین دولت‌ها بر قوانین خدا ارجح است؟
- ۴۱۷ مؤید بودن سران بهائیت به الهامات الهی یا خطا رفتن پیشگویی‌های‌شان؟!
- ۴۱۸ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه:
- ۴۲۰ **تعلیم هشتم: تربیت عمومی و اجباری**.....
- ۴۲۱ مقدمه
- ۴۲۳ دیدگاه نخست: آیا این تعلیم، تازگی دارد؟
- ۴۲۶ دیدگاه دوم: آیا بهائیان، خود به این تعلیم عامل بوده‌اند؟
- ۴۲۶ ۱- تعلیم و تربیت عمومی و اجباری نزد بهائیان
- ۴۲۷ ۲- معنای تعلیم و تربیت نزد باب و افتخار بها، الله به آن
- ۴۲۸ ۳- معیار عالم بودن، بهایی بودن است، نه تعلیم و تربیت
- ۴۲۹ ۴- میزان سطح علمی بزرگان بهائیت
- ۴۲۹ ۵- ادب بها، الله و عبدالهها، به عنوان دو نمونه از تعلیم و تربیت بهایی
- ۴۳۱ ۶- جایگاه تعلیم و تربیت غیر بهائیان در نزد بهائیان
- ۴۳۵ دیدگاه سوم: آیا اساساً این تعلیم از نظر عقلی صحیح است؟
- ۴۳۸ بخوانیم و بیاندیشیم!
- ۴۳۹ ۱. آیا تعلیم، تعلیم و تربیت عمومی جدید است؟
- ۴۳۹ ۲. تربیت یکسان یا متمایز اطفال؟
- ۴۴۰ ۳. تربیت یکسان یا متناسب با ظرفیت؟
- ۴۴۰ ۴. آیا تعلیم و تعلم جهل را از بین می‌برد؟
- ۴۴۱ ۵. تمجید از احکام جاهلی و هادم علم یا داعیه داری تعلیم و تربیت عمومی؟
- ۴۴۱ ۶. آیا پیامبری که بی‌تربیت باشد می‌تواند مردم را تربیت کند؟
- ۴۴۲ ۷. شرکت بهائیان در مدارس غیر بهایی مجاز است یا خیر؟
- ۴۴۴ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه:
- ۴۴۶ **تعلیم نهم: وحدت لسان و خط برای عالمیان**.....
- ۴۴۷ مقدمه
- ۴۴۹ دیدگاه نخست

- آیا این تعلیم، کاملاً جدید است؟ ۴۴۹
- دیدگاه دوم: آیا خود بهاییمان و خصوصاً سران ایشان به این تعلیم عامل بوده‌اند؟ ۴۵۳
- ۱- متون اولیه‌ی بهایی به سه زبان مختلف نوشته شده‌اند. ۴۵۳
- ۲- چرا باید یک پیامبر پارسی آیات را به عربی نازل کند؟ ۴۵۴
- ۳- به بهاییمان دستور داده شده زبان‌های متعدد فرا گیرند. ۴۵۷
- ۴- چرا بهاییمان تاکنون خط و زبان مشترکی ابداع نکرده‌اند؟ ۴۶۰
- ۵- چرا با وجود توصیه‌ی عبداله‌ها، بیت‌العدل زبان اسپرانتو را انتخاب نکرد؟ ۴۶۴
- ۶- تعارضات متعدد در تعیین مصداق لسان عمومی ۴۶۶
- ۷- کسی که در یاد گرفتن زبانی غیر از زبان مادریاش مشکل دارد، چگونه دیگران را به این کار امر می‌کند؟ ۴۶۹
- ۸- تحریف متون بهایی در ترجمه‌ی آن‌ها به انگلیسی ۴۷۳
- دیدگاه سوم: آیا اساساً این تعلیم از نظر عقل و منطق، صحیح است؟ ۴۷۶
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۴۸۲
۱. به جز زبان مادری، یک زبان بیاموزیم یا پنج زبان؟ ۴۸۳
۲. معنی تلاش برای محدود کردن زبان به یکی! ۴۸۴
۳. آیا یادگیری زبان‌های متعدد اتلاف عمر است؟ ۴۸۴
۴. علت نازل کردن آیات عربی برای مخاطب فارسی چیست؟ ۴۸۵
۵. زبان جهانی مورد نظر بهائیت چیست؟ ۴۸۶
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه ۴۸۷
- تعلیم دهم: تساوی حقوق رجال و نساء** ۴۸۸
- مقدمه ۴۸۹
- دیدگاه نخست: آیا پیش از بهائیت، فرد، مکتب و یا آیینی درباره‌ی محترم شمردن حقوق زنان سفارش نکرده و راهکاری ارائه نداده است؟ ۴۹۲
- دیدگاه دوم: آیا بهاییمان به راستی به تساوی حقوق زن و مرد معتقدند و طبق آن عمل می‌کنند؟ ۴۹۷
- ۱- دیدگاه بهاء الله و عبداله‌ها نسبت به زن ۴۹۷
- ۲- ارث زنان در بهائیت ۵۰۳

- ۳- مهریه‌ی زن بهایی ۵۰۹
- ۴- تعدد زوجات در بهائیت ۵۱۰
- ۵- عضویت زنان بهایی در بیت العدل ۵۲۳
- ۶- مقام ولی‌امرالله بودن ۵۲۴
- ۷- حج بهایی ۵۲۴
- ۸- تربیت اولاد ۵۲۵
- ۹- پسران غضن (شاخه) هستند و دختران ورقه (برگ) ۵۲۷
- ۱۰- مهریه و بکارت ۵۲۸
- ۱۱- زنان باید از مردان تبعیت کنند ۵۲۹
- دیدگاه سوم: آیا این تعلیم از نظر عقل و منطق صحیح است؟ ۵۳۰
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۵۳۳
۱. هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست یا با هم تفاوت دارند؟ ۵۳۴
۲. حیوان نر بر ماده امتیاز دارد یا خیر؟ ۵۳۵
۳. اگر یک بال عالم انسانی ضعیف‌تر باشد می‌توان ترقی کرد؟ ۵۳۵
۴. مرد و زن در جمیع مراتب مساوی‌اند، اما زنان، بی استعداد و بی لیاقت هستند! ۵۳۶
۵. نزد خدا مردی و زنی است یا خیر؟ ۵۳۶
۶. حقوق زنان با مردان مساوی است، اما زنان از خانه‌ی پدری ارث نمی‌برند! ۵۳۷
۷. باید حقوق زنان با مردان مساوی باشد، اما زنان کمتر ارث ببرند! ۵۳۷
۸. باید حقوق زن و مرد با هم مساوی باشد به جز جاهایی که زن اصلاً حقی ندارد! ۵۳۸
۹. جایگاه زن بهایی و «بازپس‌گیری آنچه شوهر برای او خریده، پس از فوت مرد» ۵۳۸
۱۰. تعدد زوجات، آری یا خیر؟ ۵۳۹
۱۱. عبداله‌ها و عدالت بین زوجات ۵۳۹
۱۲. آیا عبداله‌ها گفته مردان اجازه‌ی تعدد زوجات ندارند؟ ۵۴۰
۱۳. تساوی حقوق یا محرومیت زنان از حق عضویت در بیت‌العدل؟ ۵۴۰
۱۴. تساوی حقوق یا تمایز بین حقوق زن روستایی و شهری؟ ۵۴۱
۱۵. آیا رحمت خدا شامل همه‌ی انسان‌هاست یا برخی زنان از موهبت پروردگار بی‌نصیبند؟ ۵۴۱
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه ۵۴۲

- تعلیم یازدهم: صلح عمومی و تحریم جنگ ۵۴۴
- مقدمه ۵۴۵
- دیدگاه نخست: آیا طرفداری از صلح و دوری از جنگ، تعلیم جدیدی است؟ ۵۴۷
- دیدگاه دوم: آیا بهاییان خود همواره در صلح بودند و هرگز نجنگیده‌اند؟ ۵۶۲
- ۱- میرزا اسدالله، نوکر بهاء‌الله ۵۶۴
- ۲- جنایات در عراق ۵۶۵
- دیدگاه سوم: آیا از نظر عقلی تحت هر شرایطی می‌توان صلح کرد و یا جنگ نکرد؟ ۵۷۰
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۵۷۵
۱. آیا وعده به صلح عمومی تعلیم جدید است؟ ۵۷۶
۲. تعرض و جنایت ممنوع است یا خیر؟ ۵۷۷
۳. صلح عمومی یا «شعله‌ی آتش بودن برای دشمنان بهاء‌الله»؟ ۵۷۷
۴. اگر کسی تعدی کرد، دفاع کنیم یا نکنیم؟ ۵۷۸
۵. اسلحه و جدال ممنوع است یا برای رسیدن به صلح باید جنگید؟ ۵۷۸
۶. تعرض ممنوع است یا می‌توان مردم را کُتک زد؟ ۵۷۹
۷. جدال ممنوع است یا آزاد؟ ۵۷۹
۸. جهان‌گشایی مذموم است یا ممدوح؟ ۵۷۹
۹. کلام قصار: ۵۸۰
۱۰. صلح جهانی در چه زمانی به وقوع می‌پیوندد ۵۸۱
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه ۵۸۲
- تعلیم دوازدهم: جهان بشری محتاج نفثات روح القدس است ۵۸۴
- مقدمه ۵۸۵
- دیدگاه نخست: آیا اعلام نیاز بشر به نفثات روح القدس، تعلیمی جدید است و پیش از اعلان بهاییان، در جهان شنیده نشده بود؟ ۵۸۹
- دیدگاه دوم و سوم: آیا رهبران بهایی، خود به این تعلیم عامل بودند؟ آیا این تعلیم از نظر عقل و منطق صحیح است؟ ۵۹۳
- بخوانیم و بیاندیشیم! ۶۰۹

۱. با مقتضیات زمان دین جدیدی بیاید یا نیاید؟ ۶۱۰
۲. چند سال پس از بهاء‌الله پیامبر جدیدی می‌آید؟ ۶۱۰
۳. در این عصر، واسطه‌ی فیض الهی کجاست؟ ۶۱۱
۴. به خدا قسم پیامبر جدیدی می‌آید! نمی‌آید! ۶۱۱
۵. آیا مکاشفات پیامبران حقیقت دارند؟ ۶۱۲
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه ۶۱۳
- کلام آخر ۶۱۴
- فهرست منابع ۶۱۸

مقدمه چاپ دوم

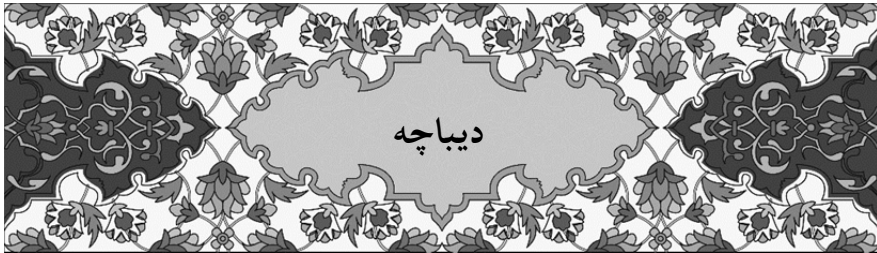
از آنجا که پس از تدوین و چاپ نخست مجموعه آواز دهل، با همت و سعی وافر همکاران علمی، به مجموعه‌هایی دیگر از منابع دست اول بهایی دست یافتیم، بر آن شدیم تا در ویرایش دوم کتاب از آن منابع استفاده نماییم. لذا چاپ دوم کتاب، همراه با تجدید نظر و اضافات جدید ویرایش شده است. همچنین در این چاپ، بر خلاف چاپ نخست، هر تعلیم در یک جلد ارائه نشده، بلکه تمامی دوازده تعلیم به صورت یکپارچه در یک مجلد مورد بررسی و نشر قرار گرفته‌اند.

همانند چاپ اول، برای دسترسی آسان پژوهشگران به منابع، در این ویرایش نیز عین متن مورد اشاره در پاورقی‌ها تکرار شده است. ضمناً، برخی متون بهایی به زبان انگلیسی نیز به کتاب اضافه شده که ترجمه‌ی فارسی آن‌ها تاکنون موجود نبوده است.

فایل کتاب به زبان فارسی و ترجمه‌ی انگلیسی آن، به ترتیب از وبسایت www.bahaibahai.com و www.bahaibahai.com/eng قابل دانلود هستند.

نسخه‌ها و ویرایش‌های آتی کتاب نیز در همین آدرس‌ها بارگذاری خواهند شد. ضمناً علاقمندان می‌توانند مقالات مرتبط با بهائیت را از بخش مقالات در وبسایت مطالعه فرمایند.

شما می‌توانید از بخش نظرات و ارتباط با ما در وبسایت‌های مذکور نظرات و سوالات خود را با ما در میان بگذارید. امیدواریم که این مجموعه مورد توجه پژوهشگران محترم و تمام حقیقت‌جویان قرار گیرد.



خداوند بهشت را آفرید و آن را با برترین زینت‌ها آراست ...

آنگاه انسان‌ها را آفرید و از میان ایشان، پاک‌ترین و ممتازترین‌شان را برگزید، آنها را سفیران خود بین آدمیان قرار داد تا در میان مردمان رفته و همگان را به میهمانی بزرگ خدا در بهشت دعوت کنند. اما ...

اما عموم انسان‌ها از دعوت فرستادگان الهی به حق‌جویی و حق‌پذیری روی برتافتند و در وادی گمراهی فرو رفتند.

تاریخ، بارها و بارها تکرار شد و هربار آدمیان، اشتباه گذشتگان خویش را تکرار کردند. ریسمان محکم الهی را رها نموده، به تار عنکبوت لذائذ دنیا چنگ زدند و تبعیت از گذشتگان را بر حق‌جویی و حق‌پذیری ترجیح دادند.

امروز نیز انتخاب با من و توست.

می‌توانیم بر هدایت هادیان الهی، چشم و گوش بر بندیم و پا جای پای گمراهان بگذاریم یا می‌توانیم رستگاری را انتخاب کنیم، پیام حق را شنیده، به آن عامل شویم و در زمره‌ی هدایت شدگان قرار گیریم.

انتخاب با من و توست!



بهاییت، تداوم حرکت جوانی اهل شیراز، به نام علی محمد شیرازی^۱ مشهور به «باب» بود. وی در عصر محمد شاه قاجار طی چند مرحله، ابتدا خویش را باب^۲ مهدی موعود^۳، سپس، خود مهدی^۴ بعد پیامبر عصر جدید^۵ و در آخر، هستی و ذات خدا^۶ معرفی کرد.

۱- از ۱۲۳۵ تا ۱۲۶۶ هجری قمری

۲- باب، به معنای در و به مفهوم نائب است. در واقع علی محمد شیرازی خود را نائب خاص امام زمان و دری برای ارتباط مردم با حضرت، معرفی نمود. در حالی که پس از نواب اربعه و از سال ۳۲۹ ه.ق. که غیبت کبرای امام زمان آغاز شد، باب نیابت خاص امام زمان نیز مسدود گردید.

۳- باب در سال ۱۲۶۰ ه.ق. ادعای بابیت کرده بود و این ادعا تا سال ۱۲۶۴ ه.ق. همچنان ادامه داشت. برگرفته از: اشراق خاوری، *رحیق مختوم*، ج ۱، صص ۵۸۱-۵۸۵؛ و دستور باب به افزودن این جمله به اذان: «أشهد أن علیاً قبل نبیل باب بقیه الله» یعنی: «شهادت می‌دهم که علی محمد، باب بقیه الله (امام زمان) است»: اشراق خاوری، *تلخیص تاریخ نبیل (مطالع الانوار)*، ص ۱۲۲. (منظور از علی قبل نبیل، علی محمد است. نبیل از جهت حروف ابجد معادل ۹۲ و برابر با ابجد کلمه‌ی محمد است. علی محمد را به صورت «علی قبل نبیل» آورده یعنی «علی قبل از محمد»)

۴- «اننی انا القائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون» یعنی: من همان قائم حقی هستم که شما به ظهورش وعده داده شده اید: فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهور الحق*، ج ۳، پاورقی ص ۱۶۰ (هماهنگ با ص ۱۷۳ کتاب اصلی)؛ و «چیزی از این مقدمه - بدشت - نگذشت که حضرت باب ... با اظهار مقام قائمیت و اثبات استقلال و اصالت امر مبارک، قیام پیروان خود را در احتفال بدشت تأیید و نظرات و معتقدات آنان را نسبت به شریعت الهیه تقویت و تصویب فرمودند»: شوقی، *قرن بدیع*، ص ۹۷.

۵- علی محمد، دین تازه‌ای به نام بابیت و کتاب جدیدی به نام «بیان» آورد. عبدالبهاء نیز از باب به عنوان یکی از مظاهر نبوت نام می‌برد و وی را در کنار پیامبران بزرگ خدا مطرح می‌کند: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده‌اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد و حضرت اعلی (علی محمد باب) و جمال مبارک (بهاءالله)»: عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۱۱۶.



تصویر علی محمد شیرازی معروف به باب، مؤسس بابیه

علی محمد باب، کتابی به نام بیان، آن هم به دو زبان، اما هر دو را ناقص نازل ساخت.^۷ وی در همین کتاب بیان، مریدان را به ظهور «من یظهره الله»^۸ پس از حدود ۱۵۰۰ سال از مرگ خود بشارت داد.^۹

پس از مدتی علی محمد باب در مجلس مناظره‌ای از گفته‌های خویش تبرّی جسته، اظهار ندامت نمود. وی که از عهده‌ی پاسخ به سوالات ساده‌ی علما بر نیامده بود، با شرمندگی فراوان، توبه

۶- «ان علی قبل نبیل ذات الله و کینونیه» یعنی: «همانا علی قبل نبیل (علی محمد) ذات خدا و هستی اوست»: علی محمد باب، *لوح هیکل الدین*، ص ۵.

۷- طبق گفته‌ی باب، باید کتاب بیان در ۱۹ واحد (فصل) و ۱۹ باب نازل می‌شده است ولی بیان عربی تا پایان واحد یازدهم و بیان فارسی نیز تا باب ده از واحد نه نوشته شده است.

۸- یعنی کسی که خداوند وی را ظاهر خواهد کرد.

۹- باب در آثار مختلفش زمان ظهور «من یظهره الله» را متفاوت اعلام نموده است. مثلاً: وقت ظهور او را ۶۶۲ سال بعد از نوشته شدن کتاب بیان اعلام می‌کند: برگرفته از: علی محمد باب، *لوح هیکل الدین*، ص ۴؛ و حدود ۱۵۱۱ سال بعد (به عدد کلمه‌ی غیاث یا اغیث) تا دو هزار و یک سال بعد (به عدد کلمه‌ی مستغاث) از خودش بشارت می‌دهد. برگرفته از: علی محمد باب، *بیان فارسی*، واحد ۳، باب ۱۵ و واحد ۷، باب ۱۰.

نامه‌ای خطاب به ناصرالدین میرزا - ولیعهد محمد شاه قاجار - نگاشت. متن این توبه نامه بدین شرح است:

«فداک روحی ... أَشْهَدُ اللهُ و من عنده که این بنده ضعیف را مطلق علمی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه به نفسه وجود ذنب صرف است ... و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصبیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد استَغْفِرُ اللهُ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَنْسَبَ إِلَيَّ أَمْرٌ. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الله علیه السلام را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایت سلطانی و رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند. والسلام»^{۱۰}

پس از اعدام علی محمد باب به جرم آشوب‌گری، میان مریدانش جهت تصاحب منصب جانشینی، نزاع‌های گوناگونی در گرفت که همراه با کشتار کثیری از مردم بود.^{۱۱}

در نهایت میرزا حسین علی نوری^{۱۲} معروف به بهاء‌الله، موفق‌ترین چهره در میان مدعیان شد و خود را «من یظهره الله» خواند. آن هم تنها حدود ۱۸ سال پس از مرگ باب.

۱۰- گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل العداء، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۱۱- بیست و هفت نفر از بابیه خود را موعود کتاب بیان خواندند. مانند میرزا یحیی صبح ازل، میرزا حسین علی نوری (معروف به بهاء‌الله)، میرزا اسدالله دیان، میرزا محمد نبیل زرنندی، میرزا غوغای درویش، سید بصیر هند. برگرفته از: فیضی، حضرت بهاء‌الله، صص ۱۰۳ و ۱۰۴. یکی از تبعات این کشت و کشتارها تبعید ازلیان (طرفداران میرزا یحیی صبح ازل) به قبرس و تبعید بهاییان (طرفداران میرزا حسین علی نوری) به فلسطین بود.

۱۲- از ۱۲۳۳ تا ۱۳۰۹ هجری قمری

بناک میر

ایک کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

ساکر کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

سہو کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

دہ کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

عق کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

ار کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

اہر کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

دع کہ ہے ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ ہر ایک کہ تہہ

تصویر توبہ نامہ‌ی علی محمد باب از ادعای باییت، قائمیت، و نبوت

میرزا حسینعلی با دیدن مریدانی که هر چه را می‌گفت وحی می‌پنداشتند، تا ادعای خدایی^{۱۳} و خدا آفرینی^{۱۴} نیز پیش رفت و در ادعایی مشابه علی محمد باب که خود را ذات خدا خوانده بود، ادعا کرد که نفس او همان نفس خداست و باقی بودن خدا به علت باقی بودن نفس مهیمن و قیوم بهاء‌الله است.^{۱۵} در این باره در فصل چهارم، قسمت مربوط به دانش بهاء‌الله، بیشتر سخن خواهیم گفت.

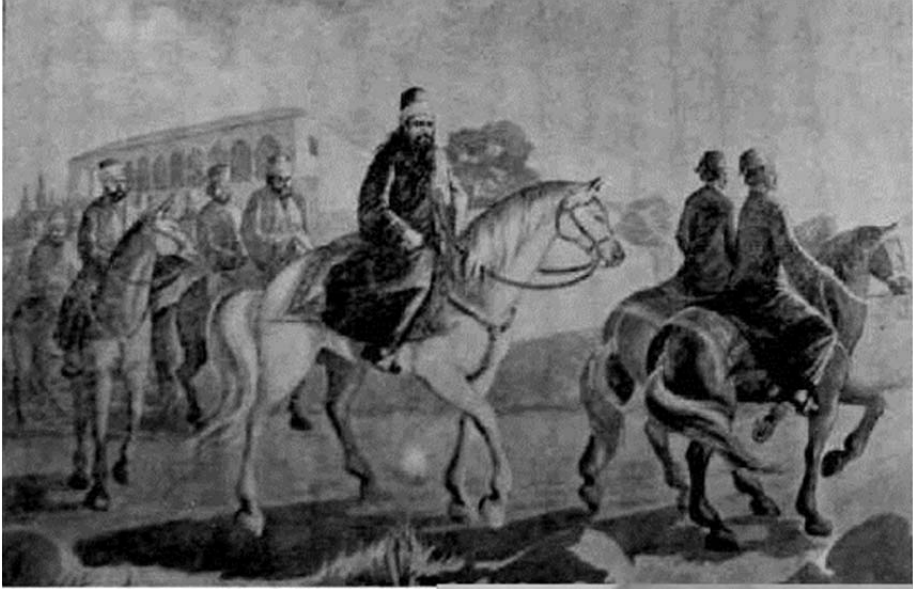
بهاییت، بعدها در عصر جانشینان بهاء‌الله، خصوصاً شوقی افندی،^{۱۶} با استمداد از مدل‌های سازمانی متداول در غرب، سازمان‌هایی عریض و طویل - از جمله بیت‌العدل - برای اداره‌ی جامعه بهاییان و تبلیغ سازمان یافته‌ی این فرقه در جهان پدید آورد.

۱۳- بهاء‌الله هنگامی که در زندان گرفتار بود، چنین نگاشت: «انه لا اله الا انا المسجون الفريد» یعنی: «نیست خدایی جز من زندانی تنها»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۱، لوح ۳۹. او در جای دیگر بیانی مشابه دارد و می‌گوید: «لا اله الا انا المسجون الغریب الفريد» یعنی: «نیست خدایی جز من زندانی غریب تنها»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۳، لوح ۲۳۰. «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی اخبرب البلاد» یعنی: «اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که زندانی بود در خراب‌ترین شهرها»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۱، لوح ۵۷. عبارات مشابه این، در کتب بهاء‌الله بسیار هستند.

۱۴- «کل الالوه من رشح امری تالتهت و کل الربوب من طفح حکمی تَرْتت» یعنی: همهی خدایان از نشت فرمان من خدا شدند و همهی پروردگاران با لبریز شدن از حکم من پرورگار گشتند: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۱۵- «هو الباقي بقاء نفسی المهیمن القیوم لان نفسی نفسه لو انتم تشعرون» یعنی: «او باقیست به علت بقای نفس پیروز و دائمی من، زیرا نفس من نفس اوست، اگر شعور دارید»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، لوح ۸۱. شاید بعضی ایراد بگیرند که در اینجا خداوند می‌گوید بهاء‌الله باقی است به علت باقی بودن نفس خدا. پاسخ این است که بهاء‌الله اکثر الواحش را با عبارات مشابه و در توصیف خدا شروع می‌کند مثلاً در لوح ۸۲ می‌گوید: «هو الابدع الاقدس الابهی» یا در لوح ۸۰ می‌گوید: «هو العلی الاعلی فی جبروت الابهی». در این لوح نیز همین رویه ادامه دارد. البته حتی اگر فرض کنیم بهاء‌الله در حال توصیف خود است، باز داستان همان است زیرا او می‌گوید نفس او و خدا یکی است، لذا در هر صورت معنی جمله یکی خواهد بود.

۱۶- نوهی دختری عبدالبهاء (متولد: ۱۳۱۴ ق. و متوفی: ۱۳۷۷ ق.)



میرزا حسینعلی نوری



دو تصویر مختلف و یک نقاشی از میرزا حسین علی نوری معروف به بهاء الله، رهبر بهائیان

مهم‌ترین عنوان‌های تبلیغی بهاییان در اثبات امتیاز خود بر دیگران، شعارها و جملاتی است که به نام «تعالیم بهایی» با افتخار فراوان آن را تبلیغ می‌کنند. منشاء نگارش این تعلیمات به زمانی باز می‌گردد که بهاء‌الله و عبدالبهاء^{۱۷} در خاک عثمانی و به ویژه در بغداد و اسلامبول سکونت داشتند. در آن سرزمین با موج جدیدی از افکار غربیان آشنا شدند. چون دریافتند که این اندیشه‌ها در شرق، تازگی دارد و می‌تواند زمینه‌ای برای جلب نظر مردم باشد، آنها را با برخی مفاهیم شرقی و اسلامی آمیختند و به نام تعالیم بهایی، به احباً^{۱۸} عرضه نمودند.^{۱۹}

این اتفاق، چنان آشکار بود که عبدالبهاء را ناچار ساخت درباره‌ی شباهت سخنان رهبران بهائیت با اندیشه‌های متفکران غربی، توضیح دهد:

«چون از حضرت عبدالبهاء سؤال شد آیا حضرت بهاء‌الله در کتب و تألیفات غربیان مخصوصاً مطالعه فرموده و تعالیم خود را بر طبق آنها تنظیم نموده‌اند، در جواب فرمودند، کتب و آثار حضرت بهاء‌الله مدتها پیش در حوالی سال ۱۸۷۰ مسیحی نوشته شده و به چاپ رسیده و شامل اصول و افکار عالیه‌ایست که تازگی در غرب معروفیت یافته در حالیکه در آن زمان این افکار در غرب بخاطر کسی خطور نکرده و چاپ نشده بود.»^{۲۰}

۱۷- پسر و جانشین بهاء‌الله (متولد: ۱۲۶۰ ق. و متوفی: ۱۳۴۰ ق.)

۱۸- بهاء‌الله، به پیروان خود، لقب احباء الله یعنی دوستان خدا داده است. به طور نمونه می‌توان به این دو جمله‌ی وی اشاره نمود: اول، «إعلم بأن الله حرم علی احباء الله لقاء المشركين و المنافقين» یعنی: «بدان که خدا بر احبایش (بهاییان) دیدار با مشرکین و منافقین را حرام کرده است»؛ اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۸۰ (به نقل از بهاء‌الله). دوم، «انتم یا احباء الله کونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بأياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و كان من المشركين» یعنی: «ای احبای خدا، ابر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است»؛ بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۶.

۱۹- در تعلیم مربوط به بیت‌العدل و تأسیس محکمه کبری به برخی مستندات و شواهد این موضوع اشاره خواهیم نمود.

۲۰- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، صص ۵۸ و ۵۹.

اما نکته‌ی قابل تأمل اینجاست که بسیاری از مباحث مطرح شده در این تعالیم، توسط دیگران و سال‌ها پیش از ۱۸۷۰ میلادی بیان شده است. گواه این ادعا نیز در ادامه ذیل تعالیم مربوطه ارائه گردیده است.

نکته‌ی مهم دیگر، این است که با وجود نگارش آثار بهاء‌الله حوالی سال ۱۸۷۰ میلادی، هیچ‌گاه موضوع «تعالیم بهایی» با این همه تفصیل و ترتیب و تأکید توسط وی مطرح نشد. در واقع سال‌ها پس از مرگ بهاء‌الله، پسرش عبدالبهاء، موضوع تعالیم چندگانه‌ی بهائیت را مطرح کرد. در آن زمان نیز بسیاری از این مباحث، در دنیا و خصوصاً غرب به شدت مطرح و قابل توجه بود. عبدالبهاء مدعی بود پدرش تعالیم نابی برای بشریت به ارمغان آورده که نمونه‌اش را هیچ‌جا دیگر نمی‌توان یافت.^{۲۱} او در توضیح هر تعلیم، به سخنان پراکنده‌ی پدر اشاره می‌کرد و می‌کوشید با یافتن کلامی از سخنان بهاء‌الله این تعالیم را به وی نسبت دهد.

اما چنین تلاشی، هیچ‌گاه حقیقت‌پذیرانی را که می‌دانستند تعالیم مذکور به دست بهاء‌الله نوشته نشده، بلکه سال‌ها پس از وی، توسط فرزندش، عبدالبهاء مدوّن گشته، قانع نکرد. با وجود اصرار عبدالبهاء بر اینکه این تعالیم، آموزه‌های ناب پدر ایشان (بهاء‌الله) بوده، نقش پررنگ عبدالبهاء در تدوین و نشر تعالیم به وضوح قابل رؤیت است؛ تا آنجا که حتی در برخی تعالیم نظر بهاء‌الله، با تعلیم پسرش عبدالبهاء کاملاً مغایرت دارد. به دلیل کثرت اینگونه تناقضات، از طرح آنها در این بخش، چشم می‌پوشیم و بررسی آنها را به فصول آتی، ذیل تعالیم مربوطه وا می‌گذاریم.

۲۱- «جمع می‌گفتند: تعالیم حضرت بهاء‌الله فی الحقیقه مثل ندارد، روح این عصر است و نور این قرن»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، ص ۹۸؛ و «تعالیم حضرت بهاء‌الله جامع جمیع تعالیم است و واضح و مشهود است که نجات و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم انسانی ممتنع و محال و هر فرقه‌ای از عالم انسانی نهایت آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود ببندد»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، صص ۲۴ و ۲۵.

فارغ از نحوه‌ی تدوین، این تعالیم، به عنوان مهم‌ترین دستورهای اجتماعی مکتب بهایی به شمار می‌آید و نزد بهاییان بسیار مهم و ارزشمند است. رهبران بهایی آن قدر در توصیف این تعالیم سخن رانده‌اند که گویی، تنها راه سعادت بشریت، همین تعالیم هستند. به عنوان نمونه عبدالبهاء می‌گوید:

«تعالیم حضرت بهاء الله جامع جمیع تعالیم است و واضح و مشهود است که نجات و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم انسانی ممتنع و محال و هر فرقه‌ای از عالم انسانی نهایت آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود بیند.»^{۲۲}

بدون استفاده از تعالیم بهاء الله، امکان ندارد عالم انسانی روی خوشبختی و رستگاری ببیند.



وی در سخنرانی‌هایش ادعا می‌کرده که تا قبل از تولد امر بهایی صحبتی از این تعالیم نبوده. این موضوع در برخی مواقع به صورت کلی و سر بسته بیان می‌شده:

«این تعالیم، پیش از ظهور بهاء الله کلمه‌ای از آن در ایران مسموع نشده بود. این را تحقیق فرمایید تا بر شما ظاهر و آشکار شود.»^{۲۳}

و در برخی مواقع نیز ضمن نام بردن از تک تک تعالیم، برای شنوندگان از همه جا بی‌خبر وانمود می‌کرده که این تعالیم همه جدید و بدیع هستند. به سخنرانی زیر در مصر توجه کنید:

«نداء الله چنان بلند شد که جمیع گوشها ملتذ گردید و همه ارواح مهتَز و عقول متحیر که این چه ندائی است که بلند است این چه کوکی است که طالع است یکی حیران بود یکی

۲۲- عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، صص ۲۴ و ۲۵.

۲۳- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۴.

تحقیق مینمود یکی بیان برهان میکرد جمیع میگفتند تعالیم حضرت بهاء الله فی الحقیقه مثل ندارد روح این عصر است و نور این قرن. نهایت اعتراض این بود اگر نفسی میگفت در انجیل هم شبیه این تعالیم هست، میگفتیم از جمله این تعالیم وحدت عالم انسانی است، این در کدام کتاب است نشان بدهید و صلح عمومی است، این در کدام کتاب است و دین باید سبب محبت و الفت باشد اگر نباشد عدم دین بهتر است، در کدام کتاب است و دین باید مطابق با عقل سلیم و علم صحیح باشد، این در کدام کتاب است و مساوات بین رجال و نساء، در کدام کتاب است و ترک تعصّب مذهبی و دینی و تعصّب وطنی و تعصّب سیاسی و تعصّب جنسی است، و این در کدام کتاب است و از این قبیل و السلام»^{۲۴}

عبارات زیر هم در آمریکا بیان شده‌اند:

«من با شما درباره‌ی تعالیم مخصوص بهاء الله سخن می‌گویم. تمام اصولی که در گذشته بر زبان پیامبران الهی جاری گشته‌اند در سخنان بهاء الله یافت می‌شوند؛ اما اضافه بر این‌ها، او تعالیم خاص و جدیدی را نازل کرده که در هیچ کدام از کتب مقدس گذشته یافت نمی‌شوند. من برخی از آن‌ها را اینجا ذکر می‌کنم و مابقی را که بسیار هستند، می‌توانید در کتب، الواح و نامه‌هایی که توسط بهاء الله نوشته شده‌اند مانند کلمات مکنونه، بشارات، کلمات فردوسیّه، تجلیات، طرازات و غیره بیابید. همچنین در کتاب اقدس تعالیم جدیدی وجود دارند که در هیچ کدام از کتب و الواح پیامبران گذشته یافت نمی‌شوند ... بهاء الله این [تقسیم بندی] را با اعلام وحدت عالم انسانی از میان برداشت و این اصل مخصوص تعالیم اوست ... یکی دیگر از تعالیم جدید نازل شده توسط بهاء الله دستور برای تحریر حقیقت است ... بهاء الله اعلام کرده که بنیان تمامی ادیان الهی یکی است و وحدت حقیقت است و حقیقت وحدت است و تعدد پذیر نیست. این تعالیم، جدید و مخصوص این ظهور است ... او اصلی جدید برای امروز اعلام می‌دارد و آن اینست که دین باید عامل وحدت، هماهنگی و توافق میان بشریت باشد ... تطابق تعالیم مذهبی با عقل افق جدیدی است که بهاء الله برای روح انسان گشوده ... او تساوی زن و

مرد را پایه گذاری کرده است و این (آموزه) منحصرا در تعالیم او وجود دارد زیرا تمام ادیان مرد را بالاتر از زن قرار داده‌اند ... اصل جدید مذهبی دیگر این است که تعصب و کوته فکری فرقه‌ای، مذهبی، وطنی، و سیاسی نابود کننده‌ی بنیان اتحاد انسان‌ها هستند ... بهاء الله تضمین کرده که صلح جهانی یک دستاورد بنیادی دین خداست و صلح میان تمام ملت‌ها، دولت‌ها، مردم، ادیان، نژادها، و تمام نوع بشریت برقرار خواهد شد. این امر یکی از ویژگی‌های مخصوص این ظهور است که در کلام خدا نازل شده ... بهاء الله اعلام می‌دارد که تمام بشریت باید کسب علم کنند و با سواد باشند. این یک اصل لازم برای عقیده داشتن و پایبندی به مذهب است و از ویژگی‌های جدید این ظهور است. او راه حل و چاره‌ی مسائل اقتصادی را ارائه کرده است. هیچ کدام از کتب مذهبی پیامبران پیشین درباره‌ی این امر مهم بشری سخن نگفته‌اند ... مهمترین ویژگی ظهور بهاء الله تعلیم منحصر به فردی است که توسط هیچ کدام از پیامبران پیشین مطرح نگردیده و آن انتصاب و گماشتن مرکز میثاق است ... شما از من سوال کردید که چه تعالیم جدیدی توسط او نازل شده‌اند و من برخی از آن‌ها را ذکر کردم. تعالیم بسیار دیگری وجود دارند اما وقت به من اجازه نمی‌دهد تا آن‌ها را امشب بیان کنم»^{۲۵}

25- "I will speak to you concerning the special teachings of Baha'u'llah. All the divine principles announced by the tongue of the Prophets of the past are to be found in the words of Baha'u'llah; but in addition to these He has revealed certain new teachings which are not found in any of the sacred Books of former times. I shall mention some of them; the others, which are many in number, may be found in the Books, Tablets and Epistles written by Baha'u'llah—such as the Hidden Words, the Glad Tidings, the Words of Paradise, Tajalliyat, Tarazat and others. Likewise, in the Kitab-i-Aqdas there are new teachings which cannot be found in any of the past Books or Epistles of the Prophets . . . Baha'u'llah removed this by proclaiming the oneness of the world of humanity, and this principle is specialized in His teachings . . . Another new principle revealed by Baha'u'llah is the injunction to investigate truth . . . Baha'u'llah has announced that the foundation of all the religions of God is one, that oneness is truth and truth is oneness which does not admit of plurality. This teaching is new and specialized to this Manifestation . . . He sets forth a new principle for this day in the announcement that religion must be the cause of unity, harmony and agreement among mankind . . . The harmony of religious belief with reason is a new vista which Baha'u'llah has opened for the soul of man . . . He establishes the equality of man and woman. This is peculiar to the teachings of Baha'u'llah, for all other religions have placed man above woman . . . A new religious principle is that prejudice and fanaticism—whether sectarian, denominational, patriotic or political—are destructive to the foundation of human solidarity . . . Universal peace is assured by Baha'u'llah as a fundamental accomplishment of the religion of God—that peace shall prevail among nations, governments and peoples, among religions, races and all conditions of mankind. This is one of the special characteristics of the Word of God

البته شایان ذکر است با وجود چنین ادعایی مبنی بر بدیع و جدید بودن این آموزه‌ها، خود عبدالبهاء در برخی نوشته‌هایش صریحا اعلام نموده آنچه بهاء‌الله آورده، همان است که انبیاء گذشته آورده‌اند و ایشان فقط مرور و تجدید نموده‌اند.^{۲۶}

revealed in this Manifestation . . . Baha'u'llah declares that all mankind should attain knowledge and acquire an education. This is a necessary principle of religious belief and observance, characteristically new in this dispensation. He has set forth the solution and provided the remedy for the economic question. No religious Books of the past Prophets speak of this important human problem . . . As to the most great characteristic of the revelation of Baha'u'llah, a specific teaching not given by any of the Prophets of the past: It is the ordination and appointment of the Center of the Covenant . . . You have asked me what new principles have been revealed by Him. I have mentioned a few only. There are many others, but time does not permit their mention tonight," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. (US Baha'i Publishing Trust, 1982), pp. 453–457.

۲۶- «حضرت بهاء‌الله تجدید تعالیم انبیاء فرمود»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، صص ۱۸ و ۱۹؛ و «اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء‌الله است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۲۸۶.

تعالیم منسوب به بهاء الله

تعالیمی که به بهاء الله و بهائیت منتسب شده، تعداد مشخصی ندارند و در آثار بهایی بین ۸ تا ۱۴ عدد ذکر شده‌اند. کتب بهایی در تقدم و تأخر آنها نیز اختلاف دارند. اما بیشتر با نام تعالیم دوازده گانه شهرت یافته اند. مهم ترین این تعالیم، عبارتند از:

۱. تحرّی حقیقت و ترک تقلید
۲. وحدت عالم انسانی
۳. دین باید سبب الفت و محبت باشد
۴. تطابق دین با علم و عقل
۵. ترک تعصّبات
۶. تعدیل معیشت عمومی
۷. بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری^{۲۷}
۸. تعلیم و تربیت عمومی و اجباری
۹. وحدت لسان و خط برای عالمیان
۱۰. تساوی حقوق رجال و نساء
۱۱. صلح عمومی و تحریم جنگ
۱۲. جهان بشری محتاج نفثات روح القدس است.

۲۷- البته عبدالبهاء در کتاب خطابات، ج ۲، تعلیم «تساوی حقوق» را به عنوان تعلیم هفتم معرفی نموده است. اما با توجه به اینکه در تعلیم «وحدت عالم انسانی» و نیز تعلیم «تساوی حقوق زن و مرد»، این مبحث به تفصیل بیان شده است، به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان با تعالیم بهائیان، بحث بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری جایگزین این تعلیم گردیده است.

رویکرد این کتاب، در بررسی تعالیم بهایی

برای بهره‌مندی بیشتر از این پژوهش، چند رویکرد اصلی و مهم لحاظ گردیده که نظر خوانندگان محترم را به آنها جلب می‌نماییم:

رویکرد نخست: دوری از تعصّب

نوشتار حاضر، به دور از هرگونه جانبداری از شخص، گروه و یا دین خاصی تألیف شده است. روش نویسندگان این کتاب در تحلیل سخنان مؤسسان بهائیت، تحرّی حقیقت و استمداد از موهبت الهی عقل بوده است. چراکه از نظر پژوهشگران این مجموعه، عقل، یگانه حجت استوار الهی برای تشخیص حق از باطل است.

رویکرد دوم: استفاده از منابع مستند

مبنای این پژوهش در نقل قول‌های بهایی، استفاده از منابع دست اول ایشان و استناد صحیح و دقیق به متون و کتاب‌های مورد تایید بهائیت بوده است. منابع صحیح مآخذ استفاده شده در تحقیق، به صورت پاورقی، بیان شده تا خوانندگان بتوانند به سهولت، عین عبارات را بدون مراجعه به اصل منابع، مشاهده فرمایند. بدین منظور، وقت و دقت بسیاری صرف تطبیق موارد نقل شده گردیده تا سخنی بدون مدرک مستند بیان نشود. برای رعایت امانت، نگارش و علامت‌گذاری جملات نقل قول شده، همانند منبع اصلی آمده است. البته درپاره‌ای از موارد، نسبت به اهمیت کلمه یا عبارتی نظر داشته‌ایم که زیر آن خط کشیده شده است.

ضمناً از آن‌جا که نثر متون بهایی، نثری غیر متعارف است، مضمون برخی از جملات، بازنویسی شده و با حروف متمایز، تحت عنوان «بیان ساده‌تر» آمده است.

رویکرد سوم: یکسان بودن سیر پژوهش در تمامی تعالیم

هر کدام از تعالیم دوازده گانه، از سه دیدگاه مختلف بررسی می‌شود که در ادامه به معرفی این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت. سپس در بخشی با عنوان «بخوانیم و بیاندیشیم» مقایسه‌ای اجمالی بین گفتار بزرگان بهائیت ارائه می‌گردد و در نهایت، یک جمع‌بندی مختصر از تعلیم مذکور، بیان می‌شود.

دیدگاه‌های سه‌گانه‌ی این پژوهش در بررسی تعالیم بهایی

دیدگاه نخست: آیا این تعالیم تازگی دارند؟

آیا این تعالیم همانطور که عبدالبهاء و بهاییان ادعای آن را دارند، گفته‌هایی کاملاً جدیدند؟ آیا پیش از ایشان هیچ دین، مکتب، اندیشمند و یا صاحب نظری آنها را بیان نکرده است؟ آیا همانگونه که عبدالبهاء ادعا کرده، پیش از ظهور بهاء‌الله کلمه‌ای از آن در ایران مسموع نشده بود؟^{۲۸}

و یا برعکس، همانگونه که خود عبدالبهاء در جایی دیگر اذعان کرده، اساس این تعالیم، همان تعالیم انبیاء است^{۲۹} که بهاء‌الله دوباره آنها را تجدید نموده است؟^{۳۰}

۲۸- «این تعالیم، پیش از ظهور بهاء‌الله کلمه‌ای از آن در ایران مسموع نشده بود. این را تحقیق فرمایید تا بر شما ظاهر و آشکار شود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲۹- «اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء‌الله است»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۸۶.

دیدگاه دوم: آیا خود بهاییان به این تعالیم عامل بوده‌اند؟

آیا در سیره‌ی عملی مؤسسين بهائیت، این تعالیم رعایت می‌شده است یا صرفاً شعار آن را سر می‌داده‌اند و از رنگ و لعاب تعالیم، در جهت تبلیغ مسلک خویش استفاده می‌کرده‌اند؟
عبدالبهاء می‌گوید:

«جميع ملل عالم از حیث اقوال کامل اند، جميع ذکر می‌کنند که محبّ خیرند، جميع می‌گویند صدق مقبول است و کذب مذموم ... ولی جميع اینها در عالم قول می‌ماند، عملی در میان نیست.»^{۳۱}

همه می‌دانند چه چیزی خوب است و چه چیزی بد. مهم این است که به آن عامل باشند که نیستند.



«انسان اگر بداند که علم ممدوح است عالم نمی‌شود، انسان اگر بداند عزت مقبول است، عزیز نمی‌شود و علی هذا القیاس، دانستن سبب حصول نیست.»^{۳۲}

پس با توجه به گفته‌های بزرگانی همچون عبدالبهاء، اگر خود بهاییان و در رأس آنها رهبران‌شان به تعالیم عمل نکنند، دیگر این مطالب مزیتی برای بهائیت محسوب نمی‌گردد.

۳۰- «حضرت بهاءالله تجدید تعالیم انبیاء فرمود»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، صص ۱۸ و ۱۹.

۳۱- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۳۲- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۰۰.

دیدگاه سوم: آیا این تعالیم، عقلانی و منطقی هستند؟

اینکه گفته‌ای در ظاهر منطقی به نظر برسد، دلیل صحت محتوای آن نیست. برای روشن شدن موضوع به این مثال توجه فرمائید:

می‌گوییم «در باز است» و «باز یک پرنده است»، آیا می‌توان از دو جمله‌ی قبل نتیجه گرفت که: «در یک پرنده است»؟ واضح است که از دو جمله‌ی صحیح، نتیجه‌ای نادرست اخذ گردیده و به یک مغالطه‌ی منطقی رسیده‌ایم.

در بسیاری از موارد، چنین مغالطه‌هایی، در تعالیم عبدالبهاء قابل رؤیت است. مثلاً در تعلیم «جهان بشری محتاج نفعات روح القدس است»، از این حقیقت که «انسان به جز نیازهای جسمانی به معنویات نیز محتاج است» و این واقعیت که «جهان بشری در حال تغییر و تحول است»، به چنین مغالطه‌ای می‌رسد که در هر عصری «باید نبوت و دین تجدید گردد.»^{۳۳}

۳۳- مدارک مربوط به این مغالطه در تعلیم دوازدهم خواهد آمد. در این قسمت تنها به مدرک زیر اشاره می‌کنیم: عبدالبهاء می‌گوید:

«روح انسان محتاج به تأییدات روح القدس است و آلا به قوای مادیه تنها انسان ترقیاتی تامه ننماید بل ناقص می‌ماند»:
عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۵۱.

«جمیع امور تجدد یافته پس باید که حقیقت دین الهی نیز تجدد یابد تقالید بکلی زائل شود و نور حقیقت بتابد تعالیمی که روح این عصر است ترویج گردد و آن تعالیم حضرت بهاء‌الله که مشهور آفاق است و نفعات روح القدس است»؛ عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۲.

تعلیم نخست:
تحرّی^{۳۴} حقیقت و ترک تقالید



«اول تعلیم حضرت بهاءالله تحرّی حقیقت است. باید انسان تحرّی حقیقت

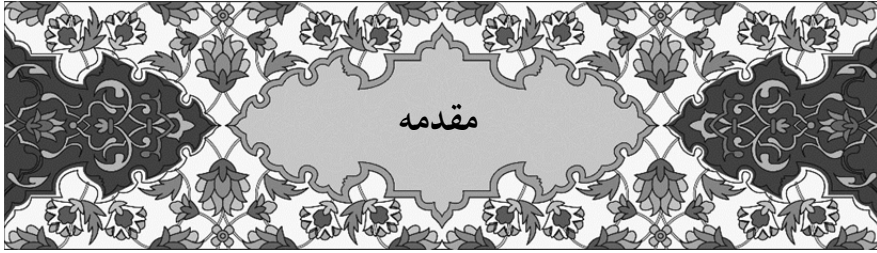
کند و از تقالید دست بکشد.»^{۳۵}



۳۴- معنای تحرّی، طبق لغت‌نامه‌ی معین: «جستن، حقیقت را جستجو کردن، درنگ کردن، تأمل کردن»؛ طبق لغت‌نامه‌ی دهخدا:

«جستجو کردن، جستن، طلبیدن، قصد کردن»؛ است؛ در واقع واژه‌ی تحرّی حقیقت به معنی آزاد سازی حقیقت است.

۳۵- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۴.



مقصود از تحرّی حقیقت، حق جویی و دوری از تقلید است.



یکی از مهم‌ترین تعالیم دوازده‌گانه در بهاییت، تعلیم «تحرّی حقیقت» است که عبدالبهاء آن را اولین تعلیم بهاء‌الله معرفی نموده است.^{۳۶} بهاییان می‌گویند هر فردی که به بلوغ می‌رسد باید تفحص کند و جوای حقیقت باشد. با گوش خود بشنود، با چشم خود ببیند و بدون حب و بغض بیاندیشد.^{۳۷} عبدالبهاء می‌گوید:

«باید انسان تحرّی حقیقت کند و از تقلید دست بکشد. زیرا ملل عالم هر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است. تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی است، وحدت عالم انسانی مستحیل است. پس باید تحرّی حقیقت نمود تا به نور حقیقت، این

۳۶- البته در جایی دیگر، وحدت عالم انسانی را به عنوان اولین تعلیم بهاییت نام می‌برد: «اول تعلیم او وحدت عالم انسانی است»:

عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۵.

۳۷- «انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحبّ و البغض در امری که عباد بآن متمسکند تفکّر کند و بسمع و بصر خود بشنود و ببیند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱. (به نقل از بهاء‌الله)

ظلمات زائل شود. زیرا حقیقت، حقیقت واحده است، تعدد و تجزی قبول نکند ... این تقالید، عالم انسانی را ظلمانی کرده. این تقالید، سبب حرب و قتال شده، این تقالید، سبب بغض و عداوت گشته. پس باید تحرّی حقیقت کنیم تا از جمیع مشقات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و به ملکوت الهی راه یابیم»^{۳۸}

از آنجا که ملل مختلف، از مسائل مختلفی تقلید می‌کنند و به سمت حقیقت واحد نمی‌روند، همیشه با هم نزاع دارند. باید از این تقالید دست بردارند و تحرّی حقیقت کنند تا مشکلات تمام شود.



او می‌گوید:

«نفوسیکه منصفند فحص میکنند تحقیق و تدقیق میکنند، همان فحص و تدقیق سبب هدایت آنها میشود ... میگویند میرویم میبینیم و تحرّی حقیقت مینمائیم»^{۳۹}

البته واضح است که جستجوی حقیقت یک ارزش است. اما ذکر این نکته اهمیت فراوان دارد که فرد باید علاوه بر حق‌جویی، حق‌پذیر هم باشد. یعنی اگر حقیقتی را یافت، آن را بپذیرد. وگرنه بنا بر گفته‌ی عبدالبهاء، شعار حق‌پذیری و تحرّی حقیقت، دردی را دوا نمی‌کند.^{۴۰}

با این تذکر به بررسی تعلیم «تحرّی حقیقت و ترک تقالید» از سه زاویه و دیدگاه مطرح شده می‌پردازیم؛ باشد تا مدعیان تحرّی حقیقت، حقایق یاد شده را تحرّی و تبعیت کنند.

۳۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۸۹.

۴۰- «جمیع ملل عالم از حیث اقوال کامل اند، جمیع ذکر می‌کنند که محبّ خیرند، جمیع می‌گویند صدق مقبول است و کذب مذموم ... ولی جمیع اینها در عالم قول می‌ماند عملی در میان نیست. ... اعمال اهل ملکوت سبب حیات قلوب میشود نه اقوال»؛ عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، صص ۱۲۷، ۱۲۸ و ۱۲۹.



آیا حقیقت‌جویی و دوری از تقلید، ابداع بهایان است؟

آیا این تعلیم برای نخستین بار، توسط بهایان، به گوش عالمیان رسیده است؟ عبدالبهاء ادعا می‌کند:

«یکی دیگر از تعالیم جدید نازل شده توسط بهاء‌الله دستور برای تحرّی حقیقت است. این بدان معنی است که هیچ کس نباید به تقلید کورکورانه از اجداد و پدرانش پردازد. بلکه هر کس باید با چشم خود ببیند، با گوش خود بشنود و حقیقت را خود تحقیق کند. شاید که به جای تسلیم و تقلید کورکورانه‌ی عقاید اجدادی‌اش، پیرو حق شود.»^{۴۱}

آنچه به عنوان تحرّی حقیقت در آموزه‌های بهایی تبلیغ می‌شود و بهایان خود را به کشف آن مفتخر می‌دانند، در واقع یک تعلیم فطری است که در ادیان مختلف و آثار اندیشمندان به وضوح قابل رؤیت است.

41- "Another new principle revealed by Baha'u'llah is the injunction to investigate truth—that is to say, no man should blindly follow his ancestors and forefathers. Nay, each must see with his own eyes, hear with his own ears and investigate the truth himself in order that he may follow the truth instead of blind acquiescence and imitation of ancestral beliefs." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. (US Baha'i Publishing Trust, 1982), p. 454.

به روشنی پیداست که این تعلیم، ابتکار خاص و ابداع ویژه‌ی بهاییت نیست. بلکه عموم مکاتب و همه‌ی ادیان الهی مردم را به حق‌جویی و حق‌گویی و حق‌پذیری فرا خوانده‌اند. در ذیل تنها به چند مورد اشاره می‌نماییم تا برای همگان عدم تازگی این تعلیم روشن شود.

در اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، چنین آمده است:

«ای هوشمندان! بشنوید با گوشها [ی خویش] بهترین [سخنان] را و ببینید با منش روشن و هر یک از شما، چه مرد، ... از مین دو را، [یکی را] برای خویشتن برگزینید و این [پیام] را [به دیگران] بیاموزید.»^{۴۲}

در تورات، کتاب مقدس یهودیان، این گونه می‌خوانیم:

«خداوند چنین می‌فرماید که بر راه‌ها ایستاده بنگرید و سؤال نمایید که از راه‌های قدیم کدامین خوب است و در آن راهی شوید که فراغت از جان خود خواهید یافت.»^{۴۳}

در کتاب مقدس مسیحیان، این چنین آمده:

«همه چیز را تحقیق کنید و به آن چه نیکو است متمسک باشید از هر نوع بدی احتراز نمایید.»^{۴۴}

در قرآن مجید آمده است:

«پس بشارت ده آن بندگان مرا که هر سخنی را می‌شنوند، پس نیکوترین گفتار را پیروی می‌کنند. ایشانند که خدا راهنمائی‌شان فرمود، و همانا ایشانند که از خرد و بینش کامل برخوردارند.»^{۴۵}

۴۲- اوستا، دفتر یکم، اهونودگاه، یسنه، هات ۳۰، بند ۲.

۴۳- عهد عتیق، کتاب ارمیا، باب ۶ آیه‌ی ۱۶.

۴۴- عهد جدید، رساله‌ی اول پولس به تسالونیکیان، باب ۵، آیات ۲۱ و ۲۲.

جالب این جاست که اگر چه عبدالبهاء به وضوح اعلام کرده بود که این تعلیم جدید است، در رویکردی تناقض گونه اعتراف می کند که این تعلیم تازگی ندارد:

«حضرت موسی ترویج حقیقت کرد و هم چنین حضرت مسیح و حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت بهاء الله، کل، تأسیس و ترویج حقیقت نمودند.»^{۴۶}

«از تعالیم حضرت بهاء الله، اول تحرّی حقیقت است و اساس جمیع انبیاء، حقیقت است و حقیقت یکی است. حضرت ابراهیم منادی حقیقت بود. حضرت موسی خادم حقیقت بود. حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود. حضرت محمد، مروج حقیقت بود. حضرت اعلی، مبشر حقیقت بود و حضرت بهاء الله، نور حقیقت.»^{۴۷}

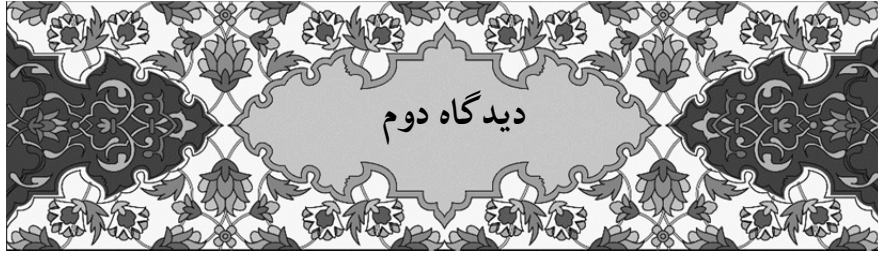
«اساس ادیان الهی یکیست یک حقیقت است یک روحست یک نور است تعدّد ندارد. از جمله اساس دین الهی تحرّی حقیقت است که جمیع بشر تحرّی حقیقت کنند.»^{۴۸}

۴۵- «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ قرآن کریم، سوره‌ی زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

۴۶- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۵.

۴۷- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۵۵.

۴۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۶۶.



آیا مؤسسان بهائیت، حق جو و حق پذیرند؟

آیا بهائیان و در رأس آنها رهبران‌شان حقیقت‌جویی و حقیقت‌پذیری را رواج داده‌اند یا برعکس کوشیده‌اند حقیقت را پنهان و کتمان کنند؟

۱- دیدگاه دوگانه بهائیت درباره‌ی عقل و علم

طبیعتاً برای تحرّی حقیقت، نخست باید تحقیق و تفحص کرد، سپس با استمداد از علم و عقل، حقیقت را یافت و در عمل به آن کوشید. جالب این است که از نظر بهاء‌الله عقل و علم هر دو مردودند مگر اینکه انسان بهایی شود و معیار عاقل و عالم بودن پذیرش بهائیت است. او درباره‌ی عقل می‌گوید:

«میزان کلیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد.»^{۴۹}

۴۹- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۰.



هر کس بهاءالله را بشناسد و تسلیم او شود عاقل است. در غیر این صورت نادان و جاهل محسوب می شود.

در جای دیگر ادعا می کند که هر که تعالیمش را انکار کند کلا عقل ندارد:

«بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق نمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما ینتفع به النَّاس جاری شده احدی انکار ننموده و نمینماید مگر آنکه بالمره از عقل محروم باشد.»^{۵۰}



اگرچه در گذشته، عقول مردم توانایی تصدیق تعالیم ادیان را نداشته‌اند، اما هر کس تعالیم بهائیت را انکار کند کلا عقل ندارد.

نمونه‌ی دیگر این نگرش را می‌توان در بحث معرفت خدا مشاهده نمود. بهاءالله و عبدالبهاء هر دو اعلام می‌کنند که معرفت خداوند توسط عقل حاصل می‌شود:

«در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان اوّل نعمتی که بهیکل انسانی عنایت شد خرد (عقل) بوده و هست و مقصود از او عرفان حق جلّ جلاله بوده.»^{۵۱}

«اگر عرفان الهی خواهی ... بپراهین عقلی و نقلی مراجعت کن.»^{۵۲}

۵۰- بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۸.

۵۱- محفل روحانی ملی بهاییان آلمان، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، منتخب ۹۵، ص ۱۲۷.

۵۲- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۸، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

اما بهاء الله در خطاب به بایانی که حاضر به پذیرش ادعاهای او نیستند رسماً اعلام می‌کند که عقل آن‌ها معیاری برای معرفت خداوند نیست:

«بدان الیوم آن چه به عقلت رسیده و برسد یا به عقول فوق تو و دون تو ادراک شود، هیچ

یک میزان معرفت حق نبوده و نخواهد بود.»^{۵۳}

از نظر بهاء الله عقل تنها وقتی ابزاری مفید محسوب خواهد شد که از آن برای پذیرش بهائیت استفاده شود و در دست غیر بهاییان و منکرین بهاء الله بی فایده است. بهاء الله عبارات قابل تأمل مشابهی درباره‌ی علم و دانش دارد:

«الیوم اطلاق اسم عالم بر احدی نخواهد شد مگر آن نفوسی که بقمیص ایمان امر بدیع مزین شده اند.»^{۵۴}

«اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهائیت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود).»^{۵۵}

هیچ کس علم ندارد مگر بهاییان و سایر مردم همه جاهل هستند، حتی اگر دانشمندانی باشند که بر تمام علوم مسلط هستند.



۵۳- بهاء الله، بدیع، ص ۲۸۶.

۵۴- بهاء الله، بدیع، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۵۵- بهاء الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۱۱.

آیا این جملات مؤسس بهائیت با بحث حقیقت طلبی و تحرّی حقیقت همخوانی دارند؟ آیا بهائیان، آن هنگام که در حال تبلیغ آیین خویش هستند، به مستمعان خویش خواهند گفت پیامبرشان غیر بهائیان را جاهل می‌داند؟ البته که نه!

در عوض، عبداله‌ها به شدت به مبلّغان توصیه می‌کند که مراقب رفتار خویش باشند تا اثرگذاری بیشتری روی مخاطبان داشته باشند. وی می‌گوید:

«تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت بطرز تحرّی حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی چند در میان است تا تحرّی حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسان است مبلّغ نباید خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد این فکر سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثیر بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند.»^{۵۶}

چگونه است که بهاء‌الله نسبت جاهل به غیر بهائیان می‌دهد و پسرش عبداله‌ها، مبلّغان را از توهین و نسبت جهالت دادن باز می‌دارد؟

در بهائیت، چنین تبلیغ می‌گردد که هر فرد، پس از رسیدن به سن بلوغ (۱۵ سال تمام برای دختران و پسران)^{۵۷} باید شخصا عقیده‌اش را انتخاب کند. بهاء‌الله می‌گوید:

«انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید ... بسمع و بصر خود بشنود و ببیند.»^{۵۸}

بهاء‌الله ادعا می‌کند که سمع و بصر و عقل همگی یکی هستند^{۵۹} و برداشتی که از عبارت فوق می‌شود این است که بهائیان وقتی به سن بلوغ می‌رسند باید با استفاده از عقل‌شان به تحرّی

۵۶- عبداله‌ها، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۵۷- «سؤال از بلوغ در تکالیف شرعیه؛ جواب: بلوغ در سال پانزده است. نساء و رجال در اینمقام یکسانست»: اشراق خاوری،

گنجینه حدود و احکام، باب ۱، ص ۱۴.

۵۸- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱ (به نقل از بهاء‌الله).

حقیقت پیردازند. متأسفانه عبارات دیگر بهاء الله به خوبی نشان می‌دهند که حقیقت جویی در این مسلک چگونه است و بهاء الله از پیروانش در خواست می‌کند تا چشم و گوش و عقل خود را تعطیل کنند و بدون چون و چرا، و با کری، کوری و جهالت مطلق حرف‌های او را بپذیرند:

«کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای لا یزالم قسمت بی زوال برداری. کور شو یعنی از مشاهده‌ی غیر جمال من. و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من. و جاهل شو یعنی از سواى علم من. تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم در آیی.»^{۶۰}

او در جای دیگر می‌گوید:

«هیچ لذتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لم یم^{۶۱} در حق کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند.»^{۶۲}

هیچ لذتی بزرگ‌تر از این نیست که کلام بهاء الله را بشنوی و منظورش را بفهمی و بدون چون و چرا و مقایسه با کلام دیگران، آن را بپذیری!



چه زیبا، خداوند حکیم، در قرآن کریم، این کلام بهاء الله را پاسخ داده است:

۵۹- «قل انَّ الرُّوحَ و العقل و النَّفس و السَّمع و البصر واحد یختلف باختلاف الاسباب كما فی الانسان تنظرون ما یفقه به الانسان و یتحرک و یتكلّم و یسمع و یتبصر کلّها من آیه ربّه فیہ و أنّها واحده فی ذاتها و لكن تختلف باختلاف الاسباب انّ هذا لحقّ معلوم»:

بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، لوح ۳، ص ۱۱۲.

۶۰- بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب، صص ۴۲۷ و ۴۲۸.

۶۱- «لم یم» به زبان ساده یعنی: چون و چرا.

۶۲- بهاء الله، بدیع، ص ۱۴۵.

«بگو آیا نابینا و بینا یکسان‌اند؟ آیا نمی‌اندیشید؟»^{۶۳}

این چگونه کشف حقیقتی است که باید کور شد، کر شد، جاهل شد و فقط دل به گفته‌های مدعی حقیقت سپرد تا به ساحت قدسش در آمد؟ آیا جز این است که ایشان حقانیت خود را مفروض و ثابت شده در نظر گرفته‌اند؟

با این حساب، هر که طالب حقیقت است، باید هیچ نشود، هیچ نبیند، تفکر نکند، نیاموزد و تعقل ننماید. لابد در آن هنگام است که به حقیقت ایمان می‌آورد! وقتی تمامی میزان‌ها و ملاک‌ها و معیارها در کشف حقیقت از فرد گرفته شود، چگونه و با چه وسیله‌ای حقانیت یا عدم حقانیت بهائیت را دریابد؟ این چگونه تحرّی حقیقتی است که هیچ ابزاری در اختیار فرد نمی‌گذارد و در نهایت، انتظار ایمان و ایقان دارد؟ مریدان بهائیت، برای کدامین تحرّی حقیقت بر خود و آیین‌شان می‌بالند؟

برخلاف آموزه‌های بهائیان که می‌گویند چشم و گوش را ببندید و به علم و عقل و فهم خود پشت پا بزنید، اسلام چنین کسانی را به چهارپایان تشبیه می‌کند. چرا که با وجود داشتن نعمت عقل و ادراک، از آن استفاده نمی‌کنند و لذا پست‌تر از موجوداتی هستند که این قوه‌ی تشخیص آدمی را ندارند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«ایشان دل دارند اما با آن نمی‌اندیشند و چشم دارند اما با آن نمی‌نگرند و گوش دارند اما با

آن نمی‌شنوند. اینان مانند چهارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنانند. اینان به راستی غفلت زده‌اند.»^{۶۴}

آنانی که با آب و تاب به تبلیغ جوانان غیر بهایی می‌پردازند، هیچ‌گاه به شنوندگان خویش نمی‌گویند که نخست تمامی ابزارها و ملاک‌های تشخیص حقیقت از فرد سلب می‌گردد؛ به او

۶۳- «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»: قرآن کریم، سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۰.

۶۴- «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»: قرآن کریم، سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

دستور می‌رسد کور شود، کر شود، تعقل نکند، نقدی نخواند؛ سپس گفته‌هایی با نام دین الهی، به او عرضه می‌گردد و با قیافه‌ای حق به جانب از او خواسته می‌شود خودش هر آنچه را درست می‌پندارد، برگزیند.

۲- تحرّی حقیقت، تجویزی برای غیر بهاییان

عبدالبهاء می‌گوید:

«موسویان تقلیدی دارند زردشتیان تقلیدی دارند مسیحیان تقلیدی دارند بودائیا تقلیدی دارند هر ملّتی تقلیدی دارد گمان میکند که تقلید خودش حقّ است و تقلید دیگران باطل. مثلاً موسویان گمان میکنند تقلید خودشان حقّ است و تقلید سایرین باطل. ما می‌خواهیم بفهمیم کدامیک صحیح است جمیع تقلید که صحیح نیست اگر بتقلیدی تمسّک داشته باشیم مانع است که تقلید دیگران را درست تحرّی نماییم. مثلاً شخصی یهودی چون معتقد و متمسّک بتقلید موسویانست ممکن نیست بفهمد دیگران حقّ هستند پس باید تقلید را بریزد و تحرّی حقیقت بکند و شاید حقّ با دیگران باشد. پس تا ترک تقلید نشود حقیقت جلوه نماید.»^{۶۵}

اما گویا این نسخه‌ای است که فقط برای غیر بهاییان پیچیده شده است. بهاء‌الله، مریدان را از شنیدن هرگونه نقدی درباره‌ی بهائیت منع می‌کند؛ حتی اگر منتقدان با سند و مدرک به نقد بپردازند. او می‌گوید:

«جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسی که رائحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگر چه بکلّ آیات ناطق شود و بکلّ کتب تمسّک جوید الی ان قال عزّ اسمّه پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبادا بدام تزویر و حیلہ گرفتار آیند. این است

۶۵- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۷ (به نقل از عبدالبهاء).

نصح قلم تقدیر. و در خطاب دیگر می‌فرماید پس از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق
مرضات الهی بوده و خواهد بود چه که نفسشان مثل سمّ سرایت کننده است.^{۶۶}

بیان ساده‌تر: از آنان که بهاییت را نپذیرفته‌اند دوری کنید (حتی اگر با
مدرک و دلیل سخن بگویند)؛ مبادا شما را هم از راه به-
درکنند زیرا نقش آنها مثل سمّ است که به دیگران سرایت
می‌کند.

به راستی چرا؟! چگونه می‌شود مدعی تحرّی حقیقت بود، در حالی که اجازه‌ی خواندن و
شنیدن سخنان منتقدین به بهاییت وجود نداشته باشد؟ آیا اگر کسی طالب یافتن حقیقت باشد،
نباید اجازه‌ی مطالعه‌ی نقدهای وارد بر بهاییت را داشته باشد؟ چرا یک حقیقت‌پژوه، نباید از
کتب ناقد بهاییت استفاده کند و حق ندارد با کسی در مورد چالش‌های بهاییت هم کلام گردد؟

آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟!

بهاء الله حتی تا آنجا پیش می‌رود که به پیروانش دستور می‌دهد به سخنان افراد منکر بهاییت
درباره‌ی خودش و خداوند گوش ندهند:

«بگو: ای قوم، به سخنان مشرکان درباره‌ی خداوند و مظهر نفس او گوش ندهید. بترسید از
روزی که همگی در محضر پروردگار بلند مرتبه‌ی خویش از اعمالشان سوال خواهد شد.»^{۶۷}

همان طور که در تعلیم دوم نشان خواهیم داد، لفظ «مشرک» در متون بهایی به غیر بهاییانی
اطلاق می‌شود که به هر دلیل، مقام بهاء الله را انکار می‌کنند. آیا صحیح است که یک بهایی به

۶۶- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۷۰، ص ۴۵۰ (این جمله را عبدالیهاء از طرف بهاء الله نقل قول نموده).
۶۷- «قل یا قوم لا تسمعوا قول المشرکین فی الله و مظهر نفسه اتقوا من یوم کلّ یسألون عمّا فعلوا فی محضر ربهم العلی
العظیم»: بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۶.

سخنان غیر بهاییان درباره‌ی خداوند و یا بهاء‌الله گوش ندهد و آیا این امر با تحرّی حقیقت سازگار است؟

۳- دور از دسترس قرار دادن منابع تحرّی حقیقت درباره‌ی بهائیت

برای تحقیق و تحرّی حقیقت هر موضوعی، در ابتدا باید درباره‌ی آن موضوع دانش کافی به دست آوریم و سپس با استفاده از عقل به بررسی آن پردازیم و در نهایت نتیجه‌گیری کنیم. اگر یک بهایی بخواهد درباره‌ی آئینش تحقیق کند از سه طریق می‌تواند این کار را انجام دهد: اول، استفاده از متون و منابع رسمی بهایی. دوم، استفاده از خاطرات و نقل قول‌های افرادی که از نزدیک، سران بهایی را مشاهده کرده‌اند. سوم، پرس و جو از افرادی که سابقاً بهایی بوده‌اند اما بعدها بهائیت را ترک گفته‌اند و یا اینکه از جامعه‌ی بهائیت طرد شده‌اند. در اینجا این سوال را مطرح می‌کنیم که آیا اصلاً این امکان وجود دارد که با استفاده از سه منبع ذکر شده، یک بهایی بتواند در مورد دین خود تحقیق کند؟ برای پاسخ به این سوال به بررسی این منابع می‌پردازیم.

الف- متون رسمی بهایی

از نظر بهاییان، تنها منبع قابل قبول برای تحقیق درباره‌ی این مسلک، کتب و ترجمه‌هایی هستند که توسط بیت العدل و یا موسسات مورد تایید آن چاپ و منتشر شده‌اند. شوقی در نامه‌ای می‌گوید:

«بهاء الله این امر را واضح کرده که تنها آن (متونی) برای دوستان قدرت الزام آوری دارند که به صورت لوح نازل شده‌اند. شنیده‌ها ممکن است جالب توجه باشند اما فاقد اعتبار هستند.»^{۶۸}

سوالی که پیش می‌آید این است که برای تهیه و بررسی متون معتبر و رسمی بهاییت چگونه باید اقدام کرد؟ حقیقت جویان چاره‌ای ندارند جز اینکه از متونی استفاده کنند که با احتیاط تمام توسط بیت العدل انتخاب شده‌اند و در دسترس عموم قرار داده شده‌اند. مابقی متون معتبر بهایی در آرشیو رسمی بهایی در حیفا نگهداری می‌شوند و به جز معدودی افراد خاص، کسی اجازه‌ی دسترسی به آن‌ها را ندارد! نامه‌ی زیر که از سوی بیت العدل نگاشته شده نشان دهنده‌ی حجم وسیع متون رسمی بهایی هستند که عمدتاً از دسترس، خارج نگاه داشته شده‌اند:

”دبیرخانه بیت العدل جهانی

ارسال شده توسط ایمیل

۶ ژوئن ۲۰۱۳

ای دوست عزیز بهائی،

ایمیل شما به تاریخ ۳ آوریل ۲۰۱۳ مبنی بر درخواست آمار متون مقدس در مرکز جهانی بهایی دریافت شد و به دپارتمان تحقیقاتی ارسال شده است. دپارتمان اعلام کرده که جمع‌آوری و تطبیق متون مقدس، مداوم در حال انجام است و تعداد آن‌ها دائماً در حال بازنگری است. تعداد تخمینی متون بهایی منحصر به فرد برابر با مقادیر زیر است:

برای بهاء الله حدود ۲۰۰۰ اثر منحصر به فرد شناسایی شده است. اکثر این متون جمع‌آوری شده، اما ۸۶۵ مورد از این متون نازل شده، متن‌شان در دسترس نیست. اصالت حدود ۱۵۰۰۰ عدد از این متون تا کنون توسط دفتر آرشیو تایید شده‌اند.

68- “Baha’u’llah has made it clear enough that only those things that have been revealed in the form of Tablets have a binding power over the friends. Hearsays may be matters of interest but can in no way claim authority (From a letter written on behalf of Shoghi Effendi to the United States Publishing Committee, December 29, 1931),” Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha’i Reference File*, chap. XXXVIII, no. 1435.

برای باب بیش از ۲۰۰۰ اثر مجزا شناسایی شده‌اند. اکثر این متون گردآوری شده‌اند اما ۷۴ مورد از این متون نازل شده، متن‌شان در دسترس نیست. اصالت حدود ۱۶۰۰ عدد از این آثار تا به امروز تایید شده‌اند.

برای عبدالبهاء حدود ۳۰۰۰۰ اثر منحصر به فرد شناسایی شده است. تمامی این متون گردآوری شده و اصالت بیش از ۲۷۰۰۰ عدد از آن‌ها مورد تایید قرار گرفته است.

برای شوقی حدود ۲۲۰۰۰ اثر منحصر به فرد شناسایی گردیده که تمامی این متون گردآوری شده و اصالت اکثر آن‌ها مورد تایید قرار گرفته است.

به صورت تخمینی حدوداً ده درصد از متون فوق [فقط] به صورت فوتوکپی موجود است. تنها کسری از تمام این متون، در همان زبان اصلی یا به صورت ترجمه شده به زبان‌های غربی چاپ شده‌اند. ذکر عدد دقیق [برای تعداد کل متون یا متون چاپ شده] گمراه کننده خواهد بود زیرا بسیاری از آثار چاپ و یا ترجمه نشده، مکاتباتی درباره‌ی مسائل روزمره و تشویق و ارشادات انفرادی هستند که کمتر مورد توجه عموم قرار خواهند گرفت. مرکز جهانی به صورت فعال، پیگیر برنامه‌ای برای چاپ آثار اصلی شخصیت‌های مرکزی این آئین و شوقی است که تاکنون چاپ نشده‌اند.

با درودهای محبت آمیز بهایی

بخش دبیرخانه»^{۶۹}

69- "The Universal House of Justice Department of the Secretariat
Transmitted by email

6 June 2013

Dear Baha'i Friend,

Your email letter dated 3 April 2013 requesting statistics concerning the Sacred Texts has been received at the Baha'i World Centre and forwarded to the Research Department for study. That Department notes that the collection and collation of the Sacred Writings is an ongoing process, and the numbers are continually being revised. The estimates of the numbers of unique works can be given as follows:

For Baha'ullah, nearly 20,000 unique works have been identified. Most of these Writings have been collected; however, 865 are known to have been revealed, but the texts are not available. Close to 15,000 of the collected works have been authenticated by the Archives Office to date.

For the Bab, over 2,000 unique works have been identified. Most of these Writings have been collected; however, 74 are known to have been revealed, but the texts are not available. Nearly 1,600 of the collected works have been authenticated.

آثار فوق الذکر مهمترین منبع برای تحرّی حقیقت درباره‌ی بهائیت هستند. سوال این است که چرا این منابع تاکنون چاپ نشده‌اند و چرا محققان اجازه‌ی دسترسی به آن‌ها را ندارند؟ اولین بهانه این است که «بسیاری از این آثار چاپ و یا ترجمه نشده، مکاتباتی درباره‌ی مسائل روزمره و تشویق و ارشادات انفرادی هستند که کمتر مورد توجه عموم قرار خواهند گرفت.» این بهانه پذیرفتنی نیست زیرا همین نوشته‌جات هم می‌توانند به حقیقت جویان برای تحرّی حقیقت کمک کنند. مسلماً افراد بسیاری وجود دارند که با خواندن این متون به نکات با ارزشی دست خواهند یافت. آیا این سخنان، بهانه‌ای برای خارج از دسترس قرار دادن متون بهایی نیستند؟

دومین بهانه‌ی ایشان نیز این است که «مرکز جهانی به صورت فعال پیگیر برنامه‌ای برای چاپ آثار اصلی شخصیت‌های مرکزی این آئین و شوقی است که تاکنون چاپ نشده‌اند.» شاید چنین تصور شود که چاپ و انتشار چنین حجم عظیمی از متون و الواح بسیار وقت گیر و نیازمند نیروی انسانی و پشتوانه‌ی مالی بالایی است و دلیل اینکه تنها درصد اندکی از متون رسمی بهایی چاپ شده و در اختیار دیگران قرار گرفته، این است که هنوز منابع مالی و انسانی مورد نیاز برای

For 'Abdu'l-Baha, over 30,000 unique works have been identified. All of these Writings have been collected and over 27,000 of them have been authenticated.

For Shoghi Effendi, over 22,000 unique works have been identified. All of these documents have been collected and the majority of them have been authenticated.

It is estimated that approximately ten per cent of the documents described above are in photocopied form. A fraction of the total numbers of unique works have been published in the original languages or translated into Western languages. However, citing exact numbers would be misleading since much of the unpublished and untranslated material consists of day-to-day correspondence and personal guidance and encouragement, which is less likely to be of general interest. The World Centre is actively pursuing a publication programme for the as yet unpublished major works of the Central Figures of the Faith and Shoghi Effendi.

With loving Baha'i greetings,

Department of the Secretariat” http://bahai-library.com/uhj_numbers_sacred_writings

چنین فعالیتی فراهم نشده است. اما پروفیسور جوان کول^{۷۰} نکاتی جالبی در این باره مطرح می‌کند:

«اگر ترجمه و در دسترس قرار دادن آثار به‌الله هر گونه اولویتی برای بیت العدل داشت، (آن‌ها مسلماً این کار را انجام می‌دادند) زیرا از منابع عظیمی برای تحقق این امر برخوردارند. کسی که دویست و پنجاه میلیون دلار خرج ساختمان سازی^{۷۱} می‌کند پول مورد نیاز برای پروژه‌های دیگر را نیز خواهد داشت. اما آن‌ها تصمیم‌شان بر این است که این پول‌ها را خرج کارهای دیگر کنند. من در یکی از کتابخانه‌ها مجموعه‌ی بزرگی از کتب به نام مجموعه آثار سری آروبیندو دیدم که به زبان بنگالی به همراه ترجمه‌ی انگلیسی بود. آروبیندو مرد هندی مقدسی در قرن بیستم بوده است. جالب این است که در مدت کوتاهی پس از مرگ او، پیروان او موفق شدند «تمام» آثار او را نه تنها چاپ بلکه ترجمه هم بکنند. این در حالی است که پیروان آروبیندو نسبت به بهاییان هم کم تعداد و هم فقیر هستند. اینکه فقط ۵ درصد از آثار بهایی تاکنون ترجمه شده‌اند یکی از عوارض جانبی نبود منابع در جامعه‌ی بهایی نیست، بلکه به خاطر این است که تعدد منابع مالی صرف کارهای دیگر مانند ساختن عمارت‌های بزرگ می‌شود.»^{۷۲}

۷۰- یکی از اساتید و محققان برجسته دانشگاه میشیگان آمریکا که بعد از چند دهه خدمت به بهائیت، به علت انتقاد از بیت العدل، از جامعه‌ی بهائیت کنار گذاشته شد.

۷۱- منظور هزینه‌ی ساخت مرکز جهانی بهایی در رژیم اشغالگر قدس است.

72- “If translating and making available the writings of Baha’u’llah were in fact any sort of priority of the Universal House of Justice, they have enormous resources with which to do so. (Anyone who can spend \$250 million on building works has the money for other projects, as well). They have simply decided to expend their resources on other things. I once saw in a library a big set of books, *The Collected Works of Sri Aurobindo* in Bengali with English translations. Aurobindo was a 20th century Indian holy man. But his followers managed to get his *complete* collected works not only published but also translated, not long after his death. Aurobindo’s following is tiny and poor compared to that of the Baha’is. That only about 5% of Baha’u’llah’s works have been translated is not an unfortunate side effect of lack of resources in the Baha’is community. It is a deliberate decision to invest the money in things like monumental architecture instead.” http://bahai-library.com/uhj_lawh_huriyyih_cole

بر اساس این سخنان پروفیسور کول، بیت العدل منابع کافی برای چاپ و انتشار متون بهایی را دارد اما تمعداً از این کار سر باز زده و این منابع را خرج امور دیگر می‌کند. امروزه حقایق دیگری آشکار شده‌اند که نشان می‌دهند اساساً در این موضوع، بحث منابع مالی و انسانی مطرح نیستند و ظاهراً بیت العدل به صورت برنامه ریزی شده قصد دارد این متون منتشر نشوند. چرا که حداقل از سال ۱۹۹۳ میلادی تمام این متون اسکن و تایپ شده و در سیستم‌های کامپیوتری نگهداری می‌شوند:

«برای کمک به بیت العدل برای مراجعه به ارشادات و آموزه‌های بسیاری که در متون بهایی وجود دارند، از پایگاه داده کامپیوتری استفاده می‌شود که در آن توصیف تمام الواح و تمام نامه‌های شوقی به همراه متن تایپ شده تمام این اسناد موجود است. در آینده‌ی نزدیک، تصویر اصلی تمامی اسناد نیز در این کامپیوتر ذخیره خواهند شد تا نیازی به مراجعه به اصل سند نباشد.»^{۷۳}

اگر بیت العدل کمترین نیتی برای انتشار متون بهایی داشت می‌توانست همانند متون مذهبی تمام ادیان، این متون را بر روی سایت‌های اینترنتی قرار داده یا به صورت سی دی منتشر کند. اما به نظر می‌رسد بیت العدل با قصدی خاص و از روی عمد، خواهان عدم انتشار این متون است؛ در غیر این صورت چه دلیلی وجود دارد که متون نورانی و حامل ارشادات و هدایات مدعی نبوت و الوهیت را که تنها راه نجات بشریت است از دسترس مردم خارج کند و فقط کسری از آن‌ها را به صورت دستچین انتشار دهد؟

73- "To assist the House of Justice in referring to the wealth of guidance and teachings contained in the Baha'i Writings, a computer database is used which contains descriptions of every Tablet and every letter of Shoghi Effendi, together with a typed copy of the text of each document. In the near future images of the original documents will also be stored in the computer, making it unnecessary to refer to the original items," http://bahai-library.com/uhj_bahai_archives_texts

ب- ترجمه‌های غیر رسمی، متون غیر رسمی، و خاطرات افراد بهایی از بزرگان بهائیت

رهبران و بزرگان بهائیت، منابع غیر رسمی مانند متون ترجمه شده‌ای که هنوز به تایید بیت العدل نرسیده‌اند، خاطرات زائران (بهاییانی که از نزدیک شاهد اعمال، گفتار و رفتار بزرگان بهائیت بوده‌اند) و متون مشابه را، منابع معتبری برای تحرّی حقیقت محسوب نمی‌کنند. اگر چه بهاییان اجازه‌ی مطالعه‌ی این منابع را دارند، اما هر برداشتی که از این منابع داشته باشند تنها در صورتی اعتبار دارد که مطابق با اعلام رسمی بیت العدل باشد.

مهم نیست که این گونه نوشته‌جات توسط چه کسی نقل می‌شوند و اعتبار و صداقت آن فرد در چه اندازه است و یا اینکه چند نفر یک موضوع واحد را نقل کرده‌اند؛ این گونه امور در بهائیت نوعی شایعه محسوب شده و فاقد اعتبار هستند. بیت العدل در نامه‌ای می‌نویسد:

«دستورات عبداله‌ها و شوقی به وضوح نشان می‌دهند که نوشته‌های زائران، شایعه هستند و اعتبار و قدرت الزام آوری متون مقدس را ندارند ... بعلاوه، این نکته که زائری که درباره‌ی تجربه‌اش از (ملاقات با یکی از بزرگان بهایی) می‌نویسد شخصی معتبر یا مومنی معروف است و یا اینکه عبارات گزارش شده در نوشته‌های چند زائر مختلف تکرار شده‌اند، به خودی خود باعث معتبر شدن گزارش مورد نظر نمی‌شوند.»^{۷۴}

عبداله‌ها، نیز رسماً اعلام می‌کند که این نوشته‌جات فاقد اعتبار هستند:

74- "The instructions of the Master and the Guardian make it very clear that Pilgrims' notes are hearsay and cannot claim the authority and binding power of the Sacred Text . . . [sic] Moreover, the fact that the pilgrim writing of his experience is a reliable or well-known believer, or that the reported statement seems to be repeated in the notes of several pilgrims, does not in itself confer authority upon the pilgrim's note in question," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XXXVIII, no. 1433.

«شما در نامه‌تان درباره‌ی زائران و یادداشت‌های آن‌ها سوال کرده بودید. هر نقل قولی که توسط یک متن (رسمی) قابل تایید نباشد قابل اطمینان نیست. این نقل قول‌ها حتی اگر درست باشند باعث سردرگمی می‌شوند. برای اهل بها فقط و فقط متون (رسمی) اعتبار دارند.»^{۷۵}

جالب این است که این نوع نوشته‌جات، متون، و خاطرات زائران به شدت در تبلیغات بهایبان مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما وقتی نکته‌ای از درون این متون استخراج می‌شود که به مذاق آنان خوش نمی‌آید، به سرعت اعلام می‌دارند که این متون جزء متون معتبر ما نیستند و قابلیت استدلال ندارند. این دوگانگی و سیاست یک بام و دو هوا، عملاً این متون را از منظر تحرّی حقیقت بی‌فایده می‌کند و از نقطه نظر بهاییت این متون نمی‌توانند برای تحرّی حقیقت مورد استفاده قرار گیرند. آیا علت اصرار بر بی‌اعتباری این گزارش‌ها، این نیست که شاهدان بهایی در صحبت‌های خود، ناخواسته پرده از اعمال و سخنان ننگ آور سران بهاییت بر داشته‌اند؟

ج- طرد شدگان و دشمنان بهاییت

همان طور که در قسمت قبلی گفتیم، بهایبان از گوش فرا دادن به سخنان افراد منکر بهاییت در مورد بهاییت منع شده‌اند. در فصل بعدی نیز نشان خواهیم داد که بهایبان از هر گونه ارتباط با طرد شدگان به صورت مطلق محرومند. لذا ارتباط مستقیم با این افراد برای تحقیق درباره‌ی بهاییت امکان‌پذیر نیست.

75- "Thou has written concerning the pilgrims and pilgrims' notes. Any narrative that is not authenticated by a Text should not be trusted. Narratives, even if true, cause confusion. For the people of Baha, the Text, and only the Text, is authentic," Helen Bassett Hornby, Lights of Guidance: A Baha'i Reference File, chap. XXXVIII, no. 1431.

از طرفی، در بهائیت، خواندن کتبی که طرد شدگان به نگارش در آورده‌اند توصیه نمی‌شود. شوقی به ناحق این افراد را «متنفرین از نور و مبتلایان به جذام معنوی» معرفی کرده است. ضمناً خواندن کتب نوشته شده توسط دشمنان بهائیت تنها برای پاسخ دادن به استدلالات آن‌ها مجاز است:

«بهتر است کتب نوشته شده توسط ناقضین عهد (طرد شدگان) خوانده نشوند، زیرا می‌توان گفت آن‌ها متنفرین از نور و مبتلایان به جذام معنوی هستند. اما می‌توان کتب دشمنان خوش نیت اما نا آگاه امر (بهائیت) را برای پاسخ دادن به اتهاماتشان مطالعه کرد.»^{۷۶}

خلاصه آنکه: اگر چه بهاییان به تبلیغ تحرّی حقیقت می‌پردازند، اما پیروان خود را از تعامل مستقیم و غیر مستقیم با افراد و منابعی که به تشخیص آن‌ها مناسب نیستند نهی می‌کنند. این نهی‌ها و محدودیت‌ها با روح تحرّی حقیقت ناسازگارند.

سوالی که بی پاسخ می‌ماند این است که با چنین برخورد بهائیت با متون مذهبی خود، حقیقت جویان چگونه باید در مورد این دین به تحقیق پرداخته و تحرّی حقیقت کنند؟ پیروان بهائیت از ارتباط مستقیم با طرد شدگان و منتقدان بهائیت نهی شده‌اند؛ یادداشت‌ها و خاطرات زائران نیز نامعتبر قلمداد شده‌اند؛ و در نهایت اکثر متون این گروه در آرشیوهای بیت العدل مخفی نگاه داشته شده و به جز معدودی افراد خاص، کسی به آن‌ها دسترسی ندارد. نتیجه اینکه هیچ راهی برای جستجوی حقیقت بدون سمت گیری درباره‌ی این آئین وجود ندارد. جالب این است که اینگونه پنهان کردن حقیقت، از گروهی سر زده که اساس دین‌شان را تحرّی حقیقت قلمداد کرده و گوش فلک را با این شعار کر نموده‌اند.

76- "It is better not to read books by Covenant-breakers because they are haters of the Light, sufferers from a spiritual leprosy, so to speak. But books by well-meaning yet unenlightened enemies of the Cause can be read so as to refute their charges," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File* (New Delhi: Baha'i Publishing Trust, 1983), chap. XII, no. 628.

۴- مجازات طرد و اخراج، ثمره ی تحریر حقیقتی که به مذاق بیت العدل خوش

نیاید

فرض کنیم شخصی بهایی با منابع معدودی که بیت العدل اجازه ی دسترسی به آن‌ها را داده به نتیجه‌ای برسد که مورد پسند بیت العدل واقع نشود. پافشاری شخص بهایی بر این عقیده موجب اخراج و طرد او از دایره‌ی بهائیت خواهد شد. به عنوان نمونه اگر کسی با نظر شوقی مخالفت کند به سرعت از جمع اهل بها اخراج می‌گردد و هیچ بهانه‌ای از او پذیرفته نخواهد شد:

«ایادی امرالله باید بیدار باشند به محض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بها نمایند و ابدا بهانه ای از او قبول ننمایند؛ چه بسیار که باطل محض، به صورت خیر درآید تا القای شبهات کند»^{۷۷}

آیا همین عبدالبهاء که حکم اخراج و جدایی هم کیش خویش را صادر می‌نماید، نگفته است:

«محبت سبب حیاتست، جدائی سبب ممات»^{۷۸}؟

البته این قانون تنها به معترضان به شوقی محدود نمی‌شود؛ بلکه شوقی و به تبع او بیت العدل، افراد بسیاری را به این علت که رفتار و گفتار آن‌ها را مناسب قلمداد نکرده‌اند - حتی وقتی این رفتار و گفتار کاملاً مطابق با حقیقت بوده - از جمع اهل بها اخراج و یا طرد روحانی نموده‌اند.

امروزه، تعدادی محقق بهایی سرشناس وجود دارند که بعد از اعتراض به بیت العدل و یا بیان نتایج تحقیقات‌شان که باب میل بیت العدل نبوده، توسط بیت العدل اخراج شده و یا داوطلبانه این

۷۷- عبدالبهاء، الواح وصایا، صص ۱۲ و ۱۳.

۷۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۵۳.

مسلک را ترک گفته‌اند. پروفیسور جوآن کول، دکتر لیندا والبریدج، دکتر فیروز انارکی، سن مک گلین، و فردریک گلیشر،^{۷۹} از جمله این افراد هستند.

آیا اگر کسی نسبت به مسأله‌ای سؤال داشت و برای یافتن حقیقت، به تحقیق و بررسی پرداخت، باید وی را مرتد شمرد و از جمع خویش بیرون کرد؟ آیا مصداق تحرّی حقیقت در آیین بهایی، بستن راه تحقیق بر حقیقت جو و جلوگیری از پرسش و اعتراض او است؟

۵- تحریف متون بهایی، نمونه ای عملی از تحرّی حقیقت در بهائیت

بزرگترین مانع بر سر راه تحرّی حقیقت، پنهان کردن متون و اسناد مورد نیاز برای تحرّی حقیقت نیست، بلکه گمراه نمودن محقّق با تحریف و وارونه جلوه دادن حقیقت است. متأسفانه این امر، بسیار در مسلک بهائیت انجام شده و می‌شود. اولین شخصی که اقدام به انجام تحریف در متون بهایی کرد، خود شخص بهاء الله بود که متن کتاب «ایقان» را پس از اینکه معلوم شد در آن مرتکب غلط‌های متعدد ادبی و نقل قول در آیات قرآن شده تغییر داد. او در همین کتاب برای اثبات حقانیت علی محمد باب، اقدام به تحریف و جعل احادیث شیعی کرد. عبدالبها نیز به پیروی از پدر خود، برای اثبات اینکه جمودات صاحب روح هستند، آیات قرآن را وارونه جلوه داد.^{۸۰}

79- Professor Juan Cole, Dr. Linda Walbridge, Dr. Firouz Anarki, Sen McGlinn, and Frederick Glaysher

۸۰- در فصل چهارم به این موضوعات پرداخته می‌شود.

شیوهی دیگر انجام این تحریفات حذف عبارات مشکل‌زا در چاپ‌های جدید کتب بهایی است. به عنوان نمونه، در چاپ جدید جلد چهارم از کتاب *آثار قلم‌اعلی*، لوح معروف به «لوح حوری» که در آن بهاء‌الله با روح القدس عشقبازی می‌کند، حذف شده است!^{۸۱}

نمونه‌ی دیگر این رفتار منافی با تحرّی حقیقت را می‌توان در تحریف کتاب *نظری اجمالی* در دیانت بهایی دید. بعد از مرگ شوقی و اشتباه از آب در آمدن پیش‌بینی‌های بهاء‌الله و عبدالبها درباره‌ی ولی‌امراالله در بهائیت، نسخه‌هایی جدیدی از این کتاب چاپ شد که وظایف محوّه به شوقی را به بیت العدل تفویض کرده بودند.^{۸۲}

ونس سالیسبوری (Vance Salisbury) در مقاله‌ای به نام *بررسی انتقادی متون بهایی در قرن بیستم*^{۸۳} به موارد متعددی از این قبیل تحریفات اشاره کرده است. به عنوان نمونه او به حذف نام صبحی مهتدی از کتب بهایی بعد از اخراج او از اهل بها و یا حذف یکی از پیش‌بینی‌های عبدالبها از چاپ‌های انگلیسی بهاء‌الله و عصر جدید تالیف اسلمنت اشاره نموده است. وی می‌نویسد:

«شاید مهم‌ترین تغییر در کتاب بهاء‌الله و عصر جدید در صفحه ۲۱۲ چاپ ۱۹۲۳ میلادی رخ داده است. از این بخش به عنوان پیشگویی بهائیت درباره‌ی فرا رسیدن سلطنت الهی ذکر شده است. در این قسمت اسلمنت تفسیر عبدالبها از دو آیه‌ی آخر کتاب دانیال در انجیل را نقل می‌کند. عبدالبها ادعا می‌کند منظور از ۱۳۳۵ روزی که دانیال ذکر کرده، ۱۳۳۵ سال خورشیدی از زمان هجرت محمد به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی است که برابر با ۱۹۵۷ میلادی می‌شود. وقتی از او پرسیده می‌شود که «ما در پایان این ۱۳۳۵ روز باید منتظر چه امری باشیم؟» او پاسخ می‌دهد: «صلح جهانی کاملاً برقرار می‌شود، زبانی بین المللی توسعه داده خواهد شد. سوء تفاهم‌ها از میان خواهند رفت، امر بهایی در همه جا منتشر خواهد شد و وحدت عالم انسانی برقرار شده و [دوره‌ای] بسیار با شکوه خواهد بود؛ در چاپ‌هایی که

۸۱- برای دیدن اصل متن این لوح به فصل دوازدهم مراجعه کنید.

۸۲- در فصل هفتم تفصیل این مطلب ذکر شده است.

بعد از مرگ اسلمنت منتشر شدند، سخنان او بدین گونه تحریف شدند که او گفته: عبدالبهاء «زمان تحقّق این نبوت دانیال را از ابتدای سنه‌ی هجری اسلامی حساب فرمودند» و سپس یکی از الواح عبدالبهاء ذکر می‌شود که او گفته: «لأنّ بذلک التّاریخ ینقضی قرن من طلوع شمس الحقیقه (یعنی: زیرا بر اساس آن تاریخ یک قرن از طلوع خورشید حقیقت خواهد گذشت)»... اسلمنت این چنین نوشته که عبدالبهاء واضحاً گفته این پیشگویی باید از ابتدای هجرت یا همان سال ۶۲۲ میلادی محاسبه گردد و شرایط خاصی در سال ۱۹۵۷ که این امر محقق می‌شود وجود خواهند داشت. وقتی مشخص شد که این پیشگویی بهایی محقق نمی‌گردد، این عبارات با عباراتی مبهم جایگزین شدند که تا به امروز در این کتاب موجود هستند.^{۸۴}

آخرین نوع از تحریف که به آن می‌پردازیم، تحریف در ترجمه‌ی متون بهایی به انگلیسی است. به عنوان نمونه بهاء‌الله در یکی از الواح در توصیف دستورات باب از عبارت «ضرب الرقاب» به معنای گردن زدن استفاده می‌کند. در ترجمه‌ی انگلیسی این فراز، برای کاستن از خشونت‌های دستورات باب، این عبارت به صورت «ریختن خون» ترجمه شده است. نمونه‌ای دیگر نقل خاطره‌ای از بهاء‌الله است که او به یکی از پیروانش دستور می‌دهد کباب فروشی بیچاره را در

84- "Perhaps the most important change in *Baha'u'llah and the New Era* was made on page 212 of the 1923 edition. Recorded as a Baha'i prophecy concerning the "Coming of the Kingdom of God," Esslemont cited Abdu'l-Baha's interpretation of the last two verses of the Book of Daniel from the Bible. He stated that the 1335 days spoken of by Daniel represented 1335 solar years from Muhammad's flight to Medina in 622 A.D., which would equal 1957 A.D. When asked "What shall we see at the end of the 1335 days?," Abdu'l-Baha's reply was: "Universal Peace will be firmly established, a Universal language promoted. Misunderstandings will pass away. The Baha'i Cause will be promulgated in all parts and the oneness of mankind established. It will be most glorious!" In editions published after his death, Esslemont's words have been changed to say that Abdu'l-Baha "reckoned the fulfillment of Daniel's prophecy from the date of the beginning of the Muhammadan era" and one of Abdu'l-Baha's Tablets is quoted on the same subject in which he writes, "For according to this calculation a century will have elapsed from the dawn of the Sun of Truth . . . Esslemont recorded Abdu'l-Baha as declaring explicitly that the prophecy was to be computed from the Hijra or 622 A.D. and that specific conditions would exist in the world upon its fulfillment in 1957. When it became apparent that this Baha'i prophecy would not be fulfilled, it was replaced with the ambiguous material which has remained in the text to the present." http://bahai-library.com/salisbury_critical_examination_literature

بازار کتک زنند. در ترجمه‌ی انگلیسی این واقعه هیچ اشاره‌ای به دستور بهاء‌الله و کتک خوردن این کباب فروش نشده است. این عبارات و عبارات دیگر در فصل نهم کتاب با سند و مدرک ذکر شده‌اند.

۶- تحرّی حقیقت یا تبلیغ یک طرفه و اغفال جماعات بی سواد

بهاییان به صورت گسترده دست به فعالیت‌های تبلیغی‌ای می‌زنند که هیچ سنخیتی با تحرّی حقیقت ندارند. در این سلسله عملیات که امروزه نیز به قوّت خود ادامه دارد، به بهانه‌ی آموزش و کمک‌های انسان دوستانه، توده‌های بی سواد مردم کشورهای جهان سوم که هیچ راهی برای تحرّی حقیقت ندارند، به مسلک بهایی در آورده می‌شوند. موثران مومن، یکی از معروف‌ترین مؤلفان بهایی این عملیات را چنین توصیف می‌کند:

«ماموریت‌های تبلیغی توسط بهاییان خاورمیانه و غرب، موجب به وجود آمدن جوامعی از بهاییان در [کشورهای] غیر مسلمان جهان سوم شده، که در ابتدا در میان اقلیت شهرنشین متمایل به غرب بودند. بهایی کردن گروه‌های بزرگتر در ابتدا در دهه‌ی ۵۰ میلادی در چند نقطه پراکنده و سپس در دهه‌ی ۶۰ میلادی در اکثر مناطق جهان سوم شروع شده بود. نتایج، بسیار چشمگیر بودند. وقتی مبلغان بهایی پیام و روش‌های تبلیغی‌شان را متناسب با وضعیت جماعت بی‌سواد روستایی و کارگران شهری وفق دادند، آن‌ها توانستند به طور کامل پایه‌های اجتماعی دین آن‌ها را تغییر دهند. امروزه، اکثریت بهاییان جهان متعلق به طبقات عمومی [کشورهای] جهان سوم غیر اسلامی هستند. حتی در جوامع بهایی جا افتاده‌ی آمریکای شمالی، ورود اقلیت‌هایی- مانند سیاهپوستان و سرخپوستان - به جامعه [بهایی] موجب تغییرات اساسی در پایه‌ی اجتماعی جامعه [بهایی] شده است ... در انتهای دهه‌ی ۶۰ میلادی تعداد بهاییان به شدت افزایش پیدا کرده بود. بهایی کردن تعداد کثیری از مردم قبایلی و یا کشاورز در بخش‌های متعددی از جهان سوم شروع شده بود ... سیل عظیم بهاییان جدید

الورود اکثراً کم سواد بودند و بسیاری از آنها در روستاها و مناطق قبایلی زندگی می‌کردند که ایجاد ارتباط دائمی با آنها دشوار بود.^{۸۵}

بر اساس این سند، مبلغان بهایی اقدام به بهایی کردن مردم بی سواد کشورهای جهان سوم و توسعه نیافته می‌کردند که هیچ گونه امکان و ابزاری برای تحرّی حقیقت نداشتند. این امر باعث بیست برابر شدن جمعیت بهاییان در دوره‌ای ۳۰ ساله شد.^{۸۶} آیا بهاییان به این روش تبلیغ بهائیت که بر خلاف اصل عدم تحرّی حقیقت است و هیچ امکانی به فرد تبلیغ شده برای تحرّی حقیقت درباره‌ی بهائیت نمی‌دهد به خود می‌بالند و افتخار می‌کنند؟

۷- بستن درب تحرّی حقیقت بر اطفال بهایی

آنچه امروزه بسیاری از بهاییان نمی‌دانند، این است که عبداله‌ها پيروان خود را از فرستادن فرزندان‌شان به مدارس غیر بهایی به شدت نهی کرده است. به همین دلیل مدارس بهایی مانند مدرسه‌ی تربیت در تهران پایه گذاری شدند. عبداله‌ها عبارات جالبی در این رابطه بیان می‌کند:

85- "Missionary endeavour on the part of Middle Eastern and Western Baha'is had led to the establishment of Baha'i communities in several parts of the non-Muslim 'Third World', initially among the Western-oriented urban minority. Conversions of larger numbers began in a few isolated areas in the 1950s and spread during the 1960s to most parts of the 'Third World'. The results were dramatic. As Baha'i teachers learned to adapt their message and missionary techniques to the situation of the unschooled masses of Third World peasants and urban workers, they completely transformed their religion's social base. Now, the great majority of Baha'is in the world are drawn from the popular classes of the non-Islamic Third World. Even in the well-established Baha'i communities of North America, recent infusions of minority group members (Blacks and Amerindians) has led to a significant change in the social base of the membership . . . By the late 1960s, a great increase in the number of Baha'is had occurred. Conversions of large numbers of tribal or peasant peoples in various parts of the Third World had begun . . . Most of the flood of new Baha'is were poorly educated, and many lived in rural and tribal areas with which effective communication was difficult to sustain," P. Smith, M. Momen, *The Baha'i faith 1957-1988: A survey of contemporary developments*, *Religion* 19 (1989), pp. 63-91: http://bahai-library.com/momen_smith_developments_1957-1988

۸۶- بنگرید به جدولی که در مقاله‌ی مذکور در پاورقی پیشین اشاره گردید.

«اطفال احبّاً ابداً جائز نیست که به مکتب‌های دیگران بروند چه که ذلت امرالله است و بکلی از الطاف جمال مبارک محروم مانند زیرا تربیت دیگر شوند و سبب رسوائی بهایمان گردند.»^{۸۷}

عبدالبهاء با الفاظ اکید و زبانی تهدید آمیز، پیروان خود را از فرستادن بهایمان به مدرسه‌های غیر بهایی نهی می‌کند. بر اساس این دستور، اطفال بهایی باید در سنینی که توانایی تصمیم‌گیری مستقل ندارند و درست و نادرست را از هم تشخیص نمی‌دهند، از آموختن هر چیز غیر بهایی دور نگه داشته شوند.

در این سنین به آنها تعلیم داده می‌شود که بهاییت تنها راه رسیدن به سعادت ابدی است و آموزه‌های آن بر هر آئین دیگری برتری دارد. وقتی این اطفال بزرگتر می‌شوند، توانایی تحرّی حقیقت آنها به شدت تحت تاثیر آموزه‌هایی که از کودکی به آنها القا شده قرار خواهد گرفت و تحرّی حقیقت برای ایشان معنی دار نخواهد بود؛ خصوصاً اینکه در بزرگسالی نیز منابع تحرّی یا در دسترسشان قرار نمی‌گیرد و یا با تحریف بدیشان نمایانده می‌شود.

۸- تحرّی حقیقت، جرمی نابخشودنی برای ساکنان اسرائیل

بهایمان مدعی‌اند، به دلائلی که تا امروز مشخص نشده، بهاء‌الله، آموزش بهاییت به ساکنان اسرائیل را ممنوع اعلام کرده است.^{۸۸} به نامه‌ی بیت العدل، در پاسخ به یکی از بهایمان توجه فرمایید:

۸۷- عبدالبهاء، مکتوبات، ج ۵، ص ۱۷۰.

۸۸- البته این ادعا قابل اثبات نیست زیرا در زمان بهاء‌الله اصلاً اسرائیلی وجود نداشته و هدف بهایمان از مطرح کردن این موضوع امر دیگری است که در این مجال نمی‌گنجد.

«بیت العدل نامه‌ی شما با تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۵ را دریافت کرده و به ما دستور پاسخ دادن داده است. شما پرسیده‌اید که سیاست عدم آموزش [بهاییت] به اسرائیلی‌ها در هنگامی که گفتگو به صورت اینترنتی انجام شود چگونه است. بیت العدل از دوستان نخواستہ که با اسرائیلی‌ها ارتباط نداشته باشند. هنگامی که برای شما مکشوف شود که فردی که به صورت اینترنتی با او در حال گفتگو هستید یک اسرائیلی است، شما باید با او ارتباط دوستانه داشته باشید اما نباید تعالیم بهاییت را به او آموزش دهید. اگر او از قبل نسبت به بهاییت علاقمند شده، شما باید او را به دفتر مرکز جهانی بهایی در حیفا ارجاع دهید. جهت اطلاع شما عرض می‌شود که مردم اسرائیل به اطلاعات حقیقی درباره‌ی بهاییت، تاریخچه، و اصول عمومی آن دسترسی دارند. کتب مربوط به بهاییت در بسیاری از کتابخانه‌های اسرائیل یافت می‌شوند و اسرائیلی‌ها اجازه‌ی بازدید از بقاع و باغچه‌های بهایی را دارند. اما، برای پایبندی به سیاست‌هایی که از زمان بهاء‌الله مؤکدا پیروی شده‌اند، بهائیان، این آئین را در اسرائیل آموزش نمی‌دهند. همچنین، به اسرائیلیانی که در خارج [از اسرائیل] به سر می‌برند و قصد بازگشت به اسرائیل را دارند، بهاییت آموزش داده نمی‌شود. وقتی اسرائیلی‌ها در مورد این آئین سوال می‌پرسند، به پرسش‌های آن‌ها پاسخ داده می‌شود، اما این (پاسخ دادن) باید به گونه‌ای باشد که در عین اینکه اطلاعات واقعی به آنها ارائه می‌کند موجب علاقه‌مندی بیشتر آن‌ها [نسبت به بهاییت] نشود.

با درودهای محبت آمیز بهایی

بخش دبیرخانه.^{۸۹}

89- "The Universal House of Justice has received your email message dated 29 June 1995 and we have been asked to respond.

You have asked how the policy of not teaching Israelis applies in the situation in which you have contact with an Israeli via an "interactive relay chat" (IRC) connection. The House of Justice has not asked the friends to avoid contact with Israelis. When you discover that a person you are in contact with via IRC is an Israeli, you should feel free to maintain friendly contact, but you should not teach the Faith to him. If he has already developed a personal interest in the Faith and seeks more information, you should refer him to the Offices of the Baha'i World Centre in Haifa.

For your information, the people in Israel have access to factual information about the Faith, its history and general principles. Books concerning the Faith are available in libraries throughout Israel, and Israelis are welcome to visit the Shrines and the surrounding gardens. However, in keeping with a policy that has been strictly followed since the days of Baha'u'llah, Baha'is do not

چگونه آئینی که داعیه‌ی «تحریّ حقیقت» دارد، گروهی از مردم (اسرایلیان) را از فراگیری بهاییت و علاقمندی به آن، به شدت دور نگاه می‌دارد؟

۹- تحریّ حقیقت یا سیلی و ناسزا در پاسخ به سوال

خلیل شهیدی، یکی از معتمدین و خدمتگزاران خان‌ی عبداله‌ها، که چند دهه در معیت او بوده این خاطره را از او نقل می‌کند:

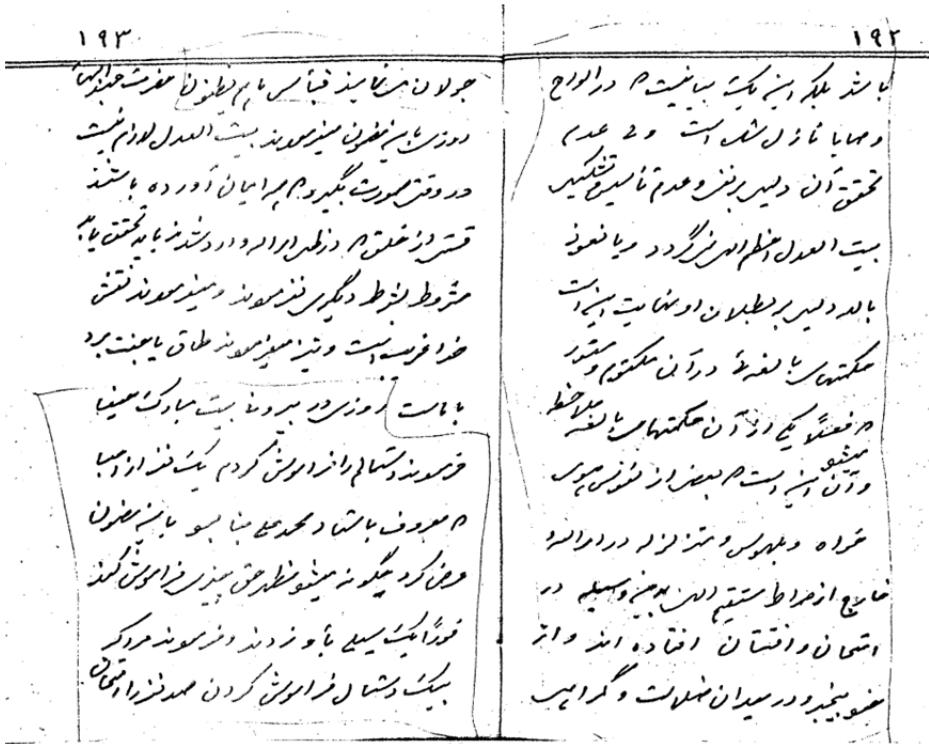
«روزی در بیرونی بیت مبارک در حیفا فرمودند «دستمال را فراموش کردم». یک نفر از احبا که معروف باستاد محمد علی بنا بود باین مضمون عرض کرد: «چگونه می‌شود مظهر حق چیزی فراموش کند؟ فوراً یک سیلی باو زدند و فرمودند: «مردک! به یک دستمال فراموش کردن صد نفر را امتحان می‌کند.»^{۹۰}

آیا سوال کننده را این چنین باید پاسخ داد و به جای قانع کردن، او را سیلی زد، «مردک» خطاب کرد، و بعد هم قضیه را این چنین توجیه کرد که می‌خواستیم تو را امتحان کنیم؟

teach the Faith in Israel. Likewise, the Faith is not taught to Israelis abroad if they intend to return to Israel. When Israelis ask about the Faith, their questions are answered, but this is done in a manner which provides factual information without stimulating further interest.

With loving Baha'i greetings, Department of the Secretariat," http://bahai-library.com/uhj_teaching_in_israel

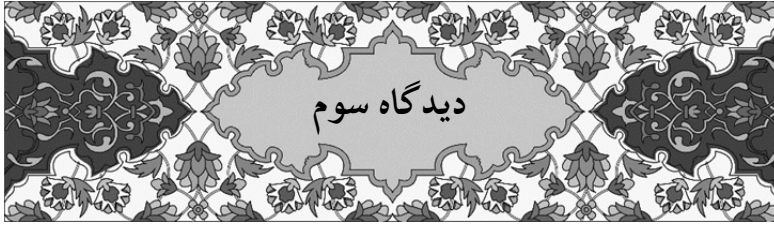
۹۰- خلیل شهیدی، *خاطرات خلیل شهیدی*، ص ۱۹۳. این کتاب تنها به صورت خطی موجود است و تاکنون به فارسی چاپ نشده است.



تصویری از یادداشت خلیل شهیدی و نقل خاطره‌ی سیلی خوردن سوال کننده از عبدالبهاء

نکته‌ی آخر آنکه اساساً بهاییت، زاییده‌ی باییت است که خود مطلقاً مخالف تحرّی حقیقت است. به عنوان نمونه، یکی از موارد توجیه‌ناپذیر و ناقض این تعلیم، حکم سوزاندن و نابود کردن تمامی کتب غیر بابی^{۹۱} در زمان باب است. در فصل چهارم به صورت مفصل به این احکام خواهیم پرداخت.

۹۱- «الباب السادس من الواحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا مانثت او تنشی فی ذلک الامر» یعنی: «حکم نابودی تمامی کتب به جز آنهایی که درباره‌ی باییت نوشته شده یا نگاشته خواهد شد»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۶ و



آیا اساساً این تعلیم، منطقی و عقلانی است؟

قطعاً تحرّی حقیقت، فطری، منطقی و عقلانی است؛ تقلید کورکورانه نیز عملی ناشایست و غیر عاقلانه است. اما همانطور که در دیدگاه دوم بررسی شد، این تعلیم، منحصر به بهاییت نیست.

حقیقت‌جویی و حق‌پذیری امری فطری است. قرآن همواره انسان‌ها را به یافتن حق و طلب علم و به کار بستن عقل، دعوت می‌کند و از تقلید کورکورانه از پدران و نیاکان باز می‌دارد. توصیه‌ی اکید پیامبر اسلام در انتخاب مسائل پایه‌ای اعتقادی مانند توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد، تعقل و حقیقت‌طلبی است. خداوند می‌فرماید:

«و چون به آنان گفته شود: پیروی کنید از آنچه خدا نازل کرده است می‌گویید نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. هر چند پدرانشان تعقل نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟»^{۹۲}

خداوند، نه تنها مردم را از تقلید از پدران و نیاکان منع کرده، بلکه تقلید کورکورانه از گروه‌های اثرگذار جامعه را نیز بد می‌شمارد:

«در یوم ظهور حضرت اعلیٰ منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الّا من آمن و صدق بود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۹۲- «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُوهُمْ كَانُوا آبَائِهِمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۱.

«گفتند: پروردگارا، به راستی ما از بزرگان و سروران مان فرمان بردیم، که آنان ما را از راه راست دور ساختند.»^{۹۳}

پس همانگونه که خداوند در قرآن تصریح فرموده، تقلید کورکورانه، کاری نادرست است. اما اگر تقلید، کورکورانه و نامعقول نبود، چه؟ آیا اگر شخصی، انسان عاقلی را یافت که فعلش، کردارش، بایدها و نبایدهایش عقلانی بود، نباید از او پیروی و تقلید کند؟

آیا تقلید از نحوه‌ی صحیح ورزش کردن یک ورزشکار متخصص، اشکال دارد و غیر عقلانی است؟ آیا مراجعه به عالم متخصص در هر رشته‌ای و تقلید از راهنمایی‌ها و به کار بستن راهکارهایش، کاری نادرست است؟

عقل حکم می‌کند هر شخصی درباره‌ی اصول اعتقادات دینی تحقیق کند. اسلام نیز در تایید این مطلب، تقلید در اصول اعتقادی را ممنوع اعلام کرده است. چراکه اساساً دینداری انسان، وقتی ارزشمند است که همراه با تحقیق، جستجو و تعقل باشد. اما درباره‌ی مسائلی که جزو مبانی اعتقادی محسوب نمی‌شود، به افراد اجازه داده شده تا در صورتی که خود نمی‌خواهند یا نمی‌توانند در فروع احکام دینی متخصص گردند، به عالم متخصص دین رجوع کنند و از او راهنمایی بخواهند.

نخستین حکم رساله‌های عملیه‌ی اسلامی چنین است: تحقیق در اصول دین، جایز نیست. فرد باید خود تحقیق کرده و از روی علم و عقل به مبانی دینی و اعتقادی خود پایبند گردد.

گذشته از اینها، با وجودی که در ظاهر آیین بهایی، تقلید به کلی نهی شده است، بهاییان، احکام و دستورات زیادی دارند که همه به ناچار باید از آن تقلید و تبعیت کنند. به عنوان نمونه می‌توان

۹۳- «و قالوا ربَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا»: قرآن کریم، سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶۷.

به کتاب اقدس (مهم‌ترین کتاب بهاییان)، و پس از آن کتاب گنجینه «حدود و احکام» اشاره کرد که همه‌ی بهاییان موظف به اطاعت از بایدها و نبایدهای احکام آن هستند.

آیا عمل به احکام و دستورات اقدس، تقلید محسوب نمی‌شود؟ آیا اینکه عبدالبهاء، به بهاییان دستور داده تا در صورت وجود ابهام و اشکالی در احکام، به تصمیم اتخاذ شده توسط بیت‌العدل، گردن نهند،^{۹۴} تقلید به حساب نمی‌آید؟

در پاسخ به چالش مطرح شده در این دیدگاه، معمولاً بهاییان می‌گویند البته منظور از ترک تقلید در این تعلیم، تقلید در کارهای ناپسند است، نه هرگونه تقلیدی! در پاسخ به این دسته، خاطر نشان می‌کنیم:

اولاً در هیچ کجای این تعلیم تبصره‌ای مبنی بر تفکیک کار پسندیده و ناپسند مشاهده نمی‌شود تا چنین ادعایی را ثابت کند. اتفاقاً شواهد نشان می‌دهد منظور از این تعلیم، تقلید در جمیع امور است.

ثانیاً اگر چنین باشد، دیگر فخر فروشی معنی نمی‌دهد. ناپسندی تقلید کورکورانه را نه تنها تمامی ادیان و مکاتب نادرست می‌دانند، بلکه تمامی عقلا نیز بر آن واقف و مُصِر هستند. پس این تعلیم نمی‌تواند ابداع جدیدی شمرده شود.

بهاییان در پاسخ به گفته‌ی اخیر می‌گویند درست است که همه‌ی ادیان تقلید کورکورانه را نکوهش می‌کنند، ولی مهم این است که به این تعلیم عمل شود؛ و گرنه در اقوال که جمیع ملل عالم کامل‌اند.^{۹۵}

۹۴- «امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الاهی ... بر کل اطاعت لازم. امور سیاسی‌هی کل راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزل الله فی الكتاب»: بهاء‌الله، *اشرافات و چند لوح دیگر*، ص ۷۹.
 ۹۵- «جمیع ملل عالم از حیث اقوال کامل اند...»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.

اما سؤال این جاست، آیا اینکه سران بهایی امر فرموده‌اند کور شو، کر شو،^{۹۶} گوش از استماع اقوال منتقد ببند،^{۹۷} مؤید عمل به این تعلیم است؟ آیا اینکه هیچ بهایی، حق ندارد به نتیجه‌ای جز آنچه بیت العدل می‌گوید برسد و اجازه‌ی تخلف از دستورات بالادستی را ندارد،^{۹۸} نشانه‌ی تحرّی حقیقت است؟

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



۹۶- «کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیحم را شنوی و جاهل شو...»: بهاء‌الله، /دعیه حضرت محبوب، صص ۴۲۷ و ۴۲۸.

۹۷- «باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند. یعنی گوش را از استماع اقوال...»: بهاء‌الله، /یقان، صص ۲ و ۳.

۹۸- «به محض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند...»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۳.



بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود»^{۹۹}

۱. آیا تعلیم تحرّی حقیقت، جدید است؟

عبدالبهاء: تعلیم تحرّی حقیقت جدید است.^{۱۰۰}

عبدالبهاء: تحرّی حقیقت کشف بهائیان نیست و اساس کار جمیع انبیاء بوده است.^{۱۰۱}

۲. اولین تعلیم بهاء الله چیست؟

عبدالبهاء: اولین تعلیم بهاء الله تحرّی حقیقت است.^{۱۰۲}

عبدالبهاء: اولین تعلیم بهاء الله وحدت عالم انسانی است.^{۱۰۳}

100- "Another new principle revealed by Baha'u'llah is the injunction to investigate truth." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 454.

یعنی: «یکی دیگر از تعلیم جدید نازل شده توسط بهاء الله دستور برای تحرّی حقیقت است.»

۱۰۱- «حضرت موسی ترویج حقیقت کرد و هم چنین حضرت مسیح و حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت بهاء الله، کل، تأسیس و ترویج حقیقت نمودند»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۵؛ و «از تعلیم حضرت بهاء الله، اول تحرّی حقیقت است و اساس جمیع انبیاء، حقیقت است و حقیقت یکی است. حضرت ابراهیم منادی حقیقت بود. حضرت موسی خادم حقیقت بود. حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود. حضرت محمد، مروج حقیقت بود. حضرت اعلی، مبشر حقیقت بود و حضرت بهاء الله، نور حقیقت»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۵۵؛ «اساس ادیان الهی یکیست یک حقیقت است یک روحست یک نور است تعدّد ندارد. از جمله اساس دین الهی تحرّی حقیقت است که جمیع بشر تحرّی حقیقت کنند»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۶۶.

۱۰۲- «اول تعلیم حضرت بهاء الله تحرّی حقیقت است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۱۴۴.

۱۰۳- «اول تعلیم او وحدت عالم انسانی است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۵.

۳. آیا غیر بهایان، جاهل و بی عقل هستند؟

عبدالبهاء: نباید به مردم، نسبت جهالت داد.^{۱۰۴}

بهاء الله: هر کس بهایی نشود، در زمره‌ی جاهل‌ترین مردم است، حتی اگر به همه‌ی علوم احاطه داشته باشد.^{۱۰۵} هر کس بهایی نشود و یا تعالیم مرا انکار کند عقل ندارد.^{۱۰۶}

۴. آیا با عقل می‌توان به عرفان الهی رسید؟

بهاء الله و عبدالبهاء: عقل برای عرفان الهی خلق شده است.^{۱۰۷} با برهان‌های عقلی به عرفان الهی برسید.^{۱۰۸}

بهاء الله: با عقل نمی‌توان به عرفان الهی رسید.^{۱۰۹}

۱۰۴- «تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت بطرز تحرّی حقیقت مکالمه نمود که بیاتید مسائلی چند در میان است تا تحرّی حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسان است مبلغ نباید خویش را دانا و دیگرانرا نادان شمرد این فکر سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثر بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۱۰۵- «اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به) بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهاییت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود»: بهاء الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۱۱. «الیوم اطلاق اسم عالم بر احدی نخواهد شد مگر آن نفوسی که بقمیص ایمان امر بدیع مزین شده اند»: بهاء الله، بدیع، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۱۰۶- «میزان کلیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۰. «بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق نمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما ینتفع به الناس جاری شده احدی انکار نموده و نمینماید مگر آنکه بالمره از عقل محروم باشد»: بهاء الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۸.

۱۰۷- «در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان اول نعمتی که بهیکل انسانی عنایت شد خرد (عقل) بوده و هست و مقصود از او عرفان حق جلّ جلاله بوده»: محفل روحانی ملی بهاییان آلمان، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، منتخب ۹۵، ص ۱۲۷.

۱۰۸- «اگر عرفان الهی خواهی ... ببراهین عقلی و نقلی مراجعت کن»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۸، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۵. تحرّی کنیم یا بی چون و چرا بپذیریم؟

عبدالبهاء: کسی که منصف باشد، برای تحرّی حقیقت، تحقیق و تفحص می‌کند.^{۱۱۰}
بهاء الله: بدون چون و چرا و مقایسه، کلام مرا بپذیرید.^{۱۱۱}

۶. آیا همه باید تحرّی حقیقت کنند؟

عبدالبهاء: باید ادیان مختلف به صحبت‌های سایرین گوش دهند، شاید حق با دیگران باشد.^{۱۱۲}
بهاء الله: حتّی اگر کسی با مدرک، بهاییت را نقد کرد، گوش ندهید.^{۱۱۳}

۱۰۹- «بدان الیوم آن چه به عقلت رسیده و برسد یا به عقول فوق تو و دون تو ادراک شود، هیچ یک میزان معرفت حق نبوده و نخواهد بود»: بهاء الله، بدیع، ص ۲۸۶.

۱۱۰- «نفسیهک منصفند فحص میکنند تحقیق و تدقیق میکنند، همان فحص و تدقیق سبب هدایت آنها میشود ... میگویند میرویم میبینیم و تحرّی حقیقت مینمائیم»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۸۹.

۱۱۱- «هیچ لذتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لم بم (چون و چرا) در حق کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند»: بهاء الله، بدیع، ص ۱۴۵.

۱۱۲- «موسویان تقلیدی دارند زردشتیان تقلیدی دارند مسیحیان تقلیدی دارند بودائیهها تقلیدی دارند هر ملّتی تقلیدی دارد گمان میکند که تقلید خودش حقّ است و تقلید دیگران باطل. مثلاً موسویان گمان میکنند تقلید خودشان حقّ است و تقلید سایرین باطل. ما میخواهیم بفهمیم کدامیک صحیح است جمیع تقلید که صحیح نیست اگر بتقلیدی تمسک داشته باشیم مانع است که تقلید دیگران را درست تحرّی نمائیم. مثلاً شخصی یهودی چون معتقد و متمسک بتقلید موسویانست ممکن نیست بفهمد دیگران حقّ هستند پس باید تقلید را بریزد و تحرّی حقیقت بکند و شاید حقّ با دیگران باشد»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۷ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۱۳- «جمیع احباء الله لازم که از هر نفسی که راتحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگر چه بکلّ آیات ناطق شود و بکلّ کتب تمسک جوید الی ان قال عزّ اسمہ پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبدا بدام تزویر و حیلہ گرفتار آیند. این است نصیح قلم تقدیر. و در خطاب دیگر می‌فرماید پس از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود چه که نفسشان مثل سمّ سرایت کننده است»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۷۰، ص ۴۵۰.

۷. بشنویم یا نشنویم؟

بهاء الله: تحقیق کنید. با گوش خود بشنوید و با چشم خود ببینید.^{۱۱۴}

بهاء الله: جز من چیزی نبینید و جز آنچه می گویم کلامی نشنوید.^{۱۱۵}

۸. سوال را پاسخ دهیم یا سوال کننده را سیلی زنیم؟

«نفوسیکه منصفند فحص میکنند تحقیق و تدقیق میکنند، همان فحص و تدقیق سبب هدایت آنها میشود ... میگویند میرویم میبینیم و تحرّی حقیقت مینمائیم»^{۱۱۶}

«روزی [عبدالبهاء] در بیرونی بیت مبارک در حیفا فرمودند «دستالم را فراموش کردم». یک نفر از احبا که معروف باستاد محمد علی بنا بود باین مضمون عرض کرد: «چگونه می شود مظهر حق چیزی فراموش کند؟» فوراً یک سیلی باو زدند و فرمودند: «مردک! به یک دستمال فراموش کردن صد نفر را امتحان می کند».^{۱۱۷}

۱۱۴- «انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید ... بسمع و بصر خود بشنود و ببیند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱ (به نقل از بهاءالله).

۱۱۵- «کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای لا یزالم قسمت بی زوال برداری. کور شو یعنی از مشاهدهی غیر جمال من. و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من. و جاهل شو یعنی از سوای علم من. تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم در آیی»: بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

۱۱۶- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۸۹.

۱۱۷- خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، ص ۱۹۳.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه

۱- آیا «تحریّ حقیقت و ترک تقلید» تعلیم جدیدی است؟

در کتب زرتشتیان، یهودیان، مسیحیان و خصوصاً در قرآن کریم، مردم به حقیقت‌جویی و حقیقت‌پذیری دعوت شده‌اند و از تقلید کورکورانه منع شده‌اند. پس این تعلیم، جدید نیست.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

بهاء‌الله به پیروانش دستور داده تا چشم و گوش بسته و با کر و کور شدن، از او تبعیت کنند و به نقد بهائیت گوش نکنند. بیت‌العدل با از دسترس خارج کردن کتب بهایی و با تحریف آن‌ها مانع از تحریّ حقیقت می‌شود. مبلغان بهایی اقدام به تبلیغ افراد بی‌سواد جهان سوم در مناطق دور افتاده می‌کنند که هیچ راهی برای تحریّ حقیقت ندارند. واضح است که بهائیان خود به این تعلیم عامل نبوده و نیستند.

گذشته از اینها، اگر تقلید مذموم است، چرا بهائیان موظف هستند از اوامر و احکام بهاء‌الله و بیت‌العدل، بی‌چون و چرا تقلید و پیروی کنند؟

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

اگر منظور از تقلید، دنباله‌روی از کارشناس و متخصص یک رشته باشد، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه عقل آن را تایید می‌کند. (تنها درباره‌ی اصول و مبانی اعتقادی اجازه‌ی تقلید نداریم)



تعلیم دوم:
وحدت عالم انسانی



« ثانی تعلیم، وحدت عالم انسانی، جمیع خلق، اغنام الہی (گوسفندان خدایی) و خدا شبان مہربان، بہ جمیع اغنام (گوسفندان)، رأفت کبری دارد و بہ هیچ وجہ امتیازی نگذاشتہ.»^{۱۱۸}





مقصود از وحدت عالم انسانی، این است که همه‌ی انسان‌ها
یکدیگر را برادر، خواهر، دختر، مادر، پسر و پدر خود بدانند و با
هم دشمنی نداشته باشند.



بهاء الله می گوید:

«ای دوستان سرا پردهٔ یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید، همه بار یک
دارید و برگ یک شاخسار.»^{۱۱۹}



همه، میوه‌ی یک درختیم و برگ یک شاخسار. نباید به چشم
بیگانه به هم نگاه کنیم.

عبدالبهاء می گوید:

«دوم تعلیم حضرت بهاءالله، وحدت عالم انسانی است. جمیع بشر، نوع انسان‌اند. جمیع، بندگان الهی؛ جمیع را خدا خلق کرده. جمیع، اطفال الهی هستند. خدا کل را رزق می‌دهد؛ کل را می‌پروراند؛ به کل مهربان است؛ چرا ما نامهربان باشیم؟ ... نوع انسان جمیعاً در ظلّ رحمت پروردگار است نهایت بعضی ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند. طفل را نباید مبعوض داشت که چرا طفلی؟ باید او را تربیت نمود. مریض را نباید مبعوض داشت که چرا ناخوشی؟ باید نهایت رحمت و محبت به او داشت. از این واضح شد که عداوت مابین ادیان باید بکلی محو گردد؛ ظلم و اعتساف بر داشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبت جاری گردد.»^{۱۲۰}

همگان را خدا آفریده و همه تحت رحمت پروردگاریم و از او رزق می‌گیریم. نباید با هم دشمنی کنیم. ادیان مختلف نیز باید دست از دشمنی با هم بردارند و الفت و محبت جاری شود.



به گفته‌ی شوقی افندی، محور همه‌ی تعالیم بهایی و هدف نهایی بهائیت، «وحدت عالم انسانی» است.^{۱۲۱} عبدالبهاء از زبان بهاءالله چنین می‌گوید:

«وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر، کل، مشمول الطاف جلیل اکبرند. بندگان یک خداوندند و پرورده حضرت ربوبیت. رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری.»^{۱۲۲}

۱۲۰- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۱۲۱- «اصل وحدت عالم انسانی که محور جمیع تعالیم حضرت بهاءالله است» و «وحدت عالم انسانی که همانا مقصد اصلی و غائی آئین حضرت بهاءالله است»: فتح اعظم، نظم جهانی بهایی (منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله)، صص ۵۷ و ۵۸ و ص ۴۹.

او می گوید:

«مقصود این است که حضرت بهاء الله اعلان وحدت عالم انسانی فرمود تا جمیع افراد بشر با هم برادر و خواهر و دختر و مادر و پسر و پدر باشند.»^{۱۲۳}

بهاییان اعتقاد خود را درباره ی مردم جهان چنین عنوان می کنند: همه ی مردم، مخلوق پروردگارند؛ رنگ، چهره و طرز ترکیب قیافه ی هیچ یک از افراد، میزان برتری ایشان بر هم نیست و نباید علت اختلاف و دشمنی باشد؛ درست مثل اختلاف رنگ و نوع در گل های یک گلستان که موجب رونق بوستان است؛^{۱۲۴} در ساحت قدس الهی، تُرک و فارس و سیاه و سفید، همه برابرند و هیچ یک بر دیگری رجحان ندارد؛^{۱۲۵} خدا به همه مهربان است، پس چرا ما نسبت به همه مهربان نباشیم؟^{۱۲۶}

پسندیده تر می بود پیش از بررسی این تعلیم از زوایای سه گانه، پاسخ سوالات زیر را از بهاییان دریافت می کردیم:

۱۲۲- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۳۱.

۱۲۳- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۵۴.

۱۲۴- «ملاحظه نمائید گل های حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد اگر حدیقه ای را گلها و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سائر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید»: افندی، شوقی. ظهور عدل الهی، ص ۱۱۵.

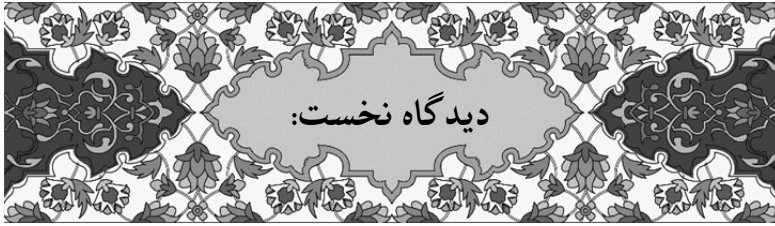
۱۲۵- «نزد خدا انگلیزی نیست فرنساوی نیست ترکی نیست فرسی نیست جمیع نزد خدا یکسانند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۴۵ و ۴۶ (به نقل از عبدالبهاء)؛ و «خداوند امتیازی بین سفید و سیاه نمی گذارد اگر قلوب پاک و مقدس باشد هر دو نزد حق مقبول است خداوند نظر به لون یا جنس افراد ندارد جمیع الوان نزد حق یکسان است خواه سفید خواه سیاه خواه زرد»: افندی، شوقی. ظهور عدل الهی، ص ۷۸.

۱۲۶- «جمیع بشر، نوع انسان اند. جمیع، بندگان الهی؛ جمیع را خدا خلق کرده. جمیع، اطفال الهی هستند. خدا کل را رزق میدهد؛ کل را می پروراند؛ به کل مهربان است؛ چرا ما نامهربان باشیم؟»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۱. مقصود واضح از وحدت عالم انسانی چیست؟ آیا وحدت عالم انسانی یعنی اینکه مردم با هر نژاد و مذهبی با هم خواهر و برادر و یکی باشند؟ یا اینکه مذهب و مرام همگان بهاییت شود؟
 ۲. اگر مقصود از وحدت عالم انسانی این است که همه فارغ از مذهب و مسلک‌شان، با هم در صلح و صفا زندگی کنند، در آن صورت تکلیف شیعیان که بهاء‌الله امر فرموده بهاییان برای‌شان عذاب حتمی باشند، چه می‌شود؟^{۱۲۷}
 ۳. اگر مقصود از وحدت عالم انسانی، این است که جهانیان، همه بهایی شوند، آن‌گاه تکلیف اداره‌ی این جامعه‌ی واحد بهایی چه خواهد شد؟ مگر نه اینکه هیچ بهایی عملی یا حتی زبانی اجازه‌ی ورود به مسائل سیاسی را ندارد؟^{۱۲۸}
 ۴. آیا بهاییان، راهکار ویژه‌ای برای دست یابی به وحدت عالم انسانی دارند یا اینکه فقط می‌گویند وحدت عالم انسانی امر پسندیده‌ای است؟
- اما از آنجا که پاسخی منطقی به این پرسش‌ها داده نشده، طبق روال بررسی تعالیم، از هر سه زاویه، «وحدت عالم انسانی» را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱۲۷- بهاء‌الله، شیعیان را مشرک می‌داند و به بهاییان امر کرده بر مشرکین عذاب حتمی باشند: «لعمراکه حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور و مسطور»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، باب الواح مبارکه درباره‌ی شیعه، صص ۱۴۰ و ۱۴۱ (به نقل از بهاء‌الله)؛ و «انتم یا احیاء الله کونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و کان من المشرکین» یعنی: ای احبای خدا، ابر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است: بهاء‌الله، *مجموعه الواح مبارکه*، ص ۲۱۶.

۱۲۸- اصل عدم مداخله در امور سیاسی: «درگفتار و کردار از اغراض سیاسی ملت و سیاست حکومت خویش و از نقشه‌ها و برنامه‌های احزاب و دسته‌های سیاسی دوری جویند ... باید از هر انتسابی به حزبی معین و از هر تحزب و تشعبی وارسته گردند و از منازعات بیهوده و حساب‌های ناپسندیده رهائی جویند و از اغراض نفسانی که وجه جهان متحول را متغیر سازد پرهیز کنند»: فتح اعظم، *نظم جهانی بهایی (منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله)*، صص ۸۶ و ۸۷؛ و «هرکس در امور سیاسی دخالت کند، بهایی نیست»: اشراق خاوری، *گنجینه حدود و احکام*، باب ۵۲ (در نهی از دخالت در سیاست)، ص ۳۳۶.



آیا وحدت عالم انسانی تعلیم جدیدی است؟

آیا این تعلیم، تازگی دارد و پیش از اعلان بهایمان، شنیده نشده است؟

اگر منظور از این تعلیم، این است که خالق همه‌ی ما خداوند رزاق است و پدر و مادر همگی ما، آدم و حوا هستند؛ و خداوند دوست می‌دارد که تمامی انسان‌ها به سمت خوبی‌ها گرایش داشته باشند، قدر و قیمت انسانی خویش را بازشناسند،^{۱۲۹} سخن جدیدی نیست که بهائیت بخواهد به آن ببالد.

شاید کمتر کسی با شنیدن عبارت وحدت عالم انسانی به یاد شعر معروف سعدی نیافتد که می‌گوید:

«بنی آدم اعضای یک‌دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند»^{۱۳۰}

۱۲۹- «ثانی اساس الهی وحدت انسانی است؛ یعنی جمیع بشر بندگان خداوند اکبرند، خدا خالق کل است. خدا رازق کل است، خدا محب کل است، و خدا مهربان به کل، جمیع بشر انسان اند. یعنی تاج انسانی زینت هر سری و خلعت موهبت زیور هر بری، کل بنده او هستند، به جمیع مهربان است، عنایت شامل کل است تفریق نمی‌فرماید که این مومن است یا آن مؤمن نیست. راحم کل و رازق کل است. این صفت رحمانیت الهیه است لهذا نمی‌توانیم نفسی را بر نفسی ترجیح بدهیم»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱۳۰- یوسفی، غلامحسین. *دامنی از گل (گزیده گلستان سعدی)*، ص ۴۵.

آیا عزیزان بهایی می‌توانند روشن سازند که بالاخره سعدی در هفتصد و اندی سال پیش، از بهاء‌الله اقتباس نموده و چنین سروده یا بهاء‌الله از سعدی؟ از این گذشته، این آموزه‌ی تمامی ادیان الهی است. چنان که عبدالبهاء، خود اعتراف می‌کند:

«اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء‌الله است و آن اساس وحدت عالم انسانی است. آن اساس محبت عمومی است، آن اساس صلح عمومی بین دول است.»^{۱۳۱}

«جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند و خدمت به عالم انسانی کردند، زیرا اساس تعالیم الهی وحدت عالم انسانی است. حضرت موسی خدمت به وحدت انسانی نمود، حضرت مسیح وحدت عالم انسانی را تأسیس کرد، حضرت محمد اعلان وحدت انسانی نمود. انجیل و تورات و قرآن اساس وحدت انسانی تأسیس نمودند. شریعت الله یکی است و دین الله یکی و آن الفت و محبت است. حضرت بهاء‌الله تجدید تعالیم انبیاء فرمود.»^{۱۳۲}

چون خود عبدالبهاء، با تأکید و صراحت زیادی اعلام نموده که حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) همگی مردم را به وحدت عالم انسانی دعوت نموده‌اند، ما دیگر برای اثبات بدیع نبودن این تعلیم، به شواهد زیادی نیاز نداریم. لذا تنها برای نمونه به چند مورد از قرآن کریم اشاره می‌کنیم که همگان را دعوت به وحدت نموده و ملاک برتری را رنگ و نژاد و جنسیت نمی‌داند:

«هان ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را به صورت ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.»^{۱۳۳}

۱۳۱- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۸۶.

۱۳۲- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، صص ۱۸ و ۱۹.

۱۳۳- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»: قرآن کریم، سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید (متحد شوید و از تفرق و تشتت بپرهیزید)»^{۱۳۴}

در هر صورت، جای تعجب بسیار دارد که با وجود چنین شواهد محکم و اعترافات صریح خود عبدالیهاء، او هنوز اصرار دارد که این تعلیم، بدیع و جدید است:

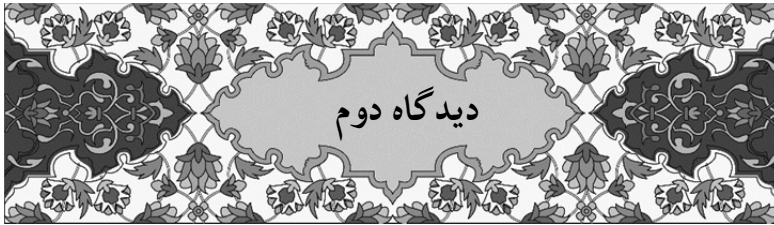
«جميع میگفتند تعالیم حضرت بهاء الله فی الحقیقه مثل ندارد ... میگفتیم از جمله این تعالیم وحدت عالم انسانی است، این در کدام کتاب است نشان بدهید.»^{۱۳۵}

«در تمام آموزه‌های ادیان گذشته عالم انسانی به دو گروه تقسیم می‌شد: یک گروه که به عنوان اهل کتاب خدا، یا درخت پاکیزه، شناخته می‌شدند و گروه دیگر که کافر و اهل عقیده‌ی ناصواب، یا درخت ناپاک، بودند. گروه اول را متعلق به اهل ایمان می‌دانستند و دیگران را میزبانان لامذهبان و کفار. یک گروه از انسان‌ها دریافت کننده رحمت الهی بودند و دیگری هدف خشم پروردگارشان. بهاء الله این [تقسیم بندی] را با اعلام وحدت عالم انسانی از میان برداشت و این اصل مخصوص تعالیم اوست زیرا او تمام بشریت را در دریای رحمت الهی فرو برده است.»^{۱۳۶}

۱۳۴- «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»: قرآن کریم، سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳.

۱۳۵- عبدالیهاء، خطابات، ج ۳، ص ۷۸.

136- "In all religious teachings of the past the human world has been represented as divided into two parts: one known as the people of the Book of God, or the pure tree, and the other the people of infidelity and error, or the evil tree. The former were considered as belonging to the faithful, and the others to the hosts of the irreligious and infidel—one part of humanity the recipients of divine mercy, and the other the object of the wrath of their Creator. Baha'u'llah removed this by proclaiming the oneness of the world of humanity, and this principle is specialized in His teachings, for He has submerged all mankind in the sea of divine generosity," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 454.



آیا مؤسسان بهائیت، به وحدت عالم انسانی معتقد بوده‌اند؟

آیا بهاییان و در رأس آنها رهبران‌شان به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟ متأسفانه متون بهایی آکنده از سخنانی است که هیچ سنخیتی با وحدت عالم انسانی ندارند. حال به نمونه‌هایی از نقض این تعلیم توسط بزرگان بهایی اشاره می‌کنیم:

۱- سیاهان آفریقایی همگی مانند حیوانات وحشی و بی عقل و دانشند!

عبدالبهاء درباره‌ی سیاهان آفریقایی نظرات جالب توجهی دارد. به طور مثال، نظر خود را درباره‌ی مردم آفریقا از زبان اکثریت عقلا چنین گفته است:

«اهالی مملکتی نظیر افریقا جمیع مانند وحوش ضاریه و حیوانات برّیه بی‌عقل و دانشند و کلّ متوحّش. یک نفس دانا و متمدّن در ما بین آنان موجود نه.»^{۱۳۷}

۱۳۷- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۳۱.



آفریقاییان همگی مانند حیوانات وحشی ضرر رساننده و بدون عقل هستند. همگی متوحش‌اند. یک نفر آدم متمدن و دانا در میان‌شان وجود ندارد.

شاید برخی، این اشکال را وارد نمایند که این جمله، اعتقاد شخصی عبدالبهاء نیست و او تنها از عقلا نقل قول کرده است. اولاً، مگر ایشان خود از عقلا محسوب نمی‌شده که وقتی از عقلا نقل قول می‌کند خودش را در بر نگیرد؟ ثانیاً، اگر عبارت فوق را اشتباه می‌دانسته چرا به اشتباه بودن آن اشاره نکرده بلکه برعکس از آن برای اثبات اهمیت تربیت استفاده می‌کند و در انتها می‌گوید: «پس معلوم و محقق شد که علو و دنو عقول و ادراکات از تربیت و تعلیم و عدم آنست»؛ آیا عبدالبهاء با یک فرض نادرست می‌خواسته به حکم درست برسد! ثالثاً، با مشاهده‌ی نمونه‌های متعدد دیگر از ابراز عقیده‌ی ایشان درباره‌ی آفریقاییان، جای هیچ شبهه‌ای نمی‌ماند که عبدالبهاء، آفریقاییان را حیوان و بلکه پست‌تر از حیوان می‌داند:

«اگر انسان را به طبیعت خود ترک کنیم از حیوان بدتر می‌شود جاهل و نادان می‌ماند مثل اهالی اواسط افریقا ... هیچ شبهه‌ی نیست انسان بدون تربیت از حیوان بدتر است ... اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی بگذاریم چه می‌شود شبهه‌ی نیست بی ادراک و جاهل می‌ماند و حیوان خواهد بود. در اواسط افریقا ملاحظه کنید که مثل حیوانات بلکه پست‌تر از حیوانند»^{۱۳۸}

او حتی معتقد است سیاهان آفریقایی تربیت نشده، صرفاً به خاطر اینکه تربیت نشده‌اند، گاوهایی هستند که خدا چهره‌ی ایشان را شبیه به انسان خلق کرده است:

«اقوام متوحشه بهیچوجه از حیوان امتیازی ندارند. مثلاً چه فرق است میان سیاهان افریک و سیاهان امریک. اینها (سیاهان آفریقایی) خلق الله البقر علی صورۃ البشرند (گاوهایی هستند که خدا با چهره‌ی انسان خلق نموده است). آنان (سیاهان آمریکایی) متمدن و با هوش

و فرهنگ و حتی در این سفر در مجامع و مدارس و کنائس سیاهان در واشنگتن صحبت‌های مفصل شد، مانند هوشمندان اروپا به تمام نکته‌ها پی می‌برند. پس چه فرق است میان این دو نوع سیاه یکی در اسفل جهل و دیگری در اوج مدنیت جز تربیت؟»^{۱۳۹}

بیان ساده‌تر: سیاهان آفریقایی در واقع پست تر از حیوانند و گاوهایی هستند که خداوند آنها را به شکل انسان آفریده ولی سیاهان آمریکایی، مانند اروپاییان، انسان‌هایی متمدن و باهوش هستند، چون تربیت شده اند.



جای بسی تأسف است؛ آنان که ادعای وحدت عالم انسانی و برادری و برابری می‌کردند، درباره‌ی هموعان خویش چنین طرز تفکری داشته‌اند. آن هم نه در عصر جاهلیت، بلکه در قرن بیستم!

هرچند این طرز تفکر و لحن گفتار، به هیچ وجه قابل دفاع نیست، اما ممکن است برخی بگویند مقصود عبدالبهاء، تذکر به اهمیت تربیت بوده و گفته سیاهان آفریقا به این دلیل که تربیت نشده‌اند، گاو هستند، وگرنه اگر تربیت شوند، آنها نیز مانند سیاهان آمریکایی و هوشمندان اروپایی، انسان‌های متمدنی می‌شوند. لذا باید خاطر نشان کنیم عبدالبهاء بحث خلقت ویژه‌ی سیاهان آفریقایی را مطرح می‌کند و می‌گوید: «خلق الله البقر». یعنی خدا آنها را گاو خلق کرده و تنها چهره‌شان شبیه انسان است. با این حساب، آیا عبدالبهاء چنین ادعا می‌کند که با تربیت، می‌توان حتی حیواناتی مانند گاو را مانند اروپاییان، متمدن و هوشمند ساخت؟ و باز باید این سوال را پرسید که اگر بحث تربیت مد نظر است، چرا عبدالبهاء هیچ وقت درباره‌ی برخی اروپاییان بی تربیت این عبارات را بکار نمی‌برد؟ مثلاً نمی‌گوید آمریکا و فرانسه به علت قتل عام مردم کشورهای بی تربیت که آنها را استعمار کرده‌اند، فاقد تربیت و بلکه گاو و خر هستند؟

البته برای دلداری سیاهان آفریقایی باید بگوییم عبدالبهاء آنجا که تبلیغ وحدت عالم انسانی کرده، چنین سخن گفته:

«خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود و جمیع را از یک عناصر خلق کرده کلّ را از یک سلاله خلق نموده جمیع را در یک زمین خلق کرده و در ظلّ یک آسمان خلق نموده و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی نگذاشته. جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را می‌پروراند جمیع را حفظ میفرماید بجمیع مهربان است. در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته.»^{۱۴۰}

چگونه است که عبدالبهاء یک جا می‌گوید خدا در هیچ فضل و رحمتی بین بشر تفاوت نگذاشته و در جای دیگر می‌گوید اقوام متوحّشه (مانند سیاهان آفریقایی) تفاوتی با حیوان ندارند؟^{۱۴۱}

از مقایسه‌ی این دو جمله با یکدیگر، به این نتیجه می‌رسیم که عبدالبهاء، اصولاً سیاهان تربیت نشده آفریقایی را انسان نمی‌دانسته؛ و گرنه ایشان را از آنچه بشر در آن یکسان و مشترک هستند (انسانیت) محروم نمی‌شمرد و آفریقاییان را هم تراز با حیوان نمی‌خواند.

سوالی که مطرح می‌شود، این است که آیا آفریقاییان و سیاهانی که به بهائیت گرویده‌اند، می‌دانند مؤسّسین بهائیت اجداد آنها را حیوانات بی عقل، نامتمدن، و گاو با چهره‌ی انسانی می‌پندارند؟

۱۴۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۴۱- «اقوام متوحّشه بهیچوجه از حیوان امتیازی ندارند. مثلاً چه فرق است میان سیاهان افریک و سیاهان امریک ... یکی در اسفل جهل و دیگری در اوج مدنیت ...»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۴۸.

۲- نظر عبدالبهاء درباره‌ی ترک‌ها

عبدالبهاء در یکی از خاطراتش نقل می‌کند:

«جمال پاشا ... چون به عکا رسید و ملاقات مرا خواست بر الاغ سوار شده به قصد خانه اش رفتم. همین که مرا دید، استقبال کرد و مرا به کنارش نشانند و بی مقدمه چنین گفت: تو از مفسدین در دینی و به همین جهت دولت ایران تو را در اینجا تبعید نمود ... اندیشیدم که ترک است و باید جوابی مضحک و مسکت داد.»^{۱۴۲}

احتمالاً آن هنگام که عبدالبهاء اندر وصف تعالیم الهی این عصر می‌فرموده: «تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود»،^{۱۴۳} مقصودش از «تعالیم الهیه»، چیزی غیر از «تعالیم بهائیت» بوده است. خوب است عبارات فوق را با سخنان تبلیغی او در اروپا مقایسه کنیم:

«ابداً نگوئید این انگلیسی است این آلمانی است این فرانسه ایست این ابطالیائست. ابدأ این اذکار را بر زبان نرانید همه بندگان خدائید و کنیزان او، این میزان کل باشد.»^{۱۴۴}

«با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیس است این فرانسه است این ترکست این روم است این ایرانیست. این مجرد وهم است.»^{۱۴۵}

وقتی عبدالبهاء در حال خواندن خطابه برای اروپاییان است، آنان را از نژاد پرستی و گفتن این الفاظ که فلانی ترک است و فلانی آلمانی است و ... نهی می‌کند. اما در خلوت خود به راحتی به خود اجازه می‌دهد که بگوید جمال پاشا ترک است و باید به او جوابی مضحک بدهم. حافظ چه زیبا این برخورد دوگانه را توصیف نموده:

۱۴۲- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، صص ۴۲ و ۴۳.

۱۴۳- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۱۴۴- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۷۵

۱۴۵- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۶۰

«واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند»^{۱۴۶}

۳- نظر عبدالبهاء درباره‌ی بومیان آمریکایی

عبدالبهاء در سفر به آمریکا عبارات زیر را بیان می کند:

«شماها باید خیلی ممنون کلمبوس شوید که چنین مملکت عظیمی برای شما کشف نمود از
اغرب غرائب آنکه او کشف کرد لکن بنام امریک مشهور گردید باید فی الحقیقه اسمش
کلمبیا باشد و حق و عدالت این بود.»^{۱۴۷}

او در ابتدای کلام از حضار می خواهد از کلمبوس به خاطر کشف این مملکت عظیم برای آنها
تشکر کنند! آیا بومیان آمریکایی آدم حساب نمی شوند و باید وقتی یک اروپایی پا بر این مملکت
نهاد از واژه‌ی کشف استفاده کنیم؟ و آیا عبدالبهاء تمام بدبختی‌ها و کشتار فجیع بومیان آمریکا
بعد از کشف این کشور توسط کلمبوس را فراموش نموده و فقط به این فکر می کند که چه
«مملکت عظیمی» نصیب اروپاییان شده است؟

عبدالبهاء طوری سخن می گوید که گویی بومیان آمریکایی یا اصلاً وجود خارجی ندارند و یا
هیچ گونه حقی، حتی حق اظهار نظر در باره‌ی نام کشورشان را هم ندارند و «حق و عدالت» این
است که نام یک شخص اروپایی به عنوان اسم کشورشان انتخاب شود. او در ادامه می گوید:

«هر کائی از کائنات ناسوتیه و لو هر چه فائده داشته باشد لابد مضرّتی هم دارد لکن باید
نظر کرد که آیا فایده یا ضررش بیشتر است. حالا اگر چه از اکتشاف کلمبوس ظاهراً عالم

۱۴۶- حافظ، دیوان، غزل شماره ۱۹۹.

۱۴۷- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۱۱۲-۱۱۳.

در مشقّت و تعب افتاد مثلاً اگر کلمبوس کشف امریک نموده بود کشتی بزرگ مثل تیتانیک ساخته نمیشد و این همه نفوس غرق نمیکشت لکن این ضررها بالنسبه بمنافع هیچ است.»^{۱۴۸}

عبدالبهاء می گوید کشف آمریکا در کنار سودی که داشته سبب ضررهایی هم گردیده است. در اینجا انتظار می رود وی به عنوان یکی از مهم ترین ضررهای رخ داده، یادی از مشقّت بومیان آمریکایی پس از پا نهادن اروپاییان به این قاره نماید؛ اما ظاهراً این امر از نظر او چندان مهم تلقی نمی شود. در عوض از غرق شدن چند سفید پوست و مهاجر اروپایی در کشتی تیتانیک به عنوان ضرر و زیان این کشف یاد می کند و چنین ضرری را آنچنان عظیم می داند که می گوید به سبب آن «عالم در مشقّت و تعب» افتاد!

البته داستان به اینجا ختم نمی شود. عبارات تکان دهنده‌ی عبدالبهاء در یکی دیگر از سخنرانی هایش را ببینید:

«این قطعه زمین آمریکا چه بود جنگل بود زمین خالی بود و این به مقتضای طبیعت بود پس چه چیز او را آباد کرد عقول انسانی پس ناقص است عقول انسانی این نواقص را کامل نماید بعد از آنکه زمین بود جنگل بود حال شهرهای آباد شده پیش از آنکه کلمبوس بیاید امریکا چه بود عالم طبیعت بود حالا عالم انسان شده اگر عالم طبیعت کامل بود باید همان طور باشد. حالا ملاحظه کنید که اوّل تاریک بود حال روشن شده اوّل خراب بود حال آباد شده جنگل بود حالا بوستان شده اوّل خارستان بود حال گلستان گشته. پس ثابت شد که عالم طبیعت ناقص است و ظلمانی اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی بگذاریم چه می شود شبهه ئی نیست بی ادراک و جاهل می ماند و حیوان خواهد بود. در اواسط

افریقا ملاحظه کنید که مثل حیوانات بلکه پست تر از حیوانند پس ملاحظه نمائیم که تربیت الهی در عالم انسانی چه کرده. عالم طبیعت عالم حیوان است.»^{۱۴۹}

از نظر عبدالبهاء تا قبل از ورود کلمبوس به آمریکا، این کشور عالم طبیعت بوده و بعد از ورود او عالم انسان شده و بعد از کشف آن توسط اروپاییان و با استفاده از عقل تبدیل به آبادی شده است! آنچه از این سخنان برداشت می شود این است که بومیان آمریکا انسان محسوب نمی شده اند و فاقد عقل بوده اند و اروپاییان «انسان» عقل را به همراه خود به این مملکت آورده اند!

او ادعا می کند تا قبل از ورود کلمبوس، آمریکا «عالم طبیعت بوده» و می گوید «عالم طبیعت عالم حیوان است». آیا این عبارات چیزی غیر از این را نشان می دهند که بومیان آمریکایی که مطابق با میل عبدالبهاء تربیت نشده اند حیوان هستند؟ او سپس آشکارا این امر را بیان می کند و بعد هم مدعی می شود بومیان آمریکایی از حیوان هم پست تر هستند: «اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی بگذاریم چه می شود شبهه ئی نیست بی ادراک و جاهل می ماند و حیوان خواهد بود. در اواسط افریقا ملاحظه کنید که مثل حیوانات بلکه پست تر از حیوانند.»^{۱۵۰}

او سپس می گوید: «پس ملاحظه نمائیم که تربیت الهی در عالم انسانی چه کرده». آیا کلمبوس با خود برای بومیان آمریکایی تربیت الهی به ارمغان آورد یا کشتار و زجر و قتل عام که این چنین عبدالبهاء از او تمجید می کند و حضور او در آمریکا را موجب تبدیل عالم حیوان به عالم انسان می داند؟

در نهایت هم عبدالبهاء این چنین از بومیان آمریکایی یاد می کند:

۱۴۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۲۳۶-۲۳۷.

۱۵۰- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۲۳۶-۲۳۷.

«این قبائل و عشائر عرب در نهایت توخّش و درندگی بودند که برابره و متوخّشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند زیرا برابره امریکا اولادهای خویش را زنده زیر خاک نمینمودند»^{۱۵۱}

ظاهرا از نظر عبدالبهاء، بومیان آمریکایی برابره متوخّش و حیواناتی فاقد عقل هستند که نام کشورشان هم باید از نام یک سفیدپوست آمریکایی اقتباس شود! در جایی دیگر عبدالبهاء بومیان آمریکایی را این چنین توصیف می‌کند:

«الآن بین قطعات خمه، عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صنعت و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیہ قطعہ، اوروپ و اکثر مواقع امریک شهرت یافته و حال آنکه در ازمنه، قدیمه متوخّشترین طوائف عالم و جاهل و کاهلترین قبائل و امم بودند حتّی بلقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده‌اند»^{۱۵۲}

توصیفات ایشان درباره‌ی افراد تربیت نشده مشمئز کننده است. او بومیان را با وجود داشتن فرهنگی وسیع و تمدنی غنی، بدین صورت توصیف می‌کند. واضح است که عبدالبهاء معیار انسان بودن را تربیت مد نظر خود می‌داند و هر کس بدان صورت که او می‌پسندد، تربیت نشده باشد در نظر وی حیوان و وحشی و جاهل است.

۴- عبدالبهاء و فلاسفه‌ی مادی

عبدالبهاء، مدعی بزرگ وحدت عالم انسانی، فلاسفه‌ی مادی را نیز همچون حیوانات می‌داند:

«جميع حيوانات طبیعی هستند. جميع مادّیون مثل حیوان احساسات جسمانی دارند، احساسات روحانی ندارند، منکر خدا هستند، هیچ خبری از خدا ندارند، هیچ خبری از انبیا

۱۵۱- عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۱۴.

۱۵۲- عبدالبهاء، *رساله‌ی مدنیّه*، ص ۱۳.

ندارند، از جنت الهی خبر ندارند. جمیع حیوانات نیز از تعالیم الهی بی خبرند. جمیع حیوانات اسیر محسوساتند. فی الحقیقه، نظیر فلاسفه این زمان حیواناتند، چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض روح القدس از ماوراء الطبیعه خبر ندارند. هر حیوانی دارای این کمالات است بدون زحمت. فیلسوفها بعد از تحصیل بیست سال خدارا انکار کنند، قوای روحانی الهامات الهی را انکار نمایند. حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو که از هیچ چیز خبر ندارد، از خدا خبر ندارد، از احساسات روحانی خبر ندارد، از روحانیات خبر ندارد. جمیع حیوانات از روح بی خبرند. این فیلسوفها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر حیوانات. با وجود این می گویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات نمیدانیم حال آنکه حضرت گاو بدون تحصیل علوم این فضیلت را دارد در کمال تشخص»^{۱۵۳}

بیان ساده تر: فلاسفه‌ی مادی گرا مثل حیوان هستند. البته این فلاسفه بعد از بیست سال درس خواندن به این مقام می‌رسند در صورتی که حضرت (!) گاو بدون درس خواندن فیلسوف کامل است.

او در جاهای دیگر با ذکر عبارات مشابهی می‌گوید:

«انسان باید سالها زحمت بکشد و در مدارس تحصیل علم نماید تا مادی و طبیعی گردد اما گاو بدون این زحمات رئیس فلاسفه، مادیون است»^{۱۵۴}

«گاو بدون تحصیل منکر جمیع معقولات است بل گاو فیلسوف طبیعی است زیرا هیچ چیز غیر از محسوسات نمیداند و اعظم فیلسوف است لهذا خوب است چنین فلاسفه، طبیعی

۱۵۳- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۳۸.

۱۵۴- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۶۲.

بروند نزد حضرت گاو و فلسفه، محسوسات از گاو یاد گیرند و از مدرسه، او فارغ التحصیل شوند.»^{۱۵۵}

ما قصد نداریم در اینجا درباره‌ی صحت و سقم ادعاهای عبدالبهاء همچون بی خبری حیوانات از خدا و مغلطه‌های او در این عبارات اظهار نظر کنیم. تنها سوال ما این است که چرا مدعی تعلیم جدید «وحدت عالم انسانی» درباره‌ی ممنوعان خود، اگر چه منکر خدا هستند این چنین و با این الفاظ نامناسب سخن می‌گویند؟ آیا همین عبدالبهاء نبود که می‌گفت مردم دیگر به دو دسته تقسیم نمی‌شوند و پدرش همه را در دریای رحمت الهی فرو برده است؟

محمود زرقانی، یار غار عبدالبهاء در سفر به آمریکا یکی دیگر از مواردی را ذکر می‌کند که عبدالبهاء - البته این دفعه با مزاح، که البته بهتر است بگوییم تمسخر - فلاسفه را گاو می‌شمارد:

«در اکثر مجامع و [یک کلمه ناخوانا] علی‌الخصوص آن روز، پس از بیان تعالیم و پیام الهی، ذکر فلاسفه را بمزاح می‌فرمودند که «می‌گویند «اگر عالم روحانی یا ملکوتی می بود ما احساس می نمودیم» با وجودیکه عدم احساس شانی نیست. هر گاه عدم احساس کمالی باشد، باید بگوییم گاو فیلسوف اعظم است که بدون زحمت درس و تحصیل ابدا احساس غیر عالم حیوانی ندارد.» این بیان و مزاح مبارک که گاو فیلسوف اعظمست، بسیار سبب خنده و مذاکره‌ی بین اهل مجلس شد و بعد از مجلس چند نفر از رجال و نساء محترمه رجا نموده در اتومبیل آنها بگردش تشریف بردند. از قضا در حین سرعت مرکب مبارک در یکی از خیابانها یک گله گاو از دور نمایان و چون نزدیک اتومبیل می شوند همه رم و فرار می کنند. فوراً خانم ها عرض می نمایند آقا جماعت فلاسفه را ببینید که چطور از اتومبیل فرار می کنند. آنقدر وجود مبارک می خندند که از خنده خسته می شوند.»^{۱۵۶}

۱۵۵- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۱۵۶- زرقانی، محمود. بدائع الآثار، ج ۱، ص ۱۷۸.

آیا صحیح است که عبدالبهاء با شنیدن این توهین آن قدر بخندد تا از خنده خسته شود؟ آیا فلاسفه هم این سخنان را خنده دار به حساب می‌آورند؟ آیا بهاییان همین حرف‌ها را در مجامع بین‌المللی مطرح می‌کنند؟ و آیا اگر سران یکی از کشورهای متمدن دنیا، با استفاده از همین عبارات عبدالبهاء به توصیف بومیان آمریکایی، آفریقایی، و فلاسفه پردازد، تمام عالم بر آنها برچسب نژاد پرستی و بی‌نزاکتی در کلام نخواهند زد؟

آیا عبدالبهاء همین سخنان را رو در رو به همین افراد خواهد گفت؟ آیا این سخنان مصداق غیبت نیستند و وقتی بومیان آمریکا و آفریقا و ترک‌ها و فلاسفه این سخنان را بشنوند متکدر و آزرده خاطر نخواهند شد؟ مگر عبدالبهاء سخنان پدر خود را نشنیده که:

«اذکروا العباد بالخیر و لاتذکروهم بالسوء و بمایتکدر به انفسهم (یعنی: بندگان را به نیکی یاد کنید نه به بدی و به آنچه موجب تکدر نفس آن‌ها می‌شود). ذکر سوء هم در این سنه نهی شده چه که لسان برای ذکر حقّ است. حیف است به غیبت بی‌الاید و یا به کلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است.»^{۱۵۷}

۵- روش برخورد با غیر بهاییان و منکران:

در ابتدا معنی چند لفظ مصطلح در متون بهایی را بیان می‌کنیم و سپس به ادامه‌ی مطلب می‌پردازیم:

مشرک: در متون بهایی به افرادی اطلاق می‌شود که مقام بهاء‌الله را انکار کرده یا به هر دلیل حاضر به بهایی شدن نیستند.^{۱۵۸}

۱۵۷- بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۱، لوح ۳۰۸.

۱۵۸- فاضل مازندرانی در ص ۱۹۶ ج ۴/سرر الآثار ذیل واژه ی شرک به معنای مشرک در اسلام و بابت می پردازد و در نهایت می گوید: «مشرک ... در آثار این دور بدیع، عنوان منکرین مقام وحدانیت و تفرد مرکز ابهی می باشد.»

موحد: در متون بهایی در برابر مشرک برای اطلاق به بهاییان استفاده می‌شود.

معرض: کسی که از بهائیت روی گردانده است.

مقبول: کسی که به بهائیت روی آورده و بهایی شده است.

منکر: کسی که منکر حقانیت بهاء‌الله و بهائیت است.

همان طور که گفتیم، عبدالبهاء ادعا می‌کند در بهائیت هیچ تفاوتی بین هیچ کدام از افراد وجود

ندارد:

«در تمام آموزه‌های ادیان گذشته، عالم انسانی به دو گروه تقسیم می‌شد: یک گروه که به عنوان اهل کتاب خدا، یا درخت پاکیزه، شناخته می‌شدند و گروه دیگر که کافر و اهل عقیده‌ی ناصواب، یا درخت ناپاک، بودند. گروه اول را متعلق به اهل ایمان می‌دانستند و دیگران را میزبانان لامذهبان و کفار. یک گروه از انسان‌ها دریافت کننده‌ی رحمت الهی بودند و دیگری هدف خشم پروردگارشان. بهاء‌الله این [تقسیم بندی] را با اعلام وحدت عالم انسانی از میان برداشت و این اصل، مخصوص تعالیم اوست زیرا او تمام بشریت را در دریای رحمت الهی فرو برده است.»^{۱۵۹}

«در هر دوری امر بالفت بود و حکم بمحبت ولی محصور در دایره یاران موافق بود نه با دشمنان مخالف اما الحمد لله که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود بحدی نه و محصور در طائفه نیست جمیع یارانرا بالفت و محبت و رعایت و عنایت و مهربانی بجمیع امم امر میفرماید حال احبای الهی باید بموجب این تعالیم ربّانی قیام کنند اطفال بشر را پدر مهربان

159- "In all religious teachings of the past the human world has been represented as divided into two parts: one known as the people of the Book of God, or the pure tree, and the other the people of infidelity and error, or the evil tree. The former were considered as belonging to the faithful, and the others to the hosts of the irreligious and infidel—one part of humanity the recipients of divine mercy, and the other the object of the wrath of their Creator. Baha'u'llah removed this by proclaiming the oneness of the world of humanity, and this principle is specialized in His teachings, for He has submerged all mankind in the sea of divine generosity," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 454.

باشند و جوانان انسانرا برادر غمخوار گردند و سالخوردگان را اولاد جانفشان شوند مقصود اینست که باید با کلّ حتّی دشمنان بنهایت روح و ریحان محبّ و مهربان بود در مقابل اذیت و جفا نهایت وفا مجری دارید و در موارد ظهور بغضا بنهایت صفا معامله کنید سهم و سنانرا سینه ئی مانند آئینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را بکمال محبّت مقابلی کنید تا جمیع امم مشاهده قوّت اسم اعظم نمایند و کلّ ملل معترف بقدرت جمال قدم گردند که چگونه بنیان بیگانگی برانداخت و امم عالم را بوحدانیت و یگانگی هدایت فرمود و عالم انسانیرا نورانی کرد و جهان خاک را تابناک»^{۱۶۰}

معنی این عبارات این است که در بهائیت، مانند ادیان گذشته، تقسیم بندی به نام مؤمن و کافر، خوب و بد، درخت پاک و ناپاک و آنان که سزاوار رحمت و آنان که سزاوار غضب خداوند هستند وجود ندارد و همان طور که با دوست برخورد می شود با دشمن نیز باید برخورد کرد! بهاء الله می گوید: «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار»^{۱۶۱} در این قسمت نشان خواهیم داد که این سخنان عبدالبهاء و بهاء الله شعاری بیش نبوده و رفتار این دو شخصیت، سختی با این شعارها ندارد.

الف- غیر بهاییان همچون درخت خشک سزاوار آتش هستند

در فرازهای قبلی، ادعای عبدالبهاء مبنی بر تقسیم کردن مردم به دو گروه درخت پاک و ناپاک را نشان دادیم. اولین نقض این ادعا در سخنان شخص بهاء الله مشهود است:

«هر مالک بستانی شجره ی یابسه (درخت خشک) را در بستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده به نار افکند چه که حطب یابس (چوب خشک) درخور و لایق نار است. پس ای اهل

۱۶۰- عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۷، ص ۱۹.

۱۶۱- بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۶۵.

رضوان من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه (بادهای نابارور) که معاشرت با مشرکین و غافلین است حفظ نمایید.»^{۱۶۲}

به واژه‌ی «بس» در عبارات فوق دقت کنید. بهاء‌الله مثالی از درختان خشک می‌زند و بعد نتیجه می‌گیرد که بهاییان باید از مشرکین (منکران بهائیت) و غافلین (افرادی که کلا از بهائیت غافل هستند) دوری کنند! در اینجا بهاء‌الله به وضوح غیربهاییان را به درخت خشک که سزاوار آتش هستند تشبیه کرده است؛ درست همان کاری که عبدالبهاء مدعی بود در بهائیت وجود ندارد.

ممکن است برخی استدلال کنند که منظور از درخت خشک، ناقضین عهد و بهاییان طرد شده هستند. در پاسخ می‌گوییم: اولاً، او این مثال را زده و سپس نتیجه گرفته که از مشرکین (منکرین بهائیت) و غافلین دوری کنید، لذا نمی‌توان منظور از این تشبیه را ناقضین عهد فرض کرد. ثانیاً، حتی اگر بر فرض محال قبول کنیم که ناقضین عهد مد نظر بوده‌اند باز هم مشکلی حل نخواهد شد زیرا در هر حال ادعای عبدالبهاء این بود که در بهائیت چنین اموری وجود ندارند.

ب- معاشرت با منکران بهائیت جایز نیست

با آنکه بهاییان مدعی‌اند فقط از معاشرت با طرد شدگان و ناقضین عهد منع شده‌اند، اما دستور صریح بهاء‌الله به پیروانش این است که از معاشرت با غیر بهاییان خودداری گردد. همانطور که در صفحه‌ی گذشته اشاره شد وی می‌گوید:

«ای اهل رضوان من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه (بادهای نابارور) که معاشرت با مشرکین و غافلین است حفظ نمایید.»^{۱۶۳}

۱۶۲- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، صص ۳۸-۳۹.

۱۶۳- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، صص ۳۸-۳۹.

یادآوری می‌کنیم در بهائیت، «مشرک» به منکرین مقام بهاء‌الله اطلاق می‌شود و عملاً شامل هر غیر بهایی می‌شود که امر بهایی را شنیده ولی آن را نپذیرفته است. «غافل» هم به کسی گفته می‌شود که از امری بی‌خبر است. از این رو وقتی بهاء‌الله می‌گوید خود را از معاشرت با «مشرکین و غافلین» حفظ نمایید، مقصودش همه‌ی غیر بهاییان است - چه آنهایی که بهائیت به گوش‌شان رسیده اما به بهاء‌الله ایمان نیاوردند (یعنی مشرکین) و چه آنها که اصلاً از بهائیت چیزی نمی‌دانند (یعنی غافلین).

البته عبدالبهاء که همواره در تلاش بوده ویتربینی زیبا از بهائیت برای دیگران به نمایش بگذارد، بر خلاف عقیده‌ی بهاء‌الله سخن گفته:

«باید ... غافلانرا هشیاری داد، دشمنانرا محبت کرد و مبغضانرا مودت نمود.»^{۱۶۴}

اما این جملات فریبنده باعث نمی‌گردد جویندگان حق از عقیده‌ی متعصبانه‌ی مؤسس بهائیت یعنی بهاء‌الله مبنی بر دوری از منکرین غافل شوند. به چند نمونه از بیانات بهاء‌الله در این زمینه توجه فرمایید:

«با آنان که به خدا و آیاتش کافر شدند (کسانی که حاضر به پذیرش بهائیت نشدند) معاشرت نکنید و از مثل آنها دوری کنید.»^{۱۶۵}

«بر هر نفسی لازم است که از انفس خبیثه‌ی مشرکه (منکرین بهائیت) اجتناب نماید.»^{۱۶۶}

«بدان که خدا بر احبایش دیدار با مشرکین (منکرین بهائیت) و منافقین را حرام کرده است.»^{۱۶۷} (ناگفته نماند که ایشان شیعیان مسلمان را به کلی مشرک می‌دانند)^{۱۶۸}

۱۶۴- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۲۸۸.

۱۶۵- «لا تعاشروا مع الذین هم کفروا بالله و آیاته ثم اجتنبوا عن مثل هولاء»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۹.

۱۶۶- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۹.

۱۶۷- «ثم اعلم بان الله حرم علی احباء الله لقاء المشرکین و المنافقین»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۸۰.

«با نفوس معرض (رویگردان از بهائیت) که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه.»^{۱۶۹}

سوال این است که چرا با وجود چنین دستورات اکیدی عبدالبهاء اصرار دارد که در تبلیغاتش خلاف این مطالب را بیان کند:

«جمیع بشر خلق یک خداوندند و جمیع اغنام در ظلّ یک چوپان و یک چوپان کلّ را اداره میکند. پس باید گوسفندان الهی با یکدیگر در کمال الفت باشند اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند.»^{۱۷۰}

تناقضات میان سخنان پدر و پسر به اینجا ختم نمی‌شود. به عبارات زیر که بهاء الله گفته توجه کنید:

«هر کس محبت مرا در قلبش نیافتی پس از او فرار کن و اجتناب نما و فاصله ی بسیاری او داشته باش.»^{۱۷۱}

«چشمانت را پاک کن (از دیدن) آنان که کافر شدند (به بهائیت) و شرک ورزیدند (منکر بهائیت شدند) و از آن ها روی گردان سپس روی آور به سمت خداوند، پروردگارت.»^{۱۷۲}

«با آنان که مشرک و زیانکار شدند (منکران بهائیت) قطع رابطه کن»^{۱۷۳}

۱۶۸- «لعمرالله حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور و مسطور»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، صص ۱۴۰ و ۱۴۱ (به نقل از بهاءالله).

۱۶۹- اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۸، ص ۷۴.

۱۷۰- اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۴۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۷۱- «من لن تجد فی قلبه حیّی فرّ عنه و تجنّب منه و کن فی بعدٍ عظیم»: بهاءالله، *آثار قلم اعلی*، ج ۲، لوح ۷۲، ص ۳۴۵.

۱۷۲- «طهر بصرک عن الذینهم کفروا و اشروکوا فاعرض عنهم ثم اقبل الی اللّٰه ربّک»: بهاءالله، *آثار قلم اعلی*، ج ۲، لوح ۸۱، ص ۴۷۷.

۱۷۳- «انقطع عن الذین اشروکوا و کانوا من الخاسرین»: بهاءالله، *مجموعه الواح مبارکه*، ص ۹۰.

«باید از معرضین در کل شئون اعراض نماییم و در آنی مؤانست و مجالست را جایز ندانیم که قسم به خدا که انفس خبیثه انفس طیبه را می‌گدازد چنان که نارحطب یابسه را و حر ثلج بارده را.»^{۱۷۴}

اجازه‌ی ملاقات، تکلم، معاشرت، همنشینی و ... با افرادی که حاضر به بهایی شدن نیستند ندارید، زیرا که آنان نفس‌های پلیدی دارند که بهاییان را تحت تاثیر قرار می‌دهند. چشمان خود را از دیدن آن‌ها پاک کنید، با آن‌ها قطع رابطه نمایید، و از ایشان فرار کنید.



البته بهاء‌الله یک بار برای همیشه تکلیف بهاییان را روشن کرده که وحدت عالم انسانی از نظر ایشان چیست:

«معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی که رایحه بغضاء در امرالله مولى الوری از ایشان بیابید. از امثال آن نفوس احتراز لازم امرأ من لدی الله ربّ العرش العظیم»^{۱۷۵}

از نظر بهاء‌الله، عالم انسانی مادامی عالم انسانی محسوب می‌شود که با بهائیت مشکلی نداشته باشد. به محض اینکه کسی با بهائیت و شخص بهاء‌الله مشکل دار شود، دیگر از این عالم انسانی خارج است و باید از او پرهیز کرد.

موارد فوق تنها گوشه‌ای از دستورات بهاء‌الله مبنی بر قطع ارتباط با غیر بهاییان هستند که هیچ سنخیتی با ادعای وحدت عالم انسانی ندارند.

ج- غیر بهاییان انسان نیستند یا صفات انسانی ندارند

۱۷۴- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، مطلب ۵۳ (شجره یابسه لایق نار است)، ص ۳۹.

۱۷۵- بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۱، لوح ۳۰۸.

به عقیده ی بهاء الله روی گردانان از بهائیت انسان نیستند و کافی است فردی به یکی از کسانی که پیرو ایشان نشده، نسبت انسان بودن دهد، تا خود را از تمام الطاف خدا محروم گرداند. بهاء الله می گوید:

«الیوم هر نفسی بر احدی از معرضین من اعلاهم او من ادناهم ذکر انسانیت نماید، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است؛ تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید.»^{۱۷۶}

هر کس بر احدی از آنها که بهائیت را نپذیرفتند (چه مقامشان بالا باشد چه پست)، لفظ انسان اطلاق نماید، از جمیع رحمت حق محروم خواهد شد؛ چه برسد به اینکه بخواهد برای آنها رتبه و مقامی هم اثبات کند.



در واقع، بهاء الله نه تنها غیربهایان را انسان نمی داند، بلکه کسانی را هم که ایشان را آدم بدانند، از جمیع فیوضات رحمانی محروم می شمارد.

د- غیر بهاییان حیوان هستند و یا حیوان خطاب می شوند

بهاء الله بارها منکران بهائیت را حیوان خطاب کرده است. به نمونه ی زیر که روی گردانندگان از بهائیت را حیواناتی دانسته که نه لایق اسم هستند و نه شایسته ی صفت، دقت کنید:

«الیوم بنص نقطه ی بیان (یعنی طبق سخنان باب) نفوسی که از امر بدیع معرضند از رداء اسمیه و صفتیه محروم، و کل از بهائم بین یدی الله محشور و مذکور»^{۱۷۷}

۱۷۶- بهاء الله، بدیع، ص ۱۴۰.

۱۷۷- بهاء الله، بدیع، ص ۲۱۳.

معنای گفته‌ی اخیر این است که اگر به کسی بهاییت عرضه شود و او روی برگرداند، اسم و صفت انسانی خود را از دست داده، نزد پروردگار، حکم حیوان چهارپا را خواهد داشت. بد نیست چند عبارت دیگر از بهاء‌الله که غیر بهاییان را با عباراتی ناشایست خوانده و حیوان خطاب کرده ببینیم:

«مشرکین (منکرین بهاییت) را نبینید جز مانند کرم های خاکی و صدایشان را همانند وزوز مگس»^{۱۷۸}

«ای گروه مشرکین (منکرین بهاییت)، اگر افتخار می کنید که اسمتان باقی بماند در میان حیوانات و ذکرتان در میان چهارپایان پس افتخار کنید زیرا شأن شما همین است.»^{۱۷۹}

«این چنین بود امر این غلام (یعنی بهاء‌الله) در میان چهارپایان در این زندان.»^{۱۸۰}

«معرض بالله چون توقف نمود و از صراط لغزید در همان حین هیكلش از قمیص (لباس) انسانی خارج و بجلود بهائم (در پوست چهارپایان) ظاهر و مشهود گشت.»^{۱۸۱}

«و اگر در آن ایام که توسط سگان زمین و درندگان سرزمین ها احاطه شده بودم ...»^{۱۸۲}

«اف بر تو ای خوک به خاطر آنچه که انجام می دهی»^{۱۸۳}

بهاء‌الله علاقه وافری به خر خطاب کردن مخاطبان خود داشتند:

۱۷۸- «لا تری المشرکین الا کخراطین الارض و لا زماجیرهم الا کظنین الذباب»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۱، لوح ۲۰، ص ۱۸۳.
 ۱۷۹- «یا ملاء المشرکین لو تفتخرون بابقاء اسمکم بین الذواب او ذکرکم بین الانعام فافتخروا لان شأنکم هذا»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، لوح ۸۱، ص ۴۵۲.

۱۸۰- «کذلک کان امر الغلام بین هؤلاء الانعام فی هذا السجن»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۳، لوح ۱۴۲.

۱۸۱- بهاء‌الله، بدیع، ص ۱۱۰.

۱۸۲- «و لو ائی فی تلک الایام الئی احاطتئی کلاب الارض و سبع البلاد ...»: بهاء‌الله، جواهر الاسرار، عبارت دوم، ص ۴.

۱۸۳- «اف لک یا خنزیر و بما اکتسبت یداک»: اشراق خاوری، ریحی مختوم، ج ۲، ص ۲۷.

«یا ایها الحمیر^{۱۸۴} (ای خر) حق آن چه بفرماید حق است و به کلمات مشرکین باطل نشود»^{۱۸۵}

ایشان علمای اسلام را خرهایی با عمامه ی بزرگ می دانند:

«خودت را حفظ کن از اینکه از میان دشمنان خر، افراد عمامه بزرگ (یعنی علمای اسلام!) تو را (از بهائیت) بر نگردانند»^{۱۸۶}

«بگو ای خر، از اصل ماجرا مطلع نشده ای...»^{۱۸۷}

ضمناً بهاء الله روحی داشته که در هر کس دمیده می شده او را تبدیل به خر می کرده است:

«بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم ... ما می دانیم پدرت در شب و روز به تو چه آموخت و تو را فریب داد و در تو دمید از روح ما که هر انسانی توسط آن دگرگون شده و تبدیل به خر می شود»^{۱۸۸}

حال باید این سوال را پرسید که این چه پیامبری است که ادعای وحدت عالم انسانی دارد اما مخالفان خود را خر و سگ و خوک خطاب می کند؟! این چه پیامبری است که دستور می دهد آنچه را حاضر نیستیم به خود نسبت دهیم به دیگران نسبت ندهیم؛ اما خود به دیگران انواع الفاظ ناروا نسبت می دهد:

۱۸۴- ترجمه ی واژه ی «حمیر» به فارسی می شود «خرها»، اما بهاء الله اصرار دارد برای خطاب قرار دادن مخاطب مفرد نیز از واژه «حمیر» استفاده کند. ما در ترجمه ی این عبارت در تمام متن کتاب از لفظ خر به صورت مفرد استفاده کرده ایم تا عبارات بهاء الله از نظر دستور زبان فارسی قابل فهم باشند.

۱۸۵- بهاء الله، بدیع، ص ۱۷۴.

۱۸۶- «احفظ نفسک بان لا یقلّبک کبر العمام من کلّ مبغض حمیر...»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۳، ص ۵۰۴

۱۸۷- «قل انک انت یا حمیر ما اطّعت باصل الامر...»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۶، ص ۵۴۴

۱۸۸- «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربّناه و وصفناه و اذکرناه ... نعلم ما علّمک ابیک فی الّیالی و الایام و وسوس فی صدرک و نفخ فیک من روحی الّتی بها ینقلب کل انسان و یصیر حمیرا»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۶، ص ۵۴۲-۳

«ای فرزند وجود! به کسی نسبت نده آنچه را برای خود دوست نداری و مگو آنچه را انجام نمی دهی.»^{۱۸۹}

آیا بهاء الله دوست دارد به او سگ و خوک و خر گویند که دیگران را اینچنین خطاب می کند؟ اگر دوست ندارد پس چرا به دیگران نسبت می دهد؟ و اگر خود بر خلاف آنچه می گوید عمل می نماید، چرا به بهاییان توصیه می کند که «مگو آنچه را انجام نمی دهی»؟ بهاییان گاهی برای توجیه ادبیات بی ادبانه و توهین آمیز بهاء الله ادعا می کنند در کتب آسمانی قبل هم برخی تشبیهات این چنینی وجود دارد؛ لذا بهاء الله نیز حق داشته از چنین تشبیهاتی استفاده کند. پاسخی که به این افراد می دهیم این است که: اولاً بسیاری از عبارات بهاء الله تشبیه نیستند؛ بلکه خطاب مستقیم هستند. ثانیاً: این، بهائیت است که مدعی شده «وحدت عالم انسانی» منحصر بفردی را برای بشریت به ارمغان آورده است. عبدالبهاء مدعیست آموزه های بهاییان طوری است که نباید به دیگران توهین کرد:

«تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد.»^{۱۹۰}

باید از عبدالبهاء پرسیم اگر دیگران را خر و خوک و سگ و حیوان خطاب کردن توهین نیست پس چه نامی باید بر آن گذاشت؟!

بنابراین با مطرح کردن عباراتی از ادیان گذشته، تناقضات و تضادهای وحدت عالم انسانی در سخنان بهاء الله توجیه نمی گردد؛ چراکه بهائیت مدعی است «وحدت عالم انسانی» که به مردم ارائه داده بر خلاف سایر ادیان دارای مرزبندی بین خوب و بد نیست (چه برسد به اینکه عده ای

۱۸۹- «یا ابن الوجود لا تنسب الی نفس ما لا تحبّه لنفسک و لا نقل ما لا تفعل»: بهاء الله، کلمات مکتونه عربی، شماره ۲۹.

۱۹۰- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

را مستقیماً حیوان خطاب کرده و گروهی دیگر را به حیوان تشبیه نمایند). مگر اینها کلام عبدالبهاء در تبلیغ بهائیت نیست:

« در تمام آموزه‌های ادیان گذشته عالم انسانی به دو گروه تقسیم می‌شد: یک گروه که به عنوان اهل کتاب خدا، یا درخت پاکیزه، شناخته می‌شدند و گروه دیگر که کافر و اهل عقیده‌ی ناصواب، یا درخت ناپاک، بودند. گروه اول را متعلق به اهل ایمان می‌دانستند و دیگران را میزبانان لامذهبان و کفار. یک گروه از انسان‌ها دریافت کننده‌ی رحمت الهی بودند و دیگری هدف خشم پروردگارشان. بھاء، الله این [تقسیم بندی] را با اعلام وحدت عالم انسانی از میان برداشت و این اصل مخصوص تعالیم اوست زیرا او تمام بشریت را در دریای رحمت الهی فرو برده است.»^{۱۹۱}

«در هر دوری امر بالفت بود و حکم بمحبت ولی محصور در دائره یاران موافق بود نه با دشمنان مخالف اما الحمد لله که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود بحدی نه و محصور در طائفه نیست جمیع یارانرا بالفت و محبت و رعایت و عنایت و مهربانی بجمیع امم امر میفرماید حال احبای الهی باید بموجب این تعالیم ربّانی قیام کنند اطفال بشر را پدر مهربان باشند و جوانان انسانرا برادر غمخوار گردند و سالخوردگان را اولاد جانفشان شوند مقصود اینست که باید با کلّ حتی دشمنان بنهایت روح و ریحان محبّ و مهربان بود در مقابل اذیت و جفا نهایت وفا مجری دارید و در موارد ظهور بغضا بنهایت صفا معامله کنید سهم و سنانرا سینه‌ئی مانند آئینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را بکمال محبت مقابلی کنید تا جمیع امم مشاهده، قوت اسم اعظم نمایند و کلّ ملل معترف بقدرت جمال قدم گردند که چگونه

191- "In all religious teachings of the past the human world has been represented as divided into two parts: one known as the people of the Book of God, or the pure tree, and the other the people of infidelity and error, or the evil tree. The former were considered as belonging to the faithful, and the others to the hosts of the irreligious and infidel—one part of humanity the recipients of divine mercy, and the other the object of the wrath of their Creator. Baha'u'llah removed this by proclaiming the oneness of the world of humanity, and this principle is specialized in His teachings, for He has submerged all mankind in the sea of divine generosity," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 454.

بنیان بیگانگی برانداخت و امم عالم را بوحدانیت و یگانگی هدایت فرمود و عالم انسانیرا نورانی کرد و جهان خاک را تابناک»^{۱۹۲}

و اما آخرین مطلبی که در این بخش بدان می‌پردازیم، خطبه‌ای است که اوج نفاق عبداله‌اء و بهاء‌الله را در این رابطه آشکار می‌سازد. در این خطابه عبداله‌اء به کرات تأکید می‌کند که بر خلاف تمام ادیان گذشته، در بهائیت توهین به دیگران، مرزبندی بین خوب و بد و بهایی و غیر بهایی و دوست و دشمن وجود ندارد:

«از ابتدای تاریخ بشریت تا به امروز، ادیان مختلف جهان همدیگر را لعن کرده و یکدیگر را باطل اعلام می‌کردند. هر دینی دیگری را خالی از وجه الله و رحمت او می‌پنداشت و آن را در مسیر مستقیم عذاب الهی می‌دید. لذا همدیگر را به شدت طرد کرده و با همدیگر دشمنی و کینه داشتند ...

هر کدام از ادیان الهی خود را متعلق به درخت خوب و مبارک می‌پنداشت و تمام ادیان دیگر را متعلق به درخت شر و شیطان. به همین دلیل همدیگر را لعن و نفرین. این واضحا در کتب تاریخی مشهود است، تا اینکه بهاء‌الله ظهور فرمود. وقتی نور بهاء‌الله از شرق طلوع کرد، او وعده وحدت عالم انسانی را اعلام نمود. او خطاب به تمام بشریت گفت: «همه میوه‌ی یک درختید. دو درخت مجزا، یکی رحمت الهی و دیگری درخت شیطان، وجود ندارند.» او بار دیگر اعلان فرمود: «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.» این اعلان او وعده‌ی او برای وحدت عالم انسانی بود. لعن و نفرین مطلقا منسوخ شدند. او فرمود: «شایسته انسان نیست که دیگری را لعن کند. درخور انسان نیست که به دیگری نسبت تاریکی دهد. سزاوار نیست یک انسان، انسان دیگری را بد بیندارد. بلکه همه‌ی بشریت بندگان یک خدا هستند و خدا پدر همه است. این قانون حتی یک استثنا هم ندارد. افراد متعلق به [گروه] شیطان وجود ندارند، همه مملوک خدا هستند. هیچ تاریکی نیست، همه نور است. همه بندگان خدا هستند و انسان باید از ته دل بشریت را دوست داشته باشد. او باید بشریت را غرق در رحمت الهی ببیند.»

۱۹۲- عبداله‌اء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌اء، ج ۱، شماره ۷، ص ۱۹.

بها، الله هیچ استثنایی برای این قانون قائل نشده. او فرموده است در میان بشریت ممکن است افرادی باشند که جاهل باشند، باید اینها را تربیت کرد. برخی بیمارند باید مداوا شوند. برخی نابالغند، باید کمک کرد تا به بلوغ برسند. به زبان دیگر، بشریت در اقیانوس رحمت الهی غوطه ور است.

بها، الله آشکارا در الواحش گفته است اگر دشمنی دارید او را دشمن مپندارید. این طور نباشد که فقط در برابر او صبر کنید بلکه او را دوست داشته باشید. همان طور که عاشق و معشوق با هم برخورد می کنند با او برخورد کنید. حتی نگوئید او دشمن شماست. اصلاً دشمنی نبینید. حتی اگر قاتل شما باشد او را دشمن مبینید. به او با دیده‌ی دوستی بنگرید. مواظب باشید که او را دشمنی نبینید که صرفاً باید او را تحمل کنید زیرا این برخورد حيله گری و نفاق است و شایسته‌ی هیچ نفسی نیست. شما باید او را یک دوست بدانید. باید با او به درستی برخورد کنید. این کار صحیح است.»^{۱۹۳}

193- "From the beginning of human history down to the present time the various religions of the world have anathematized and accused each other of falsity. Each religion has considered the others bereft of the face of God, deprived of His mercy and in the direct line of divine wrath. Therefore, they have shunned each other most rigidly, exercising mutual animosity and rancor ...

Each one of the divine religions considers itself as belonging to a goodly and blessed tree, the tree of the Merciful, and all other religious systems as belonging to a tree of evil, the tree of Satan. For this reason they heap execration and abuse upon each other. This is clearly apparent in books of historical record and prevailed until the time of the appearance of Bahá'u'lláh.

When the light of Bahá'u'lláh dawned from the East, He proclaimed the promise of the oneness of humanity. He addressed all mankind, saying, "Ye are all the fruits of one tree. There are not two trees: one tree of divine mercy, the other the tree of Satan." Again He said, "Ye are all the fruits of one tree, the leaves of one branch." This was His announcement; this was His promise of the oneness of the world of humanity. Anathema and execration were utterly abrogated. He said, "It is not becoming in man to curse another; it is not befitting that man should attribute darkness to another; it is not meet that one human being should consider another human being as bad; nay, rather, all mankind are the servants of one God; God is the Father of all; there is not a single exception to that law. There are no people of Satan; all belong to the Merciful. There is no darkness; all is light. All are the servants of God, and man must love humanity from his heart. He must, verily, behold humanity as submerged in the divine mercy."

Bahá'u'lláh has made no exception to this rule. He said that among mankind there may be those who are ignorant; they must be 267 trained. Some are sick; they must be treated. Some are immature; they must be helped to attain maturity. In other respects humanity is submerged in the ocean of divine mercy...

به راستی، کدام یک از عباراتی که تا کنون از بهاء‌الله نقل کردیم با ادعاهای عبدالبهاء سازگاری دارند؟

ه- بهاء‌الله برای غیر بهاییان آرزوی مرگ می‌کند

بهاء‌الله در بسیاری از سخنانش برای غیر بهاییان آرزوی مرگ کرده:

«از عصبانیت بمیر ای کسی که این فضل را انکار می‌کنی.»^{۱۹۴}

«از عصبانیت بمیر ای مشرک کافر [به بهائیت].»^{۱۹۵}

این سخنان را همان بهاء‌الله مطرح می‌کند که می‌گفته:

«[انسان] آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از

خاطشان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و

بحقارت ننگرد.»^{۱۹۶}

و- بهاییان، جواهر گرانبها و غیر بهاییان، سنگریزه‌ی بی ارزش هستند

بهاء‌الله می‌گوید:

Bahá'u'lláh has clearly said in His Tablets that if you have an enemy, consider him not as an enemy. Do not simply be long-suffering; nay, rather, love him. Your treatment of him should be that which is becoming to lovers. Do not even say that he is your enemy. Do not see any enemies. Though he be your murderer, see no enemy. Look upon him with the eye of friendship. Be mindful that you do not consider him as an enemy and simply tolerate him, for that is but stratagem and hypocrisy. To consider a man your enemy and love him is hypocrisy. This is not becoming of any soul. You must behold him as a friend. You must treat him well. This is right." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, pp. 265-267.

۱۹۴- «قل مت بغیظک یا ایها الذی تنکر هذا الفضل»: بهاء‌الله، بدیع، ص ۲۱۳.

۱۹۵- «مت بغیظک یا ایها المشرک الکفار»: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۶۴.

۱۹۶- محفل روحانی ملی بهاییان آلمان، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، منتخب ۹۵.

«دوستداران من مروارید و غیر ایشان سنگ ریزه‌های زمین اند ... و هر کدام از این (بهایان) نزد خدا بهتر از هزار هزار نفر از غیر آنها هستند.»^{۱۹۷}

آیا این است معنی وحدت عالم انسانی؟! آیا این است معنی عبارات بهاء‌الله که گفته بود همه در نزد خدا یکسان هستند؟!^{۱۹۸} حال این سخنان بهاء‌الله را با این جمله‌ی عبداله‌بهاء مقایسه کنید:

«چرا بگوئیم این موسوی است و او عیسوی است، این محمدی است، او بودایی است. اینها دخلی به ما ندارد. خداوند همه را خلق کرده و تکلیف ماست که به کل مهربان باشیم، اما مسائل عقاید راجع به خداست و او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد، خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده است.»^{۱۹۹}

ز- پست‌ترین بهایی بهتر از بدترین غیر بهایی است

کلام زیر که همدم عبداله‌بهاء، یعنی خلیل شهیدی از او نقل می‌کند، نمونه‌ای دیگر از وحدت عالم انسانی پوشالی مورد ادعای بهائیت را نشان می‌دهد:

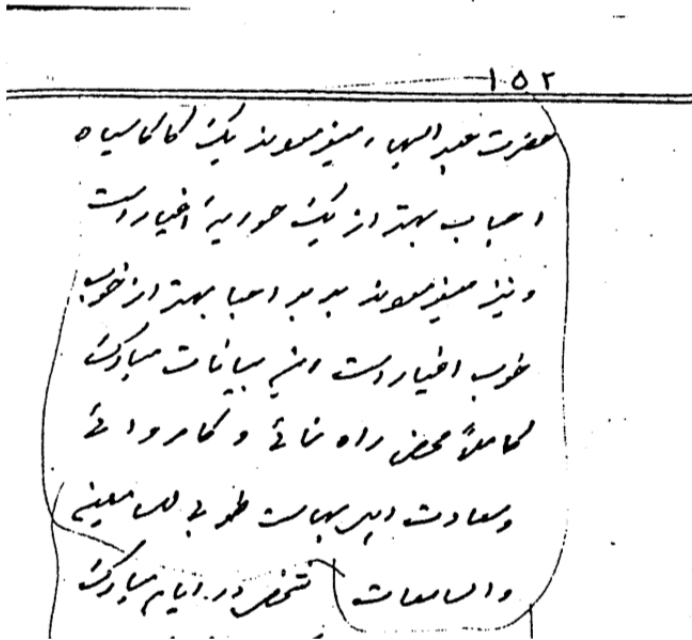
«حضرت عبداله‌بهاء می‌فرمودند: یک کاکاسیاه احباب (بهایی) بهتر از یک حوریه‌ی اغیار (غیر بهایی) است. و نیز می‌فرمودند: بد بد احباء بهتر از خوب خوب اغیار است.»^{۲۰۰}

۱۹۷- «احبائی هم لثالی الامر و من دونهم حصاه الارض ... و واحد من هؤلاء عند الله خیر من الف الف نفس من دونهم»: اشراق خاوری، *مانده آسمانی*، ج ۴، باب مقام احبای الهی، ص ۳۵۳ (به نقل از بهاء‌الله).

۱۹۸- «بدان که هر گز احدی از عباد که فی الجمله شعور داشته قائل باین نشده که مقبل و معرض و موحد و مشرک در یک مقام و درجه باشند. و اینکه شنیده‌اید و یا در بعضی از کتب قبل دیده‌اید مقصود در ساحت قدس حق است.» بهاء‌الله، *مجموعه الواح مبارکه*، ص ۱۵۴.

۱۹۹- عبداله‌بهاء، *خطابات*، ج ۲، صص ۲۸۴ و ۲۸۵.

۲۰۰- خلیل شهیدی، *خاطرات خلیل شهیدی*، ص ۱۵۲.



تصویری از یادداشت خلیل شهیدی

ح- غیر بهایمان را باید عذاب کرد

بهاء الله می گوید:

«ای احبای خدا، ابر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است.»^{۲۰۱}

۲۰۱- «انتم یا احبء الله كونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و كان من المشركين»: بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۶۶.

«بر دشمنانم مانند شعله‌ی آتش باش و برای دوستانم کوثر بقا.»^{۲۰۲}

«خداوند او (یعنی بهاء‌الله) را نوری برای موحدین (بهاییان) و آتشی برای مشرکین (منکرین بهائیت) قرار داده است.»^{۲۰۳}

این در حالی است که عبدالبهاء معتقد است نسبت به هر موجود ذی روحی باید مهربان بود. او می‌گوید:

«حضرت یزدان انسانرا تاج فضل و احسان بر سر نهاده تا بهر ذی روحی ودود و مهربان باشد و سبب ظهور علویت عالم انسان گردد.»^{۲۰۴}

به راستی این همه تناقض را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ بهاء‌الله عبارات تکان دهنده‌ی دیگری بیان می‌کند که ظاهراً وصف دوران حکومت جهانی بهایی است و هیچ سنخیتی با وحدت عالم انسانی ندارد. او می‌گوید:

«پس به زودی خداوند از آستین قدرت دست‌های قوت و غلبه را بیرون می‌آورد. پس غلام (یعنی بهاء‌الله) را یاری می‌کنند و زمین را از آلودگی هر مشرک مردود (منکرین بهائیت) پاک می‌کنند. و بر (این) امر بپا خواهند خواست و با نام مقتدر و ابدی من سرزمین‌ها را فتح خواهند کرد و به سرزمین‌ها وارد خواهند شد و همه‌ی بندگان از آن‌ها وحشت خواهند کرد.»^{۲۰۵}

۲۰۲- «کن كسعله النار على اعدائى و كوثر البقا لاجبائى»: بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، لوح احمد.

۲۰۳- «قد جعله الله نوراً للموحدین و ناراً للمشركین»: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۷۴، ص ۳۷۲.

۲۰۴- عبدالبهاء، مكاتیب، ج ۸، ص ۲۲۷.

۲۰۵- «فسوف یرج الله من اكمام القدرة ایدى القوة و الغلبة و ینصرن الغلام و یتطهرن الارض عن دنس كل مشرك مردود. و یقومن على الامر و یفتحن البلاد باسمی المقتر القیوم و یدخلن خلال الدیار و یأخذ رعبهم كل العباد»: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۹۰.

بهاء الله به پیروانش بشارت می‌دهد به زودی سرزمین‌ها را با نام او فتح کرده، در بین مردم رعب و وحشت ایجاد نموده و زمین را از آلودگی منکران بهائیت پاک می‌کنند! آیا این است معنای وحدت عالم انسانی؟

ط- منکران بهائیت، حرام زاده هستند

بهاء الله در یک جا می‌گوید: «ای دوستان سراپرده‌ی یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید»^{۲۰۶} اما جای دیگر تمام افرادی که زیر بار دعاوی ایشان نرفته‌اند را به حرام زادگی متهم می‌کند:

«هر کس که این فضل نورانی ظاهر متعالی منیر را انکار کند، شایسته است حالش را از مادرش بپرسد پس به پایین جهنم خواهد رفت»^{۲۰۷}

نکته‌ای که از این جمله دانسته می‌شود این است که منکرین بهاء الله حلال زاده نیستند و باید دوباره‌ی حلال زادگی‌شان از مادرشان سوال کنند. وی تصریح می‌کند:

«بگو هر کس در قلبش دشمنی این غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر مادرش رفته است»^{۲۰۸}

این عبارت نیز مؤید حرامزاده دانسته شدن منکرین بهائیت است زیرا بهاء الله زنا را از اعمال شیطان می‌داند.^{۲۰۹}

۲۰۶- بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۵۶.

۲۰۷- «من ینکر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینبغی له بان یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب منکرین امرالله، ص ۳۵۵ (به نقل از بهاء الله)؛ و اشراق خاوری، گنج شایگان، لوح حبیب، ص ۷۸.

۲۰۸- «قل من کان فی قلبه بغض هذا الغلام (بهاء) فقد دخل الشیطان علی فراش امه»: اشراق خاوری، گنج شایگان، ص ۷۹.

با این حساب، باید از جناب بهاء الله پرسید:

- آیا برادرشان، میرزا یحیی صبح ازل، هم که منکر ایشان شدند، همین حال را دارد؟!
- آیا خواهرشان، عزیزه خانم هم که منکر ایشان شدند، همین حال را دارد؟!
- آیا بهاء الله، همسر پدر خود را بدکاره می داند که خواهر و برادرش را حرام زاده می پندارد؟
- آیا میرزا محمدعلی افندی، برادر جناب عبدالبهاء هم که منکر ایشان شدند و بین آنها دعوا رخ داد نیز، همین حال را دارد؟!
- آیا تمام بایبانی که منکر ایشان شدند، همین حال را دارند؟!
- آیا تمام یهودیان، مسیحیان، مسلمانان و شیخیه که منکر ایشان و بهائیت شدند، همین حال را دارند؟!

ی- هر کس به بهاء الله محبت نداشته باشد اعمالش پذیرفته نمی شود و جایگاهش جهنم

خواهد بود

آیا بهائیان هنگام سخنرانی درباره ی وحدت عالم انسانی این جملات بهاء الله را به مخاطبان خود منتقل می کنند:

«قسم به خدا امروز از هیچ کس هیچ چیز پذیرفته نمی شود مگر بعد از محبت داشتن به او (یعنی بهاء الله) و خداوند برای این امر به عنوان شاهد و آگاه کافوست. اگر کسی از اولی که برای آن ابتدایی نیست تا آخری که شمارندگان نمی توانند آن را بشمارند (یعنی از ازل تا ابد)،

۲۰۹- «قد حرم علیکم الزنا و اللواط ... و من ینسب نفسه الی الرحمن و یرتکب ما عمل به الشیطان انه لیس منی.» فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۳، ص ۵۱۳.

خداوند را عبادت کند اما در قلبش محبت این غلام (یعنی بهاء‌الله) نباشد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، بلکه فرشتگان اعمالش را بر سرش می‌کوبند تا اینکه او را به جایگاه مشرکان در پست‌ترین نقطه جهنم بازگردانند.»^{۲۱۰}

ک- غیر بهاییان جاهل و فاقد عقل هستند

در ابتدای فصل پیش مفصلاً به مواردی که بهاء‌الله، غیر بهاییان را جاهل و فاقد عقل قلمداد کرده بود اشاره نمودیم. لذا برای پرهیز از تکرار، خوانندگان را به مرور همان صفحات ارجاع می‌دهیم. در کنار آن توهین‌ها و جاهل خواندن غیر بهاییان، چه به جاست نقل این خطابه‌ی پر شور از عبدالبهاء که گفته:

«انانیت و خودپسندی سبب جمیع اختلافاتست هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن این است که انسان دیگر را نپسندد و خود را بپسندد ... ما نباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسی که مؤمن نیستند ... باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل ببینیم ولی بمجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز ببینیم از طریق نجات و فلاح دور شده‌ایم ... خدا نکند که در خاطر یکی از ماها خودپسندی بیاید. خدا نکند خدا نکند خدا نکند. ماها باید وقتی که بخودمان نگاه میکنیم ببینیم که از خودمان ذلیل‌تر، خاضع‌تر، پست‌تر کسی دیگر نیست و چون بدیگری نظر اندازیم ببینیم که از آنها کاملتر، عزیزتر، داناتر کسی نیست. زیرا بنظر حق باید بجمیع نگاه کنیم. باید آنها را بزرگواری ببینیم و خود را خوار و هر قصوریکه در نفسی می‌بینیم آن را از قصور خود دانیم.

۲۱۰- «تالله لن یقبل الیوم من احدٍ شیءٍ الا بعد حبه و کفی الله بذلک لشهید و خبیر. و لو احدٌ یعبد الله من اول الذی لا اول له الی آخر الذی یعجز عن احصائه المحصین و لم یکن فی قلبه حب هذا الغلام لن یقبل ابدًا بل یضربون الملائکه اعماله علی رأسه الی ان یرجه الی مقر المشرکین فی اسفل الحجیم»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، لوح ۸۱، صص ۴۷۴-۴۷۵

زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن قصور را نمیدیدیم. انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگر را کامل ببیند.»^{۲۱۱}

۶- برخورد بهاء الله با برادر خود و پیروان او

بهاء الله حتی با برادرش نیز نتوانسته به صورت مسالمت آمیز زندگی کند. وقتی پای ریاست بابیان به میان می‌آید، برادرش (میرزا یحیی صبح ازل) را با آنکه طبق وصیت باب، جانشین او بوده،^{۲۱۲} به باد انواع ناسزاها می‌گیرد. تمام رازهای نهانی مابین‌شان را فاش می‌کند و تا می‌تواند آبروی او را می‌ریزد. تا آنجا که منکرین خویش از جمله صبح ازل و طرفداران او و دیگران را با لفظ خر مورد خطاب قرار می‌دهد:

«یا ایها الحمیر (ای خر) حق آن چه بفرماید حق است و به کلمات مشرکین باطل نشود.»^{۲۱۳}

«بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم...»^{۲۱۴}

۲۱۱- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۹، ص ۳۲۵، ۳۲۶ و ۳۲۷ (به نقل از عبدالبهاء).

۲۱۲- تصویر وصیت‌نامه‌ی باب که در آن صبح ازل را به عنوان جانشین خود، تعیین کرده، در مقدمه‌ی کتاب *نقطه الکاف* توسط ادوارد براون ارائه شده است. متن توقیع، بدین شرح است: «الله اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عند الله المہيمن القیوم الی الله المہيمن القیوم قل کلّ من الله میدئون قل کلّ الی الله یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکر الله للعالمین، قل کلّ من نقطه البیان لییدئون أنّ یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم»: کاشانی، جانی. *نقطه الکاف*، مقدمه‌ی کتاب: ص ۱۹. ترجمه‌ی این وصیت‌نامه چنین است: «خدا از همه چیز بزرگتر است، این نامه‌ی است از طرف خدای مهیمن و قیوم به خدای مهیمن و قیوم [!]. بگو همه از خدا آغاز شده‌اند و همه به سوی خدا بازگشت می‌کنند، این نامه‌ی است از علی قبل نبیل (منظور از علی قبل نبیل، علی محمد است. نبیل از جهت حروف ابجد معادل ۹۲ و برابر با ابجد کلمه‌ی محمد است. علی محمد را به صورت «علی قبل نبیل» آورده یعنی «علی قبل از محمد») که ذکر خدا برای جهانیان است، به سوی کسی که نامش مطابق با نام وحید است (منظور از وحید، میرزا یحیی صبح ازل است. وحید به حساب ابجد معادل ۲۸ و برابر با ابجد کلمه‌ی یحیی (به استثنای الف آخرش) است) بگو، همه از «نقطه بیان» ابتدا می‌شوند ای نام وحید! حفظ کن آنچه را که در «بیان» نازل شد، و به آن امر کن، پس تو راه حق بزرگ هستی.»

۲۱۳- بهاء الله، بدیع، ص ۱۷۴.

او در جای دیگر درباره‌ی آن‌ها این چنین سخن می‌راند:

«ای اهل بها ... بگذارید این هیاکل جَعَلِیَه جَعَلِیَه را در خبائث اشارات کثیفه، منتنه خود مشغول شوند. فو نفسی الحق مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه.»^{۲۱۵}

ای بهایان بگذارید این بدنهای غیر حقیقی جَعَلِی (حشره ای که بر روی مدفوع می نشیند) سرگرم نظرات خبیث و کثیف و بدبوی خود باشند. به خودم قسم، گاو بهره ای از این عطر پاکیزه (یعنی بهاییت) ندارد!



جالب اینجاست که همین جناب بهاء‌الله در جایی دیگر فرموده‌اند هر کس ادب ندارد بهت است که نابود شود:

«ادب از سجه، انسان است و به او از دوش ممتاز و هر نفسی که به او فائز نشده البته عدمش بر وجودش رجحان داشته و دارد.»^{۲۱۶}

فاضل مازندرانی - مبلّغ معروف بهایی - در کتاب اسرارالآثار، ذیل کلمه‌ی «یحیی» فهرستی از القاب بی ادبانه‌ای که بهاء‌الله به برادرش نثار کرده، تهیه کرده است. در ذیل به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

«و چون میرزا یحیی ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر بزرگوار (حضرت بهاء‌الله) مخالفت ورزید ... از درجه، خود و رتبه، اتفاق و اتحاد سقوط یافتند (چون قبلا با حضرت بهاء‌الله متحد و متفق بودند) و متدرجاً در الواح و آثار و مراسلات صادره (از حضرت بهاء‌الله) به رموز و اشارات و القابی از قبیل مشرک بالله و عجل (گوساله) و جَعَل (حشره‌ای

۲۱۴- «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربیناه و وصفناه و اذکرناه ...»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، لوح ۸۶، ص ۵۴۲.

۲۱۵- بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۵۸.

۲۱۶- بهاء‌الله، بدیع، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

که روی مدفوع حیوانات می‌نشیند)^{۲۱۷} و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منتنه (بد بو) خبیثه و طنین ذباب (مگس) و امثالها نامبرده شدند.^{۲۱۸}

فارغ از این سبک و سیاق دور از ادب، بهاء‌الله به بهاییان وصیت کرده بی ادب نباشند. وی چنین گفته است:

«یا حِزْبَ اللَّهِ شما را بادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اوّل سید اخلاق. طوبی از برای نفسی که بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت. دارای ادب دارای مقام بزرگ است امید آنکه این مظلوم و کلّ بآن فائز و بآن متمسک و بآن متشبّث و بآن ناظر باشیم. این است حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته.»^{۲۱۹}

«یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را بسبّ و لعن احدی میالائید ... سبب حزن مشوید.»^{۲۲۰}

«اذکروا العباد بالخیر و لاتذکروهم بالسوء و بمایتکدر به انفسهم (یعنی: بندگان را به نیکی یاد کنید نه به بدی و به آنچه موجب تکدر نفس آن‌ها می‌شود). ذکر سوء هم در این سنه نهی شده چه که لسان برای ذکر حقّ است. حیف است به غیبت بیالاید و یا به کلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است.»^{۲۲۱}

اما رطب خورده، منع رطب چون کند؟!

۲۱۷- معین، محمد. فرهنگ فارسی.

۲۱۸- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۴۵ و ۳۴۶.

۲۱۹- قدیمی، گلزار تعلیم بهایی، ص ۲۵ (به نقل از بهاء‌الله، لوح دنیا).

۲۲۰- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۷، ص ۳۲۲ (به نقل از لوح بشارات بهاء‌الله).

۲۲۱- بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۳۰۸.

بهاء‌الله، غافل از اینکه در آینده، فرزندانش نیز پا جای پدر و عموی‌شان می‌گذارند، در نامه‌های تبلیغی خود چنین نوشته است:

«ادب پیراهن من است که بر بندگان مقرب خود می‌پوشانم.»^{۲۲۲}

اما شیوهی دعوی برادرانه‌ی بهاء‌الله و صبح ازل، به عباس افندی (عبدالبهاء) و محمد علی افندی (پسر دیگر بهاء‌الله) به ارث رسید و ایشان هم بر سر جانشینی پدر از خجالت یکدیگر در آمدند. کار بدانجا رسید که عبدالبهاء برادرش و مریدان او را با القاب پشه، سوسک، کرم خاکی، خفاش، جغد، کلاغ، روباه و گرگ مفتخر ساخت و در عوض، خود را بلبل و طاووس معرفی نمود.^{۲۲۳}

به قول بهاء‌الله، وای بر کسی که از ادب محروم است.^{۲۲۴} جالب اینجاست که عبدالبهاء می‌گوید:

۲۲۲- «الْأَدَبُ قَمِيصِي بِهِ زِينًا هَيْكِلَ عِبَادِنَا الْمُقْرَبِينَ»: قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۵ (به نقل از بهاء‌الله، لوح رییس، از الواح نازله به ملوک).

۲۲۳- «چون ابلهان مغرور خرفند نه صدف پر گهر. چون جعل سرمست بوی گلخنند نه رایحه گلشن معطر. کرم مهینند در اسفل زمین مکین نه طیور علیین. خفاش ظلمتند نه نور پاش افق مبین. هر دم بهانه آرند و چون زاغان جفا در گلخن خزان لانه و آشیانه نمایند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، صص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ و «ایها النجمان البازغان فی افق محبته الله قد حمى الوطيس و فار التنور و تشهق الطاوس و نعب الغراب و صفر العقاب و خضعت الاعناق و ذلت الرقاب سبوح قدوس رب السر المصون و الرمز المکنون «ان فی ذلك لآیه لایة لقوم یعقلون» فانظر الی ما یقول الغافلون الناکثون الناکصون علی اعقابهم و هم عن فضل ربک لمحجوبون «درهم فی خوضهم یلعبون» حتی یأتیهم نبأ ما كانوا به یستهزءون «سیستدرجهم ربهم من حیث لا یشعرون» أ تظنن انهم یفهمون او یدرکون «کلا ان هم الا صم بکم عمی لا یعقلون» و البهاء علیکما من ربکما القیوم»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۲۲۴- بهاء‌الله می‌گوید: «إِنَّا أُخْتَرْنَا الْأَدَبُ وَ جَعَلْنَاهُ سَجِيَّةَ الْمُقْرَبِينَ إِنَّهُ تَوْبُ يُوَافِقُ النَّفْسَ مِنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ طُوبَى لِمَنْ جَعَلَهُ طِرَازَ هَيْكَلِهِ وَ وَيْلٌ لِمَنْ جُعِلَ مَحْرُومًا مِنْ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» یعنی: «همانا ما ادب را اختیار کردیم و آن را خوی مقربین قرار دادیم. به تحقیق که آن لباسی است که بر تن هر انسانی از کوچک تا بزرگ می‌نشیند. خوشا به حال آن که آن را برای وجودش انتخاب کند و وای بر آن که از این فضل بزرگ محروم شود»: قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۵ (به نقل از بهاء‌الله، لوح ناپلئون از الواح نازله خطاب بملوک).

«انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده، چگونه امید تربیت اهل آفاق نماییم و آیا در این قضیه ذره‌ای شبهه و تردید است؟ لا والله»^{۲۲۵}

بیان ساده‌تر: کسی که نتوانسته فرزندان و خانواده‌ی خود را تربیت کند، بی تردید مردم جهان را هم نمی‌تواند تربیت کند.



۷- روش برخورد با طردشدگان:

در بهائیت، مجازات بسیار سخت و آزار دهنده‌ای برای بهاییانی که بر خلاف احکام و تعالیم یا فرمان بیت‌العدل، اقدامی انجام دهند، وجود دارد. این مجازات، «طرد» نامیده می‌شود و به شخص طرد شده «ناقض عهد» گفته می‌شود. برخورد بهاییان با فرد طرد شده همانند برخورد با یک طاعون زده است؛ به گونه‌ای که نزدیک‌ترین افراد به او حتی پدر، مادر، فرزند و همسرش حق گفتگو و ارتباط با او را ندارند. طبق دستور عبدالهاء هر کس با «شوقی» (جانشین عبدالهاء) مخالفت کند باید طرد شود:

«ایادی امر الله باید بیدار باشند بمحض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امر الله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابداً بهانه‌ی از او قبول ننمایند»^{۲۲۶}

در هر حال، کار به جایی رسید که تمام نسل بهاء الله توسط عبدالهاء و شوقی طرد شدند و شاید بتوان گفت امروزه بهایی‌ای وجود ندارد که ارتباط خونی با بهاء الله داشته باشد.

۲۲۵- عبدالهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲۲۶- عبدالهاء، الواح وصایا، صص ۱۲-۱۳.

در بهاییت، دو نوع طرد تعریف می‌شود. یکی طرد اداری و دیگری طرد روحانی:

- طرد اداری: مجازات طرد اداری درباره‌ی فرد مسجلی^{۲۲۷} اعمال می‌شود که بر خلاف احکام و تعالیم بهایی عمل کند و به تذکرات محافل روحانی بی‌اعتنایی نماید و به جبران مافات هم بر نیاید. مثلاً در ضیافت‌ها و یا انتخابات، حضور جدی نداشته باشد و یا به انجام احکام بهایی مانند قوانین مربوط به ازدواج و طلاق ملزم نباشد. تشخیص این امر با محافل روحانی محلی یا ملی است. مطرود اداری از حقوق اداری و اجتماعی بهایی مانند شرکت در انتخابات، عضویت محافل روحانیه و لجنه‌های امریه، حضور در جلسات ضیافت و تقدیم تبرّعات محروم است.

- طرد روحانی: هر گاه یکی از افراد مُسَجِّلِ جامعه‌ی بهایی از اوامر و نواهی بیت‌العدل سرپیچی کند و با اصول اساسی و مسلم بهاییت مخالفت نماید و یا کلاً از بهاییت روی گرداند، مشمول مجازات طرد روحانی می‌گردد. در مورد مطرود روحانی هیچ بهایی، حتی نزدیک‌ترین افراد خانواده اش مانند پدر، مادر و همسرش، حق تکلم و معاشرت با او را ندارند. فرمان زیر، در همین رابطه، از شوقی افندی صادر گردیده است که به هر دو نوع طرد اشاره می‌کند:

«راجع به احبائی که به واسطه غفلت و نادانی از تشکیلات اداری منفصل شوند سوال نموده بودید که آیا به محافل عمومی دعوت شوند یا خیر؟ فرمودند: دعوت آنان جایز نه و نسبت به کسانی که از جامعه امر منفصل شده‌اند آیا سلام و کلام با آنها جایز است یا نه؟ فرمودند اگر چنانچه انفصال روحانی است تکلم به هیچ وجه جائز نه.»^{۲۲۸}

۲۲۷- کسی که رسماً بهاییت را انتخاب نموده است.

۲۲۸- شوقی، توقیعات مبارکه (سنه ۱۰۲-۱۰۹)، صص ۹۴ و ۹۵.

حتی گاهی اوقات، بنا به دلایلی کاملاً پیش پا افتاده، دستور طرد روحانی صادر می‌گردد. به طور مثال، اگر یک بهایی بخواند برای زیارت مقبره‌ی بهاء‌الله به فلسطین برود، باید با هماهنگی و برنامه‌ریزی تشکیلات بهاییت و بیت‌العدل، اقدام نماید. او حق ندارد بدون اطلاع ایشان و کسب اجازه از آنها به آنجا سفر کند و اگر این سلسله مراتب رعایت نشود، فرد خاطی طرد روحانی خواهد شد. به طور نمونه می‌توان از یکی از بهاییان به نام صادق آشچی نام برد که در زمان شوقی، بدون اجازه‌ی وی به فلسطین سفر می‌کند. وقتی خبر به شوقی می‌رسد، بلافاصله طی نامه‌ای، حکم مجازات طرد روحانی را برای آشچی در نظر می‌گیرد و به تشکیلات دستور اجرای آن را می‌دهد.^{۲۲۹} بخشی از این پیام در ذیل آورده شده است:

«در موضوع صادق فرزند آقا محمد جواد آشچی فرمودند بنویس این شخص بد اخلاق و پست فطرت اخیراً مخالف دستور این عبد مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته، تلغرافی راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه، تمرد و مخالفت نتایجش وخیم است.»^{۲۳۰}

از این قبیل موارد کم نیستند. در ادامه به دو نمونه‌ی دیگر نیز اشاره می‌کنیم:

«در خصوص روحی غنی که از مشهد بدون اطلاع محفل مسافرت به آمریکا نموده فرمودند بنویس این شخص نیز نظر به مخالفت و انحرافش از جامعه منفصل، زیرا در انگلستان با پسر دهقان مرتبط و متفقاً به امریک مسافرت نموده‌اند ... هم چنین فرمودند: بنویس انفصال روحانی نصرت الله باهر، نظر به معاشرت با والده‌اش (!) لازم و واجب.»^{۲۳۱}

۲۲۹- بیت‌العدل نیز پس از شوقی همین رویه را داشته و سفر بهاییان به فلسطین اشغالی را کاملاً تحت کنترل گرفته است. اقامت بیش از نه روز را مجاز نمی‌شمرد و سکونت و تبلیغ در آنجا را ممنوع اعلام کرده است. بدین ترتیب این علامت سوال را در اذهان ایجاد کرده است که مگر رازی در فلسطین اشغالی و ارتباط آن با بهاییت نهفته است که این همه شدت و حدت به خرج می‌دهند؟!

۲۳۰- شوقی، توقیعات مبارکه (سنه ۱۰۲-۱۰۹)، صص ۴۱ و ۴۲.

۲۳۱- شوقی، توقیعات مبارکه (سنه ۱۰۲-۱۰۹)، صص ۷۸ و ۷۹.

آنچه از عبارات فوق مشهود است این است که شوقی و عبدالبهاء طرفداران سرسخت طرد بوده‌اند که شدیدترین نوع «اجتناب» از دیگران است. این رویه‌ی آن‌ها تناقضی آشکار با سخنان بهاء‌الله است که گفته آنچه موجب «اجتناب» مردم از هم بوده با نزول بهائیت از میان رفته است:

«قلنا و قولنا الحق عاشروا مع الأديان كلها بالروح و الریحان. از این بیان آنچه سبب اجتناب و علّت اختلاف و تفریق بود از میان بر خواست.»^{۲۳۲}

البته بهاء‌الله طبق معمول سخنان خود را نیز نقض کرده است. وی در جای دیگر می‌گوید:

«جميع أحبّاء الله لازم که از هر نفسی که رائحه بغضا از جمالِ عَزَّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز بجویند.»^{۲۳۳}

این سوال همچنان بدون پاسخ باقی می‌ماند که: مسلکی که دم از وحدت عالم انسانی می‌زند چگونه به خود اجازه می‌دهد این چنین دستور به طرد و احتراز از دیگر انسان‌ها بدهد؟ به هر حال، در زمان شوقی طرد و اخراج بهاییان به درجه‌ای رسید که تمام نسل بهاء‌الله برچسب انحراف و فساد خوردند و از بهائیت اخراج شدند. اما چرا این اتفاق رخ داد؟ جواب را می‌توان از سخنان بهاء‌الله یافت:

«مثل شما همانند چشمه‌ی آب است که هر وقت سرچشمه فاسد شود، نهرهایی هم که از آن بوجود می‌آیند فاسد می‌شوند. تقوای خدا را پیشه کنید و متقی باشید. همچنین به انسان نگاه

۲۳۲- بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۸۹.

۲۳۳- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۷۰، ص ۴۵۰ (این جمله را عبدالبهاء از طرف بهاء‌الله نقل قول نموده).

کنید، هر گاه قلبش فاسد شود تمام ارکان بدنش فاسد می شوند. و همچنین است درخت که هر گاه ریشه‌اش فاسد شود شاخه‌ها (اغصان و افنان) و برگ و میوه هایش فاسد می‌شوند.»^{۲۳۴}

اگر درخت بهاء الله فاسد نبود پس چرا همه‌ی شاخ و برگش فاسد شدند؟

به تعبیر عبدالبهاء:

«انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده، چگونه امید تربیت اهل آفاق نمایم و آیا در این قضیه ذره‌ای شبهه و تردید است؟ لا والله.»^{۲۳۵}

۸- مجازات دزد

با وجود آنکه «طرد روحانی» جزو سخت‌ترین مجازات‌هایی است که می‌توان برای یک انسان متصور شد، اما در بهائیت سخت‌تر از آن هم وجود دارد. فردی که طرد روحانی شده و مجبور است حتی از نزدیک‌ترین افراد خانواده‌اش - پدر و مادر، همسر و فرزندان - جدا شود، با ترک جامعه‌ی بهایی می‌تواند زندگی جدیدی برای خود درست کند. اما یک دزد در بهائیت از چنین خوش اقبالی‌ای برخوردار نیست. به حکم زیر توجه فرمایید:

«دزد را [بار اول] زندانی سپس تبعید و در بار سوم علامتی بر پیشانی‌ش بگذارید تا او توسط آن شناخته شود و در شهرها و سرزمین‌های خدا پذیرفته نشود.»^{۲۳۶}

۲۳۴- «مثلکم کمعین الماء اذا تغير منبعها يتغير انهار التي تنسب منها اتقوا الله و كونوا من المتقين. كذلك فانظر في الانسان اذا فسد قلبه يفسد كل الاركان و كذلك الشجرة ان فسد اصلها يفسد اغصانها و افنانها و اوراقها و اثمارها»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۹۰، ص ۶۰۳.

۲۳۵- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲۳۶- «قد كتب على السارق النفي و الحبس و في الثالث فاجعلوا في جبينه علامة يعرف بها لئلا تقبله مدن الله و دياره»: بهاء الله، اقدس، بند ۴۵، ص ۴۳.

بدین ترتیب اگر دزد برای بار سوم دستگیر شود باید بر پیشانی او علامتی گذارند تا کسی او را در شهر و سرزمینش راه ندهد! این بدان معنی است که دزد بیچاره اجازه‌ی ورود به شهر را ندارد و باید به تنهایی همانند یک آواره در دشت و بیابان گذران زندگی کند. آیا معنای تعلیم وحدت عالم انسانی این است؟!

۹- بهاییان برای چه دست به ساخت تقویم جدیدی زده‌اند؟

سوالی که اذهان را به خود مشول کرده این است که چرا بهاییان با وجود این همه اصرار بر یکی شدن عالم انسانی، خود، تقویم و تاریخ جدیدی ابداع کرده، سبب جدایی بیشتر مردمان زمین گشته‌اند؟ آیینی که برای وحدت عالم ساخته شده، چرا خود وحدت انسان‌ها را برهم می‌زند؟ ایشان به اصطلاح، شب مبعث باب را مبدأ تاریخ خود گرفته‌اند و نام «تاریخ بدیع» بر آن نهاده‌اند. در واقع از پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری، برابر با ۲۳ ماه مه ۱۸۴۴ میلادی تاریخ بدیع آغاز شده است. سال بهاییان از ۱۹ ماه ۱۹ روزه تشکیل شده است. هر ماه نیز اسم خاص خود را دارد. مانند بها، جلال، جمال و ...^{۲۳۷}

بهاییان می‌گویند:

«چقدر مناسب است که در این عصر جدید وحدت و اتحاد تقویم بدیعی عاری از ایرادات و حبّ و بغضها اختیار گردد تا بر خلاف تقویم‌های قبلی در نظر بخش بزرگی از ملل عالم قابل قبول باشد.»^{۲۳۸}

۲۳۷- توضیحات بیشتر درباره‌ی تاریخ بدیع، در انتهای همین جلد، تحت عنوان «ضمیمه» آمده است.

۲۳۸- اسلمنت، بها/الله و عصر جدید، ص ۲۰۱.

بهاییتی که داعیه‌ی وحدت عالم انسانی دارد، چرا با تاریخ بدیعیش خود را از دیگران متمایز می‌کند؟ آن هم تاریخی که پیچیده‌تر از تاریخ‌های هم عصر خود است و مبدأ آن تنها برای عده‌ی قلیلی معنی دارد.

۱۰- دفاع از تمام مظلومان یا فقط دفاع از بهاییان.

عبدالبهاء در سفر به اروپا، زبان به انتقاد از سیاستمداران فرانسوی می‌گشاید که برای غرق شدن چند نفر در رودخانه جنجال به پا کرده‌اند در حالی که کشته شدن هزاران نفر در جاهای دیگر دنیا برای آن‌ها اهمیتی ندارد:

«بسیار بسیار تعجب کردم که بجهت بیست و پنج نفر که در رودخانه افتاده غرق شده اند چنین هیجان غریبی در پارلمان ظاهر شده اما از برای طرابلس که روزی هزاران کشته می شوند ابدأ حرفی نمی‌زنند. البته تا حال پنجهزار نفر کشته شده اند. ابدأ بخاطر پارلمان نمی‌آید که آنها بشوند مثل این است که آنها حجروند. سبب چه چیز است که پارلمان از برای بیست و پنج نفر اینطور هیجان میکند و از برای شش هزار نفر ابدأ حرف نمی‌زند. و حال آنکه آنها بشوند و این‌ها بشر همه از نسل آدمند. بجهت اینستکه آنها جنس فرنا نیستند. اگر پارچه پارچه شوند اهمیتی ندارد. ببینید چه قدر بی انصافیست چه قدر بی احساسی است چه قدر نادانی است»^{۲۳۹}

در واقع عبدالبهاء از دولت فرانسه به علت اینکه فقط به فکر فرانسوی‌هاست و مردم دیگر کشورها برای آن‌ها اهمیتی ندارند انتقاد می‌کند و این کار را بی انصافی، بی احساسی و نادانی می‌شمارد. جالب این است که بر خلاف ادعای وحدت عالم انسانی، بهاییان همین برخورد را نسبت به غیر بهاییان دارند.

کافی است در دورافتاده‌ترین نقطه‌ی کره‌ی خاکی به یک بهایی جسارتی شود تا ده‌ها سایت اینترنتی بهایی خبری و غیر خبری به صورت همزمان و هماهنگ این جسارت را محکوم کرده و از ظلمی که به بهاییان می‌شود به جهانیان شکایت کنند، اما در برابر به ناحق کشته شدن هزاران بلکه میلیون‌ها نفر در جنگ‌های امروزی و در غیر جنگ، صدایی از آن‌ها شنیده نمی‌شود. چرا مدعیان وحدت عالم انسانی این چنین در برابر انسان‌ها تبعیض‌گونه برخورد می‌کنند؟ آیا به تعبیر عبدالبهاء فقط بهاییان بشرند و بقیه حجر؟ چرا بهاییان همانطور که در برابر هم‌کیشان خود حساسیت نشان می‌دهند در برابر دیگران برخورد نمی‌کنند؟ این چگونه وحدت عالم انسانی‌ای است؟

۱۱- اسرائیلی‌های بی‌نوا از فضل بهایی شدن محرومند.

از طرفی برای نشان دادن وحدت عالم انسانی در بهائیت ادعا می‌شود:

«خداوند عالم ... جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را می‌پروراند جمیع را حفظ می‌فرماید بجمیع مهربان است. در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته.»^{۲۴۰}

اما از طرف دیگر، همانطور که در فصل اول نشان دادیم، اسرائیلی‌های بیچاره از فضل و رحمت و نعمت الهی برای بهایی شدن و دست یافتن به سعادت ابدی محرومند! این چه وحدت عالم انسانی است که گروهی از مردم را از رسیدن به سعادت ابدی محروم می‌کند و به هیچ بهایی اجازه‌ی تبلیغ این مسلک را به آن‌ها (اسرائیلی‌ها) نمی‌دهد؟

۲۴۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲- وحدت عالم انسانی در برخورد بهاء الله با غیر بهاییان

در اینجا به دو نمونه از برخوردهای خلاف «وحدت عالم انسانی» توسط بهاء الله با غیر بهاییان اشاره می‌کنیم. به عبارات بهاء الله خطاب به شخصی حسین نام در کربلا توجه کنید:

«ای حسین به زیارت (امام) حسین آمده ای اما حسین^{۲۴۱} را می‌کشی ای غافل شک کننده. ما می‌خواستیم در بغداد با تو ملاقات کنیم و اختیار محل ملاقات را بر عهدهی تو گذاشتیم تا بر تو اقامه‌ی برهان کنیم. اما وقتی زمان مقرر فرا رسید بادها شروع به وزیدن کردند و تو فرار کردی ای مگس. ما به خانه‌ی محل ملاقات آمدیم ولی تو را آنجا نیافتیم ای مشرک به خدای فرستاننده‌ی بادها. وقتی ناتوانی خود را دیدی عذر آوردی ای مکار. ما نخواستیم با تو ملاقات کنیم جز اینکه حجت را بر تو و اطرافیانت تمام کنیم تا آتش کینه در دل تو و دل آنان که به رب الارباب کافر شدند سکونت گزینند. تو از ملاقات با من رویگردان شدی بعد از اینکه اهل بهشت و حظائر قدس مشتاقش شدند. به زودی گریه و نوحه سر خواهی داد ولی جایی برای فرار پیدا نخواهی کرد. صبر کن تا خداوند با خمسی از جانب خودش پیش تو آید و بادهای عذاب تو را خواهند گرفت و به آتش [جهنم] باز خواهند گرداند.»^{۲۴۲}

بهاء الله این شخص را با الفاظ غافل، مگس، مشرک، و مکار خطاب می‌کند. به او اعلام می‌کند که می‌خواسته وی را ببیند تا عمدا در دل او آتش کینه ایجاد نماید و تهدید می‌کند که بالاخره عذاب خدا به او می‌رسد. آیا وحدت عالم انسانی مدّ نظر بهاییان اینچنین است؟ ایجاد آتش کینه

۲۴۱- احتمالا منظور خودش یعنی میرزا «حسین» علی است.

۲۴۲- «ان یا حسین تزور الحسین و تقتل الحسین یا ایها العاقل المرتاب. انا اردنا حضورک فی العراق و جعلنا الاختیار بیدک فی ای محلّ ترید لتحضر و نظهر لک البرهان. انک قبلت و اذا جاء المیقات هبت الاریاح انک فررت یا ایها الذباب. اتینا بیتاً قرّر فیہ الاجتماع و ما وجدناک یا ایها المشرک باللّه مرسل الاریاح. لما رایت عجز نفسک اعتذرت یا ایها المکار. ما اردنا لقاؤک الا لیتم حجّہ اللّه علیک و علی من حولک لعلّ تسکن نار البغضاء فی صدرک و صدور الّذین کفروا برّب الارباب. انک اعرضت عن لقائی بعد الّذی یشتاقه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس سوف تبکی و تنوح و لا تجد لنفسک من مناص. ان اصبر حتّی یأتیک اللّه بقهر من عنده سوف تاخذک نجات العذاب و ترجع الی النّیران»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۹۷، ص ۳۳۹.

در دل مخالفان و آنان را مگس و مشرک خطاب کردن؟ پس کجا رفت آن همه محبت و گل و بلبل؟

داستانی دیگر را از زبان عبدالبهاء بشنویم:

«وقتی جمال مبارک از سلیمانیه تشریف آوردند یک روز توی کوچه تشریف می‌بردند با مرحوم آقا میرزا محمدقلی، یک شخص کباب فروش آهسته گفت: باز بابی‌ها آفتابی شدند! جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند: بزن توی دهنش! میرزا محمدقلی ریش او را گرفته توی سرش می‌زد، رفت نزد ایلچی شکایت کرد. ایلچی خود او را حبس کرد. گفت یقین جسارت بزرگی کرده‌ای که بابی‌ها تو را زده‌اند.»^{۲۴۳}

این هم نمونه‌ای دیگر از وحدت عالم انسانی در برخوردهای بهاء‌الله: دستور کتک زدن یک کباب فروش بیچاره چون به آهستگی حضور او و همراهانش را اعلام کرده است. اگر حتی فرض کنیم این فرد بخت برگشته‌ی بی گناه که به دستور بهاء‌الله مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد، دشمن بهاء‌الله باشد، باز چنین رفتاری نادرست است. چرا که بهاء‌الله، خود گفته:

«اگر خدا نکرده شما دشمن داشته باشید او را دشمن نبینید دوست ببینید. به دوست چگونه لازم است معامله کردن بدشمن همان معامله را مجری دارید.»^{۲۴۴}

۱۳- وحدت عالم انسانی در برخوردهای عبدالبهاء

بر اساس شهادت بهاییانی که مورد اعتماد شخص عبدالبهاء بوده‌اند، عبدالبهاء در موارد متعدد و به بهانه‌های مختلف به صورت افراد سیلی می‌زده و با آنها برخوردهای خشن فیزیکی انجام

۲۴۳- مؤید، *خاطرات حبیب*، ج ۱، ص ۲۶۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۲۴۴- عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۱۵۴ (به نقل از بهاء‌الله).

می‌داده است. در فصل اول یک نمونه از این برخوردها را در پاسخ او به یک سوال کننده نقل نمودیم. بقیه موارد را در فصل سوم، یعنی «دین باید سبب الفت و محبت شود» بیان خواهیم نمود.

۱۴- وجود فرقه‌های متعدد بهایی، مغایر با وحدت عالم انسانی

با وجودی که قرار بود تعالیم عبدالبهاء و پدرش دنیا را متحول سازد و به وحدت عالم انسانی منجر گردد، خود بهائیت از آفت تفرقه در امان نمانده است. فرقه‌های متعددی از بهائیت جدا شده‌اند و تحت عناوین بهائیان واقعی،^{۲۴۵} بهائیان طرد شده،^{۲۴۶} بهائیان همجنس‌گرا،^{۲۴۷} بهائیان اصلاح طلب^{۲۴۸} و ... بدون هیچ گونه وحدت و تفاهمی در حوزه‌های مورد علاقه‌ی خویش مشغول فعالیت هستند. برخی از این فرقه‌ها حتی بر علیه یکدیگر نیز فعالیت می‌کنند.

جالب اینجاست که عبدالبهاء در سفر خود به آمریکا، اندر وصف دستاوردهای تعالیم پدرش، برای آمریکایی‌های از همه جا بی خبر عباراتی به کار می‌برد که تاکنون مشاهده نشده است:

«حضرت بهاء الله مانند آفتاب از شرق ظاهر شد، علم وحدت عالم انسانی بلند فرمود، چنان اقوام مختلفی را الفت داد که شخصی در مجامع آنها وارد شود، نمی‌داند کدام مسیحی است،
 کدام مسلمان است، کدام یهودی است، کدام زرتشتی است.»^{۲۴۹}

«ما بهاء الله را اول مرتب عالم انسانی میدانیم. در زمانی که شرق را ظلمت اختلاف احاطه نموده بود و ملل مشرق زمین در نهایت عداوت و بغضا بودند و مذاهب با یکدیگر در نهایت

Orthodox Bahais - ۲۴۵

ex-Bahais - ۲۴۶

Gay Bahais - ۲۴۷

Reformer Bahais - ۲۴۸

۲۴۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۴ و ۵.

اجتناب و یکدیگر را نجس میدانستند و همیشه مشغول جنگ و جدال در چنان وقتی حضرت بهاء الله چون شمس از افق شرق طالع شد و جمیع را بمحبت و معاشرت دعوت فرمود و به نصیحت و تربیت آنها پرداخت از هر ملت و مذهبی هدایت کرد ملل و مذاهب مختلفه را التیام داد و بنهایت اتحاد و اتفاق رسانید بدرجه ئی که چون در مجامع آنها داخل میشوی نمودانی کدام اسرائیلی است کدام مسلمان»^{۲۵۰}

قضاوت در مورد صحت این ادعاها را بر عهده‌ی خوانندگان محترم می‌گذاریم.

همانطور که در این بخش بررسی گردید، مؤسسان بهائیت بارها و بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که در گستره‌ی گیتی، تنها بهائیان صاحب ارزش‌اند و آنان که بهائیت را پس از عرضه به ایشان نمی‌پذیرند، حرامزاده و حیوانی بیش نیستند. حقیقت تضاد این اندیشه با شعار وحدت عالم انسانی آنچه‌ان عریان است که مجال هیچ گونه توجیه و توضیحی را باقی نمی‌گذارد.



آیا اساساً این تعلیم، از نظر عقل و منطق صحیح است؟

عبدالبهاء آن قدر درباره‌ی این تعلیم اغراق کرده که دستور محبت به جفاکار، خائن، ستمکار، ظالم، و گرگ خونخوار را می‌دهد:

«به عالم انسانی مهربانی کنید و به نوع بشر مهرپرور گردید، بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را به مثابه یار نوازش فرمایید. دشمن را دوست ببینید و اهرمن را ملائکه شمارید. جفاکار را مانند وفادار به نهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختام مشک معطر به مشام رسانید. خائنان را ملجا و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان»^{۲۵۱}

«زخم ستمکاران را مرهم نهید و درد ظالمان را درمان شوید. اگر زهر دهند، شهد دهید. اگر شمشیر دهند، شکر و شیر بخشید. اگر اهانت کنند، اعانت نمایید»^{۲۵۲}

مهربانی با نوع بشر، معامله با بیگانه همانند آشنا، نوازش اغیار به مثابه‌ی یار، ممکن است قابل توجیه باشد، اما دیدن دشمن به صورت دوست، اهریمن را ملائکه شمردن، جفاکار را همانند وفادار پنداشتن، گرگان خون خوار را چون غزالان ختن دانستن و خائنان را ملجاء و پناه گردیدن، با کدامین عقل و منطق درست از آب در می‌آید؟

۲۵۱- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲۵۲- فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۲۸.

به این ترتیب، تمامی تبهکاران و مجرمان و قاتلان و دزدان و جانیان، دیگر خیالشان راحت خواهد بود؛ زیرا در آئین بهایی همگی آنها، انسان‌هایی خوب و لایق محبت هستند. این دستورات آن قدر غیر منطقی و غیر عقلانی بودند که هر گاه عبداله‌ها در حال تبلیغ وحدت عالم انسانی نبود، آن‌ها را آشکارا نقض می‌کرد و مطالبی خلاف عبارات فوق بر زبان می‌آورد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

« مثلاً اگر انسان حرص در تحصیل علوم و معارف داشته باشد و یا آنکه حرص در رحم و مروّت و عدالت داشته باشد بسیار ممدوح است و اگر بر ظالمان خونخوار که مانند سباع درنده هستند قهر و غضب نماید بسیار ممدوح است.»^{۲۵۳}

«با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمی‌شود مهربانی نمود. زیرا مهربانی سبب طغیان او می‌گردد نه انتباه او، کاذب را آن چه ملاحظت نمایی بر دروغ می‌افزاید.»^{۲۵۴}

«اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمایی این ظلم به گوسفند است یک گله گوسفند را از میان بردارد. کلب عقور را اگر فرصت دهی هزار حیوان و انسان را سبب هلاکت شود، پس رأفت به حیوان درنده ظلم به حیوانات مظلومه است.»^{۲۵۵}

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



۲۵۳- عبداله‌ها، مفاوضات، صص ۱۶۳-۱۶۴.

۲۵۴- عبداله‌ها، مکاتیب، ج ۳، ص ۲۱۱.

۲۵۵- عبداله‌ها، مکاتیب، ج ۳، ص ۲۱۲.



بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۲۵۶}

۱. آیا تعلیم وحدت عالم انسانی، جدید است؟

عبدالبهاء: تعلیم وحدت عالم انسانی مخصوص بهاء الله است.^{۲۵۷}

عبدالبهاء: وحدت عالم انسانی، تعلیم جدیدی نیست و اساس تعالیم انبیای الهی بوده است.^{۲۵۸}

۲. سیاهان آفریقایی، گاو هستند یا انسان؟

عبدالبهاء: جمیع بشر، نوع انسان هستند.^{۲۵۹}

عبدالبهاء: سیاهان تربیت نشده‌ی آفریقایی گاوهایی هستند که خداوند به شکل انسان آفریده است.^{۲۶۰}

257- "in all religious teachings of the past ... Baha'u'llah removed this by proclaiming the oneness of the world of humanity, and this principle is specialized in His teachings," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 454.

یعنی: «در تمام آموزه‌های ادیان گذشته ... بهاء الله این [تقسیم بندی] را با اعلام وحدت عالم انسانی از میان برداشت و این اصل مخصوص تعالیم اوست»؛ و «جمیع میگفتند تعالیم حضرت بهاء الله فی الحقیقه مثل ندارد ... از جمله این تعالیم وحدت عالم انسانی است، این در کدام کتاب است نشان بدهید»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، ص ۷۸.

۲۵۸- «اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء الله است و آن اساس وحدت عالم انسانی است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۲۸۶؛ و «جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند و خدمت به عالم انسانی کردند، زیرا اساس تعالیم الهی وحدت عالم انسانی است. حضرت موسی خدمت به وحدت انسانی نمود، حضرت مسیح وحدت عالم انسانی را تأسیس کرد، حضرت محمد اعلان وحدت انسانی نمود. انجیل و تورات و قرآن اساس وحدت انسانی تأسیس نمودند. شریعت الله یکی است و دین الله یکی و آن الفت و محبت است. حضرت بهاء الله تجدید تعالیم انبیاء فرمود»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، صص ۱۸ و ۱۹.

۲۵۹- «جمیع بشر، نوع انسان اند. جمیع، بندگان الهی؛ جمیع را خدا خلق کرده»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲۶۰- «مثلاً چه فرق است میان سیاهان آفریک و سیاهان امریک؟! اینها خلق الله البقر علی صورة البشرند. آنان متمدن و با هوش و فرهنگ و حتی در این سفر در مجامع و مدارس و کنائس سیاهان در واشنگتن صحبت‌های مفصل شد، مانند هوشمندان اروپا به تمام نکته‌ها پی می‌برند»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، ص ۴۸.

۳. آیا آفریقاییان همگی حیوانات نامتمدن، وحشی و بی عقل هستند؟

عبدالبهاء: خداوند همه‌ی انسان‌ها را از خاک و بدون هیچ تفاوتی خلق نموده. در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته است.^{۲۶۱}

عبدالبهاء: آفریقاییان، همگی مانند حیوانات نامتمدن، وحشی و بی عقل هستند.^{۲۶۲}

۴. آیا ترک‌ها سزاوار پاسخ‌های مضحک هستند؟

عبدالبهاء: همه، گوسفندان خداییم و کسی بر دیگری امتیازی ندارد.^{۲۶۳}

بهاء الله: ترک‌ها سزاوار پاسخ‌های مضحک هستند.^{۲۶۴}

۲۶۱- «خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود و جمیع را از یک عناصر خلق کرده کل را از یک سلاله خلق نموده جمیع را در یک زمین خلق کرده و در ظل یک آسمان خلق نموده و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی نگذاشته. جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را می‌پروراند جمیع را حفظ میفرماید بجمیع مهربان است. در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۲۶۲- «اهالی مملکتی نظیر افریقا جمیع مانند وحوش ضاربه و حیوانات بریه بی عقل و دانشند و کل متوحش. یک نفس دانا و متمن در ما بین آنان موجود نه»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ و «اقوام متوحشه بهیچوجه از حیوان امتیازی ندارند. مثلاً چه فرق است میان سیاهان افریک و سیاهان امریک؟! اینها خلق الله البقر علی صورۃ البشرند. آنان متمدن و با هوش ...»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۴۸.

۲۶۳- «جمیع خلق، اغنام الهی (گوسفندان خدایی) و خدا شبان مهربان، به جمیع اغنام (گوسفندان)، رأفت کبری دارد و به هیچ وجه امتیازی نگذاشته»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۶۷.

۲۶۴- «جمال پاشا ... چون به عکا رسید و ملاقات مرا خواست بر الاغ سوار شده به قصد خانه اش رفتم. همین که مرا دید، استقبال کرد و مرا به کنارش نشانند و بی مقدمه چنین گفت: تو از مفسدین در دینی و به همین جهت دولت ایران تو را در اینجا تبعید نمود ... اندیشیدم که ترک است و باید جوابی مضحک و مسکت داد»: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، صص ۴۲ و ۴۳.

۵. آیا ملیت و نژاد مردم باید معیار قضاوت باشد؟

عبدالبهاء: ما همه بندگان خداییم. این توهم است که بگوییم فلانی ترک است فلانی انگلیسی است و فلانی فرانسوی است.^{۲۶۵}

عبدالبهاء: با خودم گفتم جمال پاشا ترک است و باید به او پاسخی مضحک بدهم.^{۲۶۶}

۶. درخت خوب و درخت بد؟

عبدالبهاء: بر اساس آموزه‌های پدرم دیگر مردم به درخت خوب و بد تشبیه نمی‌شوند.^{۲۶۷}

بهاء الله: غیر بهاییان همانند درخت خشک هستند که سزاوار آتش است.^{۲۶۸}

۲۶۵- «ابدأ نگوئید این انگلیسی است این آلمانی است این فرانسه ایست این ایتالیاییست. ابدأ این ادکار را بر زبان نرانید همه بندگان خدائید و کنیزان او، این میزان کل باشد»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۷۵؛ «با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیس است این فرانسه است این ترکست این روم است این ایرانیست. این مجرد وهم است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۱۶۰

۲۶۶- بنگرید به پاورقی تناقض قبلی.

۲۶۷ “In all religious teachings of the past the human world has been represented as divided into two parts: one known as the people of the Book of God, or the pure tree, and the other the people of infidelity and error, or the evil tree ... Baha'u'llah removed this by proclaiming the oneness of the world of humanity.” Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 454.

یعنی: «در تمام آموزه‌های ادیان گذشته عالم انسانی به دو گروه تقسیم می‌شد: یک گروه که به عنوان اهل کتاب خدا، یا درخت پاکیزه، شناخته می‌شدند و گروه دیگر که کافر و اهل عقیده‌ی ناصواب، یا درخت ناپاک، بودند ... بهاء‌الله این [تقسیم بندی] را با اعلام وحدت عالم انسانی از میان برداشت.»

۲۶۸- «هر مالک بستانی شجره ی یابسه (درخت خشک) را در بستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده به نار افکند چه که حطب یابس (چوب خشک) درخور و لایق نار است»: اشراق خاوری، *ماتده آسمانی*، ج ۸، صص ۳۸-۳۹.

۷. با غیر بهاییان معاشرت کنیم یا نکنیم؟

بهاء الله: با سایر ادیان به صفا و محبت، معاشرت کنید.^{۲۶۹}

بهاء الله: شیعیان مسلمان، مشرک محسوب می‌شوند^{۲۷۰} و دیدار با ایشان حرام است.^{۲۷۱}

بهاء الله: اجازه ی معاشرت با منکرین بهائیت و غافلان را ندارید.^{۲۷۲}

۲۶۹- «عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان» یعنی: «با سایر ادیان به صفا و محبت معاشرت کنید»: بهاء الله، *اقدس*، بند ۱۴۴، ص ۱۳۷.

۲۷۰- «لعمراه حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور و مسطور»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، باب الواح مبارکه درباره شیعه، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲۷۱- «إعلم بأن الله حرم علی احابه الله لقاء المشرکین و المنافقین» یعنی: «بدان که خدا بر احبایش دیدار با مشرکین و منافقین را حرام کرده است»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، باب لوح مباحله، ص ۲۸۰ (به نقل از بهاء الله).

۲۷۲- «ای اهل رضوان من خود را از سموم انفس خبیثه و ارباح عقیمه (بادهای نابارور) که معاشرت با مشرکین (منکرین بهائیت) و غافلین است حفظ نمایند»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۸، صص ۳۸-۳۹؛ «با نفوس معرض (رویکردان از بهائیت) که اعراض شان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۸، ص ۷۴؛ «طهر بصرک عن الذینهم کفروا و اشروکوا فاعرض عنهم ثم اقبل الی الله ربک» یعنی: «چشمانت را پاک کن (از دیدن) آنان که کافر شدند (به بهائیت) و شرک ورزیدند (منکر بهائیت شدند) و از آن ها روی گردان سپس روی آور به سمت خداوند، پروردگارت»: بهاء الله، *آثار قلم اعلی*، ج ۲، لوح ۸۱، ص ۴۷۷.

۸. آیا خداوند غیر بهاییان را عذاب خواهد کرد؟

عبدالبهاء: تا قبل از ظهور بهاء الله هر دینی افراد دین دیگر را در مسیر عذاب خدا می دید.

بهاء الله با اعلام وحدت عالم انسانی این را از میان برداشت.^{۲۷۳}

بهاء الله: اگر کسی مرا دوست نداشته باشد و به اندازه‌ی عمر دنیا خدا را عبادت کند از او پذیرفته

نمی شود و جایش در پست ترین نقطه ی جهنم خواهد بود.^{۲۷۴}

273- "From the beginning of human history down to the present time the various religions of the world have anathematized and accused each other of falsity. Each religion has considered the others bereft of the face of God, deprived of His mercy and in the direct line of divine wrath. Therefore, they have shunned each other most rigidly, exercising mutual animosity and rancor ...

Each one of the divine religions considers itself as belonging to a goodly and blessed tree, the tree of the Merciful, and all other religious systems as belonging to a tree of evil, the tree of Satan. For this reason they heap execration and abuse upon each other. This is clearly apparent in books of historical record and prevailed until the time of the appearance of Bahá'u'lláh.

When the light of Bahá'u'lláh dawned from the East, He proclaimed the promise of the oneness of humanity." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, pp. 265–267.

یعنی: «از ابتدای تاریخ بشریت تا به امروز، ادیان مختلف جهان همدیگر را لعن کرده و یکدیگر را باطل اعلام می کردند. هر دینی دیگری را خالی از وجه الله و رحمت او می پنداشت و آن را در مسیر مستقیم عذاب الهی می دید. لذا همدیگر را به شدت طرد کرده و با همدیگر دشمنی و کینه داشتند... هر کدام از ادیان الهی خود را متعلق به درخت خوب و مبارک می پنداشت و تمام ادیان دیگر را متعلق به درخت شر و شیطان. به همین دلیل همدیگر را لعن و نفرین. این واضحاً در کتب تاریخی مشهود است، تا اینکه بهاء الله ظهور فرمود. وقتی نور بهاء الله از شرق طلوع کرد، او وعده وحدت عالم انسانی را اعلام نمود.»

۲۷۴- «تالله لن یقبل الیوم من احد شیئ الا بعد حبه و کفی الله بذلک لشهید و خبیر. و لو احد یعبد الله من اول الادی لا اول له الی آخر الادی یعجز عن احصائه المحصین و لم یکن فی قلبه حب هذا الغلام لن یقبل ابدأ بل یضربون المثلکة اعماله علی رأسه الی ان یرجمه الی مقر المشرکین فی اسفل الحجیم»: یعنی: «قسم به خدا امروز از هیچ کس هیچ چیز پذیرفته نمی شود مگر بعد از محبت داشتن به او (یعنی بهاء الله) و خداوند برای این امر به عنوان شاهد و آگاه کافست. اگر کسی از اولی که برای آن ابتدایی نیست تا آخری که شمارندگان نمی توانند آن را بشمارند (یعنی از ازل تا ابد)، خداوند را عبادت کند اما در قلبش محبت این غلام (یعنی بهاء الله) نباشد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، بلکه فرشتگان اعمالش را بر سرش می کوبند تا اینکه او را به جایگاه مشرکان در

پست ترین نقطه جهنم بازگردانند»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۱، صص ۴۷۴-۴۷۵

۹. آیا آنها که از بهائیت روی گردانده‌اند، حیوان هستند؟

عبدالبهاء: همه بشر از جنس انسان هستند.^{۲۷۵} نباید خود را از سایرین برتر بدانیم، حتی نسبت به کسانی که مؤمن نیستند.^{۲۷۶}

بهاء الله: کسانی که از بهائیت روی گردان هستند، همگی حیوان هستند.^{۲۷۷} خیال اینکه به آنها انسان بگوئید را هم به خود راه ندهید و از آنها دوری کنید.^{۲۷۸}

۱۰. همه میوه‌ی یک درختیم یا برخی سنگ ریزه‌ی بی ارزش‌اند؟

بهاء الله: «به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار».^{۲۷۹}

بهاء الله: «دوستداران من مروارید و غیر ایشان سنگ ریزه‌های زمین‌اند ... و هرکدام از این (بہایان) نزد خدا بهتر از هزار هزار نفر از غیر آنها هستند».^{۲۸۰}

۲۷۵- «دوم تعلیم حضرت بهاءالله، وحدت عالم انسانی است. جمیع بشر، نوع انسان‌اند. جمیع، بندگان الهی»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲۷۶- «ما نباید خود را به‌پسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسی که مؤمن نیستند»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۷، ص ۳۲۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۲۷۷- «نفوسی که از امر بدیع معرضند از رداء اسمیه و صفتیه محروم، و کل از بهائم بین یدی الله محشور و مذکور»: بهاءالله، بدیع، ص ۲۱۳.

۲۷۸- «البوم هر نفسی بر احدی از معرضین من اعلاهم او من ادناهم ذکر انسانیت نماید، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است؛ تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید»: بهاءالله، بدیع، ص ۱۴۰؛ «باید از معرضین در کل شئون اعراض نماییم و در آنی مؤانست و مجالست را جایز ندانیم»: اشراق خاوری، ماتده آسمانی، ج ۸، مطلب ۵۳ (شجره یابسه لایق نار است)، ص ۳۹.

۲۷۹- بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۶۵.

۲۸۰- «حجائی هم لثالی الامر و من دونهم حصاه الارض ... و واحد من هؤلاء عند الله خیر من الف الف نفس من دونهم»: اشراق خاوری، ماتده آسمانی، ج ۴، باب مقام احبای الهی، ص ۳۵۳ (به نقل از بهاءالله).

۱۱. آیا رحمت پروردگار شامل حال تمامی انسان‌هاست یا خیر؟

عبدالبهاء: رحمت پروردگار شامل حال تمامی انسان‌هاست. نهایتاً برخی جاهل هستند، باید تعلیم یابند؛ برخی در خواب غفلت‌اند، باید بیدار شوند.^{۲۸۱}

بهاء‌الله: هرکس بر احدی از مردمی که بهاییت را نپذیرفتند، لفظ انسان اطلاق نماید، از جمیع رحمت حق، محروم خواهد شد.^{۲۸۲}

۱۲. همراهی یا طرد؟

عبدالبهاء: اگر کسی جدا شد، او را برگردانید و همراهش باشید.^{۲۸۳}

شوقی: کسی حق ندارد با بهاییانی که طرد روحانی شده‌اند، تکلم کند (حتی خانواده‌اش و حتی در حد سلام).^{۲۸۴}

۲۸۱- «نوع انسان جمعاً در ظلّ رحمت پروردگار است نهایت بعضی ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوانند باید بیدار گردند. طفل را نباید مبعوض داشت که چرا طفلی؟ باید او را تربیت نمود. مریض را نباید مبعوض داشت که چرا ناخوشی؟ باید نهایت رحمت و محبت به او داشت. از این واضح شد که عداوت مابین ادیان باید بکلی محو گردد؛ ظلم و اعتساف بر داشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبت جاری گردد»: **عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۶.**

۲۸۲- «الیوم هر نفسی بر احدی از معرضین من اعلامم او من اذناهم ذکر انسانیت نماید، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است؛ تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید»: **بهاء‌الله، بدیع، ص ۱۴۰.**

۲۸۳- «باید گوسفندان الهی با یکدیگر در کمال الفت باشند اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند»: **اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۴.**

۲۸۴- «راجع به احبائی که به واسطه غفلت و نادانی از تشکیلات اداری منفصل شوند سوال نموده بودید که آیا به محافل عمومی دعوت شوند یا خیر؟ فرمودند: دعوت آنان جایز نه و نسبت به کسانی که از جامعه امر منفصل شده‌اند آیا سلام و کلام با آنها جایز است یا نه؟ فرمودند اگر چنانچه انفسال روحانی است تکلم به هیچ وجه جائز نه»: **افندی، شوقی، توقیعات مبارکه (سنه ۱۰۲-۱۰۹)، صص ۹۴ و ۹۵.**

۱۳. معاشرت یا قطع رابطه؟

بهاء الله: با سایر ادیان به صفا و محبت، معاشرت کنید.^{۲۸۵}

بهاء الله: شیعیان مسلمان، مشرک محسوب می‌شوند و دیدار با ایشان حرام است.^{۲۸۶}

۱۴. مهربانی یا عذاب؟

عبدالبهاء: نسبت به هر موجودی که روح دارد، مهربان باشید.^{۲۸۷}

بهاء الله: برای کافران و مشرکان (انکارکنندگان بهائیت)، عذاب حتمی باشید.^{۲۸۸}

۲۸۵- «عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان» یعنی: «با سایر ادیان به صفا و محبت معاشرت کنید»: بهاء الله، اقدس، ص ۱۳۷.
 ۲۸۶- «لعمرا لله حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور و مسطور»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب الواح مبارکه درباره شیعه، صص ۱۴۰ و ۱۴۱؛ «اعلم بأن الله حرم علی ابناء الله لقاء المشرکین و المنافقین» یعنی: بدان که خدا بر احبایش دیدار با مشرکین و منافقین را حرام کرده است: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب لوح مباحله، ص ۲۸۰ (به نقل از بهاء الله).

۲۸۷- «حضرت یزدان انسانرا تاج فضل و احسان بر سر نهاده تا بهر ذی روحی ودود و مهربان باشد و سبب ظهور علویت عالم انسان گردد»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۸، ص ۲۲۷.

۲۸۸- «انتم یا ابناء الله کونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن کفر بالله و کان من المشرکین» یعنی: «ای احبای خدا، ابر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است (یعنی منکرین بهائیت)»: بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۶.

۱۵. مهربانی یا کُتک؟

عبدالبهاء: همه، مخلوق خدایند و خدا به همه مهربان است. پس چرا ما نامهربان باشیم؟^{۲۸۹}

عبدالبهاء: پدرم (بهاء الله) به همراهانش گفت توی دهان مغازه داری که گفته بود باز بابی‌ها آمدند، بززند.^{۲۹۰}

۱۶. محبت یا عداوت (جدایی)؟

عبدالبهاء: محبت، سبب حیاتست، جدائی سبب ممات.^{۲۹۱}

بهاء الله: با افرادی که از بهائیت روی گردانیده‌اند، حق ملاقات و سخن گفتن ندارید.^{۲۹۲}

۲۸۹- «جمع را خدا خلق کرده. جمیع اطفال الهی هستند. خدا کل را رزق میدهد؛ کل را می‌پروراند؛ به کل مهربان است؛ چرا ما نامهربان باشیم؟»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲۹۰- «یک شخص کباب فروش آهسته گفت: باز بابی‌ها آفتابی شدند! جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند: بزنی تو دهنش! میرزا محمدقلی ریش او را گرفته توی سرش می‌زد»: مؤید، *خاطرات حبیب*، ج ۱، ص ۲۶۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۲۹۱- «محبت سبب حیاتست، جدائی سبب ممات»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲۹۲- «با نفوس معرض که اعراض‌شان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه، هذا حکم قد نزل من سماء امر قدیم»: اشراق خاوری، *مانده آسمانی*، ج ۸، مطلب ۹۴ (معاشرت با معرضین جایز نه)، ص ۷۴.

۱۷. با ادب باشیم یا ناسزا بگوییم؟

بهاء الله و عبدالبهاء: هر کس بی ادب باشد، بهتر است نابود شود.^{۲۹۳} نباید به مردم توهین کرد.^{۲۹۴}

بهاء الله خطاب به برادرش و دیگران: ای خر،^{۲۹۵} ای گوساله، مشرک بالله، جَعَل (حشره‌ای که روی مدفوع حیوانات می‌نشیند)،^{۲۹۶} شیطان، مگس،^{۲۹۷} سگ،^{۲۹۸} خوک،^{۲۹۹} حرامزاده ...^{۳۰۰}

۲۹۳- «ادب از سحیبه انسان است و به او از دوش ممتاز و هر نفسی که به او فائز نشده البته عدمش بر وجودش رجحان داشته و دارد»: بهاء الله، بدیع، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲۹۴- «تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲۹۵- بهاء الله خطاب به منکرینش از جمله صبح ازل و طرفداران او چنین می‌گوید: «یا ایها الحمیر (ای خر) حق (بهاء الله) آن چه بفرماید حق است و به کلمات مشرکین باطل نشود»: بهاء الله، بدیع، ص ۱۷۴؛ «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربیناه و وصفناه و اذکرناه ...» یعنی: «بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم ...»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۶ ص ۵۴۲؛ «احفظ نفسک بان لا یقلّبک کبر العائم من کلّ میغض حمیر ...» یعنی: «خودت را حفظ کن از اینکه از میان دشمنان خر، افراد عمامه بزرگ (یعنی علمای اسلام!) تو را (از بهاییت) بر نگردانند»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۳، ص ۵۰۴ «قل انک انت یا حمیر ما اطّعت باصل الامر ...» یعنی: «بگو ای خر، از اصل ماجرا مطلع نشده‌ای ...»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۶ ص ۵۴۴؛ «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربیناه و وصفناه و اذکرناه ... نعلم ما علمک ایبک فی اللیالی و الايام و وسوس فی صدرک و نفخ فیک من روحی الّتی بها ینقلب کلّ انسان و یصیر حمیرا» یعنی: «بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم ... ما می دانیم پدرت در شب و روز به تو چه آموخت و تو را فریب داد و در تو دمید از روح ما که هر انسانی توسط آن دگرگون شده و تبدیل به خر می‌شود»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۶ ص ۵۴۲-۳.

۲۹۶- معین، فرهنگ فارسی.

۲۹۷- «و چون میرزا یحیی ازل در اردنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر بزرگوار (حضرت بهاء الله) مخالفت ورزید ... از درجه خود و رتبه اتفاق و اتحاد سقوط یافتند (چون قبلا با بهاء الله متحد و متفق بودند) و متدرجا در الواح و آثار و مراسلات صادره (از بهاء الله) به رموز و اشارات و القابی از قبیل مشرک بالله و عجل (گوساله) و جَعَل (حشره‌ای که روی مدفوع حیوانات می‌نشیند) و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منتنه (بد بو) خبیثه و طنین ذباب (مگس) و امثالها نامبرده شدند»: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۴۵ و ۳۴۶.

۲۹۸- «وَ لَوْ اَنی فی تِلْکَ الْاِیامِ الْتِی اُحاطَتِی کِلابُ الْاَرْضِ وَ سَعِ الْبِلادِ...» یعنی: «و اگر در آن ایام که توسط سگان زمین و درندگان سرزمین ها احاطه شده بودم ...»: بهاء الله، جوهر الاسرار، عبارت دوم، ص ۴.

۲۹۹- «اف لک یا خنزیر و بما اکسبت یداک» یعنی: «اف بر تو ای خوک به خاطر آنچه که انجام می‌دهی»: اشراق خاوری، ریحیق مختوم، ج ۲، ص ۲۷.

۳۰۰- «من ینکر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینبغی له بان یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم» یعنی: «هر کس که این فضل ظاهر متعالی منیر را انکار کند، شایسته است برای او که حالش را از مادرش بیبرد پس به پایین جهنم

۱۸. فحش بدهیم یا ندهیم؟

بهاء الله: به احدی فحش ندهید و کسی را ناراحت نکنید.^{۳۰۱}

عبدالبهاء: در دعوی ریاست، برادرش و مریدان او را با القاب پشه، سوسک، کرم خاکی، خفاش، جغد، کلاغ، روباه و گرگ مورد خطاب قرار می‌دهد و در عوض خود را بلبل و طاووس معرفی می‌نماید.^{۳۰۲}

۱۹. پناه خائنانشیم یا با آنها نا مهربان باشیم؟

عبدالبهاء: خائنانش را ملجأ و پناه گردید.^{۳۰۳}

عبدالبهاء: به شخص خائن، مهربانی نکنید چراکه مهربانی سبب طغیان وی می‌گردد.^{۳۰۴}

خواهد رفت»: اشراق خاوری، *مانده آسمانی*، ج ۴، باب منکرین امرالله، ص ۳۵۵؛ و «قل من كان في قلبه بغض هذا الغلام (بهاء) فقد دخل الشيطان على فراش امه» یعنی: «بگو هرکس در قلبش دشمنی این غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است»: اشراق خاوری، *گنج شایگان*، ص ۷۹.

۳۰۱- «يا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را بسبب و لعن احدی می‌لایید ... سبب حزن مشوید»: اشراق خاوری، *گنجینه حدود و احکام*، باب ۴۷، ص ۳۲۲. (به نقل از لوح بشارات بهاء الله)

۳۰۲- «چون ابلهان مغرور خرفند نه صدف پر گهر. چون جعل سرمست بوی گلخنند نه رایحه گلشن معطر. کرم مهینند در اسفل زمین مکین نه طیور علیین. خفاش ظلمتند نه نور پاش افق مبین. هر دم بهانه آرند و چون زاغان جفا در گلخن خزان لانه و آشیانه نمایند»: عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۱، صص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ و «ایها النجمان البازغان فی افق محبة الله قد حمى الوطيس و فار التنور و تشهق الطاوس و نعب الغراب و صفر العقاب و خضعت الاعناق و ذلت الرقاب سبوح قدوس رب السرا المصون و الرمز المکنون «ان فی ذلك لآیه لقوم یعقلون» فانظر الی ما یقول الغافلون الناکثون الناکصون علی اعقابهم و هم عن فضل ربک لمحجوبون «درهم فی حوضهم یلعبون» حتی یأتیهم نبأ ما كانوا به یستهزون «سیستدرجهم ربهم من حیث لا یشعرون» أ تظن انهم یفهمون او یدرکون «کلما ان هم الا صم بکم عمی لا یعقلون» و البهاء علیکما من ربکما القیوم: عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۲، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۳۰۳- «گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختام مشک معطر به مشام رسانید. خائنانش را ملجأ و پناه گردید»: عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲۰. با گرگ، مهربان باشیم یا نباشیم؟

عبدالبهاء: با گرگان خونخوار، با مهربانی رفتار کنید.^{۳۰۵}

عبدالبهاء: با گرگ مهربانی نکنید، چون ظلم به گوسفند است.^{۳۰۶}

۲۱. مهربانی با ظالم یا تنبیه او؟

عبدالبهاء: با ظالم مهربان باشید و مثل دوست رفتار کنید.^{۳۰۷}

عبدالبهاء: ظالم را تنبیه کنید تا طغیان نکند.^{۳۰۸}

۲۲. آیا هر کس بهاء الله را انکار کند، حرام زاده است؟

عبدالبهاء: به محض اینکه خود را از دیگران ممتاز ببینیم، از رستگاری فاصله گرفته ایم.^{۳۰۹}

بهاء الله: هر کس من را انکار کند و یا با من دشمن باشد، حرام زاده است.^{۳۱۰}

۳۰۴- «با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمی شود مهربانی نمود. زیرا مهربانی سبب طغیان او می گردد»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳۰۵- «گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختام مشک معطر به مشام رسانید. خائنان را ملجا و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۶۰.

۳۰۶- «اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمایی این ظلم به گوسفند است»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۲۱۲.

۳۰۷- «دشمن را دوست ببینید و اهرمن را ملائکه شمارید. جفاکار را مانند وفادار به نهایت محبت رفتار کنید»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۶۰.

۳۰۸- «با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمی شود مهربانی نمود. زیرا مهربانی سبب طغیان او می گردد»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳۰۹- «بمجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز ببینیم از طریق نجات و فلاح دور شده ایم»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۷، ص ۳۲۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۲۳. محبت به مبغضان یا حرمت دیدار با آنها؟

عبدالبهاء: باید به دشمنان، محبت کرد و مبغضان را مودت نمود.^{۳۱۱}

بهاء الله: دیدار با مشرکان و منافقان حرام است.^{۳۱۲}

۲۴. با غافلان چگونه برخورد کنیم؟

عبدالبهاء: «باید ... غافلان را هشیاری داد».^{۳۱۳}

بهاء الله: «ای اهل رضوان من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه (بادهای نابارور) که معاشرت با مشرکین و غافلین است حفظ نمایید».^{۳۱۴}

۳۱۰- «من ینکر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینیقی له بان یستل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم» یعنی: «هر کس که این فضل ظاهر متعالی منیر را انکار کند، شایسته است برای او که حالش را از مادرش بپرسد پس به پایین جهنم خواهد رفت»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، باب منکرین امرالله، ص ۳۵۵؛ و «قل من کان فی قلبه بغض هذا الغلام (بهاء) فقد دخل الشیطان علی فراش امه» یعنی: «بگو هر کس در قلبش دشمنی این غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است»: اشراق خاوری، *گنج شایگان*، ص ۷۹.

۳۱۱- «باید ... دشمنانرا محبت کرد و مبغضانرا مودت نمود»: عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳۱۲- «ثم اعلم بان الله حرم علی احباء الله لقاء المشرکین و المنافقین»: «بدان که خدا بر احبایش دیدار با مشرکان (منکران بهابیت) و منافقان را حرام کرده است» اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، ص ۲۸۰.

۳۱۳- عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳۱۴- اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۸، صص ۳۸-۳۹.

۲۵. برای دیگران آرزوی مرگ کنیم یا نکنیم؟

بهاء الله: «(انسان) آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد ... و از خاطان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد.»^{۳۱۵}

بهاء الله: «از عصبانیت بمیر ای کسی که این فضل را انکار می‌کنی.»^{۳۱۶} «از عصبانیت بمیر ای مشرک کافر [به بهائیت].»^{۳۱۷}

۲۶. به دیگران توهین نکنیم یا از توهین به دیگران بخردیم؟

عبدالبهاء: «تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود.»^{۳۱۸}

وقتی زنی یک «گله گاو» را «جماعت فلاسفه» خطاب می‌کند عبدالبهاء آن قدر می‌خندد که خسته می‌شود.^{۳۱۹}

۳۱۵- محفل روحانی ملی بهاییان آلمان، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، منتخب ۹۵.

۳۱۶- «قل مت بغیظک یا ایها الذی تنکر هذا الفضل»: بهاءالله، بدیع، ص ۲۱۳.

۳۱۷- «مت بغیظک یا ایها المشرک الکفار»: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، لوح ۶۴ ص ۲۷۶.

۳۱۸- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۳۱۹- «در اکثر مجامع و [یک کلمه ناخوانا] علی الخصوص آن روز، پس از بیان تعالیم و پیام الهی، ذکر فلاسفه را بمزاح می‌فرمودند که «می‌گویند «اگر عالم روحانی یا ملکوتی می‌بود ما احساس می‌نمودیم» با وجودیکه عدم احساس شانی نیست. هر گاه عدم احساس کمالی باشد، باید بگوییم گاو فیلسوف اعظم است که بدون زحمت درس و تحصیل ابد احساس غیر عالم حیوانی ندارد.» این بیان و مزاح مبارک که گاو فیلسوف اعظمست، بسیار سبب خنده و مذاکره‌ی بین اهل مجلس شد و بعد از مجلس چند نفر از رجال و نساء محترمه رجا نموده در اتومبیل آنها بگردش تشریف بردند. از قضا در حین سرعت مرکب مبارک در یکی از خیابانها یک گله گاو از دور نمایان و چون نزدیک اتومبیل می‌شوند همه رم و فرار می‌کنند. فوراً خانم‌ها عرض می‌نمایند آقا جماعت فلاسفه را ببینید که چطور از اتومبیل فرار می‌کنند. آنقدر وجود مبارک می‌خندند که از خنده خسته می‌شوند»: زرقانی،

بدائع الآثار، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲۷. آیا بهاء‌الله دوست دارد از او با انواع الفاظ زشت یاد کنند؟

بهاء‌الله: «به کسی نسبت نده آنچه را برای خود دوست نداری و مگو آنچه را انجام نمی‌دهی.»^{۳۲۰}

بهاء‌الله خطاب به دیگران: حیوان، خر، سگ، خوک، مشرک، کافر، بی عقل ...^{۳۲۱}

۳۲۰- «لا تنسب الی نفس ما لا تحبّه لنفسک و لا نقل ما لا تفعل»: بهاء‌الله، کلمات مکتوبه عربی، شماره ۲۹.

۳۲۱- به متن همین فصل از کتاب مراجعه کنید.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه:

۱- آیا «وحدت عالم انسانی»، تعلیم جدیدی است؟

اگر منظور از وحدت عالم انسانی این است که همگان آفریده‌ی خدا هستیم و نباید به دلایل نژادی و ... خود را از دیگران برتر بدانیم، باید بگوییم بیش از هزار سال پیش در قرآن، صریحا ذکر شده که همه از یک پدر و مادر خلق شده‌ایم و کسی برتر است که تقوایش بیشتر باشد. اگر مراد از این تعلیم، همدلی و همراهی با ابناء بشر است که باز امثال سعدی صدها سال پیش‌تر تذکر داده‌اند که بنی آدم اعضای یک پیکرند. پس مجالی برای ادعای نوین بودن این تعلیم باقی نمی‌ماند.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

روش برخورد بهاء الله و عبدالبهاء با ترک‌ها و سیاهان آفریقایی حاکی از تبعیض نژادی موسسان بهائیت است. روش برخورد با غیر بهاییان، منکرین بهائیت و بهاییانی که مرتکب خطا شده‌اند یا تحرّی حقیقت نموده‌اند و به حقیقتی غیر از بهائیت رسیده‌اند، همه تاییدی است بر نمادین بودن این شعار در بهائیت.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

قطعا آنجا که عبدالبهاء به افراط می‌رسد و امر می‌کند گرگان خونخوار و جفاکاران و اهریمنان را پناه دهید و محبت کنید و به ظلم‌شان اعتراض نکنید، عقل ساکت نمی‌نشیند.



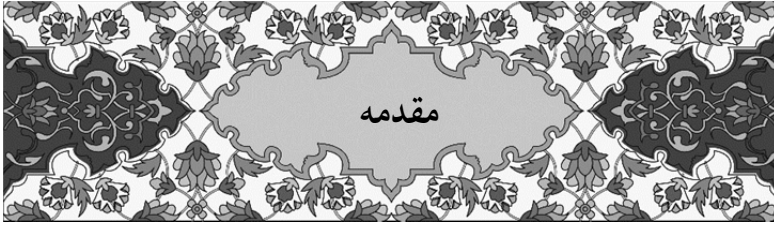
تعلیم سوم:

دین باید سبب الفت و محبت باشد



«ثالث تعلیم حضرت بهاءالله این است که دین باید سبب الفت باشد. سبب ارتباط بین بشر باشد. رحمت پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدمش بهتر، بی دینی به از دین است. بلکه بالعکس دین باید سبب الفت باشد. سبب محبت باشد. سبب ارتباط بین عموم بشر باشد.»^{۳۲۲}





مقصود از «دین باید سبب الفت شود» این است که خروجی دین باید ایجاد محبت در بین انسان‌ها باشد و اگر به واسطه‌ی آمدن دین، گروهی با گروه دیگر درگیر شوند و دشمنی کنند، آن دین دیگر ارزشی ندارد.



عبدالبهاء می‌گوید:

«دین باید سبب الفت و محبت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد. بی دینی بهتر است. زیرا سبب عداوت و بغضا، بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است. زیرا دین بمنزله‌ی علاج است. اگر علاج سبب مرض شود البتّه بی علاجه بهتر است. لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البتّه بی دینی بهتر است.»^{۳۲۳}

۳۲۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۴۴ و ۴۵ (به نقل از عبدالبهاء).



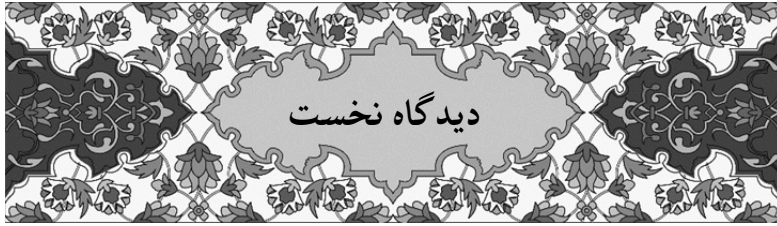
دین باید سبب محبت شود؛ بنابراین اگر به سبب آمدن دینی، جنگ و خونریزی راه بیافتد، بهتر است اصلاً آن دین وجود نداشته باشد.

عبدالبهاء می گوید اگر دینی به جای اتحاد، اختلاف ایجاد کرد، نبودش بهتر از بودنش است:

«دین باید سبب اتحاد باشد قلوب را بیکدیگر ارتباط دهد. حضرت مسیح و انبیاء الهی بجهت الفت و اتحاد آمدند پس اگر دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجح است.»^{۲۲۴}

بهایان مدعی اند بهاء الله دین جدیدی آورده که هدف اصلی آن برقراری صلح جهانی و وحدت عالم انسانی است؛ این صلح و وحدت باید در سایه‌ی الفت و محبت باشد؛ اگر دینی محبت، صلح و اتحاد به ارمغان نیاورد، دین نیست.

۲۲۴- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۵۹ (به نقل از عبدالبهاء).



آیا این تعلیم، تازگی دارد و پیش از اعلان بهاییان، شنیده نشده بود؟

آیا پیامبران الهی، مروج عداوت و بی الفتی بوده‌اند؟ آیا حرف تمامی ایشان این بوده که به هم بدی کنید، ستم کنید، با زبان‌تان همدیگر را آزار دهید و جنگ به راه بیندازید؟ آیا آن طور که عبدالبهاء ادعا می‌کند این تعلیم جدید است:

«او اصلی جدید برای امروز اعلام می‌دارد و آن اینست که دین باید عامل وحدت، هماهنگی و توافق میان بشریت باشد. اگر دین باعث ناسازگاری و خصومت شود، اگر منجر به جدایی و عامل ستیزه شود، نبود دین در جهان (به بودن آن) ارجحیت خواهد داشت.»^{۳۲۵}

حقیقت این است که بر خلاف ادعای بهاییان مبنی بر جدید بودن این آموزه، تمام رسولان الهی برای برطرف کردن اختلافات بشر و به وجود آوردن اُلفت بین مردم ظاهر شده‌اند و بهاء الله با این تعلیم بشر را از گمراهی‌ها نجات نداده است. این واقعیت آن قدر واضح است که عبدالبهاء هم در سخنانی تناقض گونه به آن اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«جمع انبیاء بجهت تربیت آمدند تا نفوس غیر بالغه را بلوغ رسانند و الفت و محبت بین جنس بشر اندازند نه بغض و عداوت.»^{۳۲۶}

325- "He sets forth a new principle for this day in the announcement that religion must be the cause of unity, harmony and agreement among mankind. If it is the cause of discord and hostility, if it leads to separation and creates conflict, the absence of religion would be preferable in the world," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, pp. 454-455.

۳۲۶- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۶۵ (به نقل از عبدالبهاء).

پس ابداع بهاء الله و دینش چیست؟ حتی در میان آنانی که به هیچ دینی اعتقاد ندارند، افراد بیشماری مهربانی و خدمت به هم نوعان خود را سرلوحه‌ی خویش قرار داده‌اند. به طور قطع آموزه‌ی «دین باید سبب الفت و محبت باشد»، در ادیان گذشته و اندیشه‌های بشری وجود داشته است. به عنوان نمونه در انجیل می‌خوانیم:

«خدا در کتاب آسمانی فرموده است من گوشت قربانی و هدایای شما را نمی‌خواهم. آنچه از شما می‌خواهم این است که رحم و محبت داشته باشید.»^{۳۲۷}

«برادری که به تو بدی می‌کند چند بار ببخشم؟ هفت بار؟ عیسی جواب داد نه هفتاد بار.»^{۳۲۸}

در آیین زرتشت داریم:

«من می‌ستایم آیین مزدیسنا را که دور افکننده جنگ افزار و ضد جنگ و خون ریزی است.»^{۳۲۹}

«ما صلح و سلامتی را می‌ستاییم که جنگ و ستیز را در هم شکند.»^{۳۳۰}

دین اسلام نیز اهتمام ویژه‌ای به اُلفت و محبت و عدم آزار رساندن به انسانها دارد تا جایی که رسول رحمت، حضرت محمد (ص) فرموده‌اند:

«هرکس به مردم رحم نکند، رحمت خدا شامل حالش نمی‌شود.»^{۳۳۱}

۳۲۷- انجیل متی، باب ۱۲، بند ۷.

۳۲۸- انجیل متی، باب ۱۸، بند ۲۱.

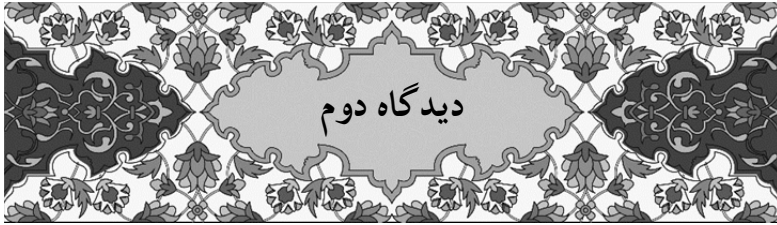
۳۲۹- اوستا، دفتر دوم، یسنا ۱۲، بند ۹.

۳۳۰- اوستا، دفتر سوم، سروش یشت هادخت، بند ۱۵.

۳۳۱- «من لا یرحم الناس لا یرحمه الله»: محدث نوری، حسین. مستدرک الوسائل. قم: موسسه آل البیت، ۱۴۰۸ ق. ج ۹، ح ۱۰۱۸۳، ص ۵۵.

با وجود تمام این شواهد، عبدالبهاء کماکان ادعا داشته که در کتب الهی چنین تعلیمی وجود نداشته است:

«جميع ميگفتند تعاليم حضرت بهاء الله في الحقيقه مثل ندارد ... ميگفتيم از جمله اين تعاليم ... دين بايد سبب محبت و الفت باشد اگر نباشد عدم دين بهتر است، در کدام کتاب است.»^{۳۳۲}



آیا بهاییان و در رأس آنها رهبران‌شان بر طبق این تعلیم رفتار نموده‌اند؟

بر اساس محتوای این تعلیم و فتوای عبدالبهاء، اگر دینی باعث دشمنی و عدوات شود، نبود آن، بهتر از بودن آن است. از طرفی بهاییان، بهائیت را به زعم خود دینی جدید می‌پندارند. بنابراین باید گفت اگر بهائیت هم کینه و دشمنی به همراه آورده باشد، مشمول فتوای عبدالبهاء می‌شود و نبودن بهائیت از بودنش بهتر است.

اگر به کتب تاریخی معاصر مراجعه کنیم، به راحتی پاسخ این سوال که آیا بهائیت سبب الفت و محبت بوده یا نه، به دست می‌آید و تکلیف دین بودن یا نبودن آن مشخص می‌شود.

۱- درگیری درون فرقه‌ای در بابیت و بهائیت

تاریخ بابیت و بهائیت سرشار از دشمنی‌ها و درگیری‌های متعدد رهبران و رهروان و اختلافات داخلی اعضای این فرقه است که هرکدام، برای خود سرفصلی قابل توجه به شمار می‌روند. در ادامه به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌گردد:

الف) دعوای بایبان برای کسب عنوان من یظهره اللهی.^{۳۳۳}

۳۳۳- پس از مرگ علی محمد باب به غیر از میرزا حسین علی نوری و برادرش صبح ازل، بیست و پنج نفر دیگر از بابیه خود را موعود کتاب بیان خواندند. مانند میرزا اسدالله دیان، میرزا محمد نبیل زرنندی (که بعدها با بهاء‌الله همراه گردید)، میرزا غوغای

ب) درگیری بهاء الله با برادرش صبح ازل و کشتار بایبان ازلی توسط مریدان بهاء الله.^{۳۳۴}

ج) اختلاف و دعواهای عبدالبهاء (عباس افندی) با برادرش محمد علی افندی.^{۳۳۵}

د) منازعات و جدالهای شوقی با بسیاری از پیروان قدیمی بهائیت.^{۳۳۶}

ه) منازعات روحیه ماکسول (همسر شوقی افندی) و سازمان ایادی با میسن ریمی رئیس هیئت

بین المللی بهایی.^{۳۳۷}

درویش، سید بصیر هندی: برگرفته از: فیضی، محمد علی. حضرت بهاء الله، لانگنهاین آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، چاپ دوم، ۱۴۷ بدیع (۱۹۹۰ م). صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳۳۴- باب، صبح ازل را به عنوان جانشین خود تعیین نموده بود. تصویر وصیت‌نامه‌ی باب که در آن صبح ازل را به عنوان جانشین خود، تعیین کرده، در مقدمه‌ی کتاب نقطه الکاف توسط ادوارد براون ارائه شده است. کاشانی، جانی. *نقطه الکاف*. لیدن هلند: مطبعه بریل، ۱۹۱۰ م. مقدمه‌ی کتاب: ص (۱۹) له - لد. ولی بهاء الله اعلام کرد جانشین باب و «من یظهره الله» کسی نیست جز خودش! به همین دلیل بین دو برادر و طرفداران‌شان درگیری‌های شدیدی صورت گرفت. حکومت عثمانی برای پایان دادن به این منازعات، بهاء الله و پیروانش را به عکا در فلسطین و صبح ازل و ازلیان را به قبرس تبعید کرد.

۳۳۵- طبق وصیت‌نامه‌ی بهاء الله، جانشین او غصن اعظم (یعنی عبدالبهاء) و پس از او غصن اکبر (یعنی محمد علی افندی) تعیین شده بود: «وصیه الله آن که باید اغصان (لقب خویشاوندان باب) و افتان (لقب خویشاوندان بهاء الله) و منتسبین، طراً بغصن اعظم ناظر باشند ... قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ امرا من لدن علیم خبیر. محبت اغصان بر کل لازم ... احترام و ملاحظه‌ی اغصان بر کل لازم»: بهاء الله، *مجموعه الواح مبارکه*، صص ۴۰۲-۴۰۳. اما پس از مرگ بهاء الله، بین دو برادر (غصن اکبر و غصن اعظم) اختلاف ایجاد شد و کار به دعوا و ناسزاگویی کشید. عبدالبهاء طرفداران خود را ثابتین و طرفداران برادرش محمد علی افندی را ناقضین می‌خواند. در مقابل، محمد علی افندی طرفداران خود را موحدین و طرفداران برادر را مشرکین می‌نامید.

۳۳۶- بنا به وصیت بهاء الله، پس از عبدالبهاء باید غصن اکبر یعنی محمد علی افندی ریاست بهاییان را در دست می‌گرفت: «قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ»: بهاء الله، *مجموعه الواح مبارکه*، ص ۴۰۲. اما پس از درگیری‌های عبدالبهاء و برادرش، عبدالبهاء بر خلاف وصیت پدر، شوقی افندی نوه‌ی دختری‌اش را به عنوان جانشین خود معرفی نمود. به همین دلیل برخی از بهاییان ریاست شوقی را نپذیرفتند و منازعات و درگیری‌های جدیدی رخ داد.

۳۳۷- بر خلاف پیش بینی عبدالبهاء، شوقی افندی عقیم بود و جانشینی هم برای خود تعیین نمود. لذا پس از مرگش، رهبران بهایی بر سر کسب جایگاه جانشینی او به تکاپو افتادند و هر یک خود را بر حق و دیگران را باطل خواند. در این میان عمق درگیری‌های طرفداران روحیه ماکسول (همسر شوقی افندی) و طرفداران ریمی (رییس سابق هیئت بین المللی بهایی) از دیگران بیشتر بود. به گونه‌ای که ریمی بیت‌العدلی را که روحیه ماکسول بنا نهاده بود، نامشروع خواند و بیت‌العدل نیز ریمی را طرد روحانی نمود.

اگر به بررسی تاریخ بایبه در ایران بپردازیم، می‌بینیم که این مسلک نو ظهور، سبب بروز کشت و کشتارهای متعددی گشته است. در ادامه، به برخی از جنگ‌ها و نزاع‌هایی که به واسطه‌ی ظهور باییت - که خود پایه و اساس بهاییت است - اشاره می‌کنیم.

۲- جنگ‌های دوره‌ی باب

زمانی که علی محمد باب، در چهریق^{۳۳۸} زندانی بود، محمد شاه درگذشت^{۳۳۹} و شاهزادگان و درباریان گرفتار امور جانشینی شدند و اوضاع کشور دگرگون و نابسامان گردید. بایبان نیز فرصت را غنیمت شمرد، سر به شورش برداشتند و به تدریج سه جنگ خونین، در سه نقطه‌ی ایران به راه انداختند. انگیزه‌ی این نبردها دستور شخص باب بود که به پیروانش داده بود.

نخستین جنگ در اولین روزهای پادشاهی ناصرالدین شاه در قلعه‌ی شیخ طبرسی مازندران آغاز شد و رهبری آن به عهده‌ی ملا حسین بشرویی و پس از قتل وی به دست میرزا علی بارفروشی بود. درباره‌ی این نبرد که کشتگان زیادی از بایبان و سربازان حکومتی بر جای گذارد، اشراق خاوری^{۳۴۰} چنین نگاهشده است:

«هنوز صبح طالع نشده بود که جناب قدّوس^{۳۴۱} به اصحاب فرمودند: ای جنگجویان خدا سوار شوید. ... جناب ملا حسین با دویست و دو نفر از اصحاب شجاع و دلیر از دنبال قدّوس روانه شدند. ... جناب ملا حسین تمام استحکامات را در هم شکست و ابواب پیشرفت را مفتوح

۳۳۸- روستایی در شهر سلماس و استان آذربایجان غربی که در منطقه‌ی مرزی ایران و ترکیه واقع شده است.

۳۳۹- شوال ۱۲۶۴هـ ق.

۳۴۰- یکی از نویسندگان مشهور و معتبر بهایبان

۳۴۱- لقب میرزا علی بارفروش

ساخت و بلاخره به محلی که شاهزاده در آن قرار داشت و منزل شخصی او بود هجوم کرد.»^{۳۴۲}

«جناب باب‌الباب^{۳۴۳} در آن وقت برخاستند و بر اسب سوار شدند و فرمودند اصحاب در قلعه را باز کنند. آنگاه با سیصد و سیزده نفر^{۳۴۴} از یاران برای مقابله با دشمنان از قلعه خارج شدند و فریاد یا صاحب‌الزمان برکشیدند ... جناب ملاً حسین به سنگر اوّل حمله کردند. باب‌الباب به فاصله‌ی کمی سنگر را در هم شکستند و زکریا را مقتول ساخته سربازانش را پریشان و متفرّق ساختند. بلافاصله با نهایت سرعت و شجاعت سنگر دوّم و سوّم را نیز گشودند. هر چه پیش می‌رفتند، خوف و بیم لشکر دشمن زیادتر می‌شد و ناامیدی و اضطراب‌شان بیشتر می‌گشت. سراپای آنها را وحشت و دهشت گرفته بود. ... پیوسته پیش می‌رفتند تا جمیع سنگرها را در هم شکسته و استحکامات را ویران ساختند.»^{۳۴۵}

دومین برخورد، در شهر نیریز^{۳۴۶} با قیام سید یحیی دارابی برپا گردید^{۳۴۷} و این نبرد هم کشتگان زیادی بر جای گذاشت.

سومین درگیری هم در زنجان، به رهبری ملا محمدعلی زنجان‌ی، میان بابیان و دولتیان رخ داد. بهاییان، خود این واقعه را چنین حکایت می‌کنند که:

«در آن رویداد بزرگ ده‌ها هزار سپاهی که از سوی امیر نظام بدان جا گسیل شده بودند، مکرر از سه هزار اصحاب ملا محمد علی زنجان‌ی که در قلعه علی مردان خان محصور بودند،

۳۴۲- اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل (مطالع الانوار)، ص ۳۳۰.

۳۴۳- ملاحسین بشرویه‌ای اولین مومن به باب و اولین حروف حی است. باب‌الباب یکی از القاب وی است که توسط سید علی محمد باب به وی داده شده‌است.

۳۴۴- این رقم منبای تاریخی ندارد و صرفاً ادعای بهاییان است.

۳۴۵- اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل (مطالع الانوار)، صص ۳۴۵-۳۴۶.

۳۴۶- واقع در استان فارس

۳۴۷- اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل (مطالع الانوار)، فصل واقعه‌ی نیریز، ص ۴۳۴.

شکست خوردند. این واقعه تا شش ماه پس از شهادت حضرت رب اعلی ادامه یافت و منجر به شهادت جناب حجت و ۱۸۰۰ نفر از اصحاب وی گردید.^{۳۴۸}

آیا علت و سبب این جنگ‌ها و خونریزی‌ها چیزی جز به اصطلاح «دین بابت» و اعتقادات گروهی از بایبان بوده است؟ مگر نه اینکه این افراد بنا به گفته‌ی جناب اشراق خاوری به دلیل ایمان و علاقه‌ای که به باب داشته‌اند، به جنگ و شورش دست زدند و موجب هلاکت خود و دیگران گشتند؟

البته همچنانکه روال همیشگی بهایبان بوده، نبیل زرنندی، نویسنده‌ی وقایع فوق^{۳۴۹} تلاش نموده دستورات و رفتار خشونت آمیز باب و پیروانش را پنهان نماید و از بایبان چهره‌ای مظلوم و حق به جانب به تصویر بکشاند. این در حالی است که:

اولاً: نبیل زرنندی به تایید خود بهایبان فردی دروغگو بوده چراکه ادعای مقام «من یظهره الله»^{۳۵۰} را داشته، حال آنکه بهایبان، بهاء الله را صاحب این مقام می‌دانند. پس چگونه می‌توان به سخنان چنین فرد دروغگویی درباره‌ی مظلومیت باب و بایبان اعتماد کرد؟

ثانیاً: کتب خود باب مملو از دستورات شنیع او مبنی بر کشتار و قتل عام غیر بایبان است.

ثالثاً: دستورات خشونت بار باب آن قدر واضح بودند که عبدالبهاء و بهاء الله هم نتوانستند آن‌ها را پنهان کنند. عبدالبهاء می‌گوید:

۳۴۸- موهبت، آموزه‌های نظم نوین جهانی بهایی

۳۴۹- مطالب فوق تلخیصی از کتاب مطالع الانوار نبیل زرنندی بودند که توسط فاضل مازندرانی ملخص شده و شوقی هم به دفعات از مطالب وی در کتبش استفاده نموده است.

۳۵۰- بیست و هفت نفر از بایبه خود را موعود کتاب بیان خواندند. مانند میرزا یحیی صبح ازل، میرزا حسین علی نوری (معروف به بهاء الله)، میرزا اسدالله دیان، میرزا محمد نبیل زرنندی، میرزا غوغای درویش، و سید بصیر هندی. برگرفته از: فیضی، حضرت بهاء الله، صص ۱۰۳-۱۰۴.

«در یوم ظهور حضرت اعلی (یعنی باب) منطوق بیان (دستور دین باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع و قتل عام آلا من آمن و صدق بود.»^{۳۵۱}

بهاء الله نیز به این واقعیت تلخ اشاره می کند و بعد مدعی می گردد خوشبختانه با ظهور بهائیت این دستورات از لوح محو شده اند. به عبارات زیر توجه کنید که او بابیان را به علت اینکه به او ایمان نیاورده اند منکر و معرض خطاب می کند:

«معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک اول کلمه فـضـرب الرقـاب (گردن زدن) و ثانی حرق کتب (سوزاندن کتب) و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب. حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را به صفات روحانی تبدیل نمود.»^{۳۵۲}

ذیل تعلیم چهارم برخی عبارات باب از کتب خودش در این باره را بیان خواهیم نمود. بابیان می گویند:

«اگر دین سبب قتال و درندگی شود، آن دین نیست.»^{۳۵۳}

اما باب، دستور جنگ و قتل و غارت صادر می کند و بهاء الله هم دستورات او را با لفظ «صفات سبعی» توصیف می نماید. پس طبق نظر بابیان، بابت، اصلاً دین نیست. حال این سوال مطرح می شود که اگر بابت دین نیست، پس بهائیت چیست؟ مگر نه اینکه بهائیت در ادامه ی بابت و با بشارت باب به ظهور من یظهره الله قد علم نموده است؟ پس اگر بابت دین نباشد، به تبع آن، بهائیت هم دین محسوب نمی شود.

۳۵۱- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳۵۲- بهاء الله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۲.

۳۵۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۴.

۳- نزاع‌های زمان بهاء‌الله

بعد از اینکه بهاء‌الله ادعاهای خود مبنی بر جانشینی باب و مقام من یظهره الیهی را مطرح نمود و برخی افراد را به خود جذب کرد، بین او و برادرش صبح ازل اختلاف به وجود آمد و طرفداران‌شان به جان یکدیگر افتادند.

بهاء‌الله ناچار شد به صورت مخفیانه از بغداد فرار کند و از دست طرفداران برادرش، به کوه‌های سلیمانیه نزدیک موصل پناه ببرد. او با نام مستعار درویش محمد، به مدت دو سال به سبک و سیاق درویش زندگی کرد.

بهاء‌الله، درباره‌ی سفرش اینچنین نوشته است:

«چون فی الجمله بر امورات محدثه‌ی بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم... و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه.»^{۳۵۴}

وقتی متوجه اختلافات پیش آمده شدم برای اینکه باعث بروز انقلاب و اختلاف بیشتر نشوم تصمیم به مهاجرت گرفتم و به خدا سوگند قصد بازگشت هم نداشتم.



بنابراین خود بهاء‌الله هم اعتراف کرده اعلان امرش باعث بروز اختلاف دوستان و هم کیشانش شده است. لذا چاره‌ای جز کوچ نمودن پیدا نکرده و تا دو سال، دیگر خبری از او و ادعاهایش نبوده است. تا اینجا عملکرد بهاء‌الله با تعلیم مورد بررسی، تطابق دارد؛ چراکه بهاء‌الله برای جلوگیری از عداوت و دشمنی، کلا قید دیانت بهایی را می‌زند و چون بی دینی را بهتر از آن دینی

می‌داند که جنگ و درگیری به همراه بیاورد، حتی قصد بازگشت هم نداشته و مخفیانه و بدون هیچ ادعایی زندگی می‌کند.

اما سؤال اینجاست: با اینکه خود بهاء‌الله می‌دانسته با اظهار امرش باعث اختلاف بین احباب خواهد شد، چرا پس از دو سال باز می‌گردد و دوباره ادعای جانشینی باب و مقام من یظهره‌اللهی را مطرح می‌کند؛ با برادر خود به نزاع و مجادله می‌پردازد؛ کار را به جایی می‌رساند که انواع ناسزاها را به یکدیگر نثار می‌کنند و باز خون عده‌ای بی‌گناه به هدر می‌رود؟

آیا دلیلش این نبوده که در بدو امر، یاری برای تثبیت ادعای خود نداشته اما زمانی که زمینه را مساعد بازگشت می‌بیند و عده و عده به هم می‌رساند باز می‌گردد؟ مگر این‌ها اعترافات خود بهاء‌الله نیست:

«در این ایام رانحه حسدی وزیده که قسم بمربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم... تاحال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد.»^{۳۵۵}

طبق بیانات خود بهاء‌الله با ظهور بهائیت به جای به وجود آمدن الفت و محبت، بغض و حسدی به وجود می‌آید که پیش از آن سابقه نداشته است و در زمان‌های بعد هم ایجاد نمی‌شود. بنابراین اگر ادعای بهاء‌الله و عبدالبهاء، مبنی بر اینکه «اگر دین سبب عداوت شود، نتیجه ندارد بی دینی بهتر است»^{۳۵۶} را گزاره‌ای درست فرض کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که:

بی دین بودن، بهتر از بهایی بودن است!

۳۵۵- بهاء‌الله، ایقان، ص ۱۶۵.

۳۵۶- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۴.

۴- درگیری‌های پس از بهاء‌الله

چنانچه موضوع عداوت یا محبت در بهائیت را پس از بهاء‌الله بررسی نماییم، می‌بینیم بهائیت در میان احباء خود هم، صلح و محبت به ارمغان نیاورده، بلکه برعکس موجبات عداوت را فراهم کرده است.

پس از مرگ بهاء‌الله، میان فرزندان بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد. با اینکه او سفارش کرده بود تا اختلاف و نزاع نیافتد، احترام و دوستی اعضا و بستگان دیگر مراعات شود و ناسزا و افترا موقوف گردد،^{۳۵۷} پس از مرگش، پسران او به جان یکدیگر افتادند.

همیشه این احتمال وجود دارد که میان بازماندگان فردی، بر سر مقام و مال و منصبش، درگیری و اختلاف پیش آید؛ اما آنچه دور از ذهن است این است که چگونه می‌شود افرادی که ادعای برپایی وحدت عالم انسانی را دارند این چنین به جان هم می‌افتند و برادر آبروی برادر را می‌برد؟

اگر دین باید سبب الفت گردد، چرا رهبر بهاییان (عبدالبهاء)، برادرش و مریدان او را با القاب پشه، سوسک، کرم خاکی، خفاش، جغد، کلاغ، روباه، گرگ و باقی درندگان و خزندگان موذی

۳۵۷- «مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلاها و انزال آیات و اظهار بینات اخمد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتّفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز و از افق لوح الهی نیر این بیان لایح و مُشرق باید کلّ به آن ناظر باشند ... اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المالّ توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم (مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده) کذلک اظهارنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضالّ الکریم قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر... بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید و علّت اتّحاد را علّت اختلاف مسازید امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قل کلّ من عند الله ناظر باشند و این کلمه علیا بمشابه آبست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است»: بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۹۹-۴۰۳.

مفتخر می‌سازد و در عوض خود را بلبل و طاووس معرفی می‌کند؟^{۳۵۸} به قول بهاء‌الله، وای بر کسی که از ادب محروم است.^{۳۵۹} بهاء‌الله، چه به جا گفته است:

«ادب از سنجیده‌ی انسان است و به او از دوش ممتاز و هر نفسی که به او فائز نشده البته
عدمش بر وجودش رجحان داشته و دارد.»^{۳۶۰}



هر کس بی ادب باشد، بهتر است نابود شود.

۳۵۸- «چون ابلهان مغرور خرفند نه صدف پر گهر. چون جعل سرمست بوی گلخندند نه رایحه گلشن معطر. کرم مهینند در اسفل زمین مکین نه طیور علیین. خفاش ظلمتند نه نور پاش افق مبین. هر دم بهانه آرند و چون زاغان جفا در گلخن خزان لانه و آشیانه نمایند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، صص ۴۴۲-۴۴۳؛ و «ایها النجمان البازغان فی افق محبته الله قد حمی الوطیس و فار التنور و تشیق الطاوس و نع الغراب و صفر العقاب و خضعت الاعناق و ذلت الرقاب سیوح قدوس رب السر المصون و الرمز المکنون «ان فی ذلک لآیه لقوم یعقلون» فانظر الی ما یقول الغافلون الناکثون الناکصون علی اعقابهم و هم عن فضل ربک لمحجوبون «ذرههم فی خوضهم یلعبون» حتی یأتیهم نبأ ما کانوا به یستهزءون «سیستدرجههم ربهم من حیث لا یشعرون» أ تظنأن انهم یفهمون او یدرکون «کلاً ان هم الا صم بکم عمی لا یعقلون» و البهاء علیکما من ربکما القیوم»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۳۵۹- بهاء‌الله می‌گوید: «اننا اخترنا الابد و جعلناه سجنه المقربین انه ثوب یوافق النفوس من کل صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله و ویل لمن جیل محروماً من هذا الفضل العظیم» یعنی: «همانا ما ادب را اختیار کردیم و آن را خوی مقربین قرار دادیم. به تحقیق که آن لباسی است که بر تن هر انسانی از کوچک تا بزرگ می‌نشیند. خوشا به حال آن که آن را برای وجودش انتخاب کند و وای بر آن که از این فضل بزرگ محروم شود»: قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲ (به نقل از بهاء‌الله، لوح ناپلئون از الواح نازله خطاب بملوک).

۳۶۰- بهاء‌الله، بدیع، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۵- رفتار بهاییان نسبت به غیر بهاییان

آئینی که پیامبرش به پیروان خود دستور می‌دهد «بر دشمنانمان مانند شعله‌ی آتش باش و برای دوستانمان کوثر بقا»^{۳۶۱} چگونه می‌تواند مدعی الفت و صلح عمومی باشد؟ جالب اینجاست که عبدالبهاء اندر وصف پدر خویش چنین گفته است:

«ما بهاء الله را اوّل مرّبی عالم انسانی میدانیم. در زمانی که شرق را ظلمت اختلاف احاطه نموده بود و ملل مشرق زمین در نهایت عداوت و بغضا بودند و مذاهب با یکدیگر در نهایت اجتناب و یکدیگر را نجس میدانستند و همیشه مشغول جنگ و جدال در چنان وقتی حضرت بهاء الله چون شمس از افق شرق طالع شد و جمیع را بمحبت و معاشرت دعوت فرمود و به نصیحت و تربیت آنها پرداخت از هر ملّت و مذهبی هدایت کرد ملل و مذاهب مختلفه را التیام داد و بنهایت اتحاد و اتفاق رسانید بدرجه ئی که چون در مجامع آنها داخل میشوی نمیدانی کدام اسرائیلی است کدام مسلمان»^{۳۶۲}

آیا منظور عبدالبهاء از محبت، معاشرت، تربیت، هدایت، اتحاد و اتفاق، شعله‌ی آتش بودن برای دشمنان بهاء الله و کوثر بقا بودن برای دوستانش است؟ بالاخره عقیده‌ی بهاییان کدام است:

اینکه «با سایر ادیان به صفا و محبت معاشرت کنید»^{۳۶۳}؟

یا اینکه از معاشرت با افرادی که بهایی نشده‌اند، پرهیز شود؟^{۳۶۴}

۳۶۱- «کن كشعله النار علی اعدائی و كوثر البقا لاحبائی»: بهاء الله، اذعیه حضرت محبوب، لوح احمد.

۳۶۲- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۵۴.

۳۶۳- «عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان»: بهاء الله، اقدس، بند ۱۴۴، ص ۱۳۷.

۳۶۴- «پس ای اهل رضوان من، خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه (بادهای نابارور) که معاشرت با مشرکین و غافلین است حفظ نمایند»: اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۸، مطلب ۵۳، ص ۳۹.

بهایتی که در تبلیغات خود اعلان می‌دارد دیانت هر شخص، مسئله‌ی شخصی اوست و وظیفه‌ی ما مهربانی به همه، فارغ از دین و مسلک‌شان است،^{۳۶۵} چگونه پیامبرش حکم کرده:

«بدان که خدا بر احبایش دیدار با مشرکین (منکرین بهائیت) و منافقین را حرام کرده است»^{۳۶۶}؟

به راستی تکلیف اهل بهاء چیست؟ چگونه بهاء الله یکبار به پیروانش امر می‌کند از منکرین بهائیت و منافقین فاصله بگیرند و بر ایشان عذاب حتمی باشند و در جای دیگر می‌گوید به همه محبت کنند و در حق آنان که حرف ایشان را نمی‌پذیرند، دعا کنند:

«شما ای احبای خدا، ابر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است.»^{۳۶۷}

«ای اهل بهاء، با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم، به لسان محبت و شفقت القا نمایید و بنمایید، اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل، و آلا او را به او گذارید و درباره او دعا نمایید، نه جفا.»^{۳۶۸}

با همه مهربان باشید. اگر مطلب ارزشمندی از بهائیت را خواستید به غیر بهاییان انتقال دهید، با ملایمت بگویید؛ اگر پذیرفتند که هیچ، اگر نه، درباره‌ی آنها دعا کنید.



۳۶۵- «پس چرا ما نا مهربان باشیم؟ چرا بگوئیم این موسوی است، او عیسوی است، این محمدی است، او بودائی است؟ اینها دخیل بما ندارد خداوند همه‌ی ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کل مهربان باشیم. اما مسائل عقائد راجع به خدا است. او در روز قیامت، مکافات و مجازات دهد. خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، صص ۲۸۴-۲۸۵.

۳۶۶- «إعلم بأن الله حرم علی احباء الله لقاء المشركين و المنافقين»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، لوح مباحله، ص ۲۸۰.

۳۶۷- «أنتم یا احباء الله كونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و كان من المشركين»: بهاء‌الله، *مجموعه الواح مبارکه*، ص ۲۱۶.

۳۶۸- محفل روحانی ملی بهاییان آلمان، *منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله*، منتخب ۱۳۲.

براستی چرا کسی که ادعای آوردن الفت و محبت برای تمام جهان می‌کند دوست دارد آتش کینه و نفرت را در دل آنان که او را نمی‌پذیرند ایجاد کند:

«ما نخواستیم با تو ملاقات کنیم جز اینکه حجت را بر تو و اطرافیان تمام کنیم تا آتش کینه در دل تو و دل آنان که به رب الارباب کافر شدند سکونت گزینند.»^{۳۶۹}

و کلام آخر اینکه این چه الفت و محبت و نوع دوستی است که همکیش خود را طرد روحانی کرده و دنیا را بر سرش خراب می‌کند؟

۶- بهاء الله و صلح

سابقه‌ی عملی بهاء الله، انباشته از سوابق خشونت بار است به گونه‌ای که مردم درباره‌اش چنین می‌گفتند:

«اگر حسینعلی مظهر حسین علی است»

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید»^{۳۷۰}

مطلب زیر را پسر بهاء الله (عبدالبهاء)، در نامه‌ای خطاب به عمه‌ی خود به صراحت اقرار و اذعان نموده است.^{۳۷۱} وی آنچنان اندر عظمت مقام پدرش، بهاء الله، سخن می‌گوید که ناخواسته از اعمال شرارت بار ایشان پرده بر می‌دارد:

۳۶۹- «ما اردنا لقاءک الا لیتیم حجۃ الله علیک و علی من حولک لعلّ تسکن نار البغضاء فی صدرک و صدور الذین کفروا بربّ الارباب»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۹۷.
 ۳۷۰- عزیه خانم، تنبیه النائمین، ص ۱۲.
 ۳۷۱- این نامه به «لوح عمه» مشهور است.

«زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) را همیشه خائف و هراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرأت مذمت نمی نمود و جسارت بر شناعت نمی کرد.»^{۳۷۲}

بهاء الله در عراق، بر اثر اعمال خشونت بار آنچنان هراسی از خود در دل مسلمانان ایجاد کرده بود که هیچ کس حتی جرأت اعتراض و غر زدن مخفیانه و شبانه را هم نداشت.



عمه خانم توضیح می دهد که بهاء الله و پیروانش چگونه این رعب و وحشت را در دل مردم ایجاد کرده بودند:

«جمعی از قلاش و اوباشهای ولایات ایران و جسته گریخته های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدمکشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن، اشرار شمر کردار را بدور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر از ایشان نفسی بر آمد قطع کردند، از هر سری که جز تولای ایشان صدائی بر آمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد، بریدند و از هر دلی که در او سواى محبت ایشان بود، شکافتند...»^{۳۷۳}

۳۷۲- عبداللهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۷.

۳۷۳- عزبه خانم، تنبیه النائمین، صص ۱۱-۱۲.

۷- بر خوردهای خشونت آمیز عبدالبهاء

عبدالبهاء همانند پدرش رفتارهای خشونت باری از خود به نمایش گذاشته است. خلیل شهیدی به عنوان یکی از افراد مورد اعتماد عبدالبهاء، در خاطراتش موارد متعددی از این رفتارها را نقل کرده است. همان طور که در فصل اول ذکر کردیم، در یکی از این موارد، عبدالبهاء در پاسخ به یک سوال کننده او را سیلی می زند و به او ناسزا می گوید:

«روزی (عبدالبهاء) در بیرونی بیت مبارک در حیفا فرمودند «دستمالم را فراموش کردم». یک نفر از احبا که معروف باستاد محمد علی بنا بود باین مضمون عرض کرد: «چگونه می شود مظهر حق چیزی فراموش کند؟» فوراً یک سیلی باو زدند و فرمودند: «مردک! به یک دستمال فراموش کردن صد نفر را امتحان می کند»^{۳۷۴}

در یکی دیگر از موارد عبدالبهاء می گوید فلان شخص نیاز به یک سیلی دارد. شخص مورد نظر روز بعد می میرد و هنگامی که این خبر را به او می رسانند به صورت مرموزی سکوت می کند:

«یک نفر از اهالی عکا بسیار مخالفت میورزید. حضرت عبدالبهاء فرمودند: «یک سیلی لازم دارد». روز بعد آن شخص مرد. حضور مبارک عرض شد: «سیلی را خورد» ولی در جواب سکوت اختیار فرمودند!»^{۳۷۵}

خلیل شهیدی داستانی دیگر نقل می کند که در آن یکی از مسؤولان وقت به دنبال گرفتن باج از عبدالبهاء بوده:

«عرایضش (یعنی شخص باجگیر) تا پایان از این مطالب نامربوط و نامعقول بود. سپس حضرت عبدالبهاء محض وضو آب طلبیدند و در نهایت تانی گرفتند. پس از اتمام بطریق

۳۷۴- خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، ص ۱۹۳.

۳۷۵- خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، ص ۶۵.

اسلامی شروع به نماز طولانی فرمودند.^{۳۷۶} در بین نماز به این مضمون عرض کرد: «این اقدام باید زودتر عملی شود زیرا وقت تنگ است» یعنی نماز را خاتمه دهید تا در این امر مهم (یک کلمه ناخوانا در این جا وجود دارد) حاصل نشود. آنگاه [عبدالبهاء] با کمال وقار و قدرت نزدیکش تشریف بردند و چند کشیدی و سیلیهای محکم باو زدند و فرمودند: «بعثت لکم» یعنی فرستادم برایتان. او پس از اضطراب و ناراحتی اصلا چنین تصویری را نمی کرد. سر و صورتش را گرفت و با داد و فریاد وارد سرایه شد و ما وقع را به همقطارانش گفت:^{۳۷۷}

داستان فوق را افراد متعددی نقل کرده‌اند. دکتر حبیب موید، از اعضای محفل ملی ایران آن را به صورت زیر از زبان عبدالبهاء نقل می‌کند:

«بعد از اینکه حرف هایش را زد گفت: «یا افندی خوب است شما هم دیگر کوتاه بیائید و از در صلح با متصرف وارد شوید.» گفتم: «صلح؟ به به، بسیار خوب چه بهتر از این ولی چطور؟» گفت: «متصرف قصدش پول است. پول می خواهد. خوب است شما هم مضایقه نکنید و از در پول وارد شوید.» گفتم: «بسیار خوب. این که چیزی نیست. بنشین تا بروم و پول بیاورم.» سعد الدین رمضان خوشحال شد و گمان کرد الان من می‌روم و یک کیسه لیره می‌آورم. رفتم وضو گرفتم، مشغول صلوات شدم. بکمال توجه و تبتل دو رکعت نماز خواندم و بعد هم یک مناجات مفصلی در این بین سعد الدین رمضان اظهار بی قراری و عجله می نمود و می گفت «عجل یا افندی عجل یا افندی». بسیار عجله داشت. کم طاقت شده بود چون به حضرات وعده داده بود زود برگردد و آن‌ها را منتظر گذارده بوده و میل داشت من زودتر پول را بیاورم. ولی من بکمال تانی مشغول مناجات بودم و او در عجله اصرار می نمود و اضطراب داشت که زود باش «عجل یا افندی» خوب نیست در این مسئله تاخیر شود. گفتم: «چه مسئله ای؟» گفت: «پول.» گفتم: «مدتی است من پول فرستاده‌ام (چرا) تو هنوز اینجا هستی؟» گفت: «چطور فرستادید و توسط که فرستادید؟» گفتم: «الان به متصرف هم رسیده است بدو و برو.» بلند

۳۷۶- با وجود مخالفت شدید بهائیان با تقیه، سران آن‌ها در طول اقامت در فلسطین اشغالی تقیه می کرده و خود را مسلمان جا زده بودند.

۳۷۷- خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، صص ۲۲۴-۲۲۵.

شد تا کفکش را به پا کند. تا عقب کرد یک سیلی محکمی به او زد. خواستم یکی دیگر
 بزخم که فرار کرد. از نزد ما رفته بود متصرف را دیده بود. متصرف پرسیده بود چه شد؟ چرا
 طول دادید. پول کو؟ گفته بود والله من رفتم و یک دست کتک سیر هم خوردم. ملاحظه
 کنید جای سیلی چقدر قرمز شده.»^{۳۷۸}

بهایبی دیگر به نام میرزا عیسی اصفهانی در آگاهی نسخه‌ای خشن‌تر از این واقعه را نقل می‌کند:

«گفتم مقصود شما پول بود، چرا زودتر نگفتید؟ صبر کن بیاورم. وضو گرفتم و شروع کردم
 به خواندن نماز. بعد ادعیه خواندم. عجله می‌کرد و من طول می‌دادم. آخر الامر گفتم، پول را
 فرستادم.^{۳۷۹} گفت با کی فرستادید؟ گفتم قم (پاشو) و یک سیلی به گوش زدم و از بالای
 عمارت بلند کرده به پایین انداختم.»^{۳۸۰}

جالب این جاست که عبدالبهاء قبل از نقل خاطره‌ی فوق عبارات زیر را می‌گوید:

«جمال مبارک ما را از جمیع قیود نجات داده می‌فرماید با جمیع مهربانی کنید، حتی با
 اعداء.»^{۳۸۱}

با وجود این عبارات و خاطرات، مفهوم مهربانی با اعداء کاملاً مشخص است: رفتار خشونت
 آمیز توأم با سیلی زدن. خلیل شهیدی خاطره‌ای دیگر از شخصی مصری را نقل می‌کند که گروهی
 را بر علیه بهاییان تحریک می‌کرده:

۳۷۸- مؤید، *خاطرات حبیب*، ج ۱، صص ۴۱۶-۴۱۷ (به نقل از عبدالبهاء).

۳۷۹- ظاهراً در بهاییت سخنان غیر راست گفتن و نماز را طول دادن برای اذیت کردن دیگران امری پسندیده محسوب می‌شوند.

۳۸۰- گفتار شفاهی مرکز میثاق در جمع حاضران و مجاورین در حیفا از خاطرات میرزا عیسی اصفهانی در آگاهی، ص ۲۰ (به نقل از عبدالبهاء).

۳۸۱- گفتار شفاهی مرکز میثاق در جمع حاضران و مجاورین در حیفا از خاطرات میرزا عیسی اصفهانی در آگاهی، ص ۱۸ (به نقل از عبدالبهاء).

«آن شخص از مصر وارد حیفا شد. حضرت عبدالبهاء او را احضار فرمودند. پس (از آنکه حضور یافت به او فرمودند تو به جماعت من اذیت می کنی. آنگاه در تحت تهدید و توبیخ و چند کشیدی قرار گرفت. پس از آنکه خارج شد، مجدداً بلافاصله او را خواستند. پیش خود تصور کرده بود شاید ورق برگشته است ولی چنین نبود زیرا در حین ورود مره اخری (بار دیگر) اشد از ماقبل شروع فرمودند. و چون عودت بمصر نمود به آن دسته و عصابه سفارش کرد و دستور صریح اکید و قاطع داد که دیگر با این جماعت سر و کاری نداشته باشید نظر بر اینکه کسی از پس رئیسشان بر نمی آید زیرا بسیار با قدرت و با کفایت است.»^{۳۸۲}

مواردی که ذکر شدند تنها گوشه‌ای از خشونت‌های عبدالبهاء هستند و بسیاری از آن‌ها در جایی ثبت نشده‌اند. بر اساس سخنان خلیل شهیدی، این برخوردهای عبدالبهاء آن قدر زیاد بوده‌اند که قابل شمارش و احصاء نیستند:

«آری از این پیشامدها و وقایع به صور مختلفه و اشکال متنوعه بسیار بوقوع پیوست که از تعدد لا تحصی است»^{۳۸۳}

عبدالبهاء این رفتار خشونت بار خود را این چنین توجیه می‌کند:

«با بعضی اشخاص هزار نصایح و مواعظ جای یک کشیدی را نمی‌گیرد»^{۳۸۴}

البته ظاهراً ایشان فراموش کرده‌اند که پدرشان این چنین دستور داده بودند:

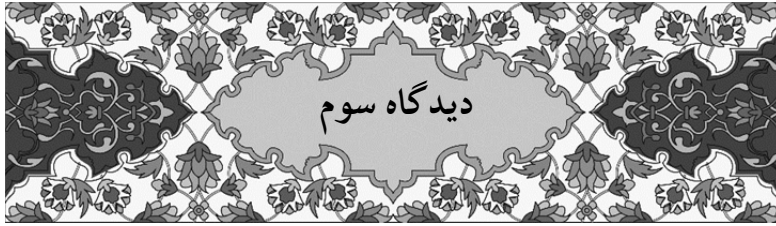
«شما در کتاب منع شده‌اید از جدال و نزاع و زدن و همانند آن‌ها از آنچه که باعث ناراحتی قلب‌ها می‌شود.»^{۳۸۵}

۳۸۲- خلیل شهیدی، *خاطرات خلیل شهیدی*، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۳۸۳- خلیل شهیدی، *خاطرات خلیل شهیدی*، صص ۲۵۴-۲۵۵.

۳۸۴- خلیل شهیدی، *خاطرات خلیل شهیدی*، ص ۲۵۴.

۳۸۵- «قد منعتم فی الكتاب عن الجدال و النزاع و الضرب و امثالها عما تحزن به الافئده و القلوب»: بهاءالله، *اقدس*، بند ۱۴۸، ص ۱۳۹.



آیا اساساً این تعلیم، از نظر عقل و منطق صحیح است؟

چالش نخست:

عبدالبهاء می‌گوید:

«اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدمش بهتر، بی دینی به از دین است.»^{۳۸۶}

«اگر دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجح است»^{۳۸۷}

آیا اگر کلام حقی که از جانب خدا آورده شده، سبب آشفته شدن عده‌ای شود و سر ناسازگاری و عداوت بگذارند، باید گفت خدا فعلی عبث انجام داده و نبود این دین، بهتر از بودنش است؟ و یا در الهی بودن آن پیام شک نمود؟

مگر نه اینکه بسیاری از پیامبران در راه هدف الهی‌شان مجبور به جنگ شدند و یا حتی خودشان شکنجه و کشته شدند؟ آیا باید در درستی تمامی این ادیان شک نمود و همه را اعم از زرتشت، یهودیت، مسیحیت و اسلام زیر سوال برد؟

آیا معیار حقانیت یک دین نحوه‌ی عکس العمل مردم به آن دین است؟

۳۸۶- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۶.

۳۸۷- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۵۹ (به نقل از عبدالبهاء).

چالش دوم:

آیا وقتی خداوند صلاح می‌بیند پیامی را توسط فرستاده‌اش به مردم برساند، آن رسول، حق خواهد داشت بر خلاف خواست خدا و برای جلوگیری از دشمنی و اختلاف بین مردم از ابلاغ پیام هدایت سر باز زند؟ مانند بهاء‌الله به گوشه‌ای فرار کند و اندیشه‌ی بازگشت را هم به خود راه ندهد؟^{۳۸۸}

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



۳۸۸- «چون فی الجملة بر امورات محدثه‌ی بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم... و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم. قسم بخدا که این مهاجرت را خیال مراجعت نبود و مسافرت را امید مواصلت نه»: بهاء‌الله، ایتقان، ص ۱۶۶.



بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۳۸۹}

۱. آیا تعلیم «دین باید سبب الفت و محبت شود» جدید است؟

عبدالبهاء: این تعلیم جدید است و اول بار توسط پدر من مطرح شده است.^{۳۹۰}

عبدالبهاء: تمام پیامبران برای ایجاد الفت و محبت آمده‌اند!^{۳۹۱}

۲. محبت یا خشونت؟

عبدالبهاء: وقتی همگان در نهایت عداوت و کینه بودند، بهاء‌الله جهانیان را به محبت و معاشرت دعوت نمود و بین همه، اتحاد و اتفاق برقرار ساخت.^{۳۹۲}

خواهر بهاء‌الله: مردم به دلیل خشونت و ظلم بهاء‌الله درباره‌ی او می‌گفتند:

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!^{۳۹۳}

390- "He sets forth a new principle for this day in the announcement that religion must be the cause of unity, harmony and agreement among mankind. If it is the cause of discord and hostility, if it leads to separation and creates conflict, the absence of religion would be preferable in the world," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, pp. 454-455.

یعنی: «او اصلی جدید برای امروز اعلام می‌دارد و آن این است که دین باید عامل وحدت، هماهنگی و توافق میان بشریت باشد. اگر دین باعث ناسازگاری و خصومت شود، اگر منجر به جدایی و عامل ستیزه شود، نبود دین در جهان (به بودن آن) ارجحیت خواهد داشت.» و «جمع می‌گفتند تعالیم حضرت بهاء‌الله فی الحقیقه مثل ندارد ... دین باید سبب محبت و الفت باشد اگر نباشد عدم دین بهتر است، در کدام کتاب است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، ص ۷۸.

۳۹۱- «جمع انبیاء بجهت تربیت آمدند تا نفوس غیر بالغه را ببلوغ رسانند و الفت و محبت بین جنس بشر اندازند نه بغض و عداوت»: اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۶۵ (به نقل از عبدالبهاء).

۳۹۲- «در زمانی که شرق را ظلمت اختلاف احاطه نموده بود و ملل مشرق زمین در نهایت عداوت و بغضا بودند و مذاهب با یکدیگر در نهایت اجتناب و یکدیگر را نجس میدانستند و همیشه مشغول جنگ و جدال در چنان وقتی حضرت بهاء‌الله چون شمس از افق شرق طالع شد و جمع را بمحبت و معاشرت دعوت فرمود و به نصیحت و تربیت آنها پرداخت از هر ملت و مذهبی هدایت کرد ملل و مذاهب مختلفه را التیام داد و بنهایت اتحاد و اتفاق رسانید»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۵۴.

۳۹۳- عزبه خانم، شاه سلطان، *تنبيه النائمین*، ص ۱۲.

۳. آیا بابیت دین است؟

عبدالبهاء: اگر دینی سبب دشمنی، جنگ و کشتار شود، دین نیست.^{۳۹۴}

بنگرید به: جنگ و دعواهای بایبان برای کسب عنوان من یظهره اللهی.^{۳۹۵}

بنگرید به: وقوع کشتار و جنگ‌های خونینی که به تحریک و دستور باب، در سه نقطه‌ی ایران به راه افتاد.^{۳۹۶}

بنگرید به: دستور مسقیم باب مبنی بر کشتن تمام افراد غیر بابی.^{۳۹۷}

۳۹۴- «اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد. بی دینی بهتر است ... اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است. ... اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۴۴ و ۴۵.

۳۹۵- پس از مرگ علی محمد باب به غیر از میرزا حسین علی نوری و برادرش صبح ازل، بیست و پنج نفر دیگر از بابیه خود را موعود کتاب بیان خواندند. مانند میرزا اسدالله دیان، میرزا محمد نبیل زرنندی (که بعدها با بهاءالله همراه گردید)، میرزا غوغای درویش، سید بصیر هندی. برگرفته از: فیضی، حضرت بهاءالله، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۳۹۶- اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل (مطالع الانوار)، ص ۳۳۰ و صص ۳۴۵-۳۴۶ و فصل واقعه نیریز، ص ۴۳۴؛ و سبحانی، آموزه‌های نظم نوین جهانی بهایی.

۳۹۷- «در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الّا من آمن و صدق بود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ و «معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک اول کلمه فضرِب الرقاب (گردن زدن) و ثانی حرق کتب (سوزاندن کتب) و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فتای احزاب حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان بر داشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را به صفات روحانی تبدیل نمود»: بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۲. برای دیدن مصادیقی از این عبارات در کتب خود باب، به تعلیم چهارم مراجعه کنید.

۴. آیا بهائیت دین است؟

عبدالبهاء: اگر دینی سبب دشمنی، جنگ و کشتار شود، دین نیست.^{۳۹۸}

بنگرید به: دشمنی و جنگ بهاء الله با برادرش صبح ازل و به تبع آن، بهاییان با ازلیان.^{۳۹۹}

بنگرید به: دشمنی و دعوای عبدالبهاء (عباس افندی) با برادرش محمد علی افندی.^{۴۰۰}

بنگرید به: دشمنی، نزاع و کینه‌ی شوقی با بسیاری از پیروان قدیمی بهائیت.^{۴۰۱}

بنگرید به: دشمنی و نزاع روحیه ماکسول (همسر شوقی افندی) و سازمان ایادی با میسن ری می رئیس هیئت بین‌المللی بهایی.^{۴۰۲}

۳۹۸- «اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد، بی دینی بهتر است ... اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی

بهتر از آن است. ... اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۴۴ و ۴۵.

۳۹۹- باب، صبح ازل را به عنوان جانشین خود تعیین نموده بود. تصویر وصیت‌نامه‌ی باب که در آن صبح ازل را به عنوان جانشین خود، تعیین کرده، در مقدمه‌ی کتاب نقطه الکاف توسط ادوارد براون ارائه شده است (کاشانی، نقطه الکاف، مقدمه‌ی کتاب: ص ۱۹) ولی بهاء‌الله اعلام کرد جانشین باب و «من یظهره الله» کسی نیست جز خودش! به همین دلیل بین دو برادر و طرفداران‌شان درگیری‌های شدیدی صورت گرفت. حکومت عثمانی برای پایان دادن به این منازعات، بهاء‌الله و پیروانش را به عکا در فلسطین و صبح ازل و ازلیان را به قبرس تبعید کرد.

۴۰۰- طبق وصیت‌نامه‌ی بهاء‌الله، جانشین او غصن اعظم (یعنی عبدالبهاء) و پس از او غصن اکبر (یعنی محمد علی افندی) تعیین شده بود: «وصیه الله آن که باید اغصان (لقب خویشاوندان باب) و افنان (لقب خویشاوندان بهاء‌الله) و منتسبین، طراً بغصن اعظم ناظر باشند ... قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ امراً من لدن علیم خیر. محبت اغصان بر کل لازم ... احترام و ملاحظه‌ی اغصان بر کل لازم»: بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، صص ۴۰۲-۴۰۳. اما پس از مرگ بهاء‌الله، بین دو برادر (غصن اکبر و غصن اعظم) اختلاف ایجاد شد و کار به دعوا و ناسزاگویی کشید. عبدالبهاء طرفداران خود را ثابتین و طرفداران برادرش محمد علی افندی را ناقصین می‌خواند. در مقابل، محمد علی افندی طرفداران خود را موحدین و طرفداران برادر را مشرکین می‌نامید.

۴۰۱- پس از درگیری‌های عبدالبهاء و برادرش، عبدالبهاء بر خلاف وصیت پدر، شوقی افندی نوه‌ی دختری‌اش را به عنوان جانشین خود معرفی نمود. به همین دلیل برخی از بهاییان ریاست شوقی را نپذیرفتند و منازعات و درگیری‌های جدیدی رخ داد.

۴۰۲- برخلاف پیش‌بینی عبدالبهاء، شوقی افندی عقیم بود و جانشینی هم برای خود تعیین ننمود. لذا پس از مرگش، رهبران بهایی بر سر کسب جایگاه جانشینی او به تکاپو افتادند و هر یک خود را بر حق و دیگران را باطل خواند. در این میان عمق درگیری‌های طرفداران روحیه ماکسول (همسر شوقی افندی) و طرفداران ری می (رییس سابق هیئت بین‌المللی بهایی) از دیگران بیشتر بود. به گونه‌ای که ری می بیت‌العدلی را که روحیه ماکسول بنا نهاده بود، نامشروع خواند و بیت‌العدل نیز ری می را طرد روحانی نمود.

۵. آیا بی دینی، بهتر از بهایی بودن است؟

عبدالبهاء: اگر دین سبب عداوت شود، بی دینی بهتر است.^{۴۰۳}

بهاء الله: زمانی که اعلام کردم «من يظهر الله» هستم، آنچنان بغض و کینه و حسدی ایجاد شد که از ابتدای خلقت، با چنین شدتی سابقه نداشت و پیش هم نخواهد آمد.^{۴۰۴} من می‌خواهم در سینه‌ی منکرین بهاییت آتش کینه ایجاد کنم.^{۴۰۵}

۶. اعتقاد افراد به ما ربط دارد یا ندارد؟

عبدالبهاء: اعتقاد افراد به ما ربطی ندارد. مسائل اعتقادی به خدا مربوط می‌شود و روز قیامت خود رسیدگی می‌کند. خدا ما را محتسب مردم قرار نداده است.^{۴۰۶}

بهاء الله: برای کافرین، عذاب حتمی باشید.^{۴۰۷}

۴۰۳- «دین باید سبب الفت و محبت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد. بی دینی بهتر است»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۴.

۴۰۴- «در این ایام رانحه حسدی وزیده که قسم بمرئی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم ... تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد»: بهاء الله، ایقان، ص ۱۶۵.

۴۰۵- «ما اردنا لقائک الا لیتیم حجة الله علیک و علی من حولک لعل تسکن نار البغضاء فی صدرک و صدور الذین کفروا برب الارباب»: یعنی: ما نخواستیم با تو ملاقات کنیم جز اینکه حجت را بر تو و اطرافیان تمام کنیم تا آتش کینه در دل تو و دل آنان که به رب الارباب کافر شدند سکونت گزینند»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۹۷، ص ۳۳۹.

۴۰۶- «پس چرا ما نا مهربان باشیم؟ چرا بگوئیم این موسوی است، او عیسوی است، این محمدی است، او بودائی است؟ اینها دخیلی بما ندارد خداوند همه‌ی ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کل مهربان باشیم. اما مسائل عقائد راجع به خدا است. او در روز قیامت، مکافات و مجازات دهد. خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۲۸۴-۲۸۵.

۴۰۷- «انتم یا احباء الله کونوا سحاب الفضل لمن امن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن کفر بالله و کان من المشرکین» یعنی: «ای احبای خدا، ابر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است»: بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۶.

۷. برای دشمن، دوست باشیم یا شعله‌ی آتش؟

عبدالبهاء به نقل از بهاء‌الله: دشمن را، دشمن نبینید. دوست ببینید و با او همانگونه رفتار کنید که با دوست رفتار می‌کنید.^{۴۰۸}

بهاء‌الله: بر دشمنانم شعله‌ی آتش باشید.^{۴۰۹}

۸. همراهی یا طرد؟

عبدالبهاء: اگر کسی جدا شد، او را برگردانید و همراهش باشید.^{۴۱۰}

شوقی: کسی حق ندارد با بهاییانی که طرد روحانی شده‌اند، تکلم کند. (حتی خانواده اش و حتی در حد سلام).^{۴۱۱}

۴۰۸- «اگر خدا نکرده شما دشمن داشته باشید او را دشمن نبینید دوست ببینید. به دوست چگونه لازم است معامله کردن بدشمن همان معامله را مجری دارید»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۱۵۴ (به نقل از بهاء‌الله).

۴۰۹- «کن كسعله النار علی اعدائی و كوثر البقا لاجبائی» یعنی: «بر دشمنانم مانند شعله‌ی آتش باش و برای دوستانم کوثر بقا»: بهاء‌الله، *ادعیه حضرت محبوب*، لوح احمد.

۴۱۰- «باید گوسفندان الهی با یکدیگر در کمال الفت باشند اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند»: اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۴۴.

۴۱۱- «راجع به احبائی که به واسطه غفلت و نادانی از تشکیلات اداری منفصل شوند سوال نموده بودید که آیا به محافل عمومی دعوت شوند یا خیر؟ فرمودند: دعوت آنان جایز نه و نسبت به کسانی که از جامعه امر منفصل شده‌اند آیا سلام و کلام با آنها جایز است یا نه؟ فرمودند اگر چنانچه انفضال روحانی است تکلم به هیچ وجه جائز نه»: شوقی، *توقیعات مبارکه* (سنه ۱۰۲-۱۰۹)، صص ۹۴-۹۵.

۸. کتک بزنیم یا نزنیم؟

بهاء الله: نزنید: «شما در کتاب منع شده‌اید از جدال و نزاع و زدن و همانند آن‌ها از آنچه که باعث ناراحتی قلب‌ها می‌شود.»^{۴۱۲}

عبدالبهاء: نزنید: «جمال مبارک ما را از جمیع قیود نجات داده می‌فرماید با جمیع مهربانی کنید، حتی با اعداء.»^{۴۱۳}

بهاء الله و عبدالبهاء: بزنید ما هم می‌زنیم!^{۴۱۴}

۴۱۲- «قد منعتم فی الكتاب عن الجدال و النزاع و الضرب و امثالها عما تحزن به الا فنده و القلوب»: بهاء الله، اقدس، بند ۱۴۸، ص ۱۳۹.

۴۱۳- گفتار شفاهی مرکز میثاق در جمع حاضران و مجاورین در حیفاز از خاطرات میرزا عیسی اصفهانی درگاهی، ص ۱۸ (به نقل از عبدالبهاء).

۴۱۴- «وقتی جمال مبارک از سلیمانیه تشریف آوردند یک روز توی کوچه تشریف می‌بردند با مرحوم آقا میرزا محمدقلی، یک شخص کباب فروش آهسته گفت: باز بایی‌ها آفتابی شدند! جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند: بزنی توی دهنش! میرزا محمدقلی ریش او را گرفته توی سرش می‌زد؛ مؤید، حبیب، ج ۱، ص ۲۶۶ (به نقل از عبدالبهاء)؛ «روزی (عبدالبهاء) در بیرونی بیت مبارک در حیفاز فرمودند «دستمال را فراموش کردم». یک نفر از احبا که معروف با استاد محمد علی بنا بود باین مضمون عرض کرد: «چگونه می‌شود مظهر حق چیزی فراموش کند؟ فوراً یک سیلی باو زدند و فرمودند: «مردک! به یک دستمال فراموش کردن صد نفر را امتحان می‌کند.» خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، ص ۱۹۳؛ «...آنگاه (عبدالبهاء) با کمال وقار و قدرت نزدیکش تشریف بردند و چند کشیدی و سیلیهای محکم باو زدند ...»؛ خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، صص ۲۲۴-۲۲۵؛ «...بلند شد تا کفشش را به پا کند. تا عقب کرد یک سیلی محکمی به او زدم. خواستم یکی دیگر بزنیم که فرار کرد...»؛ مؤید، خاطرات حبیب، ج ۱، صص ۴۱۶-۴۱۷ (به نقل از عبدالبهاء)؛ «گفتم قم (پاشو) و یک سیلی به گوشش زدم و از بالای عمارت بلند کرده به پایین انداختم»؛ گفتار شفاهی مرکز میثاق در جمع حاضران و مجاورین در حیفاز از خاطرات میرزا عیسی اصفهانی درگاهی، ص ۲۰ (به نقل از عبدالبهاء)؛ «حضرت عبدالبهاء او را احضار فرمودند ... آنگاه در تحت تهدید و تویخ و چند کشیدی قرار گرفت. پس از آنکه خارج شد، مجدداً بلافاصله او را خواستند. پیش خود تصور کرده بود شاید ورق برگشته است ولی چنین نبود زیرا در حین ورود مره اخری (بار دیگر) اشد از ماقبل شروع فرمودند.»؛ خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، صص ۲۵۳-۲۵۴.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه:

۱- آیا «دین باید سبب الفت و محبت باشد»، تعلیم جدیدی است؟

تمامی پیامبران در جهت رفع اختلافات بشر و ایجاد الفت بین ایشان تلاش نموده‌اند. نمونه‌هایی که از اوستا، انجیل و کلام اهل بیت(ع) ذکر گردید، مؤید این مطلب است که همواره دین الهی به دنبال الفت بوده و از سوی بهایبان کشف جدیدی رخ نداده است.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

به گفته‌ی عبدالبهاء اگر دین سبب جنگ شود، عدمش بهتر است. در حالی که بر سر باییت و بهاییت و جانشینی سران بهاییت، جنگ‌های متعددی رخ داده و خون بسیاری از مردم بی‌گناه ریخته شده است. حتی بهاء‌الله با خواهر و برادرش بر سر جانشینی باب، دعوا و فحاشی نموده است. درضمن به بهایبان نیز دستور داده نسبت به دشمنانش، عذابی حتمی باشند.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

در طول تاریخ، بسیاری از مردم جاهل در برابر پیام هدایتی که پیامبرشان حامل آن بود، جبهه گرفته‌اند و نه تنها کار به جنگ و دعوا کشیده است، بلکه پیامبران را نیز به شهادت رسانده‌اند. آیا می‌توان گفت چون پیامد دین، بُروز جنگ بوده، اساساً نیامدن این پیامبران بهتر می‌بود؟



تعلیم چهارم: دین باید مطابق علم و عقل باشد



«تعلیم چهارم حضرت بهاءالله آنکه دین باید مطابق علم باشد. زیرا خدا عقل به انسان داده تا حقایق اشیاء را تحقیق نماید. اگر مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد، وهم است. زیرا مقابل علم جهل است. و اگر بگوئیم دین ضدّ عقل است، مقصود این است که دین جهل است. لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود. اگر مسئله ای مخالف عقل باشد، ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد. همیشه متزلزل است.»^{۴۱۵}





مقصود از تطابق دین با علم و عقل، این است که دینی که
با عقل و علم مخالف باشد، وهم است، نه دین.

عبدالبهاء می گوید:

«بین اهل علم و دین، پیوسته جنگ و اختلاف بوده است. حضرت بهاء الله اعلان نمود که باید
دین مطابق علم باشد ... عقل، نخستین استعداد انسان است و دین الهی نیز با آن مطابق است.
حضرت بهاء الله این نوع جدال و اختلاف را از میان برداشتند و علم و دین را مطابق
دانستند.»^{۴۱۶}

یکی از تعالیم دوازده گانه که بهائیان پیرامون آن تبلیغات وسیعی کرده و آن را از شاه کارهای
فکری این آیین می دانند، تطابق دین با علم و عقل است. بهائیان، ادعا می کنند عقاید بهائیت بر
پایه ی علم و عقل استوار است و هیچگونه اختلافی بین بهائیت و علم وجود ندارد.

۴۱۶- کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، صص ۱۵۹-۱۶۰ (به نقل از عبدالبهاء).

لذا این تعلیم، از جذاب‌ترین تعالیم برای جوانان بهایی محسوب می‌شود. زیرا با کمال افتخار اعلام می‌کنند دینی را برگزیده‌ایم که بر خلاف سایر ادیان، هم با علوم و پیشرفت‌های بشری همراه است و هم با همه‌ی داده‌های عقلانی تطابق دارد. البته جذابیت این شعار بر کسی پوشیده نیست. اما اگر این فتوای بهاء‌الله را که می‌گوید «اگر مسائل دینیہ مخالف عقل و علم باشد، وهم است»^{۴۱۷} بپذیریم، به ناچار به نتایج زیر می‌رسیم:

۱. هیچ نکته‌ای خلاف عقل در مجموعه‌ی متون بهایی خصوصاً آثار رهبران این فرقه نباید وجود داشته باشد.
۲. هیچ نکته‌ی غیر علمی یا متناقض با انواع دانش‌های روز در بهائیت نباید وجود داشته باشد.
۳. اگر موردی خلاف علم و عقل در بهائیت یافت شود، بهائیان باید از دین خود دست بکشند، زیرا بر اساس اعتقاد آنها، دین‌شان دیگر دین نیست.

اگر فتوای بهاء‌الله مبنی بر اینکه «دینی که با عقل و علم تطابق نداشته باشد، دین نیست» را بپذیریم به این نتیجه می‌رسیم که اگر در بهائیت موردی متناقض با علم و عقل یافت شود، بهائیت از ماهیت دین خارج می‌شود و وهم نامیده می‌شود.



بهائیان، هنگامی که می‌خواهند از این تعلیم در تبلیغات خود استفاده نمایند، بر ادیان دیگر خرده می‌گیرند که با علم امروز همخوانی ندارند^{۴۱۸} و تنها بهائیت است که می‌تواند به نیازهای

۴۱۷- عبدالیهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴۱۸- به طور مثال می‌گویند: «اسلام که تاکنون با مباحثات و نیرومندی خود را به پیش برده است اینک در زیر ضربات دانش علمی جدید مواجه با مصیبت شده است. همان دانش علمی که ناقوس مرگ سیستم‌های مذهبی همه ادیان بزرگ را به صدا در

بشر امروز پاسخ گوید.^{۴۱۹} اما هرگاه همین اشکال متوجه بهائیت می‌شود، می‌گویند مشکل از دین نیست، از فهم شماس است.^{۴۲۰}

در واقع بهاییان با شعار لزوم تطابق دین با علم و عقل و ادعای به روز بودن بهائیت، توجه جوانان را به سوی آیین خویش جلب می‌کنند. آنها می‌گویند:

«چون نهضت بهائی با عقل مطابق است و از علم دفاع میکند و از عقاید موروثی گذشته کاملاً آزاد است ... لذا نهضت بهائی در سراسر جهان در بین طبقات دانشجو نفوذی عجیب دارد.»^{۴۲۱}

اما هنگامی که از ایشان می‌پرسند علم بشر، همیشه دستخوش تغییر و تحول است، با این حساب این دین قرار است با کدام یک از نظریه‌های علمی مطابقت کند، پاسخ می‌دهند: منظور ما از علم، علم حقیقی است؛ نه علم بشری! منظور ما از عقل، عقل کل الهی است و نه عقل بشر!^{۴۲۲} آنها می‌گویند: بهائیت با عقل و علم الهی مطابق است و اگر تعلیم یا حکمی در بهائیت بود که با عقل و علم امروز بشر مطابق نبود، نقص از علم و عقل بشر است.^{۴۲۳}

آورده است. مسلمان تحصیل کرده و روشنفکر به سرعت از دین خود دور می‌شوند ... آنان که هنوز تمسک و تعلق به مذهب خویش نشان می‌دهند در پی آنند که اصلاحاتی انجام دهند تا اسلام را با علوم جدید هماهنگ سازند؛ کاب، *آرامش برای جهان پر آشوب*، صص ۷۶-۷۷؛ و «هر چیز در عالم لابد از تغییر است و این تغییر و تبدیل لازمه حیات است ... جمیع ادیان عالم تابع همین قانون هستند . تاسیس می‌شوند . رشد می‌کنند . توسعه می‌یابند . رسالت خود را به اتمام می‌رسانند و چون به اوج خود رسیدند آنگاه رو به انحطاط می‌نهند و پایان می‌پذیرند»؛ کاب، استن وود، *آرامش برای جهان پر آشوب*، ص ۷۴.

۴۱۹- «جمیع امور تجدد یافته پس باید که حقیقت دین الهی نیز تجدد یابد تقالید بکلی زائل شود و نور حقیقت بتابد تعالیمی که روح این عصر است ترویج گردد و آن تعالیم حضرت بهاءالله که مشهور آفاق است و نفعات روح القدس است»؛ عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۳.

۴۲۰- «هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا دین و عقل یکیست ابدأ از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند آنوقت قصور از دین نیست از نقصان عقل است»؛ اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۹۳ (به نقل از عبدالبهاء)؛ و «هرجا بین علم و دین اختلاف ظاهر شود علت آن خطای ماست»؛ اسلمنت، *بهاءالله و عصر جدید*، ص ۲۲۱.

۴۲۱- کاب، *آرامش برای جهان پر آشوب*، ص ۱۶۰.

۴۲۲- «مقصود از علم، علم حقیقی و مقصود از عقل، عقل کلی الهی است که دین باید با آن مطابق باشد»؛ اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۹۱ (به نقل از عبدالبهاء).

۴۲۳- «هرجا بین علم و دین اختلاف ظاهر شود علت آن خطای ماست»؛ اسلمنت، *بهاءالله و عصر جدید*، ص ۲۲۱.

بدین ترتیب، ایشان تغییر جهت داده، می‌گویند: این علمی که بشر به آن رسیده و عقلی که انسان دارد، مصون از خطا نیست.^{۴۲۴} درست است که دین باید با علم و عقل تطابق داشته باشد ولی مراد، علم و عقل خدایی است، نه بشری. اگر مطلبی در دین بود که با علم و عقل انسان مطابق نبود، نباید به دین خرده گرفت. باید دانست که یقیناً اشکال از خطای بشری است.^{۴۲۵}

ایشان به کلی فراموش می‌کنند در تبلیغات‌شان، مقصود خود را از علم، تکنولوژی روز بشر معرفی نموده،^{۴۲۶} عقل را عقل انسان این عصر دانسته و ادیان دیگر را به سبب قدیمی بودن‌شان، فاقد ارزش معرفی کرده بودند.^{۴۲۷}

با این حساب، ارجحیت بهائیت بر ادیان چیست؟ کدام دینی می‌گوید احکام و محتوایش غیر عقلانی و غیر علمی است؟ کدام دینی می‌گوید اگر موردی در دین بود که با عقل و علم بشر منطبق نبود، مشکل از آن دین است؟

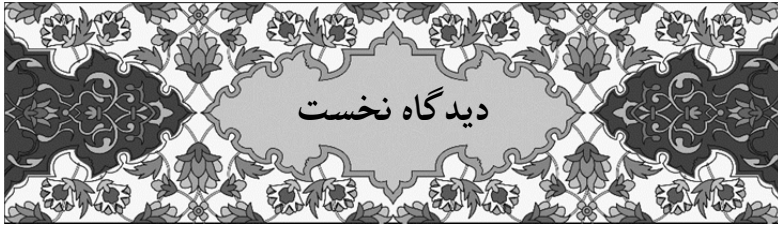
در دیدگاه سوم، با تفصیل بیشتری این موضوع را توضیح خواهیم داد. اما اکنون طبق روال همه‌ی فصول، ابتدا به بررسی جدید بودن یا نبودن این تعلیم می‌پردازیم.

۴۲۴- «عقول جزئیة بشریه مصون از خطا نیستند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۳ (به نقل از عبدالبهاء).

۴۲۵- «هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا دین و عقل یکیست ابدأ از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند آنوقت قصور از دین نیست از نقصان عقل است»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۳ (به نقل از عبدالبهاء)؛ و «هرجا بین علم و دین اختلاف ظاهر شود علت آن خطای ماست»: اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۲۱.

۴۲۶- در دیدگاه سوم همین تعلیم، به نمونه‌هایی از سخنان عبدالبهاء که علم را دانش بشری تعریف کرده، اشاره کرده‌ایم.

۴۲۷- به طور مثال می‌گویند: «اسلام ... اینک در زیر ضربات دانش علمی جدید مواجه با مصیبت شده است. همان دانش علمی که ناقوس مرگ سیستم‌های مذهبی همه ادیان بزرگ را به صدا در آورده است»: کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، صص ۷۶ - ۷۷؛ و «هر چیز در عالم لابد از تغییر است و این تغییر و تبدیل لازمه حیات است ... جمیع ادیان عالم تابع همین قانون هستند. تاسیس می‌شوند. رشد می‌کنند. توسعه می‌یابند. رسالت خود را به اتمام می‌رسانند و چون به اوج خود رسیدند آنگاه رو به انحطاط می‌نهند و پایان می‌پذیرند»: کاب، استن وود، آرامش برای جهان پر آشوب، ص ۷۴ (به نقل از عبدالبهاء).



آیا این تعلیم، تازگی دارد و پیش از اعلان بهایان، شنیده نشده بود؟

عبدالبهاء در مورد جدید بودن این تعلیم پدرش چنین می‌گوید:

«بعلاوه او (یعنی بهاء‌الله) اعلام می‌دارد که دین باید با علم و عقل هماهنگ باشد. اگر [دین] مطابق با علم و موافق با عقل نباشد، خرافات است. تا به امروز این چنین مرسوم بوده که انسان تعلیم دینی را بپذیرد اگر چه تطابقی با عقل و قضاوت انسانی نداشته باشد. تطابق تعلیم مذهبی با عقل، افق جدیدی است که بهاء‌الله برای روح انسان گشوده است»^{۴۲۸}

و در جای دیگر ادعا می‌کند در هیچ کتاب دیگر این آموزه یافت نمی‌شود:

«جمیع میگفتند تعلیم حضرت بهاء‌الله فی الحقیقه مثل ندارد ... میگفتیم از جمله این تعلیم ... دین باید مطابق با عقل سلیم و علم صحیح باشد، این در کدام کتاب است؟»^{۴۲۹}

البته طبق معمول سخنان خود را نقض کرده و می‌گوید:

428- "Furthermore, He proclaims that religion must be in harmony with science and reason. If it does not conform to science and reconcile with reason, it is superstition. Down to the present day it has been customary for man to accept a religious teaching, even though it was not in accord with human reason and judgment. The harmony of religious belief with reason is a new vista which Baha'u'llah has opened for the soul of man," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 455.

۴۲۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۷۸.

«حضرت علی داماد حضرت محمد فرموده‌اند هر مسأله‌ای با علم موافق است، باید با دین نیز موافق باشد؛ آنچه را عقل ادراک نماید، دین آن را قبول کند. دین و علم توأم‌اند؛ هر دینی مخالف با علم باشد، صحیح نیست.»^{۴۳۰}

به این ترتیب عبدالبهاء اقرار می‌کند که این تعلیم، در اسلام و در سخنان حضرت علی (ع) پیشینه داشته است. از این رو ادعای تازه و بکر بودن این تعلیم، دیگر جایی نخواهد داشت و چنان نیست که بهائیت ارمغان جدیدی آورده باشد. اما گذشته از اقرار عبدالبهاء مبنی بر جدید نبودن این تعلیم، خوب است به نمونه‌هایی از ارتباط دین با علم و عقل در اسلام اشاره نماییم:

امام علی (ع) می‌فرماید:

«پیامبران آمده‌اند تا گنجینه‌های عقول را برای آدمیان آشکار نمایند.»^{۴۳۱}

به تعبیر حضرت امیر، پیامبران، برای شخم زدن دفینه‌های عقول مردم و بیدار نمودن عقل‌های ایشان مأمور شده‌اند. آیا معنای این روایت، چیزی جز ارتباط تنگاتنگ عقل و دین است؟ آنجا که امیرمؤمنان علی (ع) فرموده‌اند: «سه چیز اگر در شخصی باشد ایمانش کامل می‌شود، عقل، حلم و علم»^{۴۳۲} آیا از لزوم عقل و علم برای ایمانی که ارمغان دین است، حکایت نمی‌کند؟

حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

«خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت ظاهری و حجت باطنی. حجت بیرونی و ظاهری، فرستادگان خداوند و انبیا و ائمه هستند و حجت درونی و باطنی، عقل‌ها هستند.»^{۴۳۳}

۴۳۰- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۶۱؛ و کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، ص ۱۵۶؛ و اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۸۸ (به نقل از عبدالبهاء). مدرک اسلامی این روایت از جانب عبدالبهاء، ذکر نشده است. هدف ما از بیان این جمله، صرفاً تذکر بر اقرار جناب عبدالبهاء بر بدیع نبودن تعلیم است.

۴۳۱- «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ... يَتَّبِعُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»: سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱، ص ۴۳.

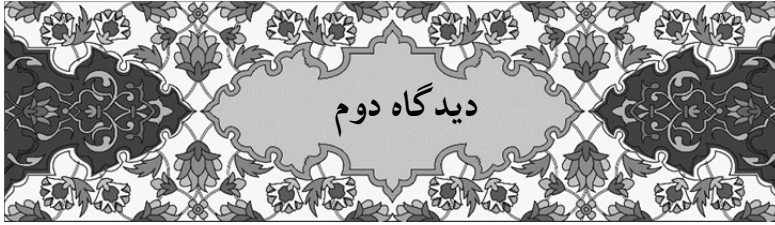
۴۳۲- «ثلاث من كن فيهما كمل ايمانه العقل والحلم والعلم»: آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۴۷۰، ص ۸۸.

این روایت نیز به ارتباط دین و عقل اشاره می‌کند. علاوه بر این، تطابق دین و عقل آن‌قدر در میان علمای اسلامی بدیهی بوده که از قدیم، جمله‌ی معروف زیر در میان علمای اسلامی رواج داشته است:

«كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ، حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ، حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ»

یعنی: هر آنچه عقل به آن حکم می‌کند، شرع نیز به آن حکم می‌کند و هر آنچه شرع حکم می‌کند، عقل نیز به آن حکم می‌کند.

۴۳۳- «ان لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنه، فاما الظاهره فالرسول و الانبياء و الائمة و اما الباطنه فالعقول»: کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل، ح ۱۲، ص ۱۶.



آیا بهایان و در رأس آنها رهبران‌شان بر طبق این تعلیم رفتار کرده‌اند؟

باب، بهاء‌الله، عبدالبهاء و سایر بزرگان بهائیت گاهی دستوراتی صادر نموده‌اند که با هیچ عقل سلیمی تأیید نمی‌شود. حتی با علوم اثبات شده‌ی بشری نیز در تضاد است. بنابراین، طبق فرمایش عبدالبهاء، هم باییت و هم بهائیت تنها یک وهم و خیال باطل هستند و نباید آنها را دین دانست. در ادامه به برخی از مصادیق غیر عقلانی بودن سخنان ایشان اشاره می‌کنیم.

۱- معیار صحت عقل و علم پذیرش بهائیت است!

مشکل اصلی اینجاست که جناب بهاء‌الله، اصلاً علم و عقل را معیاری برای تشخیص صحت و سُقم ادیان نمی‌داند. او عقیده دارد معیار همه چیز مسلک بهائیت است و همه چیز باید با این معیار سنجیده شود. او تا آنجا پیش می‌رود که اعلام می‌کند عقل و علم در صورتی اعتبار دارند که انسان بهایی شود. در ابتدای فصل اول به مواردی از این دست فرمایشات بهاء‌الله اشاره کردیم، مثلاً:

«میزان کلیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد»^{۴۳۴}

«اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهائیت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود)»^{۴۳۵}

او به این قبیل فرمایشات هم اکتفا ننموده و در کتاب اقدس ادعا می‌کند:

«ای گروه علما، کتاب خدا را با آنچه از قواعد و علوم نزدتان است نسنجید زیرا [آن کتاب خود] ترازوی [سنجیدن] حق در میان خلایق است. آنچه در میان ملت‌ها است باید توسط این ترازوی اعظم سنجیده شود.»^{۴۳۶}

این سخنان بدین معنی هستند که علوم اصلا معیار سنجیدن سخنان بهاء‌الله نیستند بلکه کتب بهاء‌الله معیار سنجیدن همه چیز محسوب می‌شوند. اگر بر اساس عبارات فوق، علم میزان سنجیدن و شناخت بهائیت نیست، پس چگونه باید تطابق دین و عقل را با آن تشخیص داد و اساسا تعلیم «تطابق دین با علم و عقل» به چه دردی می‌خورد؟

۴۳۴- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۰.

۴۳۵- بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۱۱.

۴۳۶- «قل یا معشر العلماء لا تنزوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۹۸، ص ۹۹.

۲- فرمایشات خلاف علم و عقل باب

همانطور که در تعلیم نخست نیز گفته شد، علی محمد باب و کتاب بیان که نوشته‌ی اوست، نزد بهاییان جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که بهاء‌الله در خصوص کتاب بیان چنین گفته است:

«رجوع به آن (بیان) نمایند که حرفی از آن کفایت می‌کند همه اهل ارض را و کان‌الله‌ذاکر کل شیء فی کتاب مبین»^{۴۳۷}

هر چیزی را خدا در «بیان» ذکر کرده و آنقدر این کتاب (یا دین) ارزشمند است که یک حرف آن، برای کل بشریت کافی است.



و نیز گفته:

«سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بیان نزد من محبوب‌تر است از تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است»^{۴۳۸}

بهاء‌الله بارها با تاکید اعلام نموده بود نه تنها قصد منسوخ اعلام کردن احکام کتاب بیان را ندارد، بلکه در آینده آن را تثبیت نیز می‌نماید.^{۴۳۹} نکته‌ی حائز اهمیت در اینجا آن است که بهاء‌الله مدح‌های فوق را در مورد کتابی بیان کرده که بسیاری از احکام آن نه تنها خالی از

۴۳۷- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۰۲.

۴۳۸- «فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض»: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۴۳۹- «قل ان المشرکین ظنوا بانا اردنا ان ننسخ ما نزل علی نقطه البیان .. و لکن الله اراد بهذا الظهور ان یثبت ما نزل من عند نقطه البیان ... فسوف نثبت احکامه و نبرهن آثاره فی الارض بقدره و سلطان مبیناً» یعنی: «همانا مشرکین گمان کرده‌اند ما اراده‌ی نسخ آنچه بر نقطه بیان (علی محمد باب) نازل شده، داریم ... ولی خداوند اراده نموده با این ظهور (ظهور بهاء‌الله) آنچه از جانب نقطه بیان نازل شده، تثبیت گردد. پس به زودی احکام او را تثبیت می‌کنیم و آثارش را در زمین با قدرت و اقتدار به روشنی آشکار می‌سازیم»: بهاء‌الله، بدیع، ص ۳۹۰.

عقلانیت هستند بلکه در تضاد کامل با آنهاند. در این قسمت برخی از این احکام و احکام دیگر را به صورت دسته بندی شده و از کتاب بیان ذکر می‌نماییم:

الف- نابود کردن هر کس و هر چیز غیر بایی

«باب ششم از واحد ششم که درباره‌ی حکم نابودی تمامی کتب به جز آنهایی که درباره‌ی باییت نوشته شده یا نگاشته خواهد شد است.»^{۴۴۰}

«پس باید هر چیز (غیر بایی) که نوشته اید را محو کنید و باید با استفاده از کتاب بیان و یا آنچه زیر سایه آن نوشته اید استدلال کنید.»^{۴۴۱}

«باب پنجم از واحد پنجم که درباره‌ی بیان حکم گرفتن اموال کسانی است که به باب ایمان نیاورده‌اند و اگر ایمان آوردند دوباره به ایشان بازگردانید مگر در سرزمین‌هایی که امکان توقیف اموال وجود نداشته باشد (به علت عدم تسلط به آنها)»^{۴۴۲}

«به درستی که خداوند واجب کرده بر هر پادشاهی که در (سایه) دین بیان به حکومت می‌رسد، کسی را در سرزمینش باقی نگذارد که ایمان به دین بیان ندارد (و اطاعت از این دستور) بر تمام مردم نیز واجب است.»^{۴۴۳}

۴۴۰- «الباب السادس من الواحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا مانشتت او تنشی فی ذلک الامر»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۶.

۴۴۱- «فلتمحون کلما کتبتم و لتسدلن بالبیان و ما اتمم فی ظله تنشئون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۶.

۴۴۲- «الباب الخامس من الواحد الخامس فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد التي لا یمکن الاخذ» یعنی: «باب پنجم از واحد پنجم که در باره ی بیان حکم گرفتن اموال کسانی است که به باب ایمان نیاورده اند و اگر ایمان آوردند دوباره به ایشان بازگردانید مگر در سرزمین‌هایی که امکان توقیف اموال وجود نداشته باشد (به علت عدم تسلط به آنها)»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۵.

۴۴۳- «ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۶.

«هر کس با آگاهی بر دین بیان (یعنی در حالی که مومن به دین بیان است) صاحب حکومت شود، پس او مظهر خشم خداست. پس اگر می تواند نباید بر روی زمین کسی را به جز بابیان (زنده) بگذارد.»^{۴۴۴}

«تمام افراد روی زمین را وادار کنید که دین بیان (یعنی بابیت) را بپذیرند و از احدی - حتی اگر به اندازه ی کل زمین جواهرات پرداخت کند - نپذیرید که بابی نشود.»^{۴۴۵}

همانطور که قبلاً اشاره شد، عبدالبهاء و بهاء الله عصاره‌ی دستورات باب درباره‌ی نابودی غیر بابیان را به گونه‌ای مختصر و مفید بیان کرده بودند:

«در یوم ظهور حضرت اعلی (یعنی باب) منطوق بیان (دستور دین باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع و قتل عام آلا من آمن و صدق بود.»^{۴۴۶}

«معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک اوّل کلمه فضرِب الرّقاب (گردن زدن) و ثانی حرق کتب (سوزاندن کتب) و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان بر داشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سُبُعی را به صفات روحانی تبدیل نمود.»^{۴۴۷}

۴۴۴- «من یطلع علی البیان بملک فانه مظهر قهر الله لن تذر فوق الارض اذا استطاع احدا غیر البابیین»: علی محمد باب، لوح

هیکل الدین، واحد ۴، باب البهء.

۴۴۵- «ادخلوا کل ما علی الارض فی البیان و لا تقبلوا من احد ملاً الارض جوهرها ان ینفق ان لا یدخل فی البیان»: علی محمد

باب، لوح هیکل الدین، واحد ۵، باب اللاد.

۴۴۶- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۴۴۷- بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۲.

ب- فرامین اسفناک باب در حوزه‌ی کتب و تعلیم و تعلّم

«باب دهم از واحد چهارم: تدریس کتابی به جز کتاب بیان جایز نیست. مگر هنگامی که در آنها از آنچه به علم کلام مربوط است، نوشته شده باشد و همانا آنچه از منطق و اصول و علوم دیگر اختراع شده، برای اهل ایمان جایز نیست.»^{۴۴۸}

«در [کتاب] بیان شما نهی شده‌اید که بیش از ۱۹ (معادل ابجد «واحد») کتاب داشته باشید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید، بر شما ۱۹ مثقال طلا [به عنوان جریمه] واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا، شاید پرهیز کار گردید.»^{۴۴۹}

«استدلال نکنید جز با استفاده از آیات [کتاب بیان] و هر کس بوسیله این‌ها استدلال نکند فاقد هر گونه علمی است و نباید از هیچ معجزه‌ای به جز (این آیات) سخن گفت.»^{۴۵۰}

باب می‌گوید بهترین تجارت این است که انسان تمام کتب باب را صاحب شود و هر وقت این اتفاق رخ دهد روزی مثل باران بر انسان خواهد بارید:

«شما اگر می‌توانید صاحب تمام کتب نقطه (یعنی باب) بشوید حتی اگر چاپی باشند زیرا که روزی مثل باران بر هر کس که اینها را صاحب شود می‌بارد. بگو ای بندگان من این بهترین تجارت است.»^{۴۵۱}

و در پایان، عباراتی بسیار تکان دهنده:

۴۴۸- «الباب العشر من الواحد الرابع لا يجوز التدريس في كتب غير البيان، الا انا انشاء الله (ألا إذا انشى فيه) مما يتعلق بعلم الكلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غيرهما، لم يؤذن لاحد من المومنين»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۰.

۴۴۹- «نهی عنکم فی بیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان تملکتُم فلیلزمنکم تسعه عشر مثقالاً من ذهب حداً فی کتاب الله لعلکم تتقون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۱، باب ۷.

۴۵۰- «لا تستدلن الا بالآیات فان من لم يستدل بها فلا علم له فلا تذکرن معجزه دونها»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۸.

۴۵۱- «انتم اذا استطعتم کل آثار النقطه تملکون و لو کان چاپا فان الرزق ينزل علی من یملکه مثل الغیث قل یا عبادى خیر التجاره هذا»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۰.

«ای محمد، ای معلم. تا قبل از اینکه پنج سال من تمام نشده مرا حتی برای یک لحظه کتک نزن زیرا قلب من نازک نازک است. بعد از آن مرا بزن اما نه بیش از تحملم. و هرگاه خواستی بزنی بیش از ۵ بار نزن و بر گوشتم نزن مگر اینکه حایلی روی آن قرار دهی. اگر از این [دستورات] تجاوز کنی همسرت به مدت ۱۹ روز بر تو حرام می‌شود. اگر فراموش کردی و اگر همسری نداشتی باید به خاطر ضربه‌هایی که زده‌ای ۱۹ مثقال طلا انفاق کنی، اگر می‌خواهی که مومن باشی.»^{۴۵۲}

این عبارات را باب در سن حدودا ۲۹ سالگی نوشته است. او به معلمش، محمد، دستور می‌دهد که تا وقتی پنج سالش تمام نشده او را کتک نزنند و او را تهدید می‌کند که اگر او را بزنند زنش بر او حرام می‌شود! در واقع باب در سن ۲۹ سالگی به معلمش دستوری می‌دهد که تنها در گذشته یعنی حدودا ۲۴ سال قبل قابل اجرا بوده نه در زمان فعل و نه در آینده! آیا ذره‌ای عقلانیت در این عبارات وجود دارد؟!

ج- احکام عجیب درباره‌ی داروها و خوردنی‌ها

مصرف دارو ممنوع است:

«شما دوا و مسکرات و بالاتر از آن‌ها را نباید داشته باشید، خرید و فروش، و یا مصرف کنید.»^{۴۵۳}

۴۵۲- «یا محمد معلمی فلا تضربنی قبل ان یمضی علی خمس سنه و لو بطرف عین فان قلبی رقیق رقیق و بعد ذلک ادبنی و لا تخرجنی عن حد وقری و اذا اردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب علی اللحم الا و ان تحل بینهما سترًا. فان تعدیت تحرم علیک زوجک تسعه عشر یوما و ان تنسی و ان لم یکن لک من قرین فلتنفق بما ضربته تسعه عشره مثقالا من ذهب ان اردت ان تكون من المومنین»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد، باب ۱۱.

۴۵۳- «انتم الدواء ثم المسکرات و فوقها لا تملکون و لا تبیعون و لا تشترون و لا تستعملون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد

نوشیدن شیر الاغ هم ممنوع شده و مردم با ننوشیدن آن پرهیزکار و با تقوا می‌گردند:

«شیر الاغ ننوشید و بر آن و دیگر حیوانات بیش از تحملشان بار نگذارید. خداوند این را بر شما واجب کرده شاید که پرهیزکار شوید.»^{۴۵۴}

ظاهراً این حکم هم در راستای تحریم استفاده از داروست زیرا در طب سنتی شیر الاغ به عنوان یکی از سرد مزاج‌ترین شیرها مطرح است و به عنوان دارو برای بسیاری از بیماری‌ها و عارضه‌ها استفاده می‌شود.

حکم دیگر، درباره‌ی تخم مرغ است. باب دستور داده قبل از پختن تخم مرغ، آن را به جایی نکوبند چراکه موجب فاسد شدن تخم مرغ - که غذای باب و بایبان در قیامت است - می‌شود. به جملات وی در این باره توجه فرمایید:

«تخم مرغ را بر چیزی نکوبید که موجب فاسد شدن آنچه درونش است شود قبل از اینکه پخته شود. خداوند این را روزی نقطه‌ی اولی (یعنی باب) و همراهان او در روز قیامت قرار داده است شاید که شکر گزار شوید.»^{۴۵۵}

آیا کتاب آسمانی جدید، بدین دلیل نازل شده تا به ما اطلاع رسانی کند که شکستن تخم مرغ موجب فاسد شدن درونش می‌شود؟ و آیا آگاهی از این موضوع که روزی باب در قیامت تخم مرغ است، موجب شکرگزاری ما می‌گردد؟ ضمن اینکه بایبان اصلاً اعتقادی به قیامت ندارند و به تعبیری آن را ظهور باب و به تعبیر دیگر ظهور بهاء الله می‌دانند. اگر منظور از قیامت در جمله‌ی فعلی ظهور باب است، خب همگان می‌دانند باب، هم قبل از ظهورش تخم مرغ می‌خورده

۴۵۴- «لا تشرین لبن الحمیر و لا تحملن علیه و لا حیوان غیره الا علی دون طاقته ما قد کتب الله علیکم لعلکم تتقون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۱۵.

۴۵۵- «لا تضربن البیضه علی شیء یضع ما فیہ قبل ان یطبخ هذا ما قد جعله الله رزق نقطه الاولی فی ایام القیامه و من عنده لعلکم تشکرون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۱۵.

و هم بعد از آن، و اصولاً بیان این جمله چه فایده‌ای دارد؟ اگر هم منظور از قیامت ظهور بهاء‌الله است که اصلاً باب در آن موقع مرده بود و تخم مرغ خوردن برای او بی معنی است!

د- دستورالعمل عجیب برای مسافرت

باب برای برای شخصی که سبب شود کسی به اجبار به سفر برود - حتی یک قدم - مجازات‌های عجیبی وضع کرده است:

«هر کس کسی را مجبور به سفر کند - حتی یک قدم - یا وارد خانه‌ی کسی شود قبل از اینکه به او اجازه داده شود یا اینکه بخواهد کسی را بدون اجازه‌اش از خانه‌اش خارج کند یا اینکه او را به ناحق از خانه‌اش طلب کند، پس زنش ۱۹ ماه بر او حرام می‌شود.»^{۴۵۶}

همچنین دستورالعمل عجیبی برای شیوه‌ی مسافرت صادر نموده است:

«مسافرت نروید جز برای خدا در حالیکه شما می‌روید به سمت «من یظهره الله» یا کسی که به او ایمان آورده است. و به شما دستور داده می‌شود که برگ درختان را برگیرید و بخورید (!) و با پاهایتان بالای زمین راه بروید.»^{۴۵۷}

نکته این است که وی می‌گوید بالای زمین (فوق الارض) با پاهایتان راه روید، نه روی زمین (علی الارض) و معلوم نیست چگونه انسان باید بالای زمین با پاهایش راه برود؛ چراکه راه رفتن جز بر روی زمین معنی نمی‌دهد. اگر هم منظورشان راه رفتن روی زمین است مگر انسان با استفاده از چیزی غیر از پاهایش بر روی زمین راه می‌رود؟!

۴۵۶- «و من یجبر احدا فی سفر و لو قدما او یدخل فی بیت احد قبل ان یاذن او یرید ان یخرجه من بینه بغیر اذنه او یطلبه من بینه بغیر حق فیحرم علیه زوجته تسعه عشر شهرا»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۶.

۴۵۷- «لا تسافرن الا الله و انتم الی من یظهره الله و من یومن به لتسافرون و انتم یامرکم ورق الاشجار تاخذون و تاکلون و بارجلکم فوق الارض تمشون»: علی محمد باب، لوح هیکل الدین، واحد ۶، باب البدی.

گذشته از مورد فوق، باب دستور داده که پیروانش در حین سفر، برگ درختان را بگیرند و بخورند! آیا باب پیروان خود را چیزی غیر از انسان فرض کرده است؟!

ه- برخی احکام متفرقه

«اذن دادیم که نزد هر کس ۱۰۰۰ خط از هر کدام [از نوشته های باب] باشد شاید که لذت بسیار ببرند هر وقت آنرا خواندند و از حفظ شدگان باشند.»^{۴۵۸}

«برای خانه نقطه (یعنی باب) بیش از ۹۵ در قرار ندهید!»^{۴۵۹}

«عناصر چهارگانه (زمین، هوا، آب و آتش) را خرید و فروش نکنید.»^{۴۶۰}

«اگر به خدا و آیاتش ایمان دارید سوار گاو نشوید و بر آن چیزی قرار ندهید.»^{۴۶۱}

«در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیء جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دو بیست و دو سال یک دفعه هر نفسی ما یملک خود را از کتب مجدد کند باینکه در ماء عذب (آب گوارا) بریزد یا بنفسی عطا کند.»^{۴۶۲}

«بر هر نفسی واجب است که برای وارثانش ۱۹ ورق کاغذ نرم و ۱۹ انگشتر منقش به نامهای خدا به ارث بگذارد.»^{۴۶۳}

۴۵۸- «اذنت ان یکون مع کل نفس الف بیت مما یشاء لیتلذذون حینما یتلوا و کان من المحرزین»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۱.

۴۵۹- «فلا تجعل ابواب بیت النقطه فوق خمس و تسعین بابا»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۳، ۱.

۴۶۰- «لا تبیعون عناصر الرباع و لا تشترون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۱.

۴۶۱- «لا ترکیب البقر و لا تحملن علیه من شیء ان انتم بالله و آیاته مومنون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۱۵.

۴۶۲- علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱.

«اگر کسی تواند هر روز و شب هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه
الله اظهر گوید.»^{۴۶۴}

تمام اطفال باید در سن یازده سالگی ازدواج کنند. پیروی نکردن از این موضوع باعث حبط (از
بین رفتن) تمام اعمال خوب افراد خاطی می شود:

«بر همه واجب شده که بعد از خود نفسی (یعنی نسلی) باقی بگذارند. پس باید بعد از اتمام
یازده سالگی آنها (کودکان) را به هم نزدیک کنید (موجبات ازدواجشان را فراهم آورید) و
هر کس بتواند اما این نزدیکی را ایجاد نکند اعمالش حبط می شود.»^{۴۶۵}

جالب است بدانیم باب این احکام عجیب را با عبارات زیر می ستایید:

«آنچه از آیات در بیان نازل شده، یک عدد از آنها حجت است بر هر کس در آسمانها و
زمین و ما بین آنهاست و اگر تمام افرادی که در آسمانها و زمین هستند جمع شوند تا بمانند
این [آیات] را بیاورند نخواهند توانست.»^{۴۶۶}

بها، الله نیز درباره‌ی این احکام گفته بود:

«سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بیان نزد من محبوب‌تر
است از تمام آنچه در آسمانها و زمین است.»^{۴۶۷}

- ۴۶۳- «یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعه عشر اوراقا من القرطاس اللطیفه و تسعه عشر خاتما ینقش علیهما اسما من
اسماء الله»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۲.
- ۴۶۴- علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۲.
- ۴۶۵- «فرض علی کل نفس ان یتسبیق من نفسه من نفس فلتقرن بینهما بعد ما قضی احدی عشر سنه و من یقدر و لا یقدر
یحبط عمله»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۵.
- ۴۶۶- «ما ینزل فی البیان من الآیات واحده منهن حجه علی من فی السموات و الارض و ما بینهما و ان اجتمع من فی السموات
و الارض ان یاتوا بمثلها لن یتسطیعوا»: علی محمد باب، لوح هیکل الدین، واحد ۱، باب ۳.
- ۴۶۷- «فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض»: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار
خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

آیا وقتی بهاء الله دستورات کتب باب را بدین وسیله ستایش می نمود عبارات دیگر خود درباره‌ی تطابق دین با علم و عقل را فراموش کرده بود:

«امتیاز انسان از حیوان بعقل و علم است پس اگر عقاید دینیّه منافی علم و عقل باشد البتّه
جهل است.»^{۴۶۸}

در هر صورت، بسیاری از فرامین فوق، آشکارا با عقل در تضاد و ناسازگار هستند. بنابراین طبق تعلیم بهائیت، بایبیت دین نیست. این در حالی است که بهاییان از بایبیت و باب به عنوان دین مبشّر (بشارت دهنده‌ی بهائیت) و نقطه‌ی اولی یاد می کنند. بنابراین، اگر دیانت بایبیت، زیر سوال برود، بهائیت که زائیده‌ی بایبیت است نیز زیر سوال خواهد رفت.

۳- فرمایشات خلاف علم و عقل بهاء الله:

الف- مجازات کسی که خانه‌ای را بسوزاند:

به عقیده‌ی شما آیا این جمله عقلانی است:

«کسی که عمداً خانه‌ی کسی را بسوزاند باید خود او را (زنده زنده) بسوزانند»؟^{۴۶۹}

البته جناب بهاء الله مرحمت بسیار فرموده و در اقدامی انسان دوستانه اجازه داده‌اند که به جای زنده سوزاندن فرد خاطی او را به حبس ابد محکوم کنند!^{۴۷۰} جالب این است که عبدالبهاء و شوقی که مفسران احکام بهاء الله محسوب می شوند این حکم را بدون هیچ پیش شرطی به همین

۴۶۸- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۴۶۹- «من احرق بیتاً متعمداً فاحرقوه»: بهاء الله، اقدس، بند ۶۲، ص ۵۶.

۴۷۰- «و ان تحکمو لهما حبساً ابدیاً لا بأس علیکم»: یعنی: «اگر بر آن دو (کسی که خانه‌ای را بسوزاند یا کسی که مرتکب قتل عمد شود) حکم حبس ابد جاری کنید نیز مجازید»: بهاء الله، اقدس، بند ۶۲، ص ۵۷.

صورت پذیرفته‌اند و هیچ تبصره‌ای بر آن اضافه نکرده‌اند، اما از آنجا که این حکم عاری از هر گونه منطقی و عقلانیت است، بیت العدل در اقدامی کاملاً خودسر و بر خلاف دستور صریح بهاء الله مبنی بر خارج نساختن آیات کتاب اقدس از ظاهر آن‌ها،^{۴۷۱} این حکم را از ظاهرش خارج کرده و عبارات زیر را در حاشیه این حکم نوشته است:

«در مورد حرق، حدّ مجازات وابسته به این است که چه مکانی مورد حرق قرار گرفته است. بدون شک مجرمی که انباری خالی را آتش زند و کسی که مدرسه‌ای پر از کودک را بسوزاند درجات جرمشان تفاوت بسیار دارد.»

ب- فیزیک هسته‌ای یا کیمیاگری؟!

بهاء الله می گوید:

«بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القاء نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب (طلا) نحاس (مس) شود قل ای و ربی و لکن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسئل الله ربّه بان یشهده و یکون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهبت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جميع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک نموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب درقدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی

۴۷۱- «انّ الذی یأول ما نزل من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه ممّن حرّف کلمة الله العلیا و کان من الاخسرين فی کتاب مبین»: بهاء الله، اقدس، بند ۱۰۵، ص ۱۰۲.

ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هر آینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیه میشد.»^{۴۷۲}

بهاییان عبارات فوق را — مخصوصاً برای مخاطب انگلیسی زبان^{۴۷۳} — به عنوان دلیلی بر آگاهی بهاء الله از مباحث پیشرفته‌ی علوم فیزیک هسته‌ای مطرح می‌کنند و مدعی می‌شوند که بهاء الله به وضوح درباره‌ی امکان تبدیل عناصر مختلف به همدیگر سخن رانده و این دلیلی بر راستین بودن مسلک بهایی است.

اما ببینیم بهاء الله چه گفته و منظورش از عبارات فوق چه بوده است.

در بیانات مذکور، بهاء الله ادعا می‌کند اگر عدم لیاقت و بلوغ مردم نبود، نحوه‌ی تبدیل مس به طلا و طلا به مس را برای آن‌ها تشریح می‌نمود. در نگاه اول به نظر می‌رسد بهاء الله به علت عدم توانایی درک مردم آن زمان، از توضیح و تبیین مکانیسم تبدیل عناصر اجتناب نموده است. اما بررسی دقیق نوشته‌جات بهاء الله نشان می‌دهد که ادعای بهاییان در مورد دانش فیزیک هسته‌ای بهاء الله ادعایی پوشالی بیش نیست. عمق دانش بهاء الله آن هنگام آشکار می‌گردد که در یکی دیگر از نوشته‌هایش نحوه‌ی تبدیل مس به طلا را تشریح می‌کند. وی هنگامی که می‌خواهد درباره‌ی «اکسیر الهی» صحبت کند، مثالی از نحوه‌ی تبدیل مس به طلا می‌زند و می‌گوید

۴۷۲- اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۷، صص ۱۸-۱۹.

۴۷۳- عبارات فوق به صورت ناقص و با دستکاری عباراتی که مختص کیمیاگران هستند طوری به مخاطب انگلیسی زبان القاء می‌شوند که گویی بهاء الله در حال شرح دادن مباحث فیزیک هسته‌ای به زبان ساده بوده:

“Consider the doubts which they who have joined partners with God have instilled into the hearts of the people of this land. “Is it ever possible,” they ask, “for copper to be transmuted into gold?” Say, Yes, by my Lord, it is possible. Its secret, however, lieth hidden in Our Knowledge. We will reveal it unto whom We will. Whoso doubteth Our power, let him ask the Lord his God, that He may disclose unto him the secret, and assure him of its truth. That copper can be turned into gold is in itself sufficient proof that gold can, in like manner, be transmuted into copper, if they be of them that can apprehend this truth. Every mineral can be made to acquire the density, form, and substance of each and every other mineral. The knowledge thereof is with Us in the Hidden Book,” *Baha’u’llah, Gleanings from the Writings of Baha’u’llah*, pp. 197–198.

همچنانی که مس به طلا تبدیل می‌شود، اکسیر الهی نیز مردم را دگرگون می‌سازد. سپس به تشریح چگونگی این تبدیل می‌پردازد:

«در ماده نحاسی ملاحظه فرمایید که اگر در معدن، از غلبه بیوست محفوظ بماند، در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می‌رسد.»^{۴۷۴}

اگر مس (ماده نحاسی) در معدن خود، از خشکی (بیوست) بر کنار بماند، پس از هفتاد سال طلا (ذهب) می‌شود!



با وجود این عبارات غیر علمی و غیر عقلانی، یا باید بهاییت را دین ندانیم، یا بهاییان باید تکلیف خود را با دانشمندان علوم شیمی و فیزیک روشن نمایند. چرا که این علوم، با مدرک و دلیل اثبات می‌کنند مس که عنصری سبک‌تر از طلاست، هرگز در شرایط طبیعی و عادی به عنصری بالاتر از خود بدل نمی‌شود. شاهد این گفته معادن مس متعددی است که در زمین‌های مرطوب کشف می‌شود و عمر هزاران ساله دارند و هنوز به طلا تبدیل نشده‌اند.

در دفاع از این کلام بهاء‌الله، گروهی از بهاییان گفته‌اند که این اعتقاد شخص بهاء‌الله نیست. بلکه عقیده‌ی دیگران است که او در ایقان، نقل کرده است. اما این ادعا به هیچ عنوان نمی‌تواند صحت داشته باشد. چراکه بهاء‌الله در این قسمت می‌خواهد بگوید از خصوصیات «اکسیر الهی» این است که:

«در یک حین عباد را تقلیب می‌فرماید.»^{۴۷۵}

وی این ماجرای تبدیل شدن مس به طلا را به عنوان شاهده‌ی در اثبات گفته‌اش می‌آورد:

۴۷۴- بهاء‌الله، ایقان، ص ۱۰۴.

۴۷۵- همان مدرک.

«اکسیر کامل، ماده نحاسی را در آنی به مقام ذهبی می‌رساند.»^{۴۷۶}

لذا اگر قرار باشد این مقدمه‌ی نادرست، مورد قبول بهاء‌الله نباشد، ناچار نتیجه‌ی حاصل از آن هم صحیح نخواهد بود. در ضمن در ادامه‌ی بحث گفته است:

«اگر چه بعضی خود نحاس را ذهب می‌دانند که به واسطه غلبه بیوست مریض شده و به مقام خود نرسیده.»^{۴۷۷}

این جمله، خود، دلیل بر آن است که عقیده‌ی قبلی، اعتقاد شخص اوست ولی جمله‌ی اخیر نظر دیگران است.

در هر حال عبارات متعددی از بهاء‌الله وجود دارد که آشکارا عقاید نادرست او درباره‌ی کیمیاگری را که مبتنی بر سخنان دیگران بوده و نه علم الهی، نشان می‌دهد. به عنوان نمونه:

«نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن تراب بالفعل امکان ذهبیت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده‌اند این عبد دوست نداشته که مفصل ذکر نماید.»^{۴۷۸}

در هر صورت شوقی لطف فرموده و تایید کرده‌اند که بهاء‌الله دقیقاً منظورش تبدیل مس به طلا پس از هفتاد سال بوده و هیچ جای توجیهی برای مدافعان بهائیت باقی نگذاشته‌اند. ایشان بعد از بیان عقیده‌ی عبدالبهاء در این مورد و اینکه از نظر علمی عناصر قابلیت تبدیل به هم را دارند می‌گوید:

۴۷۶- همان مدرک.

۴۷۷- همان مدرک.

۴۷۸ اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۴۴.

«همین موضوع نیز درباره‌ی جمله بهاء‌الله در ایقان درباره‌ی تبدیل مس به طلا بعد از هفتاد سال تحت شرایط خاصی صدق می‌کند. ما به عنوان بهاییان باید فرض کنیم که ایشان به تمام علوم دسترسی داشته‌اند و به شرایط قطعی فیزیکی اشاره کرده‌اند که در تئوری ممکن است وجود داشته باشند. اگر چه ما نمی‌دانیم این شرایط علمی چه هستند اما به هیچ وجه [این ندانستن] موجب بطلان سخنان بهاء‌الله نخواهد بود.»^{۴۷۹}

با وجود چنین نکات غیر علمی، چگونه مبلغان بهایی به خود اجازه می‌دهند چنین بگویند:

«در عصر حاضر، نه یک نفر غربی، بلکه یک نفر شرقی است که منادی توافق علم و دین است و با شدیدترین لحن، آن عقاید موروثی و مذهبی را که با حقایق شناخته شده علمی مغایر است رد می‌کند؟»^{۴۸۰}

ج- فیثاغورث در زمان حضرت سلیمان زندگی می‌کرد:

بهاء‌الله در یکی از الواحش معروف به «لوح حکمت» مدعی می‌شود فلاسفه علوم‌شان را از پیامبران الهی کسب کرده‌اند و سپس برای اثبات این مطلب دو مثال ذکر می‌کند:

«ابیدقلیس^{۴۸۱} فیلسوف معروف هم‌عصر با حضرت داوود بوده و فیثاغورث هم‌عصر با حضرت سلیمان و از معدن نبوت حکمت فراگرفته است.»^{۴۸۲}

479- "The same holds true of the statement of Bahá'u'lláh in the *Iqán*, regarding transmutation of copper into gold after seventy years, under certain conditions. We as Bahá'ís must assume that, as He had access to all knowledge, He was referring to a definite physical condition which theoretically might exist. Because we don't know what this condition is in scientific terms does not refute Bahá'u'lláh's statement at all," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XLI, no. 1580.

۴۸۰- کاب، آرامش برای جهان پرآشوب، ص ۱۵۶.

این دو مثال به طرز فاحشی اشتباه هستند و این دو فیلسوف به هیچ عنوان هم عصر حضرت داوود و سلیمان نبوده‌اند. ابید قلیس در بین سال های ۴۴۰-۴۹۰ قبل از میلاد مسیح می‌زیسته و فیثاغورس بین ۴۹۰-۵۷۰ قبل از میلاد مسیح. این در حالیکه حضرت داوود بین ۹۷۰-۱۰۴۰ و حضرت سلیمان بین ۹۳۱-۹۷۰ قبل از میلاد مسیح می‌زیسته‌اند. چگونه بهاء الله ادعا می‌کند این دو فیلسوف با آن دو پیغمبر هم عصر بوده‌اند؛ در حالی که بین هر فیلسوف و هر پیغمبر حدود ۵۰۰ سال فاصله است؟!

این عبارات آن قدر غیر منطقی هستند که در ترجمه‌ی انگلیسی این کتاب، و در اقدامی که جز با عبارت «عذر بدتر از گناه» نمی‌توان آن را توصیف کرد، پاورقی‌ای که ترجمه‌اش ذیلاً ذکر می‌گردد به مطالب این لوح اضافه شده تا گناه چنین خطای فاحشی را به گردن دیگری بیاندازند:

«در بسیاری از عباراتی که در ادامه ذکر شده‌اند و سخن از فلاسفه‌ی یونانی به میان آمده، بهاء الله کلمه به کلمه عبارات تاریخدانان مسلمانی مانند ابو الفتح شهرستانی (۱۰۷۶-۱۰۵۳ م.) و عماد الدین ابوالفداء (۱۲۷۳-۱۳۳۱ م.) را نقل قول کرده است»^{۴۸۳}

پوچ بودن این توجیه و البته علم الهی منسوب به بهاء الله را می‌توان با مراجعه به ابتدای این لوح دریافت. بهاء الله در این لوح به صراحت بیان نموده این عبارات نازل شده از طرف پروردگار هستند:

«[این] کتابی است که [خداوند] رحمان از ملکوت بیان فرو فرستاده است...»^{۴۸۴}

۴۸۲- «انّ أبید قلیس الذی اشتهر فی الحکمة کان فی زمن داود و فیثاغورث فی زمن سلیمان ابن داود و اخذ الحکمة من معدن النبوة»: بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۸۶

483- "In many of the passages that follow concerning the Greek philosophers, Baha'u'llah quotes verbatim from the works of such Muslim historians as Abu'l-Fath-i-Shahristani (1076-1153 A.D.) and Imadu'd-Dan Abu'l-Fidá (1273-1331 A.D.)," Baha'u'llah, *Tablets of Baha'u'llah Revealed After the Kitab-i-Aqdas*, p. 144 (footnote).

در هر حال باید به بیت العدل و پیغمبرشان تبریک گفت که از «ملکوت بیان» عباراتی اشتباه را کلمه به کلمه از دو تن از بندگان خطاکار، نقل و به عنوان آیات الهی مطرح می‌نمایند.

د- تمجیدات بهاء‌الله درباره‌ی کتاب بیان

در قسمت پیشین عبارات بر خلاف عقل و منطق جناب باب مانند قتل عام و گردن زدن تمام غیر بابی‌ها و خوردن برگ درختان و مصرف نکردن دارو را از کتاب بیان او و دیگر کتب ذکر نمودیم.

سفارش‌ها و احکام جناب باب، آن‌قدر غیر انسانی و غیر منطقی و غیر عقلانی هستند که خود بهایان نیز نتوانسته‌اند توجیه و تفسیرشان کنند. از این رو مجبور شده‌اند در پاسخ بگویند بابت نیز مانند اسلام منسوخ گردیده و دیگر به ما ربطی ندارد که باب چه حکمی داده یا چگونه می‌اندیشیده است. پیرو همین دلیل و موارد مشابه، بهاء‌الله کتاب اقدس (کتاب خود بهاء‌الله) را ناسخ کتاب بیان (کتاب باب)، معرفی نمود:

«کتاب بیان به کتاب اقدس جمیع احکامش منسوخ است ... مرجع کل کتاب اقدس است نه

بیان. احکام بیان منسوخ است لهذا ترجمه آن چه ثمری برای ایشان»^{۴۸۵}

اما این در حالی است که بهایان، باب را نقطه‌ی اولی و مبشر ظهورالله می‌دانند، تولد او را جشن می‌گیرند، به زیارت مزارش (مقام اعلی) می‌شتابند، برای سالگرد اعدام او اطلاعیه می‌دهند و رفتن به خانه‌ی مسکونی او را به عنوان حج خانه‌ی خدا قلمداد می‌کنند. پس چگونه است که در مواضعی که ارتباط با باب به ضررشان تمام می‌شود، منکر ارتباط با وی شده، بابت را

۴۸۴- «کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان...»: بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده،

ص ۸۰

۴۸۵- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۰۶.

منسوخ اعلام می‌دارند؟ حال آنکه بهائیت و بابت آنچنان به هم تنیده و مرتبط هستند که حتی بهاء الله مکرراً به پیروان خود دستور می‌داده به کتاب «بیان» که نوشته‌ی باب است، مراجعه کنند:

«رجوع به آن (یعنی کتاب بیان) نمایند که حرفی از آن کفایت می‌کند همه اهل ارض را و

کان الله ذاکر کل شیء فی کتاب مبین»^{۴۸۶}

خدا همه چیز را در کتاب «بیان» ذکر کرده است و آنقدر این کتاب ارزشمند است که یک حرف آن، برای کل بشریت کافی است!



بهاییان باید بدانند این ادعا که کتاب بیان منسوخ شده و دیگر بایه و اعتقاداتش به ما ارتباطی ندارد، مشکل را حل نمی‌کند؛ چراکه بهاء الله بارها ادعا کرده بود به هیچ عنوان قصد منسوخ کردن کتاب بیان (و به تبع آن دین باب) را ندارد، بلکه برعکس می‌خواهد دستورات آن را تثبیت و آشکار نماید. به نمونه‌های زیر توجه فرمایید:

«بگو مشرکین (یعنی منکرین بهاء الله) گمان کرده‌اند ما اراده‌ی نسخ آنچه بر نقطه بیان (علی محمد باب) نازل شده را داریم ... ولی خداوند اراده نموده با این ظهور (ظهور بهاء الله) آنچه از جانب نقطه بیان نازل شده، تثبیت گردد. پس به زودی احکام او را تثبیت می‌کنیم و آثارش را در زمین با قدرت و اقتدار به روشنی آشکار می‌سازیم»^{۴۸۷}

«با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلك متصللاً نوشته و مینویسند که بیانرا نسخ نموده‌اند که شاید شبهه ای در

۴۸۶- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۰۲.

۴۸۷- «قل ان المشرکین ظنوا بانا اردنا ان ننسخ ما نزل علی نقطه البیان .. و لکن الله اراد بهذا الظهور ان یثبت ما نزل من عند نقطه البیان ... فسوف نثبت احکامه و نبرهن آثاره فی الارض بقدره و سلطان مبیناً» بهاء الله، بدیع، ص ۳۹۰.

قلوب القا شود و معبودیت عجل (به معنی گوساله یعنی میرزا یحیی صبح ازل) محقق گردد»^{۴۸۸}

«به این مقرر که به اختیار او کل کتب ناطق است نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده،
الا لعنه الله على القوم الظالمين»^{۴۸۹}

آری؛ همچنانکه ملاحظه نمودید، بهاء‌الله به صراحت قائلان به نسخ باییت و احکام بیان را لعنت نموده است! او حتی به نفرین آنانی که سخن از نسخ بیان به میان آورده‌اند اکتفا نمی‌کند و چنین می‌گوید:

«سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بیان نزد من محبوب‌تر است از تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است»^{۴۹۰}

این عبارت نشان می‌دهد مستقل از اینکه بیان نسخ شده یا نشده باشد، تمام احکام وحشیانه (مانند گردن زدن، قتل عام، نابودی بقاع، و سوزاندن کتب تمام افراد غیر بابی) و غیر عقلانی (مانند عدم مصرف دارو، راه و راه رفتن با پاها در بالای زمین، و خوردن برگ درختان) در نزد بهاء‌الله محبوب‌تر است از آنچه در آسمان‌ها و زمین است! به راستی اگر این سخنان بهاء‌الله غیر عقلانی نیستند پس از چه صفتی باید برای وصف آنها استفاده کرد؟

۴۸۸- بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۴۵ و ۴۶.

۴۸۹- بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۳.

۴۹۰- «قسم به خدا اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید، خدا بشکند دهان گوینده و افترا کننده را. فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض»: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

ه- بهاء الله و خدا:

با خواندن تعابیر بهاء الله درباره‌ی خداوند عزّ و جل، انسان انگشت به دهان و متعجب می‌ماند که چگونه یک شخص می‌تواند شأن خالق خود را تا این درجه پایین بیاورد؟ و چگونه یک انسان می‌تواند این چنین عبارات مشوّش و به دور از هر گونه منطق و عقلانیت را ذکر کند؟ بهاء الله گاهی خود را خود خدا، گاهی خود را عامل بقای خدا، و گاهی هم آفریننده‌ی خدایان خطاب کرده است. کتب بهاء الله مملو از تعابیر این چنینی است و ما اینجا صرفاً برای نمونه به برخی از این عبارات اشاره می‌کنیم.

بهاء الله هنگامی که در زندان گرفتار بود به دفعات ادعا کرده که خدایی جز خودش که زندانی است وجود ندارد. به عبارات زیر توجه فرمایید:

«به درستی که نیست خدایی جز من زندانی تنها»^{۴۹۱}

«نیست خدایی جز من زندانی غریب تنها»^{۴۹۲}

«اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که زندانی بود در خراب‌ترین شهرها»^{۴۹۳}

او جای دیگر بیان نموده که خورش بر هر چیز بچکد به خدایی او شهادت می‌دهد:

«پس با یکی از خادمان من درباره‌ی کشتن من مشورت کرد و اراده کرد که این خون را بریزد که اگر قطره‌ای از آن بر ممکنات (تمام هستی) بچکد، همه‌ی آنها خواهند گفت که به درستی من الله هستم که نیست خدایی جز او.»^{۴۹۴}

۴۹۱- «انه لا اله الا انا المسجون الفريد»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۳۹.

۴۹۲- «لا اله الا انا المسجون الغريب الفريد»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۳، لوح ۲۳۰.

۴۹۳- «كذلك امر ربك اذ كان مسجوناً في اخبرب البلاد»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۵۷.

۴۹۴- «و شاور مع احدٍ من خدامي على قتلي و اراد ان يسفك هذا الدم الذي لو يترشح على الممكنات رشحُ منه كلهن ينطقن بانى انا الله لا اله الا هو»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۸۶، ص ۵۴۱ (سوره الاحزان).

او در جایی دیگر با افتخار اعلام کرده که خالق خدایان است:

«همه‌ی خدایان از نشت فرمان من خدا شدند

و همه‌ی پروردگاران با لبریز شدن از حکم من پرورگار گشتند»^{۴۹۵}

و در جای دیگر هم مدعی شده که علت بقای خدا، بقای نفس بهاء‌الله است و البته درک این مطلب را منوط به با شعور بودن مخاطب نموده:

«او باقی است به علت بقای نفس پیروز و دائمی من، زیرا نفس من نفس اوست، اگر شعور

دارید»^{۴۹۶}

شاید برخی ایراد بگیرند که این جملات، نقل قول خداوند است درباره‌ی بهاء‌الله و نه سخن بهاء‌الله درباره‌ی خداوند. یعنی خداوند خواسته بگوید بهاء‌الله باقی است به علت باقی بودن نفس خدا. در پاسخ به این اشکال باید بگوییم بهاء‌الله اکثر الواحش را با عبارات مشابه و در توصیف خدا شروع کرده است. مثلاً در لوح ۸۲ می‌گوید: «هو الابدع الاقدس الابهی» یا در لوح ۸۰ می‌گوید: «هو العلی الاعلی فی جبروت الابهی». در این لوح نیز همین رویه را ادامه داده و گفته: «هو الباقي ببقاء نفسی». البته حتی اگر فرض کنیم بهاء‌الله در حال توصیف خود بوده نیز، باز داستان همان است. زیرا بنا به گفته‌ی او نفس بهاء‌الله و خدا یکی است، لذا در هر صورت معنی جمله یکی خواهد بود.

در ادامه‌ی این توصیفات، بهاء‌الله به مخاطبان می‌آموزد که خداوند همچون بلبلان بر شاخه‌ی درخت‌ها آواز می‌خواند! او سرآغاز یکی از نوشته‌هایش را با این عبارت شروع نموده:

«به نام او که بر فراز شاخه‌ها آواز می‌خواند»^{۴۹۷}

۴۹۵- «کل الاله من رشح امری تالمت و کل الربوب من طفح حکمی تریّت»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۴۹۶- «هو الباقي ببقاء نفسی المهيمین القيوم لان نفسی نفسه لو انتم تشعرون»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، لوح ۸۱.

در جای دیگر هم، شأن خدا را در حد شخصی مزاح کننده و بذله گو پایین آورده و او را با صفت «مزاح» توصیف کرده است.^{۴۹۸} عبارات یکی دیگر از الواحش را نیز سخنان نمکین خداوند ذکر کرده:

«این لوحی است که با نمک خداوند ممزوج شده است. هر گاه آنرا چشیدی و درک کردی به پا خیز و بگو: ستایش مخصوص توست ای پروردگار عالمیان. اگر ما در زندان مزاح می‌کنیم تعجب مکن زیرا ما در راه خدا محزون نشدیم و در شادمانی بدیعی هستیم»^{۴۹۹}

اما بهاء‌الله که ظاهراً دست بردار نیست، در جای دیگر ادعا نموده که «خدا» برای «خدا» کتاب نازل می‌کرده:

«این کتاب خداوند بلندمرتبه‌ی مقتدر به سوی خداوند عزیز، سلطان، ممتنع، و منیع است»^{۵۰۰}

این عبارات مشوش، آدمی را به یاد وصیت‌نامه‌ی باب می‌اندازد که با عبارات زیر آغاز کرده بود:

«این نامه‌ای است از طرف خدای مهیمن و قیوم به خدای مهیمن و قیوم»^{۵۰۱}

۴۹۷- «بسمه المغرد علی الافنان»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، لوح ۱۱، ص ۱۷۱.

۴۹۸- متاسفانه ما موفق به یافتن اصل این لوح نشدیم، اما بیت العدل در نامه‌ای وجود این لوح را تایید کرده و تلاش نموده تا به نوعی این عبارات را توجیه کند. ذیلاً بخشی از پاسخ بیت العدل ذکر می‌شود:

“Through your letter to the Universal House of Justice of 14 January you requested a copy of a purported Tablet of Bahá'u'lláh on the subject of humour, and we are instructed to inform you that no Tablet by the Blessed Beauty on this subject is known. However, in a Tablet Bahá'u'lláh states that one of the Names of God is the 'Humourist'. The Tablet mentioned above is revealed in the Arabic language. It has not to date been translated into English. Though it begins with the words, 'In My Name, the Humourist' [provisional translation], the Tablet does not contain a humorous anecdote . . . there are shades of meaning attached to the Arabic word 'mazzah', which has been translated as 'Humourist'. One possible connotation is 'playful'.”
http://bahai-library.com/uhj_all_humorous

۴۹۹- «هذا لوح امتزج بملح الله اذا ذقت و وجدت قم و قل لك الحمد يا اله العالمين. لو نمزح في السجن لا تعجب لان الاحزان ما اخذتنا في سبيل ربك و نحن في سرور بدیع»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۱، لوح ۲۳۲، ص ۴۸۵.

۵۰۰- «هذا كتاب الله العلي المقدر الكريم الى الله العزيز السلطان الممتنع المنيع»: بهاء‌الله، المجموع الاول من رسائل الشيخ البابی البهائی بهاء‌الله، لوح ۱۵، ص ۲۴

به راستی چنین جملاتی آن هم از سوی مؤسسان بهائیت که داعیه‌ی تطابق با عقل و منطق دارند، به چه معناست؟

بهاء‌الله در لوحی که معروف به لوح «میلاد اسم اعظم» است و به افتخار تولد خودش (!) آن را نازل کرده، پا را از این هم فراتر گذاشته و چنین نوشته:

«[این شبی است] که در آن زاییده شده آن کس که نه زاییده شده است و نه می زاید»^{۵۰۲}

با وجود چنین تعابیری بهائیان به چه چیزی افتخار می‌کنند؟ این عبارات شرک آمیز و کفرگونه که صد البته بر خلاف آموزه‌های خداشناسی در تمام ادیان الهی هستند، با کدام عقل و منطقی سازگارند؟ آیا این است معنی تطابق دین با علم و عقل؟!

بهاء‌الله در توجیه عبارات فوق، ادعا می‌کند که پیامبران (یا به تعبیر خودش مظاهر ظهور و مظاهر جامعه) دارای مقام‌های متعدد هستند که یکی مقام بشری و دیگری محل ظهور اسماء و صفات الهی است. لذا اگر بگویند ما خدا هستیم درست گفته‌اند:

«و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه «آئی انا الله» حق است و ربیبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر»^{۵۰۳}

۵۰۱- «الله اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عند الله المهيمین القیوم الی الله المهيمین القیوم»: کاشانی، جانی. *نقطه الکاف*، مقدمه‌ی کتاب: ص ۱۹. البته او در ادامه مشخص می‌کند که این دو خدا چه کسانی هستند: خودش و میرزا یحیی صبح ازل: «هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من يعدل اسمه اسم الوحید»: یعنی: «این نامه‌ای است از علی قبل نبیل (یعنی علی محمد که خودش باشد) که ذکر خدا برای جهانیان است، به سوی کسی که نامش مطابق با نام وحید است (یعنی میرزا یحیی صبح ازل)».

۵۰۲- «و فیه ولد من لم یلد و لم یولد»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، ص ۲۰۵ (به نقل از بهاء‌الله)

۵۰۳- محفل روحانی ملی بهائیان آلمان، *منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله*، منتخب ۲۲، ص ۴۳.

این ادعای گزاف گرچه ارزش پاسخ دادن ندارد، اما باید از ایشان پرسید که آیا زندانی، زاییده شده، بذله گو، خالق خدایان متعدد بودن و ... هم از صفات خدا هستند که بهاء الله در هنگام ادعای خدایی این صفات را به کار برده است؟! و آیا صفات خداوند مانند قدرت و علم در بهاء الله ظهور کرده که چنین ادعایی را مطرح می کند؟ همان بهاء الله که از خلاص کردن خودش از زندان، ناتوان و برای بدست آوردن علم، محتاج به مطالعه‌ی کتب دیگران بوده؟

موضوع دردناک تر، این است که برخلاف آنچه بهاء الله ادعا نموده، در بهائیت تنها پیامبران نیستند که مقام ظهور الهی دارند. بلکه بنا بر اعتراف عبداله‌ها (که در تناقض با سخنان پدرش است)، افراد متعددی که پیامبر نبوده‌اند و توجیهاات فوق برای آنها بی معنی است، شبیه همین سخنان باطل را بر زبان رانده‌اند:

«اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش اَنی انا الله است و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی النداء بلند نمود و همچنین بعضی احبّاء در بدشت»^{۵۰۴}

حقیقتاً تکلیف ما با چنین طایفه‌ای که از ریز تا درشت‌شان ادعای خدایی کرده چیست؟

و- وجود بی نهایت موجودات فضایی در تمام کره‌ها

بهاء الله درباره‌ی ستاره‌ها و سیارات عبارات زیر را بیان کرده است:

«و لکلّ ثوابت^{۵۰۵} سیارات و لکلّ سیاره خلق عجز عن احصائه المحصون (یعنی: هر ستاره‌ای سیاراتی دارد و هر سیاره مخلوقاتی که هیچ شمارنده‌ای قادر به شمردن آنها نیست)»^{۵۰۶}

بهاء الله ادعا می‌کند هر سیاره‌ای نامحدود مخلوق دارد. این عبارات از نظر علمی کاملاً مردود است و چنین مخلوقاتی حتی بر روی سیارات منظومه‌ی شمسی مشاهده نشده‌اند. ضمن اینکه اکثر سیارات شناخته شده در منظومه‌ی شمسی و خارج از آن اصلاً این امکان را که موجودی بر روی آن‌ها زیست کند، ندارند.

از آنجا که موجوداتی که برای انسان مرئی نیستند (مانند ملائکه و جن) از نظر بهائیت توهم و تمثیل هستند و وجود خارجی ندارند،^{۵۰۷} تأویل این عباراتِ بهاء الله برای بهاییان تبدیل به یک معضل شده و در سال‌های اخیر دست به توجیه و تأویل‌های جالبی زده‌اند.

یکی از نویسندگان سرشناس بهایی به نام گری متیوس ادعا می‌کند مخلوقاتی که بهاء الله به آن‌ها اشاره کرده از جنس جمادات هستند زیرا در بهائیت سنگ و ابر و آب و ... همه دارای روح و حیات هستند.^{۵۰۸} اما چنین توجیهی، ابداً منطقی نیست؛ چراکه بیان مطلب ساده‌ای مانند

۵۰۵- «تمام ستارگان جز هفت ستاره‌ی سیاره . ستارگان آرمیده . ستارگان یابانی . ستارگان بیابانی . نجوم ثابت ، خلاف سیارات و از آن رو آنان را ثوابت گویند که حرکت آنان در نظر ما یا نامشهود و یا نسبت بسیاریان نهایت بطیء باشد؛ لغتنامه دهخدا، ذیل واژه‌ی ثوابت.

۵۰۶- محفل روحانی ملی بهاییان آلمان، *منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله*، منتخب ۸۲، ص ۱۰۹.

۵۰۷- مثلاً هنگامی که از شوقی درباره‌ی جن سوال می‌شود این گونه جواب می‌دهد:

“Regarding your question as to the meaning of Jin or Genii referred to in the Qur’án, these are not beings or creatures that are actually living, but are symbolic references to the power of men of evil and may be likened to evil spirits. But the point to bear in mind is that these have no positive existence of any kind.” (From a letter written on behalf of the Guardian to an individual believer, June 26, 1936),” Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha’i Reference File*, chap. XLI, no. 1667.

یعنی: «در رابطه با سوال شما درباره‌ی معنی جن که در قرآن ذکر شده، اینها موجودات یا مخلوقات که حیات دارند نیستند و اشاراتی نمادین به قدرت مردان شرور هستند و می‌توان آن‌ها را به ارواح شرور تشبیه کرد. اما نکته‌ای که باید مد نظر داشت این است که این‌ها هیچ گونه موجودیت مثبتی ندارند.»

508-“Furthermore, Baha’u’llah’s teachings explicitly state that even ‘minerals are endowed with a spirit and life according to the requirements of that stage . . . [sic] even as He saith in the Qur’an, “All things are living.” Thus rocks, ponds, clouds, and other inanimate objects may, in some rudimentary sense, fall within Baha’u’llah’s definition of ‘creatures,’” Gary L. Mathews, *The Challenge of Baha’u’llah: Does God Still Speak to Humanity Today* (George Ronald Pub Ltd, 2001), p. 86.

وجود جمادات در سیاراتِ دیگر آنچنان واضح و آشکار است که دیگر نیازی نیست بهاء الله از الفاظ و عبارات فوق الذکر استفاده کند.

گری مَتیوس برای توجیه سخنان خود به کلام عبدالبهاء خطاب به آگوست فورال استناد می‌کند. اما این عبارات آن قدر تکان دهنده هستند که حتی خود مَتیوس در کتابش قسمتی از آن‌ها را تقطیع کرده است. ما اینجا عین کلام عبدالبهاء را ذکر می‌کنیم:

«مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبعیون نیز این سر مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات دارند چنانچه در قرآن می‌فرماید:
کل شیء حی»^{۵۰۹}

عبدالبهاء ادعا می‌کند که جمادات به اقتضای خودشان دارای روح و حیات هستند. او می‌گوید این امر «مسلم است» اما «سر مجهول»ی است که الان مشهود شده. منطقاً نمی‌توان برای امری که «مسلم است» با عنوان «سر مجهول» یاد کرد. عبدالبهاء برای حل این مشکل و نشان دادن مسلم و مشهود بودن این امر، دو نکته را بیان نموده که هر دو نادرستند:

اول اینکه ادعا کرده از نظر طبعیون (فلاسفه‌ی مادیگرا)^{۵۱۰}، تمام کائنات دارای حیات هستند. این در صورتی است که طبعیون هرگز چنین عقیده‌ای نداشته‌اند و ندارند.

دوم استناد ناصحیح به قرآن نموده است. عبدالبهاء ادعا نموده که خداوند در قرآن می‌فرماید: «کل شیء حی» (همه چیز زنده است). در صورتی که آیه می‌گوید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» یعنی «و از آب قرار دادیم هر چیز زنده را».

۵۰۹- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۷۶.

۵۱۰- عبدالبهاء منظور خود از طبعیون را این طور بیان می‌کند: «مقصد از طبعیونی که عقائدشان در مسئله الوهیت ذکر شد حزبی از طبعیونی تنگ نظر محسوس پرست است که بحواس خمسہ مقید و میزان ادراک نزدشان میزان حس است که محسوس را محتوم شمرند و غیر محسوس را معدوم و یا مشبوه دانند حتی وجود الوهیت را بکلی مظلون نگرند مراد جمیع فلاسفه عموماً نیست همانست که مرقوم نموده‌ئی مقصود تنگ نظران طبعیونند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۷۵.

قضاوت در مورد بیانات عبدالبهاء و توجیحات بهاییان در این مورد را به خوانندگان وا می‌گذاریم. در هر صورت، چه توجیحات فوق را بپذیریم چه نپذیریم، شوقی واضحاً بیان کرده که منظور بهاء‌الله وجود موجودات بر روی کره‌های دیگر بوده و علم باید روزی این امر را ثابت کند:

«بهاء‌الله به این موضوع اشاره نمی‌کند که این مخلوقات شبیه ما هستند یا نیستند. او صرفاً به این حقیقت اشاره دارد که بر روی هر سیاره موجوداتی وجود دارند. علم باید روزی ماهیت دقیق این موجودات را آشکار کند.»^{۵۱۱}

در ادامه به ذکر پاره‌ای دیگر از فرمایشات خلاف علم و عقل عبدالبهاء می‌پردازیم.

۴- فرمایشات خلاف علم و عقل عبدالبهاء

چون بهاییان برای عبدالبهاء مقام نبوت قائل نیستند، در ابتدای این بحث لازم است به مقام علمی او از منظر بهاییان بپردازیم. عبدالبهاء مانند پدرش قائل به این امر بوده که هر چیز را که نیاز به دانستن آن دارد فوراً در برابرش ظاهر می‌شود. وقتی در سفرش به آمریکا از او سوال شده که آیا همه چیز را می‌داند او این چنین پاسخ می‌دهد:

«نه من همه چیز را نمی‌دانم اما وقتی نیاز باشد چیزی را بدانم در برابر من مصور می‌شود.»^{۵۱۲}

511- "Baha'u'llah does not specifically state whether such creatures are like or unlike us. He simply refers to the fact that there are creatures on every planet. It remains for science to discover one day the exact nature of these creatures. (From a letter written on behalf of Shoghi Effendi to an individual believer, February 9, 1937)," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XLI, no. 1581.

512- "No, I do not know everything. But when I need to know something, it is pictured before Me," Stanwood Cobb, *Memories of Abdu'l-Baha in In his Presence: Visits to Abdu'l-Baha* (Kalimat Press, 1989), p. 60.

این عبارت بدین معناست که به محض اراده، هر چه عبدالبهاء نیاز به دانستن آن دارد در برابر او ظاهر می‌گردد. او در سخنانی دیگر ادعا می‌کند پدرش بهاء‌الله به او موهبتی عطا کرده که هر چه بگوید درست است. دکتر یونس افروخته که نه سال در عکا همراه او بوده می‌گوید عبدالبهاء بارها چنین گفته:

«من دعوی معصومیت نمی‌کنم. من اول گناهکار (استغفرالله) اما جمال مبارک موهبتی بمن عنایت فرموده‌اند. هر چه بگویم همان است.»^{۵۱۳}

در نهایت هم آشکارا ادعا می‌کند که به قلمش الهام می‌شود:

«الحمد لله آنچه از قلم این آواره در دو سال سه سال پیش صادر جمیع در عرصه وجود حال جلوه نمود و اسرار هویدا گشت تا کلّ بیدار گردند و هوشیار که این قلم مؤید و ملهم است.»^{۵۱۴}

البته شوقی نیز در تایید فرمایشات عبدالبهاء اعلام می‌کند قلم عبدالبهاء خطا ناپذیر،^{۵۱۵} علوم و کمالاتش فوق بشری،^{۵۱۶} و اعتبار سخنانش همانند سخنان بهاء‌الله است.^{۵۱۷}

۵۱۳- افروخته، خاطرات نه ساله، ص ۵۲۱.

۵۱۴- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۵، ص ۱۶۰.

515- "Little wonder that from the same unerring pen there should have flowed, after 'Abdu'l-Baha's memorable visit to the West . . ." Shoghi Effendi, *The World Order of Baha'u'llah*, p. 75.

یعنی: «تعجبی نیست که از همان قلم خطا ناپذیر باید چنین جاری می‌شد، بعد از سفر به یاد ماندنی عبدالبهاء به غرب ...»

516- "In the person of 'Abdu'l-Baha the incompatible characteristics of a human nature and superhuman knowledge and perfection have been blended and are completely harmonized," Shoghi Effendi, *The World Order of Baha'u'llah*, p. 134.

یعنی: «در شخص عبدالبهاء، ویژگی‌های ناسازگار طبیعت بشری و دانش و کمال غیر بشری با هم ممزوج شده و کاملاً هماهنگ شده‌اند.»

517- "His words are not equal in rank, though they possess an equal validity with the utterances of Baha'u'llah . . ." Shoghi Effendi, *The World Order of Baha'u'llah*, p. 139.

یعنی: «اگر چه کلام او (یعنی عبدالبهاء) هم مرتبه با کلام بهاء‌الله نیستند، اما به همان اندازه معتبر هستند ...»

با وجود تعریف و تمجیدهای فوق دربارهی علم و نوشته‌جات عبدالبهاء از سوی خود و ولیّ امرالله (شوقی) انتظار می‌رود که ایشان فرمایشات خلاف علم و عقل نداشته باشد. اما بررسی نوشته‌های عبدالبهاء خلاف این امر را ثابت می‌کند:

۱- موجودات خلق الساعه

آیا این جمله‌ی عبدالبهاء که همه‌جا فریاد تطابق دین با علم و عقل برمی‌آورد، شگفت‌انگیز نیست:

«بدان که مخلوقات بر چند قسم‌اند: قسمی خلق ارحام است که در ارحام خلق می‌شوند؛ و قسمی خلق الساعه است که بنفسه متکون گردند؛ چون حیوانات که در اثمار (میوه‌ها) تولید یابند و قسمی در بیضه موجود شوند و این اقسام خلقت اجسام است»^{۵۱۸}

منظور از «خلق الساعه» خلقت بی دلیل و به یکباره است. این نظریه سه قرن پیش از میلاد توسط ارسطو مطرح شد و تا زمانی که دانشمندانی مانند لویی پاستور بطلان این فرضیه را به صورت علمی اثبات نمودند، گروهی از مردم باور داشتند که برخی موجودات کاملاً خود به خود خلق می‌شوند. اما گویا عبدالبهاء از بطلان این فرضیه بی‌خبر بوده که در عصر تکنولوژی، بر خلق بی دلیل برخی موجودات، مانند کرم درون میوه یا همان «حیوانات که در اثمار تولید یابند» اصرار دارد.

۵۱۸- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۴.

۲- آینه‌ی محدب و مقعر

بنا بر اعتقاد عبدالبهاء، آینه‌ی محدب نیز مانند آینه‌ی مقعر، شعاع نور را در یک مرکز جمع می‌کند. وی می‌گوید:

«مانند آفتاب که در مرآت مسطح تأثیر تام ندارد؛ ولی چون در مرآت مقعر یا در مرآت محدب تجلی نماید، جمیع حرارت در نقطه‌ای جمع شود و آن نقطه از آتش، حرقش بیشتر است.»^{۵۱۹}

این در حالی است که قرن‌ها پیش اثبات شده برخلاف آینه‌ی مقعر، آینه‌ی محدب، نور را پراکنده می‌کند.

برخی، در دفاع از کلام عبدالبهاء گفته‌اند مقصود ایشان، کانون مجازی بوده است. در حالی که عبدالبهاء، به صراحت می‌گوید جمیع حرارت در آن نقطه جمع می‌شود و این نقطه چنان داغ است که سوزاندگی‌اش بیشتر از شعله‌ی آتش است، پس مقصودش از این نقطه، قطعا نقطه‌ی مجازی نبوده است.

بنابراین، وقتی مؤسسان بهائیت، چنین متناقض با علم سخن می‌گویند، یا بهائیت، دین محسوب نمی‌شود یا تعلیم لزوم تطابق دین با علم، صحیح نیست.

۳- نَفْسِ حیوانات

عبدالبهاء می‌گوید:

۵۱۹- اشراق خاوری، ایام تسعه، ص ۳۲۴.

«از نفس حیوانات، عنصر مائی که الیوم تعبیر به هیدروجن و کاربون می‌نمایند، منتشر و این سبب حیات نباتات؛ و از نباتات و اشجار عنصر ناری منتشر که تعبیر به اوکسیجن می‌نمایند و این سبب حیات و بقا، حیوان.»^{۵۲۰}

بیان ساده‌تر: بازدم حیوانات که شامل عنصر آب است و امروزه به آن هیدروژن و کربن می‌گویند، سبب حیات گیاهان می‌شود و گیاهان نیز در عوض اکسیژن تولید می‌کنند که سبب حیات حیوانات می‌شود

نکته‌ی اول: وقتی ماده‌ای از چند عنصر ترکیب شده باشد، مرکب نام می‌گیرد. بنابراین «آب»، که از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده، مرکب است، نه عنصر. اما عبدالبهاء از عبارت «عنصر مایی»، استفاده کرده که از نظر علمی غلط است.

نکته‌ی دوم: آب، از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است. اما عبدالبهاء، آب را متشکل از کربن و هیدروژن می‌داند!

نکته‌ی سوم: آنچه از بازدم حیوانات، مورد استفاده‌ی گیاه قرار می‌گیرد، گاز دی اکسید کربن است. اما عبدالبهاء به جای دی اکسید کربن، می‌گوید عنصر مائی یعنی آب.

۴- تساوی بین جنس نر و ماده

عبدالبهاء درباره‌ی حیوانات و گیاهان نر و ماده چنین گفته است:

«آیا میانه نبات ذکور و نبات اناث هیچ امتیازی هست؛ بلکه مساوات تام است و همچنین در عالم حیوان ابدأً بین ذکور و اناث امتیازی نیست.»^{۵۲۱}

۵۲۰- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۵۹.

آیا به راستی حیوانات و گیاهان نر و ماده در تساوی کامل هستند؟ آیا نر و ماده، از نظر ژنتیک، آناتومی، جثّه، قدرت و توانمندی، مساوی هستند و هیچ امتیازی بر هم ندارند؟ آیا عبدالبهاء درختان خرما نر را ندیده که میوه نمی‌دهند؟ آیا حیوانات نر را ندیده که صاحب قلمرو و چند حیوان ماده به عنوان همسر هستند؟ آیا حیوانات نر نیز مانند حیوانات ماده، سختی وضع حمل یا تخم گذاشتن را تحمل می‌کنند که عبدالبهاء می‌گوید هر دو در مساوات تام هستند؟ و از همه‌ی این سوال‌ها مهم‌تر اینکه چرا عبدالبهاء در جای دیگر سخنان خود را نقض می‌کند و می‌گوید:

«شبهه ای نیست که رجال اقدمند و اقوی. حتی در حیوانات مانند کبوتران و گنجشکان و طاووسان و امثال آنان هم این امتیاز مشهود»^{۵۲۲}

۵- کاربرد دندان های نیش

عبدالبهاء در پاسخ شخصی که از دندان‌های نیش سوال می‌کند، می‌گوید:

«شما درباره‌ی چهار دندان نیش در انسان نوشته‌اید و گفته‌اید کاربرد این‌ها که دو تا در فک بالا و دو تا در فک پایین هستند برای خوردن گوشت است. بدان که این چهار دندان برای خوردن گوشت خلق نشده‌اند، اگر چه می‌توان با آن‌ها گوشت خورد. تمام دندان‌های انسان برای خوردن میوه‌ها، غلات، و سبزیجات ساخته شده‌اند. اما این چهار دندان (نیش)، برای شکستن پوسته‌های سخت مانند (پوسته‌ی) بادام طراحی شده‌اند.»^{۵۲۳}

۵۲۱- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵۲۲- زرقانی، بدائع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۳.

523- "Thou hast written regarding the four canine teeth in man, saying that these teeth, two in the upper jaw and two in the lower, are for the purpose of eating meat. Know thou that these four teeth are not created for meat-eating, although one can eat meat with them. All the teeth of man are made for eating fruit, cereals and vegetables. These four teeth, however, are designed for

نکنه‌ی اول اینک‌ه: شکستن پوسته‌ی سخت بادام و امثال آن با دندان کاری غیر عقلانی است که دندانپزشک‌ها به شدت از آن نهی می‌کنند.

نکنه‌ی دوم اینک‌ه: اگر کسی بخواهد بر خلاف عقل و منطق، بادام را با دندان‌هایش بشکند، از دندان‌های آسیاب استفاده می‌کند چون ساختار دندان‌های نیش به هیچ وجه برای این کار مناسب نیست.

۶- کشف آمریکا و موقعیت جغرافیایی آن

عبدالهاء عقیده دارد که روح، قوه‌ی کاشفه است و کولمبس با استفاده از آن آمریکا را در حالی که در مکان خود در اروپا نشسته بوده، کشف کرده است:

«این روح قوه کاشفه است که محیط بر جمیع اشیاست و جمیع این آثار بدایع و صنایع و اکتشافات و مشروعات عظیمه و وقوعات مهمه تاریخیه که میبینی کلّ را او کشف کرده و از حیز غیب و کمون بقوه معنویه بعرضه ظهور آورده. مثلاً در زمین است کشفیاتی در آسمان میکند از حقایق معلومه یعنی چیزهائی که معلومست و مشهود چیزهای مجهول را کشف کند مثلاً در این نصف کره است ولی بقوه عاقله مانند کولمبس نصف دیگر کره را که کره آمریکاست و مجهول و مستور است کشف کند.»^{۵۲۴}

عبارات فوق از جهات متعدد اشتباه هستند:

اول: کلمبوس کاشف قاره‌ی آمریکا نبوده بلکه سرخپوستان سال‌ها پیش از او این قاره را کشف کرده بودند و در آنجا می‌زیستند. اولین فرد اروپایی هم که بر قاره آمریکا پا گذاشت، کلمبوس

breaking hard shells, such as those of almonds.” Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha’i Reference File*, chap. XXIV, no. 1007.

نبود؛ بلکه جستجوگری اهل اسکاندينايی به نام ليف اريكسون (Leif Erikson) حدود ۵۰۰ سال قبل از کلمبوس این کار را انجام داد.

دوم: اگر از این‌ها بگذریم و فرض کنیم کلمبوس آمریکا را کشف نموده، باز هم ادعای عبدالبهاء نادرست است. زیرا نه تنها کلمبوس این کار را با قوه‌ی کاشفه‌ی روحش – آن هم در حالی که در اروپا بوده – انجام نداده، بلکه هنگامی که در جستجوی مسیری جایگزین برای رفتن از اروپا به هند بوده و به صورتی کاملاً تصادفی از آمریکا سر در آورده است. در واقع اصلاً روح و عقل او نقشی در این اتفاق نداشته و به عبارتی «روحش از وجود آمریکا خبر نداشته» است.

سوم: عبدالبهاء می‌گوید کلمبوس «نصف دیگر کره را که کره آمریکاست» کشف کرده است! آمریکا نه کره است نه نصف دیگر کره!

عبدالبهاء عبارات فوق را به طرق مختلف در جاهای دیگر نیز تکرار نموده:

«پس ثابت شد که حقیقت انسانی محیط بر اشیاست زیرا در اروپا است اکتشاف امریکا نماید در زمین است کشفیات در آسمان کند.»^{۵۲۵}

«چه بسیار از اسرار طبیعت که به آن‌ها نفوذ شده و آشکار شده‌اند! کلمبوس وقتی در اسپانیا بود آمریکا را کشف کرد!»^{۵۲۶}

«یک حیوان در اروپا نمی‌تواند همانند کولمبوس اکتشاف آمریکا را پیشبینی و طراحی کند. نمی‌تواند نقشه‌ی کره‌ی زمین را بردارد و تک تک قاره‌ها را بررسی کند و بگوید: این نیمکره‌ی شرقی است و باید [نیمکره‌ی] دیگری باشد، نیمکره‌ی غربی.»^{۵۲۷}

۵۲۵- عبدالبهاء، *مفاوضات*، مصر: مطبعه کردستان العلمیه (ناشر فرج الله ذکی الکردی)، ۱۹۲۰ م. قسم هفتاد و یک، ص ۱۹۰.

526- “How many of nature’s secrets have been penetrated and revealed! Columbus, while in Spain, discovered America,” Abdu’l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 241.

527- “An animal in Europe could not foresee and plan the discovery of America as Columbus did. It could not take the globe map of the earth and scan the various continents, saying, ‘This is the eastern hemisphere; there must be another, the western hemisphere.’” Abdu’l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 417.

عبارات انتهایی این نقل قول نیز کاملا اشتباه هستند. عبدالبهاء عقیده دارد کلمبوس نقشه‌ای را به دست گرفته و با خود اندیشیده است که این نیمکره شرقی است پس باید نیمکره ی دیگری هم باشد به نام نیمکره‌ی غربی و از این طریق آمریکا را کشف نموده است. از نظر فیزیکی چیزی به نام نیمکره‌ی شرقی و غربی مفهوم ندارد که کسی بخواهد با بررسی یکی به وجود دیگری پی ببرد. مفهوم نیمکره‌ی غربی و شرقی سالها بعد از اکتشاف آمریکا به وجود آمده و صرفا توسط خطی قراردادی و فرضی مشخص می‌شود.

۷- علت سیاهی تخم چشم

عبدالبهاء می‌گوید:

«علت اختلاف الوان حیوانات و موی انسان و قرمز بودن لبها و متنوع بودن رنگهای طیور الی الان غیر معلوم بلکه مخفی و مستور است مگر حکمت سیاهی تخم چشم آن معلوم گردیده که بجهت جذب شعاع آفتابست زیرا اگر لونی دیگر یعنی ساده و سفید بود جذب شعاع آفتاب نمی نمود.»^{۵۲۸}

معلوم نیست عبدالبهاء بر مبنای کدام علم و حکمت ناشناخته این سخنان را به زبان می‌آورد. تخم چشم یا همان مردمک چشم اصلا رنگ ندارد که سیاه باشد یا سفید. بلکه مردمک، روزنه یا سوراخی در عنیبه‌ی چشم است که نور از راه آن وارد چشم می‌شود. مردمک، میزان نور ورودی به چشم را با تنگ و گشاد شدن، تنظیم می‌کند. نوری که از راه مردمک وارد چشم می‌شود درون چشم پخش شده و به علت کوچک بودن روزنه‌ی مردمک تنها مقدار بسیار ناچیزی از آن به بیرون منتقل می‌گردد و به همین علت سیاه دیده می‌شود. بنابراین سیاهی

مردمک چشم و حتی رنگ عنبیهی چشم – که در افراد مختلف ممکن است سیاه، قهوه‌ای، سبز، آبی یا ... باشد – هیچ ربطی به بحث جذب یا دفع اشعه‌ی خورشید ندارد. بدین ترتیب ادعای عبدالبهاء که گفته تخم چشم (مردمک) به سبب آنکه بتواند نور خورشید را جذب کند سیاه آفریده شده، یک جمله‌ی نادرست علمی و اشتباهی فاحش است.

بهاییان چگونه این اشکالات آشکار علمی را با جمله‌ی «اگر دینی با علم مطابق نبود، دین نیست» جمع می‌کنند؟

۸- مرگ بعد از تجزیه شدن بدن رخ می‌دهد

عبدالبهاء می‌گوید:

«تمام عالم فیزیکی فانی است. این بدن‌های مادی از اتم‌ها ساخته شده‌اند. وقتی این اتم‌ها شروع به جدا شدن از هم کنند تجزیه رخ می‌دهد و بعد از آن امری که ما از آن به عنوان مرگ یاد می‌کنیم اتفاق می‌افتد.»^{۵۲۹}

این سخنان خلاف علم عبدالبهاء در حالی مطرح می‌شوند که در حالت عادی مادامی که یک موجود نمرده، سلول‌ها و اتم‌های آن شروع به تجزیه شدن نمی‌کنند. به بیان ساده‌تر، اول موجود زنده می‌میرد و پس از آن است که تازه جسمش شروع به تجزیه شدن می‌کند.

529 -“The whole physical creation is perishable. These material bodies are composed of atoms; when these atoms begin to separate decomposition sets in, then comes what we call death.”
Abdu'l-Baha, *Paris Talks*, pp. 90–91.

۹- بر روی تمام ستاره‌ها حیواناتی وجود دارد که روح دارند و حرکت می‌کنند!

به عبارات عبدالبهاء توجه کنید:

« کواکب (ستاره‌های) آسمانی هر یک را خلقی مخصوص. این کره ارض که بالنسبه بینهایت صغیر است خالی و بیپوده نه تا چه رسد به این اجسام درّی درخشنده عظیمه و در قرآن صریح است و من آیاته خلق السموات و الأرض و ما بثّ فیهما من دابّة. فیهما می‌فرماید نه فیها. صریح است که در هر دو خلق ذیروح موجود زیرا دابّه ذیروح متحرک است. با وجود این صراحت کسی تا به حال ملتفت نشده.»^{۵۳۰}

« در قرآن می‌فرماید و نصّ صریحست و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بثّ فیهما من دابّة. یعنی در آسمان و زمین هر دو ذی روح موجود. پس معلوم شد که جميع این اجسام نورانیه مسکونست و نور حقیقت در جميع البتّه درخشنده و تابان. خداوند این اجسام نورانیه نامتناهی را عبث خلق نفرمود.»^{۵۳۱}

او در یکی از نامه‌هایش تا آنجا پیش می‌رود که در مورد ترکیب این موجودات هم سخن می‌گوید:

«اما درباره‌ی نوع این موجودات که آیا مشابه موجودات روی زمین هستند [یا خیر]؟ بله [هستند] اما اختلاف آن‌ها همانند اختلاف موجودات دریایی، زمینی، آتشی و هوایی [پرنده‌گان] در اختلاف طبع و توازن عناصر [سازنده] آن‌هاست. این موجودات در اجزاء ترکیب دهنده‌ی آن‌ها با هم اختلاف دارند.»^{۵۳۲}

۵۳۰- عبدالبهاء، *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۶، شماره ۴۸۰.

۵۳۱- عبدالبهاء، *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۶، شماره ۴۸۱.

۵۳۲- «اما نوعیه تلک الموجودات هل هو مشابه بنوعیه الموجودات الأرضیه نعم فقط انما اختلافه کاختلاف نوعیه الموجودات البحریه و الموجودات الأرضیه و الموجودات الهوائیه و الموجودات الناریه باختلاف طبائعها و تباین موازین عناصرها تختلف تلک الموجودات بحسب الاجزاء المركبه منها ذواتها»؛ عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۱، ص ۱۲۰.

از نظر عبدالبهاء بر روی خورشید و تمام ستارگان موجوداتی همانند موجودات زمینی وجود دارند؛ فقط تفاوتشان با موجودات زمینی در ترکیب و اجزای سازنده‌ی آنهاست!

عبدالبهاء علاوه بر موجودات زمینی و هوایی و آبی معتقد است موجودات «آتشی» نیز وجود دارند. چنین موجوداتی تا کنون بر روی زمین مشاهده نشده‌اند و منظور ایشان از این موجودات هم نمی‌تواند اجنه باشد زیرا از نظر بهاییان اجنه همگی تمثیل بوده و وجود خارجی ندارند.^{۵۳۳}

۵- دانش مذهبی باب، بهاء الله و عبدالبهاء

۱- دانش مذهبی باب

باب در نوشته‌جاتش آیات قرآن را تحریف کرده و یا اندکی تغییر می‌داده و سپس آنها را به عنوان نزولات خودش بین مردم جا می‌زده است. برای نشان دادن این امر، سطور ابتدایی و انتهایی اولین کتاب او یعنی *قیوم الاسماء* (تفسیر سوره یوسف) را بررسی می‌کنیم. نتیجه‌ی این برخورد او با آیات، نوشته‌هایی هستند که غالباً گنگ و نامفهوم هستند.

در جدول زیر عبارات باب و آیات قرآن که با استفاده از آنها بخش ابتدایی کتاب *قیوم الاسماء* را سر هم کرده است، نشان داده‌ایم:

۵۳۳- مثلاً هنگامی که از شوقی درباره‌ی جن سوال می‌شود این گونه جواب می‌دهد:

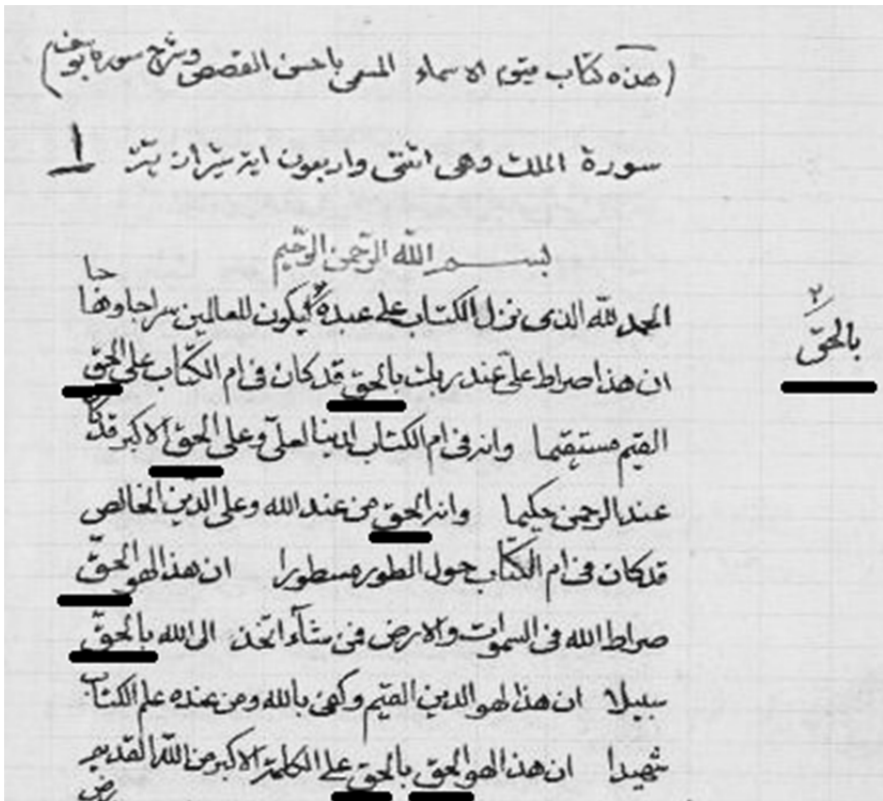
“Regarding your question as to the meaning of Jin or Genii referred to in the Qur’án, these are not beings or creatures that are actually living, but are symbolic references to the power of men of evil and may be likened to evil spirits. But the point to bear in mind is that these have no positive existence of any kind.” (From a letter written on behalf of the Guardian to an individual believer, June 26, 1936),” Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha’i Reference File*, chap. XLI, no. 1667.

یعنی: «در رابطه با سوال شما درباره‌ی معنی جن که در قرآن ذکر شده، اینها موجودات یا مخلوقات که حیات دارند نیستند و اشاراتی نمادین به قدرت مردان شرور هستند و می‌توان آن‌ها را به ارواح شرور تشبیه کرد. اما نکته‌ی این است که این‌ها هیچ گونه موجودیت مثبتی ندارند.»

عبارات باب	آیات قرآن
<p>الحمد لله الذي نزل الكتاب على عبده <u>بالحق</u> ليكون للعالمين سراجاً وهاجاً. این قسمت، ترکیبی از سه آیهی روبرو است:</p>	<p>«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ (۱:۱۸)» «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ (۱:۲۵)» «سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳:۷۸)»</p>
<p>ان هذا صراط على عند ربك <u>بالحق</u> قد كان في ام الكتاب على الحق القيم مستقيماً این عبارت باب، ناشی از تکه تکه کردن آیه روبرو و اضافه کردن الفاظی به آن است:</p>	<p>«وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا (۶:۱۲۶)»</p>
<p>و انه في ام الكتاب لدينا لعلي و على <u>الحق</u> الاكبر قد كان عند الرحمان حكيماً. در بین عبارات ابتدایی آیهی روبرو و کلمه‌ی آخر آن الفاظی اضافه کرده است:</p>	<p>«وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ (۴:۴۳)»</p>
<p>و انه الحق من عند الله و على الدين الخالص قد كان في ام الكتاب حول الطور مسطوراً. باز هم ترکیبی از آیات روبرو که صرفاً الفاظی بین آن‌ها اضافه شده است:</p>	<p>«إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ (۱۷:۱۱)» «الَّذِينَ خَالصُوا (۳:۳۹)» «فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶:۳۳)»</p>
<p>ان هذا لهو <u>الحق</u> صراط الله في السموات و الارض. ترکیبی از دو آیه روبرو به همراه حذف برخی الفاظ</p>	<p>«إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵:۵۶)» «صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (۴۲:۵۳)»</p>
<p>فمن شاء اتخذ الى الله <u>بالحق</u> سبيل اندکی تحریف آیهی روبرو:</p>	<p>«فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۹:۷۶)»</p>
<p>ان هذا لهو الدين القيم و كفى بالله و من عنده علم</p>	<p>«إِنَّ هَذَا لَهُوَ (۹۵:۵۶)»</p>

<p>«ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (۳۰:۳۰)» «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» «(۱۳:۴۳)»</p>	<p>الکتاب شهیدا ترکیبی از سه آیهی روبرو:</p>
---	---

تصویر زیر، عبارات ابتدایی او در کتاب قیوم الاسماء است. به تعداد دفعاتی که لفظ حق در این کتاب استفاده شده دقت نمایید (با خط تیره مشخص شده‌اند). اضافه کردن تعداد نامتناهی لفظ حق، به یک نوشته موجب حق شدن آن مکتوب نخواهد شد!



عبارات پایانی باب در همین کتاب نیز در جدول زیر گرد آوری شده‌اند. در اینجا نیز از همان

شیوه استفاده شده است:

عبارات قرآن	عبارات باب
«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَعِنْدَ اللَّهِ رِبِي فِي أَمِّ الْكِتَابِ هَذَا قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مُوجُودًا. استفاده از دو آیه روبرو کاملاً مشهود است:	«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَعِنْدَ اللَّهِ رِبِي فِي أَمِّ الْكِتَابِ هَذَا قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مُوجُودًا. استفاده از دو آیه روبرو کاملاً مشهود است:
«إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ (۳۴:۴۷)» «كَانَ أَمْرًا مَقْضِي (۱۹:۲۱)»	و ان اجرى على الله <u>بالحق</u> على <u>الحق</u> قد <u>كان</u> فى يوم البدء <u>مقضى</u> باز هم آیات روبرو:
«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۳۳:۵۶)»	و ان الله و ملائكتنه يصلون على النبي و اله يا ايها الذين <u>امنوا صلوا عليهم</u> كما صلى الله عليهم و على شيعتهم كېې بردارى از آيه روبرو:
«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۴:۳۳)» «وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (۴:۱۲۶)»	و هو الله <u>كان بالحق</u> على كل شىء <u>شهيذا</u> و هو الله <u>كان</u> <u>بكل شىء محيطا</u> كېې بردارى از آيات روبرو:

در سرتاسر کتاب او کپی برداری ناشیانه از قرآن دیده می‌شود و جالب این که او این عبارات را به عنوان نزولات جدید به مریدان خود ارائه کرده است.

کتاب او آکنده از اشتباهات در استفاده از الفاظ و دستور زبان عربی است. موضوعی دیگر که در نوشته‌های او جلب توجه می‌کند، نامفهومی و در بسیاری موارد بی مفهوم بودن عبارات است. به ترجمه‌ی الفاظی که در جدول اول ذکر کردیم توجه کنید:

«ستایش برای خداوند است که کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد تا برای جهانیان چراغی درخشان باشد. به درستی که این راهی بلند مرتبه در نزد پرودگارت بحق است که در ام الکتاب بر حق پایدار مستقیم بوده. و آن در ام الکتاب در نزد ما بلند مرتبه بوده و بر حق بزرگتر در نزد رحمان حکیم بوده است. و آن حق است از جانب خداوند و بر دین خالص و پوشیده بوده است در اطراف طور در ام الکتاب. به درستی که آن حق است، راه خدا در آسمان‌ها و زمین، پس هر کس که خواهد به حق به سمت خداوند راهی برگیرد. به درستی که این دین پایدار است و کفایت می‌کند به عنوان شاهد آن کسی که در نزد او است علم الکتاب. به درستی که این است حق با حق بر کلمه‌ی اکبر از جانب خداوند.»

اگر چه برخی از این عبارات به صورت تک تک و یا چند لفظ پشت سر هم دارای معنی هستند ولی در مجموع نامفهوم بوده و مفهوم خاصی را به مخاطب منتقل نمی‌کنند. در تمام کتاب او همین سبک تکرار شده است.

جالب اینجاست که این کتاب به عنوان «تفسیر سوره‌ی یوسف» نازل شده است. وقتی عبارتی را تفسیر می‌کنیم در واقع ابهام را از آن می‌زداییم تا مخاطب به معنا و مفهوم آن عبارت بیش از پیش پی ببرد. اما آنچه باب در این کتاب انجام داده نه تنها ابهام زدایی نیست، بلکه به اسم تفسیر، برای هر آیه از سوره‌ی یوسف دو تا سه صفحه عبارات مبهم بیان کرده که از هر آیه‌ی متشابه در قرآن مبهم‌تر هستند.

به عنوان نمونه‌ای دیگر از الفاظ نامفهوم و بی معنی در نوشته‌های باب می‌توان به عبارات ابتدایی کتاب پنج شُن او اشاره کرد که به صورت زیر هستند:

«بسم الله الاء له الاء له اللهم انى اسئلك باسمك يا آله يا الاء يا الله يا الله يا آله يا آله يا آله يا آله
يا آله يا آله يا ألهان يا مؤله يا مؤله يا مؤله يا مؤله يا مؤله يا مؤله يا مؤله...»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 یا اَللهُ یا اِلهَ یا اَللهُ یا اِلهَ یا اَللهُ یا اِلهَ یا اَللهُ یا اِلهَ
 یا مُؤمِّلَه یا مُؤمِّلَه یا مُؤمِّلَه یا مُؤمِّلَه یا مُؤمِّلَه
 علی دواعی الدلول بما قد احطت به علما من هر خیر انک کنت بقدر علمیا
 و انک کنت علی هر شئ قدریا تسبیح و تقدیر بساط قدر سلطانی

عبارات ابتدایی کتاب پنج شأن باب

بسیاری از الفاظ فوق در زبان عربی وجود ندارند و ساخته ذهن باب هستند.

۱- دانش مذهبی بهاء الله

برای بررسی دانش مذهبی بهاء الله نگاهی به کتاب ایقان وی می‌اندازیم. این کتاب، مملو از غلط‌های ادبی، قرآنی، تفسیری، و حدیثی است و تاکنون کتب متعددی در نقد و رد آن نوشته شده است. نسخه‌ی اصلی^{۵۳۴} ایقان هم اکنون در آرشیو کتب بهایی در اسرائیل نگهداری می‌شود و به علت دلایلی کاملا واضح، بیت العدل به هیچ عنوان حاضر به انتشار آن نیست.

۵۳۴- برخی محققین عقیده دارند این نسخه، نسخه‌ی اصلی نیست و نسخه‌ی اصلاح شده است که باز هم اصلاح شده و تا به حالت کنونی که در دست ماست در آمده است. زیرا نسخه‌ی وجود دارند که در آن‌ها به جای عبارت «یا اهل الارض» در صفحه‌ی اول از عبارت «یا اهل البیان» (فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۱، ص ۲۷۹) استفاده شده است.

در اینجا، برای این که بحث طولانی نشود، فقط به بررسی برخی از این غلط‌ها می‌پردازیم. در ابتدا غلط‌های ادبی نسخه‌ی اولیه ایقان را که تلاش شده در نسخه‌ی منتشر شده‌ی فعلی تصحیح شود، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- اشتباهات متعدد دستوری و ادبی

تنها تصویر از نسخه‌ی اصلی ایقان که در دسترس عموم قرار دارد مربوط به صفحات اول و آخر کتاب ایقان در اسرائیل هستند که توسط بیت العدل به کریستوفر باک^{۵۳۵} داده شده‌اند و وی آن‌ها را در ابتدای کتاب خود چاپ کرده است. در تصویر زیر ۱۰ تحریف و تحذیف (هم فارسی هم عربی) که فقط در این صفحه وجود دارند نمایش داده شده‌اند:

535- Christopher buck, edited by Juan R. Cole and Moojan Momen, *Symbol and Secret: Qur'an Commentary in Baha'u'llah's Kitab-i-Iqan* (United States of America: Kalimat Press, 1995)

قابل ذکر است که در نسخه‌ی الکترونیکی این کتاب به اشتباه تصویر دیگری قرار داده شده است اما در نسخه‌ی چاپی که اسکن آن در www.books.google.com موجود است نسخه‌ی صحیح قرار داده شده است.

باسم ربنا العلی علی

الباب المذكور فی بیان ان العباد ان یصلن الی شاطئ بحر العرفان
 الا بالانقطاع الصروف عن کل من فی السموات والارض فلتقدسن
 انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی مقام الذی قد ردد الله لکم
 وقد خلن فی سرادق الذی جعله الله فی سما، البیان مرفوعا
 جوهر لیزیب کتب ساکنین سبل ایمان و طالبین کابوس ایقان با مینفسه خجسته
 از جمیع شوقیات عرضیه یکن و غنیه سمانید نمیز کوشش را در استماع
 و قیام از رضوانات متعنته سجات عدیل در حرمه از تعق سبب است
 و چشیده از مدینه کلمات فایده و متوکل علیه و متوسل الیه ساکن شوند
 تا کوفه قابل تجلیات شرفات بشموس عنده و عرفان بهر شرفه و محل صورت
 فیوضات غیبی است نامرکنند از کلام که اگر غیب بحکم که اقول و عمل و فعاله
 در هر دو وجه همین معنی است حق و اولیا را اولیاد و هرگز بر حصول معنی
 العزیزه و غیر نشو و بعین خود و حکم است در حضرت فائز کرده و هرگز
 بسوزنل بقایز سه و از جه قمر و ضمیر روق کرده با نظر با ایم قبیل شوی
 که چه قدر محرم از اعمال و لغات که همیشه قمر صورت امریه در بسیار کلمه قدسیه

تنها تصویر موجود از نسخه ی اصلی کتاب ایقان

در جدول زیر نسخه‌ی اصلی را با نسخه‌ی فعلی ایقان مقایسه کرده‌ایم:

نسخه ی اصلی در اسرائیل	نسخه ی تحریف شده فعلی
<p>بسم ربنا العلی الاعلی</p> <p>الباب المذکورُ فی بیانِ اَنَّ العبادَ لَن یصلُنَّ اِلی شاطِئِ بَحْرِ العِرفانِ اِلاَّ بِالانْقِطاعِ الصَّرْفِ عَن کُلِّ مَن فی السَّمواتِ و الارضِ . <u>فلتقدسن</u> اَنفُسکم یا اهل الارضِ لَعَلَّ تَصِلُنَّ اِلی <u>المقام</u> الَّذی قَدَّرَ اللهُ لکم و تَدْخُلُنَّ فی سُرادِقِ <u>الذی</u> جَعَلَهُ اللهُ فی سَماءِ البیانِ مَرْفوعاً . جوهر این باب این باب آنکه سالکین سیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه به سُبُحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و <u>متوکلین</u> علی الله و <u>متوسلین</u> الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی <u>شوند</u> و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند . زیرا که اگر عبد بخواهد که اقوال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزه داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و به سر منزل بقا نرسد و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد . ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی (؟) همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده‌اند</p>	<p>بسم ربنا العلی الاعلی</p> <p>الباب المذکورُ فی بیانِ اَنَّ العبادَ لَن یصلُوا اِلی شاطِئِ بَحْرِ العِرفانِ اِلاَّ بِالانْقِطاعِ الصَّرْفِ عَن کُلِّ مَن فی السَّمواتِ و الارضِ . <u>قدسوا</u> اَنفُسکم یا اهل الارضِ لَعَلَّ تَصِلُنَّ اِلی <u>المقام</u> الَّذی قَدَّرَ اللهُ لکم و تَدْخُلُنَّ فی سُرادِقِ (؟) جَعَلَهُ اللهُ فی سَماءِ البیانِ مَرْفوعاً . جوهر این باب این باب آنکه سالکین سیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه به سُبُحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و <u>متوکلین</u> علی الله و <u>متوسلین</u> الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی (؟) و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند . زیرا (؟) اگر عبد بخواهد (؟) اقوال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزه داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز و به سر منزل بقا نرسد و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد . ناظر به ایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی (؟) همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده‌اند</p>

بیت العدل این تحریفات را چنین توجیه کرده است:

«در ضمیمه ی کتاب اقدس در بخش پرسش و پاسخ بهاء الله خود نحوه ی ویرایش و علت آن را توضیح داده است: «بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیه من دون مطابقه و مقابله باطراف رفته لذا حسب الامر به ملاحظه آنکه معرضین را مجال اعتراض نماند مکرر در ساحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجرا گشت و حکمت دیگر چون در قاعده جدید به حسب بیان حضرت مبشر روح ما سواه فداه قواعد بسیار وسیع ملاحظه شد لذا به جهت سهولت و اختصار نازل شد آنچه با اکثر مطابق است.»^{۵۴۶}

چنین توجیهی از جهات متعدد ایراد دارد. ادعا شده که بسیاری از الواح بدون مقابله با نسخه‌ی اصلی به اطراف فرستاده شدند. اگر واقعا داستان همین است پس چرا بهاء الله دست به تحریف نسخه‌ی اصلی (که در بالا نشان دادیم) زده است؟ آنچه مشاهده می‌شود این است که اتفاقاً در این مورد نسخه‌ی اصلی خود دارای ایرادات متعدد بوده و در ویرایش بعدی تلاش شده تا آن ایرادات برطرف گردد. لذا این بهانه ابدای ایرادات متعدد در نسخه‌ی اصلی را توجیه نمی‌کند. ضمن اینکه سهل انگاری در ارسال نسخه‌های اشتباه به اطراف و اکناف خود امری ناپسند است.

ادعای بعدی این است که می‌خواستیم آن را مطابق با «قواعد قوم» تغییر دهیم. این اولین بار در تاریخ ارسال پیامبران است که مدعی نبوت به بهانه‌ی اینکه نزولاتش مطابق با قواعد زبان مردم نیست دست به تغییر آن‌ها می‌زند. واقعا بهاییان چه خدایی را می‌پرستند که پیشاپیش توانایی تشخیص این معضل را نداشته و کتابی را نازل نموده که مجبور شده بعدها برای آن اصلاحیه بنویسد؟ البته هر عاقلی که به این مسئله می‌نگرد، حقیقت دیگری را می‌بیند و آن چیزی نیست

536- "In his Questions and Answers, supplemental to the Kitab-i Aqdas, Baha'u'llah himself discloses the editing process and reasons for it: 'Many Tablets were revealed and dispatched in their original form without being checked and reviewed. Consequently, as bidden, they were again read out in the Holy Presence, and brought into conformity with the grammatical conventions of the people in order to forestall the cavils of the opponents of the Cause.'" Christopher buck, edited by Juan R. Cole and Moojan Momen, *Symbol and Secret: Qur'an Commentary in Baha'u'llah's Kitab-i-Iqan*, p. 27.

جز: دروغ بودن ادعاهای این مدعی نبوت (بهاء الله) و اینکه مجبور شده اشتباهاتی را که در کتابش مرتکب شده تغییر دهد.

بهاییان در حالی ادعا می کنند بهاء الله کتاب ايقان را تحریف کرده تا آن را با قواعد زبان مردم مطابق کند که خود بهاء الله بارها در سخنانش بیان کرده که اصلاً نزولات الهی نباید مطابق با قواعد مردم باشند و باید بین کلام خدا و مردم اختلاف باشد. به عبارات زیر که او در دفاع از ایرادات متعدد ادبی در کتب باب در پاسخ به یکی از علما به زبان عربی نوشته است توجه کنید:

«(ترجمه): بگو ای نادان با چشم خدا به آیاتش نگاه کن تا متوجه شوی که آن‌ها خالی هستند از کنایه‌ها و قواعد مردم زیرا او علوم عالمین را دارد. بگو اگر آیات خدا مطابق با قواعد شما و آن چه نزد شماست نازل می‌شدند، آن‌ها همانند کلمات شما می‌شدند، ای گروه محبوب شده.»^{۵۳۷}

دقت کنید که ایشان آن شخص عالم را با لفظ نادان خطاب می‌کند در حالیکه همین افراد مدعی هستند نباید مردم را نادان خطاب کرد.^{۵۳۸} سپس برای اینکه او را بیشتر تحقیر کند مدعی می‌شود که بقیه سخنانم را به فارسی می‌گویم تا تو هم بفهمی^{۵۳۹} و سپس این عبارات را ذکر می‌کند:

۵۳۷- «قل يا أيها الجاهل انظر في كلمات الله ببصره لَتَجِدَهُنَّ مَقْدَسَاتٍ عَنِ إِشَارَاتِ الْقَوْمِ وَ قَوَاعِدِهِمْ بَعْدَ مَا كَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْعَالَمِينَ. قُلْ إِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَوُ تَنْزَلُ عَلَيَّ قَوَاعِدِكُمْ وَ مَا عِنْدَكُمْ أَنَّهُا تَكُونُ مِثْلَ كَلِمَاتِكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُحْتَجِبِينَ» بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۱.

۵۳۸- «تعالیم الهیه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد» عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۵۳۹- البته عبارات او برای فارسی زبانان نیز گنگ و نامفهوم هستند: «بلسان پارسی ذکر میشود که شاید عرف قمیص رحمانی را از کلمات منزله پارسیه ادراک نمائی و منقطعاً عن الاشطار بشرط أهدیه توجه کنی اگر چه هر طبری از کُدس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر بر التقاط نه» بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۴.

«تو و أمثال تو گفته‌اند که کلمات باب أعظم و ذکر اتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم. هنوز آنقدر ادراک ننموده که کلمات منزله الهیه میزان کَلست و دون او میزان او نمیشود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط.»^{۵۴۰}

در اینجا بهاء الله آشکارا می‌گوید معیار قواعد زبانی آیات او هستند و هر قاعده‌ای مخالف آن‌ها باشد از درجه‌ی اعتبار ساقط است. او در جای دیگر تأکید می‌کند که باید از قواعد او به عنوان معیار سنجش استفاده شود:

«ای گروه علما، کتاب خدا را با آنچه از قواعد و علوم نزدتان است نسنجید زیرا [آن کتاب خود] ترازوی [سنجیدن] حق در میان خلایق است. آنچه در میان ملت‌ها است باید توسط این ترازوی اعظم سنجیده شود.»^{۵۴۱}

با این اوصاف، چگونگی است که بیت العدل، در توجیه تغییر و تحریف ایقان، عکس این موضوع را بیان می‌کند؛ بیت العدل مدعی است بهاء الله آیات کتاب ایقان را - که به گفته‌ی خود بهاء الله باید معیار قواعد زبان باشند - تغییر داده تا آن‌ها را مطابق با قواعد مردم - که طبق حرف بهاء الله از درجه‌ی اعتبار ساقط هستند - بنویسد! بسی جای تأسف است که بیت العدل توانایی درک این حقیقت را ندارد که آیات خدا نیاز به ویرایش ادبی ندارند.

ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود. طبق اعلام بیت العدل، کتاب ایقان نه یک بار بلکه چندین بار ویرایش و تحریف شده آن هم به پیشنهاد کاتب بهاء الله:

«باید به این نکته‌ی مهم اشاره کنیم که تغییرات مربوط به سبک و گرامر [نوشته‌ها] به مرور زمان انجام شده اند - و معمولاً به پیشنهاد زین (کاتب بهاء الله) انجام می‌شدند - لذا نسخه‌های متعدد با هم تفاوت‌هایی دارند.»^{۵۴۲}

۵۴۰- بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۸.

۵۴۱- «قل یا معشر العلماء لا تزونا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم»: بهاء الله، اقدس، بند ۹۸، ص ۹۹.

آیا بهاء‌الله‌ای که ادعای خطاناپذیری دارد از یافتن ایرادات نوشته‌های خود عاجز بوده و محتاج کاتب خطاکارش بوده تا آن‌ها را به او نشان دهد؟ و اگر هدف بهاء‌الله از تحریف نوشته‌هایش بستن دهن مخالفان بوده، چرا یک بار برای همیشه کتاب را عوض نکرده و به مرور و به تدریج در آن تغییرات ایجاد کرده تا باز هم نسخه‌های متعدد از این کتاب منتشر شوند؟ آیا دلیلش این نبوده که وی از یافتن تمام غلط‌ها عاجز بوده و پس از هر بار اصلاح کتاب، غلط‌های جدیدی آشکار می‌شده‌اند؟

۲- اشتباهات متعدد در ذکر آیات قرآن

با توجه به عدم دسترسی به نسخه‌ی اصلی کتاب ایقان، به ناچار به یکی از نسخ قدیمی موجود در کتابخانه ملی با شماره ی ۱۶۱۳۴۰۵ مراجعه نمودیم. تصاویر این نسخه از طریق وبگاه کتابخانه در دسترس قرار داده شده‌اند.^{۵۴۳} در جدول زیر ایرادات متعدد بهاء‌الله در ذکر آیات قرآن ذکر شده‌اند:

صفحه	نسخه‌ی اصلی	نسخه‌ی اصلاح شده	توضیحات
۵	و لَقَدْ هَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ لِيَجَادِلُوهُ بِهٖ بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوهُ بِهٖ الْحَقِّ	وَ هَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوهُ بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوهُ بِهٖ الْحَقِّ (غافر، ۵)	سه اشتباه

542- "It is important to note that the stylistic and grammatical changes mentioned above took place over time—often it was Zayn himself that suggested them—and therefore the various manuscripts differ somewhat, one from the other," Christopher buck, edited by Juan R. Cole and Moojan Momen, *Symbol and Secret: Qur'an Commentary in Baha'u'llah's Kitab-i-Iqan*, p. 27.

۵۴۳- برای مطالعه‌ی صفحه به صفحه از لینک زیر:

<http://dl.nlai.ir/UI/0703ce2c-183d-4267-bb7a-35498b51ecc6/LRRView.aspx?tocterm=&History=True&First=true>

و برای دانلود کتاب به صفحه‌ی زیر مراجعه کنید:

https://archive.org/download/original_Iqan/iqan.pdf

<p>دو اشتباه</p>	<p>وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (فاطر، ۳۹)</p>	<p>و ما يزيد الكافرين الا خسارا</p>	<p>۸</p>
<p>یک اشتباه</p>	<p>إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جِزَاءً وَ لَا شُكُورًا (انسان، ۹)</p>	<p>انما نطعمكم لوجه الله و ما نريد منكم جزاء و لا شكورا</p>	<p>۱۷</p>
<p>چهار اشتباه و یک ایراد دستوری</p>	<p>مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ (ابراهيم، ۲۴)</p>	<p>مثل کلمه طيبة کشجره طيبة اصلها ثابت فی الارض و فرعها فی السماء و یوتی اکلها فی کل حین</p>	<p>۱۷</p>
<p>دو اشتباه. جالب این است که بهاء الله همین اشتباه را در کتاب اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶ نیز تکرار کرده است.</p>	<p>كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (مدثر، ۵۰)</p>	<p>کحمر مستنفره فرت من القسورة</p>	<p>۳۸</p>
<p>یک اشتباه</p>	<p>یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا (مریم، ۲۳)</p>	<p>یا لیتنی مت قبل هذا ام کنت نسیا منسیا</p>	<p>۴۱</p>
<p>اشتباهات متعدد. ترجمه و توضیحات نیز متناسب با تغییرات در آیه اصلاح شده‌اند.</p>	<p>«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْعَمَامِ.» [بقره، ۲۱۰] و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند و مضمون آن این است: آیا انتظار می‌کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند.</p>	<p>«يوم ياتي الله في ظلل من الغمام» و علمای ظاهر این آیه را بعضی از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند که مضمون ان اینست: که روزی که میاید خدا در سایه از ابر و حال اینکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور فرموده‌اند.</p>	<p>۵۷</p>

<p>یک اشتباه</p>	<p>يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (دخان، ۱۰)</p>	<p>۵۷</p>	<p>يَوْمَ يَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَعْطَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ</p>
<p>دو اشتباه</p>	<p>وَ إِذَا لَقُّوْكُمْ قَالُوْا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوْا عَلَیْكُمْ الْاِنۡمَامِ مِنْ الْغَیْظِ قُلْ مُوْتُوْا بِغَیْظِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلَیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ (آل عمران، ۱۱۹)</p>	<p>۵۸</p>	<p>وَ إِذَا لَقُّوْا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوْا قَالُوْا اٰمَنَّا وَ اِذَا خَلَوْا عَضُّوْا عَلَیْكُمْ الْاِنۡمَامِ مِنْ الْغَیْظِ قُلْ مُوْتُوْا بِغَیْظِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِمَا فِی الصُّدُوْرِ</p>
<p>یک اشتباه. جالب این است که این آیه از تحریف سخن می گوید.</p>	<p>وَ قَدْ كَانَ فَرِیْقٌ مِنْهُمۡ یَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ یَحْزَنُوْنَ مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَ هُمۡ یَعْلَمُوْنَ (بقره، ۷۵)</p>	<p>۶۶</p>	<p>وَ قَدْ كَانَ فَرِیْقٌ مِنْكُمْ یَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ یَحْزَنُوْنَ مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَ هُمۡ یَعْلَمُوْنَ</p>
<p>یک اشتباه</p>	<p>لَیْسَ الْبِرُّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِیْقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ (بقره، ۱۷۷)</p>	<p>۷۱</p>	<p>لَیْسَ الْبِرُّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِیْقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَکِنَّ الْبِرَّ اَنْ تُوْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ</p>
<p>یک اشتباه</p>	<p>وَ فِیۡ اَنْفُسِكُمْ اَفۡلَا تَبۡصُرُوْنَ (ذاریات، ۲۱)</p>	<p>۷۴</p>	<p>وَ فِیۡ اَنْفُسِهِمۡ اَفۡلَا تَبۡصُرُوْنَ</p>
<p>یک اشتباه</p>	<p>وَ اِنْ كَانَ کَثِیْرًا عَلَیْکَ اِعۡرَاضُهُمْ فَاِنَّ اِسۡتَطَعْتَ اَنْ تَبۡتَغِیۡ نَفَقًا فِی الْاَرْضِ اَوْ سُلٰمًا فِی السَّمَآءِ (انعام، ۳۵)</p>	<p>۸۱</p>	<p>وَ اِنْ کَثُرَ عَلَیْکَ اِعۡرَاضُهُمْ فَاِنَّ اِسۡتَطَعْتَ اَنْ تَبۡتَغِیۡ نَفَقًا فِی الْاَرْضِ اَوْ سُلٰمًا فِی السَّمَآءِ</p>
<p>یک اشتباه</p>	<p>هَلۡمۡ قُلُوْبٌ لَا یَفۡقَهُوْنَ بِهَا وَ هَلۡمۡ اَعۡیُنٌ لَّا یَبۡصُرُوْنَ بِهَا (اعراف، ۱۷۹)</p>	<p>۸۴</p>	<p>وَ لَا قُلُوْبٌ لَا یَفۡقَهُوْنَ بِهَا وَ هَلۡمۡ اَعۡیُنٌ لَا یَبۡصُرُوْنَ بِهَا</p>
<p>اشتباهات متعدد. جالب این است که فقط بخشی از ترجمه‌ی فارسی متناسب با آیه‌ی صحیح، اصلاح شده و</p>	<p>«وَ اِنْ تَعَجَبْتَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اِذَا كُنَّا تُرَابًا اِنَّنَا لَفِیۡ خَلْقٍ جَدِیۡدٍ» [رعد، ۵] که ترجمه آن این است که می فرماید اگر عجب می داری پس عجب است قول کافران و معرضان که می گویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء می</p>	<p>۸۵</p>	<p>«اِنَّ تَعَجَبْتَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا اِنَّنَا لَمَبۡعُوْثُوْنَ» که ترجمه آن این است که می فرماید اگر عجب می داری پس عجب است قول کافران و معرضان که می گویند آیا ما تراب و استخوان بودیم و از روی</p>

<p>اصلاح عبارت نهایی (مائیم مبعوث شدگان) از چشم‌شان دور مانده است.</p>	<p>گفتند که آیا مائیم مبعوث شدگان.</p>	<p>استهزاء می گفتند که آیا مائیم مبعوث شده گان.</p>
<p>اشتباهات متعدد</p>	<p>«و نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ» [ق، ۲۱] که معنی ظاهر آن این است دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه.</p>	<p>۸۶ «فَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَذَلِكَ رَجِعَ بَعِيدٌ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ» که معنی ظاهر آن این است که دمیده شد در صور و این است رجوع بعید و به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست کُشَنده و گواهان.</p>
<p>یک اشتباه</p>	<p>و ان جندنا لهم الغالبون (صافات، ۱۷۳)</p>	<p>۹۴ جند الله هم الغالبون</p>
<p>دو اشتباه</p>	<p>وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (عنكبوت، ۲۳)</p>	<p>۱۰۵ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ مِنْ رَحْمَتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ</p>
<p>دو اشتباه</p>	<p>الَّذِينَ يظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، ۴۶)</p>	<p>۱۰۵ الَّذِينَ يظُنُّونَ رَبَّهُمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ</p>
<p>همین آیه هم به همین صورت اشتباه در ص ۵۷ نوشته شده است.</p>	<p>هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ (بقره، ۲۱۰)</p>	<p>۱۰۹ يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ</p>
<p>یک اشتباه.</p>	<p>وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَى (سبا، ۴۳)</p>	<p>۱۵۶ وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا آبَاؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَى</p>
<p>دو اشتباه.</p>	<p>وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قَوَاسٍ</p>	<p>۱۶۰ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ كِتَابًا فِي</p>

	<p>فَلَمَّسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (انعام، ۷)</p>	<p>فَرِطَاسٍ فَلَمَّسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ</p>
--	---	---

با توجه به اینکه بهاء‌الله برخی از اشتباهات را در چند جا عیناً تکرار کرده (مثلاً ص ۱۰۹ و ص ۵۷ یا ص ۱۶) می‌توان با اطمینان گفت که ایشان از اول این آیات را اشتباه حفظ کرده بودند و اصلاً علم الهی‌ای در کار نیست. بیت العدل تصحیح این آیات را چنین توجیه می‌کند:

«در زمان بهاء‌الله او خود کتاب را مرور کرده و تغییرات لازم را مشخص کرده‌اند. در نهایت نسخه‌ی جدید و اصلاح شده‌ای آماده شد. در چند عدد از الواح بهاء‌الله مطالبی یافت می‌شوند که نشان می‌دهند در بین سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۶ هجری (۱۸۸۷-۱۸۸۹ م.) بهاء‌الله کتاب را بازنگری کرده تا مطابق با استاندارد معمول قرآن شود.»^{۵۴۴}

از آنجایی که توجیه قبلی بیت العدل برای مطابق کردن کتاب با قواعد مردم در اینجا پاسخگو نیست، بیت العدل دست به توجیه دیگری زده است: تغییرات جدید برای این بودند که آیات متناسب با استاندارد معمول قرآن ارائه شوند! سوال ما از بیت العدل این است: این چه کتاب الهی‌ای است که حتی آیات قرآن هم در آن به صورت اشتباه ذکر شده‌اند و در کجای پهنه‌ی پهناور دنیای اسلام مرسوم بوده که کسی آیات قرآن را به غیر از سبک استاندارد آن ذکر کند که بهاء‌الله دست به این اقدام زده است؟ این عمل بهاء‌الله مثل این است که حضرت عیسی یا موسی به پیروان‌شان اعلام کنند که اشتباهی رخ داده و تورات و انجیل را به صورت نادرست به دست مردم رسانده‌اند و باید اصلاح کنند.

544- “During His lifetime, Baha’u’llah Himself reviewed the book and indicated necessary changes so that, subsequently, a new, revised version of the book became available. In several Tablets of Baha’u’llah, indications are found that during 1305-1306 A.H. (1887-1889 A.D.), Baha’u’llah undertook the task of revising the book particularly in order to bring the Qur’anic quotations in line with the common standard.” Christopher buck, edited by Juan R. Cole and Moojan Momen, *Symbol and Secret: Qur’an Commentary in Baha’u’llah’s Kitab-i-Iqan*, p.26.

در حالی بهاییان و بیت العدل در برابر اشتباهات فاحش بهاء الله در نقل آیات قرآن این رفتار گذرا را نشان می‌دهند و طوری برخورد می‌کنند که انگار اتفاق خاصی رخ نداده است که دشمنان خودشان را در برابر رفتاری مشابه به شدت تحقیر می‌کرده‌اند. به این برخورد عبدالبهاء در برابر میرزا یحیی صبح ازل دقت کنید:

«از جمله از شخص مجهول (منظور میرزا یحیی صبح ازل است) نوشته‌ای به خط دست او داشتند، آیه مبارکه قرآن «ما هذه التماثل التي انتم عليها عاكفون» را عاکفون نوشته بود و الآن در نزد میرزا یحیی قزوینی موجود است. ملاحظه فرمائید که مقتدای این قوم عاکف از عاکف فرق نمی‌دهد و چگونه آیه صریحه کتاب الله را به خط خویش تحریف می‌نماید.»^{۵۴۵}

وقتی میرزا یحیی دو حرف کنار هم از یک کلمه را (ظاهرا اشتباها) به صورت جابجا نوشته، عبدالبهاء به راحتی به او برجسب تحریف کننده‌ی قرآن می‌زند؛ اما وقتی پدر خودش ده‌ها آیه از قرآن را فقط در یکی از نوشته‌هایش تحریف می‌کند، گویی هیچ اتفاق خاصی رخ نداده است (البته در عبارات عبدالبهاء نکته‌ی جالبی وجود دارد که در ادامه و در بخش مربوط به عبدالبهاء ذکر می‌کنیم).

۳- تحریف و جعل احادیث شیعه

بر خلاف ایرادات ادبی و قرآنی کتاب ایقان که به راحتی قابل تشخیص بودند و بهاء الله مجبور به تصحیح آن‌ها شده بود، ایرادات حدیثی این کتاب به دو دلیل اصلاح نشده‌اند: اول اینکه بهاء الله آدرس دقیقی برای این احادیث ذکر نکرده و آنجا هم که سخن از منبع حدیث به میان آورده، صرفا به نقل اسم کتاب بسنده نموده است. لذا به علت در دسترس نبودن منابع و حجیم بودن آن‌ها، کسی به راحتی نمی‌توانسته صحّت و سقم این احادیث را بررسی نماید. دلیل دوم آنکه:

۵۴۵- عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶ شماره ۴۳۰.

بهاء الله برای اثبات حقانیت باب دست به جعل این احادیث زده بود و در صورت اصلاح آن‌ها براینه او برای اثبات حقانیت باب و در نتیجه مشروعیت خودش از بین می‌رفتند. اما به لطف دیجیتالی شدن منابع شیعی، امروزه مشخص شده که بهاء الله دقیقاً چه حدیثی از احادیث شیعه را تحریف یا جعل کرده است. توجه شما را به سه نمونه از این احادیث جلب می‌نماییم:

«ملاحظه فرمائید که در اخبار، سنه ظهور آن هویه نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فِي حَدِيثِ الْمُفَضَّلِ «سَلَّ عَنْ الصَّادِقِ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي سَنَةِ السَّتِينَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ.» باری، تحیر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحه از حق احتراز نموده‌اند.»^{۵۴۶}

هدف از تحریف این حدیث، معین کردن سال «السّتين» یا ۶۰ به عنوان سال ظهور باب یعنی ۱۲۶۰ هجری است. حدیث مفضل حدیثی معروف در متون روایی شیعه است. بهاء الله عمداً آن را تقطیع و تحریف کرده و طوری وانمود نموده که امام صادق علیه السلام برای ظهور امام زمان، سال و زمان تعیین کرده است. اصل حدیث به صورت زیر است:

«الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَ هَلْ لِلْمَأْمُورِ الْمُنتَظَرِ الْمَهْدِيِّ عَ مِنْ وَقْتٍ مُوَقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ فَقَالَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوَقَّتَ ظُهُورُهُ بُوَقَّتٍ... قَالَ الْمُفَضَّلُ: «يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورَ الْمَهْدِيِّ عَ وَإِلَيْهِ التَّسْلِيمُ» قَالَ عَ «يَا مُفَضَّلُ يَظْهَرُ فِي شَبْهَةِ لَيْسْتَبِينَ فَيَعْلُو ذِكْرُهُ وَيَظْهَرُ أَمْرُهُ»

«مفضل بن عمر گفت: «به آقايم امام صادق عليه السلام عرض کردم که آیا برای [ظهور] مامور منتظر، مهدی علیه السلام، وقت مشخصی وجود دارد که مردم از آن آگاه باشند؟» فرمود: «خداوند منزّه است از اینکه برای ظهور او وقتی تعیین کند...» مفضل گفت: «مولای من، ابتدای ظهور او چگونه خواهد بود و چگونه تسلیم او خواهند شد؟» امام علیه السلام

پاسخ داد: «ای مفضل؛ [مهدی] در زمان شبهه ای ظهور میکند تا [آن را] تبیین کند و [به سبب حل آن شبهه] نامش بلند شود و امرش آشکار گردد...»^{۵۴۷}

امام آشکارا در این حدیث بیان می‌کند که خداوند برای ظهور وقتی تعیین نمی‌کند، اما بهاء الله با تقطیع و تحریف آن مدعی می‌شود که امام سال ۶۰ را برای ظهور تعیین کرده. جالب این جاست که نسخه‌ی تحریف شده‌ی این حدیث که توسط بهاء الله ارائه شده، نه تنها با خود حدیث در تعارض است، بلکه با احادیث دیگر که واضحا بیان می‌کنند ظهور امام مهدی علیه السلام در سال فرد^{۵۴۸} محقق می‌شود نه زوج، نیز ناسازگار است.

بهاء الله در جای دیگر مدعی می‌شود که حدیث زیر در بحار آمده است:

«فی البحار إن فی قائمینا أربع علامات من أربعة نبي موسى و عيسى و يوسف و محمد. اما العلامة من موسى الخوف و الانتظار. و اما العلامة من عيسى ما قالوا في حقه. و العلامة من يوسف السجن و التقية. و العلامة من محمد يظهر بأثار مثل القرآن. با این حدیث به این محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند مع ذلك احادی متنبه نشده.»^{۵۴۹}

در بحار چند حدیث مشابه این حدیث وجود دارند اما هیچ کدام همانند این حدیث نیستند و بهاء الله عملا قسمتی از هر حدیث را بر گرفته و مابقی را جعل نموده است. به گونه‌ای که عبارت پایانی در هیچ کدام از احادیث بحار وجود ندارد: «و العلامة من محمد يظهر بأثار مثل القرآن» یعنی: و نشانی او از حضرت محمد (صلوات الله علیه و اله) این است که آثاری شبیه قرآن

۵۴۷- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱.

۵۴۸- به عنوان نمونه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «قَالَ لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ إِلَّا فِي وَتْرٍ مِنَ السَّنِينَ سَنَةً إِخْدَى أَوْ ثَلَاثَ أَوْ خَمْسَ أَوْ سَبْعَ أَوْ تِسْعَ»؛ یعنی: «قائم خروج نمی‌کند مگر در سالی فرد: یک، سه، پنج، هفت یا نه»؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱. احادیث دیگر نیز این مطلب را بیان می‌کنند مثلا: «عن أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: يَقُومُ الْقَائِمُ ع فِي وَتْرٍ مِنَ السَّنِينَ تِسْعَ وَاحِدَةً ثَلَاثَ خَمْسَ»؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۵.

۵۴۹- بهاء الله، ایقان، ص ۱۶۸.

ظاهر می‌کند. جعل این عبارات، صرفاً به خاطر توجیه کار باب در کتاب قیوم‌الاسماء است که آیات قرآن را با اندکی تغییر به عنوان وحی جدید ارائه کرده است.

نکته‌ی دیگر: در این روایت ذکر شده که نشان او از حضرت محمد این است که آثار او را تبیین می‌کند و به سنت و سیره‌ی او عمل می‌کند. باب نه تنها این کار را نکرده بلکه دین اسلام را منسوخ اعلام نمود و مدعی دین جدیدی شد. در جدول زیر اصل این روایات را از بحار‌الانوار ذکر کرده‌ایم:

آدرس در بحار الانوار	متن حدیث
۵۱:۲۱۶	فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ إِنَّهُ مَاتَ وَ لَمْ يَمُتْ وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَالسَّيْفُ
۵۱:۲۱۸	فِي صَاحِبِ الْأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ وَ التَّقْبِئَةُ وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَالْقِيَامُ بِسِيرَتِهِ وَ تَبْيِينُ آثَارِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ وَ لَا يَزَالُ يُقْتَلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ
۵۱:۲۲۴	إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالسَّيْفُ جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَيَهْتَدِي بِهُدَاهُ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ
۵۲:۳۴۷	فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ شَبَهٌ مِنْ مُوسَى وَ شَبَهٌ مِنْ عِيسَى وَ شَبَهٌ مِنْ يُوسُفَ وَ شَبَهٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَعُلْتُ وَ مَا شَبَهٌ مُوسَى قَالَ

خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ قُلْتُ وَ مَا شَبَّهُ عَيْسَى فَقَالَ قِيلَ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عَيْسَى قُلْتُ فَمَا شَبَّهُ يَوْسُفَ قَالَ السَّحْنُ وَ الْعَيْبَةُ قُلْتُ وَ مَا شَبَّهُ مُحَمَّدٍ ص قَالَ إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا أَنَّهُ يَبِينُ أَثَارَ مُحَمَّدٍ وَ يَضَعُ السَّيْفَ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرْجًا هَرْجًا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ
--

حدیث آخری که از نوشته‌های بهاء‌الله ذکر می‌کنیم، حدیث جعلی زیر است:

« آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که می‌فرماید: «اذا قام القائمُ قامتِ القيامةُ»؟»

بهاء‌الله ادعا می‌کند حدیث فوق، مشهور است در صورتی که اصلاً چنین حدیثی در منابع شیعی وجود خارجی ندارد. علت جعل این حدیث هم تلاش برای اثبات عقیده‌ی بهاییان مبنی بر ظهور باب در روز قیامت است.

۳- دانش مذهبی عبدالبهاء

نوشته‌جات مذهبی عبدالبهاء ملغمه‌ای از فلسفه، عرفان، احادیث، و عقاید دیگر ادیان و گروه‌های اجتماعی هستند. بررسی این متون و نقد آن‌ها نیاز به ساعت‌ها زمان و صفحات متعدد دارد. ما در این جا صرفاً نقل قول‌های او از قرآن را بررسی می‌کنیم که خود به تنهایی شاهکاری در تحریف قرآن محسوب می‌شوند. برای نشان دادن عمق اشتباهات او در نقل آیات قرآن فقط یکی از کتب او یعنی جلد ۶ از *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء* را بررسی می‌نماییم. برخی تحریفات و نقل قول‌های اشتباه او در کتاب مذکور را می‌توانید در جدول زیر مشاهده بفرمایید:

شماره لوح:	آیه به نقل از عبدالبهاء	آیه به صورت صحیح	توضیحات
۵	و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين يخادعون الله و رسوله و ما يخدعون الا انفسهم	وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (بقره، ۹)	یک اشتباه
۲۵	در قرآن می فرماید ... اذا وجدوا آثروا على انفسهم و اذا فقدوا اشكروا الله شكراً جزیلاً هذه صفة الأبرار و سمة الأخيار ... یا ایها الذین آمنوا لا تقنطوا من رحمة الله ... یا بنی لا تیأسوا من روح الله	قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ يَا بَنِي آدَمَ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ (يوسف، ۸۷)	عبارت اول اصلا در قرآن وجود ندارد. در آیهی دوم از عبارات اشتباه استفاده کرده و قسمت‌هایی از میان آیهی سوم را نیز حذف کرده است.
۳۷	احسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یأتکم مثل الذین كانوا من قبلکم اصابتهم البأساء و الضراء	أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبِأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ (بقره، ۲۱۴)	مرتکب سه اشتباه شده است.
۴۷	آیه ملکه ان تأتیکم التابوت فيه سکینه	آیةٌ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ (بقره، ۲۴۸)	یک عبارت اشتباه ذکر شده
۵۹	کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة جلد و الله یضاعف لمن یشاء	كَمْثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةَ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يضاعفُ لِمَنْ يَشَاءُ (بقره، ۲۶۱)	دو اشتباه رخ داده است. او همین آیه را به همین صورت اشتباه و یا مشابه آن در الواح شماره ۶۰-۶۴

<p>و ۵۴۵ تکرار می‌کند.</p>			
<p>این اشتباه در السوح با شماره‌های زیر تکرار شده است: ۴۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸.</p>	<p>لا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ (مائده، ۵۴)</p>	<p>لا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٍ</p>	<p>۱۱۹</p>
<p>فاجعه اینجاست که عبدالبهاء درباره‌ی لفظ «عشره» صحبت می‌کند در صورتی که اصلاً در قرآن وجود خارجی ندارد: «أَمَّا <u>چهار هاء</u> که ارکان اربعه بیت توحید است و عددش متمم <u>عشره</u> است ... اشاره به این مقام در آیه قرآنست که می‌فرماید و اتمناه <u>بعشره</u>»</p>	<p>وَ أَتَمَّنَاهَا <u>بِعَشْرِ</u> (اعراف، ۱۴۲)</p>	<p>و اتمناه <u>بعشره</u></p>	<p>۱۶۶</p>
<p>در اینجا عبدالبهاء به سبک باب دست به آیه سازی زده و با ترکیب دو آیه، آیه‌ای جدید خلق کرده است. او این آیه نو ترکیب را در <u>الواح</u> ۱۷۳ و ۲۷۱ تکرار کرده است.</p>	<p>لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ (اعراف، ۱۸۸) وَ مَا أُذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا يَكْفُرُ (احقاف، ۹)</p>	<p>لو كنت اعلم الغيب لاستكثر من الخير و ما ادري ماذا يفعل بي و بكم <u>غداً</u></p>	<p>۱۷۲</p>

<p>۱۹۱</p>	<p>رضوان الله أكبر وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ (توبه، ۷۲)</p>	<p>دو کلمه حذف شده اند.</p>
<p>۱۹۳</p>	<p>ا لم يروا يفتنون في كل عام مَرَّةً او مَرَّتَيْنِ أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ (توبه، ۱۲۶)</p>	<p>آیه تحریف شده و در لوح ۳۸۰ با تحریفی مشابه تکرار شده است.</p>
<p>۱۹۴</p>	<p>و جعلنا الشمس ضياءً و جعلنا القمر نوراً هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا (يونس، ۵)</p>	<p>تحریف و اضافه کردن چند لفظ.</p>
<p>۳۷۱</p>	<p>و انزلنا من السماء ماءً فسالت اودية بقدرها فاحتمل السييل زبداً رابياً و مما يوقدون عليه في النار زبد مثله فأما الزبد فيذهب جفأً و اما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰبُ جَفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (رعد، ۱۷)</p>	<p>کلمه‌ی اول آیه تحریف شده و دو قسمت از آن کاملاً حذف شده‌اند.</p>
<p>۲۲۹</p>	<p>مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء و تؤتي اكلها في كل حين مِثْلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا (ابراهيم، ۲۴)</p>	<p>سه قسمت تحریف شده‌اند. این خطا در سه لوح دیگر تکرار شده است: ۲۲۷، ۲۲۸، و ۲۳۰. در دو لوح آخر عبارتی دیگر نیز تحریف شده است.</p>
<p>۲۴۹</p>	<p>و اخفض لهما جناح الذل و قل رب ارحمهما كما ربياني صغيراً وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (اسراء، ۲۴)</p>	<p>دو کلمه حذف شده‌اند.</p>
<p>۲۶۰</p>	<p>و نبعثك مقاماً محموداً عَسَىٰ أَنْ يُبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (اسراء، ۷۹)</p>	<p>قسمت اول آیه تحریف شده است.</p>
<p>۳۴۸</p>	<p>۱- ان هذا آلا بشر مثلکم ۲- افتری علی الله أم به جنه ۱- إِنْ هٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (ابراهيم، ۱۱)</p>	<p>سه آیه در یک لوح تحریف شده‌اند. تحریف</p>

<p>آیه سوم در دو لوح زیر تکرا شده‌اند: ۳۰۹ و ۳۴۷</p>	<p>۲- أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ (سبا، ۸) ۳- إِذَا رَأَوْكَ إِذْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا أَ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (فرقان، ۴۱)</p>	<p>3- إذا رأوك ان يتخذوك إلا هزواً ا هذا الذي بعثه الله رسولاً</p>
<p>در اینجا نیز دو آیه‌ی مختلف به هم دوخته شده و به عنوان آیه‌ای از قرآن ارائه شده‌اند.</p>	<p>وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (شعراء، ۸۴) وَ جَعَلْنَا هُمُ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (مریم، ۵۰)</p>	<p>۳۵۴ و اجعل لی لسان صدق علیا</p>
<p>باز هم آیه‌ای جدید با استفاده از دو آیه خلق شده‌اند. این آیه‌ی جعلی در الواح زیر نیز ذکر شده است: ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، و ۳۹۴</p>	<p>وَ لَقَدْ أَخَذْنَا هُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ (مومنون، ۷۶) وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (سجده، ۲۱)</p>	<p>۳۹۰ و لقد اخذناهم بالعذاب الأدنى دون العذاب الأكبر لعلهم يرجعون</p>
<p>حذف یک عبارت و تحریف دو عبارت.</p>	<p>ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَائِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (فاطر، ۳۲)</p>	<p>۴۱۰ ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سارع الى الخيرات</p>
<p>این ایراد در الواح ۴۱۴ و ۴۱۵ تکرار شده است.</p>	<p>قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ نَتَّهِوا لِنَرْجُمَنَّكُمْ وَ كَيْمَسَنَكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (يس، ۱۸)</p>	<p>۴۱۴ انا تطيرنا بكم لئن لم تنتهوا لنرجمنكم او يمسنكم منا عذاب اليم</p>
<p>یک کلمه حذف شده است. همین تحریف در الواح زیر تکرار شده است:</p>	<p>جُنْدٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (ص، ۱۱)</p>	<p>۱۳۴ جند هنالك مهزوم من الأحزاب</p>

۴۳۴	هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ	فَذَلِكُمُ اللَّهُ رُبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ (يونس، ۳۲)	تحریرات متعدد	۴۳۴، ۴۳۵، و ۴۳۷.
۴۵۲	لَا يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (زمر، ۹)	یک تحریف	
۴۵۵	أَنْتَ مَيِّتٌ وَ هُمْ مَيِّتُونَ	إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (زمر، ۳۰)	یک تحریف	
۴۶۷	قَابِلُ التَّوْبِ غَافِرُ الذَّنْبِ وَ أَنْ اللَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً	غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ (غافر، ۳) إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً (زمر، ۵۳)	آیه‌ی اول تحریف شده سه‌س با آیه‌ی دوم ترکیب شده و به عنوان آیه‌ای از قرآن ارائه گردیده است.	
۴۸۵	مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنَّهُ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ	مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنَّهُ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ (احزاب، ۴۰)	یک تحریف	
۵۲۴	كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ زَوْجَيْنِ أَثْنَيْنِ	كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ (ذاریات، ۴۹) أَحْمَلٌ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ (هود، ۴۰)	باز هم خلق آیه‌ای جدید با استفاده از دو آیه.	
۵۴۵	وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰى انْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَتْ بِهِنَّ خِصَاصَةٌ	وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰى انْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِنَّ خِصَاصَةٌ (حشر، ۹)	یک تحریف که در لوح ۴۵ نیز تکرار شده است	
۵۴۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ (جمعه، ۹)	یک کلمه حذف شده	
۵۵۱	يَوْمٍ يَعْنِي اللَّهُ كَلًّا مِنْ سَعْتِهِ	وَ إِنَّ يَتَفَرَّقَا يَعْنِي اللَّهُ كَلًّا مِنْ سَعْتِهِ (نساء، ۱۳۰)	عین این تحریف در الواح شماره ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، و ۱۱۰ تکرار شده است.	

<p>تحریرات متعدد که در لوح ۳۵۵ و ۳۵۶ تکرار شده‌اند.</p>	<p>وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (شعراء، ۱۰۹)</p>	<p>قل لا اسألكم عليه اجراً ان اجرى الا على الله رب العالمين</p>	<p>۲۰۳</p>
<p>این آیه شاهکاری از تحریرات عبدالبهاء است که با استفاده از ابتدا، میانه، و انتهای سه آیه‌ی مختلف آیه‌ای جدید خلق کرده است.</p>	<p>فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (نمل، ۵۲) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بِئْرِ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ (حج، ۴۵) وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (بقره، ۵۷)</p>	<p>تلك بيوتهم خاوية على عروشها بما ظلموا و ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون.</p>	<p>۳۶۳</p>
<p>دو کلمه اضافه شده‌اند.</p>	<p>إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (نساء، ۷۸)</p>	<p>ان تصيبهم من حسنة يقولوا هذه من عند الله و ان تصيبهم من سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا</p>	<p>۳۹۴</p>
<p>کل عبارات جابجا شده‌اند و املاى فطور اشتباه نوشته شده است.</p>	<p>ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوتٍ فارجع البصر هل ترى من فطورٍ (ملك، ۳)</p>	<p>لن ترى فى خلق الرحمن من فتور و لن ترى فى خلق الرحمن من تفاوت</p>	<p>۵۵۷</p>
<p>سه کلمه حذف شده‌اند.</p>	<p>كُلًّا نُمِدُّ هؤَلَاءِ وَ هؤَلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (اسراء، ۲۰)</p>	<p>كلاً نمد هؤلاء و هؤلاء و ما كان عطاء ربك محظورا</p>	<p>۵۵۷</p>

لازم به توضیح است برای طولانی نشدن این بخش، از ذکر آیاتی که تحریف جزئی مثلاً یک حرف داشتند خودداری کرده‌ایم.

این موضوع که هر آیه به صورت اشتباه به دفعات تکرار شده بیانگر این حقیقت است که ادعاهای عبدالبهاء مبنی بر داشتن دانش فوق بشری،^{۵۵۰} قلم خطا ناپذیر،^{۵۵۱} ملهم بودن قلمش،^{۵۵۲} افاضه‌ی موهبتی به وی از طرف بهاء‌الله که هر چه بگوید همان است،^{۵۵۳} و مصور شدن هر چه نیاز دارد،^{۵۵۴} کاملاً پوچ و بی اساسند. و الاً این چه قلم خطا ناپذیر و الهام شده‌ای است که از نوشتن آیه‌ی قرآن به صورت صحیح عاجز بوده و دست به آیه سازی هم زده است؟

در هر حال خداوند وقتی بخواهد کسی را رسوا کند، او بهترین مکر کنندگان است. عبدالبهاء در حالی مرتکب چنین خطاهای فاحشی در قرآن شده که همان طور که قبلاً گفتیم میرزا یحیی را به علت جابجا نوشتن دو حرف، تحریف کننده‌ی کتاب خدا خوانده بود:

550- "In the person of 'Abdu'l-Baha the incompatible characteristics of a human nature and superhuman knowledge and perfection have been blended and are completely harmonized," Shoghi Effendi, *The World Order of Baha'u'llah*, p. 134.

یعنی: «در شخص عبدالبهاء، ویژگی‌های ناسازگار طبیعت بشری و دانش و کمال غیر بشری با هم ممزوج شده و کاملاً هماهنگ شده‌اند.»

551- "Little wonder that from the same unerring pen there should have flowed, after 'Abdu'l-Baha's memorable visit to the West . . ." Shoghi Effendi, *The World Order of Baha'u'llah*, p. 75.

یعنی: «تعجبی نیست که از همان قلم خطا ناپذیر باید چنین جاری می‌شد، بعد از سفر به یاد ماندنی عبدالبهاء به غرب ...»
۵۵۲- «الحمد لله آنچه از قلم این آواره در دو سال سه سال پیش صادر جمیع در عرصه وجود حال جلوه نمود و اسرار هویدا گشت تا کل بیدار گردند و هوشیار که این قلم مؤید و ملهم است»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۵، ص ۱۶۰.

۵۵۳- «من دعوی معصومیت نمی‌کنم. من اول گناهکار (استغفرالله) اما جمال مبارک موهبتی بمن عنایت فرموده‌اند. هر چه بگوییم همان است»: افروخته، خاطرات نه ساله، ص ۵۲۱.

554- "No, I do not know everything. But when I need to know something, it is pictured before Me," Stanwood Cobb, *Memories of Abdu'l-Baha in In his Presence: Visits to Abdu'l-Baha* (Kalimat Press, 1989), p. 60.

یعنی: «نه من همه چیز را نمی‌دانم اما وقتی نیاز باشد چیزی را بدانم در برابر من مصور می‌شود.»

«از جمله از شخص مجهول (منظور میرزا یحیی صبح ازل است) نوشته‌ای به خط دست او داشتند، آیه مبارکه قرآن «ما هذه التماثل التي انتم عليها عاكفون» را عاکفون نوشته بود و الآن در نزد میرزا یحیی قزوینی موجود است. ملاحظه فرمائید که مقتدای این قوم عاکف را از عاکف فرق نمی‌دهد و چگونه آیه صریحه کتاب الله را به خط خویش تحریف می‌نماید.»^{۵۵۵}

فاجعه‌ی عظمی اینجاست که عبدالبهاء حتی نحوه‌ی نوشتن صحیح آیه‌ی فوق را هم بلد نبوده و به جای «لها» از «علیها» استفاده کرده است. در حقیقت در همان آیه‌ای که در آن از دیگری ایراد گرفته، خود نیز مرتکب خطا شده است! اما ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود. عبدالبهاء در ادامه‌ی همین سخنان، به علت خطای جزئی میرزا یحیی این سخنان را بر زبان می‌راند:

«رغمًا عن انفه از قلمش این خط صادر تا واضح شود که رئیس اهل تحریف است و زعیم اهل جحیم. بعضی از تابعین آن مجهول با وجود آنکه به رأی العین این را مشاهده نمودند باز بیدار نشدند تا ثابت کردند که همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون بکل ریح هستند. هادی مصل در سر منابر از حضرت اعلی در اصفهان به کرات تبری جست. حال اقلًا خجالت بکشد دیگر اسم امر حضرت را نبرد. با وجود این جسارت و شقاوت خود را صنم اکبر بعد از صنم اعظم می‌شمرد، فاعتبروا یا اولی الابصار.»^{۵۵۶}

میرزا یحیی ناخواسته مرتکب این تحریف در آیه قرآن شد تا برای همه واضح شود که رئیس تحریف کنندگان و سرپرست جهنمیان است. پیروان او با وجود دیدن این تحریفات باز از خواب غفلت بیدار نشدند و ثابت کردند که مگسانی هستند که با هر باد به سمتی مایل می‌شوند.



۵۵۵- عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، آلمان، ج ۶، شماره ۴۳۰.

۵۵۶- عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، آلمان، ج ۶، شماره ۴۳۰.

واقعا عکس العمل بهایان چه خواهد بود اگر ما عبدالبهاء و بهاء الله را به خاطر تحریفات متعدد در آیات قرآن، و بهایان را به خاطر دیدن این تحریفات و بیدار نشدن، با همین الفاظ توصیف کنیم؟

۶- منبع دانش باب، بهاء الله، و عبدالبهاء

بهایان معتقدند باب، بهاء الله و عبدالبهاء مؤید به علوم الهی بودند و دانش شان را از منبع الهی دریافت می کردند. به ادعای خود بهاء الله توجه نمایید:

«ما کتب مردم را نخوانده ایم و از علوم آنها مطلع نشده ایم. هر وقت که می خواهیم بیانات علما و حکما را ذکر کنیم، آنچه که در عالم ظاهر می شود، و آنچه در کتب و زُبر (نوشته جات) است همگی در لوحی در برابر صورت اربابت (یعنی بهاء الله) ظاهر می شوند. ما می بینیم و [از روی آن] می نویسیم. به درستی که علم او آسمانها و زمین را احاطه کرده است. این لوحی است که در آن قلم مکنون، علم آنچه که بوده و آن چه که خواهد بود را نوشته است.»^{۵۵۷}

همان طور که پیش تر اشاره شد، عبدالبهاء نیز ادعاهایی مشابه مطرح کرده است:

«نه من همه چیز را نمی دانم اما وقتی نیاز باشد چیزی را بدانم در برابر من مصور می شود.»^{۵۵۸}

۵۵۷- «ما قرأنا کتب القوم و ما اطَّلَعنا بما عندهم من العلوم کَلَّمَا اردنا أن نذکر بیانات العلماء و الحکماء یظهر ما یظهر فی العالم و ما فی الکتب و الزُّبر فی لوح امام وجه ربک نری و نکتب انه احاط علمهُ السَّموات و الارضین هذا لوح رقم فیهِ من القلم المکنون علم ما کان و ما یکون»: بهاء الله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۸۹

558- “No, I do not know everything. But when I need to know something, it is pictured before Me,” Stanwood Cobb, *Memories of Abdu'l-Baha in In his Presence: Visits to Abdu'l-Baha* (Kalimat Press, 1989), p. 60.

«من دعوی معصومیت نمی کنم. من اول گناهکار (استغفرالله) اما جمال مبارک موهبتی بمن عنایت فرموده اند. هر چه بگویم همان است.»^{۵۵۹}

« الحمد لله آنچه از قلم این آواره در دو سال سه سال پیش صادر جمیع در عرصه وجود حال جلوه نمود و اسرار هویدا گشت تا کلّ بیدار گردند و هوشیار که این قلم مؤید و ملهم است.»^{۵۶۰}

در ادامه، به این موضوع خواهیم پرداخت که آیا باب، بهاء الله و عبدالله دانش و معلومات خود را همانطور که مدعی شده اند از طریق منبع الهی کسب کرده اند یا اینکه منبع دانش آنها همچون افراد عادی، شاگردی معلمان و مطالعه‌ی کتب دیگران و ... بوده است؟

۱- منبع دانش باب

بهایان دوست می دارند باب را شخصیتی معرفی کنند که بی آنکه به هیچ مکتب و مدرسه‌ای رفته باشد یا تحت تعلیم معلمی قرار گرفته باشد صاحب علم و دانش شده است. عبدالله در این رابطه چنین ادعا می کند:

«در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند.»^{۵۶۱}

۵۵۹- افروخته، خاطرات نه ساله، ص ۵۲۱.

۵۶۰- عبدالله، مکاتیب، ج ۵، ص ۱۶۰.

۵۶۱- عبدالله، مفاوضات، صص ۱۹-۲۰.

اما باید بگوییم در میان شیعیان نه تنها این امر «عموماً مسلم» نیست بلکه برعکس، عموماً متفقند باب، معلمانی داشته است. نکته‌ی جالب‌تر اینجاست که نه تنها شیعیان بلکه منابع بهایی هم اذعان دارند باب تحصیلات ابتدایی و همچنین حوزوی داشته است. به نمونه‌های متعددی که همگی در منابع بهایی نقل شده‌اند توجه فرمایید:

فاضل مازندرانی نویسنده و محقق بزرگ بهایی درباره‌ی تحصیلات باب این چنین می‌نویسد:

«مکتب شیخ عابد واقع در قهوه خانه اولیا است که (حضرت باب الله الاعظم) ایام صغر سن در آنجا تحصیل قرائت و کتابت نمودند.»^{۵۶۲}

«باب شش یا هفت ساله بود که در مدرسه‌ی شیخ عابد داخل شد و مدرسه به قهوه اولیاء معروف بود و باب پنج سال در آنجا مبادی و پایه‌های زبان فارسی را آموخت.»^{۵۶۳}

گلپایگانی نویسنده‌ی بهایی در کتاب کشف الغطاء این نقل قول را از یکی از مریدان باب که او را در سن هشت یا نه سالگی دیده است ذکر کرده:

«روزی دیگر نیز در بیت حضرت خال بودم که دیدم آن حضرت از مکتب مراجعت نموده مشتی کاغذ در دستشان است. عرض کردم اینها چیست؟ با صوتی آهسته و رقیق فرمود: صفحات مشق من است.»^{۵۶۴}

اسلمنت نویسنده‌ی دیگر بهایی می‌نویسد:

«در طفولیت خواندن و تعلیم ابتدائی را بنا بر معمول فرا گرفتند.»^{۵۶۵}

۵۶۲- فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۳۶ (هماهنگ با ص ۲۶۳ کتاب اصلی).

۵۶۳- «بَابُ الْبَابِ كَانَ يَبْلُغُ مِنَ الْعُمُرِ سِتَّةً أَوْ سَبْعَ سَنَوَاتٍ عِنْدَ مَا دَخَلَ مَدْرَسَةَ الشَّيْخِ عَابِدٍ وَ كَانَتْ الْمَدْرَسَةُ تُعْرَفُ بِاسْمِ قَهْوَةِ أَوْلِيَاءٍ وَ مَكَّتِ الْبَابُ فِيهَا خَمْسَ سِنِينَ تَعَلَّمَ فِيهَا الْمَبَادِيَ الْفَارَسِيَّةَ». مطالع الانوار عربی (تاریخ نبیل). ترجمه عبدالجلیل سعد، ص ۵۹.

۵۶۴- گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل العدا، صص ۵۶-۵۷.

۵۶۵- اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۲۱.

خود باب هم در کتاب بیان صریحا این امر را ذکر کرده و حتی از معلمش می‌خواهد (البته ۲۵ سال بعد!) که به او خط شکسته نستعلیق را یاد دهد:

«ای محمد، ای معلم. تا قبل از اینکه پنج سال من تمام نشده مرا حتی برای یک لحظه کتک زن ... و باید به من خط (نستعلیق) شکسته را آموزش دهی زیرا آن چیزی است که خداوند دوست دارد و دروازه‌ی نفشش به سوی خطوط قرار داده.»^{۵۶۶}

آیا این عبارات چیزی جز تعلیم دیدن باب را نشان می‌دهند؟ مدارک متعدد دیگری نیز حاکی از آن است که باب دارای مقداری تحصیلات حوزوی نیز بوده است. باب چند جا در نوشته‌هایش از سید کاظم رشتی (نفر دوم فرقه‌ی شیخیه) به عنوان معلمش یاد می‌کند. مثلا فاضل مازندرانی الواحی را ذکر کرده که باب در آن‌ها گفته:

«و اما ما رأیت من آیات معلمی ...»^{۵۶۷}

«جاء خبر فوت الجلیل و العالم الخلیل معلمی رحمت الله علیه ...»^{۵۶۸}

مدارک دیگر نیز به جزئیات تحصیلات او اشاره می‌کنند:

۵۶۶- «یا محمد معلمی فلا تضربنی قبل ان یمضی علی خمس سنه و لو بطرف عین فان قلبی رقیق رقیق و بعد ذلك ادبني و لا تخرجنی عن حد وقری و اذا اردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب علی اللحم الا و ان تحل بینهما ستر. فان تعدیت تحرم علیک زوجک تسعه عشر یوما و ان تنسی و ان لم یکن لک من قرین فلتنقق بما ضربته تسعه عشره مثقالا من ذهب ان اردت ان تكون من المومنین. و لا تضرب الا خفیفا خفیفا و لتستقرن الصبایا علی سریر او عرش او کرسی فان ذلك لم یحسب من عمرهم و لتاذنن لهم بما هم یفرحون. و لتعلمنی خط الشکسته فان ذلك ما یحبه الله و جعله باب نفسه للخطوط.» : علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۱.

۵۶۷- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۳۵.

۵۶۸- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۶۱.

«در حدائت سن خود بملازمت جناب حاجی سید کاظم بکربلای معلی بسر برد. کمتر از یک سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تا سیوطی و حاشیه ملا عبدالله بیشتر نخوانده بود.»^{۵۶۹}

«گاهی در درس سید حاضر می شدند. سن شریفش از بیست بیشتر نبود و درس هم تا سیوطی حاشیه بیشتر نخوانده بود.»^{۵۷۰}

«در ایام جوانی با عدم رضایت خالها به کربلا رفتند و در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تاویل و احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفان های مربوط به شیخ احسانی را بسیار شنیدند و فقهِ امامی از روش آن ها ورود نمودند. و چنانچه از آثارشان مستفاد می گردد، در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک تر بودند و بنابراین در نظر ملاهای آن ایام امی و به عبارت معمولی بیسواد بودند.»^{۵۷۱}

عبارت انتهایی علت بی سواد خطاب شدن باب را «شاگردی در نزد شیخیه» بیان می کند؛ نه آنگونه که عبدالبهاء ادعا نموده «عدم ورود به مدرسه».

فاضل مازندرانی در لوحی دیگر از باب که باز هم از شخصی به عنوان معلمش یاد کرده این احتمال را می دهد که این معلم ملا صادق خراسانی بوده و می گوید:

«مراد ملا صادق مقدس خراسانی را میدانستند که در ایام اقامت [باب] در کربلا چندی در نزد وی بعضی از کتب ادبیهی عربیهی متداوله ی آن ایام را خواندند.»^{۵۷۲}

تمام موارد فوق نشان می دهند که بر خلاف ادعای عبدالبهاء نه تنها شیعیان عقیده ای مبنی بر مدرسه نرفتن باب ندارند بلکه مورخان بهایی هم چنین عقیده ای نداشته اند.

۵۶۹- فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۰۰.

۵۷۰- فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ص ۴۳۷.

۵۷۱- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۵۷۲- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۳۷۰.

نکنته‌ی جالب دیگر، این ادعای عبدالبهاست که می‌گوید «جمع اهل شیراز گواهی می‌دهند». جمع اهل شیراز به چه چیزی گواهی می‌دهند؟ امری که تمام اسناد تاریخی و مورخان بهایی خلاف آن را گفته‌اند؟ ضمن اینکه عبدالبها، این سخنان را بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ میلادی یعنی ۸۰ سال پس از ورود باب به مدرسه^{۵۷۳} بیان کرده است. مگر در آن زمان اهل شیراز عمر چند ساله داشته‌اند که بتوانند مدرسه رفتن یا نرفتن باب را به یاد بیاورند و درباره‌اش شهادت دهند؟

خوب است بار دیگر جملات عبدالبها را بخوانیم:

«(۱) در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که (۲) ابداً حضرت در هیچ مدرسه‌ای تحصیل نفرمودند و (۳) نزد کسی اکتساب علوم نکردند و (۴) جمع اهل شیراز گواهی می‌دهند»^{۵۷۴}

آیا اغراق است اگر بگوییم عبدالبها در یک جمله چهار دروغ گفته است؟

۲- منبع دانش بهاء الله

عبدالبها رسماً بیان نموده که دانش پیامبران اکتسابی نیست:

«علم آنان علم الهی است نه اکتسابی یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی»^{۵۷۵}

به همین دلیل و به تقلید از پیامبر اسلام مدعی شده که پدرش بهاء الله نیز درس ناخوانده به چنین معلوماتی دست یافته است:

۵۷۳- باب در پنج سالگی یعنی سال ۱۸۲۵ میلادی وارد مدرسه شده است.

۵۷۴- عبدالبها، *مفاوضات*، صص ۱۹ و ۲۰.

۵۷۵- عبدالبها، *مفاوضات*، ص ۱۱۹.

«در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه ای علمی نیاموختند و با علما و فضلا معاشرت ننمودند در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مؤانس و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف»^{۵۷۶}

عبدالبهاء که درباره‌ی درس نخواندن باب، مردم شیراز را به عنوان شاهد گرفته بود، این بار درباره‌ی بهاء الله، همه‌ی مردم ایران را شاهد می‌گیرد! که البته پوچ بودن این ادعا نیز واضح است. ظاهرا عبدالبهاء، بر خلاف سخنان قبلیش، فراموش کرده آن‌جا که اندر فضایل پدرش سخنرانی می‌کرده، او را کسی معرفی نموده که با علما و فضلا معاشرت داشته است. به دو نمونه‌ی زیر توجه کنید:

«در سنّ سیزده چهارده مشهور بعلم بودند و در هر موضوعی صحبت میکردند و هر مسئله ای را حلّ میفرمودند در محافل بزرگ علما صحبت میکردند مسائل مشکله، علما را حلّ میفرمودند و جمیع اذعان مینمودند»^{۵۷۷}

«در هر نشست که او را می یافتی، چه علمی چه مباحث دینی، او به عنوان مرجعی برای بیان سوالات پیچیده و مشکل تبدیل می شد.»^{۵۷۸}

البته سخنان عبدالبهاء درباره‌ی مرجع بودن پدرش در پاسخ به سوالات مشکل علما، صرفا ادعاهای او هستند و توسط هیچ منبع دیگری تایید نشده‌اند. اما آنچه در این جا اهمیت دارد این است که عبدالبهاء یک جا به نفعش بوده که بگوید بهاء الله با علما معاشرت نداشته و جای دیگر مصلحت چنین ایجاب می‌کرده که بگوید با ایشان معاشرت داشته است.

۵۷۶- عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۲۱.

۵۷۷- اسلمنت، *بهاء الله و عصر جدید*، ص ۳۴.

578- "In whatever meeting, scientific assembly or theological discussion He was found, He became the authority of explanation upon intricate and abstruse questions presented," *Abdu'l-Baha, Baha'i World Faith—Selected Writings of Baha'u'llah and Abdu'l-Baha (Abdu'l-Baha's Section Only)*, (US Baha'i Publishing Trust, 1976), p. 220.

عبدالبهاء درباره‌ی مدرسه رفتن پدرش در جای دیگر گفته:

«جمال مبارک (بهاء‌الله) در دوران جوانی به مدرسه نرفت. او به درس خواندن تن نمی‌داد. این حقیقت در میان ایرانیان تهران کاملاً جا افتاده است.»^{۵۷۹}

ابن بار مردم تهران به عنوان شاهد مطرح شده‌اند. البته به احتمال زیاد هنگامی که عبدالبهاء این ادعا را مطرح می‌کرده، شاهدان این موضوع همگی مرده بودند.

با همه‌ی تلاش‌های عبدالبهاء برای آنکه در اذهان مردم، به دروغ، جایگاهی ویژه برای پدرش بیافریند، واضح و مسلم است که بهاء‌الله به هیچ عنوان امی و درس نخوانده نبوده است. هرچند شواهد نشان می‌دهد او ظاهراً برای سوادآموزی به مدرسه نرفته اما مستندات بهایی حاکی از این حقیقت است که وی برای تحصیلات از معلمان خصوصی متعددی در خانه برخوردار بوده است. البته عبدالبهاء و برخی از بهاییان تلاش نموده‌اند چنین آموزش‌هایی را جزئی و سطحی نشان دهند تا شاید از این طریق بتوانند بر ادعای خود مبنی بر درس نخوانده بودن بهاء‌الله باقی بمانند. عبدالبهاء در این باره چنین می‌گوید:

«بهیچ دبستان یا دبیرستانی نرفته و فقط در منزل جزئی تحصیل نمودند.»^{۵۸۰}

ادیب طاهرزاده که از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ میلادی عضو بیت العدل بوده نیز این ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«در ایران در قرن نوزدهم ... دو طبقه‌ی تحصیل کرده وجود داشت: علما، مسئولین دولتی، و گروه اندکی از دیگر افراد ... گروه دوم شامل مسئولین دولتی، منشی‌ها، و تجار بود که در

579-“During the period of youth the Blessed Perfection did not enter school. He was not willing to be taught. This fact is well established among the Persians of Tihiran,” Abdu'l-Baha, *Baha'i World Faith—Selected Writings of Baha'u'llah and Abdu'l-Baha (Abdu'l-Baha's Section Only)*, (US Baha'i Publishing Trust, 1976), p. 220.

کودکی مقداری تحصیلات ابتدایی می دیدند. این تحصیلات شامل خواندن، نوشتن، خطاطی، مطالعات قرآنی، و آثار برخی از شعرای معروف پارسی بود. تمام این تحصیلات در عرض چند سال به پایان می رسید، و طبق رسم آن زمان بسیاری از آن ها در سنین بالای نوجوانی ازدواج می کردند. بهاء الله به این طبقه تعلق داشت. پدر او شخصی دارای مقام بالا در دربار پادشاه و خطاطی معروف بود: هنری که در دربار دارای اجر و قرب بسیار بود. بهاء الله در کودکی برای مدت کوتاهی تحصیلات ابتدایی دریافت کرده بود.^{۵۸۱}

«بهاء الله در کودکی در تهران تحصیلات ابتدایی دریافت کرده بود. در آن روزگار طبقه ی نجیب معمولاً از معلم خصوصی برای آموزش فرزندان در خانه استفاده می کردند. درس های اصلی معمولاً شامل خطاطی، قرآن، و آثار شعرای پارسی بود. این نوع آموزش وقتی که کودک در ابتدای نوجوانی بود پایان می یافت. تحصیلات بهاء الله بیش از این نبودند.»^{۵۸۲}

بنابراین، با توجه به عبارات فوق، بحث امی بودن و بی سوادِ بهاء الله اصلاً مطرح نیست؛ بلکه وی معلم خصوصی داشته و به همین دلیل از سطح آموزشی به مراتب بالاتر نسبت به مدارس عمومی بهره مند بوده است.

581- "In Persia in the nineteenth century . . . There were two educated classes, divines and government officials, plus a small number of others . . . The second class included government officials, clerks and some merchants, who received a certain elementary education in their childhood. This consisted of reading, writing, calligraphy, the study of the Qur'an and the works of some famous Persian poets. All this was usually accomplished within the span of a few years, after which many of them would marry, as was customary, in their late teens. It was to this class that Baha'u'llah belonged. His father was a senior dignitary at the court of the Shah and famous as a calligrapher—an art which carried with it great prestige in royal circles. Baha'u'llah as a child received a simple education for a brief period of time." Adib Taherzadeh, *The Revelation of Baha'u'llah*, vol. 1, pp. 18–19.

582- "Baha'u'llah received an elementary education during His childhood in Tihran [*sic*]. The nobility of those days usually employed the services of a teacher at home to tutor their children. The main subjects were calligraphy, the study of the Qur'an and the works of the Persian poets. This type of schooling ended after only a few years when the child was in his early teens. Baha'u'llah's education did not go further than this," Adib Taherzadeh, *The child of the covenant: A Study Guide to the Will and Testament of 'Abdu'l-Baha* (Oxford: George Ronald, 2000), p. 19.

گذشته از معلمانی که به صورت خصوصی به بهاء‌الله آموزش می‌دادند، وی تحت تربیت ویژه‌ی خواهر بزرگترش، خانم بزرگ (معروف به عزیه خانم و شاه سلطان خانم) نیز قرار داشته است. اگر چه عزیه خانم به بهاء‌الله ایمان نیاورد و پیرو میرزا یحیی شد، اما عبدالبهاء به او احترام می‌گذاشت تا آنجا که عمه‌اش را با این عبارات توصیف کرده است:

«آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دل‌بستگی بشما داشتم و الآن نیز بحق تربیت مبارکه و مطاف ملاً اعلی کمال محبت را دارم.»^{۵۸۳}

«ای عمه فطنه (باهوش) قسم بمطاف ملاً اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطبیت جهان رحمن هستند امتیاز و رجحان داری. طفلی (منظور بهاء‌الله است)^{۵۸۴} را که شما در آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمی‌کرد.»^{۵۸۵}

این عبارات روابط بسیار نزدیک بهاء‌الله و عبدالبهاء تا قبل از جدایی آنان بر سر جانشینی باب و همچنین تربیت شدن بهاء‌الله توسط این خانم را به وضوح نشان می‌دهد. نکته‌ی دیگر اعتراف عبدالبهاء به هوش و ادراک بالای این خانم است.

عبدالبهاء حداقل پنج بار^{۵۸۶} به او نامه نوشت تا او را قانع کند که به بهاء‌الله ایمان بیاورد. در طولانی‌ترین نامه، عبدالبهاء او را با عباراتی همچون مهربان، طیبه، و مکرمه خطاب نمود و از وی خواست که خفتگان را بیدار کند: «باری ای عمه مهربان خفتگانرا بیدار کن.»^{۵۸۷} عمه هم که

۵۸۳- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۰.

۵۸۴- عبدالبهاء می‌گوید این طفل مناسبت قبول نمی‌کرد. این شخص کسی نیست جز بهاء‌الله و در جاهای مختلفی ذکر شده که او مناسبت قبول نمی‌کرده. مثلاً: «پدرشان وزارت داشت دولت خواست که جمال مبارک وزارت قبول فرمایند زیرا در ایران عادت چنین است که وزارت را به پسر وزیر میدهند، قبول نفرمودند»: اسلمت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۳۴.

۵۸۵- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۳.

۵۸۶- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، صص ۱۶۲-۱۸۶.

۵۸۷- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۲.

ظاهرا از نامه‌های گاه و بی‌گاه و چاپلوسی‌های او به ستوه آمده بود، نامه‌ای کوبنده و تکان دهنده برای عبدالبهاء ارسال نمود و آن را «بیدار کننده خفتگان (تنبيه النائمين)» نامید. او در این نامه نحوه‌ی سواد آموزی بهاء الله را نیز شرح داده است:

«جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید بواسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب، اشتغال بدرس و اهتمام بمشوق داشته آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی‌گذاشتند. پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت، بعلم و حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که بفواید این دو نائل آیند. چنانکه اغلب روز و شب ایشان معاشرت حکمای ذی شأن و مجالست عرفاء و درویشان مشغول بود. وقتی صور اسرافیل ظهور دمیده شد، ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفاء و حکما را دیده و اغلب علائم آثار ظهور را شنیده و فهمیده تا اینکه امر الهی کالشمس فی رابعه النهار آشکار شد ... بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه ی شیخ طبرسی همواره شبانه روز بمعاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقاترا مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل می‌کاشتند.»^{۵۸۸}

مؤید عبارات فوق را می‌توان در نوشته‌جات بهاء الله دید که مالمال از عبارات عرفانی و فلسفی هستند.

بنابراین، علاوه بر مستنداتاتی که نشان می‌داد بهاء الله تحصیلات ابتدایی داشته و با علماء معاشرت می‌نموده، خواهرش هم آشکارا اعلام می‌کند بهاء الله همیشه سرگرم درس و مشق بوده و انواع و اقسام درس‌ها را خوانده و با پیروان هر مکتبی حشر و نشر داشته است.

از همه‌ی اینها جالب‌تر، اعترافات خود بهاء الله است که اقرار می‌کند از طفولیت سرگرم مطالعه‌ی کتب مذهبی بوده:

۵۸۸- عزیبه خانم، شاه سلطان. تنبيه النائمين، صص ۵-۶.

«اینمظلوم در طفولیت در کتابیکه نسبتش بمرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بود بشأنیکه قلم از ذکرش عاجز اگر چه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصود جز قطع دابر ظالمین نبوده.»^{۵۸۹}

او در کتاب ایقان هم اعتراف می کند برای کسب دانش محتاج کتب دیگران بوده و کتاب‌های آن‌ها را مطالعه می کرده است:

«مثلاً در کتاب یکی از عباد که شهور به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمّی به «ارشاد العوام» است در این بلد یافت می شود ... کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید، شرط معرفت معراج نوشته‌اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک ننموده باشد به معرفت این امر متعالی متعالی فائز نگردد.»^{۵۹۰}

این بهاء‌الله‌ای که در به در دنبال یک کتاب می گشته تا آن را بخواند، همان است که ادعا داشته:

۵۸۹- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۳۶.

۵۹۰- بهاء‌الله، ایقان، صص ۱۲۱-۱۲۲.

«ما کتب مردم را نخوانده‌ایم و از علوم آن‌ها مطلع نشده‌ایم. هر وقت که می‌خواهیم بیانات علما و حکما را ذکر کنیم ... همگی در لوحی در برابر صورت اربابت (یعنی بهاء‌الله) ظاهر می‌شوند. ما می‌بینیم و [از روی آن] می‌نویسیم.»^{۵۹۱}

بالاخره دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس را؟

خلاصه آنکه: تمام اسناد و مدارک حاکی از آن است که باب و بهاء‌الله، هر دو از روش‌های عادی، کسب علم و دانش و سواد کرده‌اند و اصرار رهبران و موسسان بهائیت مبنی بر امی و درس ناخوانده بودن این دو شخصیت، تلاشی ناشیانه برای تقلید از پیامبر اسلام است.

۳- منبع دانش عبدالبهاء

سوادآموزی و تحت تعلیم بودن عبدالبهاء آشکارتر از آن است که کسی بخواهد منکر آن شود. عبدالبهاء مدتی در تهران درس خواند و پس از آن هم توسط افراد خانواده مورد تعلیم قرار گرفت. از آنجا که این موضوع مورد مناقشه نیست وارد جزئیات آن نمی‌شویم. اما نکته‌ی قابل توجه این است که عبدالبهاء گفتار خود را متأثر از سواد و مطالعاتش نمی‌داند؛ بلکه مدعی می‌شود قلم^{۵۹۲} و سخن^{۵۹۳} وی متصل به وحی است! این در حالی است که شواهد نشان می‌دهد او نیز همچون پدرش برای ارائه‌ی مطلب به مخاطبان، ناگزیر از مطالعه و کسب اخبار و دانش روز بوده است. به عنوان نمونه او وقایعی که در جهان رخ می‌داده را نه از روی الهامات غیبی بلکه

۵۹۱- «ما قرأنا کتبَ القوم و ما أطلعنا بما عندهم من العلوم کلّما اردنا أن نذکر بیانات العلماء و الحکماء یظهر ما ظهر فی العالم و ما فی الکتب و الزّبر فی لوح امام وجه ربک نری و نکتب أنه احاط علمُهُ السّموات و الارضین هذا لوح رقم فیهِ من القلم المکنون علمٌ ما کان و ما یکون»: بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۸۹.

۵۹۲- «الحمد لله آنچه از قلم این آواره در دو سال سه سال پیش صادر جمیع در عرصه وجود حال جلوه نمود و اسرار هویدا گشت تا کلّ بیدار گردند و هوشیار که این قلم مؤید و ملهم است»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۵، ص ۱۶۰.

۵۹۳- «من دعوی معصومیت نمی‌کنم. من اول گناهکار (استغفرالله) اما جمال مبارک موهبتی بمن عنایت فرموده‌اند. هر چه بگویم همان است»: افروخته، خاطرات نه ساله، ص ۵۲۱.

مانند دیگر مردمان عادی از طریق روزنامه‌ها مطلع می‌شده است. عبدالبهاء خود به این موضوع اعتراف داشته:

«امروز حوادث ایتالیا و ترکیا را خواندم باز محاربه جدیدی شده خون بیچارگان انسان از برای پست ترین چیزها ریخته میشود.»^{۵۹۴}

«در جریده خواندم حتی در ایتالیا از مردم فریاد و فغان بلند است.»^{۵۹۵}

آری؛ همچنانکه محققان بهایی اعتراف نموده‌اند بهاء‌الله و عبدالبهاء، علم و اطلاعات خود را از طریق راه‌های معمول بشری مثل خواندن روزنامه و یا پرس و جو از دیگران کسب می‌کرده‌اند. به این اعترافات که توسط یک محقق بهایی انگلیسی زبان بیان شده توجه فرمایید:

«در جامعه‌ی بهایی داستان‌های زیادی درباره‌ی دسترسی ماوراء طبیعی بهاء‌الله، عبدالبهاء و شوقی به اطلاعات وجود دارد. هدف من در اینجا انکار کردن این داستان‌ها نیست، بلکه می‌خواهم بگویم به نظر می‌آید این مکانیسم‌های فوق بشری همیشه کار نمی‌کرده‌اند. اگر اینگونه بود، بهاء‌الله همان طور که (از سخنانش) بر می‌آید روزنامه نمی‌خواند، عبدالبهاء و شوقی دائماً با دوستان (بهاییان) برای دریافت اخبار مکاتبه نمی‌کردند، زائران را برای کسب اطلاعات و برآورد آن‌ها درباره‌ی مکان‌ها، مردم، فرهنگ‌ها، و افراد سوال پیچ نمی‌کردند، و شوقی مجبور نمی‌شد برای ویرایش مطالع الانوار و نوشتن قرن بدیع دست به تحقیقات عظیم بزند.»^{۵۹۶}

۵۹۴- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۸۷

۵۹۵- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۰۵

596- "There are many stories in the Bahá'í community about the supernatural access to information that Bahá'u'lláh, 'Abdu'l-Bahá, and Shoghi Effendi had. My point here is not to dispute these stories; merely to say these superhuman mechanisms do not seem to have been working at every instant. If they had, Baha'u'llah would not have read newspapers, as He suggests He may have done; 'Abdu'l-Baha and Shoghi Effendi would not have constantly written

این نویسنده به نکات دیگری اشاره می‌کند که تاییدی دیگر بر الهی نبودن علوم این افراد است:

«بعلاوه، وقتی کسی اطلاعات تاریخی و فرهنگی موجود در نوشته‌های بهاء‌الله را بررسی می‌کند این نکته جلب توجه می‌کند که علومی که او (بهاء‌الله) معمولاً به آن‌ها استناد نموده، اطلاعاتی هستند که از طرق عادی در قرن نوزدهم در دسترس او قرار داشته‌اند. بهاء‌الله هرگز تفسیری درباره‌ی اخلاقیات کنفوسیوسی و یا عالم‌شناسی بودایی نازل نمی‌کند: که هیچ کدام از این دو به صورت آماده به زبان عربی یا فارسی در قرن نوزدهم وجود نداشته‌اند. او هیچ وقت درباره‌ی سرودهای مردم مکزیک باستان یا افسانه‌های ارینی (هندو اروپایی) صحبت نمی‌کند که حتی در دسترس پژوهشگران قرن بیستم نیز نبوده‌اند؛ اما قطعاً [این موضوعات و مباحث] وجود داشته‌اند و مسلماً باید شامل عبارات عمیقی بوده باشند که ارزش بحث، تفسیر و تمجید توسط مظهر ظهور خدا را داشته باشند. با وجود تعجب بسیار زردشتیان، بهاء‌الله به زبان فارسی خالص سخن گفته و هرگز به زبان کهن اوستایی، زبان اجدادی ایرانیان سخن نگفته است.»^{۵۹۷}

the friends asking for news; they would not have pumped visiting pilgrims for their knowledge and evaluation of places, peoples, cultures, and individuals; and Shoghi Effendi would not have had to do massive, monumental research in order to edit *The Dawn-breakers* or write *God Passes By*.” Robert Stockman, *Revelation, Interpretation, and Elucidation in the Baha’i Writings in Scripture and Revelation*, ed. Moojan Momen (Oxford: George Ronald, 1997): http://bahai-library.com/stockman_revelation_interpretation_elucidation

597- “Further, when one examines the historical and cultural information contained in Baha’u’llah’s writings one notes that the knowledge to which He customarily refers is information that would have been available to Him via ordinary nineteenth-century means. Baha’u’llah never reveals a commentary on Confucian ethics or Buddhist cosmology, neither of which would have been readily available in nineteenth-century Persian or Arabic. He does not discuss Olmec hymns or Indo-European myths, none of which are available to even twentieth-century scholars, but which must have existed and which must have contained profound statements worthy of discussion, commentary, and praise by a Manifestation of God. Baha’u’llah revealed in pure Persian — much to the astonishment of the Zoroastrians — but never revealed in ancient Avestan, Iran’s ancestral tongue.” Robert Stockman, *Revelation, Interpretation, and Elucidation in the Baha’i Writings in Scripture and Revelation*, ed. Moojan Momen (Oxford: George Ronald, 1997): http://bahai-library.com/stockman_revelation_interpretation_elucidation

به راستی اگر شخصیت‌های بزرگ بهایی واقعا علوم الهی داشتند چرا سخنان آنان محدود به علمی است که در روزگار خودشان به راحتی در دسترسشان بوده؟ چرا ایشان لااقل آن علوم را با الواحی که مدعی هستند جلوی صورتشان پدیدار می‌شده مورد بررسی قرار نداده‌اند تا ایرادات آن مباحث را اصلاح نمایند؟ چرا در همین علوم و حتی آیات قرآن و روایات - همان طور که نشان دادیم - مرتکب اشتباهات متعدد شده‌اند؟

آیا واقعا ایشان درس ناخواندگانی متصل به وحی بودند یا تنها بر پایه‌ی علوم متداول زمان خویش سخن بر زبان می‌راندند تا اظهار فضل نموده باشند؟ چه به جاست نقل این گفته از جناب بهاء‌الله که بر چنین سبک و سیاقی خرده می‌گرفت:

«ابدا بروایات و بشارات احدی مطمئن مشو چه که مشاهده شد نفس مشرک بالله و شارب دماء اولیائنه (منظور میرزا یحیی صبیح ازل است) در سنین معدودات که تلقاء وجه حاضر بود (یعنی چند سالی که با هم بودیم) از هر علوم و فنون چیزی استماع نموده و همان را نوشته و بمردم داده و باینجهت اظهار فضل نموده.»^{۵۹۸}

۷- اشعار شعراء منبعی دیگر برای رهبران بهایی

همانطور که تاکنون نشان داده شد، منبع دانش باب و بهاء‌الله و عبدالبهاء شامل موارد زیر بوده:

۱- تحصیلات در مکتب و مدرسه و حوزه و نیز معلم خصوصی.

۲- آموزش از اعضای خانواده.

۳- حشر و نشر و رفت و آمد با عرفا، فلاسفه، حکما، علما

۴- مطالعه‌ی قرآن، کتب مذهبی، فلسفی، تاریخی، و روزنامه.

۵۹۸- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۴۲.

۵- مطالعه‌ی کتب شعر و ادبی.

تا بدینجا برای تمام موارد فوق به جز مورد آخر مدارک متعددی ارائه نمودیم. البته در مورد کتب شعر هم سندی از ادیب طاهرزاده آوردیم که در آن تحصیلات ابتدایی بهاء‌الله را شامل شعر و ادبیات فارسی عنوان کرده بود. اما اکنون تلاش خواهیم نمود تا گستره‌ی استفاده‌ی موسسان بهایی را از اشعار و متون ادبی دیگران به نمایش بگذاریم.

دکتر وحید رافتی - نویسنده‌ی بهایی - در کتاب سه جلدی خود به نام *مآخذ اشعار در آثار بهایی* (کانادا: انتشارات مؤسسه معارف بهایی بلسان فارسی، ۱۴۷، ۱۵۲، و ۱۵۷ بدیع) در بیش از ۱۰۰۰ صفحه اقدام به مدرک یابی برخی از اشعار مورد استفاده توسط بهاء‌الله و عبداله‌ها کرده است. او در مقدمه‌ی جلد اول، ص ۳، می‌نویسد:

«در آثار طلعات مقدسه‌ی بهایی به وفور به آیات کتب مقدسه‌ی قبل، احادیث و اقوال انبیاء، و ائمه‌ی اطهار، اشعار شعرای ترک، عرب و عجم و ضرائب الامثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهد گشته است. در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان الهی، نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشيقه و احساسات متعالیه و آراء و عقائد صائبه‌ی بعضی از ادباء و عرفای بنام عرب و عجم و حتی پاره‌ای از کلمات نغز عامیانه متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی در آید و نیز در آثار مبین این ظهور عظیم، جلوه‌ای گسترده پیدا کند.»

به بیان ساده‌تر رافتی برای آنکه استفاده‌ی فراوان آیات و روایات و اشعار و ضرب المثل‌ها و حتی کلمات نغز متداول در کوچه و بازار را در آثار بهاء‌الله و سایر کتب مقدس بهایی توجیه نماید، دیدگاه عجیبی را مطرح می‌کند. وی در توجیه کپی برداری‌های مکرر بهاء‌الله از آثار و نوشته‌های دیگران، می‌گوید [خیلی هم دل‌تان بخواهد! چراکه] مطالب و اشعاری که رهبران بهایی از آنها استفاده کرده‌اند، این شرافت را یافته‌اند تا بخشی از کلام الهی (یعنی نوشته‌جات بهاء‌الله) شوند.

رأفتی پیش از آنکه کسی بخواهد خرده بگیرد که این سبک و سیاق با روش پیشین وحی الهی متفاوت است و خدا هیچگاه اینگونه وحی نازل نکرده، اذعان می‌دارد البته این اتفاق «برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان» رخ داده است. وی در ادامه‌ی توجیهاتش مبنی بر تأیید روش بهاء‌الله کار را خراب‌تر کرده، می‌گوید:

«آنچه از آثار گذشتگان به مضمون و یا به عین عبارت، در آثار بهایی نقل گشته، گیرایی و زیبایی و وسعتی شگفت‌انگیز به مفاهیم و مضامین مندرجه در آثار بهایی داده است.»

غافل از آنکه نمی‌داند کلام وحی اصولاً آنچنان گیرایی و زیبایی دارد که نیازی نیست با اشعار شعرا و عبارات مردم کوچه و بازار تزیین شود. موثرترین و بهترین پاسخ به ادعای دکتر رأفتی، سخن خود بهاء‌الله است که گفته:

«ای نادان با چشم خدا به آیاتش نگاه کن تا متوجه شوی که آن‌ها خالی هستند از کنایه‌ها و قواعد مردم زیرا او علوم عالمین را دارد. بگو اگر آیات خدا مطابق با قواعد شما و آن چه نزد شما است نازل می‌شدند، آن‌ها همانند کلمات شما می‌شدند، ای گروه محجوب شده.»^{۵۹۹}

رأفتی دست از تلاش نمی‌کشد و ادامه می‌دهد:

«نقل اشعار می‌تواند آرایش ادبی بکلام دهد و بر جذب و شور آن بیافزاید. لحن کلام را جذاب‌تر کند، وزن خوشایندی به آن دهد و طنین مطلب را در مذاق جان شیرین‌تر سازد.»

۵۹۹- «قل یا أيها الجاهل انظر فی کلمات اللّٰه بصره لِتَجِدَهُنَّ مَقْدَسَاتٍ عَنِ اِشَارَاتِ الْقَوْمِ وَ قَوَاعِدِهِمْ بَعْدَ مَا كَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْعَالَمِينَ. قُلْ اِنَّ اٰیَاتِ اللّٰهِ لَوِ تَنْزَلُ عَلٰی قَوَاعِدِكُمْ وَ مَا عِنْدَكُمْ اَنْهَا تَكُوْنُ مِثْلَ کَلِمَاتِكُمْ یَا مَعْشَرَ الْمُحْتَجِبِیْنَ» بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۱.

آیا به راستی اگر این کتب از جانب خداوند بودند، برای جذاب شدن، نیاز به نقل اشعار دیگران داشتند یا آنکه همچون قرآن، شعرا و ادیبان را انگشت به دهان و متحیر می‌ساختند؟ آیا این موضوع که بهاء‌الله به وفور از متون و مضامین الهی و غیر الهی گذشتگان در بیاناتش بهره جسته، دکنر رأفتی و سایر بهاییان را درباره‌ی الهی بودن یا اکتسابی بودن علم او به چالش نمی‌کشد؟ اگر نه، پس خوب است در این عبارت بهاء‌الله تأمل کنند که گفته:

«دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسی نه بر موهبت الهی و لکن اینقدر هم که ذکر شد بواسطه عادت ناس است و تأسی باصحاب»^{۶۰۰}

اکنون چطور؟ آیا این خود بهاء‌الله نیست که می‌گوید «اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسی نه بر موهبت الهی»؟

و در آخر خوب است درباره‌ی این سوالات نیز تأمل شود:

چرا بهاء‌الله و عبداله‌ها صدها بیت شعر در نوشته‌های‌شان استفاده می‌کنند بی آنکه نامی از شاعر اصلی ببرند یا اشاره کنند که این اشعار از دیگری هستند؟^{۶۰۱}

چرا بهاء‌الله و عبداله‌ها همچنانکه در نقل آیات قرآن دچار اشتباه شده‌اند، بسیاری از اشعار را نیز به صورت اشتباه در جاهای متعدد نقل کرده‌اند؟^{۶۰۲}

چرا بهاء‌الله در لوحی که مدعی است از جانب خدا نازل شده^{۶۰۳} کلمه-به-کلمه^{۶۰۴} عباراتی اشتباه از تاریخدانان درباره‌ی فلاسفه ذکر می‌کند؟^{۶۰۵}

۶۰۰- بهاء‌الله، هفت وادی، ص ۲۷.

۶۰۱- مراجعه شود به وحید رافتی، *مآخذ اشعار در آثار بهایی* (کانادا: انتشارات مؤسسه معارف بهایی بلسان فارسی، ۱۴۷، ۱۵۲، و ۱۵۷ بدیع)

۶۰۲- رافتی، *مآخذ اشعار در آثار بهایی*، ص ۵ و ۶.

چرا بهاء‌الله و عبدالبهاء در سخنان‌شان مکرراً به صحبت های علما، و حکما، و فلاسفه و ... استناد می‌کنند؟

چرا بهاء‌الله، بنا به اعتراف خودش، برای کسب دانش به کتب مراجعه می‌کرده است؟^{۶۰۶}

۸- عقل حکم می‌کند انسان به آنچه فرمان می‌دهد خود عامل باشد

اگر قرار است دین مطابق عقل باشد، انتظار می‌رود آنانی که این شعار را مطرح می‌کنند خود نیز به حکم عقل پایبند باشند. یکی از واضح‌ترین حکم‌هایی که عقل می‌دهد این است که انسان

۶۰۳- «کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان...»: بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده،

ص ۸۰

604- "In many of the passages that follow concerning the Greek philosophers, Baha'u'llah quotes verbatim from the works of such Muslim historians as Abu'l-Fath-i-Shahristani (1076-1153 A.D.) and Imadu'd-Dan Abu'l-Fidá (1273-1331 A.D.)," Baha'u'llah, *Tablets of Baha'u'llah Revealed After the Kitab-i-Aqdas*, p. 144 (footnote).

یعنی: «در بسیاری از عباراتی که در ادامه ذکر شده‌اند و سخن از فلاسفه‌ی یونانی به میان آمده، بهاء‌الله کلمه به کلمه عبارات تاریخدانان مسلمانی مانند ابو الفتح شهرستانی (۱۰۷۶-۱۰۵۳ م.) و عماد الدین ابوالفداء (۱۲۷۳-۱۲۳۱ م.) را نقل قول کرده است»
 ۶۰۵- به عنوان نمونه: «انْ اَبید قلیس اَلذی اشتهر فی الحکمة کان فی زمن داود و فیثاغورث فی زمن سلیمان ابن داود و اخذ الحکمة من معدن النبوّة» یعنی: «ابید قلیس فیلسوف معروف هم‌عصر با حضرت داوود بوده و فیثاغورث هم‌عصر با حضرت سلیمان و از معدن نبوت حکمت فراگرفته است»: بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۸۶.
 ۶۰۶- به عنوان نمونه: «مثلاً در کتاب یکی از عباد که شهرور به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که سمتی به «ارشاد العوام» است در این بلد یافت می‌شود... کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جایی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم‌آزاید، شرط معرفت معراج نوشته‌اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک نموده باشد به معرفت این امر متعالی متعالی فائز نگردد.»: بهاء‌الله، ایقان، صص ۱۲۱-۱۲۲.

به آن چه امر می‌کند خود عمل نماید. این معنی در کتب الهی به طرق مختلف بیان شده است. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

«آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با اینکه شما کتاب را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید.»^{۶۰۷}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!»^{۶۰۸}

«تو که دیگران را تعلیم می‌دهی، آیا خود را نمی‌آموزانی؟ تو که برضد دزدی موعظه می‌کنی، آیا خود دزدی می‌کنی؟ تو که می‌گویی نباید زنا کرد، آیا خود زنا می‌کنی؟ تو که از بتها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت می‌کنی؟»^{۶۰۹}

به غیر از موارد متعددی که موسسان بهایی در حیطه‌ی تعالیم دوازده گانه رعایت نکرده‌اند و در کتاب آواز دهل به آنها پرداخته می‌شود، موارد بسیار دیگری نیز وجود دارد که مطلبی را به عنوان حکم یا کلام الهی به مردم معرفی کرده‌اند اما خود، آن را زیر پا گذاشته‌اند. در ادامه به چند نمونه از این موارد اشاره می‌گردد:

۱- حرمت بوسیدن دست‌ها

بهاء الله در کتاب اقدس می‌نویسد:

۶۰۷- «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه ۴۴.
 ۶۰۸- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»: قرآن کریم، سوره‌ی صف، آیات ۲ و ۳.
 ۶۰۹- کتاب مقدس، نامه به رومیان، باب ۲، بند ۲۱ و ۲۲.

«در کتاب، بر شما حرام شده بوسیدن دست‌ها. این چیزی است که از آن نهی شده‌اید از جانب پروردگارتان که عزیز است و حکم دهنده.»^{۶۱۰}

اما بهاء‌الله و عبدالبهاء کلا از این حکم - که تأکید شده از جانب پروردگار صادر شده - صرف نظر کرده و آزادانه اجازه می‌دادند افراد مختلف دستان آن‌ها را ببوسند. به موارد زیر توجه کنید:

«سکنهء ناحیه ای که حضرت بهاء‌الله در آنجا اقامت داشتند با اهالی محال مجاور یکی بعد از دیگری برای عرض تودیع مجتمع شدند و با حزن و الم بسیار دست و دامن مبارک را میوسیدند و از عزیمت هیکل اطهر اظهار حسرت و اسف مینمودند.»^{۶۱۱}

«... با او گفتگو و مذاکره می فرمودند و هر دقیقه‌ئی از شنیدن بیانات مبارکه (عبدالبهاء) خاضع تر می شد تا هنگام مرخصی که دست مبارک را بوسید و با اظهار خلوص و خضوع مرخص گردید.»^{۶۱۲}

«... در آن میان جمعی از رجال و نساء محترمه ی انگلیزی و امریکائی و فرانسوی ... یکی دست مبارک را بوسه میداد، یکی دامن مبارک را می گرفت و افتخار از تشریف بلقay انور می نمود.»^{۶۱۳}

فیلمی از عبدالبهاء در سفر به آمریکا وجود دارد که در آن زنان به صف شده و دستان او را می بوسند. تصویر زیر بخش‌هایی از این فیلم را نشان می‌دهد.

۶۱۰- «قد حرمّ علیکم تقبیل الابدی فی الکتاب هذا ما نهیتم عنه من لدن ربکم العزیز الحکام»: بهاء‌الله، *القدس*، بند ۳۴، ص ۲۹.

۶۱۱- شوقی، *قرن بدیع*، ص ۳۶۴.

۶۱۲- زرقانی، *بدایع الآثار*، ج ۲، ص ۳۱.

۶۱۳- زرقانی، *بدایع الآثار*، ج ۲، ص ۳۴۰.



تصاویری از بوسیده شدن دستان عبدالهیا در سفر او به آمریکا

بوسیده شدن دست عبدالهیا آن قدر در اذهان جلب توجه کرده بود که یکی از روزنامه‌های آمریکایی مقاله‌ای با عنوان: «زنان دست او را می‌بوسند» منتشر کرد.^{۶۱۴} این مقاله در تصویر زیر نمایش داده شده است:

614- The Baltimore Sun, November 12 1912: "Women kiss his hand"

<p>WOMEN KISS HIS HAND</p> <p>Persian Advocate Of Human Brotherhood Is Venerated.</p> <p>FOLLOWERS SURROUND HIM</p> <p>Lectures In Unitarian Chapel, Expounding Doctrines Which Have Made Him Famous.</p> <p>Hailed as a prophet by his followers in</p>	<p>to let the interpreter translate. He used frequent gestures, the favorite one being an inclusive swing of both arms to show the universality of the doctrine he propounded. He also frequently leaned over the reading desk and looked at his hearers.</p> <p>Oneness Of The Human Race.</p> <p>"God is one, we are His children, submerged in the sea of his kindness," was his theme. He said all divine religions had two parts, the essentials, which dealt with morality and ethical standards, and the non-essentials, which changed with time and place.</p> <p>In proof of this he compared the teaching of Moses and Christ, both of whom he styled "His Holiness." He declared that the penal code announced by Moses was necessary for the Israelites travelling</p>
--	---

بخشی از روزنامه‌ی آمریکایی که بوسیده شدن دست عبدالبهاء توسط زنان را گزارش کرده است

این روزنامه چنین می‌نویسد:

«او متواضعانه از پیروانش که توسط مترجم - یعنی دکتر امیر فیروود که پارسی و فارغ‌التحصیل پزشکی دانشگاه جان هاپکینس بود - معرفی می‌شدند، استقبال می‌کرد. زنان در حالی که کمر خم کرده و دستان چروکیده‌اش را می‌بوسیدند، با احترام می‌گفتند چقدر از دیدن شما خوشحال هستیم.»^{۶۱۵}

بهاییان برای توجیه این رفتار ادعا می‌کنند همه نوع دست بوسی ممنوع نشده بلکه دست بوسی‌ای حرام اعلام شده که ناشی از تسلیم و سرسپردگی باشد. این در حالی است که بهاء‌الله دست بوسی را حتی در غیر این حالات ممنوع شمرده تا آنجا که گفته:

615- "With condescension, he greeted his followers as they were presented by the interpreter, Dr. Ameer U. Farewed, a Persian and a graduate in medicine of Johns Hopkins University. 'Oh, I am so glad to see you,' was uttered in tones of reverence by the women as they bowed before him and kissed his wrinkled hand," <http://centenary.bahai.us/news/women-kiss-his-hand>

«به خدا قسم اگر مخالف آنچه که در الواح نازل شده نبود، قطعاً دست آن کسی که خونم را در راه محبوب عالمیان می ریخت می بوسیدم.»^{۶۱۶}

۲- محل دفن مردگان

حکم دفن مردگان در بهائیت به صورت زیر است:

«حرّم علیکم حمل المیت ازید من مسافه ساعه من المدینه (یعنی: بر شما حرام گشت جابجایی مرده به فاصله‌ای دور تر از مسیر ۱ ساعت از شهر) (بند ۱۳۰) مقصود از این حکم آن است که مدّت حمل میت به محلّ دفن، با هر وسیله نقلیه‌ای که اختیار شود، محدود گردد و از یک ساعت تجاوز ننماید. حضرت بهاء‌الله در این مورد می فرماید: هر چه زودتر دفن شود احب و اولی است (سؤال و جواب، فقره ۱۶). در تعریف محلّ موت میتوان محدوده شهر را در نظر گرفت. لذا مدّت یک ساعت را میتوان از سرحدّ شهری که در آن وفات واقع شده تا محلّ دفن حساب نمود. مقصود از این حکم آن است که شخص متوفّی در نزدیکی محلّ وفات مدفون گردد.»^{۶۱۷}

در انتها هم تأکید شده که منظور از این حکم این است که میت نزدیک محلّ وفات دفن شود.

حال ببینیم بر اساس دستور بهاء‌الله و عبدالبهاء باب چگونه دفن شد:

«پس از شهادت حضرت نقطه، اولی روح الوجود لرشحات دمه الاظهر فدا هیکل مقدّس آن حضرت و جسد مطهر آقا میرزا محمد علی انیس در نیمه شب دوم شهادت بوسیله، حاجی سلیمان خان یکی از دوستان مخلص و منجذب از کنار خندق بکارخانه، حریر متعلّق بیکی از احبّای میلان منتقل گردید و روز دیگر آن دو رمس اطهر را در صندوق چوبی نهاده در

۶۱۶- «تالله لو لم یکن مخالفاً بما نزل فی الالواح لقبّلت ید الذی یسفک دمی فی سبیل محبوب العالمی»: محفل روحانی ملی

بهایان آلمان، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، منتخب ۴۸، ص ۷۳.

۶۱۷- بهاء‌الله، اقدس، ص ۲۰۶.

محلّی امانت گذاشتند. سپس بر حسب تعلیمات صادره از ساحت اقدس حضرت بهاء الله صندوق حامل عرش مقدّس از آذربایجان بطهران حمل و در مقبره امامزاده حسن قرار داده شد و پس از چندی بمنزل شخصی حاجی سلیمان خان در محلّ سر چشمه تغییر مکان پذیرفت و از آنجا به بقعه امام زاده معصوم منتقل و آن رموس مقدّسه تا سال ۱۲۸۴ هجری در آن مکان مستور و مکتوم باقیماند. تا آنکه توقیعی از یراعه مبارک جمال اقدس ابهی در ارض سرّ نازل و در آن توقیع منیع جناب آقا ملا علی اکبر شه میرزادی و جمال بروجردی را مأمور میفرمایند که بدون تأخیر عرش مبارک را از امامزاده معصوم بنقطه دیگری حرکت دهند ... جناب حاجی شاه محمّد باستعانت یکی دیگر از دوستان صندوق را در حرم امامزاده زید مختفی ساخت و آن درّ ثمین را در زیر زمین مستور نمود. و چندی بر این منوال بگذشت تا دستور مجدّد از ساحت اقدس خطاب بمیرزا اسد الله اصفهانی صادر و مشاراً الیه از محلّ اختفای رمس مبارک مطلع گردید و حسب الامر مطاع مقدّس نسبت به انتقال صندوق اقدام نمود، بدو آنرا بخانه خویش منتقل ساخت و سپس عرش عظیم بمحلهای مختلف دیگر طهران از قبیل خانه آقا حسینعلی اصفهانی و خانه آقا محمّد کریم عطار حرکت داده شد و تا سال ۱۳۱۶ هجری (۱۸۹۹ میلادی) در آن نقاط باقی ماند. و در آن تاریخ بموجب تعلیمات واصله از طرف هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء میرزا اسد الله مذکور بمعاضدت جمعی از دوستان صندوق را از طریق اصفهان و کرمانشاه و بغداد و دمشق به بیروت و از آنجا از راه دریا بعکّا حمل نمود و این کنز گرانبهای الهی در تاریخ نوزدهم ماه رمضان ۱۳۱۶ هجری (مطابق با ۳۱ ژانویه ۱۸۹۹ میلادی) پس از پنجاه سال کامل قمری که از شهادت آن سید امم و مظلوم عالم در تبریز گذشته بود بارض اعلی و مقرّ اسنای خویش واصل گردید.^{۶۱۸}

بدین ترتیب، حکم دفن مرده در فاصله‌ی یک ساعت از محل دفن، در مورد باب توسط بهاء الله و عبدالبهاء تبدیل به پنجاه سال و هزاران کیلومتر می‌شود!

۳- حد موی سر

بهاء الله درباره‌ی موی سر حکم زیر را داده است:

«سرهای تان را نتراشید زیرا خداوند آنها را با مو زینت داده است ... [اما] سزاوار نیست که [موها] از حد گوش‌ها تجاوز کنند. این حکم است از جانب مولای عالمیان.»^{۶۱۹}

بر اساس یکی از نامه‌های بیت العدل، منظور از حکم فوق این است که رشد موهای سر نباید پایین‌تر از نرمه‌ی گوش باشد.^{۶۲۰} جالب این است که نه فقط بهاء الله و عبدالبهاء به حکم زیر عمل نمی‌کردند بلکه دیگر بهایان نزدیک به آن‌ها نیز این حکم را نادیده می‌گرفتند و موهای خود را از حد گوش بلندتر می‌کردند. تصاویر زیر که بهاء الله، عبدالبهاء، و مشکین قلم (یکی از خواص بهاء الله و از کاتبان او) را نشان می‌دهند به قدر کافی گویا هستند:

۶۱۹- «لا تحلقوا رؤوسکم قد زینها الله بالشعر ... لا ینبغی ان یتجاوز عن حد الاذان هذا ما حکم به مولی العالمین»: بهاء الله، اقدس، بند ۳۷، صص ۳۳-۳۴.

620- "the growth of men's hair below the lobe of the ear," http://bahai-library.com/uhj_applicability_laws_aqdas



بهاء الله، عبدالبهاء و مشکین قلم با موهای بی که در تضاد با حکم کتاب اقدس هستند

۴- منع لعن

به عبارات زیر که در ملحقات کتاب اقدس به نقل از لوح اشراقات بهاء الله آمده توجه کنید:

«یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را به سب و لعن احدی میلائید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید.»^{۶۲۱}

بهاء الله در این عبارات صراحتاً از لعن کردن افراد نهی کرده است. اما در صفحه‌ی ۱۲۹ همین ملحقات، عباراتی از بهاء الله نقل شده که در حال لعن کردن بهاییانی است که از دستور او تخلف کنند:

«چنانکه در کلمات مکنونه می فرمایند: یا ابن الوجود کیف نسیت عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی من کان علی ذلک فعلیه لعنه منی . و نیز می فرمایند: یا ابن الانسان لا تنفس بخطأ احد ما دمت خاطئاً و ان تفعل بغير ذلک ملعون انت و انا شاهد بذلک»

جالب اینجاست که همین عبارات به جملات زیر ختم می شوند که بهاء الله باز هم از لعن افراد نهی می کند:

«در کتاب عهدی لسان عظمت به این انذار شدید ناطق قوله الاحلی: به راستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میلائید عفا الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند.»

در مکتوبات بهاء الله از این دست موارد که در حال لعن کردن افراد است، به دفعات دیده می شود اما به منظور طولانی نشدن بحث از ذکر آنها خودداری می کنیم.

۶۲۱- بهاء الله، اقدس، ملحقات، ص ۳۱.



آیا اساساً این تعلیم از نظر عقل و منطق، صحیح است؟

برای بررسی این تعلیم از دیدگاه عقل و منطق، نخست باید به این سوال پاسخ داد که منظور بهایان از دین و عقل و علم چیست؟

اگر مقصود از دین، کلام باب و بهاء‌الله است و مقصود از علم، تکنولوژی روز است و منظور از عقل هم، عقل بشری است، جای هیچ شکی نمی‌ماند که این تعلیم به هیچ وجه عقلانی و منطقی نیست. درباره‌ی کلام باب و بهاء‌الله به نمونه‌های متناقض با علم و عقل‌شان اشاره نمودیم. آن چه باقی می‌ماند، تعریف علم و عقلی که دین باید با آن مطابق باشد:

الف - معنی علم:

عبدالبهاء می‌گوید:

«اگر دین ضده علم باشد، آن جهل است.»^{۶۲۲}

اما بهایان بسته به موقعیت، تعریف از علم را تغییر می‌دهد. گاهی آن را تکنولوژی و علم بشری معرفی می‌کنند، گاهی علم حقیقی و الهی. اگر در محیطی دانشگاهی در حال تبلیغ بهائیت باشند، علم را تکنولوژی روز معرفی می‌کند و می‌گویند بهائیت برای علمی که دانشگاهیان در

۶۲۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۲ (به نقل از عبدالبهاء).

حال فراگیری آن هستید، ارزش و اعتبار خاصی قائل است و اگر دینی با علم در تضاد باشد، آن را دین نمی‌شمارد. به عنوان شاهی بر اثبات این ادعا، بخشی از سخنرانی عبدالبهاء را در دو محیط دانشگاهی ارائه می‌دهیم:

«علم، اعظم مناقب عالم انسانی است علم، عزّت ابدی است علم، حیات سرمدی است ... جمیع خلق، میت اند و علماء، زنده ... لهذا من نهایت سرور را دارم که در این دارالفنون حاضرم ... زیرا علم نور است و جهل ظلمت.»^{۶۲۳}

«اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقائق اشياء است. و چون امروز خود را در مرکز علم می‌بینیم در این کلیه (در زبان عربی یعنی دانشکده) که شهرتش باآفاق رسیده لهذا نهایت سرور را دارم. زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می‌گردد جمعیت علما است و اشرف مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است.»^{۶۲۴}

اما آنجا که منتقدین بر لزوم تطابق دین با علم بشری که مدام در حال تغییر است، خُرده می‌گیرند، بهایان می‌گویند مراد عبدالبهاء از علمی که دین باید با آن مطابق باشد، علم حقیقی و الهی است.^{۶۲۵}

منتقدان می‌گویند: جهان علم، جهان تغییرات و نقضها و ابطال‌های پی در پی است. آیا آیین بهایی برای تطابق با علم، دائما احکام خود را متحول می‌کند؟ وقتی فرضیه‌ای فرضیه‌ی پیشین را رد می‌کند تکلیف بهایان چیست؟ بهاییت باید با کدام یک از این فرضیه‌ها تطابق داشته باشد؟ مثلا چگونه می‌شود هم با تئوری بطلمیوسی و هم با تئوری کپرنیکی هماهنگ بود؟

۶۲۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۸۳ و ۸۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۲۴- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۸۱ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۲۵- «مقصود از علم علم حقیقی ... است که دین باید با آن مطابق باشد»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۱ (به نقل از عبدالبهاء).

این چالش در حیطه‌ی علوم غیر تجربی یا به اصطلاح علوم انسانی، بسیار بزرگتر است. دانشمندان این علوم به ندرت به نظری واحد رسیده‌اند. در این حوزه، نحله‌ها و مکتب‌های مختلفی وجود دارند که اساسا با هم ناسازگارند. حال، سوال این است که آیین بهایی باید با کدام یک از این نحله‌ها هماهنگ شود؟

آیا آیین بهایی با هرچه بشر این عصر می‌اندیشد، هماهنگ است؟ آیا هر چه به عقل انسان قرن بیست و یک خطور می‌کند، با آیین بهایی هماهنگ است؟

وقتی این اشکالات مطرح می‌گردد، بهاییان از ادعای خود مبنی بر به روز بودن دین‌شان دست می‌کشند. ایشان می‌گویند اگر در یک زمان بین دین و علم روز مغایرتی به وجود آید، باید در آن موضوع حق را به دین داد.^{۶۲۶}

آیا این بهائیت نبود که بر ادیان مختلف، برجسب عدم هماهنگی با علم روز را زده بود؟^{۶۲۷} آیا مکاتب و مذاهب دیگر نیز نمی‌توانند همین توجیه را درباره‌ی تطابق دین‌شان با علم بشری بیاورند؟

عبدالبهاء، برای اثبات این ادعا که حق با دین است و نقص به علم بازمی‌گردد، نمونه‌ای از اسلام و قرآنی ارائه می‌دهد که پیش‌تر آن‌را کهنه و نامناسب برای این عصر خوانده بود. وی پس از تجلیل فراوان از قرآن کریم می‌گوید دانشمندان علوم مختلف فکر می‌کردند زمین ساکن است و

۶۲۶- «هرجا بین علم و دین اختلاف ظاهر شود علت آن خطای ماست»: اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۲۱.
 ۶۲۷- به طور مثال می‌گویند: «اسلام که تا کنون با مباهات و نیرومندی خود را به پیش برده است اینک در زیر ضربات دانش علمی جدید مواجه با مصیبت شده است. همان دانش علمی که ناقوس مرگ سیستم‌های مذهبی همه ادیان بزرگ را به صدا در آورده است. مسلمان تحصیل کرده و روشنفکر به سرعت از دین خود دور می‌شوند ... آنان که هنوز تمسک و تعلق به مذهب خویش نشان می‌دهند در پی آنند که اصلاحاتی انجام دهند تا اسلام را با علوم جدید هماهنگ سازند»: کاب، استن وود، آرامش برای جهان پر آشوب، صص ۷۶ و ۷۷؛ و «هر چیز در عالم لابد از تغییر است و این تغییر و تبدیل لازمه حیات است ... جمیع ادیان عالم تابع همین قانون هستند. تاسیس می‌شوند. رشد می‌کنند. توسعه می‌یابند. رسالت خود را به اتمام می‌رسانند و چون به اوج خود رسیدند آنگاه رو به انحطاط می‌نهند و پایان می‌پذیرند»: کاب، استن وود، آرامش برای جهان پر آشوب، ص ۷۴.

این موضوع با آیات قرآن تناقض دارد. ولی بعد از هزار سال دریافتند قوانین علمی آن روز که آن را قطعی می‌انگاشتند، باطل بوده و کلام قرآن، صحیح و معجزه بوده است.^{۶۲۸}

خلاصه آنکه در این موضع، عبدالبهاء دور از چشم دانشگاهیان چنین می‌گوید:

«هرجا بین علم و دین اختلاف ظاهر شود علت آن خطای ماست»^{۶۲۹}

ضمناً، او هیچ‌گاه در محیط‌های دانشگاهی به این نکته اشاره نکرده است که پیامبر بهایان معتقد است: تنها کسی «عالم» به حساب می‌آید که بهایی باشد.^{۶۳۰}

ب- معنی عقل

عبدالبهاء می‌گوید:

۶۲۸- «در قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر میلاد، جمیع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند ... جمیع ریاضیون و فلاسفه‌ی عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند و هر کس کلمه‌ای مخالف رأی بطلمیوس می‌گفت او را تجهیل می‌کردند... رأی بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون گشت؛ اما در قرآن مخالف رأی و قواعد بطلمیوسیه آیاتی نازل؛ از آن جمله آیه قرآن «و الشمس تجری لمستقر لها». ثبوت شمس است و حرکت محوری آن و هم‌چنین در آیه دیگر «و کل فی فلک یسبحون». حرکت شمس و قمر و ارض و سائر نجوم مصرح. بعد از این که قرآن انتشار یافت، جمیع ریاضیون استهزاء نمودند و این رأی را حمل بر جهل کردند... زیرا قواعد بطلمیوسیه مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد؛ تا در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهد سال بعد از محمد، ریاضی شهیر رصد جدید نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات مهمه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات قرآن مطابق واقع است و قواعد بطلمیوس اوهامات محض»؛ عبدالبهاء، *مفاوضات*، صص ۱۸ و ۱۹.

۶۲۹- اسلمنت، *بهاء‌الله و عصر جدید*، ص ۲۲۱.

۶۳۰- «اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به) بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهاییت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود»؛ *بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر*، ص ۱۱۱. اما مبلغان بهایی چنین می‌گویند: «عالم دیانت به ارباب علوم و فنون سپاس بسیاری مدیون است»؛ اسلمنت، *بهاء‌الله و عصر جدید*، ص ۲۲۶.

«لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود. اگر مسئله‌ای مخالف عقل باشد، ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد. همیشه متزلزل است.»^{۶۳۱}

همچنین می‌گوید:

«عقل، نخستین استعداد انسان است و دین الهی نیز با آن مطابق است.»^{۶۳۲}

بنابراین، طبق دیدگاه عبدالبهاء، خدا به انسان عقل داده و دین باید با عقل بشر موافق باشد. چراکه تنها راه ایجاد اطمینان در آدمی، تایید عقل است.

عبدالبهاء می‌گوید اگر انسان عقل نداشته باشد، دین را نمی‌فهمد:

«خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد نباید اینچنین قوه‌ای را که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم. زیرا دین را عقل ادراک میکند اگر انسان عقل نداشته باشد دین را چگونه می‌فهمد این مشهود و واضحست که عقل و علم لازمست.»^{۶۳۳}

اما سوالی که مطرح می‌شود این است که: آیا اگر مطلبی در دین، با عقل انسانی جور در نیامد، می‌تواند بگوید این دین، دین نیست، جهل است؟

در پاسخ به این سوال، عبدالبهاء از موضع امتیاز بهائیت بر ادیان به واسطه‌ی تطابقش با عقل، دست بر می‌دارد. وی می‌گوید منظور ما عقل بشری نیست. بلکه دین باید با عقل کل الهی مطابق باشد:

۶۳۱- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۷.

۶۳۲- کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، صص ۱۵۹-۱۶۰ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۳۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۸۹-۹۰ (به نقل از عبدالبهاء).

«مقصود از عقل، عقل کلی الهی است که دین باید با آن مطابق باشد.»^{۶۳۴}

او می‌گوید:

«هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا دین و عقل یکیست ابداً از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند آنوقت قصور از دین نیست از نقصان عقل است.»^{۶۳۵}

یعنی: اگر موضوعی در دین با عقل کسی مطابق نبود، ایرادی به دین وارد نیست، بلکه مشکل از عقل ناقص اوست! آن عقلی که دین باید مطابق با آن باشد، «عقل کلی الهی» است، نه عقل محدود بشری. این عقل هم فقط مخصوص پیامبران است^{۶۳۶} و نه بشر قرن بیست و یک!

خلاصه آنکه: ادعای بهائیت در تبلیغاتش این بود که آیینی منحصر به فرد است و با عصر امروز همخوانی دارد، با علم هماهنگ است، با عقل انسان پیشرفته‌ی این قرن تطابق دارد و ادیان پیشین به درد این دوره نمی‌خورند.

اما آنجا که از بهائیت سوال می‌شود علم بشری مدام در حال تغییر است و حتی نظریه‌های علمی مختلف، ناقض یکدیگرند، پس بهائیت قصد دارد خود را با چه تطبیق دهد؟ می‌گویند منظور ما، تطابق با علم و عقل الهی بود، اگر در بهائیت تناقضی را با علم و عقل بشری مشاهده کردید، به پای نقص علم و عقل بشر بگذارید.

۶۳۴- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۱ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۳۵- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۳ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۳۶- «اما عقل کلی الهی، که ماوراء طبیعت است، آن فیض قوه قدیمه است و عقل کلی الهی است، محیط بر حقائق کونیه و مقتبس از انوار و اسرار الهیه است. آن قوه عالمه است، نه قوه متجسسسه متجسسسه. قوای معنویه عالم طبیعت قوای متجسسسه است. از تجسس پی به حقائق کاینات و خواص موجودات برد. اما قوه عاقله ملکوتیه که ماوراء طبیعت است، محیط بر اشیاست و عالیم اشیا و مُدرک اشیا و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کاشف حقایق خفیه ملکوتیه. و این قوه عقلیه الهیه مخصوص به مظاهر مقدسه و مطالع نبوت است و پرتوی از این انوار بر مراپای قلوب ابرار زند، که نصیب و بهره از این قوه به واسطه مظاهر مقدسه برند.» اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۹۵-۹۶ (به نقل از عبدالبهاء).

پس این همه تبلیغ و جار و جنجال برای چیست؟ کدام دین است که ادعای عدم تطبیق با علم و عقل الهی داشته باشد؟

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!





بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۶۳۷}

۱. آیا تعلیم «دین باید مطابق علم و عقل باشد» جدید است؟

عبدالبهاء: تعلیم «دین باید مطابق علم و عقل باشد» جدید است.^{۶۳۸}

عبدالبهاء: حضرت علی فرموده دین باید با علم و عقل مطابق باشد.^{۶۳۹}

۲. اگر دین با عقل مطابق نبود، مشکل از دین است یا عقل؟

عبدالبهاء: اگر دین با علم و عقل مطابق نبود، [آن دین مشکل دارد و] وهم است.^{۶۴۰}

بهاء الله و عبدالبهاء: اگر دین با علم و عقل مطابق نبود، اشکال از عقل است.^{۶۴۱}

۶۳۸- «بهاءالله چنان بلند شد که ... عقول متحیر که این چه ندایی است که بلند است؟ این چه کوکبی است که طالع است؟ یکی حیران بود، یکی تحقیق می نمود، یکی بیان برهان می کرد. جمیع می گفتند: تعلیم حضرت بهاءالله فی الحقیقه مثل ندارد، روح این عصر است و نور این قرن ... دین باید مطابق با عقل سلیم و علم صحیح باشد، این در کدام کتاب است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، ص ۷۸.

۶۳۹- «حضرت علی داماد حضرت محمد فرموده اند هر مسأله ای با علم موافق است، باید با دین نیز موافق باشد؛ آن چه را عقل ادراک نماید، دین آن را قبول کند. دین و علم توأم اند؛ هر دینی مخالف با علم باشد، صحیح نیست»: اسلمنت، *بهاءالله و عصر جدید*، ص ۲۲۱؛ کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، ص ۱۵۶؛ و اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۸۸ (به نقل از عبدالبهاء). مدرک اسلامی این روایت از جانب عبدالبهاء، ذکر نشده است. هدف ما از بیان این جمله، صرفاً تذکر بر اقرار جناب عبدالبهاء بر بدیع نبودن تعلیم است.

۶۴۰- «اگر مسائل دینیه مخالف عقل و علم باشد، وهم است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۱۴۷.

۶۴۱- «هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا دین و عقل یکیست ابدأً از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند آنوقت قصور از دین نیست از نقصان عقل است»: اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۹۳ (به نقل از عبدالبهاء)؛ و «هرجا بین علم و دین اختلاف ظاهر شود علت آن خطای ماست»: اسلمنت، *بهاءالله و عصر جدید*، ص ۲۲۱.

۳. علم خوب است یا بد

عبدالبهاء: فرق انسان با حیوان در علم و عقل است.^{۶۴۲} «اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقائق اشیاء است.»^{۶۴۳}

علی محمد باب: حق خواندن و آموزش هیچ کتابی به جز کتب بابی ندارید.^{۶۴۴} تمام غیربابی را بسوزانید.^{۶۴۵}

۴. بابیت جهل است یا دین؟ ممنوعیت کتب و آموزش:

عبدالبهاء: «اگر دین ضد علم باشد، آن جهل است.»^{۶۴۶}

علی محمد باب: آموزش ندهید جز کتب مرا،^{۶۴۷} استدلال نکنید جز با سخنان من،^{۶۴۸} مالک نشوید جز کتب مرا.^{۶۴۹}

۶۴۲- «امتیاز انسان از حیوان بعقل و علم است پس اگر عقاید دینیه منافی علم و عقل باشد البته جهل است»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۴۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۸۱.

۶۴۴- «الباب العشر من الواحد الرابع لا يجوز التدريس فی کتب غیر البیان، الا انا انشاء لله (ألا إذا انشى فیه) مما يتعلق بعلم الکلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیر هما، لم یؤذن لاحد من المومنین» یعنی: «تدریس کتابی به جز کتاب بیان جایز نیست. مگر هنگامی که در آنها از آنچه به علم کلام مربوط است، نوشته شده باشد و همانا آنچه از منطق و اصول و علوم دیگر اختراع شده، برای اهل ایمان جایز نیست»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۰.

۶۴۵- «الباب السادس من الواحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا ما انشئت او تنشى فی ذلک الامر» یعنی: «حکم نابودی تمامی کتب به جز آنهایی که درباره‌ی بابیت نوشته شده یا نگاشته خواهد شد»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۶؛ و «در یوم ظهور حضرت اعلیٰ منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام آلا من آمن و صدق بود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۶۴۶- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۴۷- «الباب العشر من الواحد الرابع لا يجوز التدريس فی کتب غیر البیان، الا انا انشاء لله (ألا إذا انشى فیه) مما يتعلق بعلم الکلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیر هما، لم یؤذن لاحد من المومنین» یعنی: «تدریس کتابی به جز کتاب بیان جایز نیست.

۵. بابیت جهل است یا دین؟ نابودی همه کس و همه چیز غیر بابی:

عبدالبهاء: «اگر دین ضد علم باشد، آن جهل است.»^{۶۵۰}

علی محمد باب: هر کس و هر چیز غیر بابی را نابود کنید.^{۶۵۱}

مگر هنگامی که در آنها از آنچه به علم کلام مربوط است، نوشته شده باشد و همانا آنچه از منطق و اصول و علوم دیگر اختراع شده، برای اهل ایمان جایز نیست»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۰.

۶۴۸- «لا تستدلن الا بالآیات فان من لم يستدل بها فلا علم له فلا تذکرن معجزه دونها»: یعنی: «استدلال نکنید جز با استفاده از آیات [کتاب بیان] و هر کس بوسیله این ها استدلال نکند فاقد هر گونه علمی است و نباید از هیچ معجزه ای به جز (این آیات) سخن گفت»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۸.

۶۴۹- «الباب السادس من الواحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا مانثنت او تنشی فی ذلک الامر»: یعنی: باب ششم از واحد ششم که درباره حکم نابودی تمامی کتب به جز آنهایی که درباره‌ی بابیت نوشته شده یا نگاشته خواهد شد است: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۶.

۶۵۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۵۱- «در یوم ظهور حضرت اعلی (یعنی باب) منطوق بیان (دستور دین باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق. بود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ «معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک اول کلمه فضررب الرقاب (گردن زدن) و ثانی حرق کتب (سوزاندن کتب) و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان بر داشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را به صفات روحانی تبدیل نمود»: بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۲؛ «الباب السادس من الواحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا مانثنت او تنشی فی ذلک الامر»: یعنی: «باب ششم از واحد ششم که درباره حکم نابودی تمامی کتب به جز آنهایی که درباره‌ی بابیت نوشته شده یا نگاشته خواهد شد است»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۶؛ «الباب الخامس من الواحد الخامس فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد التي لا یمکن الاخذ»: یعنی: «باب پنجم از واحد پنجم که در باره ی بیان حکم گرفتن اموال کسانی است که به باب ایمان نیاورده اند و اگر ایمان آوردند دوباره به ایشان بازگردانید مگر در سرزمین‌هایی که امکان توقیف اموال وجود نداشته باشد (به علت عدم تسلط به آن‌ها)»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۵؛ «ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین و كذلك فرض علی الناس کلهم اجمعون»: یعنی: «به درستی که خداوند واجب کرده بر هر پادشاهی که در (سایه) دین بیان به حکومت می رسد، کسی را در سرزمینش باقی نگذارد که ایمان به دین بیان ندارد (و اطاعت از این دستور) بر تمام مردم نیز واجب است»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۶. «من یطلع علی البیان بملک فانه مظهر قهر الله لن تذرف فوق الارض اذا استطاع احدا غیر البابیین»: یعنی: «هر کس با آگاهی بر دین بیان (یعنی در حالی که مومن به دین بیان است) صاحب حکومت شود، پس او مظهر خشم خداست. پس اگر می تواند نباید بر روی زمین کسی را به جز بابیان (زنده) بگذارد»: علی محمد باب، لوح هیکل الدین، واحد ۴، باب البهاء؛ و «ادخلوا کل

۶. بابت جهل است یا دین؟ ممنوعیت دارو:

عبدالبهاء: «اگر دین ضد علم باشد، آن جهل است.»^{۶۵۲}

علی محمد باب: دارو را خرید و فروش و مصرف نکنید.^{۶۵۳} نوشیدن شیر الاغ شما را پرهیزکار می‌کند.^{۶۵۴}

۷. بابت جهل است یا دین؟ مسافرت رفتن:

عبدالبهاء: «اگر دین ضد علم باشد، آن جهل است.»^{۶۵۵}

علی محمد باب: «مسافرت نروید جز برای خدا در حالی که شما می‌روید به سمت «من یظهره الله» یا کسی که به او ایمان آورده است. و به شما دستور داده می‌شود که برگ درختان را برگیرید و بخورید (!) و با پاهای تان بالای زمین راه بروید.»^{۶۵۶}

ما علی الارض فی البیان و لا تقبلوا من احد مالا الارض جوهرها ان ینفق ان لا یدخل فی البیان» یعنی: «تمام افراد روی زمین را وادار کنید که دین بیان (یعنی بابت) را بپذیرند و از احدی-حتی اگر به اندازه ی کل زمین جواهرات پرداخت کند-نپذیرید که بابتی نشود»: علی محمد باب، *لوح هیکل الدین*، واحد ۵، باب الالاد.

۶۵۲- اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۹۲. (به نقل از عبدالبهاء)

۶۵۳- «انتم الدواء ثم المسکرات و فوقها لا تملکون و لا تبیعون و لا تشترون و لا تستعملون»: یعنی: شما دوا و مسکرات و بالاتر از آن ها را نباید داشته باشید، خرید و فروش و یا مصرف کنید: علی محمد باب، *بیان عربی*، واحد ۹، باب ۸.

۶۵۴- «لا تشرین لبن الحمیر و لا تحملن علیه و لا حیوان غیره الا علی دون طاقته ما قد کتب الله علیکم لعلکم تتقون» یعنی: «شیر الاغ نوشید و بر آن و دیگر حیوانات بیش از تحملشان بار نگذارید. خداوند این را بر شما واجب کرده شاید که پرهیزکار شوید»: علی محمد باب، *بیان عربی*، واحد ۱۰، باب ۱۵.

۶۵۵- اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۹۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۶۵۶- «لا تسافرن الا الله و انتم الی من یظهره الله و من یومن به لتسافرون و انتم یامرکم ورق الاشجار تاخذون و تاکلون و بارجلکم فوق الارض تمشون»: علی محمد باب، *لوح هیکل الدین*، واحد ۶، باب البدی.

۸. بابیت جهل است یا دین؟ چند حکم متفرقه:

عبدالیهاء: «اگر دین ضد علم باشد، آن جهل است.»^{۶۵۷}

علی محمد باب: کتبتان را هر ۲۰۲ سال یک بار با انداختن در آب یا دادن به کسی دیگر تجدید کنید.^{۶۵۸} «اگر به خدا و آیاتش ایمان دارید سوار گاو نشوید و بر آن چیزی قرار ندهید.»^{۶۵۹}
«عناصر چهارگانه (زمین، هوا، آب و آتش) را خرید و فروش نکنید.»^{۶۶۰}

۹. آیا قرآن می گوید همه چیز زنده است؟

عبدالیهاء: همه چیز روح و حیات دارد و خداوند در قرآن می گوید همه چیز زنده است (کل شیء حی).^{۶۶۱}

خداوند در قرآن می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^{۶۶۲} یعنی: «و از آب قرار دادیم هر چیز زنده را».

۶۵۷- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۲ (به نقل از عبدالیهاء).

۶۵۸- «در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیء جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دوپست و دو سال یک دفعه هر نفسی ما یملک خود را از کتب مجدد کند باینکه در ماء عذب (آب گوارا) بریزد یا بنفسی عطا کند»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱.

۶۵۹- «لا ترکیب البقر و لا تحملن علیه من شیء ان انتم بالله و آیاته مومنون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۱۵.

۶۶۰- «لا تبیعون عناصر الرباع و لا تشترون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۱.

۶۶۱- «مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبیعین نیز این سر مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات دارند چنانچه در قرآن می فرماید: کل شیء حی»: عبدالیهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۷۶.

۶۶۲- قرآن کریم، سوره ی، انبیاء، آیه ی ۳۰.

۱۰. جایگاه دانشمندان و عقلا در نزد بهائیان

اسلمنت (مبلغ بهایی): دین به دانشمندان، بسیار مدیون است.^{۶۶۳}

بهاء الله: دانشمندی که بهائیت را نپذیرد، نادان‌ترین مردم است.^{۶۶۴} کسی که بهائیت را نپذیرد عقل ندارد.^{۶۶۵} علمای اسلام خرهایی با عمامه بزرگ هستند.^{۶۶۶}

۱۱. آیا به باب وحی می‌شده؟

شوقی: باب در هر دو شبانه روز به اندازه ی کل قرآن آیه نازل می‌کرد.^{۶۶۷}

باب با تحریف، تقطیع، و دوختن آیات قرآن به هم، عباراتی اکثرا نامفهوم درست کرده و آنان را به عنوان نزولات جدید و الهی به مریدانش می‌داده است.^{۶۶۸}

۶۶۳- «عالم دیانت به ارباب علوم و فنون سپاس بسیاری مدیون است»: اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۲۶.

۶۶۴- «اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهائیت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود): بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۱۱؛ و «الیوم اطلاق اسم عالم بر احدی نخواهد شد مگر آن نفوسی که بقمیص ایمان امر بدیع مزین شده‌اند»: بهاءالله، بدیع، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۶۶۵- «میزان کلیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۰؛ و «آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما یتنتفع به الناس جاری شده احدی انکار نموده و ننماید مگر آنکه بالمره از عقل محروم باشد»: بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۸.

۶۶۶- «احفظ نفسک بان لا یقلّبک کبر العمانن من کلّ مبغض حمیر...» یعنی: «خودت را حفظ کن از اینکه از میان دشمنان خر، افراد عمامه بزرگ (یعنی علمای اسلام!) تو را (از بهائیت) بر نگردانند»: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۳، ص ۵۰۴.

۶۶۷- «در پاسخ فرمودند برهان اعظم و دلیل اقوم آیاتی است که از قلم و لسان مبارک نازل میشود. در اثبات این مدعا یعنی حجّیت کلمات بآیاتی چند از قرآن مجید استاد فرمودند و اظهار داشتند که طی دو شبانه روز معادل تمام قرآن از قلم ایشان آیات جاری میگردد»: شوقی، قرن بدیع، ص ۷۷.

۶۶۸- به بخش مربوط به دانش مذهبی باب در همین فصل مراجعه کنید.

۱۲. آیا بهاء الله علم الهی داشته؟

بهاء الله: من کتب مردم را نخوانده‌ام و هر گاه می‌خواهم از کتابی نقل قول کنم در برابرم ظاهر می‌شود.^{۶۶۹}

بهاء الله: از کودکی کتاب می‌خوانده‌ام.^{۶۷۰} یک بار در به در دنبال کتابی می‌گشتم تا آن را بخوانم.^{۶۷۱}

۶۶۹- «ما قرأنا كتب القوم و ما اطلعنا بما عندهم من العلوم كلما اردنا أن نذكر بيانات العلماء و الحكماء يظهر ما ظهر في العالم و ما في الكتب و الزبر في لوح امام وجه ربك نرى و نكتب أنه احاط علمه السموات و الارضين هذا لوح رقم فيه من القلم المكنون علم ما كان و ما يكون»؛ یعنی: «ما کتب مردم را نخوانده ایم و از علوم آن‌ها مطلع نشده ایم. هر وقت که می‌خواهیم بیانات علما و حکما را ذکر کنیم، آنچه که در عالم ظاهر می‌شود، و آنچه در کتب و زبر (نوشته‌جات) است همگی در لوحی در برابر صورت ارباب (یعنی بهاء الله) ظاهر می‌شوند. ما می‌بینیم و [از روی آن] می‌نویسیم. به درستی که علم او آسمان‌ها و زمین را احاطه کرده است. این لوحی است که در آن قلم مکنون، علم آنچه که بوده و آن چه که خواهد بود را نوشته است»: بهاء الله، *مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده*، ص ۸۹.

۶۷۰- «اینمظلوم در طفولیت در کتابیکه نسبتش بمرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بود بشأنیکه قلم از ذکرش عاجز اگر چه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصود جز قطع دابر ظالمین نبوده»: اشراق خاوری، *ماتده آسمانی*، ج ۷، ص ۱۳۶.

۶۷۱- «مثلاً در کتاب یکی از عباد که شهر به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به «ارشاد العوام» است در این بلد یافت می‌شود ... کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جانی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او آزد، شرط معرفت معراج نوشته‌اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک ننموده باشد به معرفت این امر متعالی متعالی فائز نگردد»: بهاء الله، *بدیع*، ص ۲۸۶.

۱۳. عبدالبهاء و مدرسه رفتن باب

عبدالبهاء: «در میان طایفه شیعیان عموماً مسلّم است که حضرت ابدأ در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرموده‌اند و نزد کسی اکتساب علوم نکرده‌اند و جمیع اهل شیراز گواهی می‌دهند.»^{۶۷۲}

چهار دروغ در یک جمله.^{۶۷۳}

۱۴. آیا عقلانی است به کسی دستوری دهیم که در گذشته کاری را انجام ندهد؟

باب در سن ۲۵ سالگی خطاب به معلم ۵ سالگیش: «ای محمد، ای معلم. تا قبل از اینکه پنج سال من تمام نشده مرا حتی برای یک لحظه کتک نزن زیرا قلب من نازک نازک است. بعد از آن مرا بزن اما نه بیش از تحملم. و هرگاه خواستی بزنی بیش از ۵ بار نزن و بر گوشتم نزن مگر اینکه حایلی روی آن قرار دهی. اگر از این [دستورات] تجاوز کنی همسرت به مدت ۱۹ روز بر تو حرام می‌شود. اگر فراموش کردی و اگر همسری نداشتی باید به خاطر ضربه هایی که زده ای ۱۹ مثقال طلا انفاق کنی، اگر می‌خواهی که مومن باشی.»^{۶۷۴}

۶۷۲- عبدالبهاء، *مفاوضات*. مصر: مطبعه کردستان العلمیه (ناشر فرج الله ذکی الکردی)، ۱۹۲۰ م. قسم اول، «حضرت اعلی، باب»، ص ۱۹.

۶۷۳- به متن کتاب مراجعه شود.

۶۷۴- «یا محمد معلمی فلا تضربنی قبل ان یمضی علی خمس سنه و لو بطرف عین فان قلبی رقیق رقیق و بعد ذلک ادبنی و لا تخرجنی عن حد وقری و اذا اردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب علی اللحم الا و ان تحل بینهما ستر. فان تعدیت تحرم علیک زوجک تسعه عشر یوما و ان تنسی و ان لم یکن لک من قرین فلتنفق بما ضربته تسعه عشره مثقالا من ذهب ان اردت ان تكون من المومنین»: علی محمد باب، *بیان عربی*، واحد ۶ باب ۱۱.

۱۵. بهاء الله با علما حشر و نشر داشته یا نداشته؟

عبدالبهاء: پدرم با علما حشر و نشر نداشته.^{۶۷۵}

عبدالبهاء: پدرم با علما حشر و نشر داشته.^{۶۷۶}

۱۶. آیا جوانی بهاء الله به شادابی گذشته است؟

عبدالبهاء: «در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه ای علمی نیاموختند و با علما و فضلا معاشرت ننمودند در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مؤانس و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف.»^{۶۷۷}

بهاء الله: «اینمظلوم در طفولیت در کتابیکه نسبتش بمرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بود بشأنیکه قلم از ذکرش عاجز اگر چه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصود جز قطع دابر ظالمین نبوده.»^{۶۷۸}

۶۷۵- «در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه ای علمی نیاموختند و با علما و فضلا معاشرت ننمودند در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مؤانس و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف»: عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۲۱.

۶۷۶- «در سن سیزده چهارده مشهور بعلم بودند و در هر موضوعی صحبت میکردند و هر مسئله ای را حل میفرمودند در محافل بزرگ علما صحبت میکردند مسائل مشکلهء علما را حل میفرمودند و جمیع اذعان مینمودند»: *اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید*، ص ۳۴: «در هر نشست که او را می یافتی، چه علمی چه مباحث دینی، او به عنوان مرجعی برای بیان سوالات پیچیده و مشکل تبدیل می شد»:

“In whatever meeting, scientific assembly or theological discussion He was found, He became the authority of explanation upon intricate and abstruse questions presented,” Abdu'l-Baha, *Baha'i World Faith—Selected Writings of Baha'u'llah and Abdu'l-Baha (Abdu'l-Baha's Section Only)*, (US Baha'i Publishing Trust, 1976), p. 220.

۶۷۷- عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۲۱.

۶۷۸- اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۷، ص ۱۳۶.

۱۷. آیا نقل قول از کتب دیگران نشان نداشتن علم الهی است؟

بهاء الله: «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسی نه بر موهبت الهی و لکن اینقدر هم که ذکر شد بواسطه عادت ناس است و تأسی باصحاب»^{۶۷۹}

درباره‌ی سوالات زیر تامل کنید:

- چرا بهاء الله و عبدالبهاء صدها بیت شعر در نوشته هایشان ذکر می کنند بدون اینکه نامی از شاعر اصلی ببرند یا اینکه اشاره کنند که این اشعار از دیگری هستند؟^{۶۸۰}
- چرا بهاء الله در لوحی که مدعی است از جانب خدا نازل شده کلمه به-کلمه^{۶۸۱} عباراتی اشتباه از تاریخدانان مسلمان درباره ی فلاسفه ذکر می کند؟^{۶۸۲}
- چرا بهاء الله و عبدالبهاء در سخنانشان مکررا به صحبت های علما، و حکما، و فلاسفه و ... استناد می کنند؟
- چرا بهاء الله، بنا به اعتراف خودش، برای کسب دانش به کتب مراجعه می کرده است؟

۶۷۹- بهاء الله، هفت وادی، ص ۲۷.

۶۸۰- مراجعه شود به: وحید رافتی، *مآخذ اشعار در آثار بهایی* (کانادا: انتشارات مؤسسه معارف بهایی بلسان فارسی، ۱۴۷، ۱۵۲، و ۱۵۷ بدیع)

681 "In many of the passages that follow concerning the Greek philosophers, Baha'u'llah quotes verbatim from the works of such Muslim historians as Abu'l-Fath-i-Shahristani (1076-1153 A.D.) and Imadu'd-Dan Abu'l-Fidá (1273-1331 A.D.)," Baha'u'llah, *Tablets of Baha'u'llah Revealed After the Kitab-i-Aqdas*, p. 144 (footnote).

یعنی: «در بسیاری از عباراتی که در ادامه ذکر شده اند و سخن از فلاسفه ی یونانی به میان آمده، بهاء الله کلمه به کلمه عبارات تاریخدانان مسلمانی مانند ابو الفتح شهرستانی (۱۰۷۶-۱۰۵۳ م.) و عماد الدین ابوالفداء (۱۲۷۳-۱۳۳۱ م.) را نقل قول کرده است.»
 ۶۸۲- به عنوان نمونه: «ان آیبید قلیس الذی اشتهر فی الحکمه کان فی زمن داود و فیثاغورث فی زمن سلیمان ابن داود و اخذ الحکمه من معدن النبوة» یعنی: «آیبید قلیس فیلسوف معروف هم عصر با حضرت داوود بوده و فیثاغورث هم عصر با حضرت سلیمان و از معدن نبوت حکمت فرا گرفته است» بهاء الله، *مجموعه ای از الواح جمال اقدس ایهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده*، ص ۸۶.

۱۸. مرده را کی و کجا دفن کنیم؟

بهاء الله: حرام است که مرده را در فاصله‌ای بیش از ۱ ساعت از محل مردنش دفن کنید.^{۶۸۳}

بیان‌دیشیم: برای دفن علی محمد باب این فاصله‌ی یک ساعته به دستور بهاء الله و عبدالبهاء تبدیل به ۵۰ سال و هزاران کیلومتر می‌شود!^{۶۸۴}

۶۸۳- «حرم علیکم حمل المیت ازید من مسافه ساعه من المدینه [یعنی: بر شما حرام گشت جایجایی مرده به فاصله ای دور تر از مسیر ۱ ساعت از شهر] (بند ۱۳۰) مقصود از این حکم آن است که مدت حمل میت به محل دفن، با هر وسیله نقلیه‌ای که اختیار شود، محدود گردد و از یک ساعت تجاوز ننماید. حضرت بهاء الله در این مورد می فرماید: هر چه زودتر دفن شود احب و اولی است (سؤال و جواب، فقره ۱۶). در تعریف محل موت میتوان محدوده شهر را در نظر گرفت. لذا مدت یک ساعت را میتوان از سرحد شهری که در آن وفات واقع شده تا محل دفن حساب نمود. مقصود از این حکم آن است که شخص متوفی در نزدیکی محل وفات مدفون گردد»: بهاء الله، اقدس، ص ۲۰۶.

۶۸۴- «پس از شهادت حضرت نقطه اولی روح الوجود لرشحات دمه الاطهر فدا هیکل مقدس آن حضرت و جسد مطهر آقا میرزا محمد علی انیس در نیمه شب دوم شهادت بوسیله حاجی سلیمان خان یکی از دوستان مخلص و منجذب از کنار خندق بکارخانه حریر متعلق بیکی از احنای میلان منتقل گردید و روز دیگر آن دو رمس اطهر را در صندوق چوبی نهاده در محلی امانت گذاشتند. سپس بر حسب تعلیمات صادره از ساحت اقدس حضرت بهاء الله صندوق حامل عرش مقدس از آذربایجان بطهران حمل و در مقبره امامزاده حسن قرار داده شد و پس از چندی بمنزل شخصی حاجی سلیمان خان در محل سر چشمه تغییر مکان پذیرفت و از آنجا به بقعه امام زاده معصوم منتقل و آن رموس مقدسه تا سال ۱۲۸۴ هجری در آن مکان مستور و مکتوم باقیماند. تا آنکه توفیقی از یراعه مبارک جمال اقدس ابهی در ارض سر نازل و در آن توفیق منبع جناب آقا ملا علی اکبر شه‌میرزادی و جمال بروجردی را مأمور میفرمایند که بدون تأخیر عرش مبارک را از امامزاده معصوم بنقطه دیگری حرکت دهند ... جناب حاجی شاه محمد باسعادت یکی دیگر از دوستان صندوق را در حرم امامزاده زید مختفی ساخت و آن در ثمین را در زیر زمین مستور نمود. و چندی بر این منوال بگذشت تا دستور مجدد از ساحت اقدس خطاب بمیرزا اسد الله اصفهانی صادر و مشاراً الیه از محل اختفای رمس مبارک مطلع گردید و حسب الامر مطاع مقدس نسبت به انتقال صندوق اقدام نمود، بدو آنرا بخانه خویش منتقل ساخت و سپس عرش عظیم بمحل‌های مختلف دیگر طهران از قبیل خانه آقا حسینعلی اصفهانی و خانه آقا محمد کریم عطّار حرکت داده شد و تا سال ۱۳۱۶ هجری (۱۸۹۹ میلادی) در آن نقاط باقی ماند. و در آن تاریخ بموجب تعلیمات واصله از طرف هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء میرزا اسد الله مذکور بمعاضدت جمعی از دوستان صندوق را از طریق اصفهان و کرمانشاه و بغداد و دمشق به بیروت و از آنجا از راه دریا بکجا حمل نمود و این کنز گرانبهای الهی در تاریخ نوزدهم ماه رمضان ۱۳۱۶ هجری (مطابق با ۳۱ ژانویه ۱۸۹۹ میلادی) پس از پنجاه سال کامل قمری که از شهادت آن سید امم و مظلوم عالم در تبریز گذشته بود بارض اعلی و مقر اسنای خویش واصل گردید»: شوقی، قرن بدیع، صص ۵۴۸-۵۵۰.

۱۹. آیا بهاء‌الله قصد نسخ کتاب بیان را دارد؟

بهاء‌الله: بیان فارسی مخصوص روزگار ما است.^{۶۸۵} نه تنها قصد نسخ کتاب بیان را ندارم بلکه آن را تثبیت کرده و احکامش را آشکار می‌کنم.^{۶۸۶} خداوند لعنت کند کسی را که تهمت نسخ بیان را به من می‌زند^{۶۸۷} و دهنش را بشکند.^{۶۸۸} به آن رجوع کنید که هر حرفش برای اهل زمین کافی است^{۶۸۹} و یک حرف از آن نزد من محبوب‌تر از آسمان‌ها و زمین است.^{۶۹۰}

بهاء‌الله: کتاب بیان منسوخ است!^{۶۹۱}

۶۸۵- «با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلك متصلاً نوشته و مینویسند که بیانرا نسخ نموده‌اند که شاید شبهه ای در قلوب القا شود و معبودیت عجل (به معنی گوساله یعنی میرزا یحیی صبح ازل) محقق گردد»:
بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۴۵ و ۴۶.

۶۸۶- «قل ان المشرکین ظنوا بانا اردنا ان ننسخ ما نزل علی نقطه البیان .. و لكن الله اراد بهذا الظهور ان یثبت ما نزل من عند نقطه البیان ... فسوف تثبت احکامه و نبرهن آثاره فی الارض بقدره و سلطان مبیناً»؛ یعنی «بگو مشرکین (یعنی منکرین بهاء‌الله) گمان کرده اند ما اراده‌ی نسخ آنچه بر نقطه بیان (علی محمد باب) نازل شده را داریم ... ولی خداوند اراده نموده با این ظهور (ظهور بهاء‌الله) آنچه از جانب نقطه بیان نازل شده، تثبیت گردد. پس به زودی احکام او را تثبیت می‌کنیم و آثارش را در زمین با قدرت و اقتدار به روشنی آشکار می‌سازیم»؛ بهاء‌الله، بدیع، ص ۳۹۰.

۶۸۷- «به این مقرر که به اختیار او کل کتب ناطق است نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده، الا لعنه الله علی القوم الظالمین»؛ بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۳.

۶۸۸- «قسم به خدا اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید، خدا بشکند دهان گوینده و افترا کننده را»؛ فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۶۸۹- «رجوع به آن نمایند که حرفی از آن کفایت می‌کند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر کل شیء فی کتاب مبین»؛ فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۰۲.

۶۹۰- «فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض» یعنی: «سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بیان نزد من محبوب‌تر است از تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است»؛ فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۶۹۱- «کتاب بیان به کتاب اقدس جمیع احکامش منسوخ است ... مرجع کل کتاب اقدس است نه بیان. احکام بیان منسوخ است لهذا ترجمه آن چه ثمری برای ایشان»؛ فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲۰. بهاء الله و عبدالبهاء در لباس دانشمندان

- فیزیک هسته‌ای:
 - بهاء الله: مس بعد از هفتاد سال در معدن خود تبدیل به طلا می شود!^{۶۹۲}
- فیزیک نور:
 - عبدالبهاء: هم آئینه محدب و هم مقعر نور را در یک نقطه‌ی حقیقی که گرما ایجاد می کند متمرکز می کنند.^{۶۹۳}
- زیست شناسی:
 - عبدالبهاء: برخی موجودات به صورت خلق الساعه و خود به خودی به وجود می آیند.^{۶۹۴}
 - عبدالبهاء: هیچ تفاوتی میان حیوانات و گیاهان نر و ماده وجود ندارد.^{۶۹۵}
 - عبدالبهاء: مرگ بعد از تجزیه شدن بدن رخ می دهد.^{۶۹۶}

۶۹۲- «در ماده نحاسی ملاحظه فرمایید که اگر در معدن، از غلبه بیوست محفوظ بماند، در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می رسد»: بهاء الله، *ایقان*، ص ۱۰۴.

۶۹۳- «مانند آفتاب که در مرآت مسطح تأثیر تام ندارد؛ ولی چون در مرآت مقعر یا در مرآت محدب تجلی نماید، جمیع حرارت در نقطه‌ای جمع شود و آن نقطه از آتش، حرقش بیشتر است»: اشراق خاوری، *ایام تسعه*، ص ۳۲۴.

۶۹۴- «بدان که مخلوقات بر چند قسم اند: قسمی خلق ارحام است که در ارحام خلق می شوند؛ و قسمی خلق الساعه است که بنفسه متکون گردند؛ چون حیوانات که در اثمار (میوه‌ها) تولید یابند و قسمی در بیضه موجود شوند و این اقسام خلقت اجسام است»: عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۲، ص ۲۴.

۶۹۵- «آیا میانه نبات ذکور و نبات انث هیچ امتیازی هست؟ بلکه مساوات تام است و همچنین در عالم حیوان ابدأ بین ذکور و انث امتیازی نیست»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۱۴۹.

696- “The whole physical creation is perishable. These material bodies are composed of atoms; when these atoms begin to separate decomposition sets in, then comes what we call death.”
Abdu'l-Baha, *Paris Talks*, pp. 90–91.

«تمام عالم فیزیکی فانی است. این بدن های مادی از اتم ها ساخته شده اند. وقتی این اتم ها شروع به جدا شدن از هم کنند تجزیه رخ می دهد و بعد از آن امری که ما از آن به عنوان مرگ یاد می کنیم اتفاق می افتد.»

● شیمی:

○ **عبدالبهاء:** گیاهان به وسیله‌ی عنصری آب مانند که به آن کربن و هیدروژن می‌گویند زنده هستند و این ماده از دهان حیوانات خارج می‌شود.^{۶۹۷}

● اختر شناسی:

○ **بهاء‌الله:** تمام ستاره‌ها سیاره دارند و بر تمام این سیارات، بی شمار موجود وجود دارد.^{۶۹۸}

○ **عبدالبهاء:** بر روی تمام ستاره‌ها موجودات ذی روح و متحرک زندگی می‌کنند.^{۶۹۹}

۶۹۷- «از نفس حیوانات، عنصر مائی که البوم تعبیر به هیدروجن و کاربون می‌نمایند، منتشر و این سبب حیات نباتات؛ و از نباتات و اشجار عنصر ناری منتشر که تعبیر به اوکسیجن می‌نمایند و این سبب حیات و بقاء حیوان»؛ عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۵۹.

۶۹۸- «و لکلّ ثوابت سیارات و لکلّ سیاره خلق عجز عن احصائه المحصون (یعنی: هر ستاره ای سیاراتی دارد و هر سیاره مخلوقاتی که هیچ شمارنده ای قادر به شمردن آن‌ها نیست)»؛ محفل روحانی ملی بهاییان آلمان، *منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله*، منتخب ۸۲، ص ۱۰۹.

۶۹۹- «کواکب (ستاره‌های) آسمانی هر یک را خلقی مخصوص. این کره ارض که بالنسبه بینهایت صغیر است خالی و بیهوده نه تا چه رسد به این اجسام درّی درخشنده عظیمه و در قرآن صریح است و من آیاته خلق السموات و الأرض و ما بثّ فیهما من دابّة. فیهما می‌فرماید نه فیها. صریح است که در هر دو خلق ذیروح موجود زیرا دابّه ذیروح متحرک است. با وجود این صراحت کسی تا به حال ملتفت نشده»؛ عبدالبهاء، *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۶، شماره ۴۸۰؛ «در قرآن می‌فرماید و نصّ صریحست و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بثّ فیهما من دابّة. یعنی در آسمان و زمین هر دو ذی روح موجود. پس معلوم شد که جمیع این اجسام نورانیه مسکونست و نور حقیقت در جمیع البتّه درخشنده و تابان. خداوند این اجسام نورانیه نامتناهی را عبث خلق نفرمود»؛ عبدالبهاء، *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۶، شماره ۴۸۱؛ و «اما نوعیّه تلك الموجودات هل هو مشابه بنوعیّه الموجودات الأرضیة نعم فقط انما اختلافه باختلاف نوعیّه الموجودات البحریة و الموجودات الأرضیة و الموجودات الهوائیة و الموجودات الناریة باختلاف طبائعها و تباین موازین عناصرها تختلف تلك الموجودات بحسب الاجزاء المركبة منها ذواتها» یعنی: «اما در باره ی نوع این موجودات که آیا مشابه موجودات روی زمین هستند [یا خیر]؟ بله [هستند] اما اختلاف آن‌ها همانند اختلاف

• اومانيسم:

- بهاء الله و عبدالبهاء: هر چه مظلوم تر باشيد محبوب تر است و خدا مظلوم بودن را دوست دارد! ^{۷۰۰} به ظالمان اعتراض نکنيد! ^{۷۰۱} تحت هيچ شرايطی با سلاح از خود دفاع نکنيد! ^{۷۰۲}

• حقوق بشر:

- بهاء الله: قتل عام و نابودي دار و ندار مردم به خاطر عدم پذيرش دين شما بسيار محبوب است. ^{۷۰۳}

• روانشناسی:

موجودات دريایی، زمينی، آتشی و هوايي [پرنندگان] در اختلاف طبع و توازن عناصر (سازنده) آن هاست. اين موجودات در اجزاء ترکیب دهنده ی آن ها با هم اختلاف دارند: عبدالبهاء، مکتب، ج ۱، ص ۱۲۰.

۷۰۰- «بدان لعمر الله مظلوميت بسيار محبوب است ... حق جل جلاله لا زال مظلوميت را دوست داشته و دارد»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، باب مظلوميت، صص ۳۴۹ و ۳۵۰: «هر قدر مظلوم واقع شويد احب بوده و هست»: بهاء الله، *اقتدارات و چند لوح ديگر*، ص ۱۲۷.

۷۰۱- «دوستان بايد افعال و اعمال ظالمين را به حق گذارند و هيچ وجه معترض نشوند»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۸، مطلب ۶۰، ص ۴۴.

۷۰۲- «بهائيان بعنوان یک جامعه دينی بامر مؤکد حضرت بهاء الله توسل به اسلحه را بخاطر حفظ منافع خویش حتی به صرف دفاع از خود متروک داشته اند. در ايران هزاران هزار بابی و بهائی بجهت آئين خویش بوضعی در اوایل امر بايبان در بعضی مواقع با اسلحه و شمشير با کمال شجاعت و شهامت بدفاع از جان خود و خانواده شان پرداختند ولکن حضرت بهاء الله اين عمل را منع فرمودند»: اسلمنت، *بهاء الله و عصر جديد*، صص ۱۹۰-۱۹۱.

۷۰۳- کافی است دو عبارت زیر در باره ی توصيف احکام بيان و تمجيد بهاء الله از آن ها را مقایسه کنید: «در يوم ظهور حضرت اعلى (يعنی باب) منطوق بيان (دستور دين باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع و قتل عام آلا من آمن و صدق. بود»: عبدالبهاء، *مکتب*، ج ۲، ص ۲۶۶ و «فوالذی روحی و ذاتی بيده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض»: يعنی: «سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بيان نزد من محبوب تر است از تمام آنچه در آسمان ها و زمين است»: فاضل مازندرانی، *اسرار الآثار خصوصی*، ج ۵، ص ۳۳۳ (به نقل از بهاء الله).

○ عبدالبهاء: زندان، تبعید، و مجازات اخلاق و احوال را دگرگون می‌کند و اجتماع نباید این کار را انجام دهد بلکه باید تربیت کند^{۷۰۴}... اما ما بهاییان تبعید، زندان، و مجازات می‌کنیم.^{۷۰۵}

● تاریخ:

○ بهاء‌الله: «ابید قلیس^{۷۰۶} فیلسوف معروف هم‌عصر با حضرت داوود بوده و فیثاغورث هم‌عصر با حضرت سلیمان و از معدن نبوت حکمت فرا گرفته است.»^{۷۰۷} این در حالی است که فاصله‌ی بین هر کدام از این افراد حدود ۵۰۰ سال بوده!

● ادبیات:

○ بهاء‌الله مرتکب اشتباهات متعدد ادبی و زبانی در کتاب ایقان شده است.^{۷۰۸}

● دندانپزشکی:

۷۰۴- «هیأت اجتماعی شب و روز بترتیب قوانین مجازات و تهییؤ و تدارک آلات و ادوات قصاص پردازند، زندان مهیا کنند و کند و زنجیر تدارک نمایند و محلّ نفی [طرد و اخراج] و سرگون [تبعید (به زبان ترکی)] و زجر و مشقّت گوناگون ترتیب دهند تا باین وسائط اصحاب جرم را تربیت نمایند و حال آنکه این وسائط سبب تضييع اخلاق گردد و تبدیل احوال بلکه هیأت اجتماعیه باید شب و روز بکوشد و منتهای همّت را بگمارد که نفوس تربیت شوند»: عبدالبهاء، *مفاوضات*، ص ۲۰۴؛ و «یادی امرالله باید بیدار باشند به محض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابداً بهانه ای از او قبول ننمایند؛ چه بسیار که باطل محض، به صورت خیر درآید تا القای شبهات کند»: عبدالبهاء، *الوواح وصایا*، صص ۱۲ و ۱۳.

۷۰۵- «قد كتب على السارق النّفى و الحبس و فى الثالث فاجعلوا فى جبينه علامهً يعرف بها لئلاّ تقبله مدن اللّٰه و دياره»: یعنی «دزد را (بار اول) زندانی سپس تبعید و در بار سوم علامتی بر پیشانی‌اش بگذارید تا او توسط آن شناخته شود و در شهرها و سرزمین های خدا پذیرفته نشود»: بهاء‌الله، *اقدس*، بند ۴۵، ص ۴۳.

706- Empedocles

۷۰۷- «انّ ابید قلیس الّذی اشتهر فى الحکمه کان فى زمن داود و فیثاغورث فى زمن سلیمان ابن داود و اخذ الحکمه من معدن النبوة»: بهاء‌الله، *مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی* که بعد از کتاب *اقدس* نازل شده، ص ۸۶.

۷۰۸- به بخش مربوط به کتاب ایقان در همین فصل مراجعه کنید.

○ عبدالبهاء: دندان‌های نیش انسان برای شکستن پوسته‌های سخت مانند بادام طراحی شده‌اند!^{۷۰۹} در صورتی که به هیچ وجه مناسب این کار نیستند.

● جغرافیا:

○ عبدالبهاء: کلمبوس آمریکا را در حالی کشف کرد که سر جای خودش در اسپانیا نشسته بود! آن هم با استفاده از عقلش.^{۷۱۰} در صورتی که کلمبوس آمریکا را به صورت کاملاً تصادفی و بدون اندیشه‌ی قبلی کشف کرد.

● چشم پزشکی:

○ عبدالبهاء: علت سیاهی تخم چشم برای جذب کردن نور به خود است.^{۷۱۱} در صورتی که تخم چشم (یا همان مردمک) اصلاً رنگ ندارد که سیاه دیده شود یا سفید. بلکه مردمک، روزنه‌ی در غنیه‌ی چشم است که نور

709- “Thou hast written regarding the four canine teeth in man, saying that these teeth, two in the upper jaw and two in the lower, are for the purpose of eating meat. Know thou that these four teeth are not created for meat-eating, although one can eat meat with them. All the teeth of man are made for eating fruit, cereals and vegetables. These four teeth, however, are designed for breaking hard shells, such as those of almonds.” Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha’i Reference File*, chap. XXIV, no. 1007.

یعنی: «شما درباره‌ی چهار دندان نیش در انسان نوشته‌اید و گفته‌اید که کاربرد این‌ها که دو تا در فک بالا و دو تا در فک پایین هستند برای خوردن گوشت است. بدان که این چهار دندان برای خوردن گوشت خلق نشده‌اند، اگر چه می‌توان با آن‌ها گوشت خورد. تمام دندان‌های انسان برای خوردن میوه‌ها، غلات، و سبزیجات ساخته شده‌اند. اما این چهار دندان (نیش)، برای شکستن پوسته‌های سخت مانند (پوسته‌ی) بادام طراحی شده‌اند.»

۷۱۰- به عنوان نمونه: «پس ثابت شد که حقیقت انسانی محیط بر اشیاست زیرا در اروپا است اکتشاف امریکا نماید در زمین است کشفیات در آسمان کند»: عبدالبهاء، *مقاولات*، ص ۱۹۰؛

“How many of nature’s secrets have been penetrated and revealed! Columbus, while in Spain, discovered America,” Abdu’l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 241.

«چه بسیار از اسرار طبیعت که به آن‌ها نفوذ شده و آشکار شده‌اند! کلمبوس وقتی در اسپانیا بود آمریکا را کشف کرد!»
 ۷۱۱- «علت اختلاف الوان حیوانات و موی انسان و قرمز بودن لبها و متنوع بودن رنگهای طیور الی الآن غیر معلوم بلکه مخفی و مستور است مگر حکمت سیاهی تخم چشم آن معلوم گردیده که بجهت جذب شعاع آفتابست زیرا اگر لونی دیگر یعنی ساده و سفید بود جذب شعاع آفتاب نمی‌نمود»: عبدالبهاء، *مقاولات*، ص ۱۴۷.

از راه آن وارد چشم می‌شود. نوری که از راه مردمک وارد چشم می‌شود درون چشم پخش شده و به علت کوچک بودن روزنه‌ی مردمک تنها مقدار بسیار ناچیزی از آن به بیرون منتقل می‌گردد و به همین علت سیاه دیده می‌شود.

● علوم دینی:

- عبدالبهاء: قرآن می‌گوید همه چیز زنده است،^{۷۱۲} در صورتی که قرآن می‌گوید از آب قرار دادیم همه چیز زنده را.
- بهاء‌الله و عبدالبهاء ده‌ها آیه از قرآن را تحریف کرده و یا اشتباه نوشته‌اند.^{۷۱۳}
- بهاء‌الله: من خدا هستم^{۷۱۴} و خالق خدایان متعدد.^{۷۱۵} خداوند بر فراز شاخه‌ها آواز می‌خواند.^{۷۱۶} خداوند به خودش کتاب نازل می‌کند.^{۷۱۷} من

۷۱۲- «مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبیعین نیز این سر مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات دارند چنانچه در قرآن می‌فرماید: کل شیء حی»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۷۶.

۷۱۳- به دو جدول در همین فصل مراجعه کنید.

۷۱۴- بهاء‌الله هنگامی که در زندان گرفتار بود، چنین نگاشت: «انه لا اله الا انا المسجون الفريد» یعنی: «نیست خدایی جز من زندانی تنها»: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۳۹: «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی اخب البلاء» یعنی: «اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که زندانی بود در خراب‌ترین شهرها»: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح ۵۷.

۷۱۵- «کل الالوه من رشح امری تالمت و کل الربوب من طفح حکمی تَرَبَّت» یعنی: «همه‌ی خدایان از نشت فرمان من خدا شدند و همه‌ی پروردگاران با لبریز شدن از حکم من پرورگار گشتند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۷۱۶- «بسمه المغرد علی الافنان»: یعنی «به نام او که بر فراز شاخه‌ها آواز می‌خواند»: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۱۱، ص

۱۷۱.

۷۱۷- «هذا کتاب الله العلی المقدر الی الله العزیز السلطان الممتنع المنیع»: یعنی «این کتاب خداوند بلندمرتبه‌ی مقتدر به سوی خداوند عزیز، سلطان، ممتنع، و منیع است»: بهاء‌الله، المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی البهائی بهاء‌الله، لوح ۱۵، ص

خدایی هستم که امشب زاییده شده‌ام، همان خدایی که نه می‌زاید و نه زاییده شده است.^{۷۱۸}

○ **عبدالبهاء:** هیچ ایرادی ندارد که انسان ادعای خدایی کند. قدوس و طاهره و

بسیاری از بهاییان بارها ادعای خدایی کرده اند!^{۷۱۹}

○ **بهاء‌الله دست به جعل احادیث متعدد برای اثبات حقانیت علی محمد باب زده است.**^{۷۲۰}

● **مادیگرایی:**

○ **عبدالبهاء:** مادیگرایان عقیده دارند **جميع کائنات روح دارند و زنده هستند!**^{۷۲۱}

۷۱۸- «و فيه ولد من لم يلد و لم يولد»: یعنی: «[این شبی است] که در آن زاییده شده آن کس که نه زاییده شده است و نه می‌زاید!»: اشراق خاوری، *مائده آسمانی*، ج ۴، ص ۲۰۵ (به نقل از بهاء‌الله)

۷۱۹- «اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله است و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی النداء بلند نمود و همچنین بعضی اجیاء در بدشت»: *عبدالبهاء، مکاتیب*، ج ۲، صص ۲۵۴-۲۵۵.

۷۲۰- به قسمت «دانش مذهبی بهاء‌الله» در همین فصل مراجعه کنید.

۷۲۱- «مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبیعیون نیز این سر مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات دارند چنانچه در قرآن می‌فرماید: کل شیء حی»: *عبدالبهاء، مکاتیب*، ج ۳، ص ۴۷۶.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه

۱- آیا «تطابق دین با علم و عقل» تعلیم جدیدی است؟

صدها سال پیش از بهاء‌الله، اسلام به وضوح به رابطه‌ی عقل، علم و ایمان تذکر داده و پیامبران را بیدار کنندگان عقل مردم تعریف نموده است. موضوع ارتباط دین و عقل آن‌چنان بدیهی بوده که جمله‌ی «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع...» در میان علما مشهور است.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

خود بهاء‌الله، اساسا عقل و علم را تا وقتی انسان بهایی نشود اصلا قبول ندارد و فقط بهاییان را دارای عقل و علم می‌داند. گذشته از این، در آثار باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء نکات کاملاً غلط علمی وجود دارد که یا باید قید این تعلیم را بزنند یا به کل ادعای دین بودن بهائیت را!

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

اگر مقصود از علم، تکنولوژی و منظور از عقل، عقل بشری است که جای هیچ شکی نمی‌ماند این تعلیم عقلانی نیست؛ چرا که عقل بشری ناقص است و جهان علم نیز مدام در حال تغییر و ابطال فرضیه‌های علمی پیشین است. اگر هم مقصود از علم و عقل همان علم و عقل الهی است که در اسلام به نور تعبیر گردیده؛ پس سخن جدیدی مطرح نشده است.



تعلیم پنجم: ترک تعصبات



«تعلیم پنجم بهائیت آنکه، تعصّب جنسی، تعصّب دینی، تعصّب مذهبی، تعصّب وطنی، تعصّب سیاسی، هادم بنیان انسانی است و تعصّب مخربّ اساس نوع بشر است از هر قبیل باشد. تا آنکه این تعصّبات زائل نگردد، ممکن نیست عالم انسانی راحت یابد. و برهان بر این، اینکه هر حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع شد، یا منبعث از تعصّب وطنی بوده یا منبعث از تعصّب سیاسی. شش هزار سال است که عالم انسانی راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصّبات است و تا تعصّب باقی، جنگ باقی؛ بغض باقی؛ عداوت باقی؛ اذیت باقی؛ و اگر بخواهیم عالم انسانی راحت باشد، جمیع این تعصّبات را باید بریزیم و الاً ممکن نیست که آسایش یابد.»^{۷۲۲}





**مقصود از ترک تعصبات، این است که انسان در هیچ مسئله‌ای
تعصب نداشته باشد.**



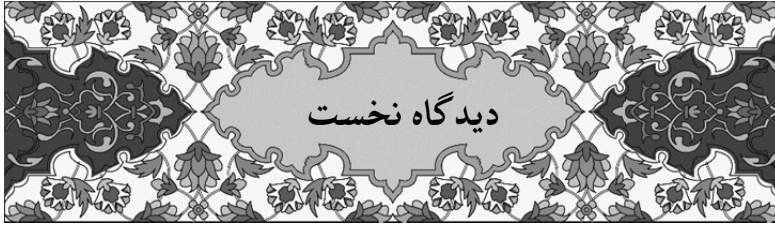
عبدالبهاء می‌گوید:

«و اما تعصب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است پس جمیع کره ارض وطن انسان است این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده ... اما تعصب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادله امتعه تکرر جوید و هر مبد، اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد بالمآل بسائر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومی رخ بگشاید. دیگر تعصب به جهت چه؟ و اما در تعصب سیاسی باید متابعت سیاست الله کرد و این مسلم است که سیاست الهیه، اعظم از سیاست بشریه است. ما باید متابعت سیاست الهیه نمائیم و او بجمیع افراد خلق یکسان است هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهی است.»^{۷۲۳}

۷۲۳- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

انسان باید کوهی زمین را وطن خود بداند و نسبت به کشور خود تعصبی نداشته باشد. در مورد مسائل اقتصادی هم هر چه مبادلات بین المللی افزایش یابد منافع مالی همگان زیاد می‌شود؛ بنابراین تعصب اقتصادی هم معنایی ندارد. در مسائل سیاسی هم همه باید از سیاست الله که بر پایه‌ی برخورد یکسان با همگان است پیروی کنند.





آیا این تعلیم، تازگی دارد؟

بدون تردید «تعصّب»، آن هم از نوع جاهلانهاش، هرگز مورد علاقه و تأیید انسان‌های عاقل و آزاداندیش نیست. به نظر می‌رسد این تعلیم نیز تلاشی از سوی رهبران بهائیت برای جلب احساسات مردم بوده است.

آیا بهاییان روایات متعدد از حضرت رسول (ص) در نکوهش تعصّب جنسی، نژادی، قومی و ... را منکر می‌گردند؟ آیا رسول رحمت (ص) نبود که در جامعه‌ی متعصّب عرب آن روزگار فریاد برمی‌آورد:

«هر کس در دلش به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی تعصّب باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می‌کند»^{۷۲۴}

«هر کس تعصّب ورزد، یا دیگران به خاطر او تعصّب ورزند، رشته‌ی ایمان را از گردن خود باز کرده است»^{۷۲۵}

۷۲۴- «من كان في قلبه حبه من خردل من عصبه بعثه الله يوم القيامة مع اعراب الجاهليه»: کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰۸.

۷۲۵- «من تعصب او تعصب له فقد خلع ربقي الايمان من عنقه»: کلینی، اصول کافی، (باب العصبیه)، ج ۲، ص ۳۰۸.

امیرمؤمنان علی(ع) در خطبه‌ی «قاصعه» که اساس آن بر مذمت تکبر و تعصّب است، عامل اصلی انحراف ابلیس را همین تعصّب و تکبر می‌شمرد، می‌فرماید:

«هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد برای آدم (ع) سجده کنند، همه‌ی فرشتگان اطاعت کردند جز ابلیس. تکبر و تعصّب به او دست داد، و بر آدم (ع) به خاطر خلقت خویش افتخار کرد، و از جهت اصل و ریشه‌ی خود نسبت به او تعصّب ورزید، به همین دلیل این دشمن خدا پیشوای متعصّبان و سرسلسله مستکبران است، و کسی است که بنای تعصّب را پی ریزی کرد.»^{۷۲۶}

با وجود این همه روایات اسلامی در مذمت تعصّب و تاکید بر ترک آن، چرا عبدالبهاء اصرار دارد چنین وانمود کند که تعلیم «ترک تعصّبات» در ادیان الهی سابقه نداشته و پدرش برای اولین بار آن را برای جهانیان آورده است:

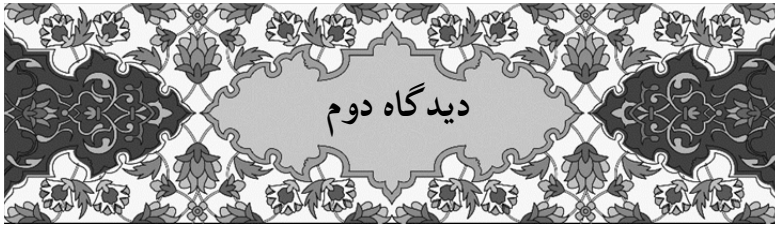
«اصل جدید مذهبی دیگر این است که تعصّب و کوته فکری فرقه‌ای، مذهبی، وطنی و سیاسی نابود کننده‌ی بنیان اتحاد انسان‌ها هستند. لذا، انسان باید خود را از چنین تعلقاتی رها کند تا که وحدت عالم انسانی آشکار گردد.»^{۷۲۷}

«جمیع میگفتند تعالیم حضرت بهاء الله فی الحقیقه مثل ندارد ... میگفتیم از جمله این تعالیم ... ترک تعصّب مذهبی و دینی و تعصّب وطنی و تعصّب سیاسی و تعصّب جنسی است، و این در کدام کتاب است؟»^{۷۲۸}

۷۲۶- «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْنِيسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحُمِيَةُ فَأَفْتَحَرَ عَلَىٰ آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوَ لِلَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ التَّعَصُّبِ»: سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲ (قاصعه)، ص ۲۸۶.

727- “A new religious principle is that prejudice and fanaticism—whether sectarian, denominational, patriotic or political—are destructive to the foundation of human solidarity; therefore, man should release himself from such bonds in order that the oneness of the world of humanity may become manifest,” Abdu’l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 455.

۷۲۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۷۸.



بهاییان و سران‌شان در برخورد با این تعلیم چگونه عمل می‌کنند؟

با نگاهی به رفتار و آثار بهاییان، در می‌یابیم که برخلاف شعار بهائیت مبنی بر ترک تعصّب، اتفاقاً سران بهائیت تعصّب بسیار شدیدی نسبت به آیین خود دارند. در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم.

۱. علی محمد باب

اگر به اعتقاد بهاییان علی محمد باب بر حق بوده و بشارت دهنده‌ی ظهور بهاء‌الله است، پس بهاییان باید پاسخگوی دلیل تعصّبات شدید باب به باییت نیز باشند.

آیا حکم تصرف اموال هر کسی که غیر بابی است^{۷۲۹} تعصّب نیست؟

آیا تعصّب نیست که همه‌ی افراد و اشیاء غیر بابی را نیست و نابود کنیم:

۷۲۹- «الباب الخامس من الواحد الخامس فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد التی لایمکن الاخذ» یعنی: «باب پنجم از واحد پنجم که در باره ی بیان حکم گرفتن اموال کسانی است که به باب ایمان نیاورده اند و اگر ایمان آوردند دوباره به ایشان بازگردانید مگر در سرزمین‌هایی که امکان توقیف اموال وجود نداشته باشد (به علت عدم تسلط به آن‌ها)»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۵.

«عبدالیهاء:» در یوم ظهور حضرت اعلی (یعنی باب) منطوق بیان (دستور دین باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع و قتل عام آلا من آمن و صدق. بود؟^{۷۳۰}

آیا دستور ممنوعیت خواندن و آموزش هر گونه کتابی به جز کتب خود باب^{۷۳۱} تعصّب نیست؟ با وجود این همه تعصّب در احکام باب، بهاییان مدعی نداشتن تعصّب، به شدت بر روی باب تعصّب دارند و او را مبشر دین شان و یکی از بزرگترین پیامبران الهی می‌شمارند.

۲. تعصّب نداشتن فقط برای غیر بهاییان است!

اگر قرار باشد هر نوع تعصّبی کنار گذاشته شود، بهاییان دیگر نباید بهائیت را تبلیغ کنند، چراکه تبلیغ دین جانبداری و تعصّب مذهبی محسوب می‌گردد. به تعبیر عبدالیهاء:

«مجوسی میگوید من حقم، یهودی میگوید من حقم، مسیحی میگوید من حقم، بودی میگوید من حقم، چگونه میشود حق ظاهر شود؟ پس باید موسوی ترک تعصّب کند مسیحی ترک تعصّب بکند بودی ترک تعصّب بکند تا اینقسم نشود ممکن نیست حقیقت ظاهر شود ... نباید تعصّب داشت.»^{۷۳۲}

با این حساب، بهایی هم نباید بگوید من حقم! باید ترک تعصّب کند، از تبلیغ و جانبداری از بهائیت دست بردارد. اما آنچه در عمل با آن مواجه هستیم، خلاف چنین شعاری را نشان می‌دهد. بهاییان هرگز حاضر به ترک تعصّب و جانبداری از آیین شان نیستند. گویا ایشان ترک تعصّب را

۷۳۰- عبدالیهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۷۳۱- «الباب العشر من الواحد الرابع لا يجوز التدريس فی کتب غیر البیان، الا انا انشاء لله (الا اذا انشى فيه) مما يتعلق بعلم الکلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیر هما، لم یؤذن لاحد من المومنین» یعنی: «تدریس کتابی به جز کتاب بیان جایز نیست. مگر هنگامی که در آنها از آنچه به علم کلام مربوط است، نوشته شده باشد و همانا آنچه از منطق و اصول و علوم دیگر اختراع شده، برای اهل ایمان جایز نیست»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۰.

۷۳۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۸ (به نقل از عبدالیهاء).

تنها برای دیگران پسندیده می‌شمارند. غافل از اینکه تنها شعار ترک تعصّب کافی نیست؛ بلکه به قول عبدالبهاء:

«قول، عمل می‌خواهد. قول بلا عمل کَنَحْلُ بلا عَسَلِ أَوْ كَشَجَرٍ بلا ثَمَرٍ.»^{۷۳۳}

حرف بدون عمل مانند زنبور بی عسل یا درخت بی میوه است.



۳. برخورد بهاییان با معرضین و منکرین

در تبلیغ بهائیت به جملات زیبایی مبنی بر «لزوم ترک تعصّب» بر می‌خوریم:

«از رائحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیّه که به تمامه مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شوید ... و به هر نفسی از هر ملت و هر آئین و هر طایفه و هر جنس و هر دیار ادنی کرهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید.»^{۷۳۴}

اما وقتی برخی سخنان بهاء الله را بررسی می‌کنیم، با رویکرد متعصّبانه‌ی ایشان مواجه می‌شویم:

«باید از معرضین در کل شئون اعراض نماییم و در آنی مؤانست و مجالست را جایز ندانیم که قسم به خدا که انفس خبیثه انفس طیبه را می‌گدازد چنان که نارحطب یابسه را و حر ثلج بارده را.»^{۷۳۵}

۷۳۳- قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۱ (به نقل از اقتدارات عبدالبهاء).

۷۳۴- قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، صص ۳۶۶-۳۶۷ (به نقل از مکاتیب عبدالبهاء).

۷۳۵- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، مطلب ۵۳ (شجره یابسه لایق نار است)، ص ۳۹.

همچنانی که آتش، هیزم را می‌سوزاند و حرارت، یخ را آب می‌کند، نفس‌های خبیث آنهایی که بهاییت را انتخاب نکرده‌اند، نفس‌های پاک شما را خراب می‌کند؛ پس حتی لحظه‌ای با ایشان همنشین نشوید و از آنها دوری کنید.



در تعلیم دوم عبارات متعدد دیگری که معانی مشابه داشتند را ذکر کردیم.

۴. بهاییان تعصّب ندارند اما به اعتقاد ایشان غیر بهاییان حرامزاده هستند

عبدالبهاء می‌گوید:

«حمد کنید خدا را که در این امر عظیم که نورانیت آفاق و مروج وحدت عالم انسانیست داخل شدید و از هر تعصّبی بیزار گشتید و بجمیع ادیان نهایت محبّت و مهربانی مینمائید جمیع بشر را دوست دارید.»^{۷۳۶}

عبدالبهاء در حالی ادعا می‌کند که به میمنت ظهور بهاء‌الله همه‌ی بهاییان از تعصّب بیزار شده‌اند و نسبت به تمامی ادیان، مهر می‌ورزند که پدرش آنان که بهاء‌الله را انکار نموده‌اند، حرام زاده می‌شمارد:

«هر کس که این فضل ظاهر متعالی منیر را انکار کند، شایسته است برای او که حالش را از مادرش بپرسد پس به پایین جهنم خواهد رفت.»^{۷۳۷}

به راستی چه کسی توان و هنر آن را دارد که متعصّبانه‌تر از این کلام، جمله‌ای بسازد؟

۷۳۶- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، صص ۸۱ و ۸۲.

۷۳۷- «من ینکر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینبغی له بان یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب منکرین امرالله، ص ۳۵۵ (به نقل از بهاء‌الله)؛ و اشراق خاوری، گنج شایگان، ص ۷۸.

جالب اینجاست که عبدالبهاء می گوید:

«ما نباید خود را بیسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسی که مؤمن نیستند ... باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم ... هر قصوریکه در نفسی می بینیم آن را از قصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن قصور را نمیدیدیم. انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگر را کامل بیند.»^{۷۳۸}

آن هنگام که عبدالبهاء می گفت حتی غیر مؤمنین را بهتر و برتر از خود بدانید، آیا دیدگاه متعصبانه‌ی پدرش مبنی بر حرام زاده بودن غیر بهائیان را اعلام می کرد؟

۵. بهائیان تعصب ندارند اما به اعتقاد ایشان غیر بهائیان حیوانند

بهاء الله گفته است هر کس از بهائیت روی گردان باشد، حیوان چهارپا است:

«نفوسی که از امر بدیع معرضند از ردا، اسمیه و صفتیه محروم، و کل از بهائم بین یدی الله محشور و مذکور.»^{۷۳۹}

در فصل دوم موارد متعدد دیگری که نشان دهنده‌ی این امر بودند ذکر کردیم. باید از زبان پسر (یعنی عبدالبهاء) به پدر (یعنی بهاء الله) یادآوری نمود که:

«این قرن، قرن ترقیات است. این تعصبات سزاوار نیست. اینها منبعث از جهل است.»^{۷۴۰}

۷۳۸- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۹، صص ۳۲۶-۳۲۷ (به نقل از عبدالبهاء).

۷۳۹- بهاء الله، بدیع، ص ۲۱۳.

۷۴۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۵ (به نقل از عبدالبهاء).

آیا وقت آن فرا نرسیده است که بهایان تکلیف خود را با تناقضات درون و بیرون بهاییت روشن کنند؟ بالاخره باید به دیانت بهایی تعصّب داشت یا باید از هرگونه تعصّب مذهبی دوری کرد؟

۶. بهایان تعصّب ندارند اما بهایان گوهر و غیر بهایان سنگریزه هستند

آیا اگر فرقه یا مذهبی غیر از بهایان ادعا می‌کرد همه‌ی عالم سنگریزه هستند و فقط خودشان گوهر گرانبهند، بهاییت با تأسف بر این همه تعصّب سر تکان نمی‌داد؟ پس چگونه است که مؤسس بهاییت با غرور اعلام می‌کند:

«دوستداران من مروارید و غیر ایشان سنگ ریزه‌های زمین اند ... و هر کدام از این (بهایان) نزد خدا بهتر از هزار هزار نفر از غیر آنها هستند.»^{۷۴۱}

آیا این تعصّب نیست که بهایان را هزار هزار برابر بالاتر از غیر بهایان بدانیم؟ بنا به فرموده‌ی عبدالبهاء، انسان چقدر باید نادان باشد که اسیر تعصّبات اینچنینی شود:

«نباید بدگوئی و نزاع نمود باید دانست که همه بندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق ... ملاحظه نمائید انسان چقدر نادان است که اسیر این تعصّبات است.»^{۷۴۲}

با وجود این همه تعصّب در بهاییت، معلوم نیست عبدالبهاء به خاطر راحت شدن از کدام تعصّب صد هزار بار خدا را شکر می‌کند:

۷۴۱- «اجائی هم لثالی الامر و من دونهم حصاه الارض ... و واحد من هؤلاء عند الله خير من الف الف نفس من دونهم»: اشراق خاوری، *مائده اسمانی*، ج ۴، باب مقام احبای الهی، ص ۳۵۳ (به نقل از بهاءالله).
 ۷۴۲- اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۲۵ (به نقل از عبدالبهاء).

«باید در هر دم صد هزار شکرانه نمائیم که الحمد لله از تعصبات جاهلیه راحت یافتیم و بجمیع اغنام الهیه مهربانیم.»^{۷۴۳}

۷. بهاییان تعصّب ندارند اما غیر بهایی از بهایی ارث نمی‌برد

اگر در بهائیت، تعصّب دینی و مذهبی مذموم است و فارغ از دین و مسلک افراد، همه دارای حقوق واحدند، پس چرا غیر بهایی از بهایی ارث نمی‌برد؟^{۷۴۴}

این حکم در حالی است که عبدالبهاء درباره‌ی تعالیم پدرش می‌گوید:

«سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تامّة. عدل چنین اقتضا مینماید که حقوق نوع انسانی جمیعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه، هیئت اجتماعیّه است.»^{۷۴۵}

مگر نه این است که بهاءالله بین همه‌ی بشر مساوات و اخوت قائل است و حقوق همه را یکسان می‌داند؟ پس چرا مثلاً یک دختر یتیم غیر بهایی باید از ارثیه‌ی پدر بهایی‌اش محروم شود؟

۸. بهاییان تعصّب ندارند اما فقط بهاییان عاقل و عالمد

همان طور که در فصل اول نشان دادیم، از نظر بهاءالله فقط بهاییان عاقل^{۷۴۶} و عالم^{۷۴۷} هستند.

۷۴۳- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۳.

۷۴۴- بهاءالله، اقدس، بخش جزوه (تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس)، حکم ۱۲-۳-۳ و ۱۳-۳-۳، ص ۹۳.

۷۴۵- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰ (به نقل از عبدالبهاء).

۷۴۶- «میزان کلیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۰. «بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق

اگر اسم این طرز فکر تعصّب نیست، پس چیست؟ آیا ترک تعصّب و مواساتی که عبدالبهاء از زبان پدر در کوی و برزن جار می‌زند معنایش این است که فقط بهاییان می‌فهمند و دیگران نادان هستند:

«از جمله تعالیم بهاء‌الله مواسات بین بشر است و این مواسات اعظم از مساواتست و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند»^{۷۴۸}

۹. تعصّبات نژادی در بهائیت

همان طور که در بحث وحدت عالم انسانی اشاره گردید، بهائیت دچار تعصّبات نژادی نیز هست. برای نمونه می‌توان به سخنان عبدالبهاء درباره‌ی ترک‌ها، سیاهان آفریقایی، و بومیان آمریکایی اشاره کرد. اما تعصّب نژادی در بهائیت فقط به این موارد ختم نمی‌شود. بهاییان نسبت به کشور ایران و نژاد و زبان فارسی هم تعصّب بسیاری از خود نشان می‌دهند. به عبارات عبدالبهاء دقت کنید:

«همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست‌ترند استغفر الله بلکه در

نمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما ینتفع به النَّاس جاری شده احدی انکار ننموده و نینماید مگر آنکه بالمرّه از عقل محروم باشد»: بهاء‌الله، *اقتدارات و چند لوح دیگر*، ص ۱۶۸.

۷۴۷- «اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهائیت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود)»: بهاء‌الله، *اقتدارات و چند لوح دیگر*، ص ۱۱۱. «الیوم اطلاق اسم عالم بر احدی نخواهد شد مگر آن نفوسی که بقمیص ایمان امر بدیع مزین شده اند»: بهاء‌الله، *بدیع*، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۷۴۸- عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۳، ص ۱۰۷.

قوای فطریه سبقت بر کلّ قبائل و طوائف داشته و دارند و همچنین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعی و محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته.^{۷۴۹}

بیان ساده تر: خیال نکنید ایرانیان از نظر عقل و هوش و ذکاوت و دانش و دیگر استعدادهای ذاتی بی بهره‌اند. این طور نیست. ایرانیان از جهت این قوای ذاتی (فطری) از همه‌ی قبیله‌ها و طوائف بالاتر بوده و هستند.

قدر مسلم در تمام نژادها و اقوام افراد باهوش و با استعداد و با ذکاوت وجود داشته و دارد. همیشه در طول تاریخ، اندیشمندان و دانشمندان متعدد از میان اقوام مختلف برخاسته و جوامع بشری را تکان داده‌اند. این طور نیست که یک نژاد خاص از استعدادهای ذاتی و فطری برخوردار باشد و دیگران نباشند. آیا سخنان عبدالبهاء درباره‌ی استعدادهای فطری و ذاتی ایرانیان جز تعصّب کور بر روی سرزمین آباء و اجدادی‌اش چیز دیگری هستند؟

در بهائیت، تعصّب خاصی بر روی زبان فارسی نیز وجود دارد. با اینکه بهاء‌الله ادعا می‌کند زبان عربی بهتر است اما تاکید دارد که زبان فارسی شیرین تر است:

«اگرچه لسان عربی احسن است ولکن گفتار پارسی احلی»^{۷۵۰}

او از پیروانش می‌خواهد به علت ملیح بودن این زبان از آن استفاده کنند:

«انشاءالله کلّ بلسان ابداع فارسی مقصود عالمیان را ذاکر شوند چه که این لسان ملیح^{۷۵۱} بوده و خواهد بود»^{۷۵۲}

۷۴۹- عبدالبهاء، رساله‌ی منتهی، ص ۱۲.

۷۵۰- اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۸، مطلب ۱۲۵ (لسان پارسی)، ص ۱۱۰.

۷۵۱- برای ملیح در فرهنگ لغت معانی متعددی ذکر شده از جمله: با نمک، شیرین، فصیح، خوش...

۷۵۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۱. (به نقل از بهاء‌الله)

زبان مادری هر کس برای خود او شیرین و ملیح است. اما اینکه بخواهیم زبان مادری مان را به علت شیرین و ملیح دانستن برای دیگران هم وسیله‌ی ارتباطی قرار دهیم، جز تعصّب چیز دیگر نیست و در بسیاری از موارد آموزش و استفاده از زبان غیر مادری ایجاد دردسر می‌کند. جالب این است که عبدالبهاء آن چنان درباره‌ی زبان فارسی اغراق کرده که مدعی شده به زودی در جمیع عالم تقدیس خواهد شد:

«تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد گشت و در نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد.»^{۷۵۳}

این پیشگویی عبدالبهاء همانند بسیاری دیگر از پیشگویی‌هایش اشتباه از آب در آمد تا جایی که خود بیت العدل هم زبان فارسی را کنار گذاشته و برای مراودات و مکاتبات رسمی از زبان انگلیسی استفاده می‌کند.

جالب‌تر اینجاست که جناب عبدالبهاء، در محافل تبلیغی بهائیت، اندر مذمت تعصّب نژادی در آیین‌شان چنین گفته است:

«جمیع بشر از یک عائله‌اند بندگان یک خداوندند از یک جنسند تعدّد اجناس نیست مادام همه اولاد آدمند دیگر تعداد اجناس اوهام است. نزد خدا انگلیزی نیست فرسای نیست ترکی نیست فرسی نیست جمیع نزد خدا یکسانند جمیع یک جنسند این تقسیمات را خدا نکرده بشر کرده لهذا مخالف حقیقت است و باطل است هر یک دو چشم دارد دو گوش یک سر دارد دو پا.»^{۷۵۴}

۷۵۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۴ (به نقل از عبدالبهاء).
 ۷۵۴- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۴۵-۴۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۰. تعصّب جنسی

بر خلاف شعارهای فریبنده‌ی تساوی حقوق زن و مرد در بهائیت، تعصّب‌ها و تبعیض‌های فاحشی بین این دو جنس قابل رؤیت است.

مگر عبداله‌ها نمی‌گویند همه، گوسفندان خداییم و خدا به هیچ وجه امتیازی بین ما نگذاشته؟^{۷۵۵} مگر نمی‌گویند خدا همه را یکسان خلق کرده و در هیچ فضل و رحمتی تفاوت قائل نشده؟^{۷۵۶} پس چگونه است که در بهائیت ارثیه‌ی زنان از مردان کمتر است^{۷۵۷} و زنان اجازه‌ی عضویت در بیت العدل را ندارند؟^{۷۵۸}

در بررسی تعلیم دهم (تساوی حقوق رجال و نساء)، به تفصیل به این مباحث و تفاوت گذاشتن بین زن و مرد پرداخته می‌شود. فقط در این مجال این پرسش را مطرح می‌کنیم که مگر عبداله‌ها نگفته است:

«تعصّب، مخربّ اساس نوع بشر است. از هر قبیل باشد؟»^{۷۵۹}

پس چرا در تعالیم بهایی تعصّب جنسی دیده می‌شود؟

۷۵۵- «جمیع خلق، اغنام الهی (گوسفندان خدایی) و خدا شبان مهربان، به جمیع اغنام (گوسفندان)، رأفت کبری دارد و به هیچ وجه امتیازی نگذاشته»: عبداله‌ها، مکاتیب، ج ۳، ص ۶۷.

۷۵۶- «خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود و جمیع را از یک عناصر خلق کرده کلّ را از یک سلاله خلق نموده جمیع را در یک زمین خلق کرده و در ظلّ یک آسمان خلق نموده و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی نگذاشته. جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را می‌پروراند جمیع را حفظ میفرماید بجمیع مهربان است. در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۲ (به نقل از عبداله‌ها).

۷۵۷- برگرفته از: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، صص ۱۱۸-۱۱۹.

۷۵۸- بهاءالله می‌گوید: «یا رجال العدل کونوا رعا اغنام الله ...» و عبداله‌ها می‌گویند: «امناء بیت‌العدل رجالی هستند که باید ...» و «اعضای بیت عدل عمومی باید از رجال باشند»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۹.

۷۵۹- عبداله‌ها، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۷.

۱۱. تعصّب در تحصیلات

تعصّب در بهاییت به حدی است که حتی درباره‌ی مدرسه رفتن اطفال بهایی هم تعصّب به خرج داده‌اند. به سخنان عبدالبهاء درباره‌ی مدرسه‌های غیر بهایی توجه کنید:

«اطفال احباب در سائر مکتب‌های ملل مختلفه فرستادن و تربیت نمودن سبب جمودت و خمودت گردد.»^{۷۶۰}

«جمودت» به معنی جامد و بی روح شدن و «خمودت» به معنی افسردگی، سستی و ضعیف شدن است. کدامین آیین و مکتب درباره‌ی مدارس غیر مکتب خود این چنین سخن رانده که بهاییان به خود اجازه‌ی اظهار چنین سخنانی را می‌دهند؟ جالب اینجاست که عبدالبهاء جمودت و خمودت را به عنوان مرگ مجسم تعریف کرده:

«ای یاران حقیقی آفتی اعظم از خمودت و جمودت نیست زیرا موت مجسم است.»^{۷۶۱}

آیا این تعصّب نیست که رفتن به مدارس غیر بهایی را مرگ مجسم بدانیم؟!

از آنجا که موارد نقض این تعلیم در بهاییت بسیار زیاد است و امکان نقل تمامی آنها در این مجال نمی‌گنجد، به ذکر همین چند نکته بسنده می‌نماییم. خوانندگان حق پژوه، خود درباره‌ی حقیقت این کلام عبدالبهاء قضاوت خواهند نمود:

«ما برای این مقصد عزیز (ترک تعصّبات) میکوشیم ... ولی سائرین فقط حرف میزنند.»^{۷۶۲}

۷۶۰- عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶ شماره ۴۵۱.

۷۶۱- عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶ شماره ۷.

۷۶۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۹ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲. تعصب بر مبنای دوستی و دشمنی بهاء الله

در بهائیت، دوستی و یا دشمنی با بهاء الله نیز دستاویزی برای برخورد متعصبانه است. بهائیان موظفند از هر کس که کوچکترین دشمنی با بهاء الله دارد دوری کنند:

«جميع احبّاء الله لازم که از هر نفسی که راثحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احترام بجوبیند.»^{۷۶۳}

و از طرف دیگر عبدالبهاء دستور می‌دهد، تحت هر شرایطی، احترام کسی که کوچکترین دوستی نسبت به بهاء الله دارد نگه دارند:

«چشمی خطا پوش داشته باشید. به محض اینکه کوچکترین اثر از دوستی نسبت به بهاء الله را در نفسی یافتید، تحت هر شرایطی احترام او را نگه دارید.»^{۷۶۴}

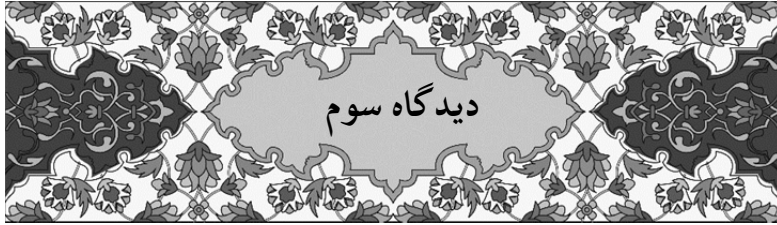
البته نه عبدالبهاء، نه شوقی و نه سایر بهائیان به این دستور عمل نکرده‌اند و دیگر گروه‌های بهایی را، با وجود داشتن محبت شدید نسبت به بهاء الله، با انواع توهین و تحقیر یاد می‌کنند. بهائیان آنقدر در باب دوست داشتن بهاء الله متعصب هستند که محبت او را معیار قبولی اعمال و نرفتن به جهنم می‌دانند:

«قسم به خدا امروز از هیچ کس هیچ چیز پذیرفته نمی‌شود مگر بعد از محبت داشتن به او (یعنی بهاء الله) و خداوند برای این امر به عنوان شاهد و آگاه کافیست. اگر کسی از اولی که برای آن ابتدایی نیست تا آخری که شمارندگان نمی‌توانند آن را بشمارند (یعنی از ازل تا ابد)، خداوند را عبادت کند اما در قلبش محبت این غلام (یعنی بهاء الله) نباشد، هرگز از او پذیرفته

۷۶۳- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۷۰، ص ۴۵۰ (این جمله را عبدالبهاء از طرف بهاء الله نقل قول نموده).
764 - "Have a sin-covering eye. As soon as you see a trace of the Love of BAHÁ'U'LLAH in a soul, revere that soul under all conditions," *Star of the West*, vol. 4, issue 2, p. 41.

نخواهد شد، بلکه فرشتگان اعمالش را بر سرش می کوبند تا اینکه او را به جایگاه مشرکان در پست‌ترین نقطه جهنم بازگردانند.»^{۷۶۵}

۷۶۵- «تالله لن يقبل اليوم من احدٍ شئٍ الا بعد حبه و كفى الله بذلك لشهيد و خير. و لو احدٌ يعبد الله من اول الّذى لا اول له الى آخر الّذى يعجز عن احصائه المحصين و لم يكن في قلبه حب هذا الغلام لن يقبل ابدأ بل يضربون الملكة اعماله على رأسه الى ان يرجعه الى مقر المشركين في اسفل الحجيم»: بهاءالله، آثار قلم اعلى، ج ۲، لوح ۸۱، صص ۴۷۴-۴۷۵.



آیا اساساً این تعلیم از نظر عقل و منطق، صحیح است؟

اولاً: هرگونه غیرتمندی و اصراری لزوماً تعصب نیست. ثانیاً: هر تعصبی هم لزوماً جاهلانیه و مذموم نیست. اما به نظر می‌رسد جناب عبدالبهاء دچار خطا گردیده است. برای مثال براساس گفته‌ی عبدالبهاء تفاوتی میان تعصب و غیرتمندی که مورد تأکید همه‌ی انبیا بوده است، وجود ندارد. آیا باید به واسطه‌ی احکامی مانند عدم تعصب وطنی، و یا عدم تعرض به ظالم و متعرض، نسبت به نوامیس مختلف مادی و معنوی خود کاملاً بی تفاوت باشیم؟

بهاء الله می‌گوید:

«برای کسی که وطن را دوست می‌دارد، افتخاری نیست، بلکه افتخار برای کسی است که کل عالم را دوست دارد.»^{۷۶۶}

در واقع، منظور این است که حب وطن ارزشی ندارد و فخر در این است که حب جهان داشته باشی. با این دیدگاه، دیگر اصطلاح «وطن فروشی» معنایی ندارد، چه برسد به اینکه امری ناپسند شناخته شود.

آیا واقعا علاقمندی به سرزمینی که در آن زندگی می‌کنیم و دفاع از آن در مقابل حمله‌ی دشمن، تعصب جاهلی وطنی محسوب می‌گردد؟ آیا این تعلیم، راه را برای غارت گران، هموار نمی‌سازد؟

۷۶۶- «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم»: بهاء الله، اشراقات و چند لوح دیگر، صص ۲۰-۲۱.

عبدالبهاء نیز در تایید حرف پدر، چنین گفته:

«هر قطعه محصوره را که نام وطن می‌نهیم و باو هام خویش مادر می‌نامیم و حال آنکه کره ارض مادر کلّ است نه این قطعه محصوره خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن دفن می‌شویم قبر ابدی ماست آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدیگر را بدریم حاشا و کلاً نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید ملاحظه نمائید که وحوش مبارک (!) ابداً منازعه وطنی ندارند با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی میکنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جایی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور و لکن حیوانات درنده بمجرد تصادف با یکدیگر در آویزند و بپرخاش بر خیزند و یکدیگر را بدرند و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند همه متفرّقند و متهور و متحاربند و متنازع.»^{۷۶۷}

با این حساب، وطن فقط یک تکه از زمین است که چند روزی در آن زندگی می‌کنیم و سرانجام درونش دفن می‌شویم. لذا ارزش نگاهبانی و محافظت هم ندارد. در نتیجه چرا به خاطر یک تکه خاک بی ارزش با متجاوزان به وطن وارد جنگ شویم و خون به راه اندازیم؟

این سخن بهاء الله و عبدالبهاء به قدری غیر منطقی است که صدای اعتراض هر مستمع صاحب عقلی را بلند می‌کند. لذا، مبلغان بهایی برای دفاع از آبروی بهائیت به تکاپو افتادند و منظور از تعصّب وطنی را چنین بیان کردند:

«مقصود از تعصّب وطنی آنست که انسان بنام محبت وطن خود بخرابی و ویرانی اوطان دیگران پردازد و محبت بوطن خویش را بهانه، تطاول باوطان دیگران قرار دهد ... (بهایان) محبت بوطن دارند ولی تعصّب وطنی ندارند.»^{۷۶۸}

۷۶۷- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، صص ۱۰۵-۱۰۶.

۷۶۸- اشراق خاوری، پیام ملکوت، پاورقی ص ۱۰۵.



تعصّب وطنی این است که به اسم حب وطن، وطن دیگران را ویران کنیم.

چه کسی اسم ظلم و چپاول وطن دیگران را تعصّب به وطن خویش می‌گذارد که بهاییان چنین توجیهی ارائه می‌دهند؟ بدیهی است تعدّی به سرزمین دیگران تحت هر عنوانی قبیح و ناپسند است. اما تعصّب وطنی به معنای دفاع از عرض و تمامیت ارضی وطن، در مقابل زیاده خواهان چطور؟ آیا این هم امری قبیح و نادرست است؟

از این گذشته، اگر بهاییان به وطن خویش محبت دارند، چرا جناب عبدالبهاء در جنگ انگلیس و عثمانی مردمان فلسطین را بابت حب وطن تشویق و تحریص نمی‌نماید؟ چرا در آن جنگ شاهد حب وطنی از جانب بهاییان ساکن در فلسطین نبودیم، بلکه بالعکس شاهد محبت بهاییان به دشمنان وطن هستیم؟

چرا بهاء الله در تایید دولت روس که دشمن ایران بوده و هنوز به صورت غیررسمی با ایرانیان در جنگ بود، الواح صادر می‌کند و تایید (یاری) خدا را برای امپراطور آن دولت می‌خواهد:

«در ایامی که این مظلوم در سجن معذب بوده سفیر دولت بهیه (نورانی) ایده الله تبارک و تعالی (خدای تبارک و تعالی تایید و یاریش نماید) بهمت تمام بر نجات این مظلوم قیام نمود ... حضرت امپراطور اعظم ایده الله تبارک و تعالی لوجه الله حمایت فرمود»^{۷۶۹}

آیا این که برای دشمنان کشورمان از خدا در خواست تایید الهی کنیم و در مورد دولت ظالم و استعماری آن‌ها از الفاظی مانند نورانی (بهیه) استفاده نماییم، معنایش حب وطن است؟

به راستی چه سر و سِرّی بین بهاء الله و دولت روس وجود داشته که حاکمان روس اینچنین برای خلاصی او از زندان تلاش می‌کنند. آیا می‌توان باور کرد، همان طور که بهاء الله گفته،

حاکم روسیه «لوجه الله» و در راه رضای خدا این کار را انجام داده است؟ یا اینکه سرّی پنهان وجود دارد که ما از آن بی‌خبریم؟ چرا سفیر روسیه در حمایت از کسی که به جرم آشوبگری در زندان است - آن هم زمانی که مملکت به شدت به هم ریخته - این قدر تلاش و کوشش می‌کند؟

به هر حال، باید به بهایانِ حقیقت جو یادآوری کنیم تعصّب، همیشه و همه جا بد نیست. اتفاقاً پافشاری روی حق و حقیقت و همچنین فضایل اخلاقی و کمالات انسانی، بسیار هم پسندیده است. حضرت امیر چه نیکو فرموده‌اند:

«اگر قرار است روی چیزی تعصّب داشته باشید، روی صفات پسندیده و فضایل اخلاقی و کمالات انسانی تعصّب بورزید. همان صفات و فضائلی که اهل شرف و انسان‌های سربلند از آن بهره جستند و بر آن سبقت گرفتند. پس روی آن کمالات و فضایل اخلاقی تعصّب داشته باشید؛ همانند حفظ حقوق و حدود همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کارهای خوب و ارزشمند و دوری از تکبر و گردنکشی، کسب خوبی‌ها، دوری از ظلم و ستم، بزرگ شمردن گناه آدم‌کشی، داشتن انصاف با مردم، فرو بردن خشم و دوری از انجام فساد روی زمین»^{۷۷۰}

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



۷۷۰- «فان كان لابد من العصبية فليكن تعصّبكم لمكارم الخصال و محامد الافعال و محاسن الامور التي تفاضلت فيها المجدهاء و النجدهاء من بيوتات العرب و يعاسب القبايل، بالاخلاق الرغيبه، والاحلام العظيمة، و الاخطار الجليله، والاثار المحموده فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعه للبر، والمعصيه للكبر، و الاخذ بالفضل، والكف عن البغى، و الاعظام للقتل، والانصاف للخلق، والكظم للغيظ واجتناب الفساد في الارض...»: سيد رضی، خطبه‌ی ۱۹۲ (قاصعه)، ص ۲۹۵.



بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۷۷۱}

۱. تعصّب نداشته باشیم یا دیدار با غیر بهاییان را حرام بدانیم؟

عبدالبهاء: نسبت به همه‌ی مردم، با هر ملیت و آیینی بدون کراهت و بغض باشید و در نهایت دوستی و مهربانی رفتار کنید.^{۷۷۲}

بهاء الله و عبدالبهاء: از منکرین بهائیت دوری گزینید و با آنان معاشرت نکنید.^{۷۷۳}

۲. تعصّب نداشته باشیم یا تنها بهاییان را عالم و عاقل بدانیم؟

عبدالبهاء: تعصّب دینی و مذهبی، هادم بنیان انسانی است.^{۷۷۴}

بهاء الله: فقط بهاییان عالم^{۷۷۵} و عاقل هستند.^{۷۷۶}

۷۷۲- «به هر نفسی از هر ملت و هر آئین و هر طایفه و هر جنس و هر دیار ادنی کوهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید»: قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، صص ۳۶۶-۳۶۷ (به نقل از مکاتیب عبدالبهاء).

۷۷۳- «لا تعاشروا مع الذین هم کفروا بالله و آیاته ثم اجتنبوا عن مثل هولاء»: یعنی: «با آنان که به خدا و آیاتش کافر شدند (کسانی که حاضر به پذیرش بهائیت نشدند) معاشرت نکنید و از مثل آنها دوری کنید»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۹؛ «بر هر نفسی لازم است که از انفس خبیثه ی مشرکه (منکرین بهائیت) اجتناب نماید»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۹؛ «ثم اعلم بان الله حرم علی احباء الله لقاء المشرکین و المنافقین»: «بدان که خدا بر احبایش دیدار با مشرکین (منکرین بهائیت) و منافقین را حرام کرده است»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۸۰. ناگفته نماند که ایشان شیعیان را کلا مشرک می داند: «لعمرا لله حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمرا مذکور و مسطور»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب الواح مبارکه درباره شیعه، صص ۱۴۰-۱۴۱ (به نقل از بهاء الله). برای دیدن نقل قول های بیشتر به فصل دوم مراجعه کنید.

۷۷۴- «تعصّب دینی، تعصّب مذهبی، ... هادم بنیان انسانی است»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۷.

۷۷۵- «اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به بیان ساده تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشرف داشته باشد، اما بهائیت را نپذیرد، نزد خدا جاهل ترین مردمان خواهد بود)»: بهاء الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۱۱؛ «الیوم اطلاق اسم عالم بر احدی نخواهد شد مگر آن نفسی که بقمیص ایمان امر بدیع مزین شده اند»: بهاء الله، بدیع، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۷۷۶- «میزان کلیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود خود خود را دارای عقول عالم شمرد»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۰؛ «بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق

۳. تعصّب نداشته باشیم یا هر بهایی را برابر با هزار هزار غیر بهایی بدانیم؟

عبدالبهاء: انسان نباید خود را بر دیگری ترجیح بدهد.^{۷۷۷}

بهاء الله: «دوستان من مروارید و غیر ایشان سنگ ریزه‌های زمین اند ... و هر کدام از این (بهایان) نزد خدا بهتر از هزار هزار نفر از غیر آنها هستند».^{۷۷۸}

۴. تعصّب نداشته باشیم یا غیر بهایی را از ارث محروم کنیم؟

عبدالبهاء: باید بین همه‌ی مردم مساوات و برادری به معنای کامل کلمه برقرار گردد. باید حقوق عمومی همه یکسان باشد.^{۷۷۹}

بهاء الله: غیر بهایی از بهایی ارث نمی‌برد.^{۷۸۰}

نمایند و لکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما یتنفع به النَّاس جاری شده احدی انکار نموده و نمی‌نماید مگر آنکه بالمره از عقل محروم باشد»: بهاء الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۸.

۷۷۷- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۰۷.

۷۷۸- «اجائی هم لثالی الامر و من دونهم حصاه الارض ... و واحد من هؤلاء عند الله خیر من الف الف نفس من دونهم»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب مقام احبای الهی، ص ۳۵۳ (به نقل از بهاء الله).

۷۷۹- «سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تام. عدل چنین اقتضا مینماید که حقوق نوع انسانی جمیعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه هیئت اجتماعی است»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰ (به نقل از عبدالبهاء).

۷۸۰- «ورثه غیر بهائی از ارث سهم نمی‌برند»: بهاء الله، اقدس، بخش جزوه (تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس)، حکم ۱۳-۳-۳، ص ۹۳.

۵. تعصّب نداشته باشیم یا غیر بهاییان را حیوان بشماریم؟

عبدالبهاء: تا وقتی ادیان مختلف دست از این تعصّب بر ندارند، حقیقت آشکار نمی‌شود.^{۷۸۱}

بهاء الله: کسانی که از بهائیت روی گردان هستند حیوان هستند.^{۷۸۲}

۶. تعصّب نداشته باشیم یا غیر بهایی را حرامزاده بدانیم؟

عبدالبهاء: ما برای ترک تعصّبات می‌کوشیم ولی سایرین فقط حرف می‌زنند.^{۷۸۳}

بهاء الله: آنان که بهائیت را انکار می‌کنند یا با من دشمن هستند، قطعاً حرام زاده‌اند.^{۷۸۴}

۷۸۱- «مجوسی میگوید من حَقَم، یهودی میگوید من حَقَم، مسیحی میگوید من حَقَم، بودی میگوید من حَقَم، چگونه میشود حقّ ظاهر شود؟ پس باید موسوی ترک تعصّب کند مسیحی ترک تعصّب بکند بودی ترک تعصّب بکند تا اینقسم نشود ممکن نیست حقیقت ظاهر شود ... نباید تعصّب داشت»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۸ (به نقل از عبدالبهاء).

۷۸۲- «نفوسی که از امر بدیع معرضند از رداء اسمیه و صفتیه محروم، و کل از بهائم بین یدی الله محشور و مذکور»: بهاء الله، بدیع، ص ۲۱۳؛ «یا ملأ المشرکین لو تفتخرون بابقاء اسمکم بین الذّواب او ذکرکم بین الانعام فافتخروا لانّ شأنکم هذا» یعنی: «ای گروه مشرکین (منکرین بهائیت)، اگر افتخار می‌کنید که اسمتان باقی بماند در میان حیوانات و ذکرتان در میان چهارپایان پس افتخار کنید زیرا شأن شما همین است»: بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۱، ص ۴۵۲. برای دیدن نقل قول های بیشتر به فصل دوم مراجعه کنید.

۷۸۳- «ما برای این مقصد عزیز (ترک تعصّبات) میکوشیم ... ولی سائرین فقط حرف میزنند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۹۹ (به نقل از عبدالبهاء).

۷۸۴- «قل من کان فی قلبه بغض هذا الغلام (بهاء) فقد دخل الشیطان علی فراش امه»: یعنی «بگو هر کس در قلبش دشمنی این غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر مادرش رفته است»: اشراق خاوری، گنج شایگان، ص ۷۹؛ «من ینکر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینبغی له بان یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم» یعنی: «هر کس که این فضل ظاهر متعالی منیر را انکار کند، شایسته است برای او که حالش را از مادرش بپرسد پس به پایین جهنم خواهد رفت»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب منکرین امرالله، ص ۳۵۵.

۷. تعصّب نداشته باشیم یا معترضان را اخراج کنیم؟

عبدالبهاء: باید هر لحظه خدا را صد هزار بار شکر کنیم که به میمنت تربیت بهاء‌الله، از تعصّبات رهایی یافتیم و نسبت به همه‌ی انسان‌ها مهربان هستیم.^{۷۸۵}

عبدالبهاء: به محض اینکه شخصی به ولیّ امرالله اعتراض نمود، فوراً او را از جمع بهایان اخراج کنید و ابداً بهانه‌ای از او قبول ننمایید.^{۷۸۶}

۸. تعصّب نداشته باشیم یا شک کننده در بهاء‌الله را جهنم بدانیم؟

عبدالبهاء: نباید خود را از سایرین برتر بدانیم؛ حتی نسبت به کسانی که مؤمن نیستند.^{۷۸۷}

بهاء‌الله: بهشت، لقاء من است و جهنم، کسی است که در باره‌ی من شک دارد.^{۷۸۸}

۷۸۵- «باید در هر دم صد هزار شکرانه نمائیم که الحمد لله از تعصّبات جاهلیه راحت یافتیم و بجمع اغنام الهیه مهربانیم»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۳.

۷۸۶- «یادی امرالله باید بیدار باشند به محض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابداً بهانه ای از او قبول ننمایند»: عبدالبهاء، الواح وصای، صص ۱۲-۱۳.

۷۸۷- «ما نباید خود را به پسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسی که مؤمن نیستند»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۷، ص ۳۲۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۷۸۸- «قال این الجنة و النار قل الاولى لقائی و الاخری نفسک یا ایها المشرک المرتاب»: بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر، ص

۹. تعصّب نداریم؛ اما کسی که غیر بهاییان را انسان بداند از فضل خدا محروم می

دانیم!

عبدالبهاء: باید هر لحظه خدا را صد هزار بار شکر کنیم که به میمنت تربیت بهاءالله، از تعصّبات، رهایی یافتیم و نسبت به همه‌ی انسان‌ها مهربان هستیم.^{۷۸۹}

بهاءالله: هر کس بر احدی از آنها که بهائیت را نپذیرفتند، لفظ انسان اطلاق نماید، از جمیع رحمت حق محروم خواهد شد.^{۷۹۰}

۱۰. تعصّب نداشته باشیم یا بومیان آفریقا و آمریکا را حیوان وحشی و بی عقل

بشماریم؟

عبدالبهاء: همه‌ی انسان‌ها یک جنس هستند و بندگان یک خدایند. تفاوت قائل شدن بین انسان‌ها باطل است.^{۷۹۱}

عبدالبهاء: بومیان آمریکا و آفریقا همگی مانند حیوانات وحشی و بی عقل هستند.^{۷۹۲}

۷۸۹- «باید در هر دم صد هزار شکرانه نمائیم که الحمد لله از تعصّبات جاهلیه راحت یافتیم و بجمع اغنام الهیه مهربانیم»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۴۳.

۷۹۰- «الیوم هر نفسی بر احدی از معرضین من اعلاهم او من ادناهم ذکر انسانیت نماید، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است؛ تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید»: بهاءالله، بدیع، ص ۱۴۰.

۷۹۱- «جمیع بشر از یک عائله‌اند بندگان یک خداوندند از یک جنسند تعدّد اجناس نیست مادام همه اولاد آدمند دیگر تعداد اجناس اوهام است. نزد خدا انگلیزی نیست فرسواوی نیست ترکی نیست فرسی نیست جمیع نزد خدا یکسانند جمیع یک جنسند این تقسیمات را خدا نکرده بشر کرده لهذا مخالف حقیقت است و باطل است هر یک دو چشم دارد دو گوش یک سر دارد دو پا»: اشراق خاوری، عبدالحمید. پیام ملکوت، دهلی نو: مؤسسه ملی مطبوعات امری هند، ۱۹۸۶ م. صص ۴۵ و ۴۶.

۷۹۲- «هالی مملکتی نظیر آفریقا جمیع مانند وحوش ضاربه و حیوانات بریه بی عقل و دانشند و کلّ متوحّش. یک نفس دانا و متمدّن در ما بین آنان موجود نه»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ «پیش از آنکه کلمبوس بیاید آمریکا چه بود عالم طبیعت بود حالا عالم انسان شده اگر عالم طبیعت کامل بود باید همان طور باشد. حالا ملاحظه کنید که اول تاریخ بود حال روشن شده اول

۱۱. تعصّب نداشته باشیم یا ترکان را سزاوار پاسخ‌های مضحک و مسکت

بدانیم؟

عبدالبهاء: «با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیس است این فرانسه است این ترکست این روم است این ایرانیست. این مجرد وهم است.»^{۷۹۳}

عبدالبهاء: «جمال پاشا ... چون به عکا رسید و ملاقات مرا خواست بر الاغ سوار شده به قصد خانه اش رفتم. همین که مرا دید، استقبال کرد و مرا به کنارش نشانید و بی مقدمه چنین گفت: تو از مفسدین در دینی و به همین جهت دولت ایران تو را در اینجا تبعید نمود. ... اندیشیدم که ترک است و باید جوابی مضحک و مسکت داد.»^{۷۹۴}

۱۲. تعصّب نداشته باشیم یا بین زن و مرد تفاوت قائل شویم؟

عبدالبهاء: باید بین همهی مردم مساوات کامل و حقوق عمومی همه یکسان باشد.^{۷۹۵}
 بهاء الله: زنان حق عضویت در بیت‌العدل را ندارند^{۷۹۶} و ارثیه‌ی آنها از مردان کمتر است.^{۷۹۷}

خراب بود حال آباد شده جنگل بود حالا بوستان شده اول خارستان بود حال گلستان گشته. پس ثابت شد که عالم طبیعت ناقص است و ظلمانی اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی بگذاریم چه می شود شبهه نمی نیست بی ادراک و جاهل می ماند و حیوان خواهد بود. در اواسط افریقا ملاحظه کنید که مثل حیوانات بلکه پست تر از حیواناتند: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، صص ۲۳۶-۲۳۷؛ «اقوام متوحشه بهیچوجه از حیوان امتیازی ندارند. مثلاً چه فرق است میان سیاهان افریک و سیاهان امریک. اینها (سیاهان افریقایی) خلق الله البقر علی صورۃ البشرند (گاوهایی هستند که خدا با چهره‌ی انسان خلق نموده است). آنان (سیاهان امریکایی) متمدن و با هوش و فرهنگ: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، ص ۴۸.

۷۹۳- عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۱، ص ۱۶۰

۷۹۴- فاضل مازندرانی، *اسرار الآثار خصوصی*. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع. ج ۳، صص ۴۲ و ۴۳.

۷۹۵- «سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تام. عدل چنین اقتضا مینماید که حقوق نوع انسانی جمیعاً محفوظ و مضمون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه هیئت اجتماعی است»: اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۳۰ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۳. تعصّب نداشته باشیم یا متعصّبانه از بابت طرفداری کنیم؟

عبدالبهاء: عصاره‌ی دین باب کشتن و نابودی همه کس و همه چیز غیر بابی است.^{۷۹۸}
 بهاء‌الله: یک کلمه از کتاب باب، نزد من محبوب‌تر از هر آنچه در آسمان و زمین است.^{۷۹۹}

۱۴. تعصّب نداشته باشیم یا تحصیل در مدارس غیر بهایی را مرگ مجسم بدانیم؟

عبدالبهاء: «تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سنّ در قلوب جای گیرد.»^{۸۰۰}
 عبدالبهاء: تعلیم در مدارس غیر بهایی مرگ مجسم است.^{۸۰۱}

۷۹۶- بهاء‌الله می‌گوید: «یا رجال العدل کونوا رعاہ اغنام الله ...» و عبدالبهاء می‌گوید: «امناء بیت‌العدل رجالی هستند که باید ...»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۹.

۷۹۷- فرزندان: ۱۰۸۰ سهم؛ همسران ۳۹۰ سهم؛ پدران: ۳۳۰ سهم؛ مادران: ۲۷۰ سهم؛ برادران: ۲۱۰ سهم؛ خواهران: ۱۵۰ سهم و معلمین: ۹۰ سهم؛ از کل ۲۵۲۰ سهم؛ اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۱۷، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۷۹۸- «در یوم ظهور حضرت اعلی (یعنی باب) منطوق بیان (دستور دین باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق، بود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۷۹۹- «فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض»: «سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بیان نزد من محبوب‌تر است از تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است.» فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۸۰۰- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۸.

۸۰۱- دو عبارت زیر را مقایسه کنید: «اطفال احباب در سائر مکتب‌های ملل مختلفه فرستادن و تربیت نمودن سبب جمودت و خمودت گردد»: عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء. آلمان: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ج ۶، شماره ۴۵۱ و «ای یاران حقیقی آفتی اعظم از خمودت و جمودت نیست زیرا موت مجسم است»: عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء. آلمان: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ج ۶، شماره ۷.

۱۵. تعصّب نداشته باشیم یا دوستی و دشمنی با بهاء‌الله را معیار برخورد با

دیگران قرار دهیم؟

عبدالبهاء: تعصّب دینی و مذهبی، هادم بنیان انسانی است.^{۸۰۲}

بهاء‌الله: از هر کس که بوی دشمنی نسبت به من استشمام کردید بپرهیزید.^{۸۰۳}

عبدالبهاء: هر کس کوچکترین محبتی نسبت به بهاء‌الله دارد باید تحت هر شرایطی احترامش نگه داشته شود.^{۸۰۴}

۸۰۲- «تعصّب دینی، تعصّب مذهبی، ... هادم بنیان انسانی است»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۱۴۷.

۸۰۳- «جمیع احباء الله لازم که از هر نفسی که رانحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز بجویند»: اشراق خاوری، *گنجینه حدود و احکام*، باب ۷۰، ص ۴۵۰ (این جمله را عبدالبهاء از طرف بهاء‌الله نقل قول نموده).

804 - "Have a sin-covering eye. As soon as you see a trace of the Love of BAHÁ'O'LLAH in a soul, revere that soul under all conditions," *Star of the West*, vol. 4, issue 2, p. 41.

یعنی: «چشمی خطا پوش داشته باشید. به محض اینکه کوچکترین اثر از دوستی نسبت به بهاء‌الله را در نفسی یافتید، تحت هر شرایطی احترام او را نگه دارید.»



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه:

۱- آیا «ترک تعصبات» تعلیم جدیدی است؟

هیچ عقل سلیم و انسان فرهیخته‌ای، تعصب جاهلی را تایید نمی‌کند. با این وجود برای آنکه جای چون و چرایی باقی نماند، روایات متعددی از اهل بیت (ع) در مذمت تعصب بی جا ذکر گردید.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

موارد متعددی در آثار و دستورات سران بهائیت مبنی بر وجود تعصب مذهبی، نژادی و جنسی دیده می‌شود که نشان دهنده‌ی عدم پایبندی ایشان به این تعلیم است.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

هر تعصبی لزوماً تعصب جاهلانه نیست. انسان می‌تواند روی حق و حفظ صفات و فضائل مثبتی مانند وفای به عهد، حفظ حقوق دیگران و دوری از ظلم و ستم، اصرار و تعصب داشته باشد.

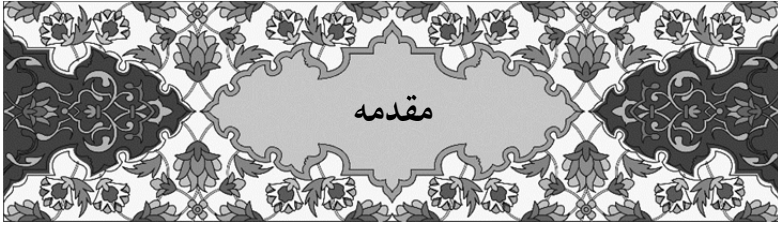


تعلیم ششم: تعدیل معیشت همگانی و رفع مشکلات اقتصادی



«تعلیم ششم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت حیات است. یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند. یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و به انواع موائد سفره‌ی او مزین است، فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند. امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.»^{۸۰۵}





مقصود از تعدیل معیشت همگانی این است که ثروت‌های عالم باید به گونه‌ای بین انسان‌های جهان تقسیم شود که افراد طبقات مختلف در راحتی باشند و ثروتمندان به داد فقرا برسند.



عبدالبهاء می‌گوید:

«طبقات ناس مختلفند، بعضی در نهایت غنا هستند، بعضی در نهایت فقر. یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد، یکی سوراخی ندارد. یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است، یکی نان خالی ندارد، قوت یومی ندارد. و لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم»^{۸۰۶}

وی تاکید می‌کند مقصود از تعدیل معیشت، مساوات نیست، بلکه موازات است. قرار نیست همه به یک اندازه مال و دارایی داشته باشند، بلکه باید اغنیا از روی میل و رغبت به فقرا کمک

۸۰۶- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۴ (به نقل از عبدالبهاء).

کنند تا آنها نیز کمتر سختی بکشند. مساوات، نظم عالم را به هم می‌زند. لذا طبقات و مراتب اقتصادی لازم است:

«نه آنکه مساوات باشد، بلکه اصلاح لازم است و آلا مساوات ممکن نیست، نظم عالم به هم می‌خورد. نظم عالم چنین اقتضا می‌نماید که طبقات باشد. نمی‌شود بشر یکسان باشد. زیرا در ایجاد بشر مختلفند. بعضی در درجهٔ اوّل عقلمند و بعضی درجهٔ متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند. حال آیا ممکن است نفسی که در درجهٔ اعلاّی عقل است با نفسی که هیچ عقلی ندارد، مساوی باشد؟ ... مراتب لازم است.»^{۸۰۷}

او می‌گوید هر کس باید نسبت به طبقه و مرتبه‌ی خود راحت باشد:

«جمعیت از احتیاج نجات یافته هر کس بقدر امکان و اقتضاء در رتبه و مکان راحت یابد. همچنانکه امیر عزیز است و در نعمت مستغرق، فقیر نیز رزق یومی داشته باشد در ذلت کبری نماند و از شدت جوع (گرسنگی) از عالم حیات محروم نگردد.»^{۸۰۸}

عبدالبهاء معتقد است همچنان که اردوی نظامی محتاج رده‌های مختلف است، جامعه نیز به طبقات نیاز دارد:

«باید کوشید تا نوع انسان سعادت ابدی یابد. قواعدی در اینخصوص لازم که هم مراتب باقی ماند و هم افراد هیئت اجتماعی در کمال آسایش باشند. زیرا هیئت اجتماعی مانند اردوی است که جنرال و سردار و نایب و نفر همه، اجزاء را لازم دارد نمیشود جمیع سردار باشند یا سرباز بلکه طبقات لازمست و تفاوت مراتب واجب.»^{۸۰۹}

۸۰۷- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۸۰۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، صص ۳۲-۳۳.

۸۰۹- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۸ (به نقل از عبدالبهاء).

بنابراین وی مدعی است بهائیت، به دنبال تساوی و برداشتن طبقات اجتماعی نیست. بلکه می‌خواهد تعادل ایجاد کند:

«بهتر آنست که اعتدال بمیان آید و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاج ضروریه، جمهور گردد.»^{۸۱۰}

با این حال عبدالبهاء بارها در سخنرانی‌های تبلیغی‌اش، ادعا کرده بود بهائیت، دنبال ایجاد مساوات به معنی کامل کلمه است. به عنوان نمونه به این کلام وی توجه فرمایید:

«یکی از تعالیم بهاء‌الله مساوات بین بشر است و اخوت تام. عدل چنین اقتضا مینماید که حقوق نوع انسانی جمیعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه، هیئت اجتماعیه است.»^{۸۱۱}

اما همان‌طور که ملاحظه فرمودید وقتی نوبت به تعدیل معیشت و ارائه‌ی راهکار عملی می‌رسد، می‌گوید:

«مساوات ممکن نیست ... آیا ممکن است نفسی که در درجه‌ی اعلای عقل است با نفسی که هیچ عقلی ندارد، مساوی باشد.»^{۸۱۲}

به هر حال، عبدالبهاء پیشنهاد می‌کند قوانینی وضع گردد که افراد ثروتمند زیادی مال‌شان را به افراد فقیر انفاق کنند. وی می‌گوید:

«جایز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای کلّ وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد. مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخص دیگر منتهی فقر را

۸۱۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۴۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۸۱۱- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰ (به نقل از عبدالبهاء).

۸۱۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۴ (به نقل از عبدالبهاء).

داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد. این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغنیا باید خودشان زیادی مال خود را بقفرا انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت الله هر گونه آسایش داشته باشد»^{۸۱۳}

همچنین می گوید:

«باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحت زندگانی کنند ... امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست»^{۸۱۴}

عبدالبهاء از یکسو می گوید انفاق اغنیا به فقرا باید از روی میل و رغبت باشد، نه اجبار؛ اما از سوی دیگر امر می کند قوانینی وضع شود تا از ثروتمندان پول گرفته شود و صرف نیازمندان گردد. احتمالاً مقصودش این است که قانون، تکلیف مردم را مشخص کند ولی ایشان را مجبور به پرداخت ننماید. یعنی قانونی بدون ضمانت اجرایی. وی می گوید:

«اغنیا رحم به فقرا کنند اما به میل خودشان نه مجبوراً. اگر مجبوری باشد فایده ندارد. نه آنکه به جبر باشد، بل به موجب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند»^{۸۱۵}

نکته‌ی آخر اینکه بهاییان معتقدند با طرح تعدیل معیشت عمومی، ثروت‌های ملل به کلیه‌ی عالم تعلق می‌یابد. روابط اقتصادی ممالک جهان نیز بر اساس تفاهم و بدون سدهای گمرکی با ایجاد یک روش در واحد پول و اوزان استوار می‌گردد.^{۸۱۶} بر هر خواننده‌ی عاقل و با اطلاع از مسائل اقتصادی مضرات توصیه‌های فوق آشکار است.

۸۱۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۱۳۴-۱۳۵ (به نقل از عبدالبهاء).

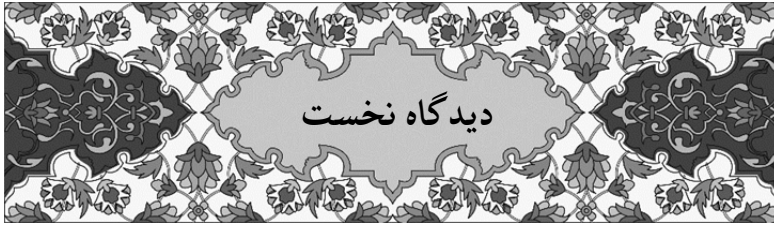
۸۱۴- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۸.

۸۱۵- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۴۸ (به نقل از عبدالبهاء).

۸۱۶- کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، ص ۱۷۰.

به عنوان مثال بدون سدهای گمرکی روشن است چه بر سر اقتصادهای ضعیف و کشورهای توسعه نیافته خواهد آمد و چگونه قدرت‌های اقتصادی و صنعتی عملاً همه‌ی جهان را چپاول خواهند کرد؛ و یا مضرات واحد پولی مشترک بدون آماده‌سازی زیرساخت‌های اقتصادی در جهان چه فجایی را به بار خواهد آورد.

البته راه‌کارهای دیگری هم که بهاییت برای رسیدن به تعدیل معیشت عمومی ارائه داده از نظر منطقی و اجرایی خالی از اشکال نیست.



آیا این تعلیم، ابداع بهائیت است؟

واقعیت این است که تمایل به عدالت اجتماعی، عمری به قدمت حیات بشر بر روی زمین دارد. پیشنهادات مکاتب اقتصادی مختلف برای بهبود معیشت مردم نیز به قرون شانزده و هفده میلادی، باز می‌گردد. تمام این مکاتب، بر این باورند که در حیات اقتصادی بشر، معضلی وجود دارد که برطرف کردن آن لازم و ضروری است. این مکاتب، همواره به دنبال راه چاره‌ای برای معیشت بهتر مردم بوده‌اند و هریک مدعی‌اند اگر طرح‌های پیشنهادی ایشان پیاده شود، اوضاع معیشتی ملت، بهتر خواهد شد. اما آنچه صداقت این ادعا را نمایان می‌کند، نتیجه‌ی حاصل از راهکارهای آنهاست.

بهایت هم به زعم خود، راهکاری پیشنهاد کرده تا شاید با آن بتوان معیشت عموم را تعدیل کرد، اما باید مشاهده کرد آیا این پیشنهاد، در عمل نیز پاسخگو است یا خیر؟

گذشته از بحث مکاتب اقتصادی که پیشینه‌ی آنها به چند صد سال پیش بر می‌گردد، ادیان بزرگ آسمانی نیز هر یک به اهمیت رعایت این اصل در میان امت‌ها تذکر داده‌اند. به ویژه در اسلام، «اقتصاد» جایگاه ویژه‌ای دارد. به گونه‌ای که بخش زیادی از مباحث فقهی اسلام، به موضوع اقتصاد و مسائل مربوط به آن اختصاص یافته است.

کلمه‌ی اقتصاد، در اسلام به معنای میانه‌روی و اعتدال به کار گرفته می‌شود. مانند این آیه: «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ»^{۸۱۷} که یعنی در راه رفتن اعتدال را رعایت کن. و یا این روایت از حضرت رسول(ص) که می‌فرماید:

«من اقتصد اغناه الله، و من بذر اقره الله»^{۸۱۸}

یعنی: هر کس در دخل و خرج میانه‌روی کند خدا بی‌نیازش می‌کند و هر کس اسراف و تبذیر نماید خداوند فقیرش گرداند.

لازم به ذکر است اقتصاد اسلامی، برای برقراری عدالت اجتماعی دو اصل کلی دارد:

الف) اصل همکاری عمومی مانند انفاق:

خداوند در قرآن به انسان‌ها امر به انفاق نموده و برای این عمل خداپسندانه پاداش‌های ویژه‌ای در نظر گرفته است:

«در راه خدا انفاق کنید»^{۸۱۹}

«کسانی که مالشان را شب و روز، و (در) نهان و آشکار انفاق می‌کنند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است و نه ببی بر آنهاست و نه محزون می‌شوند»^{۸۲۰}

ب) اصل توازن اجتماعی مانند خمس و زکات:

۸۱۷- قرآن کریم، سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۹.

۸۱۸- ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۰۰.

۸۱۹- «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۸۲۰- «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۴.

دامنه‌ی احکام اقتصادی در فقه اسلامی بسیار گسترده و دقیق است. به گونه‌ای که فرقه‌ی بهائیت نیز بخش‌های مهمی از احکام مربوط به تعدیل معیشت خود را از فقه اسلامی اقتباس نموده است. به طور مثال، بهاء الله می‌گوید:

«در باره زکات هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند.»^{۸۲۱}

با این حساب، دیگر چه ادعایی برای جدید بودن تعلیم تعدیل معیشت باقی می‌ماند؟ آیا بهائیان این همه آیات و احکام اسلامی را در سفارش مردم به مراعات حال فقرا و سهم نمودن ایشان در اموال خود ندیده‌اند که اینگونه ادعای نوآوری سر می‌دهند؟ آیا فراموش نموده‌اند سخنان امیرالمؤمنین (ع) را که چهارده قرن پیش فرمود:

«خدا را رعایت کنید! خدا را رعایت کنید! درباره‌ی بینوایان و مسکینان و آنها را در زندگی خود شریک سازید.»^{۸۲۲}

«همانا خدای سبحان، روزی فقراء را در اموال سرمایه داران قرار داده است، پس فقیری گرسنه نمی‌ماند جز به کامیابی توانگران، و خداوند از آنان درباره‌ی گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید.»^{۸۲۳}

خلاصه آنکه با وجود سفارشات اکید و رهنمون‌های متعدد در این حوزه در مکاتب غیر دینی و ادیان الهی همچون اسلام، عبدالبهاء به مخاطبانش وانمود می‌کرده مسئله‌ی اقتصاد و تعدیل معیشت از تعلیمات جدید پدرش هست و در هیچ کدام از کتب آسمانی گذشته به آن توجهی نشده است:

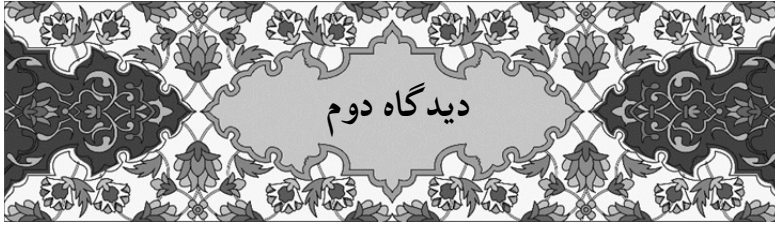
۸۲۱- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۲، ص ۱۴۹.

۸۲۲- «الله! الله! فی الفقراء و المساکین فشار کوهم فی معاشکم ...»: کلینی، کافی، ج ۷، (باب صدقات)، ح ۷، ص ۵۲.

۸۲۳- «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ»: سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸، ص ۵۲۳.

«او (بهاء الله) راه حل و چاره‌ی مسائل اقتصادی را ارائه کرده است. هیچ کدام از کتب مذهبی پیامبران پیشین درباره‌ی این امر مهم بشری سخن نگفته‌اند.»^{۸۲۴}

824- "He has set forth the solution and provided the remedy for the economic question. No religious Books of the past Prophets speak of this important human problem," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 455.



آیا بهایبان و در رأس آنها سران بهاییت، خود به امر تعدیل معیشت و حمایت از فقرا اهتمام داشته‌اند؟

در این بخش به بررسی نمونه‌هایی که این تعلیم توسط بزرگان این فرقه نقض شده است، می‌پردازیم.

۱- تصرف تمام اموال افراد غیر بابی

در مورد تعدیل معیشت در بابیه - که اساس بهاییت بر آن استوار شده - ذکر همین نکته بس که اموال افراد غیر بابی باید مصادره شود:

«باب پنجم از واحد پنجم که در باره‌ی بیان حکم گرفتن اموال کسانی است که به باب ایمان نیاورده‌اند و اگر ایمان آوردند دوباره به ایشان بازگردانید مگر در سرزمین‌هایی که امکان توقیف اموال وجود نداشته باشد (به علت عدم تسلط به آنها)»^{۸۲۵}

۸۲۵- «الباب الخامس من الواحد الخامس فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد التي لا یمكن الاخذ»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۵.

در هر صورت غیر بابیان، محکوم به مرگ هستند. اگر با حکم مذکور، از گرسنگی نمیرند، آخر الامر طبق دستور باب باید کشته شوند.^{۸۲۶}

۲- انواع جریمه‌های خانمان سوز برای بابیان به نفع باب

بابیان بیچاره تا دست از پا خطا کنند باید متقال‌ها طلا و نقره و الماس و یاقوت و مروارید به باب دهند. به موارد زیر توجه کنید:

«در [کتاب] بیان شما نهی شده‌اید که بیش از ۱۹ (معادل ابجد «واحد») کتاب داشته باشید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید، بر شما ۱۹ مثقال طلا (به عنوان جریمه) واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا، شاید پرهیز کار گردید.»^{۸۲۷}

«هر کس دیگری را عمدا ناراحت کند، اگر می‌تواند باید نوزده مثقال طلا، [در غیر این صورت] نوزده مثقال نقره، و [در غیر این صورت] باید نوزده مرتبه استغفار نماید.»^{۸۲۸}

«مقدر شده در باب ششم که از اول شب تا آخر روز خداوند را نوزده بار به وحدانیت یاد کنید و اگر بعد از آگاهی این امر را ترک کنید بر شما واجب می‌شود دادن نوزده (معادل

۸۲۶- «در یوم ظهور حضرت اعلی (یعنی باب) منطوق بیان (دستور دین باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الّا من آمن و صدق. بود:» عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ «من یطلع علی البیان بملک فانه مظهر قهر الله لن تذرف فوق الارض اذا استطاع احدا غیر البابین»: یعنی: هر کس با آگاهی بر دین بیان (یعنی در حالی که مومن به دین بیان است) صاحب حکومت شود، پس او مظهر خشم خداست. پس اگر می‌تواند نباید بر روی زمین کسی را به جز بابیان (زنده) بگذارد: علی محمد باب، لوح هیکل الدین، واحد ۴، باب البهاء.

۸۲۷- «نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان تملکتکم فلیلزمنکم تسعه عشر مثقالا من ذهب حدّا فی کتاب الله لعلکم تتقون»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۱، باب ۷.

۸۲۸- «من یحزن نفسا عامدا فله ان یاتی تسعه عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الّا من الفضة و الّا فلیستغفر الله تسعه عشر مره»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۸.

ابجد «واحد» مثقال الماس زیبا اما اگر فراموش کنید نمی‌خواهد قضای آن را بجا بیاورید.^{۸۲۹}

او در ادامه همین عبارات، برای ذکر نام خودش و محمد و علی و ... قوانین مشابه وضع می‌کند و جریمه‌ها را به صورت ۱۹ مثقال الماس یا طلا، پنج مثقال الماس یا یاقوت قرمز، و پنج مثقال یاقوت زرد تعیین می‌کند. با این اوصاف، برای بایانِ بینوا چه می‌ماند که بخواهند تعدیل معیشت کنند؟

۳- ربا خوری

رباخوری در تمام ادیان ابراهیمی حرام شمرده شده است. اگرچه رباخوری برای ربا گیرنده بسیار پر سود می‌نماید، اما معمولاً مایه‌ی ضرر و بدبختی ربا دهنده و عامل بر هم خوردن تعادل معیشت است. بهاء الله، بدون پیش بینی اثرات سوءِ دستوراتش، رباخوری را حلال اعلام می‌کند. در گنجینه‌ی حدود و احکام از قول بهاء الله چنین نقل شده:

«اکثری از مردم محتاج به این فقره مشاهده می‌شوند، چه اگر ربی در میان نباشد، امور معطل و معوق خواهد ماند ... لذا فضلا علی العباد، ربا را مثل معاملات دیگر که ما بین مردم متداول است، قرار فرمودیم یعنی ربح نقود (سود پول)، از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد، حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط (شادمانی) به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند»^{۸۳۰}

۸۲۹- «قد قدر فی الباب السادس ان یذکر الله بذكر توحیده تسعه عشره مره من اول لیلکم الی آخر نهارکم و ان ترکتم بعد علمکم لیلزمنکم عدد الواحد مثقالا من الالماس الابهی و ان نسیتم لم یکن علیکم قضاء»: علی محمد باب، لوح هیکل الدین، واحد ۱، باب ۶

۸۳۰- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۴، ص ۲۰۲.

روا شمردن موضوعاتی مانند رباخواری، نوید جامعه‌ای سرمایه داری را می‌دهد که هرگز به تعدیل معیشت نمی‌انجامد. چراکه براساس منافع سرمایه داران حرکت کرده و پویایی را از اقتصاد سلب می‌کند. در حالی که دین اسلام، ربا را همتای بزرگ‌ترین گناهان دانسته و آن را به منزله‌ی اعلان جنگ با خدا برشمرده است.^{۸۳۱}

توجه بهاء‌الله برای حلال کردن ربا این است که «اگر ربی در میان نباشد، امور معطل و معوق خواهد ماند.»^{۸۳۲} آیا خداوند در ادیان گذشته از این امر خبر نداشته که آن را حرام اعلام کرده است؟

بهاء‌الله در ادامه اعلام می‌کند هدف از حلال شمردن ربا این بوده که «اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط (شادمانی)» به یاد او مشغول شوند. اما مسئله اینجاست که قدر مسلم، داشتن وام ربوی موجب روح و ریحان و فرح و شادی نمی‌شود بلکه در بسیاری از مواقع کاملاً بر عکس است و وام دهنده را از درون فرسوده کرده و به خاک سیاه می‌نشانند.

ظاهراً این دستور بهاء‌الله آن قدر اثر سوء بر معیشت بهاییان داشته که عبداله‌ها را وادار نموده قاطعانه دستور دهد کسی در معاملات ربوی شرکت نکند:

«من بعد تنزیل بنفسی ندهید زیرا عبداله‌ها تنزیل دوست ندارد ولو اینکه مشروع است مگر قرض الحسنه اما از احدی تنزیل مگیرید.»^{۸۳۳}

۸۳۱- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»: یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و اگر ایمان دارید، آنچه از ربا باقی مانده رها سازید. و اگر (چنین) نکنید پس بدانید به جنگ با خدا و فرستاده‌اش برخاسته‌اید»: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیات ۲۷۸ و ۲۷۹.

۸۳۲- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۴، ص ۲۰۲.

۸۳۳- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۴، ص ۲۰۴ (به نقل از عبداله‌ها).

باز هم تناقضی آشکار میان دستورات پدر و پسر. جالب این جاست که عبدالبهاء صرفاً مفسّر سخنان بهاء‌الله است و حق لغو دستورات او را ندارد. و عجیب‌تر اینکه کاری را که بهاء‌الله به خاطر لطف به بندگان (فضلاً علی العباد) حلال کرده عبدالبهاء به خاطر تمایلات شخصی عبدالبهاء تنزیل دوست ندارد) ممنوع اعلام می‌کند.

۴- مجازات خنده آور برای زنا

بهاء‌الله، درباره‌ی زنا، چنین دستور داده است که:

«به درستی که خدا حکم کرده برای هر مرد زناکار و زن زناکار دیه‌ای^{۸۳۴} حتمی را برای بیت‌العدل و آن دیه، نه مثقال طلاست و اگر آن دو تکرار کردند بار دیگری، باید دو برابر آن جریمه (قبلی) را بدهند.»^{۸۳۵}

تکرار عمل زنا، جریمه‌ی زناکار را به صورت تضاعف هندسی بالا می‌برد. یعنی هر بار باید دو برابر دفعه‌ی پیش جریمه پرداخت کند.^{۸۳۶} این مجازات آن قدر غیر کاربردی و غیر عقلانی بوده که بیت‌العدل آن را معلق کرده و همانند بسیاری دیگر از احکام مشکل دار بهائیت آن را به آینده‌ی نامشخص مؤکول کرده تا جلوی هرگونه انتقاد را بگیرد. البته در آینده هم مشکل این

۸۳۴- دیه پولیست که به علت ضرب و جرح ناحق به شخصی که مورد ضرب جرح قرار گرفته از طرف شخصی که ضرب و جرح را انجام داده پرداخت می‌شود. بهاء‌الله که ظاهراً معنی بدیهی این واژه را نمی‌دانسته و از آن به معنی «جریمه» استفاده کرده است!

۸۳۵- «قدحکم الله لكل زان و زانیه دیه مسلمة الی بیت‌العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عادا مره اخری عودوا بضعف الجزاء ... دفعه اولی نه مثقال، ثانی هجده مثقال، ثالث سی و شش مثقال، الی آخر دو مقدار جزای سابق ...»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۱، صص ۳۰۰-۳۰۱ (به نقل از اقدس).

۸۳۶- «وزن نه مثقال بیانی معادل است با ۳۲/۷۷۵ گرم. در باره اجرای حکم جزای زانی غیر محصن و غیر محصنه حضرت بهاء‌الله تصریح می‌فرمایند که تکرار زنا سبب می‌گردد که مقدار جزای قبلی طبق قانون تضاعف هندسی مضاعف شود (سؤال و جواب، فقره ۲۳)»: بهاء‌الله، اقدس، فصل یادداشت‌ها و توضیحات، شماره‌ی ۷۸ (زنا، بند ۴۹)، صص ۱۵۸-۱۵۹.

حکم حل نخواهد شد. به مثال زیر توجه کنید تا معلوم شود کسی که این حکم را صادر کرده چگونه به عواقب آن نیاندیشیده است.

فرض کنید شخصی ۱۰۱ بار زنا کند (در جوامع منحط غربی که متاسفانه قبح این عمل شنیع از میان رفته این امر به سادگی در طول یک سال می‌تواند رخ دهد)، آنگاه طبق دستورالعمل بهاء الله این شخص باید به اندازه‌ی مقدار زیر طلا به بیت العدل بپردازد:

(۹ مثقال) ضرب در (۲ به توان ۱۰۰)

رقم فوق برابر می‌شود با ۴۱۰۷۱۸۷۹۴۴۷۳۹۴۶۳۲۶۰۸۴۹۳۱۸۳۸۵۴ کیلوگرم. این مقدار برابر است با حدودا ۸۰۰۰ برابر وزن زمین. یعنی هر کدام از اشخاص خاطی باید ۸۰۰۰ برابر وزن زمین به بیت العدل طلا پرداخت کنند!

حتی اگر فردی ۲۱ بار (کمتر از ماهی دو بار در سال) زنا انجام دهد، حدودا باید ۳۴۰۰۰ کیلو طلا پرداخت کند.

معلوم نیست جامعه‌ای که با احکام این چنینی اداره می‌شود چگونه قادر به برقراری تعدیل معیشت خواهد بود.

۵- ناقضین عهد و طرد شدگان

ناقضین عهد و طرد شدگان باید از خانواده‌ی خود به طور کامل جدا شده و به فکر تشکیل زندگی جدیدی باشند. آنان حق هیچ گونه ارتباط با افراد خانواده‌ی خود حتی در حد سلام کردن ندارند. در صورتی که شخص طرد شده نان آور خانواده باشد، خانواده‌ی او از معیشت خود محروم خواهند شد و اگر شخص طرد شده خود محتاج فرد دیگری برای تامین روزی خود باشد،

او نیز از معیشت محروم می‌شود. این حکم بهاییت نیز هیچ سازگاری با تعدیل معیشت عمومی ندارد.

۶- خانه‌ی مسکونی میّت

بر اساس حکم بهاء الله، خانه‌ی مسکونی میّت متعلّق به پسر بزرگ خانواده است:

«و قرار دادیم خانه‌ی مسکونی و لباس‌های مخصوص متوفّی را برای فرزندان ذکور و نه برای دختران و سایر وراث»^{۸۳۷}

حتی اگر فرد در گذشته هیچ چیز دیگری از خود به جای نگذاشته باشد، باز هم خانه‌ی مسکونی، متعلّق به پسر بزرگ است و به دیگر وراث ابداً تعلق نمی‌گیرد. عبدالبهاء می‌گوید:

«بیت مسکون در هر صورت مال بکر است. خواه از میت چیز دیگری باقی ماند یا نماند ولد بکر از سایر اموال نیز سهم خویش می‌برد»^{۸۳۸}

کجای این حکم که تمام ارثیه در اختیار یک فرد قرار می‌گیرد و بقیه‌ی وراث از آن محروم می‌شوند با تعدیل معیشت سازگاری دارد؟

۷- مجازات دزد

طبق دستور بهاء الله باید دزد را به شکل زیر مجازات کرد:

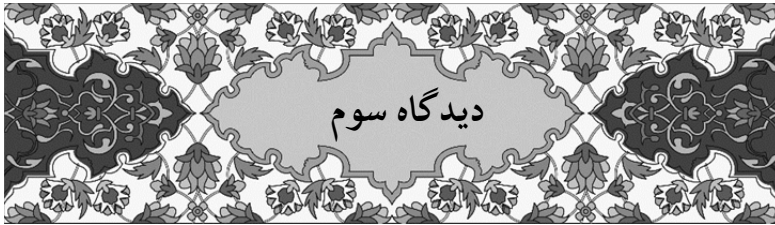
۸۳۷- «و جعلنا الدار المسکونه و الالبسه المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوراث»: بهاء الله، اقدس، بند ۲۵، ص ۲۳.

۸۳۸- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۸.

«دزد را [بار اول] زندانی سپس تبعید و در بار سوم علامتی بر پیشانی‌ش بگذارید تا او توسط آن شناخته شود و در شهر ها و سرزمین های خدا پذیرفته نشود.»^{۸۳۹}

فرد طرد شده، با جدا شدن از جامعه‌ی بهایی این امکان را دارد که بالاخره جایی دیگر خود را مشغول کند و در آمدی کسب نماید، اما دزد باید از شهر اخراج شده و در هیچ جامعه‌ای پذیرفته نشود. در واقع در مسلکی که مدعی «تعدیل معیشت عمومی» است، افرادی وجود دارند که طبق دستور همین مسلک کلا از معیشت و حضور در اجتماع محروم هستند.

۸۳۹- «قد كتب على السارق النفي و الحبس و فى الثالث فاجعلوا فى جبينه علامة يعرف بها لئلا تقبله مدن الله و دياره»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۴۵، ص ۴۳.



آیا این تعلیم از نظر عقلی و منطقی، صحیح است؟

اینکه ثروتمندان، به فقرا توجه کنند و شرایط به گونه‌ای مدیریت گردد که معیشت همگان در تعدیل باشد، جمله‌ای کاملاً منطقی است. اما تا وقتی برای این هدف، راهکاری ارائه ندهیم، فاقد ارزش است.

پس این بار به جای بررسی عنوان تعلیم، راهکارهای پیشنهادی بهایبان برای دستیابی به تعدیل معیشت را از نظر عقلی ارزیابی می‌نماییم. خصوصاً اینکه بهایبان معتقدند مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم، جز با تعالیم ایشان مرتفع نمی‌گردد. عبدالبهاء می‌گوید:

«این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حلّ تامّ نیابد بلکه ممتنع و محال»^{۸۴۰}

عبدالبهاء معتقد است رفع مشکلات اقتصادی را باید از دهقانان آغاز کرد. چراکه تعداد ایشان نسبت به سایر صنوف بیشتر است و تأثیرگذاری شدیدتری بر جامعه دارند. وی می‌گوید:

«این مسئله اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود تا منتهی باصناف دیگر گردد. زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف اضعاف مضاعف است. لهذا سزاوار چنانست که از دهقان ابتدا شود و دهقان اولّ عامل است در هیئت اجتماعی. باری، در هر قریه‌ای باید که از عقلاء آن قریه انجمنی تشکیل شود که قریه در زیر اداره آن انجمن باشد و همچنین یک مخزن عمومی تأسیس شود

۸۴۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۵.

و کاتبی تعیین گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود.^{۸۴۱}

نکنتهی مشکل زا در راه حل مذکور این است که طرح پیشنهاد شده، اقشار مرفّه جامعه را رها کرده و سراغ دهقان‌ها و کشاورزان رفته که عمدتاً قشر ضعیف جامعه محسوب می‌شوند. او از دهقان‌ها خواسته تا سرمایه‌ی خود را در اختیار دیگر نیازمندان بگذارند در حالیکه نقش ثروتمندان و مرفّهان جامعه را در این طرح مشخص نکرده است.

استدلال عبدالبهاء برای این کار هم جالب است. او می‌گوید چون دهقان‌ها از همه‌ی اصناف پر جمعیت ترند باید از آنها شروع شود! آیا بهتر نیست برای تعدیل معیشت عمومی از قشر کم جمعیت و سرمایه دار جامعه شروع کنیم و نه قشر بدبخت و پر جمعیت جامعه؟

بهایبان به منظور جلوگیری از تراکم سرمایه نزد چند سرمایه دار معدود، راه‌هایی پیشنهاد کرده‌اند و مدعی هستند با اجرای این راهکارها به مرور زمان،^{۸۴۲} ثروت به صورت عادلانه توزیع می‌گردد. این راهکارها عبارتند از:

راهکار نخست: ارث

یکی از راهکارهای بهاییت برای ایجاد تعدیل معیشت همگانی، مبحث تقسیم ارث است. آنها پیشنهاد می‌کنند برای جلوگیری از انباشت ثروت، ماترک متوفی بین هفت طبقه تقسیم شود.^{۸۴۳}

۸۴۱- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۱۳۵-۱۳۶.

۸۴۲- عبدالبهاء: «(حل مسائل اقتصادی) چون بمقتضای زمان است لابد جاری می‌شود»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۹.

۸۴۳- سهم فرزندان: ۱۰۸۰ سهم؛ سهم همسران: ۳۹۰ سهم؛ سهم پدران: ۳۳۰ سهم؛ سهم مادران: ۲۷۰ سهم؛ سهم برادران: ۲۱۰ سهم؛ سهم خواهران: ۱۵۰ سهم و سهم معلمین: ۹۰ سهم، از کل ۲۵۲۰ سهم. برگرفته از: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۱۷، ۱۱۸ و ۱۱۹.

در ضمن تحت شرایط خاصی بخشی از ارثیه به بیت‌العدل تقدیم می‌گردد.^{۸۴۴} یکی از موارد مصرف عایدات بیت‌العدل، با صلاحدید اعضای آن، می‌تواند در راستای تعدیل معیشت باشد.

فارغ از اینکه بیت‌العدل، این درآمد را در راه تعدیل معیشت خرج نماید و یا صلاح بداند در مسیر تبلیغ بهاییت و ... هزینه نماید، شرط اجرای این حکم، عدم وجود وصیت‌نامه‌ی متوفی در زمان حیاتش است.^{۸۴۵} یعنی اگر فردی در زمان حیات خود وصیت نماید که دارایی‌اش چگونه تقسیم گردد، هیچ تضمینی برای تقسیم ارث بین هفت طبقه یا پرداخت به بیت‌العدل وجود نخواهد داشت.

پس چنین راهکاری به تعدیل معیشت نمی‌انجامد. خصوصاً اینکه در این آیین، به بهایان اکیدا توصیه شده وصیت‌نامه داشته باشند. عبدالبهاء در این باره می‌گوید:

«هر نفسی مکلف بر وصیت است بلکه فرض و واجب است و صریح نصوص الهیه است که در حالت صحّت خویش باید حکماً وصیت نماید و بحسب میل خودش هر نوعی که بخواهد وصیت کند و آن وصیت‌نامه را مختوم بدارد و بعد از وفاتش باز شود و بموجب آن عمل گردد. در اینصورت شخص متوفی میدانی وسیع دارد که در زمان حیات خود بهر قسمی که میل دارد وصیت نماید تا مجری شود.»^{۸۴۶}

بنابراین به سه دلیل عمده، تقسیم ارث نمی‌تواند راهکار مناسبی برای برقراری تعدیل معیشت باشد:

۸۴۴- مثل مواقعی که یکی از طبقات هفت گانه وجود نداشته باشد.

۸۴۵- «این احکام در وقتی است که کسی وفات کند و وصیتی ننماید»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۷.

۸۴۶- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۷۲.

۱. بر بهایان واجب است وصیت‌نامه داشته باشند.^{۸۴۷} ایشان می‌توانند به هرگونه‌ای که می‌پسندند، مایملک خویش را به ارث بگذارند.^{۸۴۸} شرط تقسیم ارث بین هفت طبقه نداشتن وصیت‌نامه است.^{۸۴۹}
۲. به فرض عدم وجود وصیت‌نامه و تقسیم ارث بین هفت طبقه‌ی مذکور نیز عمده‌ی ثروت، بین خانواده‌ی شخص متوفی باقی می‌ماند. چراکه شش طبقه از این هفت طبقه، همسر، فرزند، والدین و خواهر، برادرهای متوفی هستند.
- طبقه‌ی هفتم نیز که معلم است، کمترین سهم را دارد. خصوصاً اینکه اگر متوفی بیش از یک معلم داشته باشد، سهم الارث، بین ایشان به طور مساوی تقسیم می‌گردد.^{۸۵۰}
۳. به فرض عدم وجود وصیت‌نامه، و نیز بروز شرایط خاصی مثل فقدان یکی از هفت طبقه، بخشی از ارثیه، به بیت‌العدل پرداخت می‌گردد.^{۸۵۱} این مال هم لزوماً صرف کمک به فقرا و نیازمندان و برقراری تعدیل معیشت نمی‌شود. بلکه ممکن است طبق صلاحدید بیت‌العدل صرف موارد متعدد دیگر مانند تبلیغ آیین بهاییت گردد.

۸۴۷- «هر نفسی مکلف بر وصیت است بلکه فرض و واجب است و صریح نصوص الهیه است که در حالت صحت خویش باید حکماً وصیت نماید و بحسب میل خودش هر نوعیکه بخواهد وصیت کند و آن وصیت‌نامه را مختوم بدارد و بعد از وفاتش باز شود و بموجب آن عمل گردد. در این صورت شخص مُتَوَفَّى میدانی وسیع دارد که در زمان حیات خود بهر قسمی که میل دارد وصیت نماید تا مجری شود»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۱۵ (به نقل از عبدالبهاء).

۸۴۸- «آیا نفسی مختار است در مال خود با بودن ذریه و سایر ورثه، ترکه و مایملک خود را بدیگری و یا بیک نفر از ورثه مصالحه و یا هیبه نماید و سایر ورثه را بی بهره کند و یا نمیتواند؟ هذا ما نزله الوهاب فی الجواب هر نفسی در مال خود مختار است»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۱۴ (به نقل از بهاء‌الله).

۸۴۹- «این احکام در وقتی است که کسی وفات کند و وصیتی ننماید»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۷.

۸۵۰- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۰.

۸۵۱- به طور مثال می‌توان به این حکم اشاره نمود: «اگر نفسی بمیرد و ذریه نداشته باشد حقوق ذریه به بیت‌العدل راجع است»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۳.

راهکار دوم: مالیات

در بهاییت، مالیات به دو گونه است: مالیات حکومتی و مالیات دینی

«مالیات حکومتی» مبلغی است که حکومت‌ها طبق قوانین اقتصادی خویش معین می‌کنند و مردم به واسطه‌ی قانون و مقررات کشور تابعه مجبور به پرداخت آن هستند. بسیار پیشتر از اینکه بهاییتی هم تأسیس گردد، حکومت‌ها این مالیات را وضع نموده بودند. بنابراین مبدع این بخش از تعدیل معیشت، قطعا بهاییان نیستند.

از این گذشته، محل مصرف مالیات حکومتی، بسته به شرایط و سیاست هر کشور می‌تواند متفاوت و متعدد باشد. مثلا می‌تواند صرف خرید اسلحه و تدارک جنگ شود، می‌تواند برای مرفهین، رفاه بیشتری تولید کند، می‌تواند برای فقرا نیز هزینه شود. لذا این نوع مالیات، نه ربطی به ابتکار بهاییان و تعلیم تعدیل معیشت‌شان دارد و نه لزوماً به تعدیل معیشت می‌انجامد.

«مالیات دینی» مبلغی است که به واسطه‌ی احکام دینی افراد ملزم به پرداخت آن هستند. مثلا در بهاییت، مبحثی به نام عشریه وجود دارد که در واقع مالیات تصاعدی محسوب می‌گردد. عبدالبهاء می‌گوید:

«انصاف نیست که از هر دو (فقیر و غنی) یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست ... لهذا قوانینی بر این منوال لازم است ... حالا شریعت الله را بشما بگوئیم ... زراع در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیا و فقرا بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد. آنوقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده‌اند از آنها چیزی گرفته نمیشود. باری جمیع حاصلات و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت ضروری به او داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی که

فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار کیلو حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر عشر از او گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی مانده خرج مصارف عمومی میشود.»^{۸۵۲}

این راهکار هم تعدیل معیشت عمومی را پیاده نمی کند زیرا غنی ثروتمند باقی می ماند و فقیر هم چیزی به اموالش اضافه نمی شود. تنها کسی که این وسط نفع می برد چند نفر قلیل «عاجزان» ده هستند که آنها هم به اندازه ی بخور و نمیر از این اموال بهره می برند. بقیه ی اموال صرف کارهای عام المنفعه می شوند که مستقیماً اثری در تعدیل معیشت مردم و خرج زندگی آنان ندارند. این راهکار ممکن است در تئوری جالب باشد اما در عمل فقط درد چند نفر عاجز را دوا می کند و شبیه سیستم های مالیاتی است که از دیرباز در سراسر جهان وجود داشته اند.

در حال حاضر این مالیات (عشر) جزو واردات بیت‌العدل محسوب می گردد^{۸۵۳} و طبق صلاحدید بیت‌العدل به مصرف می رسد. همانطور که در مبحث ارث نیز تذکر داده شد، ایشان می توانند این پول را صرف امور متعدد دیگر (مانند تبلیغ آیین شان) کنند. کما اینکه هر جا هم نشانی از رسیدگی بهاییان به محرومان و دستگیری از اقشار آسیب پذیر دیده می شود، تبلیغ آیین شان نیز به وضوح رؤیت می گردد. در واقع ایشان به نیت تبلیغ بهائیت و تاثیر گذاری بر اذهان مردم، برای بی بضاعتان هزینه می کنند. وگرنه چه اصراری به افشای هویت خویش و آموختن تعالیم خود به آنها دارند؟

۸۵۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۱۴۸، ۱۴۹-۱۵۰.

۸۵۳- «این مخزن هفت واردات دارد و عشریه رسوم حیوانات مال بیوارث لُقَطَه یعنی چیزیکه یافته شود و صاحب نداشته باشد دَفینه اگر پیدا شود ثلثش راجع باین مخزن است. معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرعات»؛ اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، فصل واردات بیت‌العدل، ص ۲۲۴.

راهکار سوم: حقوق الله

وقتی ثروت خالص یک فرد بهایی، به معادل بهای ۱۹ مثقال طلا برسد، باید ۱۹ درصد آن را به عنوان حقوق الله به بیت‌العدل پرداخت نماید. در کتاب گنجینه حدود و احکام در باره‌ی حقوق الله چنین آمده است:

«در الواح الهیه نازل شده هر گاه کسی مالک شود معادل نوزده مثقال ذهب را باید حقّ الله را از آن ادا نماید.»^{۸۵۴}

پرداخت حقوق الله برای بهاییان واجب است^{۸۵۵} اما کسی حق ندارد افراد را مجبور به پرداخت نماید.^{۸۵۶}

نکته‌ی نخست:

به فرض پرداخت اختیاری حقوق الله توسط بهاییان، این پول می‌تواند صرف موارد متعددی بشود که لزوماً ربطی به تعدیل معیشت هم نداشته باشد.

نکته‌ی دوم:

حکم پرداخت حقوق الله در بهائیت، شبیه حکم خمس در اسلام است. در اسلام، ۲۰ درصد مال باقیمانده از مصارف سالانه، به عنوان خمس پرداخت می‌گردد، در بهائیت ۱۹ درصد.

۸۵۴- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۹، ص ۹۴.

۸۵۵- «ادای حقوق ... از فرائض واجبه احبای الهی است»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۹، ص ۱۰۱.

۸۵۶- «احدی حقوق الهی را مطالبه نکند و این فقره معلق باقبال خود نفوس بوده»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۹، ص ۱۰۵.

پرداخت حقوق الله برای بهایان واجب معرفی شده، خمس هم برای مسلمانان واجب است. در هیچ کدام هم اجبار بیرونی وجود ندارد.

پس آنچه بهایان به آن امید دارند بتواند تعدیل معیشت ایجاد کند، تقلیدی ناقص^{۸۵۷} از دستوری است که هزار و چند صد سال پیش، اسلام آن را مطرح کرده است. البته جالب اینجاست که نصف خمس مستقیماً به دست نیازمندان می‌رسد اما حقوق الله بهایان همگی به بیت العدل تعلق دارد.

راهکار چهارم: زکات

راهکار دیگری که بهاییت برای رسیدن به تعدیل معیشت پیشنهاد می‌کند، همان زکات اسلام است. در کتاب گنجینه حدود و احکام بهایان، از قول بهاء الله چنین آمده است:

«در باره زکات هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند.»^{۸۵۸}

بهاء الله می‌گوید:

«نوشته شده است بر شما اینکه زکات قوت‌ها و سایر چیزها را بدهید. این حکمی است از جانب نازل کننده آیات در این صحیفه منیع، و در آینده نصاب و اندازه‌ی زکات آنها را بیان خواهیم کرد؛ هر موقعی که اراده نمائیم، و خداوند آنچه را بخواهد به علم خود تفصیل می‌دهد و او دانا و حکیم است.»^{۸۵۹}

۸۵۷- در اسلام، خمس به باقیمانده‌ی مال تعلق می‌گیرد. یعنی اگر از مصارف سالانه‌ی شخص، مالی اضافه آمد، یک پنجمش را بایدانفاق کند. اما در بهاییت، از عین مال، ۱۹ درصد برداشت می‌گردد. یعنی پیش از آنکه صاحب مال بداند آیا درآمدش برای مصرف سالانه‌ی خویش کفایت می‌کند یا نه، نوزده درصد از درآمدش را باید انفاق کند.

۸۵۸- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۲، ص ۱۴۹.

۸۵۹- «قد کتب علیکم ترکیب الاقوات و مادونها بالزکاة هذا ما حکم به منزل الآیات فی هذا الرق المنیع سوف نفصل لکم نصابها اذا شاء الله و اراد انه یفصل ما یشاء من عنده انه لهو العلام الحکیم»: بهاء الله، اقدس، بند ۱۴۶، ص ۱۳۸.

بنابراین بهایان باید در مورد غلات اربع (گندم، جو، خرما، کشمش)، شتر، گاو و گوسفند، مطابق دستورهای اسلامی زکات بدهند. با وجودی که بهاءالله قول داده در آینده جزییات زکات را بیان کند، اما گویا هنوز اراده نفرموده‌اند و بهایان را بلا تکلیف رها کرده‌اند. در بخش توضیحات کتاب اقدس چنین آمده است:

«نظر باینکه حدّ معافیت و نوع عایدات و موعد اداء، زکات و حدّ نصاب در موارد مختلفه هیچ یک در قرآن مجید ذکر نشده است، لهذا اتخاذ تصمیم در این مسائل منوط به قرار بیت‌العدل اعظم در آینده است و تا آن زمان به فرموده حضرت ولی امرالله باید احبّاء در خور توانائی و مقدورات خویش مرتّباً به صندوقهای امری تبرّع نمایند.»^{۸۶۰}

با این حساب، حکم زکاتِ بهائیت که اصل آن از اسلام وام گرفته شده، به دلیل عدم شفافیت در جزییات، تا زمانی که بیت‌العدل تصمیم ویژه‌ای اخذ نماید، قابلیت اجرا ندارد. لذا به بهایان امر شده تا آن هنگام که بالاخره تکلیف این حکم مشخص شود، هر کس هر میزان که می‌تواند به صندوق امری کمک کند.

آیا چنین راهکارهایی قرار است جهان بشری را از جمیع مشکلات اقتصادی برهاند؟ آیا آن هنگام که عبدالبهاء می‌گوید مشکلات اقتصادی جز با به کارگیری تعالیم و راهکارهای بهائیت، محال است که حل شود^{۸۶۱} مقصودش چیزی و رای راهکارهای بررسی شده، بوده است؟

بیشتر راهکارهای فوق اثر قابل توجهی بر تعدیل معیشت مردم جامعه ندارند و صرفاً راهی برای اخذ مالیات از مردم برای استفاده در امور حکومتی و اجتماعی و اداره مملکت هستند. این

۸۶۰- بهاءالله، اقدس، فصل یادداشت‌ها و توضیحات، شماره‌ی ۱۶۱ (زکات، بند ۱۴۶)، ص ۲۱۴.

۸۶۱- «این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حلّ تامّ نیابد بلکه ممتنع و محال»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۵.

روشِ برخوردار نه جدید است نه تحسین بر انگیز. بلکه کاری است که در اکثر جوامع انجام می‌شده و می‌شود.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!





بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۸۶۲}

۱. آیا تعلیم «تعدیل معیشت عمومی» جدید است؟

عبدالبهاء: «او (بهاء الله) راه حل و چاره‌ی مسائل اقتصادی را ارائه کرده است. هیچ کدام از کتب مذهبی پیامبران پیشین درباره‌ی این امر مهم بشری سخن نگفته‌اند.»^{۸۶۳}

بهاء الله: «درباره زکات هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند.»^{۸۶۴}

۲. بالاخره ربا خوب است یا بد؟ آیا عبدالبهاء فضل خدا بر بندگانش را دوست

ندارد؟

بهاء الله: ربا را به عنوان فضل خدا بر بندگان حلال کردیم.^{۸۶۵}

عبدالبهاء: ربا اگر چه حلال است ولی من آن را دوست ندارم. ربا خوری نکنید!^{۸۶۶}

863- "He has set forth the solution and provided the remedy for the economic question. No religious Books of the past Prophets speak of this important human problem," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 455.

۸۶۴- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۲، ص ۱۴۹.

۸۶۵- «اکثری از مردم محتاج به این فقره مشاهده می‌شوند، چه اگر ربحتی در میان نباشد، امور معطل و معوق خواهد ماند ... لذا فضلا علی العباد، ربا را مثل معاملات دیگر که ما بین مردم متداول است، قرار فرمودیم یعنی ربح نقود (سود پول)، از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد، حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط (شادمانی) به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۴، ص ۲۰۲.

۸۶۶- «من بعد تنزیل بنفسی ندهید زیرا عبدالبهاء تنزیل دوست ندارد ولو اینکه مشروع است مگر قرض الحسنه اما از احدی تنزیل مگیرید»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۴، ص ۲۰۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۳. کمک به نیازمندان اجباری است یا اختیاری؟

عبدالبهاء: کمک به نیازمندان باید اختیاری باشد.^{۸۶۷}

عبدالبهاء: کمک به نیازمندان باید با اجبار قانون باشد.^{۸۶۸}

۴. تعدیل معیشت یا پرداخت چند تن طلا به بیت‌العدل؟

عبدالبهاء: یکی از تعالیم مهم بهائیت تعدیل معیشت است.^{۸۶۹}

بهاء الله: جریمه‌ی زناکار برای بار بیستم و یکم، پرداخت حدود ۳۴ تن طلا به بیت‌العدل و برای بار صد و یکم پرداخت ۸۰۰۰ برابر وزن زمین طلا است.^{۸۷۰}

۸۶۷- «اغیا رحم به فقرا کنند اما به میل خودشان نه مجبوراً. اگر مجبوری باشد فایده ندارد. نه آنکه به جبر باشد، بل به موجب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۴۸ (به نقل از عبدالبهاء).
 ۸۶۸- «شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخص دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد. این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغیا باید خودشان زیادی مال خود را بفقرا انفاق کنند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۵.
 (به نقل از عبدالبهاء)

۸۶۹- «تعلیم ششم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت حیات است ... امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۸.
 ۸۷۰- «قدحکم الله لكل زان و زانیه دیه مسلمة الی بیت‌العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عادا مره اخری عودوا بضعف الجزاء ... دفعه اولی نه مثقال، ثانی هجده مثقال، ثالث سی و شش مثقال، الی آخر دو مقدار جزای سابق ...» یعنی: «به درستی که خدا حکم کرده برای هر مرد زناکار و زن زناکار دیه‌ای حتمی را برای بیت‌العدل و آن دیه، نه مثقال طلاست و اگر آن دو تکرار کردند بار دیگری، باید دو برابر آن جریمه (قبلی) را بدهند»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۱، صص ۳۰۰ و ۳۰۱ (به نقل از اقدس)؛ و «وزن نه مثقال بیانی معادل است با ۳۲/۷۷۵ گرم. در باره اجرای حکم جزای زانی غیر محصن و غیر محصنه حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که تکرار زنا سبب می‌گردد که مقدار جزای قبلی طبق قانون تضاعف هندسی مضاعف شود (سؤال و جواب، فقره ۲۳)». بهاءالله، اقدس، فصل یادداشت‌ها و توضیحات، شماره‌ی ۷۸ (زنا، بند ۴۹)، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۵. باید بین انسان‌ها مساوات کامل باشد یا نباشد؟

عبدالبهاء: باید مساوات به معنی کامل کلمه، بین همه‌ی انسان‌ها برقرار شود.^{۸۷۱}

عبدالبهاء: نباید بین همه‌ی انسان‌ها مساوات برقرار نمود چون عقل‌های‌شان متفاوت است.^{۸۷۲}

۶. خداوند، انسان‌ها را یکسان خلق نموده یا خیر؟

عبدالبهاء: خداوند، همه‌ی انسان‌ها را یکسان و بدون هیچ تفاوتی خلق کرده است.^{۸۷۳}

عبدالبهاء: خداوند، انسان‌ها را یکسان خلق نکرده، بعضی عاقل خلق شده‌اند و برخی کلا از عقل محرومند.^{۸۷۴}

۸۷۱- «سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تام. عدل چنین اقتضا مینماید که حقوق نوع انسانی جمیعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه هیئت اجتماعی است»؛ اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰ (به نقل از عبدالبهاء).
 ۸۷۲- «مساوات ممکن نیست ... زیرا در ایجاد بشر مختلفند. بعضی در درجه اول عقلند و بعضی درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند. حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلاّی عقل است با نفسی که هیچ عقلی ندارد، مساوی باشد؟»؛ اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۸۷۳- «خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود ... در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی نگذاشته. جمیع را یکسان خلق کرده ... در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته»؛ اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۲ (به نقل از عبدالبهاء).
 ۸۷۴- «نمی شود بشر یکسان باشد. زیرا در ایجاد بشر مختلفند. بعضی در درجه اول عقلند و بعضی درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند. حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلاّی عقل است با نفسی که هیچ عقلی ندارد، مساوی باشد؟»؛ اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۳۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۷. تعدیل معیشت یا محروم کردن برخی از معیشت؟

وقتی دوره‌ی سلطنت طلایی بهایی فرا رسد دزدان^{۸۷۵} و افراد طرد شده^{۸۷۶} از جامعه اخراج شده و از نظر معیشت در تنگنا قرار خواهند گرفت.

۸۷۵- «قد كتب على السارق النقي و الحبس و فى الثالث فاجعلوا فى جبينه علامه يعرف بها لئلا تقبله مدن الله و دياره»: یعنی «دزد را (بار اول) زندانی سپس تبعید و در بار سوم علامتی بر پیشانی‌اش بگذارید تا او توسط آن شناخته شود و در شهرها و سرزمین

های خدا پذیرفته نشود»: بهاءالله، *قدس*، بند ۴۵، ص ۴۳

۸۷۶- هیچ کس حق ارتباط با این افراد را ندارد.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه

۱- آیا «تعدیل معیشت عمومی» تعلیم جدیدی است؟

اگر ایجاد تعدیل معیشت عمومی به صرف ادعا باشد، مکاتب اقتصادی مختلفی، سال‌ها پیش از بهاء‌الله ادعای این امر را داشته‌اند. آنچه مهم است ارائه‌ی راهکار اثربخشی است که به این نتیجه منجر گردد.

راهکارهای پیشنهادی بهاییت نیز یا کپی برداری از دیگران است (مانند زکات که از اسلام تقلید شده است و یا گرفتن خراج از دهقانان) و یا ضمانت اجرایی ندارد.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

بحث حلال اعلام شدن «ربا» که خود باعث برهم خوردن تعادل معیشت جامعه است و وضع جریمه‌ها و مجازات‌های در تضاد با این تعلیم، نمونه‌هایی از عدم وفاداری بهاییان به این تعلیم است.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

از آنجا که رفع مشکلات اقتصادی جامعه، کاملاً عقلانی و مورد سفارش اکید اسلام نیز هست، به بررسی خروجی راهکارهای پیشنهادی بهاییت پرداختیم. مثلاً ارث که به عنوان راهکاری ویژه برای پخش اموال در طبقات، معرفی گردیده، در صورتی قابل اجرا به شیوه‌ی فوق است که متوفی وصیت‌نامه‌ای تنظیم نکرده باشد. و یا مسئله‌ای مثل مالیات، ضمانت اجرایی ندارد. از طرفی، تنها افرادی کمی مانند زمین‌گیران و افراد عاجز از این قوانین سود می‌برند و چیزی به فقرای دیگر که در حد زنده ماندن معیشت دارند اضافه نمی‌شود.



تعلیم هفتم:^{۸۷۷}
بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری



«عالم محتاج صلح عمومی است. تا صلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد. لابدّ دول و ملل باید محکمه‌ی کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را بآن محکمه‌ی کبری راجع کنند و آن محکمه‌ی کبری فیصل نماید.»^{۸۷۸}



۸۷۷- همانطور که در پیشگفتار نیز اشاره شد، عبدالبهاء در کتاب خطابات، تعلیم «تساوی حقوق» را به عنوان تعلیم هفتم معرفی نموده است. اما با توجه به اینکه در بطن تعلیمی چون «وحدت عالم انسانی» و «تساوی حقوق زن و مرد»، این مبحث به تفصیل بیان شده است، به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان با تعلیم بهائیان، بحث بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری جایگزین تعلیم مذکور گردیده است.

۸۷۸- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۸ (به نقل از عبدالبهاء).



**بیت‌العدل، هیئتی نه نفره یا بیشتر است که به دستور بهاء‌الله، با
اخذ رای از بهائیان و به سرپرستی ولیّ امرالله به منظور تشریح
قوانین، ایجاد گردیده است. منظور از محکمه‌ی کبری، اداره‌ی
جهان توسط شورایی به نمایندگی از کل ملل است.**



بیت‌العدل، قسمتی از تشکیلات بهایی است که طراح آن، بهاء‌الله است. پس از او عبدالبهاء تلاش نمود تا آن را بنا کند؛ شوقی افندی نیز آرزوی تحقق آن را داشت. اما پیامبر، مبین آثار و ولیّ امرالله بهائیان هیچ یک در زمان حیات‌شان با همه‌ی امکانات مادی و معنوی خویش موفق به تحقق آن نشدند.

در تشکیلات حقوقی بهائیت، دو سازمان مجزا و مکمل وجود دارند: سازمان تشریح و سازمان تبیین.

الف) سازمان تشریح:

سازمان تشریح، منابع قانون‌گذاری بهائیان هستند. در واقع تنها این سازمان است که می‌تواند قانون جدیدی وضع نماید و برای بهائیان حکم شرعی تدوین کند. عناصر تشکیل دهنده‌ی این سازمان عبارتند از:

۱. سلاطین و دولت‌های‌شان^{۸۷۹}
۲. آثار بهاء‌الله خصوصاً کتاب اقدس
۳. بیت‌العدل اعظم^{۸۸۰}

ب) سازمان تبیین:

سازمان تبیین، مرجع تفسیر و تبیین احکام است. این سازمان شامل افرادی است که حق تبیین و تفسیر عبارات و کلمات رهبران را دارند. این افراد عبارتند از عبدالبهاء و پس از او سلسله‌ی اولیاء امرالله یعنی شوقی^{۸۸۱} و جانشینان (فرزندان ذکور) او.^{۸۸۲}

بررسی سازمان تشریح

برای مشخص شدن وضعیت فعلی بهائیت از نظر احکام و شریعت، به بررسی اجزای این سازمان‌ها و جایگاه هر جزء می‌پردازیم.

۸۷۹- بهائیان، موظفاند در هر کشوری که هستند از پادشاه و دولت و قوانین حکومتی، کاملاً اطاعت کنند و کوچک‌ترین مخالفتی با آن دولت و قوانینش ننمایند. لذا نخستین مرجع قانونی اهل بهاء حکومت‌ها و دولت‌هایی خواهند بود که لزوماً عادل نیستند و نظرات متناقض با هم دارند.

۸۸۰- طبق وصیت عبدالبهاء، مشروعیت بیت‌العدل، به وجود ولی امری زنده از فرزندان ذکور شوقی وابسته است. اما به دلیل عقیم بودن شوقی و عدم وجود ولی امرالله، بیت‌العدل نیز از مشروعیت ساقط گردیده است.

۸۸۱- «حضرت بهاء‌الله فرزند ارشد خود، حضرت عبدالبهاء، را جانشین و مبین منصوص تعالیم خویش منصوب فرمودند. حضرت عبدالبهاء نیز حفید ارشدشان، حضرت شوقی افندی، را بعد از خود به سمت مبین آیات و ولی امرالله معین فرمودند»: بهاء‌الله، اقدس، فصل یادداشت‌ها و توضیحات، شماره‌ی ۱۳۱، صص ۱۹۱-۱۹۲.

۸۸۲- «ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره‌ی مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ایهی توجه به ... شوقی افندی نمایند؛ زیرا آیت‌الله و غصن ممتاز ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباءالله است و مبین آیات الله و من بعده بکر بعد بکر یعنی در سلاله‌ی او...»: عبدالبهاء، الواح وصایا، صص ۱۱ و ۱۲.

۱- سلاطین و دولت‌های‌شان:

آنجا که بهاییت در تشریح قوانینش سلاطین را به عنوان یکی از سه منبع قانون گذاری معرفی می‌کند، تمایز خود را از ادیان الهی اعلام می‌کند. چراکه بر خلاف عموم ادیان الهی، همه‌ی قوانین حکومتی اعم از صحیح و غلط را درست می‌داند. بهاء‌الله به پیروانش گفته از آنجا که خدا مقدر نموده حاکمان به قدرت برسند، کسی نباید با امر رؤسای مملکت مخالفت نماید:

«حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید
امیرا که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد.»^{۸۸۳}

بهاء‌الله، همچنین گفته است:

«هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و به امرش عامل و به حکمش متمسک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند.»^{۸۸۴}

عبدالبهاء هم به شدت احبا را به اطاعت محض از حکومت‌ها امر می‌کند:

«ابدا بدون اذن و اجازه‌ی حکومت، جزئی و کلی نباید حرکتی کرد و هر کس بدون اذن حکومت ادنی حرکتی نماید، مخالفت به امر مبارک کرده است و هیچ عذری از او مقبول نیست. امر قطعی الهی این است که باید اطاعت حکومت نمود. این هیچ تأویل بر نمی‌دارد و تفسیر نمی‌خواهد از جمله‌ی اطاعت این است: کلمه ای بدون اذن و اجازه حکومت نباید طبع گردد، تکلیف احبای الهی اطاعت و انقیاد حکومت است خواه استقلال و خواه مشروطه.»^{۸۸۵}

۸۸۳- بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۲۴.

۸۸۴- بهاء‌الله، اقدس، ص ۱۴.

۸۸۵- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۷۵، صص ۴۶۳ و ۴۶۴ (به نقل از عبدالبهاء).

بهاییت حتی برای مقررات دولتی نسبت به قوانین بهایی حق تقدم قائل می‌شود؛ چنان که در مقدمه‌ی کتاب اقدس چنین آمده است:

«در توقیعی که حسب الامر حضرت ولی امرالله (شوقی افندی) خطاب به یکی از محافل ملّیه در سنه ۱۹۳۵ صادر گردیده درباره اصولی که مربوط به اجرای تدریجی احکام است چنین می‌فرمایند: احکامی را که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس نازل فرموده‌اند، در صورتی که اجرائش ممکن و مستقیماً با قوانین مدنی مملکت مغایر نباشد، بر همه یاران الهی و تشکیلات بهائی در شرق و غرب عالم فرض و واجب است.»^{۸۸۶}

بنابراین، بهاییت قوانین خود را کم ارزش‌تر از مقررات حکومتی می‌شمارد. چرا که فارغ از اینکه حکومت‌ها عادل باشند یا ظالم، حق باشند یا باطل، بهاییان موظف‌اند بدون کوچک‌ترین مخالفتی از آنها اطاعت کنند. ایشان حتی امر شده‌اند به اینکه قوانین حکومتی را ارجح بر دستورات بهاءالله بدانند.

البته بهاییان در کشور ایران، ابداً این دستور بهاءالله و عبدالبهاء را اجرا نمی‌کنند و حتی خلاف قوانین صریح ایران عمل می‌کنند. مثلاً به موجب قانون اساسی ایران، بهاییان اجازه‌ی تبلیغ بهاییت را ندارند در حالی که به وضوح، محافل مختلف بهایی جهت تبلیغ افراد دیگر را می‌بینیم. این قانون شکنی‌ها منحصر به قوانین ایران نیست. به طور نمونه یکی از قوانین کشور مالزی در حمایت از اطفال و کودکان این است:

«هرکس در جهت تغییر دین اطفال و کودکان اقدام کند، به ۵ سال حبس و یا پرداخت ۱۰۰۰۰۰ دلار جریمه و یا هر دوی این جرایم محکوم خواهد شد.»

اما بهاییان، بی اعتنا به این ممنوعیت به تبلیغات خود ادامه می‌دهند و قانون مالزی را رعایت نمی‌کنند.

به هر حال، طبق فرمان بهاء الله و عبدالبهاء، اولویت، با قانون حکومتی است نه آنچه در احکام بهائیت ذکر شده است. اگر بهائیان، بهائیت را دین می‌شمردند و بهاء الله را پیامبر می‌دانند، این را نیز باید بدانند که این مسئله، از نظر عقلی با لزوم پیروی از انبیاء و قوانین الهی کاملاً متناقض است. هیچ‌گاه ارزش قوانین الهی کمتر از قوانین حکومتی نیست.

۲- آثار بهاء الله:

قوانینی که بهاء الله وضع نموده، نه جامع هستند و نه کامل. بسیاری از امور بدیهی که مردم با آنها سر و کار دارند و مورد نیازشان است در قوانین و احکام بهاء الله ذکر نشده‌اند. بهاء الله برای جبران این نقصان دستور می‌دهد:

«آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده، باید امنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند، مجری دارند انه یلهمهم ما یشاء»^{۸۷۷}

احکامی را که جزئیاتش در کتاب اقدس توضیح داده نشده، از بیت‌العدل بپرسید، چرا که خدا آنچه را بخواهد به آنها الهام می‌کند.



به طور مثال در حکم تنبیه دزد، بهاء الله صرفاً به این مطلب اشاره نموده که: تنبیه دزد، در بار اول تبعید، بار دوم حبس و بار سوم نهادن علامتی در پیشانی‌اش است.^{۸۸۸} ولی درباره‌ی میزان

۸۷۷- بهاء الله، *اشرافات و چند لوح دیگر*، ص ۱۲۳؛ و شوقی، *دور بهایی*، ص ۸۱

۸۸۸- «قد کُتِبَ علی السَّارِقِ التَّنْفِی و الحِیْسُ و فی الثَّالِثِ فاجعلوا فی جیبینه علامَةً یَعْرِفُ بها»: بهاء الله، *اقدس*، بند ۴۵، ص ۴۳.

مال مسروقه، کیفیت سرقت، مسافت و محل تبعید، مقدار حبس، شکل و نوع علامت، صحبتی نشده است.^{۸۸۹}

شوقی می‌گوید بهاء‌الله برخی از حدود و احکام تشریحی و اداری را عمداً بیان نکرده است و بهایبان برای روشن شدن تکلیف باید به بیت‌العدل مراجعه کنند.^{۸۹۰} در واقع از آنجا که قوانین و احکام صادره از سوی بهاء‌الله ناقص است، بهایبان برای کسب تکلیف در امور ناقص، به مراجعه‌ی به بیت‌العدل امر شده‌اند و آخرین امیدشان در تشریح قوانین مورد نیاز، بیت‌العدل است. البته این سیستم معلوم نیست چه مزیتی بر دیگر سیستم‌های قانون‌گذاری و مجالس دنیا دارد. در تمام مجالس افرادی جمع می‌شوند و قوانینی وضع می‌کنند. داستان بهاییت هم همین است و عده‌ای افراد معمولی و غیر معصوم قوانینی را وضع می‌کنند و به طرفداران خود ارائه می‌دهند.

۳- بیت‌العدل اعظم:

همانطور که اشاره گردید، بیت‌العدل، آخرین امید اهل بهاء برای تشریح قوانین مورد نیاز است. لذا با تفصیل بیشتری این جزء از عناصر سه‌گانه‌ی سازمان تشریح را بررسی می‌کنیم:

بیت‌العدل، یک مجمع نُه نفره و یا بیشتر است که با آراء بهایبان انتخاب می‌شود.

در بهاییت سه نوع بیت‌العدل وجود دارد: محلی، ملی و بین‌المللی.^{۸۹۱}

۸۸۹- «تعیین مقادیر حد سرقت با بیت‌العدلست»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۴۶، ص ۳۱۸.
 ۸۹۰- «حدود و احکام غیر منصوصه تشریحی و اداری امر الله را که شارع اعظم متعمداً در کتاب اقدس نازل نفرموده ...»: شوقی، دور بهایی، ص ۸۰.

۸۹۱- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۲۰.

همان گونه که از نام آنها نیز معلوم است، بیت‌العدل محلی، در شهرها و محله‌های مختلف، تأسیس می‌شود. در برخی کشورها یک بیت‌العدل ملی هم تأسیس شده که بیت‌العدل‌های محلی آن کشور را تحت پوشش خود قرار می‌دهد. به بیت‌العدل‌های محلی و ملی، بیت‌العدل خصوصی نیز می‌گویند.

بهاء‌الله درباره‌ی بیت‌العدل خصوصی چنین می‌گوید:

«هر آینه، خدا بر مردم هر شهری واجب کرده است که در آن بیت‌العدل بر پا نمایند و در آن افرادی به تعداد عدد بهاء گرد آیند؛ و اگر بیش از آن شدند، عیبی ندارد.»^{۸۹۲}

از جمله وظایف بیت‌العدل‌های خصوصی، تبلیغ بهائیت، سرپرستی کودکان یتیم بهایی، رسیدگی به امور بهاییان، نیازمندان و حل و فصل موارد پیش آمده در میان بهاییان است. البته باید مراقب باشند اقدامی مخالف احکام بهاء‌الله انجام ندهند.^{۸۹۳}

بیت‌العدل بین‌المللی که نام دیگر آن بیت‌العدل عمومی است، تشکیلاتی برای کل بهاییان عالم است. این مؤسسه، مرجع کلیه‌ی امور بهاییان و مؤسس قوانینی دینی ایشان است. اعضای بیت‌العدل عمومی، توسط بیت‌العدل‌های خصوصی انتخاب می‌شوند. عبدالبهاء می‌گوید:

۸۹۲- «قد كتب الله على كل مدينة أن يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيها النفوس على عدد البهاء و إن ازداد لابس»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۳۰، ص ۲۶. («ب = ۲» + «هـ = ۵» + «و = ۱» + «ز = ۱» یعنی ۹ نفر)

۸۹۳- «باید و کالتاً من انفس العباد در امور و مصالح كل تکلم نمایند مثلاً تبلیغ امرالله اولاً چه که این امر اهم امور است تا كل نفس واحده در سرادق احديه وارد شوند و جميع من على الأرض هيكل واحد مشاهده شوند. و همچنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة التي جعلها الله اسماً للبلاد و حرزاً للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ امرالله نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و همچنین سایر امورات را مجری دارند و لكن ملتفت بوده که مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور عز صمدانی نازل شده نشود چه که حق جل جلاله آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

«در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل، بیت عدل عمومی انتخاب نمایند. این مجمع (بیت‌العدل عمومی) مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الاهی موجود نه؛ و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد.»^{۸۹۴}

بهاییان بیت‌العدل عمومی را از کل خطایا مصون و احکام صادره از جانب آن را حکم الاهی می‌دانند. عبداله‌ها می‌گویند:

«بیت عدل الذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطاء...»^{۸۹۵}

خداوند، بیت‌العدل را منشأ همه‌ی خیرات و مصون از خطا قرار داده است ...



در کتاب گنجینه‌ی حدود و احکام بهاییان، درباره‌ی بیت‌العدل، به موارد زیر اشاره شده است:

- ۱- تشکیل بیت‌العدل در هر شهر و دیار لازم است.
- ۲- عدّه اعضای بیت‌العدل ۹ نفر و زیاده نیز ممکن است.
- ۳- بیت عدل بر دو قسم است، خصوصی و عمومی.
- ۴- بیوت عدل خصوصی بیت عدل عمومی را انتخاب میکنند.
- ۵- رئیس بیت‌العدل عمومی حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه است که عضو ممتاز لاینعزل است.
- ۶- باید حضرت ولی امرالله یا نایب و وکیل از طرف حضرتش در جلسات بیت عدل عمومی حاضر باشند.
- ۷- بیت عدل مصدر تشریح احکام و فروع غیر منصوصه و حکومت قوه‌ی تنفیذ است.

۸۹۴- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۶.

۸۹۵- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۶.

۸- آنچه از فروع و احکام غیر منصوصه را که بیت‌العدل تشریح فرماید ناسخ نیز تواند بود.^{۸۹۶}

۹- متجاوزین از اوامر و قوانین بیت عدل عمومی مظهر نفاق و در جرگه معرضین از درگاه الهی محسوبند.^{۸۹۷}

۴- بررسی سازمان تبیین

همانطور که اشاره شد، وظیفه‌ی این سازمان، تبیین و تفسیر عبارات، کلمات و احکام بهاء‌الله است. در هر دوره زمانی تنها یک نفر صلاحیت چنین جایگاهی را دارد. نخستین مبین، عبدالبهاء بود و پس از وی، سلسله‌ی اولیاء امرالله یعنی شوقی^{۸۹۸} و جانشینان او (فرزندان ذکورش) وظیفه‌ی تبیین آثار بهاء‌الله را به عهده خواهند داشت.

- ولیّ امرالله، عضو دائمی و بلاعزل بیت‌العدل و در واقع رئیس آن محسوب می‌شود.^{۸۹۹}

- اگر یکی از اعضای بیت‌العدل خطایی مرتکب شود، ولیّ امرالله حق اخراج وی را دارد.^{۹۰۰}

۸۹۶- منظور از این عبارت، آن است که احکامی که بیت‌العدل صادر می‌کند، می‌تواند بعدها توسط خود بیت‌العدل، نسخ شود. البته بیت‌العدل حق ندارد احکام وضع شده توسط بهاء‌الله را نسخ نماید.

۸۹۷- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۸.

۸۹۸- حضرت بهاء‌الله فرزند ارشد خود، حضرت عبدالبهاء، را جانشین و مبین منصوص تعالیم خویش منصوب فرمودند. حضرت عبدالبهاء نیز حفید ارشدشان، حضرت شوقی افندی، را بعد از خود به سمت مبین آیات و ولی امرالله معین فرمودند: «بهاء‌الله، اقدس، فصل یادداشت‌ها و توضیحات، شماره‌ی ۱۳۱، صص ۱۹۱-۱۹۲.

۸۹۹- «ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاصل نشود، نائب و وکیل تعیین فرماید»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۶؛ و اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۶.

۹۰۰- «اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد. بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۶.

- اگر حکمی توسط بیت‌العدل صادر شود که به تشخیص ولیّ امر، مغایر با نص صریح احکام بهاء‌الله باشد، ولیّ امرالله باید بکوشد تا آن حکم اصلاح گردد.^{۹۰۱}

- تمام بهاییان، با هر رتبه و مقامی باید در کلیه امور، از ولیّ امرالله، اطاعت نمایند.^{۹۰۲}

ماجرای ولیّ امر یکی از بزرگترین معضلات بهائیت است و تناقضات متعددی در آن دیده می‌شود. مشکل اول این است که با وجود ادعاهای متعدد عبدالبهاء مبنی بر داشتن دانش فوق بشری، دسترسی به علوم از غیر طرق عادی، و داشتن قلم خطا ناپذیر و ملهم،^{۹۰۳} عبدالبهاء از عقیم بودن و منقرض شدن نسل شوقی خبر نداشت و ولیّ امرهای بهایی را فرزندان ذکور از نسل او معین کرده بود.^{۹۰۴}

معضل دوم، ادعای عبدالبهاء مبنی بر تحت حفظ و صیانت و عصمت بودن شوقی توسط بهاء‌الله و باب است:

«ولی امر الله و بیت عدل عمومی که بانتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفد است.»^{۹۰۵}

با وجود این همه تأکید مبنی بر تاییدات الهی، شوقی مرتکب خطای فاحشی شد و بر خلاف دستور صریح عبدالبهاء جانشینی برای خود معین نکرد:

۹۰۱- «... ولی امر رئیس لاینزل این مجلس فخیم است ... هر گاه تصمیمی را وجداناً مابین با روح آیات منزله تشخیص دهد، باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید»: شوقی، دور بهایی، ص ۸۳.

۹۰۲- «حسن متین امر الله به اطاعت من هو ولی امر الله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امر الله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجّه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۲؛ و شوقی، دور بهایی، ص ۸۱.

۹۰۳- برای مشاهده مدارک ادعاهای فوق به فصل چهارم ابتدای قسمت «فرمایشات خلاف علم و عقل عبدالبهاء» مراجعه کنید.
۹۰۴- «ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره‌ی مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجه به ... شوقی افندی نمایند؛ زیرا آیت‌الله و غصن ممتاز ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباءالله است و مبین آیات الله و من بعده بکرأ بعد بکر یعنی در سلاله‌ی او...»: عبدالبهاء، الواح وصایا، صص ۱۱-۱۲.

۹۰۵- عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۲.

«باید ولی امر الله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد.»^{۹۰۶}

و معضل نهایی هم مربوط به مشروعیت بیت العدل است که تنها و تنها با حضور ولی امر الله اعتبار دارد. با اشتباهات عبدالبهاء و شوقی درباره‌ی ولی امر الله، و مرگ شوقی سلسله‌ی ولی امر الله از میان برداشته شد و بیت العدل فعلی بر اساس سخنان سران بهایی فاقد هر گونه مشروعیتی است و هیچ کارکردی نمی‌تواند داشته باشد. شوقی به خوبی این نکته را بیان می‌کند:

«این نظم بدیع که از انظمه با طله سقیمه عالم ممتاز و در تاریخ ادیان فرید و بی‌مثیل و سابقه، بنیادش بر دو رکن رکنین استوار. رکن اول و اعظم، رکن ولایت الاهیة که مصدر تبیین است. و رکن ثانی، بیت عدل اعظم الاهی که مرجع تشریح است. هم چنان که در این نظم الاهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه‌اش که مرکز عهد و میثاق تبیین نموده، ممکن نه. انفصال رکنین نظم بدیع نیز از یکدیگر ممتنع و محال.»^{۹۰۷}

«هر گاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاء الله منتزع شود اساس این نظم متزلزل و الی الابد محروم از اصل توارثی میگردد که به فرموده حضرت عبدالبهاء، در جمیع شرایع الهی نیز بر قرار بوده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار یکی از احبای ایران نازل گردیده میفرماید: «در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت.»^{۹۰۸}

بدون این مؤسسه (یعنی ولایت امر) وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی

۹۰۶- عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۳.

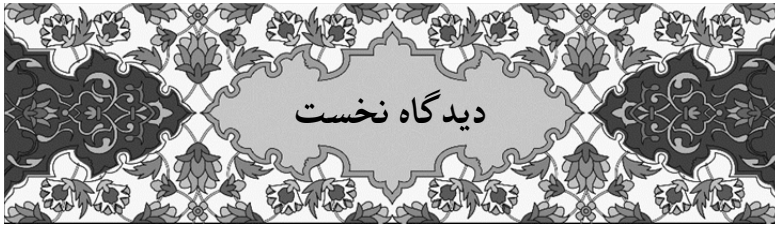
۹۰۷- «این نظم بدیع که از انظمه با طله سقیمه عالم ممتاز و در تاریخ ادیان فرید و بی‌مثیل و سابقه، بنیادش بر دو رکن رکنین استوار. رکن اول و اعظم، رکن ولایت الاهیة که مصدر تبیین است. و رکن ثانی، بیت عدل اعظم الاهی که مرجع تشریح است. هم چنان که در این نظم الاهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه‌اش که مرکز عهد و میثاق تبیین نموده، ممکن نه. انفصال رکنین نظم بدیع نیز از یکدیگر ممتنع و محال.»؛ شوقی، توقیعات مبارکه خطاب به احباء شرق، ص ۳۰۱.

۹۰۸- شوقی، دور بهایی، ص ۷۹.

نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه، منتخبین ضروری است سلب شود. و چنانچه بیت عدل اعظم که اساساً اهمیتش از ولایت امر کمتر نیست از آن منتزع گردد نظم بدیع حضرت بهاء الله از جریان باز مانده و دیگر نمیتواند حدود و احکام غیر منصوصه، تشریحی و اداری امر الله را که شارع اعظم متعمداً در کتاب اقدس نازل نفرموده تکمیل نماید»^{۹۰۹}

بر اساس سخنان خود شوقی، با مرگ او اساس و بنیان بهائیت متزلزل و الی الابد از اصل توارثی ولایت امر محروم گشت و از هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه‌ی منتخبین ضروری است سلب شد. بدین ترتیب بهائیت دیگر نمی‌تواند حدود و احکام غیر منصوصه‌ی تشریحی و اداری امر الله را تکمیل نماید. این سخنان شوقی آخرین میخ بر تابوت بهائیت بود اما بهائیان بدون در نظر گرفتن هیچ کدام از معضلات لا ینحل فوق الذکر همچنان بر حقانیت خود اصرار دارند و بیت العدل در نبود رکن لازم و عامل مشروعیت خود، بدون هیچ گونه مشروعیتی به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

در ادامه، ضمن بررسی تعلیم بیت العدل و محکمه‌ی کبری از زوایای سه گانه، به بررسی مفصل‌تر این موارد می‌پردازیم.



آیا این تعلیم تازگی دارد؟

اینکه جامعه‌ی بهاییت و در حیطه‌ی بزرگتر جامعه‌ی بشری توسط گروهی از نمایندگان منتخب مردم اداره شود، آیا ابداع بهاییان است؟ بهاء‌الله بعد از سخن درباره‌ی اداره‌ی مملکت و بیت العدل می‌گوید:

«آنچه در لندره (لندن) امت انگریز (انگلیس) به آن متمسک خوب بنظر میاید چه که بنور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است.»^{۹۱۰}

عبدالبهاء هم می‌گوید:

«اگر اختلاف آرایی حاصل گردد، بیت عدل اعظم فوراً حل مشکلات فرماید و اکثریت آراء، آنچه بیان کند، صرف حقیقت است و بیت عدل اعظم به ترتیب و نظامی که در انتخاب مجالس ملت در اروپا انتخاب می‌شود، انتخاب گردد.»^{۹۱۱}

بر اساس اعتراف بهاء‌الله و عبدالبهاء، سیستم پیشنهادی بهاییان برای اداره‌ی جامعه‌ی بهایی، تقلیدی از مجالس انگلیس و کشورهای اروپایی است و ابداع جدیدی نیست. با این حال، بهاییان درباره‌ی بیت‌العدل، به خود می‌بالند و می‌گویند: اگر جهانیان هم مانند ایشان مجمعی تشکیل

۹۱۰- بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۳.

۹۱۱- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۵۰۱.

دهند و اختلافات همه‌ی دولت‌ها و ملت‌ها را به آن ارجاع دهند، جهان به صلح عمومی خواهد رسید. ایشان این مجمع جهانی را «محکمه‌ی کبری» نامیده‌اند. عبداله‌ها می‌گوید:

«از جمیع دول و ملل بانتخاب عمومی محکمه، کبری تأسیس شود و اختلاف و نزاع دول و ملل در آن محکمه، کبری فیصل یابد تا منتهی بجنگ نگرود»^{۹۱۲}

وی معتقد است آرامش و صلح عالم در گرو این محکمه‌ی کبری است و می‌گوید:

«تا علم صلح عمومی بلند نگرود و محکمه، کبری عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور ما به اختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگرود عالم آفرینش آسایش نیابد»^{۹۱۳}

حتی راهکار ارائه شده برای تحقق محکمه‌ی کبری هم خلاقیت جدیدی در بر ندارد. محکمه‌ی کبرایی که بهاییان آن را راهکار رسیدن به صلح عمومی می‌دانند، بسیار شبیه سازمان ملل کنونی است. ایده‌ی اصلی تأسیس محکمه‌ی کبری نسخه‌برداری از ایده‌ای است که سازمان ملل را به وجود آورد. با این وجود بعد از گذشت حدود ۶۵ سال از تأسیس این سازمان، کارکرد مورد ادعای بهاییان برای آن به ثمر ننشسته و جنگ و کشت و کشتار در جهان بیداد می‌کند و عالم روی آسایش را ندیده است.

البته نمی‌توان نقش مذاکرات در سازمان ملل را در کاهش جنگ نادیده پنداشت، اما این هم امری جدید و بدیع نیست و تمام دولت‌ها در گذشته و تا به حال برای جلوگیری از جنگ با هم به مذاکره می‌پردازند.

اگر ادعا این است که بهائیت، آینده‌ای را به تصویر کشیده که یک حکومت منصف جهانی، تمامی جهان را اداره خواهد کرد، باید گفت تمامی ادیان در انتظار رسیدن چنین روزی هستند و

۹۱۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰ (به نقل از عبداله‌ها).

۹۱۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰، صص ۱۲۷-۱۲۸ (به نقل از عبداله‌ها).

بهاییان، نخستین کسانی نیستند که به حکومت واحد جهانی و صلح عمومی در آینده‌ی جهان اندیشیده‌اند. آیا بهاییان، در کتاب مقدس ندیده‌اند که:

«منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد.»^{۹۱۴}

و در دنباله‌ی این مطلب تاکید گردیده است:

«[زمین] میراث آنها خواهد بود تا ابدالابد.»^{۹۱۵}

در کتاب «زند» از کتب مقدس زرتشتیان نیز آمده:

«آنگاه فیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازد و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی‌آدم بر تخت نیک‌بختی خواهد نشست.»^{۹۱۶}

آیا ایشان فراموش کرده‌اند که خداوند در قرآن مجید اظهار می‌دارد:

«و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوا سازیم و وارث گردانیم»^{۹۱۷}

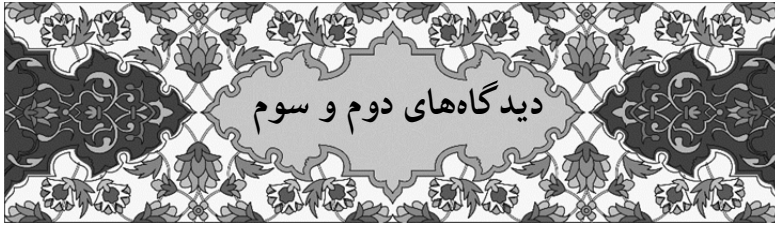
پیش‌بینی آینده‌ای درخشان که جمیع مشکلات عالم انسانی توسط یک حکومت جهانی رفع گردد، نیز غیب‌گویی و کشف‌بدیعی نیست. در تمامی ادیان وعده‌ی رسیدن چنین روزی وجود دارد.

۹۱۴- عهد عتیق، مزامیر داوود، باب ۳۷، آیه‌ی ۹.

۹۱۵- عهد عتیق، مزامیر داوود، باب ۳۷، آیه‌ی ۱۸.

۹۱۶- صادقی، *بشارات عهدین*، ص ۲۳۸.

۹۱۷- «و نُرِيدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»: قرآن کریم، سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵.



آیا سران بهایی به این تعلیم عمل نموده‌اند؟ آیا این تعلیم، منطقی است؟

آیا ابعاد مختلف این تعلیم توسط بهاییان، رعایت می‌گردد؟ آیا اصولاً راهکارهای ارائه شده برای تحقق صلح و داوری عمومی توسط بهاییان، منطقی است؟

۱- حل مشکلات ملت‌ها یا دولت‌ها؟

اگر مقصود بهاییان از عبارت «تشکیل مجمعی از نمایندگان سراسر دنیا به منظور حل مسائل جهانی» مجمعی شبیه سازمان ملل کنونی است، باید گفت چنین سازمانی الزاماً نمی‌تواند برای ملت‌ها باشد؛ چراکه نمایندگان آن از سوی دولت‌ها برگزیده می‌شوند.

در واقع، این سازمان و نظایر آن، بیشتر برای حل مناقشات دولت‌ها با یکدیگر است. از آنجا که لزوماً دولت‌ها منتخب ملت‌ها نیستند، این امر با رسالت ادیان الهی که باید متکفل امور ملت‌ها باشند، در تضاد است. اینکه به جای حل مسائل مردم، مشکلات دولت‌ها حل شود و نهایتاً هم به نفع دولت قدرتمندتر حکم صادر گردد، عقلانی نیست.

ضمناً، مگر پس از تأسیس سازمان ملل تاکنون، جهان چند دقیقه رنگ صلح را به خود دیده است که حال محکمه‌ی جدیدی با همان شیوه و سیاق به‌راه اندازیم؟ حقیقت این است که سیستم‌های پیشنهادی بهاء‌الله و عبدالبهاء در عمل فاقد کارایی لازم هستند و مردودند.

۲- جدایی دین از سیاست

عبدالبهاء معتقد است یک حکومت باید مافوق حکومت‌های دیگر جهان را اداره کند. وی می‌گوید:

«در تشکیل اتحادیه آینده ملل یک نوع حکومت ما فوق حکومت‌ها باید تدریجاً به وجود آید که دارای تأسیسات و تشکیلات وسیعه است.»^{۹۱۸}

اکنون این سؤال پیش می‌آید که حکومت مذکور توسط چه کسانی باید ایجاد و اداره گردد؟ توسط بهائیان؟ شوقی درباره‌ی آینده‌ی جهان، ادعا می‌کند بالاخره تمامی عالم را حکومت و سلطنت بهائیان فرا می‌گیرد. وی می‌گوید:

«سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله یعنی یومی که سلطنت‌های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء‌الله است مبدل گردد.»^{۹۱۹}

مشکلی که در اینجا وجود دارد این است که بهائیان دین را از سیاست جدا می‌دانند و به هیچ وجه اجازه‌ی پرداختن به امور سیاسی را ندارند. رهنمون‌های بهاء‌الله و پسرش درباره‌ی عدم دخالت در سیاست به صورت زیر خلاصه می‌شوند:

- بهائیان به هیچ وجه اجازه‌ی دخالت در امور سیاسی - چه آن امور درست باشند چه غلط - و حق اعتراض به حکومت را ندارند.
- بهائیان حق هیچ گونه صحبت کردن از امور سیاسی و حتی اجازه‌ی رد و بدل کردن یک حرف سیاسی بین خودشان و به صورت خصوصی را ندارند.

۹۱۸- جامعه عمومی دنیا، ص ۱۸.

۹۱۹- شوقی، دور بهایی، ص ۹۶.

- اگر یک شخص بهایی بخواهد درباره‌ی سیاست صحبت کند باید دیگر بهاییان مانع او شوند.
- تنها کاری که بهاییان اجازه‌ی انجام آن در رابطه با امور سیاسی دارند دعا کردن است.
- صحبت از سیاست میان بهاییان حتی به صورت خصوصی مساوی است با خارج شدن از مسلک بهایی.

سخنان عبدالبهاء به خوبی این موضوع را نشان می‌دهند:

«احبای الهی را کاری باختلاف و اتفاق اولیای امور نه ابدأ چنین اذکار را حتی بر زبان نباید برانند. تکلیف احبای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلیحضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد بجمیع اولیای امور داشته باشند. ولی در بین آنان اگر برودتی حاصل چه تعلق باحبای الهی دارد «حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس. مقصود» این است که احبّاء نباید کلمه‌ای از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق بایشان ندارد بلکه بامور و خدمات خویش مشغول شوند و بس. در فکر آن باشند که بخدا نزدیک شوند و برضای الهی قیام نمایند و سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند و هر نفسی بخواهد در نزد احبّاء ذکر از امور حکومت و دولت نماید که فلان چنین گفته و فلان چنین کرده آن شخص که از احبّای الهی است باید در جواب گوید ما را تعلق باین امور نه ما رعیت شهریاری هستیم و در تحت حمایت اعلیحضرت پادشاهی. صلاح و مصلحت خویش خسروان دانند و بس... علی الخصوص که بنصّ قاطع الهی ممنوع از مداخله و محاوره در امور حکومتیم. شما اینمطلب را بجمیع احبّاء تفهیم و توضیح نمائید... بکلی اینگونه امور مبین رضای ربّ غفور است.»^{۹۲۰}

«نفسی از احبّاء اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق باین امر ندارد خود میدانند.»^{۹۲۱}

«میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کسی در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافیهست که بهائی نیست دلیل دیگر نمیخواهد.»^{۹۲۲}

«ابداً در مجلس شور از امور سیاسیه دم نزنند بلکه جمیع مذاکرات در مصالح کلیه و جزئیه اصلاح احوال و تحسین اخلاق و تربیت اطفال و محافظه عموم از جمیع جهات باشند. و اگر چنانچه نفسی بخواهد کلمه‌ای از تصرفات حکومت و اعتراضی بر اولیای امور نماید دیگران موافقت ننمایند زیرا امرالله را قطعاً تعلق بامور سیاسیه نبوده و نیست. امور سیاسیه راجع باولیای امور است چه تعلق بنفوسی دارد که باید در تنظیم حال و اخلاق و تشویق بر کمالات کوشند. باری هیچ نفسی نباید که از تکلیف خود خارج شود.»^{۹۲۳}

«خامساً منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد و عدم مداخله در امور سیاسیه بالکلیه و عدم مکالمه در این خصوص ولو بشقّ شفه و دلالت بر تمکین در جمیع احوال و سکون و محبت و دوستی با عموم.»^{۹۲۴}

این قوانین و دستورات، آن قدر دور از واقعیت و افراطی هستند که شوقی مجبور شد آن‌ها را دستکاری کند و نسخه‌ی جدیدی از آن به بهاییان ارائه دهد. در نسخه‌ی جدید شوقی، به بهاییان در امور سیاسی آزادی عمل قابل توجهی داده شده تا آنجا که اجازه دارند در رای گیری‌های سیاسی شرکت کنند البته به شرطی که وارد دعوای حزبی نشوند:

۹۲۱- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵۲ (در نهی از دخالت در سیاست)، ص ۳۳۶.

۹۲۲- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵۲ (در نهی از دخالت در سیاست)، ص ۳۳۶.

۹۲۳- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵۲ (در نهی از دخالت در سیاست)، ص ۳۳۷.

۹۲۴- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵۲ (در نهی از دخالت در سیاست)، ص ۳۳۷.

«هیچ رأیی که در صندوق انداخته می‌شود و هیچ سمتی که توسط یک بهایی پذیرفته می‌شود به این معنی نیست که او حتماً باید با تمامی برنامه‌های یک حزب موافق باشد. هیچ بهایی را نمی‌توان [عضو یکی از احزاب] جمهوری خواه یا دموکرات در نظر گرفت. او بالاتر از هر چیز دیگر باید طرفدار اصول بیان شده توسط بهاء‌الله باشد که من مطمئن هستم برنامه‌ی هیچ حزب سیاسی به صورت کامل با آن هماهنگ نیست.»^{۹۲۵}

«با توجه به غیر سیاسی بودن آئین (بهایی) ... احباء می‌توانند در رای گیری شرکت کنند به شرطی که خود را به عنوان طرفدار یک حزب یا دیگری معرفی نکنند. ورود به حوزه‌ی سیاست‌بازی حزبی مسلماً به منافع آئین (بهایی) ضربه می‌زند و موجب ضرر می‌شود.»^{۹۲۶}

دستورات فوق الذکر - مخصوصاً در محافل غربی - به عنوان الگوی سیاسی بهاییان شناخته می‌شوند در صورتی که این رویه در تضاد کامل با دستورات عبداله‌ه‌ا و بهاء‌الله هستند و تقریباً هیچ کدام از متون اصلی بهائیت در این رابطه به مخاطب غربی ارائه نمی‌شوند.

در هر حال معلوم نیست وقتی هدف و غایت بهاییان، بهایی شدن کل دنیاست، و از طرفی بهاییان حق دخالت در امور سیاسی را ندارند، چه کسانی متوالی این حکومت جهانی خواهند شد.

925- "...no vote cast or office undertaken by a Baha'i should necessarily constitute acceptance, by the voter or office holder, of the entire programme of any political party. No Baha'i can be regarded as either Republican or Democrat, as such. He is above all else, the supporter of the principles enunciated by Baha'u'llah, with which, I am firmly convinced, the programme of no political party is completely harmonious . . . (From a letter of Shoghi Effendi to the National Spiritual Assembly of the United States and Canada, January 26, 1933: Baha'i News, No. 85, July, 1934, p. 2)," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XXXIX, no. 1442.

926- "As regards the non-political character of the Faith,... The friends may vote, if they can do it, without identifying themselves with one party or another. To enter the arena of party politics is surely detrimental to the best interests of the Faith and will harm the Cause ... (From a letter written on behalf of Shoghi Effendi to the National Spiritual Assembly of the United States and Canada, March 16, 1933)," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XXXIX, no. 1443.

۳- عصمت بیت‌العدل

اگر دینی الهی باشد، قطعاً تشریح احکامش باید توسط منبعی الهی و متصل به وحی صورت گیرد. در بهائیت، وظیفه‌ی تشریح احکام و قوانین، به عهده‌ی بیت‌العدل است. بهائیان معتقدند آنچه بیت‌العدل به آن حکم کند، قطعاً همان چیزی است که اراده‌ی خداست و اعضای بیت‌العدل همگی به الهامات غیب مجهزند. در واقع بهائیان معتقدند تصمیمات گروهی عده‌ای از افراد خطاپذیر که خود توسط گروه خطاپذیر دیگری انتخاب شده‌اند خالی از خطا خواهد بود:

«امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الاهی ... چون که هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی. لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند، معمول دارند. نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند، ایشان ملهم‌اند به الهامات غیبی الاهی. بر کل اطاعت لازم. امور سیاسی کل راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزل الله فی الكتاب.»^{۹۲۷}

مردم باید در اموری که به دلیل مقتضیات زمانه برای‌شان پیش می‌آید، به بیت‌العدل مراجعه کنند و هر چه بیت‌العدل مصلحت دانست، انجام دهند. به اعضای بیت‌العدل که در راه خدا خدمت می‌کنند، الهامات غیبی و الهی می‌رسد، بنابراین اطاعت ایشان بر همگان واجب است. در مورد مسائل سیاسی به بیت‌العدل مراجعه کنید و عبادات خود را نیز از کتاب انجام دهید.



از آنجا که اعضای بیت‌العدل، از طریق انتخابات و رأی‌گیری از میان انسان‌های معمولی انتخاب می‌شوند^{۹۲۸} و نه به واسطه‌ی وحی الهی، این سؤال پیش می‌آید که کدام دلیل عقلانی و منطقی می‌تواند توجیه عصمت این اعضا باشد که توسط مردان عادی و از بین همان‌ها انتخاب شده‌اند؟

البته پاسخ این سوال نیز با درایت تمام (!) از سوی عبدالبهاء داده شده است که:

«مثلاً بیت‌العدل عمومی اگر به شرایط لازمه، یعنی انتخاب جمیع ملت، تشکیل شود، آن عدل در تحت عصمت و حمایت حق است آن‌چه منصوص کتاب نه و بیت‌العدل به اتفاق آراء یا اکثریت در آن قراری دهد، آن قرار و حکم محفوظ از خطاست حال اعضای بیت عدل را فرداً فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است.»^{۹۲۹}

اگر بیت‌العدل عمومی با رای مردم تشکیل شود دارای عصمت خواهد بود و مورد حمایت خداست. آنچه در کتاب نیامده ولی بیت‌العدل با توافق آراء و یا با اکثریت رأی اعضایش تصویب می‌کند مصون از خطا و معصوم است. البته اعضای بیت‌العدل به صورت فردی معصوم نیستند ولی جمع ایشان تحت حمایت و عصمت حق هستند.



۹۲۸- این انتخابات، معمولاً هر ۵ سال یکبار در حیفا برگزار می‌شود. از تعدادی از اعضای محافل ملی کشورها به عنوان نماینده‌ی جامعه به‌ایمان آن کشورها دعوت می‌گردد تا اعضای بیت‌العدل را انتخاب نمایند. درباره‌ی مدت زمان عضویت یا استخدام اعضای بیت‌العدل حکم صریحی وجود ندارد و این امر به صلاحدید بیت‌العدل واگذار شده است: «مدت استخدام امنای بیت‌العدل باید بقرار بیت‌العدل در مستقبل داده شود. زیرا نص الهی غیر موجود و آنچه که منصوص نه بقرار بیت‌العدل باید تقرر یابد. و اگر عضوی از اعضای بیت‌العدل غائب شود یا آنکه وفات کند یا آنکه ساقط گردد در انتخاب ثانی عموم اعضای بیت اکمال گردد»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۲۰.

۹۲۹- عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲۲.

بهتر است احباء الله خود درباره‌ی عقلانی بودن این حکم، قضاوت کنند. چگونه از مجموعه‌ی نه نفری انسان‌های غیر معصوم و بعضاً خطاکار،^{۹۳۰} همیشه اکثریت‌شان معصوم و مصون از خطا باشند؟

پاسخ بهایبان این است که، وقتی این نه نفر جمع می‌شوند - طبق گفته‌ی عبدالبهاء - خدا آن‌ها را حفظ خواهد کرد. اما این پاسخ قابل قبول نیست. به اعتراف شوقی این امکان وجود دارد که بیت‌العدل، حکمی اشتباه صادر کند. اگر بیت‌العدل، مصون از خطا می‌بود، شوقی نمی‌گفت در صورتی که دستورات صادره توسط بیت‌العدل اشتباه بود، ولی امرالله باید مانع تشریح چنین حکمی گردد.^{۹۳۱} البته، شاید جمله‌ی شوقی بدین معنی است که بیت‌العدل تنها با حضور ولی امرالله معصوم است. یعنی ولی امر توان تشخیص اشتباه این گروه نه نفره را دارد و به آن‌ها تذکر می‌دهد تا اصلاح کنند. حتی اگر چنین امری مدّ نظر شوقی بوده، باز هم بیت‌العدل خطاپذیر است زیرا عامل عصمت آن - یعنی ولی امرالله - با مرگ شوقی برای همیشه از میان رفت.

۴- مشروعیت بیت‌العدل به شرط وجود ولی امرالله

عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌اش به تمامی بهایبان امر می‌کند بعد از او گوش به فرمان شوقی افندی و اولیاء امر دیگر از نسل شوقی (بکراً بعد بکر) باشند. به عقیده‌ی او عدم اطاعت از این دستور، سبب متلاشی شدن بهایبیت و بروز تفرقه است. وی می‌گوید:

۹۳۰- امکان خطاکار بودن این افراد آنچنان واضح است که حتی یکی از وظایف ولی امرالله اخراج اعضای خاطی در بیت‌العدل است: «اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد»: عبدالبهاء، الواج و صایا، ص ۱۶.

۹۳۱- «... ولی امر رئیس لاینعزل این مجلس فخیم است ... هر گاه تصمیمی را وجداناً مابین با روح آیات منزله تشخیص دهد، باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید»: شوقی، دور بهایی، ص ۸۳.

«ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره‌ی مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجه به ... شوقی افندی نمایند؛ زیرا آیت‌الله و غصن ممتاز ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباءالله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر ... اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود، مخالفت به حق کرده و سبب تشتت امرالله شود و علت تفریق کلمه‌الله گردد و مظهری از مظاهر نقض شود.»^{۹۳۲}

بنابر دستور بهاء‌الله و عبدالبهاء، بیت‌العدل اعظم، تنها تحت ریاست ولیّ امرالله مشروعیت دارد. عبدالبهاء، حفظ بهائیت را در گرو وجود ولیّ امرالله می‌بیند و به همگان حتی اعضای بیت‌العدل، دستور تمکین از ولیّ امر را می‌دهد. وی می‌گوید:

«حصن متین امرالله به اطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند.»^{۹۳۳}

در واقع، ولیّ امرالله عضو دائمی و عزل نشدنی بیت‌العدل است.^{۹۳۴} همه‌ی بهاییان حتی اعضای بیت‌العدل باید از او اطاعت کنند و حکم او بر تمامی آرا و نظرات اعضای بیت‌العدل، ارجح است. از جمله‌ی اختیارات ولیّ امرالله، اخراج اعضای خاطی بیت‌العدل است. عبدالبهاء می‌گوید:

«ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاصل نشود، نائب و وکیلی تعیین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد. بعد ملت

۹۳۲- عبدالبهاء، الواح وصایا، صص ۱۱-۱۲.

۹۳۳- عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۲؛ و شوقی، دور بهایی، ص ۸۱

۹۳۴- «ولی امر رئیس لا ینعزل این مجلس فخیم است»: شوقی، دور بهایی، ص ۸۳

شخص دیگر انتخاب نماید. و حقوق الله راجع به ولی امرالله است تا در نشر نفعات الله. و ارتفاع کلمه الله و اعمال خیریه و منافع عمومی صرف گردد.^{۹۳۵}

با اینکه وظیفه‌ی تشریح احکام جدید، بر عهده‌ی بیت‌العدل است، به شدت تأکید شده این احکام زمانی مشروعیت خواهند داشت که ولیّ امرالله، آن‌ها را مغایر با احکام بهایی نداند. در این رابطه شوقی چنین می‌گوید:

«ولیّ امر رئیس لاینعزل این مجلس فخیم است ... هر گاه تصمیمی را وجداناً مابین با روح آیات منزله تشخیص دهد، باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید.»^{۹۳۶}

... ولیّ امرالله رییس بیت‌العدل است ... اگر اعضای بیت‌العدل تصمیمی گرفتند که با روح آیاتی که بهاءالله آورده در تضاد بود، ولیّ امرالله موظف است با تلاش و تأکید نظر اعضا را تغییر دهد.



بالاخره اگر فرامین صادره از بیت‌العدل، مصون از خطا هستند، پس چرا وظیفه‌ی ولیّ امرالله، تطبیق فرامین صادره با نصوص است؟ و چرا ولیّ امرالله می‌تواند فرامین بیت‌العدل را بی‌اعتبار بداند؟ و اگر بنا بر گفته‌ی عبدالبهاء و شوقی، عصمت بیت‌العدل بر پایه‌ی وجود ولیّ امرالله محقق می‌گردد، پس معصومیت بیت‌العدل فعلی که ولیّ امر ندارد، چه می‌شود؟ و چرا بهاییان اصرار دارند بیت‌العدل فعلی و بدون ولیّ امر مصون از خطاست؟

با توجه به موارد یاد شده، ولایت امرالله در نظام حقوقی بهائیت، اهمیت ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که سازمان تشریح را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد. بنابراین حذف ولیّ امرالله از این

۹۳۵- عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۶.

۹۳۶- شوقی، دور بهایی، ص ۸۳.

نظام، باعث ایجاد خدشه‌ای جبران ناپذیر به تار و بود بهاییت می‌گردد. شوقی افندی ولایت امر را رکن اعظم نظم بدیع بهایی دانسته است و جدایی آن را از این نظم، سبب نابودی بهاییت می‌شمارد:

«این نظم بدیع که از انظمه با طله سقیمه عالم ممتاز و در تاریخ ادیان فرید و بی‌مثیل و سابقه، بنیادش بر دو رکن رکن استوار؛ رکن اول و اعظم، رکن ولایت الاهیة که مصدر تبیین است؛ و رکن ثانی، بیت عدل اعظم الاهی که مرجع تشریح است. هم چنان که در این نظم الاهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه‌اش که مرکز عهد و میثاق تبیین نموده، ممکن نه. انفصال رکنین نظم بدیع نیز از یک‌دیگر ممتنع و محال.»^{۹۳۷}

شوقی افندی، ولیّ امرالله را واسطه‌ی فیض الاهی و آگاه به آینده و عواقب امور معرفی می‌کند. او فقدان ولیّ امرالله را قطع هدایت می‌داند و می‌گوید:

«بدون این مؤسسه (ولایت امرالله) وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتس بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه، منتخبین ضروری است سلب شود.»^{۹۳۸}

عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌اش می‌گوید بعد از شوقی افندی، مقام ولایت امرالله به فرزندان ذکور ارشد وی می‌رسد. اما اگر احیاناً فرزند ارشدی، خلف نبود و لیاقت این مقام را نداشت، این شأن به یکی دیگر از فرزندانش تعلق می‌گیرد. به هر حال، ولیّ امر قبلی حتماً باید ولیّ امر بعد از خود را تعیین نماید (که لزوماً هم باید از فرزندانش باشد)^{۹۳۹} تا پس از او بین بهاییان، اختلاف و شبهه‌ای پیش نیاید. متن وصیت‌نامه‌ی وی چنین است:

۹۳۷- شوقی، توقیعات مبارکه خطاب به اعیان شرق، ص ۳۰۱.

۹۳۸- شوقی، دور بهایی، صص ۷۹-۸۰.

۹۳۹- چرا که عبدالبهاء در وصیت‌نامه اش گفته: «اگر ولد بکر ولی امر الله مظهر اولاد سرّ ایه نباشد ... باید غصن دیگر را انتخاب نماید»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۱-۱۳؛ و اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۹۱.

«و من بعده (یعنی بعد از شوقی) بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او و فرع مقدس ... ای احبای الاهی، باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعود وی اختلاف حاصل نگردد ... اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر اولد سرّابیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق باحسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید.»^{۹۴۰}

اما نه بهاءالله که پیامبر بهایان محسوب می‌شود توانسته بود عقیم بودن شوقی را پیش‌بینی کند و نه جانشین او (عبدالبهاء).

شوقی فرزندی نداشت و کسی را هم به جانشینی خود تعیین نکرده بود، لذا پس از مرگش، بهایان بدون ولیّ امرالله ماندند و به اختلاف افتادند. از سال ۱۳۳۶ شمسی که شوقی از دنیا رفت، بهاییت دیگر ولیّ امری ندارد و بیت‌العدل نیز بنا بر عبارات صریح بهاءالله، عبدالبهاء، و شوقی که ارائه گردید، فاقد مشروعیت و اعتبار ندارد.

پس از فوت شوقی، برخی از بزرگان بهاییت به رهبری همسر شوقی افندی (روحیه ماکسول) کوشیدند تا به هر وسیله‌ی ممکن، شالوده‌ی بهاییت را نگاه دارند. بدین جهت، در سال ۱۳۴۲ شمسی کنفرانسی در لندن تشکیل دادند و در آن کنفرانس، نه نفر را به عنوان اعضای بیت‌العدل اعظم برگزیدند. بیت‌العدل منتخب، در حیقای اسرائیل تشکیل شد و تاکنون نیز به فعالیتش ادامه می‌دهد.

لیکن به استناد مدارکی که به آنها اشاره شد، مجمع فعلی به هیچ وجه، مشروعیت و اعتبار ندارد. زیرا از داشتن رئیس دائمی و عضو برتر ممتاز و پشتیبانی سازمان تبیین محروم است و بدون ولیّ امرالله حق قانون گذاری در بهاییت را ندارد. برخی بهایان در پاسخ به این اشکال می‌گویند که بیت‌العدل فعلی، وظیفه‌ی ولیّ امر را نیز انجام می‌دهد و دیگر نیازی به وجود او نیست. لیکن، باید کلام زیر را از جانب جناب شوقی به آنها متذکر شد که:

۹۴۰- عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۱-۱۳؛ و اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۹۱.

«هیچ یک از این دو نمی‌تواند به حدود مقدسه‌ی دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدی نخواهد نمود هیچ یک در صدد تزئیف سلطه و اختیارات منصوبه مسلمه دیگری که از طرف خداوند عنایت گشته است، بر نخواهد آمد.»^{۹۴۱}

شوقی می‌گوید هم وجود ولیّ امرالله ضروری است، هم وجود بیت‌العدل؛ چراکه وظایف‌شان تکمیل‌کننده‌ی یکدیگر است:

«اختیارات و وظائفشان مکمل یکدیگر است.»^{۹۴۲}

همچنین شوقی افندی اجازه‌ی جدایی بیت‌العدل از ولیّ امرالله را تحت هیچ شرایطی مجاز نمی‌داند و می‌گوید:

«انفصال رکنین نظم بدیع (ولایت امرالله و بیت‌العدل) نیز از یکدیگر ممتنع و محال.»^{۹۴۳}

برخی دیگر از بهاییان می‌گویند در نصوص الواح وصایا پیرامون فرزندان حضرت شوقی، بداء حاصل شده است. در پاسخ این توجیه باید گفت: بداء در مورد پیش‌بینی آینده استفاده می‌شود، نه حکم. در مورد حکم، از واژه‌ی نسخ استفاده می‌شود. ضمناً، ادعای وقوع بداء در الواح وصایا، در حکم تأویل وصیت‌نامه و مخالف نصوص بهایی خواهد بود که بهاییان به شدت از آن منع گردیده‌اند:

۹۴۱- شوقی، دور بهایی، ص ۸۲-۸۳.

۹۴۲- شوقی، دور بهایی، ص ۷۹.

۹۴۳- «این نظم بدیع که از انظمه باطله سقیمه عالم ممتاز و در تاریخ ادیان فرید و بی‌مثیل و سابقه، بنیادش بر دو رکن استوار، رکن اول و اعظم رکن ولایت الهیه که مصدر تبیین است و رکن ثانی بیت عدل اعظم الهی که مرجع تشریح است هم چنان که در این نظم الهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه‌اش که مرکز عهد و میثاقش تبیین نموده ممکن نه، انفصال رکنین نظم بدیع نیز از یکدیگر ممتنع و محال»: شوقی، توقیعات مبارکه خطاب به ابناء شرق، ص ۳۰۱.

«این کلمات را مبدا کسی تاویل نماید و مانند بعد از صعود هر ناقص ناکثی بهانه‌ای کند و عَمَلِ مخالفت برافرازد و خودرأیی کند و باب اجتهاد باز نماید. نفسی را حق رأیی و اعتقاد مخصوصی نه.»^{۹۴۴}

به هر حال، چون پیش‌بینی بهاء‌الله اشتباه از کار درآمد و شوقی عقیم ماند، بهاییان زیادی دچار اختلاف شدند. برخی از ایشان «چارلز میسن ریمی» را که در زمان شوقی رئیس هیئت بین‌المللی بهایی بود، به ولایت امری انتخاب کردند و فرقه‌ی ریمی‌ها را تشکیل دادند. پس از تأسیس بیت‌العدل حیف، ریمی ضمن بیانیه‌ای مشروعیت آن را به دلیل نداشتن ولیّ امرالله، باطل اعلام نمود و خود را ولیّ امر ثانی خواند:

«من ولیّ امرالله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی هستم. ولیّ ثانی امرالله معصوم و مظلوم دیانت جهانی بهایی رشته اصل و حبل‌المتین ولایت نازنین امرالله تحت هیچ شرائطی قطع و گسسته نشده و این عبد مستمند از حین صعود (وفات) شوقی افندی و ربانی ولایت اولای امرالله به مقام ثانی امرالله الهی تسمیه گشته‌ام. بر محفل روحانی ملی بهاییان دول متحده فرض است که در اولین فرصت با این عبد به مکاتبه پرداخته و مرا در مصائب و در دریای پر تلاطم مسؤلیت‌های شدید و باهظه امرالله معاضدت و معاونت نمایند. جامعه اسم اعظم در خطه امر یک بایستی بدانند که از میان کلیه محافل ملیه در سراسر عالم محفل روحانی و ملی آمریکا به این موهبت عظمی مخصص گردیده تا بتواند در صف اول دلبران مضمار منزه اله حرکتی و جنبشی عاشقانه داشته باشد و با این عبد در اجرای نوایای سامیه و روحانیه تشکیلات جهانی امر هماهنگ و همداستان شوند. مسؤلیت و امتحاناتی که از طرف حی ولایت بر دوش این محفل روحانی ملی در کلیه قارات عالم است که این ودیعه مورعه الهیه در سبیل اعانت و معاضدت این عبد به آنان واگذار شده است.

با تقدیم تحیات ابدع الهی
 میسن ریمی - ولی امر ثانی بهایی
 رضوان ۱۱۷ بدیع»

در حال حاضر رابطه‌ی بهاییان و ریمی‌ها به شدت غیر دوستانه است. بهاییان ایشان را باطل می‌پندارند و خواندن کتب ایشان را حرام می‌دانند. ریمی‌ها نیز در گوشه و کنار دنیا، مطالبی در اثبات مقام ریمی و ردّ بیت‌العدل حیفنا نشر می‌کنند.

ولی امر کنونی ریمی‌ها، جوئل مارنچلا است که در زمان ریمی، رئیس محفل ملی بهاییان فرانسه بود. وی به اتفاق پنج نفر از اعضای این محفل به میسن ریمی ابراز وفاداری کرد. به همین علت ایشان توسط بیت‌العدل مستقر در حیفنا طرد و به ناقضین عهد معروف شدند. مارنچلا نیز پس از انتصاب ولایت امری، بیانیه‌ی مفصلی خطاب به بهاییان عالم صادر کرد و در آن بر غیر مشروع بودن بیت‌العدل حیفنا با استناد به منابع بهایی دلیل آورد. سران بهایی، برای جلوگیری از اعتراضات مشابه، حتی دست به تحریف آثار دست اول رهبران خویش زده‌اند.

به طور نمونه می‌توان به تحریفات کتاب «نظر اجمالی در دیانت بهایی»^{۹۴۵} اشاره نمود. چاپ اول این کتاب، به تایید شوقی افندی رسیده بود^{۹۴۶} اما در چاپ‌های بعدی پس از مرگ شوقی در مطالب آن دست بردند.^{۹۴۷} اگر چاپ پنجم این کتاب با چاپ‌های قدیمی مقایسه شود، به وضوح

۹۴۵- نوشته‌ی یکی از نویسندگان و مبلغین معروف بهایی به نام احمد یزدانی. این کتاب از متون مهم بهاییت محسوب می‌شود و در کلاس‌های درس اخلاق‌شان تدریس می‌گردید.

۹۴۶- ابتدای کتاب چنین نوشته شده است: «حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء راجع به کتاب موسوم به نظر اجمالی در دیانت بهایی تألیف جناب آقا میرزا احمد یزدانی فرمودند: بنویس مطالعه این کتاب مفید و امید چنانست که نتایج کلیه در انتشارش حاصل گردد.»

۹۴۷- این کتاب برای اولین بار در سال ۱۰۷ بدیع مطابق با سال ۱۳۲۹ شمسی به تصویب لجنه ملی نشریات امری رسید و چاپ شد. سه سال پیش از انتشار یعنی در سال ۱۰۴ بدیع نیز به تایید شخص شوقی (ولی امرالله) رسیده بود. اما چاپ پنجم آن در سال ۱۲۹ بدیع صورت گرفت و چون شوقی در سال ۱۱۴ بدیع فوت کرد تغییرات چاپ پنجم بدون تایید شوقی چاپ شد!

تلاش عده‌ای در راستای کمرنگ نمودن نقش ولیّ امرالله دیده می‌شود. نظر خوانندگان را به دو نمونه از این تحریفات جلب می‌کنیم:

چاپ سوم، صفحه‌ی ۳۱:

«اختلاف استنباط و سوء تفاهم در معانی و حقایق آیات چه برای اشخاص و چه برای محافل روحانی در هر زمان محول به ولی امرالله است و بیان مبین و نظر ولی امرالله رافع هر اختلافی است.»

چاپ پنجم، صفحه‌ی ۳۱:

«اختلاف استنباط در نصوص چه برای اشخاص و چه برای محافل روحانی در هر زمان محول به مرکز منصوص یعنی بیت‌العدل اعظم است و بیان و نظر آن مرجع که از طرف شارع بهایی تعیین شده، رافع هر اختلافی خواهد بود.»

چاپ سوم، صفحه‌ی ۸۷:

«راجع به حقوق الله؛ و بوسیله امین حقوق الله به ولی امرالله در هر زمان که مرجع مقدس امر بهایی است تقدیم و به اختیار آن حضرت مصرف می‌گردد.»

چاپ پنجم، صفحه‌ی ۱۰۵:

«راجع به حقوق الله؛ و بوسیله امین حقوق الله به بیت‌العدل اعظم که مرجع مقدس و منصوص امر بهایی است تقدیم و با صوابدید آن مقام منیع مصرف می‌گردد.»

آنانی که داعیه‌ی نشر نفتات روح القدس دارند و تحرّی حقیقت را اصل اصیل خود می‌دانند، چگونه به این راحتی دروغ می‌گویند و دست به تحریف آثار می‌زنند؟

به هر حال، جا دارد بار دیگر این هشدار به بهائیت داده شود که بیت‌العدل فعلی فاقد مشروعیت و معصومیت است. چراکه:

- به اعتقاد رهبران بهائیت، عصمت بیت‌العدل به سبب حضور ولیّ امر در آن است. زیرا وظیفه‌ی ولیّ امرالله است که تصمیمات نادرست و مخالف نصوص را بی‌اعتبار اعلام کند و دستور تجدید نظر دهد.^{۹۴۸}
- ولیّ امرالله بر اعضای بیت‌العدل ریاست دائمی دارد و آنها موظف‌اند فرمان‌های وی را به جان و دل بپذیرند.^{۹۴۹}
- اوست که می‌تواند اعضای مجرم و گنهکار را از آن مجلس اخراج کند.^{۹۵۰}
- اوست که واسطه‌ی فیض الهی است و بر سرانجام و عاقبت امور در آینده‌ی دهور آگاهی دارد.^{۹۵۱}
- نبودن ولیّ امر در رأس بیت‌العدل، لطمه‌ی غیر قابل جبرانی بر پیکر این مؤسسه وارد می‌آورد و آن را از اعتبار و اهمیت می‌اندازد.^{۹۵۲}

اگر بخواهیم مطالب ارائه شده در دیدگاه‌های دوم و سوم را خلاصه کنیم، می‌توان گفت:

- ۹۴۸- «ولی امر رئیس لاینعزل این مجلس فخیم است، ... هر گاه تصمیمی را وجداناً مباین با روح آیات منزله تشخیص دهد، باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید»: شوقی، دور بهایی، ص ۸۳
- ۹۴۹- «حصن متین امر الله به اطاعت من هو ولی امر الله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ابادی امر الله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجّه و خضوع و خشوع را به ولی امر الله داشته باشند»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۲؛ و شوقی، دور بهایی، ص ۸۱
- ۹۵۰- «اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد. بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۶
- ۹۵۱- «بدون این مؤسسه (ولایت امرالله) وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب شود»: شوقی، دور بهایی، صص ۷۹-۸۰
- ۹۵۲- شوقی، دور بهایی، صص ۷۹-۸۰

نه تنها راهکارهای ارائه شده توسط بهاییان، برای برقراری محکمه‌ی کبری جهت حل اختلاف جمیع بشریت، عقلانی نیست (مانند بحث عصمت اعضای بیت‌العدل)، بلکه خود بهاییان نیز به آن عامل نبوده‌اند و نمی‌توانند باشند، چرا که بیت‌العدل، اصولاً بدون ولیّ امرالله، مشروعیت و اعتبار ندارد.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!





بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۹۵۳}

۱. آیا بیت‌العدل کپی برداری از مجالس اروپایی است؟

عبدالبهاء: تعالیم بهائیت، همه بی مانند هستند.^{۹۵۴}

عبدالبهاء: بیت‌العدل را از مجالس اروپاییان کپی برداری کنید.^{۹۵۵}

۲. آیا بیت‌العدل مصون از خطاست؟

بهاء‌الله و عبدالبهاء: بیت‌العدل عمومی، وصل به الهامات الهی، دارای عصمت و مصون از خطاست.^{۹۵۶}

شوقی: اگر حکم صادره توسط بیت‌العدل، اشتباه بود، ولی امرالله باید نظر اعضا را تغییر دهد.^{۹۵۷}

۹۵۴- «جميع می گفتند: تعالیم حضرت بهاء‌الله فی الحقیقه مثل ندارد، روح این عصر است و نور این قرن...»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۷۸.

۹۵۵- «بیت عدل اعظم به ترتیب و نظامی که در انتخاب مجالس ملت در اروپا انتخاب می‌شود، انتخاب گردد»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۵۰۱.

۹۵۶- «امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الاهی ... ایشان ملهم‌اند به الهامات غیبی الاهی. بر کل اطاعت لازم»: بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۷۹؛ «مثلاً بیت‌العدل عمومی اگر به شرایط لازمه، یعنی انتخاب جمیع ملت، تشکیل شود، آن عدل در تحت عصمت و حمایت حق است آن چه منصوص کتاب نه و بیت‌العدل به اتفاق آراء یا اکثریت در آن قراری دهد، آن قرار و حکم محفوظ از خطاست ... هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است»: عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲۲؛ و «بیت عدل الذی جمله الله مصدر کل خیر و مصوناً من کل خطاء...»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۶.

۹۵۷- «ولی امر رئیس لاینزول این مجلس فخیم است، ... هر گاه تصمیمی را وجداناً مابین با روح آیات منزله تشخیص دهد، باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید»: افندی، شوقی، ص ۸۳.

۳. آیا بهاییان اجازه‌ی فعالیت و دخالت در سیاست دارند؟

عبدالبهاء: هیچ بهایی حق هیچ‌گونه فعالیت سیاسی و حکومتی ندارد و بهایی که کار سیاسی کند، اصلاً بهایی نیست.^{۹۵۸}

شوقی: بهاییان اجازه‌ی مداخله در امور سیاسی را دارند.^{۹۵۹}

۹۵۸- «دین از سیاست جدا است. دین را در امور سیاسی مدخلی نه ... رؤسای دین ... در امور سیاسی مداخله ننمایند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰ (به نقل از عبدالبهاء)؛ و «امرالله را قطعاً تعلق بامور سیاسیه نبوده و نیست. امور سیاسیه راجع باولیای امور است چه تعلقی بنفوسی دارد که باید در تنظیم حال و اخلاق و تشویق بر کمالات کوشند» و «عدم مداخله در امور سیاسیه بالکلیه و عدم مکالمه در این خصوص» و «احتیاء نباید کلمه‌ای از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق بایشان ندارد بلکه بامور و خدمات خویش مشغول شوند و بس» و «هرکس در امور سیاسی دخالت کند، بهایی نیست»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵۲ (در نهی از دخالت در سیاست)، ص ۳۳۳ - ۳۳۸. برای دیدن عبارات مشابه به متن همین فصل مراجعه کنید.

959- "no vote cast or office undertaken by a Baha'i should necessarily constitute acceptance, by the voter or office holder, of the entire programme of any political party. No Baha'i can be regarded as either Republican or Democrat, as such. He is above all else, the supporter of the principles enunciated by Baha'u'llah, with which, I am firmly convinced, the programme of no political party is completely harmonious . . . (From a letter of Shoghi Effendi to the National Spiritual Assembly of the United States and Canada, January 26, 1933: Baha'i News, No. 85, July, 1934, p. 2)," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XXXIX, no. 1442.

یعنی: «هیچ رأیی که در صندوق انداخته می‌شود و هیچ سمتی که توسط یک بهایی پذیرفته می‌شود به این معنی نیست که او حتماً باید با تمامی برنامه‌های یک حزب موافق باشد. هیچ بهایی را نمی‌توان (عضو یکی از احزاب) جمهوری خواه یا دموکرات در نظر گرفت. او بالاتر از هر چیز دیگر باید طرفدار اصول بیان شده توسط بهاء‌الله باشد که من مطمئن هستم برنامه‌ی هیچ حزب سیاسی صورت کامل با آن هماهنگ نیست.»

"As regards the non-political character of the Faith,... The friends may vote, if they can do it, without identifying themselves with one party or another. To enter the arena of party politics is surely detrimental to the best interests of the Faith and will harm the Cause ... (From a letter written on behalf of Shoghi Effendi to the National Spiritual Assembly of the United States and Canada, March 16, 1933)," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XXXIX, no. 1443.

یعنی: «با توجه به غیر سیاسی بودن آئین (بهایی) ... احباء می‌توانند در رای‌گیری شرکت کنند به شرطی که خود را به عنوان طرفدار یک حزب یا دیگری معرفی نکنند. ورود به حوزه‌ی سیاست بازی حزبی مسلماً به منافع آئین (بهایی) ضربه می‌زند و موجب ضرر می‌شود.»

۴. چه کسی امور سیاسی سلطنت طلایی بهایی را اداره می کند؟

شوقی: بالاخره بهاییان بر تمامی عالم حکومت و سلطنت می کنند.^{۹۶۰}
 عبدالبهاء: هیچ بهایی حق هیچ گونه فعالیت سیاسی و حکومتی ندارد و بهایی که کار سیاسی کند، اصلاً بهایی نیست.^{۹۶۱}

۵. اختلاف استنباط در آثار بهاء الله را به ولی امر الله ارجاع دهیم یا به بیت العدل

اعظم؟

کتاب نظر اجمالی در دیانت بهایی، چاپ سوم، صفحه ۳۱:
 «اختلاف استنباط ... در هر زمان محول به ولی امر الله است و بیان مبین و نظر ولی امر الله رافع هر اختلافی است.»

کتاب نظر اجمالی در دیانت بهایی، چاپ پنجم، صفحه ۳۱:
 «اختلاف استنباط ... در هر زمان محول به مرکز منصوص یعنی بیت العدل اعظم است و بیان و نظر آن مرجع که از طرف شارع بهایی تعیین شده، رافع هر اختلافی خواهد بود.»

۹۶۰- «سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء الله است مبدل گردد»: شوقی، دور بهایی، ص ۹۶.
 ۹۶۱- به باورقی های تناقض پیشین بنگرید.

۶. حقوق الله باید به ولی امر الله تقدیم شود یا به بیت العدل اعظم؟

کتاب نظر اجمالی در دیانت بهایی، چاپ سوم، صفحه‌ی ۸۷:

«راجع به حقوق الله: و بوسیله امین حقوق الله به ولی امر الله در هر زمان که مرجع مقدس امر بهایی است تقدیم و به اختیار آن حضرت مصرف می‌گردد.»

کتاب نظر اجمالی در دیانت بهایی، چاپ پنجم، صفحه‌ی ۱۰۵:

«راجع به حقوق الله: و بوسیله امین حقوق الله به بیت العدل اعظم که مرجع مقدس و منصوص امر بهایی است تقدیم و با صوابدید آن مقام منیع مصرف می‌گردد.»

۷. کلام قصار: آیا قوانین دولت‌ها بر قوانین خدا ارجح است؟

بهاء الله و عبدالبهاء:

دولت‌ها چه بر حق باشند، چه بر باطل، چه عادل باشند، چه ظالم، قوانین شان بر قوانین الهی رجحان دارد.^{۹۶۲}

۹۶۲- «حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امیرا که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد»: بهاء الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۲۴؛ «اجرای احکام کتاب اقدس، منزله از قلم حضرت بهاء الله، در مواردی که آن احکام قابل اجرا بوده و با قوانین مدنی کشوری مغایرت مستقیم نداشته باشد، بر هر فرد یا مؤسسه‌ی بهایی در شرق و غرب، فرض واجب است»: بهاء الله، اقدس، ص ۱۴؛ و «ابدا بدون اذن و اجازه‌ی حکومت، جزئی و کلی نباید حرکتی کرد و هر کس بدون اذن حکومت ادنی حرکتی نماید، مخالفت به امر مبارک کرده است و هیچ عذری از او مقبول نیست. امر قطعی الاهی این است که باید اطاعت حکومت نمود. این هیچ تأویل بر نمی‌دارد و تفسیر نمی‌خواهد از جمله‌ی اطاعت این است: کلمه‌ی بدون اذن و اجازه حکومت نباید طبع گردد، تکلیف احبای الاهی اطاعت و انقیاد حکومت است خواه استقلال و خواه مشروطه»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۷۵، صص ۴۶۳-۴۶۴.

۸. مؤید بودن سران بهائیت به الهامات الهی یا خطا رفتن پیشگویی‌های‌شان؟!

عبدالبهاء: «جمال مبارک موهبتی بمن عنایت فرموده‌اند. هر چه بگویم همان است.»^{۹۶۳}
عبدالبهاء: ولیّ امرهای بهایی باید از نسل شوقی و از فرزندان او باشند^{۹۶۴} ... غافل از آنکه ... شوقی عقیم بود و از او نسلی باقی نماند.

عبدالبهاء: «باید ولیّ امر الله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد.»^{۹۶۵} غافل از آنکه ... شوقی بدون تعیین جانشین مُرد.
شوقی: ولیّ امرالله از بیت العدل جدایی ناپذیر است.^{۹۶۶} ولیّ امرالله واسطه‌ی فیض الهی است.^{۹۶۷}
 اما ... شوقی مُرد و به همراهش نسل ولیّ امرها و واسطه‌ی فیض بهایی هم منقرض شد.

۹۶۳- افروخته، خاطرات نه ساله، ص ۵۲۱.

۹۶۴- «و من بعده (یعنی بعد از شوقی) بکرأ بعد بکر یعنی در سلاله او و فرع مقدس ... ای احبای الاهی، باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعود وی اختلاف حاصل نگردد ... اگر ولد بکر ولی امر الله مظهر اولد سرّ ایبه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق باحسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید»: عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۱-۱۳.

۹۶۵- عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۳.

۹۶۶- «این نظم بدیع که از انظمه با طله سقیمه عالم ممتاز و در تاریخ ادیان فرید و بی‌مثیل و سابقه، بنیادش بر دو رکن رکین استوار؛ رکن اول و اعظم، رکن ولایت الاهیة که مصدر تبیین است؛ و رکن ثانی، بیت عدل اعظم الاهی که مرجع تشریح است. هم چنان که در این نظم الاهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه‌اش که مرکز عهد و میثاق تبیین نموده، ممکن نه. انفصال رکنین نظم بدیع نیز از یک‌دیگر متمتع و محال»: شوقی، توقیعات مبارکه خطاب به احباء شرق، ص ۳۰۱.

۹۶۷- «بدون این مؤسسه (ولایت امرالله) وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب شود»: شوقی، دور بهایی، صص ۷۹-۸۰.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه:

۱- آیا «بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری» تعلیم جدیدی است؟

بنا به دستور عبد البهاء و بهاء‌الله سیستم بیت‌العدل، از انگلیس و اروپا کپی برداری شده است. در بحث پیش‌بینی اداره‌ی جهان توسط یک حکومت منصف الهی نیز نه تنها در اسلام، بلکه در سایر ادیان وعده‌ی حکومت واحد الهی آمده است.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

طبق فرموده‌ی پایه‌گذاران بهائیت، بیت‌العدل، بدون وجود ولیّ امرالله مشروعیت ندارد. پس از شوقی افندی نیز ولیّ امراللهی وجود ندارد. اما رهبران بهایی، بیت‌العدل را بدون حضور ولیّ امرالله و با وجود عدم مشروعیتش به بهائیان تحمیل کرده‌اند. از این گذشته، بهائیان اگر بیت‌العدل را مقدمه‌ی محکمه‌ی کبری می‌دانند، نخست باید نزاع‌های بین فرقه‌ای خود را حل کنند، سپس در اندیشه‌ی تشکیل محکمه‌ای برای رفع مشکلات جهانیان باشند.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

به عقیده‌ی بهائیان، آنچه بیت‌العدل حکم می‌کند، مصون از خطاست و وحی الهی قلمداد می‌شود. در حالی که اعضای بیت‌العدل، از میان افراد عادی و با صلاحدید و آراء افراد عادی انتخاب می‌شوند و هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که نظر جمعی ایشان، وحی و یا عاری از خطا باشد.



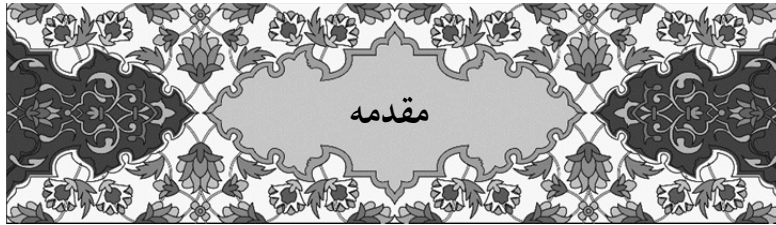
تعلیم هشتم:

تعلیم و تربیت عمومی و اجباری



«تعلیم هشتم حضرت بهاءالله، تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردند. یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد.»^{۹۶۸}





مقصود از تعلیم و تربیت عمومی و اجباری، این است که همه‌ی
جهانیان باید به اجبار تحت تعلیم و تربیتی با اصول یکسان و
مشترک قرار بگیرند.



بهاء الله می گوید:

«علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقات^{۹۶۹} است از برای صعود تحصیلش بر کلّ
لازم.»^{۹۷۰}

عبدالبهاء نیز از این کلام پدر استفاده کرده، تعلیم و تربیت را واجب اعلام می کند:

«تعلیم و تربیت بنصّ قاطع جمال مبارک فرض است هر کس قصور نماید از موهبت کبری
محروم ماند.»^{۹۷۱}

۹۶۹- پلکان، نردبان: معین، فرهنگ فارسی.

۹۷۰- بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن الذئب)، ص ۲۰.

۹۷۱- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۱۴ (به نقل از عبدالبهاء).

عبدالبهاء می گوید:

«در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند.»^{۹۷۲}

اگر والدین کودک، توانایی پرداخت هزینه‌های تعلیم و تربیت کودک را نداشته باشند، باید گروهی متولی این امر شوند. عبدالبهاء چنین می گوید:

«باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود اگر ابوین مقتدر بر مصارف این تعلیم فیها و آلا باید هیئت اجتماعی آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید.»^{۹۷۳}

عبدالبهاء به بهاییان اخطار می کند اگر والدینی در اجرای این حکم کوتاهی کنند، در درگاه خدا مؤاخذه خواهند شد. وی چنین می گوید:

«در اینخصوص ابدأ فتور نکنند و قصور نخواهند البتّه طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل بگذارند زیرا طفل معصوم گرفتار نقائص گوناگون گردد و در نزد حقّ مؤاخذ و مسئول و در نزد خلق مذموم و مردود.»^{۹۷۴}

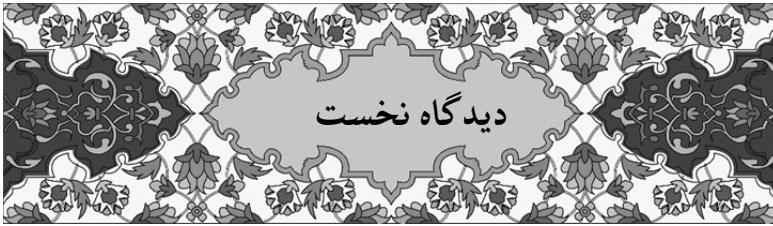
«اگر والدین در این امر اعظم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نمایند حقّ پدری ساقط شود و لدی الله از مقصّرین محسوب.»^{۹۷۵}

۹۷۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۲۱۴-۲۱۵ (به نقل از عبدالبهاء).

۹۷۳- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۰۹.

۹۷۴- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۳۳۴.

۹۷۵- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۱۴.



آیا این تعلیم، تازگی دارد؟

تعلیم و تربیت در بهائیت، واجب است و هر فردی کوتاهی کند، از فضل حق محروم است.^{۹۷۶} بهایان مدعی‌اند این طرح را بهاء‌الله ابداع کرده و آن را جزء اصول خود در تعالیم اجتماعی و نظم بی بدیل خویش می‌شمارند. عبدالبهاء در باره‌ی بدیع بودن این تعلیم می‌گوید:

«بهاء‌الله اعلام می‌دارد که تمام بشریت باید کسب علم کنند و با سواد باشند. این یک اصل لازم در عقیده داشتن و پایبندی به مذهب است و از ویژگی‌های جدید این ظهور است.»^{۹۷۷}

بدون شک، سابقه‌ی این تعلیم به سال‌ها قبل از ساخت فرقه‌ی بهائیت باز می‌گردد و نمی‌توان آن را از ابداعات بدیع بهاء‌الله دانست. نخستین جوانه‌های آموزش و پرورش یکسان و اجباری را می‌توان در آثار افلاطون^{۹۷۸} و ارسطو^{۹۷۹} یافت.^{۹۸۰} نخستین نهضت‌های حمایت از تحصیلات

۹۷۶- «تعلیم و تربیت بنص قاطع جمال مبارک فرض است هر کس قصور نماید از موهبت کبری محروم ماند»: اشراق خاوری، *پیام ملکوت*، ص ۲۱۴ (به نقل از عبدالبهاء).

977- "Baha'u'llah declares that all mankind should attain knowledge and acquire an education. This is a necessary principle of religious belief and observance, characteristically new in this dispensation," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. (US Baha'i Publishing Trust, 1982), pp. 453-457.

۹۷۸- از ۴۲۷ تا ۳۴۸ پیش از میلاد.

۹۷۹- از ۳۸۴ تا ۳۲۲ پیش از میلاد.

۹۸۰- علاقمندان به تاریخچه‌ی آموزش، می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر، به کتاب‌های جمهوری افلاطون و تاریخ فلسفه ویل دورانت مراجعه نمایند.

همگانی و حتی اجباری را می‌توان نهضت اصلاحات پروتستانی، در زمان مارتین لوتر^{۹۸۱} قلمداد کرد.

در قرون شانزده و هفده میلادی، پس از انقلاب صنعتی، کشورهای اروپایی به این نتیجه رسیدند که تعلیم و تربیت، یک اصل زیربنایی است. سیستم آموزش اجباری مدرن که در آلمان شکل گرفت، از اواسط قرن هجده میلادی به مناطق دیگر نیز معرفی شد. برخی کشورهای غیر اروپایی و آمریکایی مانند ژاپن نیز، از اواسط قرن نوزده میلادی، تحصیل در مقطع دبستان را اجباری و الزامی اعلام کردند.

گذشته از این تاریخچه، سال‌ها پیش از فیلسوفان و متفکران غربی، ادیان، منشاء علم و حقیقت آموزی بوده‌اند. با مطالعه‌ی ادیان الهی و به ویژه اسلام می‌توان ریشه‌های این آموزه را با تاکید فراوان در قرآن و احادیث مشاهده کرد. کتب حدیثی شیعه (مانند: کافی و بحارالانوار)، غالباً با سرفصل‌هایی با عنوان کتاب العلم و کتاب العقل آغاز می‌شود و انسان‌ها را به استفاده از عقل و یادگیری علم دعوت می‌کند.

دین اسلام چنان بر یادگیری علم تاکید دارد که این امر را واجب دانسته است. به طوری که رسول رحمت(ص) فرموده‌اند:

«طلب علم بر هر مرد و زن واجب است.»^{۹۸۲}

«به دنبال علم بروید اگر چه در چین^{۹۸۳} باشد.»^{۹۸۴}

۹۸۱- از ۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶ میلادی

۹۸۲- «طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة»: مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

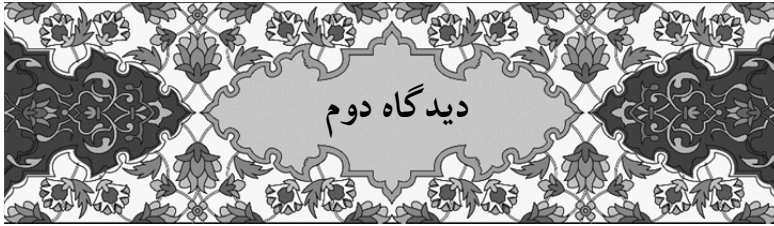
۹۸۳- در آن زمان، چین، نقطه‌ای بسیار دور بوده که دستیابی به آن بسیار دشوار بوده است.

۹۸۴- «اطلبوا العلم ولو بالصین»: مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۰.

با وجود احادیث و روایات فراوانی که درباره‌ی لزوم علم آموزی و تعلیم و تعلّم در اسلام موجود است، چگونه بهایین ادعای ابداع این تعلیم را دارند؟

در هر حال و مثل همیشه، عبدالبهاء اعتراف می‌کند که این تعلیم آنچنان هم جدید نیست:

«انبیای ذی شأن بجهت تربیت و تعلیم بشر آمدند تا بشر را مظهر انوار کنند مطلع بر حقائق اسرار نمایند سبب ترقیات مادیه و ترقیات معنویه عالم انسانی شوند.»^{۹۸۵}



آیا بهایان، خود به این تعلیم عامل بوده‌اند؟

۱- تعلیم و تربیت عمومی و اجباری نزد بهایان

با بررسی وضعیت تحصیلی بهایان در سراسر دنیا، به این نتیجه می‌رسیم که بهایان همچون سایر مردمان، بسته به علاقه و امکاناتی که در اختیارشان است، نسبت به تحصیل یا تکمیل تحصیلات خود اقدام می‌کنند و در این مسیر هیچ اجباری به چشم نمی‌خورد؛ لذا در بین بهایان درجات متفاوتی از تربیت، علم و دانش وجود دارد.

بنابراین در مقابل دیگران، از شایستگی ویژه‌ای برخوردار نیستند. از این گذشته، ادعای بزرگ داشتن، هنر نیست. بلکه هنر آن است که آن ادعا محقق گردد. وگرنه این تعلیم هم چیزی جز یک شعار تبلیغی نخواهد بود.

جالب این است که عبدالبهاء در یک جا ادعا می‌کند که تعلیم و تربیت باید بر اساس یک اصول و آداب و برای همه یکسان باشد:

«تعلیم هشتم حضرت بهاء‌الله، تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردند. یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید

یکسان باشد. اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد.»^{۹۸۶}

اما جای دیگر مدعی می‌شود که باید تعلیم و تربیت متناسب با ظرفیت و شایستگی افراد باشد:

«هیچ شخصی را نباید مانع از آموزش فکری/ذهنی شد و (یا او را از) آن محروم کرد، اگر چه همه باید متناسب با ظرفیت (آموزش) را دریافت کنند. هیچ کس نباید در مراحل جهل باقی بماند زیرا در عالم انسانی جهل یک نقص است. تمام بشریت را باید در ابواب علم و فلسفه تعلیم داد-البته در حد نیاز. همه نمی‌توانند دانشمند و فیلسوف شوند ولی هر کس را باید متناسب با نیاز و شایستگی تعلیم داد.»^{۹۸۷}

۲- معنای تعلیم و تربیت نزد باب و افتخار بهاء‌الله به آن

اگر باب موفق به گسترش دینش می‌گردید، کل تعلیم و تربیت محدود به چند حکم جزئی در کتبش می‌شد زیرا به دستور او باید تمام کتب غیر بابی سوزانده می‌شدند،^{۹۸۸} مردم فقط اجازه‌ی

۹۸۶- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۸.

987- "No individual should be denied or deprived of intellectual training, although each should receive according to capacity. None must be left in the grades of ignorance, for ignorance is a defect in the human world. All mankind must be given a knowledge of science and philosophy—that is, as much as may be deemed necessary. All cannot be scientists and philosophers, but each should be educated according to his needs and deserts." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p.108.

۹۸۸- «در یوم ظهور حضرت اعلیٰ منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الّا من آمن و صدق بود: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ و «معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک اول کلمه فضرب الرقاب (گردن زدن) و ثانی حرق کتب (سوزاندن کتب) و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان بر داشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را به صفات روحانی تبدیل نمود»: بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۲. برای دیدن مصادیقی از این عبارات در کتب خود باب، به فصل چهارم مراجعه کنید.

تدریس بیان را داشتند،^{۹۸۹} و کسی حق نداشت بیش از نوزده کتاب داشته باشد.^{۹۹۰} بهاء الله که درباره‌ی این تعلیمات به خود می‌بالد و با غرور می‌گوید یک حرف از دستورات باب برای او با ارزش‌تر از آنچه در آسمان‌ها و زمین است،^{۹۹۱} دیگر نباید خود را برای مخاطبانش مروج تعلیم و تربیت عمومی معرفی نماید و بر این ادعا افتخار کند.

۳- معیار عالم بودن، بهایی بودن است، نه تعلیم و تربیت

در دینی که معیار جاهل و عالم بودن «بهایی بودن» است، تعلیم و تربیت به چه کار آید؟ به سخنان بهاء الله در این باره توجه فرمایید:

«الیوم اطلاق اسم عالم بر احدی نخواهد شد مگر آن نفوسی که بقمیص ایمان امر بدیع مزین شده اند.»^{۹۹۲}

۹۸۹- «الباب العشر من الواحد الرابع لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان، الا انا انشاء لله (ألا اذا انشی فیہ) مما یتعلق بعلم الکلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیر هما، لم یوذن لاحد من المومنین» یعنی: «تدریس کتابی به جز کتاب بیان جایز نیست. مگر هنگامی که در آنها از آنچه به علم کلام مربوط است، نوشته شده باشد و همانا آنچه از منطق و اصول و علوم دیگر اختراع شده، برای اهل ایمان جایز نیست»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۰.

۹۹۰- «نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان تملکتُم فلیلزمکم تسعه عشر مثقالاً من ذهب حداً فی کتاب الله لعلکم تتقون» یعنی: «در [کتاب] بیان شما نهی شده اید که بیش از ۱۹ (معادل ابجد «واحد») کتاب داشته باشید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید، بر شما ۱۹ مثقال طلا (به عنوان جریمه) واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا، شاید پرهیزکار گردید»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۱، باب ۷.

۹۹۱- «قسم به خدا اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید، خدا بشکند دهان گوینده و افترا کننده را. فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض (یعنی: سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بیان نزد من محبوب‌تر است از تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است): فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۹۹۲- بهاء الله، بدیع، صص ۱۳۸-۱۳۹.

«اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهاییت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود).»^{۹۹۳}

«میزان کلّیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود خود را دارای عقول عالم شمرد.»^{۹۹۴}

۴- میزان سطح علمی بزرگان بهاییت

اگر قرار باشد کسی داعیه دار تعلیم و تربیت عمومی باشد، بهتر است به جای سر دادن شعار برای دیگران اول از خود شروع کند. معلوم نیست سردمداران دینی که دچار انواع و اقسام عقاید و اشتباهات فاحش علمی هستند چگونه به خود اجازه می‌دهند درباره‌ی تحصیلات دیگران اظهار نظر کنند. در ذیل تعلیم چهارم به صورت مفصل خطاهای فاحش بهاء الله و عبدالبهاء درباره‌ی علوم متداول مانند علوم مذهبی، تاریخ، فیزیک، شیمی، اختر شناسی، و ... را نشان دادیم و از تکرار آن‌ها در اینجا پرهیز می‌کنیم.

۵- ادب بهاء الله و عبدالبهاء به عنوان دو نمونه از تعلیم و تربیت بهایی

در باب «تربیت» باید از بهاییان بپرسیم: آیا محصول این تربیت عمومی، افرادی همچون بهاء الله و عبدالبهاء خواهند بود؟ کسی مانند بهاء الله که مخالفان خود را خر،^{۹۹۵} گاو، حشره‌ی مدفوع و

۹۹۳- بهاء الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۱۱.

۹۹۴- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۰.

شیطان^{۹۹۶} خطاب می‌کند و منکران بهائیت را حرام زاده و حیوان می‌داند،^{۹۹۷} با چه رویی داعیه‌ی تعلیم و تربیت برای همگان را سر داده است؟

پسر او عبدالبهاء نیز رویه‌ی پدر را ادامه داده و برادرش و مریدان او را به پشه، سوسک، کرم خاکی، خفاش، جغد، کلاغ، روباه و گرگ تشبیه کرده و در عوض خود را بلبل و طاووس معرفی نموده است.^{۹۹۸}

۹۹۵- بهاءالله خطاب به منکرینش از جمله صبح ازل و طرفداران او چنین می‌گوید: «یا ایها الحمیر (ای خر) حق (بهاءالله) آن چه بفرماید حق است و به کلمات مشرکین باطل نشود»: بهاءالله، بدیع، ص ۱۷۴؛ «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربیناه و وصفناه و اذکرناه ...» یعنی: «بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم...»: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۶ ص ۵۴۲؛ «احفظ نفسک بان لا یقلّبک کبر العمام من کلّ مبغض حمیر ...» یعنی: «خودت را حفظ کن از اینکه از میان دشمنان خر، افراد عمامه بزرگ (یعنی علمای اسلام!) تو را (از بهائیت) برگردانند»: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۳، ص ۵۰۴ «قل انک انت یا حمیر ما اطّعت باصل الامر ...» یعنی: «بگو ای خر، از اصل ماجرا مطلع نشده‌ای...»: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۶ ص ۵۴۴؛ «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربیناه و وصفناه و اذکرناه ... نعلم ما علّمک ابیک فی اللیالی و الايام و سوس فی صدرک و نفع فیک من روحی الّتی بها ینقلب کلّ انسان و یصیر حمیرا» یعنی: «بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم ... ما می‌دانیم پدرت در شب و روز به تو چه آموخت و تو را فریب داد و در تو امید از روح ما که هر انسانی توسط آن دگرگون شده و تبدیل به خر می‌شود.»: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۶ ص ۳-۵۴۳

۹۹۶- «و چون میرزا یحیی ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر بزرگوار (حضرت بهاءالله) مخالفت ورزید ... از درجه خود و رتبه اتفاق و اتحاد سقوط یافتند (چون قبلا با بهاءالله متحد و متفق بودند) و متدرجا در الواح و آثار و مراسلات صادره (از بهاءالله) به رموز و اشارات و القابی از قبیل مشرک بانّه و عجل (گوساله) و جُئل (حشره‌ای که روی مدفوع حیوانات می‌نشیند) و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منتنه (بد بو) خبیثه و طنین ذباب (مگس) و امثالها نامبرده شدند»: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۴۵-۳۴۶.

۹۹۷- برای دیدن مدارک این سخنان به تعلیم دوم مراجعه کنید.

۹۹۸- «چون ابلهان مغرور خرفند نه صدف پر گهر. چون جعل سرمست بوی گلخنند نه رایحه گلشن معطر. کرم مهیند در اسفل زمین مکین نه طیور عسین. خفاش ظلمتند نه نور پاش افق مبین. هر دم بهانه آرند و چون زاغان جفا در گلخن خزان لانه و آشیانه نمایند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، صص ۴۴۲-۴۴۳؛ و «ایها النجمان البازغان فی افق محبّه الله قد حمی الوطیس و فار التنور و تشیق الطالوس و نعب الغراب و صفر العقاب و خضعت الاعناق و ذلت الرقاب سیّوح قدّوس ربّ السّرّ المصون و الرمز المکنون (آن فی ذلک لایه لاقوم یعقلون) فانظر الی ما یقول الغافلون الناکثون الناکصون علی اعقابهم و هم عن فضل ربّک لمحجوبون «ذره‌م فی خوضهم یلعبون» حتّی یأتیهم نبأ ما کانوا به یستهزءون «سیستدرجه‌م ربّهم من حیث لا یشعرون» أ تظنّان انّهم یفهمون او یدرکون «کلّا ان هم الا صمّ بکم عمی لا یعقلون» و البهاء علیکما من ربکمما القیوم»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، صص ۲۳۴-۲۳۵.

با وجود چنین تربیتی که از مؤسسان بهائیت دیدیم، سکوت اختیار می‌کنیم و خوانندگان حق طلب را به کلام خود عبدالبهاء ارجاع می‌دهیم که گفته:

«انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده، چگونه امید تربیت اهل آفاق نماییم و آیا در این قضیه ذره ای شبهه و تردید است؟ لا والله.»^{۹۹۹}

جالب اینجاست که عبدالبهاء معتقد است اگر پیامبری مردم را تربیت نکند، پیامبر نیست و دینش هم بر حق نیست. وی می‌گوید:

«انبیاء معلّم عمومی هستند. اگر بخواهیم ببینیم انبیاء معلّم بوده‌اند یا نه، باید تحرّی حقیقت نمائیم. اگر نفوس را تربیت کرده‌اند و از اسفل جهل و نادانی باعلی درجه، دانش رسانیده‌اند یقین است پیغمبر بر حقّ هستند. این را کسی انکار نتواند احتیاج بذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند.»^{۱۰۰۰}

با این حساب آیا می‌توان گفت حضرت بهاء‌الله پیامبری بر حق بوده است؟ کسی که نه خود ادب را رعایت می‌کرده و نه فرزندان را به گونه‌ای تربیت نموده که به یکدیگر توهین نکنند و تمام نسلش به علت مخالفت، طرد روحانی شده‌اند؟

۶- جایگاه تعلیم و تربیت غیر بهاییان در نزد بهاییان

افرادی که تعلیم و تربیت خودشان نقدهای علمی، عقلانی و ادبی بسیاری را برانگیخته، درباره‌ی مراکز تعلیم و تربیت غیر بهایی این چنین اظهار نظر می‌کنند:

۹۹۹- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۲.

۱۰۰۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۲۰۳ و ۲۰۴ (به نقل از عبدالبهاء).

«اطفال احباب در سائر مکتب‌های ملل مختلفه فرستادن و تربیت نمودن سبب جمودت (جامد و بی روح شدن) و خمودت (افسردگی، سستی و ضعیف شدن) گردد.»^{۱۰۰۱}

به تعبیر عبدالبهاء ورود اطفال بهایی به مراکز آموزشی غیر بهایی سبب جمودت و خمودت ایشان یا همان مرگ مجسم^{۱۰۰۲} خواهد شد!

آیا چنین اظهار نظرهایی زیننده‌ی مدعیان تعلیم و تربیت عمومی است؟

عبدالبهاء از یکسو جهانیان را به تعلیم و تربیتی یکسان دعوت می‌کند^{۱۰۰۳} و از سوی دیگر به بهاییان امر می‌کند فرزندان خویش را به مدارس غیر بهایی نفرستند:

«اطفال احباً ابداً جائز نیست که به مکتب‌های دیگران بروند.»^{۱۰۰۴}

آیا این دو دستور، در تضاد با یکدیگر نیستند؟ آیا آنجا که عبدالبهاء سخن از «تعلیم و تربیت عمومی» می‌گفته، تنها درصدد جلب توجه مستمعان غیربهایی بوده و خارج از صحنه، بهاییان را از همراه شدن با دیگران در امر تعلیم و تربیت منع کرده است؟

از این گذشته، آیا بهاییان می‌دانند عبدالبهاء ایشان را از فرستادن فرزندان به مدارس غیر بهایی منع کرده و رفتن به این مدارس را مرگ مجسم و عامل جمود و ضعف و افسردگی معرفی کرده است، نوهی خود را به بهترین مدارس غیر بهایی فرستاده است؟

۱۰۰۱- عبدالبهاء، *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۶ شماره ۴۵۱.

۱۰۰۲- «ای یاران حقیقی آفتی اعظم از خمودت و جمودت نیست زیرا موت مجسم است.» عبدالبهاء، *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۶ شماره ۷.

۱۰۰۳- «وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردند. یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد.» عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۱۴۸.

۱۰۰۴- عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۵، ص ۱۷۰.

«هر چند ایشان (شوقی) به بهترین مدرسه حیفا رفتند ولی بینهایت ناراحت بودند این مدرسه هنوز موجود است و با اسم دبیرستان برادران مشهور و به آباء یسوعیین (مسیحیان) متعلق است ... چون حضرت عبدالبهاء مشاهده فرمودند که ایشان در آن مدرسه مسرور نیستند لذا تصمیم گرفتند حضرت شوقی افندی را به بیروت بفرستند آنجا در یک مدرسه شبانه روزی کاتولیکی وارد شدند ... حضرت سرکار آقا فوراً وسائلی تهیه فرمودند که حضرت شوقی افندی در دانشکده امریکائی بیروت وارد شوند.»^{۱۰۰۵}

به هر حال عبدالبهاء تا آنجا در نقض این تعلیم پیش می‌رود که به بهایان توصیه می‌کند:

«اطفال خویش را چنان تربیت نماید که سبب حسرت دیگران گردد این است نهایت سرور.»^{۱۰۰۶}

آن هنگام که عبدالبهاء این توصیه را می‌کرده، آیا تعلیم وحدت عالم انسانی را فراموش کرده بوده؟ این چگونه ایجاد وحدتی است که دستور به قرنطینه و جداسازی اطفال بهایی از سایر انسان‌ها می‌دهد و از آن بدتر، ایشان را مایه‌ی حسرت دیگران می‌سازد؟ چرا باید اطفال بهایی را به گونه‌ای تربیت کرد که سبب حسرت دیگران شوند؟ جالب اینجاست که عبدالبهاء، خود وحدت تعالیم را مقدمه‌ی وحدت عالم انسانی معرفی می‌کند:

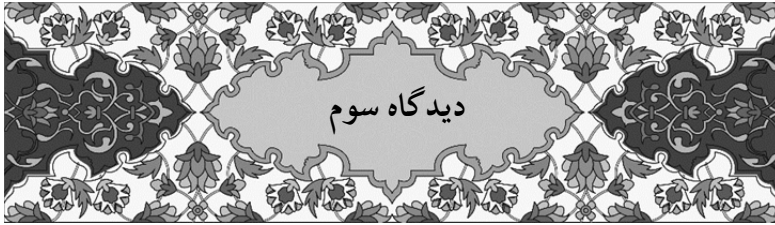
«حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند رجالاً و نساءً و دختر و پسر تربیت واحد گردند. و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث (موجب) جنگ و نزاع.»^{۱۰۰۷}

۱۰۰۵- ماکسول، گوهر یکتا، صص ۲۶-۲۷.

۱۰۰۶- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۴، ص ۵۰.

۱۰۰۷- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۲۲ (به نقل از عبدالبهاء).

چگونه وحدت عالم انسانی محقق خواهد شد، در حالی که عبدالبهاء دستور می‌دهد کودکان بهایی از چنان امتیازاتی در تربیت برخوردار شوند که هیچ غیر بهایی از آن بهره‌مند نباشد، بلکه حسرت آن را بخورد؟ البته، این کلام عبدالبهاء در حد یک آرزو باقی مانده است. به گونه‌ای که امروزه کسی حسرت تربیت اطفال بهایی را نمی‌خورد.



آیا اساساً این تعلیم از نظر عقلی صحیح است؟

اینکه افراد باید به سوی سواد آموزی و تعلیم و تربیت سوق داده شوند، امری بدیهی است. اما محتوای این آموزش، قطعاً از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود.

بدیهی است تعلیم و تربیت با محتوای خوب، خوب است و با محتوای بد، بد! به همین دلیل تا معلوم نشود، تعلیم و تربیت مورد نظر بهاء‌الله و عبداله‌ها چه بوده است، نمی‌توان قضاوت صحیحی در مورد درستی و نادرستی آن داشت. البته بهاییان خواهند گفت منظور عبداله‌ها از این تعلیم، همان تعلیم و تربیت خوب و در راستای افزایش معرفت حق است.

با اینکه ایشان بنا به احکام خود، حق تأویل و تفسیر سخن رهبران‌شان را ندارند^{۱۰۰۸}، اما اگر این سخن را بپذیریم، تازه به آن جایی خواهیم رسید که رسول‌خاتم (ص) فرموده بودند:

«طلب علم بر هر مرد و زن واجب است»^{۱۰۰۹}

۱۰۰۸- «ان الذی یاوُلُّ ما نُزِّلَ من سماءِ الوحی و یخرِجُهُ عن الظَّاهرِ اَنَّهُ مِمَّنْ حَرَفَ کَلِمَةَ اللَّهِ العَلیا و کان من الأَفسرین فی کتاب مبین» یعنی: «کسی که آنچه را از آسمان وحی فرود آمده تاویل کند و از ظاهرش خارج کند، کلمه‌ی والای الله را تحریف کرده است و در کتاب مبین در زمره‌ی زیان‌کارترین مردمان است»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۱۰۵، ص ۱۰۲؛ و «کلمه الهیه را تأویل مکنید و از ظاهر آن محجوب ممانید چه که احدی بر تأویل مطلق نه الا الله و نفوسیکه از ظاهر کلمات غافلند و مدعی عرفان معانی باطنیه، قسم باسم اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵۴، ص ۳۴۰ (به نقل از بهاء‌الله).

۱۰۰۹- «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه»: مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

ولی واقعیت این است که مقصود بهاییان از آموزش و پرورش یکسان در همه‌ی عالم، آموزش و پرورش بهایی است که لزوماً مورد تایید جهانیان نیست.

در دیدگاه دوم این تعلیم، به این نتیجه رسیدیم که بهاییت نه در بحث «تعلیم» الگوی مناسبی است و نه درباره‌ی «تربیت» حرفی برای گفتن دارد. با این وجود، عبدالبهاء فقط تعلیم و تعلّم بهایی را تایید می‌کند و همان طور که اشاره کردیم، تعلیم در مدارس غیر بهاییان را موجب جامد و بی روح شدن، افسردگی، و مرگ مجسم می‌داند. او حتی می‌گوید:

«اطفال احبّاً ابدآ جائز نیست که به مکتب‌های دیگران بروند چه که ذلت امرالله است و بکلی از الطاف جمال مبارک محروم مانند زیرا تربیت دیگر شوند و سبب رسوائی بهاییان گردند»^{۱۰۱۰}

چرا اگر کودکان بهایی تحت تعلیم غیر بهاییان قرار بگیرند، موجب رسوائی بهاییان می‌شوند؟ آیا ترس عبدالبهاء ناشی از این است که اطفال احباء، پس از حضور در مکتب‌ها و مدارس غیر بهایی چشم و گوش‌شان باز گردد و آموزه‌های بهاییت را که توسط خانواده و هم‌کیشان خود فرا می‌گیرند، زیر سوال برند؟ آیا عبدالبهاء نگران رسوا شدن بهاییان توسط فرزندان خودشان بوده است؟

شاید منظور وی از رسوائی بهاییان، این بوده که اطفال احباء، اگر به مدارس غیر بهایی بروند، ممکن است ناخواسته آموزه‌های بهایی را که از خانواده‌ی خویش فرا گرفته‌اند، برای هم‌کلاسی‌ها و آموزگاران خود مطرح نمایند و آبروی بهاییت را ببرند. مگر آموزه‌های بهایی چه مطالب غلط و خلاف علم و عقلی در خود دارد که اگر در معرض دید مردمان عالم قرار گیرد، مایه‌ی رسوائی بهاییت و بهاییان می‌شود؟ آموزه‌های بهایی با کدام مبانی الهی، اخلاقی و یا انسانی سر ستیز دارد

۱۰۱۰- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۰.

که آشکار شدنش سبب رسوایی این کیش می‌گردد؟ چرا حضور اطفال بهایی در مدارس دیگران، مایه‌ی ذلت و خواری و خفت امر خداست؟

چرا دختران و پسران نونهال بهایی باید قبل از آنکه قدرت تشخیص داشته باشند، در معرض تعالیم اجباری بهیایت قرار گیرند و فکر و روح‌شان از دریافت حقایق دیگر عالم محروم گردد؟ ایشان چگونه باید پس از سال‌ها تلقینِ مرام پیشوایان خود، قادر به تحرّی حقیقت باشند؟ عبدالبهاء به خوبی بر این نکته واقف بوده که گفته:

«تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را مینمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمیشود اگر ایوم اندکی متنّه گردد بعد از ایامی معدود فراموش کند و بر حالتی که معتاد و خوی نموده راجع شود پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهند زیرا تا شاخ تازه و تراست بکمال سهولت و آسانی مستقیم و راست گردد.»^{۱۱۱}

مگر در مکتب‌ها و مدارس دیگر چه حقایقی مطرح می‌گردد که حضرات بهایی خوف رسوایی خویش را داشته، دستور محصور کردن اطفال معصوم را برای بی‌خبر ماندن از حقایق عالم می‌دهند؟ آیا این دستور، مخالف اصل «تحرّی حقیقت» و همچنین «تعلیم و تربیت عمومی» نیست؟

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!





بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۱۰۱۲}

۱. آیا تعلیم، تعلیم و تربیت عمومی جدید است؟

پیامبر اسلام: «طلب علم بر هر مرد و زن واجب است»^{۱۰۱۳}

عبدالبهاء: تمام پیامبران برای تعلیم و تربیت آمده‌اند.^{۱۰۱۴}

عبدالبهاء: این تعلیم جدید است!^{۱۰۱۵}

۲. تربیت یکسان یا متمایز اطفال؟

عبدالبهاء: با وحدت تعلیم و تربیت به وحدت عالم انسانی برسید.^{۱۰۱۶}

عبدالبهاء: اطفال خویش را آن چنان متمایز تربیت کنید که سبب حسرت دیگران گردد.^{۱۰۱۷}

۱۰۱۳- «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة»: مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.
 ۱۰۱۴- «انبیای ذی شأن بجهت تربیت و تعلیم بشر آمدند تا بشر را مظهر انوار کنند مطلق بر حقائق اسرار نمایند سبب ترقیات ماده و ترقیات معنویه عالم انسانی شوند»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۹۹.

1015- “Baha’u’llah declares that all mankind should attain knowledge and acquire an education. This is a necessary principle of religious belief and observance, characteristically new in this dispensation.” Abdu’l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. (US Baha’i Publishing Trust, 1982), pp. 453-457.

یعنی: «بهاءالله اعلام می‌دارد که تمام بشریت باید کسب علم کنند و با سواد باشند. این یک اصل لازم در عقیده داشتن و پابندی به مذهب است و از ویژگی‌های جدید این ظهور است.»

۱۰۱۶- «حضرت بهاءالله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند رجالاً و نساءً و دختر و پسر تربیت واحد گردند. و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث (موجب) جنگ و نزاع»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۲۲ (به نقل از عبدالبهاء)؛ و «تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردند. یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۸.

۱۰۱۷- «اطفال خویش را چنان تربیت نماید که سبب حسرت دیگران گردد»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۴، ص ۵۰.

۳. تربیت یکسان یا متناسب با ظرفیت؟

عبدالبهاء: همه را یکسان و با یک اصول و آداب تربیت کنید.^{۱۰۱۸}

عبدالبهاء: نمی‌شود همه را یکسان تربیت کرد بلکه باید تربیت متناسب با ظرفیت باشد.^{۱۰۱۹}

۴. آیا تعلیم و تعلم جهل را از بین می‌برد؟

عقل: علم آموزی باعث کاهش جهل است.

بهاء الله: اگر تمام علوم دنیا را داشته باشید اما بهایی نشوید، جاهلید.^{۱۰۲۰}

۱۰۱۸- به پاورقی اول از تناقض قبلی مراجعه کنید.

1019- "No individual should be denied or deprived of intellectual training, although each should receive according to capacity. None must be left in the grades of ignorance, for ignorance is a defect in the human world. All mankind must be given a knowledge of science and philosophy— that is, as much as may be deemed necessary. All cannot be scientists and philosophers, but each should be educated according to his needs and deserts." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p.108.

یعنی: «هیچ شخصی را نباید مانع از آموزش فکری/ذهنی شد و (یا او را از) آن محروم کرد، اگر چه همه باید متناسب با ظرفیت (آموزش) را دریافت کنند. هیچ کس نباید در مراحل جهل باقی بماند زیرا در عالم انسانی جهل یک نقص است. تمام بشریت را باید در ابواب علم و فلسفه تعلیم داد-البته در حد نیاز. همه نمی‌توانند دانشمند و فیلسوف شوند ولی هر کس را باید متناسب با نیاز و شایستگی تعلیم داد.»

۱۰۲۰- «اگر نفسی الیوم بجمع علوم اراض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب (به بیان ساده‌تر: اگر امروزه کسی به همه‌ی علوم زمین اشراف داشته باشد، اما بهاییت را نپذیرد، نزد خدا جاهل‌ترین مردمان خواهد بود): بهاء الله، *اقتدارات و چند لوح دیگر*، ص ۱۱۱؛ و «الیوم اطلاق اسم عالم بر احدی نخواهد شد مگر آن نفوسی که بقمیص ایمان امر بدیع مزین شده اند»: بهاء الله، *بدیع*، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۵. تمجید از احکام جاهلی و هادم علم یا داعیه داری تعلیم و تربیت عمومی؟

بهاء الله: باید تعلیم و تربیت عمومی باشد.

باب: کتب غیر بابی را بسوزانید، فقط بیان را تدریس کنید، و حداکثر ۱۹ کتاب داشته باشید.^{۱۰۲۱}

بهاء الله: یک کلمه از احکام باب برای من محبوب‌تر است از آنچه در آسمان و زمین است.^{۱۰۲۲}

۶. آیا پیامبری که بی تربیت باشد می‌تواند مردم را تربیت کند؟

عبدالبهاء: اگر پیامبری نتواند مردم را تربیت کند بر حق نیست.^{۱۰۲۳}

بهاء الله از تربیت خود هم عاجز بود و مخالفانش را گاو، خر، سوسک مدفوع، و حرامزاده

خطاب می‌کرد.^{۱۰۲۴}

۱۰۲۱- «در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام آلا من آمن و صدق بود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ «الباب العشر من الواحد الرابع لا يجوز التدريس فی کتب غیر البیان، الا انا انشاء الله (آا اذا انشی فیہ) مما یتعلق بعلم الکلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیر هما، لم یؤذن لاحد من المومنین». یعنی: «تدریس کتابی به جز کتاب بیان جایز نیست. مگر هنگامی که در آنها از آنچه به علم کلام مربوط است، نوشته شده باشد و همانا آنچه از منطق و اصول و علوم دیگر اختراع شده، برای اهل ایمان جایز نیست»: علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۰؛ و «نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان تملکتکم فلیزمنکم تسعه عشر مثقالا من ذهب حدأ فی کتاب الله لعلکم تتقون». یعنی: «در [کتاب] بیان شما نهی شده اید که بیش از ۱۹ (معادل اجد «واحد») کتاب داشته باشید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید، بر شما ۱۹ مثقال طلا (به عنوان جریمه) واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا، شاید پرهیزکار گردید»: علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۱۱، باب ۷.

۱۰۲۲- «قسم به خدا اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید، خدا بشکند دهان گوینده و افترا کننده را. فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن کل من فی السموات و الارض (یعنی: سوگند به آنکه روح و ذاتم در دست اوست، یک حرف از [کتاب] بیان نزد من محبوب‌تر است از تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است)»: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۱۰۲۳- «اگر بخواهیم ببینیم انبیاء معلّم بوده‌اند یا نه، باید تحری حقیقت نمائیم. اگر نفوس را تربیت کرده‌اند و از اسفل جهل و نادانی باعلی درجه دانش رسانیده‌اند یقین است پیغمبر بر حق هستند. این را کسی انکار نتواند احتیاج بذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۲۰۳-۲۰۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۷. شرکت بهاییان در مدارس غیر بهایی مجاز است یا خیر؟

عبدالبهاء: به هیچ عنوان فرزندان تان را به مدارس غیر بهایی نفرستید چراکه باعث ذلت امرالله می‌شود و فرزندان تان دچار جمود، بی‌روحی، افسردگی، سستی و مرگ مجسم می‌گردند و از تمام الطاف خدا محروم خواهید شد.^{۱۰۲۵}

عبدالبهاء نوهی خود، شوقی را به مدارس غیر بهایی می‌فرستد!^{۱۰۲۶}

۱۰۲۴- «و چون میرزا یحیی ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر بزرگوار (حضرت بهاءالله) مخالفت ورزید ... از درجه‌ی خود و رتبه‌ی اتفاق و اتحاد سقوط یافتند (چون قبلاً با بهاءالله متحد و متفق بودند) و متدرجا در الواح و آثار و مرسلات صادره (از بهاءالله) به رموز و اشارات و القابی از قبیل مشرک بالله و عجل (گوساله) و جُعَل (حشره‌ای که روی مدفوع حیوانات می‌نشیند) و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منتنه (بد بو) خبیثه و طنین ذباب (مگس) و امثالها نامبرده شدند: فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۴۵-۳۴۶: بهاءالله خطاب به منکران خود، از جمله صبح ازل و طرفداران او چنین می‌گوید: «یا ایها الحمیر (ای خر) حق (بهاءالله) آن چه بفرماید حق است و به کلمات مشرکین باطل نشود: بهاءالله، بدیع، ص ۱۷۴: «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربیناه و وصفناه و اذکرناه ...» یعنی: «بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم...» بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۶، ص ۵۴۲: «احفظ نفسک بان لا یقلّبک کبر العمام من کلّ مبغض حمیر ...» یعنی: «خودت را حفظ کن از اینکه از میان دشمنان خر، افراد عمامه بزرگ (یعنی علمای اسلام!) تو را (از بهائیت) بر نگردانند: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۳، ص ۵۰۴: «قل آنک انت یا حمیر ما اطّعت باصل الامر ...» یعنی: «بگو ای خر، از اصل ماجرا مطلع نشده ای...» بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۶، ص ۵۴۴: «قل یا ایها الحمیر انا حفظناه و ربیناه و وصفناه و اذکرناه ... نعلم ما علمک ایبک فی اللّیالی و الایام و وسوس فی صدرک و نفخ فیک من روحی الّتی بها یقلب کلّ انسان و یصیر حمیرا» یعنی: «بگو ای خر، ما او را حفظ کردیم و پروراندیم و توصیف کردیم و یاد کردیم ... ما می‌دانیم پدرت در شب و روز به تو چه آموخت و تو را فریب داد و در تو امید از روح ما که هر انسانی توسط آن دگرگون شده و تبدیل به خر می‌شود: بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، لوح ۸۶، ص ۵۴۳-۳: «من ینکر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینبغی له بان یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم»: یعنی «هر کس که این فضل نورانی ظاهر متعالی منیر را انکار کند، شایسته است حالش را از مادرش بپرسد پس به پایین جهنم خواهد رفت»: اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب منکرین امرالله، ص ۳۵۵ (به نقل از بهاءالله).

۱۰۲۵- «اطفال احباً ابدأ جائز نیست که به مکتب‌های دیگران بروند چه که ذلت امرالله است و بکلی از الطاف جمال مبارک محروم مانند زیرا تربیت دیگر شوند و سبب رسوائی بهاییان گردند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۰: «اطفال احباب در سائر مکتب‌های ملل مختلفه فرستادن و تربیت نمودن سبب جمودت (جامد و بی‌روح شدن) و خمودت (افسردگی، سستی و ضعیف شدن) گردد: عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، شماره ۴۵۱: «ای یاران حقیقی آفتی اعظم از خمودت و جمودت نیست زیرا موت مجسم است»: عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، شماره ۷.

۱۰۲۶- «هر چند ایشان (شوقی) به بهترین مدرسه حيفا رفتند ولی بينهایت ناراحت بودند اين مدرسه هنوز موجود است و باسم دبیرستان برادران مشهور و به آباء يسوعیين (مسیحیان) متعلق است ... چون حضرت عبدالبهاء مشاهده فرمودند که ایشان در آن مدرسه مسرور نیستند لذا تصمیم گرفتند حضرت شوقی افندی را به بیروت بفرستند آنجا در یک مدرسه شبانه روزی کاتولیکی وارد شدند ... حضرت سرکار آقا فوراً وسائلی تهیه فرمودند که حضرت شوقی افندی در دانشکده امریکائی بیروت وارد شوند»: ماکسول، گوهر یکتا، صص ۲۶-۲۷.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه:

۱- آیا «تعلیم و تربیت عمومی و اجباری» تعلیم جدیدی است؟

اگر مسئله، اهمیت علم آموزی است، اسلام خیلی بیشتر و پیشتر، در این باره حرف برای گفتن دارد؛ تا آنجا که علم آموزی را واجب می‌داند. اگر مسئله، اجبار سوادآموزی است، برخی کشورها مانند آلمان، پیش از بهاء‌الله اجباری بودن تحصیل را مطرح نموده‌اند.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

در بین بهاییان درجات متفاوتی از تربیت، علم و سواد وجود دارد و ایشان از شایستگی ویژه‌ای در مقابل دیگران برخوردار نیستند. درضمن بهاییان هیچ راهکار عملی برای اجرایی کردن این تعلیم ارائه نکرده‌اند.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

تعلیم و تعلّم امری پسندیده و منطقی است اما مدل افراطی و مدّ نظر بهائیت که در آن فقط تعلیم بهایی تعلیم محسوب می‌شوند و رفتن به مدارس غیر بهایی باعث مرگ مجسم می‌شود جای دفاع ندارند.



تعلیم نهم: ۱۰۲۷

وحدت لسان و خط برای عالمیان



« تعلیم نهم حضرت بهاءالله وحدت لسان است. یک لسان ایجاد شود و آنرا جمیع آکادمی های عالم قبول نمایند یعنی یک کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملتی نمایندگان و وکلاء دانا در آن جمیع حاضر گردند و صحبت و مشورت نمایند و رسماً آن لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان دو لسان داشته باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی. تا جمیع عالم یک وطن و یک لسان گردد. زیرا این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.»^{۱۰۲۸}



۱۰۲۷- البته در جای دیگر عبدالبهاء، این تعلیم را تعلیم هفتم بهاییان عنوان می کند: «سابعا وحدت لسان لازم است»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۳۰.
 ۱۰۲۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۴۸.



مقصود از وحدت لسان و خط، تکلم همه‌ی انسان‌ها به زبان
مشترکی غیر از زبان مادری است. این زبان مشترک، منجر به
اتحاد عالم انسانی می‌گردد.



عبدالبهاء می‌گوید:

«مسئله لسان بسیار مشکل شده زیرا لسان بسیار است و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوائف و تا وحدت لسان حاصل نگردد ائتلاف مشکل و معاملات مختل است. هر انسان محتاج بلسان‌های بسیار است تا بتواند بجمیع بشر معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل است. زیرا آنچه تا حال در آکادیمی معلوم و مسلم شده هشتصد لسان معین گشته و از برای انسان تحصیل اینهمه لسان ممکن نیست.»^{۱۰۲۹}

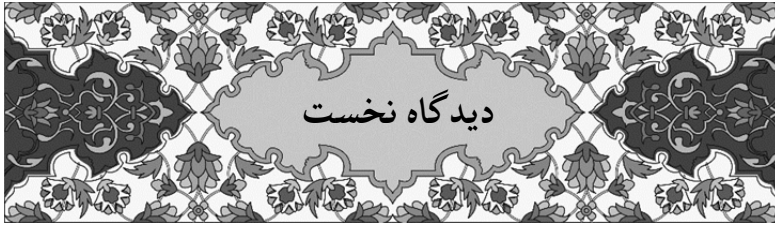
برای جا افتادن مطلب، عبدالبهاء داستانی را تعریف می‌کند:

«حکایت کنند که دو نفر بودند که لسان یکدیگر را نمیدانستند. یکی بیمار شد دیگری بیعادت او رفت. رفیق از مریض پرسید باشاره که چطوری؟ جواب داد: مُردم. ولی رفیق چنین

۱۰۲۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۳۴.

فهمید که میگوید بهترم. گفت الحمد لله. باز باشاره پرسید چه خوردی؟ جواب داد زهر. گفت شفای عاجل است. باز پرسید حکیم تو کیست؟ جواب داد عزرائیل. گفت قدمش مبارک است. شخص ثالث که زبان هر دو را میدانست برفیق گفت: میدانی چه جواب میدهی؟ گفت چون من چنین گمان کردم که میگوید بهترم، گفتم الحمد لله. میگوید فلان دوا خوردم، گفتم شفای عاجل است. میگوید حکیم من فلان کس است، لهذا گفتم قدمش مبارک است. بعد چون فهمید بعکس جواب داده خیلی محزون شد ... خلاصه هیچ چیز بهتر از تفهیم و تفهّم نیست و هیچ چیز از عدم تفهیم و تفهّم بدتر نه.»^{۱۰۳۰}

۱۰۳۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۴۰-۴۱ (به نقل از عبدالبهاء).



آیا این تعلیم، کاملاً جدید است؟

نیاز به یک زبان مشترک از دیرباز که مردم سرزمین‌های مختلف به تجارت با هم می‌پرداختند وجود داشته است. نیکولاس اولستر در کتاب خود^{۱۰۳۱} مطالب جالبی در این باب ارائه نموده: هر امپراتوری زبان مدّ نظر خود را در میان سرزمین‌های تازه تصرف شده رواج می‌داد تا بتواند با مردم و ملل جدید ارتباط برقرار کند. از جمله زبان‌هایی که در طول تاریخ این نقش را ایفا کرده‌اند فارسی، عربی، یونانی و انگلیسی هستند. زبان مشترک همیشه مورد نیاز بوده و از طرق مختلف توسط تمدن‌ها و افراد مختلف به آن پرداخته شده است.

تاکنون، اندیشمندان متعددی درباره‌ی اینکه تنوع و تعدد زبان‌ها، باعث دردسر و زحمت بشر است، سخن گفته‌اند. ایشان آرزو نموده‌اند یک زبان خاص به عنوان زبان جهانی رایج شود تا افراد بتوانند با یکدیگر بهتر مراوده داشته باشند. البته این آرزو تا به امروز محقق نگردیده است. هر از گاهی فرد یا گروهی زبانی را اختراع یا پیشنهاد می‌کنند اما پس از مدتی، به دلیل عدم استقبال عمومی و یا غیر عملی بودن آن، این موضوع به سردی می‌گراید. به هر حال تاکنون هیچ زبانی به عنوان زبان جهانی از طرف جهانیان برگزیده نشده است.

در تورات آمده که انسان‌ها در ابتدا همه به یک زبان تکلم می‌نمودند ولی خدا از اتحاد ایشان ترسید و زبان آنها را مختلف نمود تا پراکنده گردند. به گفته‌ی تورات، تعدد و پراکندگی زبان‌ها ناشی از مجازات الهی است.^{۱۰۳۲}

بسیاری از مسیحیان و یهودیان با استناد به فقرات مذکور در تورات، معتقدند تعدد زبان‌ها تنبیهی بوده برای بشر از سوی خدا که موجب بروز آشفتگی و مشقت شده است. البته به عقیده‌ی مسلمانان، این طرز تفکر درباره‌ی خدا و ترس او از اتحاد انسان‌ها صحیح و عقلانی نیست. همانطور که در بخش «دیدگاه صحت این تعلیم» در ادامه شرح داده می‌شود، خدا در قرآن، اختلاف و تنوع زبان را یکی از آیات و نشانه‌های قدرت خویش بیان می‌کند^{۱۰۳۳}؛ نه راهکاری برای پوشاندن ضعف و ترس خویش.

اما به هر حال از صدها سال پیش، به دنبال این تفکر نادرست توراتی، که خدا از باب مجازات، زبان‌های انسان‌ها را مختلف قرار داده، بسیاری در آرزوی یکی شدن مجدد زبان همه مردم بوده‌اند.

۱۰۳۲- «در تمامی زمین، زبان و تکلم یکی بود - و واقع شد هنگامی که از طرف شرقی می کوچیدند (اشاره به فرزندان نوح و قبائل آنها است) این که وادی را در زمین شعمار (نام قدیم بابل است) یافتند و در آنجا ساکن شدند - و به همدیگر گفتند: که بیایید تا خشت‌ها را بسازیم، و آنها را به آتش بسوزانیم، و ایشان را خشت به جای سنگ و گل چرب به جای گچ بود - و گفتند: که بیایید به جهت خود شهری و برجی را که سرش به آسمان بساید بنا کنیم و از برای خود نامی پیدا بکنیم مبادا که بر روی تمامی زمین پراکنده شویم - و خداوند به جهت ملاحظه کردن شهر و برجی که بنی آدمیان می ساختند به زیر آمد - و خداوند گفت: که اینک قوم، یکی اند، و از برای همگی ایشان زبان یکی است و به کردن این کار شروع نموده‌اند و حال از هر چه که قصد ساختنش دارند چیزی از ایشان منع نمی شود - بیا به زیر آییم و در آنجا زبان ایشان را مخلوط نمایم تا آن که زبان همدیگر را نفهمند - و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمامی زمین پراکنده نمود که از بنا کردن شهر باز ماندند - از آن سبب اسمش بابل گذاشته شد؛ زیرا که خداوند تمامی زمین را در آنجا مخلوط نمود، بلکه خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمامی زمین پراکنده نمود»: تورات، سفر پیدایش، باب (۱۱)، آیات ۱ تا ۹.

۱۰۳۳- «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاخْتَلَفَ الْأَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّغَاتِكُمْ إِن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»: قرآن کریم، سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۲.

لایب نیتس،^{۱۰۳۴} آموختن زبان‌های دیگر را ضرورتی اسفانگیز می‌دانست و می‌کوشید زبان را به سمتی پیش برد که کاربرد بیشتر و بهتری در بین مردم داشته باشد.

بالاخره تحت تأثیر تفکرات لایب نیتس و نیز به سبب فزونی تماس‌های بین‌المللی از اوایل قرن نوزده میلادی زبان‌های مصنوعی به همین منظور ایجاد شدند. اولین زبان توسط شخصی به نام Schipfer اختراع شد و آن را Communicationsprache نام نهاد. او این زبان را در سال ۱۸۳۹ میلادی چاپ کرد. بعد از آن زبان Universalglot در سال ۱۸۶۸ و زبان‌هایی نظیر ولایوک،^{۱۰۳۵} اسپرانتو،^{۱۰۳۶} و ایدو،^{۱۰۳۷} به وجود آمدند.

البته هیچ کدام از این زبان‌های ساخته شده، مورد اقبال عمومی قرار نگرفت و در نهایت، تنها افراد اندکی این زبان‌ها را فراگرفتند.

۱۰۳۴- گوتفرید ویلهلم لایب نیتس در سال ۱۶۴۶ میلادی در شهر لایپزیک آلمان به دنیا آمد. او گفته است: «می‌دانیم که زبان آینه عقل است و ملل جهان وقتی که عقل خود را اعتلا می‌بخشند زبان را نیز بخوبی به کار می‌برند که یونانیان و رومیان و اعراب از آن جمله‌اند.» موضوع سخن او زبان خوش کاربرد (خوش بنیاد) بود که «افق دید عمومی را گسترش می‌دهد.»

۱۰۳۵- ولایوک (Volapük) یک زبان ابداعی است که در سال ۱۸۸۰ از سوی یوهان مارتین اشلیز کشیش کاتولیک آلمانی پدید آمد. نام این زبان از دو واژه وُل و پوک گرفته شده که تحریف شده دو واژه انگلیسی world (جهان) و speak (سخن گفتن) است. این زبان بر واژگان ژرمنی ساده و دستوری منظم مبتنی است. ولایوک امروزه کمابیش از میان رفته و تنها ۲۵ تا ۳۰ نفر در دنیا به این زبان صحبت می‌کنند. ولی در دهه‌ی ۱۸۸۰ در محفل‌های دانشگاهی آلمان ناموری بسزا یافته بود و گویا نزدیک ۵۰۰ هزارتن به فراگرفتن آن مشغول بودند.

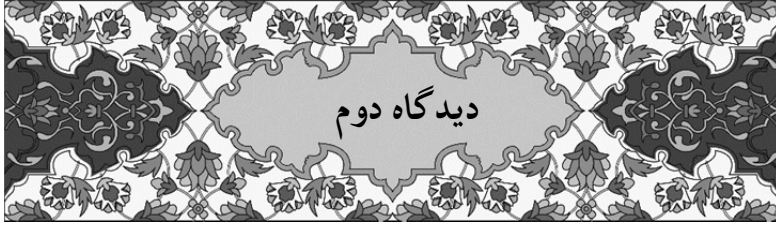
۱۰۳۶- دکتر لودویک لازاروس زامنهوف متولد سال ۱۸۵۹ در شهر بیالیستوک در لهستان فعلی، آفریننده‌ی زبان بین‌المللی اسپرانتو در سال ۱۸۸۷ است. زامنهوف یهودی‌تبار بود و با هم‌تبارانش که مثل همیشه از کشورها و خلق‌های گوناگونی بودند، پیوسته در فکر ایجاد زبانی یگانه، برای همگان تلاش می‌کرد. او جدایی و دشمنی ملت‌ها و خلق‌ها را در سوءتفاهم‌های زبانی می‌دید و می‌پنداشت که با ایجاد یک زبان واحد می‌توان این بدی‌ها را از میان برد. در سال ۱۹۱۱ نامه‌ای به کنگره نژادی جهانی نگاشته و در آن لزوم دیانتی جهانی را خاطر نشان ساخته بود. هنگامی که در سال ۱۹۱۷ درگذشت، دخترش لیدیا زامنهوف در آموزش و گسترش زبان اسپرانتو بسیار فعال شده بود. لیدیا زانهوف در طی یکی از کنگره‌های اسپرانتو با بهیابیت آشنا شد و در سال ۱۹۲۸ ایمان خود را به این آیین اعلام داشت.

۱۰۳۷- ایدو نیز یک زبانی ابداعی است که پس از اسپرانتو می‌توان آن را پراهمیت‌ترین زبان ساختگی جهان دانست. این زبان در اوایل قرن بیستم توسط گروهی از اصلاح طلبان اسپرانتو زبان ابداع شد اما امروز گویش گران بسیار کمی دارد که اکثراً در اروپا هستند. ایدو از نظر دستوری و واژگان بسیار به زبان اسپرانتو شباهت دارد.

به علاوه، با بررسی زبان علمی متون تاریخی و کتب دانشمندان گذشته، در می‌یابیم که اغلب اندیشمندان، آثار خود را به زبان علمی خاص همان دوره، نگاشته‌اند. مثلاً بوعلی سینا در دوره‌ای می‌زیست که رونق علم در میان اندیشمندان مسلمان و عرب زبان تا حد زیادی بالاتر از دیگران بود. لذا آثارش را به زبان عربی تألیف نمود تا افراد بیشتری کتاب‌هایش را مطالعه کنند.

پس اینکه آدمی ناچار است به جز زبان مادری، برای ارتباط با دیگران و فهم سخن ایشان، زبان دیگری را که متداول دوره‌اش است، فراگیرد، کشفی جدید نیست و در طول تاریخ، اندیشمندان، بی‌نیاز از الهامات بهاء‌الله و عبدالبهاء این نکته را رعایت کرده‌اند.

حال ببینیم آیا بهایان پیشنهاد ویژه‌ای در این موضوع دارند؟ آیا زبان خاصی را برای زبان دوم مشترک، پیشنهاد یا اختراع نموده‌اند؟ در دیدگاه دوم به بررسی این مسئله می‌پردازیم.



آیا خود بهاییان و خصوصاً سران ایشان به این تعلیم عامل بوده‌اند؟

۱- متون اولیه‌ی بهایی به سه زبان مختلف نوشته شده‌اند

اگرچه عبدالبهاء می‌گوید «لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است»^{۱۰۳۸} اما رویه‌ی بهائیت در نزول آیات و نوشتن متون خود به هیچ وجه با این تعلیم سنخیت ندارد بلکه در تعارض با آن است.

باب، بهاء‌الله، و عبدالبهاء به دو زبان فارسی و عربی مطلب نوشته‌اند. شوقی هم زبان انگلیسی را به عنوان زبان سوم به این مجموعه اضافه کرده است. شایان ذکر است امروزه زبان رسمی بیت العدل نیز انگلیسی است و اکثر مکاتبات رسمی آن با زبان انگلیسی انجام می‌شود.

با این روش که بهاییان پیش گرفته‌اند هیچ گروهی نمی‌تواند از متون آن‌ها با یاد گرفتن فقط یک زبان به طور کامل بهره‌مند شود و هر کس بخواهد متون این مسلک را بدون پیش داوری و در زبان اصلی مطالعه کند بالاجبار باید عمر خود را تلف کرده و سه زبان مختلف یاد بگیرد. عبدالبهاء از این هم فراتر رفته و حتی شعرهایی به زبان ترکی سروده است.^{۱۰۳۹}

۱۰۳۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۱۰۳۹- «ای یزدان مهربان قصورم چوق و عمل مبرورم یوق، گنهکارم بد کردارم غمگینم بی تمکینم بیچاره ام آواره ام، گرفتارم ستمکارم سن غفور سن سن غیور سن سن، صبور سن سن کاشف ظلام دیجور سن، الهی فضل ایله لطف ایله کرم ایله رحمت ایله معامله ایله، گوگلری شاد ایله جانلری آزاد ایله احسان مزداد ایله»: عبدالبهاء، مجموعه‌ی مناجات‌ها، شماره ۳۵۴، صص ۳۹۶-۳۹۷.

با این وجود بهاء الله اصرار دارد برای تلف نشدن عمر مردم، کل زبان‌ها به دو تا یعنی مادری و جهانی محدود شوند:

«از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینه، واحده و قطعه، واحده مشاهده شود.»^{۱۰۴۰}

انسان با خواندن این سخنان در تعجب فرو می‌رود. چگونه کسی که نوشته‌هایش را به دو زبان مختلف می‌نویسد و جانشینانش نیز زبان سوم و چهارمی به آن اضافه کرده‌اند، به مردم توصیه می‌کند زبان‌ها به دو مورد محدود شوند؟! آیا بهتر نبود این مدعی نبوت و الوهیت قبل از نصیحت مردم در این امر، قدمی در این راه بر می‌داشت و فقط از یک زبان در متونش استفاده می‌کرد تا میردانش به رنج و تعب نیفتند؟ و یا لااقل جانشینانش رویه‌ی خود را اصلاح می‌کردند و به فرمان بهاء الله گوش جان می‌سپردند و فارغ از شعارهای ظاهر فریب در این مسیر جدّ و جهد می‌نمودند؟

۲- چرا باید یک پیامبر پارسی آیات را به عربی نازل کند؟

باب و بهاء الله و عبدالبهاء بسیاری از سخنان و نوشته‌جات خود را به زبان عربی بیان کرده‌اند. این امر کاملاً بی‌منطق است زیرا اکثریت مطلق مخاطبان آن‌ها و در واقع اصلی‌ترین مخاطبان ایشان تا سال‌های متمادی بعد از مرگ عبدالبهاء مردم فارسی زبان ایران بوده‌اند. تکلم با یک فارسی زبان با الفاظ عربی چه سودی دارد وقتی او حرف شما را متوجه نخواهد شد؟ جالب این

۱۰۴۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۳ (به نقل از بهاء الله).

جاست که مقدس‌ترین کتاب بهائیت، یعنی کتاب اقدس، کماکان به زبان عربی است و هیچ ترجمه‌ی رسمی از آن به زبان فارسی ارائه نشده است! خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (ابراهیم: ۴)»

«و هیچ رسولی را مگر به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را به روشنی] برای آنان بیان کند.»

اگر قرار است پیامبر آیات خدا را برای مردم خود تبیین و بیان کند، کاملاً منطقی است که به زبان آن‌ها سخن گوید نه به زبانی بیگانه که متوجه نمی‌شوند. چرا باب، و بهاء‌الله و عبداله‌ها همگی از این امر تخطی کرده و به زبان بیگانه با فارسی زبانان سخن می‌گویند؟ پاسخ را می‌توان از میان کلام ادیب طاهرزاده، عضو سابق بیت العدل که خصومت عجیبی با علمای شیعه دارد و این خصومت در کلامش هویداست، پیدا کرد:

«در ایران قرن نوزده، اکثر مردم بی سواد و تحت سلطه‌ی روحانیون بودند که کورکورانه از آنان تقلید می‌کردند. [در آن زمان] دو گروه تحصیلکرده وجود داشت: علماء، صاحبان مناصب دولتی، و گروه اندکی از دیگر افراد. [در این میان] تنها علماء صاحب دانش شناخته می‌شدند. آنان سالها از عمرشان را سپری می‌کردند تا الهیات، قوانین اسلامی، فقه، فلسفه، طب، علم نجوم، و بالاتر از همه عربی و ادبیات [عرب] را بیاموزند. از آنجا که عربی زبان قرآن بود، علماء اهمیت بسیاری برای مطالعه‌ی آن قائل بودند. بسیاری عمر خود را صرف متخصص شدن در این زبان به علت گستردگی و قدرت بیان آن می‌کردند. آنان هیچ رساله‌ای را دارای ارزش خواندن نمی‌دانستند مگر اینکه به عربی نوشته شده بود، و هیچ سخنرانی را که از فراز منبر ارائه می‌شد تکان دهنده و بلیغ نمی‌دانستند مگر اینکه ملایی که آن را می‌خواند مقدار زیادی الفاظ سخت و معمولاً غیر قابل فهم عربی [در آن] به کار می‌برد. بدین وسیله، آنان ذهن مخاطبان معمولاً بی سواد خود را که شیفته‌ی سخنرانی به ظاهر عالمانه (سخنور) روحانی شده بودند به هیجان می‌آوردند، اگر چه ممکن بود حتی یک کلمه از

حرف‌هایش را متوجه نشوند. معیار معمول برای سنجیدن عمق دانش یک فرد، مهارت او در زبان عربی و اندازه‌ی عمامه‌اش بود.»^{۱۰۴۱}

عمق کینه ورزی این عضو سابق بیت العدل نسبت به روحانیت شیعه در این سخنان نادرست هویداست. به نظر می‌رسد منشاء این سخنان ناشی از ضرب المثل قدیمی است که: «کافر همه را به کیش خود می‌پندارد؛ و گرنه چه دلیلی دارد که بهاء‌الله برای یک مشت بهایی فارسی‌زبان عباراتی به عربی و نوعاً با الفاظ سخت و نامفهوم به کار ببرد در حالی که اکثراً حتی یک کلمه از آن را متوجه نمی‌شوند؟! آن هم به گونه‌ای که در بسیاری از آن الفاظ عربی هم مرتکب اشتباه شده باشد. آیا به تعبیر ادیب طاهرزاده غیر از این است که هدف وی تهییج ذهن مریدانش و شیفته کردن آن‌ها با سخنان ظاهراً عالمانه بوده است؟ (البته عمق علم بهاء‌الله در فصول قبل نمایش داده شد!)

1041- "In Persia in the nineteenth century most people were illiterate, under the domination of the clergy whom they blindly obeyed. There were two educated classes, divines and government officials, plus a small number of others. Only the religious leaders and divines, however, could be called learned. They used to spend decades of their lives applying themselves to theology, Islamic law, jurisprudence, philosophy, medicine, astronomy and, above all, the Arabic language and its literature. Since Arabic was the language of the Qur'an, the divines attached great importance to its study. Many would spend a lifetime mastering the language because of its vast scope and wealth of expression. They considered no treatise worthy of perusal unless it was composed and written in Arabic, and no sermon from the pulpit as moving or eloquent unless the Mulla preaching it had used an abundance of difficult and often incomprehensible Arabic words. By this means they excited the imagination of their often illiterate audiences who were fascinated by the apparently learned discourse of their clergy, despite the fact that they might not understand a single word. The normal yardstick for determining the depth of a man's learning was his knowledge of the Arabic language and the size of his turban," Adib Tahezadeh, *The Revelation of Baha'u'llah* (Oxford, 1974), vol. 1, pp. 18–19.

۳- به بهاییان دستور داده شده زبان‌های متعدد فرا گیرند

بهاییان دستور دارند زبان‌های متعدد فرا گیرند. از یک سو بهاء الله و عبدالبهاء، جهانیان را به وحدت لسان دعوت می‌کنند و می‌گویند منطقی نیست که انسان بیش از دو زبان مادری و بین‌المللی بیاموزد. از سوی دیگر بهاییان را به فراگیری زبان‌های متعدد ترغیب می‌کنند. مثلاً به فراگیری زبان‌های عربی و فارسی توصیه‌ی اکید می‌کنند. چراکه آثار مؤسسان بهائیت به این دو زبان نوشته شده و برای فهم بهتر آنها و تبلیغات موثرتر، بهتر این است که بهاییان به فارسی و عربی مسلط باشند. عبدالبهاء می‌گوید:

«تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد گشت و در نشر نجات الله و اعلاء کلمه الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد.»^{۱۰۴۲}

بهاء الله نیز در تایید جایگاه زبان فارسی می‌گوید:

«انشاء الله کلّ بلسان ابدع فارسی مقصود عالمیان را ذاکر شوند چه که این لسان ملیح بوده و خواهد بود.»^{۱۰۴۳}

هم‌چنین در خصوص زبان عربی چنین آمده است:

«مولای عزیز تأکید فرموده‌اند که اطفال و جوانان احبّاء، لسان عربی را نیز بیاموزند و برای استفاده از الواح و آثار مبارکه قواعد این زبان فصیح را فرا گیرند ... قبلاً راجع باهمیت لغت عربی و تعلیم آن باطفال و تأسی و متابعت لحن الواح مبارک در منشآت امریه و تقریر و تحریر و نشریات یاران و پیروان امر حضرت رحمن در آنسامان دستور صریح صادر و هم‌چنین بواسطه زائرین تأکید گشت مسامحه و اهمال قطعاً جائز نه و تقلید و ترویج افکار

۱۰۴۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۴. (به نقل از عبدالبهاء)

۱۰۴۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۱. (به نقل از بهاء الله)

و عقاید حالیه راجع بانفصال این دو لغت یعنی فارسی و عربی بسیار مضر. یاران را محفل
ملّی روحانی باید تذکر دهد و تشویق و دلالت نماید.»^{۱۰۴۴}

شوقی امر می کند به کودکان زبان عربی بیاموزند:

«باید اطفال را از صغر سن به لغت عربی آشنا نمود و تعلیم داد.»^{۱۰۴۵}

عبدالبهاء می گوید:

«ای امت خدا زبان فارسی و عربی بیاموزید.»^{۱۰۴۶}

بهاء الله می گوید:

«آنچه لدی العرش محبوب آن است که جمیع بلغت عربی تکلم نمایند چه که ابسط از کل
لغات است. اگر کسی به بسط و وسعت این لغت فصیحی مطلع شود البته آنرا اختیار نماید.
لسان پارسی بسیار ملیح است و لسان الله در این ظهور بلسان عربی و فارسی هر دو تکلم
نموده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد بلکه جمیع لغات ارض نسبت باو محدود بوده و
خواهد بود و این مقام افضلیت است که ذکر شد.»^{۱۰۴۷}

وی باز در مقایسه‌ی این دو زبان چنین می گوید:

«اگرچه لسان عربی احسن است و لکن گفتار پارسی احلی.»^{۱۰۴۸}

۱۰۴۴- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۵، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۱۰۴۵- پیام آسمانی. فرانسه: پیام بهایی (نشریه ماهانه محفل روحانی ملی فرانسه برای بهاییان ایرانی)، چاپ دوم، ۱۴۵ بدیع
۱۹۸۸ م). ج ۱، ص ۱۰۹. (به نقل از شوقی در توفیق ۲۶ جولای ۱۹۳۲ خطاب به محفل روحانی بمبئی)

۱۰۴۶- «یا امه الله تعلّی اللسان الفارسی و اللسان العربی»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱۰۴۷- پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۰۸ (به نقل از رساله‌ی نفحات قدس، ص ۵).

۱۰۴۸- اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، مطلب ۱۲۵ (لسان پارسی)، ص ۱۱۰.

علاوه بر زبان‌های فارسی و عربی، جوانان بهایی به فراگیری زبان‌های انگلیسی و آلمانی نیز امر شده‌اند. در کتاب گنجینه‌ی حدود و احکام بهایان چنین آمده است:

«از دیر زمانی اراده متعالیه مولای عزیز بر این تعلق گرفته که جوانان بهایی در فرا گرفتن لغت انگلیزی در رتبه اولی و تحصیل لغت آلمانی در رتبه اخری سعی و جدیت تامه مبذول دارند و در این دو لسان غربی مخصوصاً انگلیسی مهارت بسزا یابند متمنی است بوسائل ممکنه جوانان بهایی محلّ خویشرا از دختر و پسر باجرای این دستور مبارک تشویق و موجبات تحصیل دو زبان مزبور را بقدر امکان برای آنان فراهم فرمایند.»^{۱۰۴۹}

در نهایت هم عبدالبهاء هنگام تشریح علومی که باید به نوآموزان بهایی آموزش داده شوند، بدون ذکر تعداد و نوع زبان اعلام می‌کند که بچه‌های بهایی باید در مدرسه زبان‌های خارجی بیاموزند:

«بعلاوه [ی مباحث فوق الذکر]، باید اخلاقیات، هنر و علوم مفید، و زبان‌های خارجی آموزش داده شوند.»^{۱۰۵۰}

خلاصه آنکه آنجا که بحث بهائیت و تبلیغ آن در میان است، دیگر وحدت لسان ضرورتی ندارد. مشقّت فراگیری زبان‌های متعدد را نیز باید به جان خرید و از یک بهایی انتظار می‌رود به صورت عادی بتواند به ۶ زبان تکلم کند: عربی، فارسی، انگلیسی، آلمانی، زبان جهانی، و زبان مادری!

جالب اینجاست که بهاء الله هر وقت می‌خواسته این تعلیم را تبلیغ کند به عنوان مُبدع (!) این تعلیم با افتخار اعلام می‌کرده که آدم نباید عمرش را برای یادگیری زبان‌های متعدد تلف کند:

۱۰۴۹- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۵، صص ۲۰۵-۲۰۶.

1050- "And further, as well as in the ideals of character, instruction in such arts and sciences as are of benefit, and in foreign tongues," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. VIII, no. 494.

«از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینه، واحده و قطعه، واحده مشاهده شود.»^{۱۰۵۱}

«یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعه ذکری بمیان آمد ذکر نمودند که السن متعدده آموخته‌اند. در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده‌اید باید مثل آن جناب و سائر و کلای دولت مجلسی بیاریند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند...»^{۱۰۵۲}

۴- چرا بهاییان تاکنون خط و زبان مشترکی ابداع نکرده‌اند؟

نکنه‌ی قابل توجه این است که با وجود گذشت بیش از یک و نیم قرن از تأسیس بهائیت، هنوز کارشناسان این فرقه، نتوانسته‌اند یک خط یا زبان بین المللی ابداع و یا از میان زبان‌های زنده‌ی دنیا یکی را رسماً انتخاب کنند. بیت العدل اعظم نه تنها در برپایی این تعلیم نکوشیده، بلکه با افتخار اعلام می‌کند که متون بهایی را به ۸۰۰ زبان ترجمه کرده است!^{۱۰۵۳}

عجیب‌تر اینکه حتی خود بهاء‌الله که خویشتن را عالم‌ترین علمای عالم می‌دانست، نتوانست یک خط بین المللی اختراع کند. وی این امر مهم را که لازمه‌ی وحدت عمومی می‌دانست، به

۱۰۵۱- «از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینه، واحده و قطعه، واحده مشاهده شود»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۳ (به نقل از بهاء‌الله).

۱۰۵۲- بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن‌الذئب)، ص ۱۰۱.

۱۰۵۳- به عنوان نمونه به لینک زیر مراجعه کنید:

علما و کارشناسان پس از خود سپرد و به امنای بیت‌العدل دستور داد تا تکلیف این زبان مشترک را مشخص کنند:

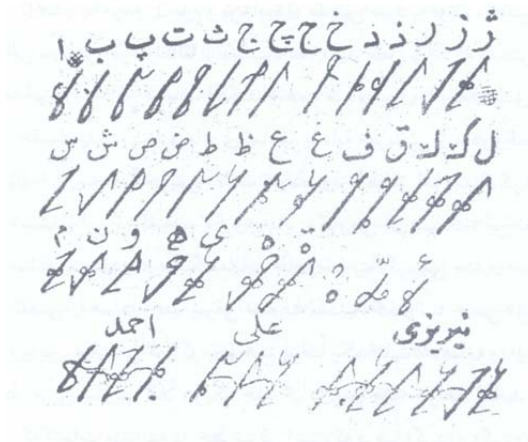
«اشراق ششم اتحاد و اتفاق عباد است ... امر نمودیم امنای بیت عدل یک لسان از السن موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط اختیار نمایند»^{۱۰۵۴}

به راستی چرا شخصیتی که خود را خدای خدایان^{۱۰۵۵} و عالم به همه‌ی علوم می‌داند، از تدوین اصول، حروف و قواعد یک زبان جدید عاجز است؟

البته، برادر عبدالبهاء، محمد علی (غصن اکبر) الفبای جدیدی اختراع کرد و نام این خط ابداعی را «خط بدیع» گذاشت. بهاء‌الله نیز از آن استقبال نمود و اجازه داد در کتاب مبین و اقدسش که در بمبئی به خط احمد علی نیریزی چاپ شد، چند کلمه به شیوه‌ی خط بدیع، درج کنند تا عکس‌العمل خوانندگان را محک بزنند. در واقع احمد علی نیریزی با کسب اجازه از بهاء‌الله و با تایید ایشان، نام خویش را با استفاده از این خط نوشت و امضا کرد. نمونه‌ی زیر از کتاب مبین، چاپ بمبئی، سال ۱۳۰۸ هجری درج گردیده است:

۱۰۵۴- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۱۸۵.

۱۰۵۵- «کل الالوه من رشح امری تالھت و کل الربوب من طفح حکمی تَرَبَّت» یعنی: «همه‌ی خدایان از نشت فرمان من خدا شدند و همه‌ی پروردگاران با لبریز شدن از حکم من پرورگار گشتند»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.



الفبای خط بدیع که توسط محمد علی (غصن اکبر) اختراع شد.

همان گونه که در تصویر، قابل مشاهده است، خط بدیع از چپ به راست نگاشته می‌شده و برای هر کدام از علامت‌های ساکن، همزه و تشدید نیز یک حرف در نظر گرفته شده بود.

معمولاً منتقدان زبان عربی و فارسی این ایراد را وارد می‌کنند که چون اعراب از حروف الفبا جداست، خواننده برای ادای صحیح لغات، بدون اعراب گذاری دچار مشکل می‌شود. و یا بین استفاده از حروف هم‌آوا مانند «ز»، «ذ»، «ض»، و «ظ» سر در گم می‌ماند.

در خط ابداعی محمد علی نه تنها هیچ کدام از ایرادات مطرح شده برطرف نشده، هیچ نکته‌ی مثبتی هم در مقایسه با خطوط فارسی و عربی مشاهده نمی‌شود، بلکه نوشتن هر متنی را هم مشکل کرده است، زیرا هر حرف را باید جداگانه و با چندین بار بلند کردن قلم از روی کاغذ نوشت در صورتی که در فارسی نوشتن کلمات با سهولت بیشتری و بدون نیاز به قطع مکرر حرکات قلم است. لذا این سوال مطرح می‌شود که فلسفه‌ی ایجاد چنین خطی که نسبت به زبان فارسی یا عربی نه سهل‌تر است، نه زیباتر، نه قاعده مندتر، چه بوده است؟

لازم به یادآوری است این خط به تأیید پیامبر بهاییان رسیده و حتی در کتب وی اجازه‌ی بروز پیدا کرده بود. بنابراین نمی‌توان ایرادات خط بدیع را تنها به محمد علی نسبت داد. بهاء‌الله تا جایی این خط را تأیید کرده بود که آن را به عنوان خط واحد جهانی تبلیغ می‌کرده است. او در لوح ابن الذئب بعد از سخن گفتن از خط و لسان واحد، چنین نوشته:

«حال آنکه آنچه ذکر شد سبب اتحاد اهل عالم و اتفاق بوده. امید آنکه دولت ایران بآن تمسک فرماید و اجرا دارد. حال خط بدیعی و لسان جدیدی اختراع شده اگر طالب باشند ارسال شود.»^{۱۰۵۶}

اما عمر این خط بدیع که مورد عنایت و تأیید بهاء‌الله هم قرار گرفته بود، بسیار کوتاه بود. ماجرا اینگونه بود که پس از مرگ بهاء‌الله، محمد علی و برادرش عبداله‌ها بر سر جانشینی پدر با یکدیگر دچار اختلاف و نزاع شدند. در این دعوا، عبداله‌ها پیروز شد و پس از رسیدن به قدرت، محمد علی را از صحنه بیرون راند و عطای خط بدیعی را - با وجود پذیرش آن توسط بهاء‌الله - به تقایش بخشید!

۱۰۵۶- بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن الذئب)، ص ۱۰۲.

۵- چرا با وجود توصیه‌ی عبدالبهاء، بیت‌العدل زبان اسپرانتو را انتخاب نکرد؟

رهبران بهایی، به صورت غیر رسمی، دیگران را به یادگیری زبان اسپرانتو ترغیب می‌کردند. اما از آنجا که در کل جهان، تعداد افرادی که به این زبان تسلط دارند، در بهترین حالت بیش از دو میلیون نفر نیست، اسپرانتو نمی‌تواند زبان مورد آرزوی این تعلیم باشد. عبدالبهاء در ضیافتی که از طرف اسپرانتو زبانان در پاریس تشکیل شد، چنین گفته است:

«الحمد لله دکتر زمنهوف^{۱۰۵۷} لسان اسپرانتو را اختراع نموده باید قدر آن دانست چه که ممکن است این لسان عمومی شود. لهذا باید جمیع آن را ترویج نمایند تا روز بروز تعمیم یابد و در مدارس تعلیم دهند و در جمیع مجامع باین لسان تکلم نمایند تا جمیع بشر زیاده از دو لسان محتاج نشوند یکی لسان وطنی یکی لسان عمومی.»^{۱۰۵۸}

در خطابات نیز چنین نقل شده است:

«شما لسان اسپرانتو را خیلی دوست داشته باشید چرا بدایت تأسیس است انشاء الله اکمال خواهد شد و جمیع من علی الارض راحت خواهند گشت.»^{۱۰۵۹}

البته پیش‌گویی ایشان محقق نگردید و زبان اسپرانتو تاکنون، جایگزین زبان‌های طبیعی موجود، نشده است. عبدالبهاء پس از تمجید و تعریف از این زبان، توصیه می‌کند انجمنی از ملت‌های مختلف تشکیل شود و برای تکمیل و انتشار این زبان کار شود. او می‌گوید:

«بعد از مدتی مدیده شخصی پیدا شد این لسان اسپرانتو را ایجاد کرد فی الحقیقه زحمت کشیده خوب ایجاد کرد. لکن بجهت آنکه تأمین و ترویج آن لسان لازمست لهذا عموم ملت از ارباب معارف باید یک مجلس عمومی تشکیل دهند. هر ملتی نفسی را انتخاب نماید

۱۰۵۷- دکتر لودویک لازاروس زامنهوف، مبدع زبان اسپرانتو

۱۰۵۸- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۱۸۶.

۱۰۵۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۳۶.

اینها انجمنی بیارایند و معاونت آنشخص بکنند و لسان را از هر جهت اکمال نمایند تا آن لسان انتشار حاصل نماید و لسان منتخب عموم ملل عالم شود و بر ملتی تعلیم آن گران نباشد. زیرا حال بر بعضی گران و مشکل است میگویند این لسان را ما ایجاد نکرده ایم روس ایجاد کرده است. لهذا تعلق قلب چندان ندارند. اما اگر همچو انجمنی تشکیل شود جمیع اعضا تصدیق کرده اتمام و اکمال نمایند. آنوقت جمیع ملل بنهایت سرور قبول مینمایند. و تا آن لسان ترویج نشود راحت و آسایش آنطور که باید و شاید برای بشر حاصل نمیشود.»^{۱۰۶۰}

به هر حال با وجود تمایل و پیشنهاد بهاء الله و عبدالبهاء مبنی بر انتخاب زبان اسپرانتو به عنوان زبان جهانی، تا زمانی که بیت العدل تصویب نکند، بهاییان تکلیف خود را درباره‌ی آموختن زبان مشترک نخواهند دانست:

«تا بیت العدل بر طبق دستورات حضرت بهاء الله تصمیمی نگیرد دیانت بهایی نسبت باین زبان (اسپرانتو) یا هر زبان زنده یا اختراعی دیگر تعهد و الزامی ندارد.»^{۱۰۶۱}

آیا تعلل بیت العدل، با وجود دستور صریح بهاء الله، جز غیرعملی بودن این تعلیم، دلیلی دارد؟ به راستی چرا بیت العدل که داعیه دار اداره‌ی همه‌ی جهان است، پس از یکصد و پنجاه سال هنوز حتی الفبای خط و زبان مشترک جهانی را هم تدوین نکرده است؟ و سوال اصلی این که اگر بهاء الله ادعای داشتن علم غیب دارد، چرا زبان جهانی آینده را به مریدانش معرفی نکرده تا از همین الان در ترویج آن بکوشند؟ البته پاسخ واضح است!

۱۰۶۰- عبدالبهاء، خطایات، ج ۱، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۱۰۶۱- اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۸۶.

۶- تعارضات متعدد در تعیین مصداق لسان عمومی

با دقت در سخنان سران بهائیت، این نکته واضح می‌شود که هر کدام از این افراد به صورت جداگانه مصداقی را به عنوان زبان واحد مطرح کرده‌اند و هر بار با نقض سخنان خود و دیگران این مصداق را تغییر داده‌اند. بهاء‌الله گاهی از یک زبان اختراعی مجهول به عنوان زبان جهانی یاد می‌کرده:

«حال آنکه آنچه ذکر شد سبب اتحاد اهل عالم و اتفاق بوده. امید آنکه دولت ایران بآن تمسک فرماید و اجرا دارد. حال خطّ بدیعی و لسان جدیدی اختراع شده اگر طالب باشند ارسال شود.»^{۱۰۶۲}

و پس از شکست این زبان، وظیفه‌ی انتخاب زبان را بر عهده‌ی بیت العدل می‌گذارد:

«اشراق ششم اتحاد و اتفاق عباد است ... امر نمودیم امنای بیت عدل یک لسان از السن موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط اختیار نمایند.»^{۱۰۶۳}

در جاهای دیگر فارسی را زبان آینده‌ی جهان خوانده:

«انشاءالله کلّ بلسان ابداع فارسی مقصود عالمیان را ذاکر شوند چه که این لسان ملیح بوده و خواهد بود.»^{۱۰۶۴}

ضمن اینکه خط اختراعی آن‌ها که تصویر آن در صفحات قبل موجود است، بر مبنای زبان فارسی بود و آقایان بهایی صرفاً زحمت کشیده و به جای حروف فارسی از حروف جدید استفاده کرده بودند (یعنی مبنای زبان را فارسی قرار دادند و تنها شکل حروف را تغییر دادند).

۱۰۶۲- بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن الذئب)، ص ۱۰۲.

۱۰۶۳- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۱۸۵.

۱۰۶۴- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۱. (به نقل از بهاء‌الله)

در جای دیگر هم از اینکه عربی بهترین زبان است و اراده‌ی خدا بر این قرار دارد که همه با آن زبان صحبت کنند سخن گفته:

«آنچه لدی العرش محبوب آن است که جميع بلغت عربی تکلم نمایند چه که اسبط از کل لغات است. اگر کسی به بسط و وسعت این لغت فصیح مطلع شود البته آنرا اختیار نماید.»^{۱۰۶۵}

در جای دیگر هم، مسوولیت انتخاب این زبان را نه به بیت العدل، بلکه به حکومت‌ها واگذار نموده:

«در آستانه یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعہ ذکرى بمیان آمد ذکر نمودند که السن متعدده آموخته‌اند. در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده‌اید باید مثل آن جناب و سائر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خطّ از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند.»^{۱۰۶۶}

عبدالبهاء هم با نادیده گرفتن کلام فوق اسپرانتو را انتخاب کرده است:

«شما لسان اسپرانتو را خیلی دوست داشته باشید چرا بدایت تأسیس است انشاء الله اکمال خواهد شد و جميع من علی الارض راحت خواهند گشت.»^{۱۰۶۷}

و گاهی هم مانند پدرش به زبان فارسی اشاره نموده:

۱۰۶۵- پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۰۸ (به نقل از رساله‌ی نفحات قدس، ص ۵).

۱۰۶۶- بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن‌الذئب)، ص ۱۰۱.

۱۰۶۷- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۳۶.

«تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد گشت و در نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد.»^{۱۰۶۸}

بیت العدل هم که خود را راحت کرده و فارغ از زبان اختراعی بهاء الله و توصیه‌های او برای زبان فارسی و عربی و یا سفارش عبدالبهاء به اسپرانتو، به این جمله بسنده نموده:

«تا بیت العدل بر طبق دستورات حضرت بهاء الله تصمیمی نگیرد دیانت بهایی نسبت باین زبان (اسپرانتو) یا هر زبان زنده یا اختراعی دیگر تعهد و الزامی ندارد.»^{۱۰۶۹}

۱۰۶۸- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۴. (به نقل از عبدالبهاء)

۱۰۶۹- اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۸۶.

۷- کسی که در یاد گرفتن زبانی غیر از زبان مادری اش مشکل دارد، چگونه

دیگران را به این کار امر می کند؟

باب و بهاء الله کتب آسمانی خود را به زبان عربی نوشته اند. اما نکته‌ی جالب توجه این است که ایشان بر قواعد صرف و نحو این زبان اصلاً تسلط نداشته اند، چه رسد به قواعد بلاغت و فصاحت که حتی برای رهبران بشری نیز، در شمار ابزارهای ضروری رهبری به حساب می آید. کسی که مدعی ارتباط با خداست، جهل نسبت به این موارد از او پذیرفته نیست.

وقتی پایه گذاران بهائیت، از فراگیری مقدمات زبان دوم، چنین عاجزند، چگونه بهاء الله به دیگر مردم توصیه نموده غیر از زبان مادری، زبان دومی را فرا گیرند؟ و اساساً پیغمبری که بر زبان وحی خود تسلط نداشته، چگونه ادعای پیامبری نموده؟ البته همان طور که در تعلیم چهارم نشان دادیم بهاء الله به زبان مادری خود یعنی فارسی هم تسلط نداشته و مجبور به تغییرات متعدد در متن فارسی کتاب ایقان شده است.

در اینجا به چند مورد از غلط‌های عجیب و غریب عربی باب و بهاء الله اشاره می کنیم. علی محمد باب به پیروان خود توصیه نموده: دختران خود را حتماً باید روی تخت و کرسی جای دهند، زیرا زمانی که روی تخت و کرسی می نشینند، از عمر آنها حساب نمی شود. هم چنین باید به آنها اجازه دهند هر نوع می خواهند تفریح کنند و خط شکسته را حتماً یاد بگیرند زیرا خدا خط شکسته را دوست دارد:

«ولیستقرن الصبایا علی سریر او عرش او کرسی فان ذلک لم یحسب من عمرهم و لتأذن لهم

بما یفرحون. ولتعلمننی خط شکسته فان ذلک ما یحبه الله»^{۱۰۷۰}

۱۰۷۰- علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۱.

فارغ از معنا و مفهوم این حکم، نخستین ایرادی که از نظر زبان عربی در این جمله وجود دارد، این است که «صبایا» جمع «صبیه» و به معنای دختران است. به همین دلیل، ضمیری که برای این کلمه استفاده می‌شود، باید مؤنث باشد. در حالی که علی محمد باب، از ضمیر و فعل مذکر استفاده کرده: «عمرهم»، «لهم»، «یفرحون».

ایراد دوم اینکه کلمه‌ی «شکسته» یک کلمه‌ی فارسی است و نمی‌توان آن را با الف و لام عربی به کار برد. اما علی محمد باب، این قاعده‌ی ابتدایی عربی را رعایت نکرده و کلمه‌ی شکسته را با الف و لام، معرفه نموده است: «الشکسته»!
علی محمد باب در جای دیگر به بایبان امر کرده که در صورت امکان، تمام آثار نقطه (علی محمد باب) را مالک شوند و لو اینکه چاپی باشند:

«اذا استطعتم کل آثار النقطه تملکون و لو کان چاپا»^{۱۰۷۱}

حتی آنها که آشنایی ابتدایی با زبان عربی دارند، واقفند که الفبای عربی فاقد حروف «چ» و «پ» است. لذا استعمال کلمه‌ی چاپ که با تنوین هم آورده شده (چاپاً)، در زبان عربی، اشتباه فاحشی محسوب می‌شود.
بهاء الله نیز گه گاه مرتکب همان اشتباه باب می‌شده و حرف «پ» را در زبان عربی به کار می‌برده است. مثلاً در کتاب مبین چنین گفته است:

«ان یا پایا ان اخرق الاحجاب قد اتی ربّ الارباب فی ظلل السّحاب و قضی الامر من لدی الله المقتدر المختار»^{۱۰۷۲}

۱۰۷۱- علی محمد باب، بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۰.

۱۰۷۲- یعنی: «ای پاپ حجابها را پاره کن که به تحقیق پروردگار پروردگاران در زیر سایه ابرها آمد و امر از نزد خدای مقتدر مختار واقع گردید»: بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۱، لوح هیکل، ص ۳۳.

اگر چه در کم سوادی این شخصیت‌ها شکی وجود ندارد، اما این روش غیر منطقی استفاده از الفاظ فارسی در فحوای عبارات عربی شاید میراث شومی است که از فرقه‌ی شیخیه به باییت و بهاییت رسیده باشد زیرا در سخنان شیخ احمد احسائی نیز نمونه‌ای از این مدل نوشتن وجود دارد (که در هر صورت توجیه پذیر نیست).

شیخ احمد در تشریح نحوه‌ی تولد حضرت عیسی بدون پدر، از شهری خیالبافانه و خالی از مردان سخن می‌گوید که ساکنان آن به طرز عجیبی از طریق یک درخت به ازدیاد نسل می‌پردازند. قلم از ترجمه‌ی این عبارات شرم می‌کند و آن را به خوانندگان وا می‌گذاریم. در هر صورت شیخ احمد در لابلای سخنان عربی خود به فارسی می‌نویسد «شهر زنان».^{۱۰۷۳}

مورد دیگر عبارت بهاء الله در ایقان است که گفته (البته مطابق با نسخه‌ی ویرایش شده فعلی):

«قَدَسُوا أَنْفُسَكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَعَلَّ تَصِلَنَّ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدَّرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ تَدْخُلَنَّ فِي سُرَادِقِ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي سَمَاءِ الْبَيَانِ مَرْفُوعًا».^{۱۰۷۴}

در حالی که لَعَلَّ از حروف مشابهه بالفعل است و بر سر فعل نمی‌آید.

۱۰۷۳- «مسئله: ما الوجه فی تولد عیسی من غیر اب و هل الجنین من ماء الرجل ام من ماء المرأة او منهما او تارة کذا و اخرى کذا؟

اقول: الم تعلم ان الله على كل شيء قدير. اراد ان يبين لعباده قدرته و كيفية تولد آدم عليه السلام. و الاب انما يكون سببا للتولد لاجل نطفة التي هي في صلبه و ليست هي نفس المني و لكن المني حامل للنطفة التي هي روح الحيوة المعبر عنها ظاهرا بالرائحة لانها لازمة للرائحة و هي التي تقع من شجرة المزن و من هذا كان اهل شهر زنان كلهم نساء و ليس فيهم ذكور و انما يحملن من شجر في بلادهن يكون في اصل الشجره غصن كهيئة ذكر الرجل و له رائحة كرائحة مني فتمضي المرأة و تستعمله فتحمل بنت و ذلك للرائحة و لما اراد الله سبحانه اظهار قدرته ارسل جبرئيل الي مريم و نفخ في جبينها او في قمها على اختلاف روايتين لهواء رائحته رائحة المني فتولد منه عیسی عليه السلام»: شیخ احمد احسائی، جوامع الکلم، ص ۱۵۰-۱۵۱ رساله‌ی قطیفیه (عبارات فوق از نسخه‌ی چاپ سنگی سال ۱۲۷۳ هجری (تهران) موجود در کتابخانه‌ی ملی با شماره ۱۳۲۹۶۷۰ اخذ شده است).

۱۰۷۴- بهاء الله، ایقان، ص ۱.

جالب اینجاست که علی محمد باب، در دفاع از لغزش‌های صرفی و نحوی آثارش، می‌گوید قواعد عربی را باید با سخنان او تطبیق دهیم نه اینکه بر کلام وی خُرده بگیریم (یعنی اگر تفاوتی پیدا شد، باید قواعد را اصلاح کنیم تا مانند کلام باب شود؛ نه اینکه سخنان باب را با قواعد مقایسه کنیم و از او ایراد بگیریم):

«اگر نکته‌گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود، مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود، نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شبهه نیست که صاحب این آیات، نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالألباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم‌تر^{۱۰۷۵} نیست.»^{۱۰۷۶}

در واقع ایشان می‌فرمایند اگر در این آیات ایرادی می‌بینید ناشی از جهل شماس است و از این به بعد باید قواعد عربی خود را متناسب با این آیات اصلاح کنید. اما آیا دلیل واقعی چنین توجیهاتی، کم سوادی ایشان نیست؟

همان طور که در تعلیم چهارم نشان دادیم، بهاء‌الله هم توجیهاتی مشابه همین سخنان ارائه کرده بود:

«تو و أمثال تو گفته‌اند که کلمات باب أعظم و ذکر اتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم. هنوز آنقدر ادراک ننموده که کلمات منزله الهیه میزان کسست و دون او میزان او نمیشود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط.»^{۱۰۷۷}

پوچ بودن این عبارات برای هر صاحب خردی آشکار است.

۱۰۷۵- کلمه‌ی «اعظم تر» نیز از نظر دستور زبان، اشتباه است. چراکه «اعظم»، صفت تفضیل است و نباید پسوند «تر» به آن اضافه کرد.

۱۰۷۶- علی محمد باب، بیان فارسی، واحد ۲، باب ۱.

۱۰۷۷- بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۷۸.

۸- تحریف متون بهایی در ترجمه‌ی آن‌ها به انگلیسی

حال که موضوع «زیان» مطرح است، ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که در ترجمه‌ی متون بهایی به زبان انگلیسی، بخش‌های مشکل‌دار یا ترجمه نمی‌شوند و یا با اِعمال تغییراتی در محتوا ترجمه می‌شوند. در برخی از متون نیز اشتباهات فاحشی وجود دارند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

لفظ «قصاص» در ترجمه‌ی عبارت زیر از بهاء‌الله حذف شده و به جای آن از کلمه‌ی «مجازات»^{۱۰۷۸} استفاده شده است:

«در اصول و قوانین بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور»^{۱۰۷۹}

به نظر می‌آید این تغییر برای خوشایند مخاطبان غربی که میانه‌ی خوبی با قصاص ندارند انجام شده است.

در عبارات زیر که بهاء‌الله دستورات باب را توصیف می‌کند (علت یاد کردن از بابیان به عنوان معرض و منکر عدم ایمان‌شان به بهاء‌الله است):

«معرضین و منکرین (یعنی بابیان)^{۱۰۸۰} به چهار کلمه متمسک اول کلمه فضرِب الرِّقاب (گردن زدن) و ثانی حرق کتب (سوزاندن کتب) و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای

1078- "In formulating the principles and laws a part hath been devoted to penalties which form an effective instrument for the security and protection of men," Baha'u'llah, *Tablets of Baha'u'llah Revealed After the Kitab-i-Aqdas*, p. 93.

۱۰۷۹- بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۳.

۱۰۸۰- علت معرض و منکر خواندن ایشان عدم ایمان به بهاء‌الله است.

احزاب حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان بر داشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را به صفات روحانی تبدیل نمود.^{۱۰۸۱}

کلمه‌ی «ضرب الرقاب» به معنای گردن زدن در ترجمه به انگلیسی «ریختن خون»^{۱۰۸۲} معنی شده تا از شدت خشونت در دستورات باب کاسته شود.

در توضیحات کتاب اقدس، عبارت زیر از عبدالبهاء نقل شده است:

«در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتّی میراث نبوت تعلق به او داشت.»^{۱۰۸۳}

شوقی که منظور از میراث نبوت را در این عبارات درک نکرده، آن را به صورتی ترجمه کرده که معنی‌اش می‌شود: «در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتّی نبوت از بدو تولد حق او بوده.»^{۱۰۸۴}

یکی دیگر از تحریفاتی که در ترجمه‌ی متون رخ داده مربوط به دستورات خشن بهاء‌الله است. به عبارات زیر از خاطرات دکتر حبیب مؤید توجه کنید:

«وقتی جمال مبارک از سلیمانیه تشریف آوردند یک روز توی کوچه تشریف می‌بردند با مرحوم آقا میرزا محمدقلی، یک شخص کباب فروش آهسته گفت: باز بابی‌ها آفتابی شدند! جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند: بزن توی دهنش! میرزا محمد قلی ریش او را

۱۰۸۱- بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۵۲.

1082- "The unbelievers and the faithless have set their minds on four things: first, the shedding of blood; second, the burning of books; third, the shunning of the followers of other religions; fourth, the extermination of other communities and groups," Baha'u'llah, *Tablets of Baha'u'llah Revealed After the Kitab-i-Aqdas*, p. 91.

۱۰۸۳- بهاء‌الله، اقدس، بخش رساله سوال و جواب، ص ۱۳۶.

1084- "In all the Divine Dispensations the eldest son hath been given extraordinary distinctions. Even the station of prophethood hath been his birthright," Baha'u'llah, *The Kitab-i-Aqdas*, pp. 186-7.

گرفته توی سرش می‌زد، رفت نزد ایلچی شکایت کرد. ایلچی خود او را حبس کرد. گفت
یقین جسارت بزرگی کرده‌ای که بابی‌ها تو را زده‌اند.»^{۱۰۸۵}

دکتر آهنگ ربانی، مترجم معروف بهایی، این عبارات را در ترجمه‌ی انگلیسی تحریف کرده تا
از خشونت آن‌ها کاسته باشد. او ترجمه‌ی آن‌ها را بدین صورت نوشته است:

«وقتی جمال مبارک از سلیمانیه تشریف آوردند یک روز توی کوچه تشریف می‌بردند با
مرحوم آقا میرزا محمدقلی، یک شخص کباب فروش آهسته گفت: باز بابی‌ها آفتابی شدند!
جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند: به شکل مناسبی توبیخ کن! میرزا محمدقلی
ریش او را گرفته تنبیهش کرد، رفت نزد ایلچی شکایت کرد. ایلچی خود او را حبس کرد.
گفت یقین جسارت بزرگی کرده‌ای که بابی‌ها تو را تنبیه کرده‌اند.»^{۱۰۸۶}

یکی دیگر از ترفندهای استفاده شده توسط بهاییان ارائه‌ی آمار اشتباه به مخاطبان انگلیسی زبان
است. مثلاً عبداله‌ها در سفر به آمریکا در سال ۱۹۱۲ میلادی تعداد بهاییان جهان را ۲ میلیون و
گاهی هم ۱۰ میلیون ذکر کرده است در صورتی که بر اساس برآورد خود بهاییان، در سال ۱۹۵۴
(یعنی حدوداً ۴۰ سال بعد) جمعیت بهاییان جهان بیش از ۲۱۳ هزار نفر نبوده است. تفصیل این
مطلب در ترجمه‌ی انگلیسی کتاب فعلی^{۱۰۸۷} ذیل همین تعلیم ذکر شده است.

۱۰۸۵- مؤید، خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۲۶۶ (به نقل از عبداله‌ها).

1086- "One day when Baha'u'llah had returned from Sulaymaniyyah, He was walking in the street with the late Aqa Mirza Muhammad-Quli. A kabob-maker had whispered, "Once more the Babis have come into the open." The Blessed Beauty told Mirza Muhammad-Quli, "Rebuke him appropriately!" Mirza Muhammad-Quli grabbed his beard and punished him. The Kabobi took a complaint to the constable, but was thrown in jail and told, "Obviously you must have grievously insulted them for the Babis to have punished you in such manner!" Ahang Rabbani, *Eight Years Near Abdu'l-Baha: The Diary of Dr. Habib Mu'ayyad*, p. 276: http://bahai-library.com/pdf/r/rabbani_diary_habib_muayyad_2013.pdf (retrieved 15/1/2014)

۱۰۸۷- ترجمه‌ی انگلیسی کتاب «آواز دهل» با نام:

Twelve Principles: A Comprehensive Investigation on the Baha'i Teachings

از وبسایت: www.bahai.com/eng/ قابل دریافت است.



آیا اساساً این تعلیم از نظر عقل و منطق، صحیح است؟

فراگیری زبان جدید امری ساده نیست و تنها وقتی توجیه پذیر است که انسان به چنین زبانی نیاز داشته باشد. در حال حاضر میلیون‌ها و شاید میلیارد‌ها انسان بر روی کره‌ی زمین وجود دارند که نیازی به فراگیری زبان مشترک و جدید ندارند. یک روستایی یا عشایر ساکن منطقه‌ای دور افتاده چه نیازی به آموزش زبانی غیر زبان مادری‌اش دارد؟ همچنین بسیاری از افرادی که در شهرها با آرامش و بدون نیاز به زبانی دیگر در حال گذران زندگی هستند چرا باید خود را به مشقّت فراگیری زبانی جدید بیندازند؟

طبیعتاً هر وقت احساس نیاز شود، فرد، خود به دنبال فراگیری زبان جدید می‌رود. مثلاً دانشجویان ممکن است احساس کنند برای یادگیری مباحث تخصصی یا مطالعه‌ی مقالات و منابع دیگر در حیطه‌ی تحصیلی‌شان به فراگیری زبان انگلیسی نیاز دارند و لذا به دنبال فراگیری آن بروند. تاجران ممکن است برای تعامل و تجارت بهتر با کشورهای دیگر نیاز داشته باشند زبان کشوری را که با آن تجارت می‌کنند یاد بگیرند. سفیران و نمایندگان کشورهای خارجی نیز همین طور. اما برای اکثریت جامعه فراگیری زبانی غیر از زبان مادری هدر دادن وقت و انرژی است.

در هر حال در این راستا چند نکته را باید مد نظر داشت:

نکته‌ی نخست:

اگر قرار باشد از بین زبان‌های رایج در دنیا، یکی به عنوان زبان بین‌المللی انتخاب شود، علاوه بر رعایت نشدن عدالت، مشکلات دیگری نیز قابل تصور است.

همه می‌دانند که یکی از عوامل قدرتمندی ملت‌ها و همچنین اشاعه‌ی فرهنگ آن قوم و ملت، شمار افرادی است که به زبان آنها آشنایی دارند و سخن می‌گویند. لذا از طرفی ملت‌های زیادی علاقمند و متقاضی خواهند بود که زبان مادری ایشان به عنوان زبان بین‌المللی انتخاب شود. البته پیروزی در این امر، از آن ملتی خواهد بود که قدرت سیاسی، اقتصادی و نسبت به ممالک دیگر بیشتر باشد؛ چراکه با کمک همین قدرت سیاسی و اقتصادی می‌تواند مرزهای سیاسی دیگر کشورها را فتح کند و فرهنگ خود را در آن ممالک، فرهنگ غالب سازند.

از طرف دیگر، آثار متعدد فرهنگی، اقتصادی، مذهبی و سیاسی می‌توانند سایر ملت‌هایی را که زبانی غیر از زبان مادری‌شان انتخاب می‌شود، تحت تأثیر قرار دهد. یادگیری یک زبان جدید، در واقع، یادگیری یک فرهنگ و تفکر جدید است که لزوماً موافق با فرهنگ فعلی یادگیرندگان نیست. این اتفاق، می‌تواند در نقشه‌ی فرهنگی تاریخ و ادبیات ملت‌های مختلف تغییر پدید آورد.

نفوذ فرهنگی امپراتوری بریتانیای کبیر در کشورهای مستعمراتی خود و آثار فراوان و گوناگون آن بر فرهنگ آن کشورها، شاهد زنده‌ای بر این ادعاست.

نکته‌ی دوم:

جنجال ضرورت وجود خط و زبان واحد در دنیا که در قرن اخیر پرطرفدار شده، نوعاً از زبان افرادی خاص تبلیغ شده است. اکثر آنها، خط و زبان لاتین را با همه‌ی نواقصش از نظر لغت و زبان‌شناسی به عنوان خط و زبان مشترک جهانی در بوق و کرنا می‌کنند. ایشان بعضاً به وسیله‌ی

قدرت‌های خارجی در برخی مناطق، موفق به اعمال این سیاست جهت تغییر فرهنگی مردمان آن سرزمین شدند.

تغییر خط کشور ترکیه پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی نمونه‌ای از این سیاست است که نتیجه‌ی مشهود و ملموس آن گسست فرهنگی نسل‌های جدید ترکیه با میراث کهن فرهنگی آن‌هاست. در ایران نیز عده‌ای با این عقیده که «برای ترقی باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد» جهت تغییر خط و زبان کوشیدند.

سؤالی که مطرح می‌شود این است: اگر واقعاً مجبور به انتخاب یک زبان از میان زبان‌های موجود هستیم، چرا این زبان باید انگلیسی باشد؟ مثلاً چرا زبان مردمان کشور چین نباشد که بیش از یک میلیارد و سیصد میلیون نفر جمعیت دارد؟

نکته‌ی سوم:

درست است که زبان مشترک، برقراری ارتباط موثر بین انبیا بشر را سهل‌تر می‌کند، ولی نباید به گونه‌ای اغراق‌آمیز و ساده‌لوحانه، وحدت لسان را تنها عامل - یا مهم‌ترین عامل - در اتحاد جهان بدانیم. عبدالبهاء اختلافات کشورها را تنها ناشی از اختلاف زبان آنها می‌داند. مثلاً در یکی از سخنرانی‌های خود چنین گفته است:

«میانه آلمان و فرانسه چه تفاوتیست تفاوت لسان است و بس.»^{۱۰۸۸}

آیا به راستی اگر آلمان و فرانسه زبان واحدی داشتند، دیگر هیچ اختلافی بین ایشان وجود نداشت؟ عبدالبهاء بر این نکته اصرار دارد که وحدت لسان، تمام سوء تفاهم‌ها را برطرف می‌کند. وی می‌گوید:

۱۰۸۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۳۴.

«چون زبان یکدیگر را بدانند سوء تفاهم نماند. جمیع با هم الفت و محبت نمایند، شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند.»^{۱۰۸۹}

عبدالبهاء شاهد ادعای خود را اینگونه بیان می‌کند:

«هزار و سیصد سال پیش قبطیان سریانیان آشوریان ملل مختلفه بودند در شدت نزاع و جدال. بعد چون مجبور بتکلم لسان عرب شدند وحدت لسان سبب شد که حال جمیع عربند و یک ملت شده‌اند. با آنکه اهل مصر قبط و اهل سوریه سریان و اهل بغداد کلدان و اهل موصل آشور بودند لکن وحدت لسان جمیع آنها را یک ملت نموده با هم مرتبط کرد ارتباطی که ابداً فصل ندارد. و همچنین در سوریه مذاهب مختلفه مثل کاتولیک ارتودکس درزی شیعه سنی نصیری هستند ولی بسبب وحدت لسان مثل یک ملتند. از هر یک سؤال کنی گوید من عربم و حال آنکه بعضی رومانیند بعضی عبرانی و بعضی سریانی و بعضی یونانی اما لسان واحد آنها را جمع کرد.»^{۱۰۹۰}

با این حساب هیچ کدام از کشورهای عرب زبان نباید با یکدیگر جنگ و اختلاف داشته باشند. حال آنکه شواهد تاریخی و وضعیت فعلی خاورمیانه حاکی از واقعیت دیگری است. جنگ‌های چند صد ساله‌ی قبایل تاریخی، تهاجم و لشکرکشی صدام به کویت، جنگ یمن، درگیری‌های پایان ناپذیر وهابیت و تکفیری‌ها با دیگر فرق اسلامی و ... شواهدی از این واقعیت را نشان می‌دهد.

حتی در کشوری که مردمش با یکدیگر هم زبان هستند، باز هم همواره صلح و آرامش دیده نمی‌شود و گروه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی با هم در حال جنگ و جدال هستند. با این حساب، لزوماً همیشه چنین نیست که عبدالبهاء گفته:

۱۰۸۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۳۰.

۱۰۹۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۷ (به نقل از عبدالبهاء).

«وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است. سبب حصول اتحاد است سبب زوال سوء تفاهم است. سبب ظهور حقیقت است و سبب محبت جمیع بشر است و سبب تفهیم و تفهم است که اهمّ امور در عالم انسانی است.»^{۱۰۹۱}

بنابراین با توجه به نکات مطرح شده در دیدگاه سوم به این نتایج می‌رسیم که:

۱. انتخاب زبان یک کشور، انتخاب فرهنگ و تفکر آن کشور است. همگان دوست دارند برای قدرتمندتر شدن، زبان خودشان به کشورهای دیگر انتقال یابد، لذا برای انتخاب یک زبان، به توافق جمعی نخواهند رسید. پس مجبور به ابداع یک زبان جدید خواهیم بود تا تمامی دعوها و نگرانی‌های محتمل را پایان دهد.
۲. با توجه به پیشینه‌ی زبان‌های ابداعی مانند اسپرانتو و عدم استقبال جامعه‌ی جهانی از آنها به عنوان یک زبان طبیعی، پیشنهاد کار بست یک زبان ابداعی به عنوان زبان بین‌المللی قابلیت پیاده‌سازی ندارد.
۳. به عقیده‌ی مسلمانان، اختلاف و تنوع زبان، یکی از آیات و نشانه‌های قدرت پروردگار است، نه یک مجازات رنج آور که باید به دست بشر برداشته شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: نفس اختلاف در زبان و خط میان شما، آیه‌ای است از آیات خداوند و نشانه‌ای است برای اهل علم:

«و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین، و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شما است و در این نشانه‌هایی است برای اهل علم.»^{۱۰۹۲}

۱۰۹۱- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۹ (به نقل از عبدالبهاء).
 ۱۰۹۲- «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ إِذَا حَمَلْنَ بِحِمْلِكُمْ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ لَدَيْنَا عَاقِبَةٌ»؛ قرآن کریم، سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۲.

۴. لزوماً زبان مشترک، باعث ایجاد تفاهم و جلوگیری از اختلاف نمی‌شود. شاهد این مدعا جنگ‌ها و اختلافاتی است که میان ملت‌های با زبان یکسان رخ داده است.
۵. تعلیم وحدت لسان، با توصیه‌ی بهاء‌الله و عبدالبهاء مبنی بر فراگیری زبان‌های فارسی، عربی، آلمانی، انگلیسی، و ... مغایرت دارد.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!





بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۱۰۹۳}

۱. به جز زبان مادری، یک زبان بیاموزیم یا پنج زبان؟

بهاء الله و عبدالبهاء، جهانیان را به وحدت لسان دعوت می‌کنند و می‌گویند منطقی نیست که انسان بیش از دو زبان مادری و بین‌المللی بیاموزد.^{۱۰۹۴}

بهاء الله و عبدالبهاء به بهاییان توصیه‌ی اکید می‌کنند که زبان‌های اسپرانتو،^{۱۰۹۵} فارسی،^{۱۰۹۶} عربی،^{۱۰۹۷} انگلیسی و آلمانی^{۱۰۹۸} بیاموزند.

۱۰۹۴- «از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینه واحد و قطعه واحد مشاهده شود»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۳ (به نقل از بهاء‌الله)؛ و «هر نفسی محتاج دو لسان است. یکی خصوصی، یکی عمومی. تا جمیع بشر زبان یکدیگر بدانند و به این سبب سوءتفاهم بین ملل زائل شود ... چون زبان یکدیگر را بدانند سوءتفاهم نماند. جمیع با هم الفت و محبت نمایند، شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۳۰.

۱۰۹۵- «الحمد لله دکتر زنده‌نویس لسان اسپرانتو را اختراع نموده باید قدر آن دانست چه که ممکن است این لسان عمومی شود. لهذا باید جمیع آن را ترویج نمایند تا روز بروز تعمیم یابد و در مدارس تعلیم دهند و در جمیع مجامع باین لسان تکلم نمایند تا جمیع بشر زیاده از دو لسان محتاج نشوند یکی لسان وطنی یکی لسان عمومی»: اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۱۸۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۰۹۶- «تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد گشت و در نشر نجات الله و اعلاء کلمه الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۴ (به نقل از عبدالبهاء)؛ و «انشاءالله کلّ لسان ابداع فارسی مقصود عالمیان را ذاکر شوند چه که این لسان ملیح بوده و خواهد بود»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۱. (به نقل از بهاء‌الله)

۱۰۹۷- «مولای عزیز تأکید فرموده‌اند که اطفال و جوانان احبّاء لسان عربی را نیز بیاموزند و برای استفاده از الواح و آثار مبارکه قواعد این زبان فصیح را فرا گیرند ... قبلاً راجع باهمیت لغت عربی و تعلیم آن باطفال و ناسی و متابعت لحن الواح مبارک در منشآت امریه و تقریر و تحریر و نشریات یاران و پیروان امر حضرت رحمن در آنسامان دستور صریح صادر و همچنین بواسطه زائرین تأکید گشت مسامحه و اهمال قطعاً جائز نه»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۵، صص ۲۰۶-۲۰۷.

۱۰۹۸- «از دیر زمانی اراده متعالیه مولای عزیز بر این تعلق گرفته که جوانان بهایی در فرا گرفتن لغت انگلیزی در رتبه اولی و تحصیل لغت آلمانی در رتبه اخری سعی و جدّیت تامه مبذول دارند و در این دو لسان غربی مخصوصاً انگلیسی مهارت بسزا یابند متمنی است بوسائل ممکنه جوانان بهایی محلّ خویشرا از دختر و پسر باجرای این دستور مبارک تشویق و موجبات تحصیل دو زبان مزبور را بقدر امکان برای آنان فراهم فرمایند»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۵، صص ۲۰۵-۲۰۶.

۲. معنی تلاش برای محدود کردن زبان به یکی!

بهاء الله: نهایت تلاش را انجام دهید تا زبان های دنیا به یکی محدود شوند.^{۱۰۹۹}

بهاء الله، عبدالبهاء، و شوقی: خود به چهار زبان عربی، فارسی، انگلیسی و ترکی مطلب می نویسند.

بهاء الله، عبدالبهاء و شوقی: به بهاییان توصیه ی اکید می کنند که زبان های اسپرانتو، فارسی، عربی، انگلیسی و آلمانی بیاموزند.^{۱۱۰۰}

بیت العدل اعظم، با افتخار اعلام می کند که متون بهایی را به ۸۰۰ زبان ترجمه کرده است!^{۱۱۰۱}

۳. آیا یادگیری زبان های متعدد اتلاف عمر است؟

بهاء الله: یادگیری زبان های مختلف موجب تلف شدن عمر می شود.^{۱۱۰۲}

بهاء الله، عبدالبهاء و شوقی، به بهاییان توصیه ی اکید می کنند که زبان های اسپرانتو، فارسی، عربی، انگلیسی و آلمانی بیاموزند.^{۱۱۰۳}

۱۰۹۹- «از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینهء واحده و قطعهء واحده مشاهده شود»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۳. (به نقل از بهاء الله)؛ و «یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعہ ذکر می بماند آمد ذکر نمودند که السن متعدده آموخته اند. در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده اید باید مثل آن جناب و سائر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار نمایند ...»: بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن الذئب). کانادا: مؤسسه معارف بهایی، ۱۵۷ بدیع (۲۰۰۱ م). ص ۱۰۱.

۱۱۰۰- به پاورقی های تناقض شماره یک مراجعه کنید.

۱۱۰۱- به عنوان نمونه به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://news.bahai.org/media-information/statistics>

۱۱۰۲- «از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینهء واحده و قطعهء واحده مشاهده شود»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۳ (به نقل از بهاء الله).

۴. علت نازل کردن آیات عربی برای مخاطب فارسی چیست؟

بهاء الله و باب، عبارات عربی متعدد و گاه دشوار و غیر قابل فهم برای مخاطبان فارسی زبان خود نازل کرده‌اند.

ادیب طاهرزاده عضو اسبق بیت العدل: علت سخن گفتن به زبان عربی برای مخاطب فارسی تهییج ذهن خواننده و تلقین به او درباره‌ی دانشمند بودن گوینده است.^{۱۱۴}

۱۱۰۳- به پاورقی‌های تناقض شماره یک مراجعه کنید.

1104- "In Persia in the nineteenth century most people were illiterate, under the domination of the clergy whom they blindly obeyed. There were two educated classes, divines and government officials, plus a small number of others. Only the religious leaders and divines, however, could be called learned. They used to spend decades of their lives applying themselves to theology, Islamic law, jurisprudence, philosophy, medicine, astronomy and, above all, the Arabic language and its literature. Since Arabic was the language of the Qur'an, the divines attached great importance to its study. Many would spend a lifetime mastering the language because of its vast scope and wealth of expression. They considered no treatise worthy of perusal unless it was composed and written in Arabic, and no sermon from the pulpit as moving or eloquent unless the Mulla preaching it had used an abundance of difficult and often incomprehensible Arabic words. By this means they excited the imagination of their often illiterate audiences who were fascinated by the apparently learned discourse of their clergy, despite the fact that they might not understand a single word. The normal yardstick for determining the depth of a man's learning was his knowledge of the Arabic language and the size of his turban," Adib Taherzadeh, *The Revelation of Baha'u'llah* (Oxford, 1974), vol. 1, pp. 18-19.

یعنی: «در ایران قرن نوزده، اکثر مردم بی سواد و تحت سلطه ی روحانیون بودند که کورکورانه از آنان تقلید می کردند. (در آن زمان) دو گروه تحصیلکرده وجود داشت: علماء، صاحبان مناصب دولتی، و گروه اندکی از دیگر افراد. (در این میان) تنها علما صاحب دانش شناخته می شدند. آنان سالها از عمرشان را سپری می کردند تا الهیات، قوانین اسلامی، فقه، فلسفه، طب، علم نجوم، و بالاتر از همه عربی و ادبیات (عرب) را بیاموزند. از آنجا که عربی زبان قرآن بود، علما اهمیت بسیاری برای مطالعه آن قائل بودند. بسیاری عمر خود را صرف متخصص شدن در این زبان به علت گستردگی و قدرت بیان آن می کردند. آنان هیچ رساله ای را دارای ارزش خواندن نمی دانستند مگر اینکه به عربی نوشته شده بود، و هیچ سخنرانی را که از فراز منبر ارائه می شد تکان دهنده و بلیغ نمی دانستند مگر اینکه ملایی که آن را می خواند مقدار زیادی الفاظ سخت و معمولا غیر قابل فهم عربی (در آن) بکار می برد. بدین وسیله، آنان ذهن مخاطبین معمولا بی سواد خود را که شیفته سخنرانی به ظاهرا عالمانه (سخنور) روحانی شده بودند به هیجان می آوردند، اگر چه ممکن بود حتی یک کلمه از حرف هایش را متوجه نشوند. معیار معمول برای سنجیدن عمق دانش یک فرد، مهارت او در زبان عربی و اندازه ی عمامه اش بود.»

۵. زبان جهانی مورد نظر بهائیت چیست؟

زبان جهانی از نظر:

بهاء الله: فارسی،^{۱۱۰۵} عربی،^{۱۱۰۶} زبان اختراعی مورد تایید بهاء الله^{۱۱۰۷} زبانی نامشخص که بیت العدل انتخاب یا اختراع کند،^{۱۱۰۸} زبانی که دولتها انتخاب کنند.^{۱۱۰۹}

عبدالبهاء: فارسی^{۱۱۱۰} و اسپرانتو.^{۱۱۱۱}

بیت العدل: نامشخص.^{۱۱۱۲}

۱۱۰۵- «انشاءالله کلّ بلسان ابداع فارسی مقصود عالمیان را ذاکر شوند چه که این لسان ملیح بوده و خواهد بود.» اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۱. (به نقل از بهاءالله)

۱۱۰۶- «آنچه لدی العرش محبوب آن است که جمیع بلغت عربی تکلم نمایند چه که ابط از کل لغات است. اگر کسی به بسط و وسعت این لغت فصیحی مطلع شود البته آنرا اختیار نماید.» پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۰۸ (به نقل از رساله‌ی نجات قدس، ص ۵).

۱۱۰۷- «حال آنکه آنچه ذکر شد سبب اتحاد اهل عالم و اتفاق بوده. امید آنکه دولت ایران بآن تمسک فرماید و اجرا دارد. حال خطّ بدیعی و لسان جدیدی اختراع شده اگر طالب باشند ارسال شود.» بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن الذئب)، ص ۱۰۲.

۱۱۰۸- «اشراق ششم اتحاد و اتفاق عباد است. ... امر نمودیم امنای بیت عدل یک لسان از السن موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط اختیار نمایند.» اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۱۸۵.

۱۱۰۹- «در آستانه یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعہ ذکری بمیان آمد ذکر نمودند که السن متعدده آموخته‌اند. در جواب ذکر شد عمری را تلف نموده‌اید باید مثل آن جناب و سائر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خطّ از خطوط موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند.» بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح ابن الذئب)، ص ۱۰۱.

۱۱۱۰- «تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد گشت و در نشر نجات الله و اعلاء کلمه الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد.» اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۱۴. (به نقل از عبدالبهاء)

۱۱۱۱- «شما لسان اسپرانتو را خیلی دوست داشته باشید چرا بدایت تأسیس است انشاء الله اکمال خواهد شد و جمیع من علی الارض راحت خواهند گشت.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۳۶.

۱۱۱۲- «تا بیت العدل بر طبق دستورات حضرت بهاءالله تصمیمی نگیرد دیانت بهایی نسبت باین زبان (اسپرانتو) یا هر زبان زنده یا اختراعی دیگر تعهد و الزامی ندارد.» اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۱۸۶.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه

۱- آیا «وحدت لسان و خط برای عالمیان» تعلیم جدیدی است؟

از گذشته‌های دور تمام امپراتوری‌های بزرگ برای ارتباط موثر با مردم‌شان زبانی مشترک را بین آن‌ها ترویج می‌داده‌اند. تلاش‌های لایب نیستس و ساخت زبان‌های جدید مانند ولایوک، نمونه‌هایی از وجود این تفکر، در سالهای پیش از و نزدیک بهاء‌الله بوده است.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

بهایان دنیا، همگی به یک زبان مشترک دوم مجهز نیستند و حتی روی یک زبان خاص به عنوان زبان مشترک، توافق ندارند. بعلاوه، سران بهایی به جای ترویج این تعلیم و محدود کردن زبان‌ها، نوشته‌جات خود را در ۳ و حتی در مواردی ۴ زبان مختلف به مریدان ارائه کرده‌اند.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

اگر قرار باشد از بین زبان‌های موجود، یکی انتخاب شود، به دلیل تاثیرات متعددی که آن زبان با خود به همراه می‌آورد، همگان دوست می‌دارند زبان خودشان، عمومی شود و از اینکه زبان کشور دیگری را بپذیرند، ابا دارند. پس توافقی برای انتخاب یک زبان صورت نمی‌پذیرد. اگر قرار باشد یک زبان جدید اختراع شود، به شهادت تاریخ، چنین زبان‌هایی از اقبال عمومی بهره‌مند نمی‌شوند و مردم از آنها استقبال نمی‌کنند و هر کس بر حسب ضرورت و نیاز، زبان مورد نظر که با آن سر و کار دارد را فرا می‌گیرد.

نکته‌ی آخر این که: لزوماً زبان مشترک، منجر به وحدت و رفع اختلاف نمی‌شود. شاهد این مدعا جنگ‌ها و اختلافات داخلی کشورها و یا اعراب با یکدیگر است.



تعلیم دهم: تساوی حقوق رجال و نساء



«تعلیم دهم حضرت بهاءالله، وحدت رجال و نساء است که رجال و نساء در نزد خدا یکسان‌اند. جمیع، نوع انسان‌اند. جمیع سلاله آدم‌اند. زیرا ذکور و اناث تخصیص به انسان ندارد در عالم نبات ذکور و اناثی موجود در حیوان ذکور و اناثی موجود و لکن بیچوجه امتیازی نیست. ملاحظه در عالم نبات کنید آیا میانه نبات ذکور و نبات اناث هیچ امتیازی هست؟ بلکه مساوات تام است و همچنین در عالم حیوان ابداً بین ذکور و اناث امتیازی نیست. جمیع در ظل رحمت پروردگارند. پس انسان که اشرف کائنات است، آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشد؟ ... ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان.»^{۱۱۱۳}





**مقصود از تساوی حقوق زن و مرد این است که زن و مرد باید در
کلیه حقوق و شئون مختلف، یکسان و مساوی باشند.**



عبدالبهاء می‌گوید زن و مرد به عنوان دو بال برای حرکت جامعه‌ی جهانی لازم هستند، بی‌توجهی به هر یک باعث بروز مشکل در ترقی جامعه‌ی انسانی می‌شود:

«عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است یکی اناث و یکی ذکور. با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر.»^{۱۱۱۴}

«از جمله تعالیم حضرت بهاء‌الله وحدت نساء و رجاست که عالم انسانیرا دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاج چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.»^{۱۱۱۵}

۱۱۱۴- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۳۴.

۱۱۱۵- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۰۷.

عبدالبهاء معتقد است آنچه بین زنان و مردان تفاوت ایجاد کرده، نحوه‌ی تربیت است:

«تأخّر جنس زن تا به حال به جهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی‌شدند. اگر نسوان مانند مردان تربیت می‌شدند شبیه نیست که نظیر رجال می‌گشتند. چون کمالات رجال را اکتساب نمایند، البته بدرجه مساوات رسند.»^{۱۱۱۶}

وی می‌گوید:

«مرد و زن هر دو بشرند و بندگان یک خداوند. نزد خدا ذکور و اناث نیست. هر کس قلبش پاک‌تر و اعمالش بهتر در نزد خدا مقرب‌تر است خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الان مشهود است از تفاوت تربیت است زیرا نساء، مثل رجال تربیت نمی‌شوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب متساوی شوند زیرا هر دو بشرند و در جمیع مراتب مشترک خدا تفاوتی نگذاشته.»^{۱۱۱۷}

بهاییان در شعارهای تبلیغی خود خاطر نشان می‌کنند اگر جامعه‌ی جهانی بخواهد سریع‌تر به صلح و وحدت جهانی برسد، باید زنان ضمن حضور در بالاترین پست‌های کشوری و بین‌المللی، بدون هیچ تبعیض و محدودیتی، آزادانه حق اعمال نظر داشته باشند.

رهبران بهایی تلاش می‌کنند تا با نشان دادن ظاهری مدافع حقوق زنان، در دنیا بیشتر جلب توجه کنند. شوقی می‌گوید:

«بهاییان سراسر عالم فرصت آن را دارند که به جهان اطراف خود نشان دهند که آنان به شیوه جدیدی در روابط دو جنس رسیده‌اند. آنجا که تهاجم و استفاده از زور حذف شده و به

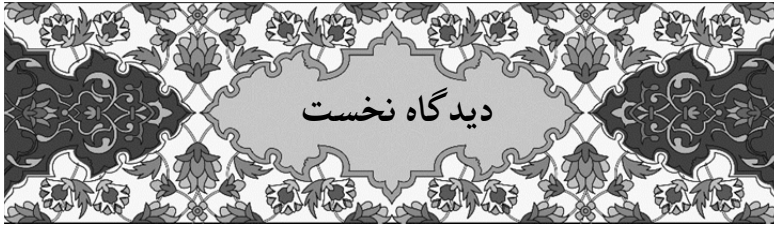
۱۱۱۶- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۵۰.

۱۱۱۷- قدیمی، ریاض، گلزار تعلیم بهایی، ص ۲۸۳ (به نقل از امر و خلق، ج ۳، صص ۳۳۳-۳۳۴).

جای آن همکاری و مشورت جایگزین شده است. اگر موقعیت زنان در تعالیم بهایی به درستی نشان داده شود، مطمئناً توجه بیشتری را جلب می‌کند.^{۱۱۱۸}

ایشان با ابراز همدردی با زنان، خصوصاً زنان ایرانی،^{۱۱۱۹} سعی می‌کنند اذهان جهانیان را به سمت آیین خود جلب نمایند، اما هنگامی که احکام و وقایع داخلی بهائیت را بررسی می‌کنیم، متوجه حقایق دردناکی از تبعیض‌های فاحش در حقوق زنان نسبت به مردان می‌شویم.

۱۱۱۸- برگرفته از مرقومه ولی‌ام‌الله، ۷ جون ۱۹۳۱، خطاب به یکی از محافل روحانی ملی.
 ۱۱۱۹- بیت‌العدل در پیام مورخ ۲۰ جون ۲۰۰۸ میلادی عنوان می‌کند: «بدون شک یکی از اساسی‌ترین مسائلی که فکر مردم ایران را به خود مشغول کرده است نیاز مبرم به رفع موانع پیشرفت زنان در جامعه می‌باشد». و خطاب به بهاییان می‌گوید: «شما عزیزان برای کمک به پیشرفت این اصل مهم، موقعیتی خاص و مناسب دارید». بیت‌العدل در بخشی از پیام خود، بهاییان ایران را خطاب قرار می‌دهد که: «بسیاری از هم وطنان شریفان خواهان تحقق این اصل عمومی انسانی یعنی تساوی حقوق زنان و مردان هستند و بدون شک از همراهی شما در فرایند یادگیری گام به گام برای رفع کلیه موانع موجود و توان دهی به زنان ایران برای مشارکت متساوی آنان در جمیع شئون و مجهودات بشری استقبال خواهند نمود».



آیا پیش از بهائیت، فرد، مکتب و یا آیینی درباره‌ی محترم شمردن حقوق زنان سفارش نکرده و راهکاری ارائه نداده است؟

گرچه اعتراض به ظلم نسبت به زنان همواره در طول تاریخ وجود داشته، اما آغاز رسمی این جنبش‌ها به زمان انقلاب کبیر فرانسه و اوایل قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد^{۱۱۲۰} که در نهایت منجر به ایجاد مکتب فمینیستی^{۱۱۲۱} گردید.

عواملی مثل نداشتن حق رأی، عدم امکان تحصیل و اشتغال، نگاه فرودست به زنان از سوی متفکران مختلف و عالمان مسیحی، نداشتن حق مالکیت و نیز خشونت بر علیه آنان موجب این جریانات شد. یکی از اعتقادات مشترک بین فمینیست‌ها این است که:

«زنان از آن رو که زن هستند، تحت ظلم و تبعیض قرار دارند و باید این ستم‌ها برچیده شود؛ خواه در حوزه‌ی قوانین، یا آموزش و پرورش، کسب موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی، اشتغال، ورزش و فرصت‌ها و امکانات دیگر.»^{۱۱۲۲}

۱۱۲۰- البته قرن‌ها پیشتر (قرن ۶ میلادی)، اسلام راهکارها و توصیه‌های جدی در ارتباط با احترام به حقوق زن کرده بود ولی در غرب این تفکر به صورت جنبشی از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ رواج یافت.

۱۱۲۱- البته انگیزه‌ی اصلی سرمایه‌داران بزرگ، برای دامن زدن و یا حتی راه‌اندازی جنبش‌های فمینیستی، نیاز به نیروی کار ارزان قیمت زنان در کارخانه‌ها و مراکز اقتصادی، بود و نه در واقع دلسوزی برای حقوق زنان!

۱۱۲۲- مکنزی و دیگران، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ص ۳۴۶.

کتاب بسیاری درباره‌ی تساوی و حقوق زنان از بعد از انقلاب کبیر فرانسه تا زمان بعد از بهاء‌الله وجود دارند. قدیمی‌ترین این کتاب‌ها شاید کتاب *استیفای حقوق زن*^{۱۱۲۳} باشد که در ۱۷۹۲ میلادی منتشر گردید. برخی دیگر از کتاب معروف همزمان با بهاء‌الله عبارتند از:

- *The Garden of Eden; or The Paradise Lost & Found* (1890): Victoria Claflin Woodhull.
- *Woman, Church And State* (1893): Matilda Joslyn Gage.
- *The Woman's Bible* (1898): Elizabeth Cady Stanton.

نکته‌ی جالب‌تر شباهت بسیار زیاد عبارات برخی از این کتاب به سخنان عبدالبهاء است. به عنوان نمونه به عبارات زیر از کتابی که در سال ۱۸۶۹ میلادی تالیف شده دقت فرمایید:

«آن اصلی که رابطه‌ی بین دو جنس را مشخص می‌کند - یعنی فرمانبرداری قانونی یک جنس در برابر دیگری - خود اشتباه است و یکی از اصلی‌ترین علل بازماندگی ترقی انسانی است. این را باید با اصل تساوی کامل (بین دو جنس) جایگزین کرد به صورتی که به یکی از طرفین قدرت یا امتیازی (نسبت به دیگری) داده نشود.»^{۱۱۲۴}

بنابراین، دفاع از حقوق زنان، نمی‌تواند تعلیم جدیدی از جانب بهاء‌الله باشد. ضمناً، بیش از هزار سال پیش، پیامبر رحمت، حضرت محمد (ص)، فرمودند که خداوند بین زن و مرد تبعیض قائل نمی‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید:

1123- Mary Wollstonecraft, *Vindication of the Rights Of Woman*

1124- "That the principle which regulates the existing social relations between the two sexes—the legal subordination of one sex to the other—is wrong itself, and now one of the chief hindrances to human improvement; and that it ought to be replaced by a principle of perfect equality, admitting no power or privilege on the one side, nor disability on the other," John Stuart Mill, *The subjection of Women* (London: Longmans, Green and Co., 1869), chap. 1, p. 1: <http://www.sacred-texts.com/wmn/subjwmn.txt>.

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.»^{۱۱۲۵}

«هر کس که عمل نیکی انجام دهد و حال آن که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن، داخل بهشت می‌شود.»^{۱۱۲۶}

«من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، اعم از مرد یا زن، تباه نمی‌کنم.»^{۱۱۲۷}

«هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات بخشیم.»^{۱۱۲۸}

پس چرا بهابیت این امر را به عنوان کشف دیانت خود به جهانیان اعلام می‌کند؟ عبدالبهاء می‌گوید:

«نزد خدا مردی و زنی نیست هر کس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقرب‌تر است در عالم الهی ذکور و اناث نیست جمیع یکی هستند.»^{۱۱۲۹}

و چرا سران این آئین مدعی هستند چنین مفاهیمی در هیچ کتابی یافت نمی‌شوند:

«جمیع میگفتند تعالیم حضرت بهاء الله فی الحقیقه مثل ندارد ... میگفتیم از جمله این تعالیم مساوات بین رجال و نساء، در کدام کتاب است؟»^{۱۱۳۰}

۱۱۲۵- «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ قرآن کریم، سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

۱۱۲۶- «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»؛ قرآن کریم، سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۰.

۱۱۲۷- «أَنْتَىٰ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»؛ قرآن کریم، سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۵.

۱۱۲۸- «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ قرآن کریم، سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

۱۱۲۹- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱۱۳۰- عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۷۸.

اسلام، زمینه‌ای را برای زنان فراهم کرد تا زن‌ها نیز همچون مردان به فراگیری دانش و تربیت نفس بپردازند. اسلام نه تنها فراگیری دانش را برای آنان جایز شمرده، بلکه بر آن‌ها لازم دانسته است. خاتم پیامبران، حضرت محمد (ص) می‌فرماید:

«فراگیری علم و دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.»^{۱۱۳۱}

ایشان درباره‌ی تذکر به گرامی داشتن حقوق زن، فرموده‌اند:

«بهترین فرد شما مردی است که با همسرش به خوبی رفتار کند و من از همه‌ی شما نسبت به همسرم خوش رفتارتر هستم.»^{۱۱۳۲}

«هر چه ایمان انسان بیشتر شود، به همسرش بیشتر اظهار محبت می‌کند.»^{۱۱۳۳}

«برادرم جبرئیل به من خبر داد و همواره سفارش زنان را می‌کرد تا آنجا که گمان کردم برای شوهر جایز نیست که به زنش «أف»^{۱۱۳۴} بگوید.»^{۱۱۳۵}

امام علی (ع) فرموده‌اند:

«همانا زنان در نزد شما مردان، امانات الهی هستند. پس بر آنها ستم و اجحاف نکنید.»^{۱۱۳۶}

امام سجاد (ع) می‌فرمایند:

۱۱۳۱- «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة»: مجلسی، بحارالانوار، ص ۱۷۷.

۱۱۳۲- «الا خیرکم خیرکم لئسائه و انا خیرکم لئسائی»: حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، باب ۸۸، ح ۲۵۳۳۷، ص ۱۷۱.

۱۱۳۳- «کلما ازداد العبد ایمانا ازداد حبا للنساء»: محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ح ۱۶۳۶۵، ص ۱۵۷.

۱۱۳۴- در فرهنگ عرب، کلمه‌ی «أف» پایین‌ترین درجه‌ی توهین کلامی به یک فرد، به‌شمار می‌آید.

۱۱۳۵- «أخبرنی أخی جبرئیل و لم یزل یوصینی بالنساء حتی ظننت أن لا یجلی لزوجها أن یقول لها أف. أخذتوهن علی أمانات

الله»: محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ح ۱۶۶۲۷، ص ۲۵۲.

۱۱۳۶- «انهن امانه الله عندکم فلا تضاروهن و لا تعزلوهن»: محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ح ۱۶۶۲۲، ص ۲۵۱.

«حق زن این است که بدانی خداوند عز و جل او را ماهی آرامش و انس تو قرار داده است و بدانی که این نعمتی است که خدا به تو داده است؛ پس او را گرامی داری و با وی نرمی کنی.»^{۱۱۳۷}

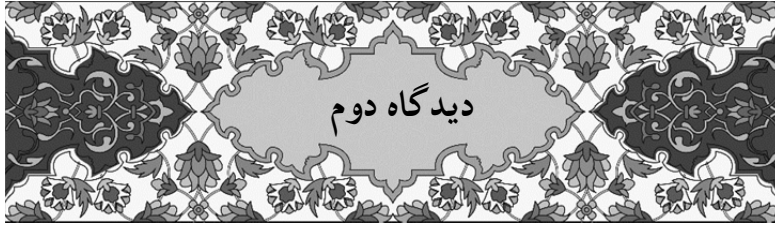
و درباره‌ی حق مادر فرموده‌اند:

«حق مادرت بر تو این است که بدانی او تو را در جایی حمل کرده است که هیچ کس دیگری را حمل نمی‌کند و از میوه‌ی دلش به تو داد که احدی به دیگری نمی‌دهد و تو را با تمام اعضایش حفظ کرد و اهمیتی نمی‌داد که خود گرسنه باشد اما تو سیر باشی و خود تشنه باشد. اما تو را سیراب کند و خود برهنه باشد اما تو را بپوشاند و خود در زیر آفتاب باشد اما تو را سایه افکند و به خاطر تو خواب را بر خود حرام کند و از گرما و سرما نگاهت دارد تا تو را داشته باشد و از دست ندهد. بنابراین تو جز با کمک و توفیق الهی از پس قدردانی او بر نمی‌آیی.»^{۱۱۳۸}

۱۱۳۷- «حَقُّ الزَّوْجَةِ فَإِنَّ تَعَلَّمَ أَنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا لَكَ سَكَنًا وَ أَنْسَا فَتَعَلَّمَ أَنْ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ فَتُكْرِمُهَا وَ تَرْفُقُ بِهَا»:

مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵.

۱۱۳۸- «حَقُّ أُمِّكَ فَإِنَّ تَعَلَّمَ أَنَّهَا حَمَلَتْكَ حَيْثُ لَا يَحْتَمِلُ أَحَدٌ أَحَدًا وَ أَعْطَتْكَ مِنْ ثَمَرِهِ قَلْبَهَا مَا لَا يُعْطَى أَحَدٌ أَحَدًا وَ وَقَّتْكَ بِجَمِيعِ جَوَارِحِهَا وَ لَمْ تُبَالِ أَنْ تَجُوعَ وَ تُطْعِمَكَ وَ تُعْطَشَ وَ تُسْقِيَكَ وَ تُعْرَى وَ تَكْسُوكَ وَ تَضْحَى وَ تُظْلِكَ وَ تَهْجُرُ النَّوْمَ لِأَجْلِكَ وَ وَقَّتْكَ الْحَرَّ وَ الْبُرْدَ لِتَكُونَ لَهَا فَإِنَّكَ لَا تُطِيقُ شُكْرَهَا إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ» مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۶.



آیا بهاییان به راستی به تساوی حقوق زن و مرد معتقدند و طبق آن عمل می‌کنند؟

۱- دیدگاه بهاء‌الله و عبدالبهاء نسبت به زن

بر اساس آثار و احکامی که از بهاء‌الله بر جای مانده، ثابت می‌شود که وی به برتری ذاتی مردان معتقد است و دستورالعمل‌های دین خود را بر پایه‌ی این اندیشه بنا نهاده است. به طور مثال در آثار بهاییان از ایشان چنین نقل شده است:

«سؤال خانمی بحضور مبارک عرض شد که گفته بود تا حال از جانب خدا زنی مبعوث نشده و همه مظاهر الهیه رجال بوده‌اند. فرمودند: هر چند نساء با رجال در استعداد و قواء شریکند ولی شبهه‌ای نیست که رجال اقدمند و اقوی. حتی در حیوانات مانند کبوتران و گنجشکان و طاووسان و امثال آنان هم این امتیاز مشهود.»^{۱۱۳۹}

به راستی به قول عبدالبهاء، زنان باید به خاطر بهاء‌الله و طرز فکرش نسبت به ایشان، خدا را هزار بار شکر کنند:

«در این دور بدیع اماء (کنیزان) رحمن باید هر دم هزار شکرانه نمایند که ید عنایت نساء را از حسیض ذلت نجات داد و باوج عزت رجال رسانده.»^{۱۱۴۰}

۱۱۳۹- قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۸۸ (به نقل از بدائع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۳).

۱۱۴۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۱ (به نقل از عبدالبهاء).

نکنه‌ی جالبِ دیگر اینکه وقتی بهاء‌الله می‌خواهد درباره‌ی جایگاه و مقام زن سخن براند، می‌گوید اگر زنان تلاش کنند بالاخره نزد خدا در جایگاه مردان محسوب می‌گردند. وی می‌گوید:

«امروز هر یک از اماء (کنیزان) که بعرفان مقصود عالمیان فائز شد او در کتاب الهی از رجال محسوب»^{۱۱۴۱}

با این حساب از دید بهاء‌الله، مردان جایگاه ویژه‌ای نزد خدا دارند. به گونه‌ای که زنان اگر تلاش کنند، می‌توانند خود را نزد خدا به این جایگاه برسانند و از جمله‌ی مردان محسوب شوند. اگر به قول عبدالبهاء، نزد خدا مردی و زنی معنی ندارد:

«نزد خدا مردی و زنی نیست ... در عالم الهی ذکور و اناث نیست جمیع یکی هستند»^{۱۱۴۲}

پس معنای این جمله‌ی بهاء‌الله چیست که گفته:

«ای کنیزان، مردانه بر امر حق قیام نمائید. بسی از نساء، که الیوم عندالله از رجال مذکور و بعضی رجال که از نساء محسوب»^{۱۱۴۳}؟

درست است که عبدالبهاء در برخی سخنرانی‌های تبلیغی چنین می‌گوید:

«من در سعی و کوششم که عالم نساء را بعون و عنایت جمال مبارک چنان ترقی دهم که کلّ حیران مانند»^{۱۱۴۴}

۱۱۴۱- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲ (به نقل از بهاء‌الله).

۱۱۴۲- عبدالبهاء، خطایات، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱۱۴۳- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲ (به نقل از بهاء‌الله).

۱۱۴۴- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۷، ص ۱۳۶.

ولی طرز تفکر او نسبت به زنان را به راحتی می‌توان از لابه‌لای سخنانش بیرون کشید. مثلاً آنجا که می‌خواهد زنان را ترغیب به تبلیغ و خدمت به بهاییت کند، چنین می‌گوید:

«ای کنیزان عزیز الهی نظر با استعداد و لیاقت خود نکنید بلکه اعتماد بر الطاف و عنایات جمال مبارک داشته باشید زیرا آن فیض ابدی گیاه را شجره مبارک که نماید و سراب را بارد و شراب کند ذره مفقود را جوهر وجود نماید و نمله معدوم را ادیب دبستان علوم فرماید. از خار گل برویاند و از خاک سیاه ریاحین معطر پر بها انبات نماید سنگ را لعل بدخشان کند و صدف دریا را مملو از گوهر تابان فرماید.»^{۱۱۴۵}

یعنی ای زنان! به دلیل بی استعدادی و بی لیاقتی خود، مایوس نشوید، بلکه چشم امید و اعتمادتان به پدرم باشد. چون برای او کاری ندارد که حتی مورچه‌ی مرده را علامه کند، از خاک سیاه، گل‌های معطر برویاند، از سراب، شراب بسازد!...

نکنه‌ی آخر اینکه به عقیده‌ی عبدالبهاء، اصولاً برخی از زنان کلا از مواهب پروردگار بی نصیب هستند:

«زن‌ها دو قسم هستند. قسمی از آنها جسمانی هستند که برای ایشان بهره و نصیبی از مواهب پروردگار وجود ندارد و قسم دیگر روحانی هستند.»^{۱۱۴۶}

جمله‌ی فعلی در تناقض با عبارات دیگر عبدالبهاء است که مدعی است خداوند در هیچ رحمتی تفاوتی بین افراد نگذاشته:

«خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود و جمیع را از یک عناصر خلق کرده کل را از یک سلاله خلق نموده جمیع را در یک زمین خلق کرده و در ظلّ یک آسمان خلق نموده و

۱۱۴۵- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۷، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۱۱۴۶- «النِّسَاءُ مُنْقَسِمَةٌ إِلَى قِسْمَيْنِ . قِسْمٌ مِنْهُنَّ جِسْمَانِيَّةٌ هُوَ لَآءٌ لَيْسَ لَهُنَّ نَصِيبٌ مِّنْ مَّوَاهِبِ رَبِّكَ وَ قِسْمٌ مِنْهُنَّ رُوحَانِيَّةٌ»؛ قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۸۴ (به نقل از عبدالبهاء: مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۵۹).

در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی نگذاشته ... در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته.»^{۱۱۴۷}

البته این عبارات دور از گوش فمینیست‌ها و در مجامعی ارائه می‌شده که مخاطب، حساسیتی بر روی این موضوع نداشته. عبدالبهاء هر گاه در جمع‌های زنانه حضور می‌یافته زنان را برابر و بالاتر از مردان اعلام می‌کرده است. به داستان زیر توجه کنید:

«عبدالبهاء خندید و گفت: «اگر من ثابت کنم زن بال قوی تر است شما چه می‌گویید؟» با همان شعف قبلی پاسخ داده شد: «تو شایسته‌ی سپاس ابدی من خواهی شد.» این پاسخ موجب اظهار شادی همراهان شد. سپس عبدالبهاء با لحنی جدی‌تر گفت: «زن حقیقتاً برای نژاد (انسان) با اهمیت‌تر [از مرد] است. او مسئولیت و کار بیشتری دارد. به عالم گیاه و عالم حیوان نگاه کنید. درخت نخل (ماده) که میوه می‌دهد نزد باغبان از اهمیت بالاتری برخوردار است. اعراب می‌دانند که مادیون (اسب ماده) برای سفرهای طولانی تحمل بیشتری دارد. به علت قدرت و درندگی، شکارچی از شیر ماده بیش از شیر نر هراس دارد. ثابت شده که اندازه‌ی مغز دلیل برتر بودن نیست. زن شجاعت اخلاقی بیشتری نسبت به مرد دارد و از استعدادها و ویژه‌های برخوردار است که به او اجازه می‌دهند شرایط بحرانی را مدیریت کند. اگر نیاز باشد او تبدیل به یک جنگجو می‌شود.»^{۱۱۴۸}

۱۱۴۷- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۲ (به نقل از عبدالبهاء).

1148- “Abdu’l-Bahá smiled and asked: “What will you say if I prove to you that the woman is the stronger wing?” The answer came in the same bright vein: “You will earn my eternal gratitude!” at which all the company made merry. ‘Abdu’l-Bahá then continued more seriously: “The woman is indeed of the greater importance to the race. She has the greater burden and the greater work. Look at the vegetable and the 103 animal worlds. The palm which carries the fruit is the tree most prized by the date grower. The Arab knows that for a long journey the mare has the longest wind. For her greater strength and fierceness, the lioness is more feared by the hunter than the lion. The mere size of the brain has been proved to be no measure of superiority. The woman has greater moral courage than the man; she has also special gifts which enable her to govern in moments of danger and crisis. If necessary she can become a warrior.” Abdu’l-Baha, *Abdu’l-Baha in London*, pp. 102–103.

در اینجا قصد بررسی صحّت و سقم ادعاهای جدید مطرح شده درباره‌ی زنان توسط عبدالبهاء را نداریم، فقط تذکر به این نکته جالب توجه است که: همان عبدالبهایی اینجا در حال تلاش است تا ثابت کند زن، بال قوی‌تر است که پیش‌تر می‌گفت هر دو بال عالم انسانی باید برابر باشند و اگر یکی از دیگری قوی‌تر باشد فلاح و نجات ممکن نیست.^{۱۱۴۹} او در جای دیگر می‌گوید روزی خواهد رسید که زن برتری خود را نسبت به مرد اعلام می‌کند:

«در حالت کلی، امروزه زنان حس قوی‌تری نسبت به مذهب دارند. بینش زن صحیح‌تر است. او پذیرنده‌تر و هوشش سریع‌تر است. آن روز فرا می‌رسد که زن، برتری خود را نسبت به مرد اعلام کند».^{۱۱۵۰}

عبدالبهاء هنگام حضور در «اتحادیه‌ی کلوب‌های زنان» عبارات عجیب دیگری را بر زبان جاری کرده. عباراتی که نه تنها با سخنان قبلی‌اش در تضاد هستند بلکه با خودشان هم تناقض دارند و در بسیاری مواقع از پایه غلطند:

«وقتی به عوالم امکان مادون انسان نگاه می‌کنیم، ما هیچ تمایز یا معیاری برای برتر یا پست‌تر بودن بین نر و ماده پیدا نمی‌کنیم. در میان جانداران بیشمار عالم حیوانی و عالم نباتی، جنسیت وجود دارد اما [بین آنها] هیچ تمایز یا اهمیت نسبت به معادله‌ی حیات وجود ندارد. اگر بی‌طرفانه تحقیق کنیم شاید گونه‌هایی بیابیم که در آنها ماده نسبت به نر برتر و یا مرَجَّح است. مثلاً، در درختانی مانند انجیر، نر مثمر نیست اما ماده مثمر است. درخت

۱۱۴۹- «عالم انسانی مانند طيور محتاج به دو جناح است یکی انث و یکی ذکور. با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب و بال دیگر»: عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۳، ص ۱۳۴؛ و «از جمله تعالیم حضرت بهاء‌الله وحدت نساء و رجالست که عالم انسانیرا دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگرود مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال»: عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۳، ص ۱۰۷.

1150- "Taken in general, women today have a stronger sense of religion than men. The woman's intuition is more correct; she is more receptive and her intelligence is quicker. The day is coming when woman will claim her superiority to man." Abdu'l-Baha, *Abdu'l-Baha in London*, pp. 104-105.

خرمای نر بی ارزش است اما خرمای ماده مثمر. با توجه به این که هیچ دلیلی برای تمایز یا برتری بر اساس حکمت خلقت عوالم دون (انسان) نمی‌یابیم [!]. آیا منطقی است که مرد چنین تمایزی برای خود قائل باشد؟ جنس نر در عالم حیوانی به نر بودن و برتری خود افتخار نمی‌کند، بلکه تساوی وجود دارد و پذیرفته شده است [!] چرا باید انسان که موجودی برتر و باهوش‌تر است، خود را از این برابری که حیوان‌ها از آن بهره‌مند هستند محروم کند؟ مهم‌ترین محک و راهنمای [مرد] درباره‌ی هدف خلقت خودش، شرایط و شباهت‌هایی هستند که در عوالم دون او وجود دارند و در آن‌ها تساوی دو جنس [اصل] بنیادی است [!]^{۱۱۵۱}

ایرادات متعدد عبارات فوق واضح هستند و به آن‌ها نمی‌پردازیم. تمثیل‌ها و استدلالات منطقی عبدالبهاء در نوع خود منحصر به فرد هستند. وی علاقه‌ی عجیبی به مقایسه‌ی انسان با جانوران مختلف برای به کرسی نشاندن سخنانش دارد. در یک جا می‌گوید مردان از زنان قوی‌ترند و برای اثبات این امر حیواناتی مانند خروس و طاووس را به عنوان شاهد ذکر می‌کند و در جای دیگر برای اثبات قوی‌تر بودن زن نسبت به مرد به عنوان شاهد اسب و شیر را مثال می‌زند. نهایتاً عبدالبهاء تکلیف را مشخص نمی‌کند که بالاخره مرد قوی‌تر است یا زن؟!

1151- "When we consider the kingdoms of existence below man, we find no distinction or estimate of superiority and inferiority between male and female. Among the myriad organisms of the vegetable and animal kingdoms sex exists, but there is no differentiation whatever as to relative importance and value in the equation of life. If we investigate impartially, we may even find species in which the female is superior or preferable to the male. For instance, there are trees such as the fig, the male of which is fruitless while the female is fruitful. The male of the date palm is valueless while the female bears abundantly. Inasmuch as we find no ground for distinction or superiority according to the creative wisdom in the lower kingdoms, is it logical or becoming of man to make such distinction in regard to himself? The male of the animal kingdom does not glory in its being male and superior to the female. In fact, equality exists and is recognized. Why should man, a higher and more intelligent creature, deny and deprive himself of this equality the animals enjoy? His surest index and guide as to the creative intention concerning himself are the conditions and analogies of the kingdoms below him where equality of the sexes is fundamental." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, p. 470.

در ادامه به برخی دیگر از اختلافات و تبعیض‌های موجود در میان احکام بین زن و مرد در بهاییت می‌پردازیم.

۲- ارث زنان در بهاییت

بر طبق احکام بهاییت، ارث مادر، از پدر کمتر و ارث خواهر از ارث برادر کمتر است.^{۱۱۵۲} این تبعیض جنسیتی در میان فرزندان متوفی هم دیده می‌شود. بدین گونه که بهاییان، خانه‌ی مسکونی و لباس‌های پدر فوت شده را سهم الارث پسر ارشد وی می‌دانند و اگر پسر ارشد، زنده نباشد، سهم فرزند ذکور بعدی می‌شمارند. به هر حال، دختران را از آن ارث محروم می‌سازند. بهاء الله در کتاب اقدس می‌گوید:

«و قرار دادیم خانه‌ی مسکونی و لباس‌های مخصوص متوفی را برای فرزندان ذکور و نه برای دختران و سایر وراث.»^{۱۱۵۳}

عبدالبهاء می‌گوید:

«بیت مسکون در هر صورت مال بکر است. خواه از میت چیز دیگری باقی ماند یا نماند و ولد بکر از سایر اموال نیز سهم خویش می‌برد.»^{۱۱۵۴}

اگر متوفی چند خانه داشته باشد، بهترین آنها سهم پسر است:

۱۱۵۲- فرزندان: ۱۰۸۰ سهم؛ همسران ۳۹۰ سهم؛ پدران: ۳۳۰ سهم؛ مادران: ۲۷۰ سهم؛ برادران: ۲۱۰ سهم؛ خواهران: ۱۵۰ سهم و معلمین: ۹۰ سهم؛ از کل ۲۵۲۰ سهم؛ اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۱۷ تا ۱۱۹.

۱۱۵۳- «و جعلنا الدار المسکونه و الالبسه المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوراثة»: بهاء الله، اقدس، بند ۲۵، ص ۲۳.

۱۱۵۴- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۸.

«اگر بیوت مسکونه متعدّد باشد اعلی و اشرف آن به ذریه ذکور تعلق می‌یابد.»^{۱۱۵۵}

عبدالبهاء در توضیح این احکام چنین می‌گوید:

«مقصود از ولد بکر، ارشد اولاد ذکور باقی است شمول بارشد اناث ندارد ولو اکبر، اولاد اناث باشد. و اینکه در اولاد ذکور دون اناث میفرماید مراد آنست که شاید شخصی ده اولاد ذکور دارد اگر اکبر فوت شود ثانی جای او قائم است. اگر ثانی فوت شود ثالث جای او قائم است و اگر ثالث فوت شود رابع جای او قائم است. لهذا در آیه مبارکه بلفظ جمع بیان شده.»^{۱۱۵۶}

بدین ترتیب حتی اگر فرزند ارشد، دختر باشد، و حتی اگر متوفی جز خانه‌ی مسکونی‌اش ارثی به جا نگذاشته باشد، باز حقی از خانه‌ی مسکونی به دختر نمی‌رسد. البته این تبعیض به اینجا هم ختم نمی‌شود. اگر متوفی بدهی داشته باشد یا دینی از حقوق الله به گردنش باشد، از خانه‌ی مسکونی و لباس‌هایی که به پسر ارشد رسیده، نباید این دیون پرداخت شود. بلکه باید از سایر اموال متوفی بدهی‌های او را بردازند؛ اگر کفایت نکرد، آن وقت سراغ سهم پسر ارشد بروند. متن حکم بدین شرح است:

«سؤال: هر گاه شخص متوفی حقوق الله یا حقّ الناس بر ذمه او باشد از بیت مسکون و البسه مخصوصه و سایر اموال بالنسبه باید ادا شود یا آنکه بیت و البسه مخصوص ذکران است و دیون باید از سایر اموال داده شود و هرگاه سایر ترکه وفا نکنند به دیون چگونه معمول شود. جواب: دیون و حقوق از سایر اموال داده شود و اگر اموال وفا نکند از بیت مسکون و البسه مخصوصه ادا شود.»^{۱۱۵۷}

۱۱۵۵- بهاءالله، اقدس، بخش جزوه (تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس)، حکم ۷-۳-۳، ص ۹۱.

۱۱۵۶- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۷.

۱۱۵۷- بهاءالله، اقدس، بخش رساله سوال و جواب، سوال ۸۰، ص ۶۶.

این تبعیض به نسل بعدی هم منتقل می‌شود. اگر فرزندان ذکور متوفی، در قید حیات نباشند، خانه به خانواده‌ی فرزندان ذکور می‌رسد و نه به فرزندان اناث متوفی:

«در صورتیکه پسر شخص متوفی وفات یافته و از او ذریه ای باقی باشد، ذریه مذکور سهم پدرشان را به ارث می‌برند.»^{۱۱۵۸}

با کمال تعجب و تأسف در دنباله‌ی این حکم چنین می‌خوانیم:

«ولی اگر دختر متوفی در گذشته و از او ذریه‌ای باقی مانده باشد سهم مادرشان باید طبق حکم کتاب اقدس به هفت طبقه مصرح در کتاب تقسیم شود.»^{۱۱۵۹}

لذا همانگونه که بهایبان مدعی‌اند، برخلاف کلیه‌ی ادیان کهنه‌ی منسوخ شده (!)، در بهائیت حقوق زنان و مردان، کاملاً مساوی است!

شاید برای خوانندگان محترم این تصور ایجاد شود که اگر متوفی نه فرزند ذکوری داشته باشد و نه ذریه‌ای از فرزند ذکور، بالاخره خانه‌ی مسکونی‌اش به دختران وی به ارث می‌رسد. اما چنین تصویری باطل است. چراکه بهائیت اینجا هم بین مردان و زنان تبعیض قائل شده، به دختران فقط دو ثلث از خانه را بخشیده است:

«سؤال شده دار مسکونه و البسه مخصوصه در صورت عدم وجود ذکران از ذریه راجع به بیت‌العدل است یا مثل سایر اموال تقسیم میشود؟ جواب - دو ثلث خانه و البسه مخصوصه باناث از ذریه راجع و ثلث الی بیت‌العدل الّذی جعله الله مخزن الّامّه.»^{۱۱۶۰}

۱۱۵۸- بهاء‌الله، اقدس، بخش رساله سوال و جواب، حکم ۲-۳-۳، ص ۹۰.

۱۱۵۹- بهاء‌الله، اقدس، بخش رساله سوال و جواب، حکم ۲-۳-۳، ص ۹۰.

۱۱۶۰- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۳۰.

آیا تاکنون برای کسی این سوال پیش نیامده که چرا وقتی قرار است پسران، ملک را به ارث ببرند، صحبتی از بیت‌العدل و مخزن الهی به میان نمی‌آید، ولی به محض اینکه بعد از طی هفت‌خوان، نوبت به دختران می‌رسد، ثلث میراث باید به بیت‌العدل تقدیم گردد؟

لطف دیگری که حضرت بهاء‌الله در بحث ارث به بانوان کرده این است که: اگر متوفی زن باشد، لباس‌های استفاده شده و کهنه‌اش به دختران وی می‌رسد ولی سایر اموال ارزشمندش به ترتیبی که در اقدس آمده بین هفت طبقه تقسیم می‌شود! درضمن اگر مادری فوت کرد و دختری نداشت، سایر وراثت می‌توانند با طیب خاطر تمامی اموال متوفی را بین خود تقسیم کنند و نگران سهم بیت‌العدل هم نباشند. متن حکم مذکور چنین است:

«البسه مستعمله ام ما بین بنات بالسویه قسمت شود و سایر اشیاء از ملک و حلّی و البسه غیر مستعمله کل از آن قسمت می‌برند به قسمی که در کتاب اقدس نازل شده و در صورت عدم وجود بنت جمیع مال کما نزل فی الرجال باید قسمت شود.»^{۱۱۶۱}

آخرین نمونه‌ی رعایت حقوق زن در مورد ارث نیز این حکم است:

«هر آنچه زوج به نام زوجه اش خریده باشد باید جزء ما یملک زوج محسوب و بین وراثت قسمت شود مگر البسه مستعمله و جواهرات و غیر آن که به اثبات معلوم شده باشد که زوج به زوجه بخشیده است.»^{۱۱۶۲}

عبدالبهاء برای توجیه تبعیض در احکام مربوط به خانه‌ی مسکونی مدعی می‌شود:

«در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت. همراه با امتیازاتی که به پسر ارشد داده شده وظایفی هم بعهده او واگذار شده است. مثلاً ولد

۱۱۶۱- بهاء‌الله، اقدس، بخش رساله سوال و جواب، سوال ۳۷، ص ۵۴.

۱۱۶۲- بهاء‌الله، اقدس، بخش رساله سوال و جواب، حکم ۱۴-۳-۳، ص ۹۳.

بکر وجداناً موظف است که محضاً لله ملاحظه مادر خود را نموده و احتیاجات سایر وراث را نیز ملحوظ دارد.»^{۱۱۶۳}

این سخن از جهات متعدد ایراد دارد: اول اینکه میراث نبوت در شرایع قبلی حق ولد بکر (پسر بزرگ) نبوده و معلوم نیست عبدالبهاء این مطلب را از کجا آورده است. در ثانی، بر فرض محال که این چنین باشد، این موضوع چه ارتباطی به یک حکم عمومی که قرار است بین مردم عادی - نه نوادگان پیامبران - اجرا شود، دارد؟

ثالثاً، عبدالبهاء چند بار می‌گوید پسر بزرگ نسبت به بقیه امتیازاتی دارد در صورتی که مکرراً می‌گفته هیچ کس نسبت به دیگری امتیازی ندارد.^{۱۱۶۴}

رابعاً، بهایان ادعا می‌کنند به عنوان آیینی منحصر به فرد بین زن و مرد تساوی قائل هستند. بنابراین چنین توجیهی که عبدالبهاء درباره‌ی «ولد بکر» بیان کرده اعترافی صریح مبنی بر پوشالی بودن ادعای تساوی حقوق زن و مرد در بهائیت است.

خامساً عبدالبهاء می‌گوید پسر بزرگ باید محض رضای خدا و به صورت وجدانی به خاطر این امتیاز نیازهای دیگر وراث را ملاحظه کند. با این حساب اگر یک بهایی نخواهد این کار را انجام دهد به هیچ کس پاسخگو نخواهد بود زیرا این وظیفه‌ی قانونی او نیست، بلکه صرفاً وظیفه‌ای اخلاقی محسوب می‌شود. لذا پسر بزرگ طبق قانون بهایی می‌تواند صاحب خانه شود و فارغ از وظیفه‌ی اخلاقی‌اش به سایر وراث و نیازهای‌شان بی‌تفاوت باشد.

۱۱۶۳- بهاءالله، اقدس، بند ۱۴۴، ص ۱۳۶.

۱۱۶۴- «جمیع خلق، اغنام الهی (گوسفندان خدایی) و خدا شبان مهربان، به جمیع اغنام (گوسفندان)، رأفت کبری دارد و به هیچ وجه امتیازی نگذاشته»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۶۷.

سادسا، خوب است ببینیم عبدالبهاء به عنوان پسر بزرگ خانواده، در برابر این وظیفه‌ی وجدانی و اخلاقی که خودش نسبت به دیگر وراث داشته چگونه عمل کرده است. جدول زیر اطلاعاتی درباره‌ی زن و بچه‌های بهاء‌الله را نشان می‌دهد:

نام	نسبت با عبدالبهاء	تاریخ مرگ	سرنوشت
گوهر	نامادری	بعد از بهاء‌الله	ناقض عهد
فاطمه مهد علیا	نامادری	بعد از بهاء‌الله	ناقض عهد
آسیه خانم	مادر	قبل از بهاء‌الله	-
فروغیه نوری	خواهر ناتنی	بعد از بهاء‌الله	ناقض عهد
بهائیه خانم	خواهر	بعد از بهاء‌الله	وفادار
میرزا مهدی	برادر	قبل از بهاء‌الله	-
محمد علی	برادر ناتنی	بعد از بهاء‌الله	ناقض عهد
صمدیه نوری	خواهر ناتنی	بعد از بهاء‌الله	ناقض عهد
ضیاء‌الله	برادر ناتنی	بعد از بهاء‌الله	ناقض عهد
بدیع‌الله	برادر ناتنی	بعد از بهاء‌الله	ناقض عهد

همان طور که در جدول مشخص است، از میان تمام وارثان بهاء‌الله، عبدالبهاء - به جز خواهر تنی خود - همگی را طرد روحانی کرده و از جامعه‌ی بهایی اخراج کرده است! این هم از وظیفه‌ی وجدانی و ملاحظه‌ی احتیاجات دیگر وراث!

در اینجا فقط یک نکته باقی می‌ماند. طبق نص بهاء الله در کتاب اقدس، خانه مسکونی متوفی متعلق به فرزندان پسر است.^{۱۱۶۵} بهاء الله به هیچ عنوان نمی‌گوید این خانه متعلق به فرزند پسر ارشد است، اما عبدالبهاء این حکم را تغییر داده و اعلام می‌کند خانه متعلق به فرزند پسر ارشد است.^{۱۱۶۶} آیا ما باید باور کنیم که چنین تغییر حکمی ارتباطی به این موضوع ندارد که عبدالبهاء خود بزرگ‌ترین فرزند پسر بهاء الله بوده است؟!

۳- مهریه‌ی زن بهایی

در کتاب گنجینه‌ی حدود و احکام بهاییان آمده:

«مهر به اعتبار زوج است. اگر از اهل مدن (شهر) است ذهب (طلا) و اگر از اهل قری (روستا) است فضه (نقره).»^{۱۱۶۷}

اولاً در مسلکی که از یک سو، مدعی تساوی حقوق زن و مرد است و از سوی دیگر، مدعی جدید بودن در تمام شئون دارد، چرا باید مردان به زنان مهریه پرداخت کنند؟ چرا زنان مهریه نمی‌دهند؟ اگر ادعا بر تساوی و عدم رجحان جنسی بر جنس دیگر است، یا نباید هیچ کدام مهریه پرداخت کنند یا هر دو مکلف به پرداخت باشند تا تساوی رعایت گردد.

ثانیاً، بنا بر دستور بهاء الله اگر یک مرد شهری بخواهد ازدواج کند، مهریه‌ی زنش را باید ۱۹ مثقال طلا انتخاب کند و اگر مردی روستایی بخواهد همسری را برای خود انتخاب کند، باید

۱۱۶۵- «و جعلنا الدار المسکونه و الالبسه المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوراث» یعنی: و قرار دادیم خانه‌ی مسکونی و لباس‌های مخصوص متوفی را برای فرزندان ذکور و نه برای دختران و سایر وراث: بهاء الله، اقدس، بند ۲۵، ص ۲۳.

۱۱۶۶- «بیت مسکون در هر صورت مال بکر است. خواه از میت چیز دیگری باقی ماند یا نماند ولد بکر از سایر اموال نیز سهم خویش می‌برد»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۸.

۱۱۶۷- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۷، ص ۱۶۹.

مهریه‌ی او را ۱۹ مثقال نقره، تعیین کند.^{۱۱۶۸} وقتی در بهاییت بین روستایی و شهری تساوی برقرار نیست چگونه می‌خواهند بین عالم تساوی برقرار کنند؟ دینی که ادعا می‌کند خداوند بین هیچ کس تمایز قرار نداده،^{۱۱۶۹} چگونه بین زن شهری و روستایی تمایز قائل است؟

۴- تعدد زوجات در بهاییت

اگر چه بهاییان همواره به موضوع تعدد زوجات اعتراض می‌کنند، اما رهبر خودشان بهاء‌الله سه همسر داشته و به به پیروانش اجازه‌ی داشتن دو همسر و به خدمت گرفتن تعداد نامتناهی از دوشیزگان را داده است. بهاء‌الله چنین می‌گوید:

«خدا چنین امر کرده که بیش از دو زن به همسری نگیرید و اگر کسی به یک زن قناعت کرد موجبات آسایش خود و همسرش را ایجاد نموده و اگر کسی دوشیزه‌ای را به خدمت بگیرد، اشکالی ندارد.»^{۱۱۷۰}

به خدمت گرفتن یک دوشیزه، آن هم زمانی که بحث، درباره‌ی اختیار زوجه است، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ مسلماً این خدمت گرفتن به این معنی نیست که شخص، یک کنیز

۱۱۶۸- بهاء‌الله گفته اگر طرفین بخواهند مهریه را بیشتر از حد تعیین شده قرار دهند، باید به مضر ب عدد ۱۹ افزایش دهند اما جایز نیست از ۹۵ مثقال تجاوز کنند: «اگر فقیر است یکواحد میدهد و اگر اندک سرمایه دارد دو واحد میدهد، اگر با سر و سامانست سه واحد میدهد، اگر از اهل غنا است چهار واحد میدهد و اگر در نهایت ثروت است پنج واحد میدهد. فی الحقیقه بسته باتفاق میان زوج و زوجه و ابوبن است»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۷، ص ۱۶۸؛ «لا یحقیق الصّهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالاً من الذهب الابریز و للقری من الفضة و من اراد الزیاده حرم علیه ان یتجاوز عن خمسة و تسعين مثقالاً» یعنی: «ازدواج جز با مهریه محقق نمی‌گردد، برای شهری‌ها، ۱۹ مثقال طلای خالص و برای روستاییان، (۱۹ مثقال) نقره مقرر شده است، بیش از ۹۵ مثقال نیز حرام است»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۶۶ ص ۶۰.

۱۱۶۹- «جمیع خلق، اغنام خلق (گوسفندان خدایی) و خدا شبان مهربان، به جمیع اغنام (گوسفندان)، رأفت کبری دارد و به هیچ وجه امتیازی نگذاشته»: عبدالیهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۶۷.

۱۱۷۰- «قد كتب الله عليكم النكاح اياكم ان تجاوزوا عن الاثنين والذی اقتنع بواحدة من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بكرا لخدمته لا باس عليه»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۶۳ ص ۵۷.

داشته باشد، چون دوران کنیز داری گذشته است. منظور، گرفتن یک خدمتکار که به او در ازای انجام کار خانه مزد پرداخت شود نیز نمی‌تواند باشد. چون این کار اولاً نیاز به صدور حکم ندارد و امری متداول در تمام جوامع و ادیان بوده، ثانیاً هیچ ربطی به زوجه اختیار کردن ندارد و نمی‌تواند جایگزین ازدواج شود.

پس هنگامی که در بحث ازدواج بهاء‌الله می‌گوید اجازه دارید تا دو زن به همسری خویش بگیرید و اشکالی هم ندارد دوشیزه‌ای را به خدمت بگیرید، به ناچار چنین نتیجه می‌گیریم که:

- یا مقصود بهاء‌الله این است که به جای ازدواج، یک دختر جوان در خانه‌ی شما بیاید و کار خانه‌ی شما را انجام دهد. این بدان معنی است که زن در خانواده‌ی «بهای» صرفاً نقش یک خدمتکار را دارد و اگر مردی نتوانست زن بگیرد، به حکم بهاء‌الله می‌تواند به یک خدمتکار قناعت کند. در این صورت، بهائیت باید بر دیدگاه مؤسس این گروه درباره‌ی جایگاه و منزلت زن در خانواده بر خود ببالد!

- و یا منظور بهاء‌الله این است که مرد اجازه دارد یک خدمتکار جنسی که دختری جوان باشد، برای خود داشته باشد. چراکه قرار است این امر، بدل از ازدواج باشد. در این صورت نیز باز باید بهائیت بر خود ببالد که چنین نفثات روح القدس را برای عالمیان به ارمغان آورده است.

در اثبات عدم توجه سران بهائیت به ارزش و حقوق زنان، همین بس که به شهادت عزیزه خانم (خواهر بهاء‌الله) دختر دوشیزه‌اش را در دوره‌ی ریاست برادرش، صبح ازل، برای او می‌فرستد تا در او تصرف کند!^{۱۱۷۱}

۱۱۷۱- عزیزه خانم، شاه سلطان، تنبیه النائمین، ص ۱۴.

اگر مرد بهایی بخوهد از حق خود در اختیار نمودن همسر دوم استفاده کند، همسر وی حق هیچ گونه اعتراضی ندارد. بهاء الله در اجازه به مردان برای چند همسری، هیچ توصیه‌ای به رعایت شرط عدالت و عدم تبعیض میان دو همسر نکرده و صرفاً اعلام نموده زندگی با یک همسر راحت‌تر از زندگی با دو همسر است.

در هر صورت بهاء الله در سخنان دیگر باز هم بر حلیت دو زن تأکید داشته است:

« سؤال: از آیه «من اتخذ بکراً لخدمته لا بأس». جواب: محض از برای خدمت است چنانکه صغار و کبار دیگر را اجرت می دهند برای خدمت و آن بکر هر وقت که خواهد زوج اختیار کند اختیار با نفس اوست چه که خریدن اماء، حرام و زیاده بر دو زوجه هم حرام است.»^{۱۱۷۲}

البته در عبارات فوق، سخنان بی مفهومی وجود دارد که ظاهراً تلاش بهاء الله برای توجیه احکام عجیب اقدس است. مثلاً اگر قرار است آدم یک خدمتکار بگیرد و به او پول دهد، دیگر چه نیازی است بر باکره و دوشیزه بودن او تأکید شود؟! کجای دنیا هنگام استخدام خدمتکار از باکره بودن او هم می پرسند؟ یا اصرار بهاء الله بر صحبت از ازدواج و کنیز بعد از ذکر لفظ این خدمتکار باکره چیست؟ و در آخر هم توجیهی بسیار بی ربط و خالی از منطق برای آزاد بودن دوشیزه‌ی باکره برای ازدواج: «چه که خریدن اماء (کنیزان) حرام و زیاده بر دو زوجه هم حرام است!»

حکم تعدد زوجات به قدری با ادعاهای مؤسسين بهائیت مبنی بر دفاع از حقوق زنان در تضاد است که اعتراضات خود بهائیان را هم به همراه داشته است. زنان بهایی از بهائیتی که ادعای تمایز با ادیان دیگر را در بوق و کرنا کرده، انتظار جواز تعدد زوجات نداشتند.

لذا دست‌اندرکاران این فرقه به تکاپو افتادند تا این تناقض فاحش را اصلاح نمایند. عبدالبهاء که از دید بهاییان و به انتخاب بهاء‌الله، مبین آیات و جملات بهاء‌الله است، چاره را در تحریف این حکم دیده و می‌گوید آنجا که بهاء‌الله گفته مرد تا دو همسر می‌تواند داشته باشد مرادش تک همسری بوده است!

«گرچه نصّ کتاب مستطاب اقدس ظاهراً تزویج ثانی را اجازه می‌دهد ... حضرت عبدالبهاء، مبین منصوص آیات الله در تبیین این آیه مبارکه می‌فرمایند که مقصد از این بیان مبارک فی الحقیقه زوجه واحده است.»^{۱۱۷۳}

عبدالبهاء می‌گوید:

«(۱) آگاه باشید که شریعت خدا تعدد زوجات را جایز ندانسته چرا که به صراحت گفته به یکی قناعت کنید و (۲) داشتن همسر دوم را به رعایت عدالت و قسط در جمیع شئون و احوال مشروط کرده. (۳) اما رعایت کردن عدالت و قسط بین دو همسر ممتنع و محال است. (۴) مشروط کردن داشتن دو همسر به امری ممتنع الوجود، دلیل واضح بر عدم جواز مطلق آن است. (۵) لذا هیچ مردی اجازه ندارد جز یک زن داشته باشد.»^{۱۱۷۴}

انسان در حیرت فرو می‌رود که چگونه کسی می‌تواند این همه عبارات اشتباه را در یک پاراگراف بگنجاند. برای بررسی عبارات فوق آن‌ها را شماره بندی کرده‌ایم:

درباره‌ی جمله‌ی (۱): بهاء‌الله به هیچ وجه تعدد زوجات را ممنوع نکرده و اصلاً هم نگفته به یکی قناعت کنید. جمله‌ی بهاء‌الله دقیقاً این است:

^{۱۱۷۳} - بهاء‌الله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، ص ۱۶۶.

^{۱۱۷۴} - «اعلمی انّ شریعۀ الله لا تجوز تعدّد الزوجات لانّها صرحت بالقناعۀ بواحدۀ منها و شرطَ الزوجۀ الثانیۀ بالقسط و العدالۀ بینهما فی جمیع المراتب و الاحوال فاما العدل و القسط بین الزوجتین من المستحیل و الممتنعات و تعلیق هذا الامر بشیء ممتنع الوجود دلیل واضح علی عدم جوازۀ بوجه من الوجوه فلذلک لا يجوز الا امرأۀ واحدۀ لكلّ انسان.» بهاء‌الله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، صص ۱۶۶-۱۶۷ (به نقل از عبدالبهاء).

«خدا چنین امر کرده که بیش از دو زن به همسری نگیرید و اگر کسی به یک زن قناعت کرد موجبات آسایش خود و همسرش را ایجاد نموده.»^{۱۱۷۵}
 «زیاده بر دو زوجه هم حرام است.»^{۱۱۷۶}

درباره‌ی جمله‌ی (۲): عبدالبهاء برای توجیه این تحریف مدعی شده داشتن زن دوم به رعایت عدالت در تمام شئون مشروط شده. در حالی که بهاء‌الله به هیچ وجه چنین شرطی نگذاشته و اصلا حرفی از عدالت نزده است. برخی می‌گویند عبدالبهاء این سخن را از اسلام کهنه‌ی منسوخ شده (!) اقتباس کرده. این حرف هم نادرست است زیرا در اسلام محدوده‌ی عدالت در تعدد زوجات مشخص است و اسلام تعدد زوجات را جائز دانسته است.

درباره‌ی جمله‌ی (۳): عبدالبهاء مدعی است اصلا رعایت عدالت بین دو زن ممتنع و محال است! اولاً، اصلا معلوم نیست ایشان این عبارات مبارکه را به چه دلیل و مبتنی بر چه اصلی بیان فرموده‌اند. ثانیاً، چگونه امری که ممتنع و محال است، ناگهان برای بهاء‌الله شدنی می‌شود و او نه دو زن بلکه سه زن می‌گیرد و بین آن‌ها عدالت ممتنع و محال را رعایت می‌کند؟! ادعای معصوم بودن بهاء‌الله نیز در اینجا کارساز نیست زیرا امر «محال» با عصمت «شدنی» نمی‌شود.

درباره‌ی جمله‌ی (۴): عبدالبهاء ادعا کرده داشتن چند زن، مشروط شده به رعایت شرطی محال که این یعنی داشتن چند زن مطلقاً ممنوع است. همان طور که گفتیم اصلا بهاء‌الله شرطی برای تعدد زوجات نگذاشته و کدام عقل سالمی حکمی را صادر می‌کند که مشروط به امری محال است؟! است!

درباره‌ی جمله‌ی (۵): عبدالبهاء بر اساس چهار پیش فرض اشتباه، به این نتیجه می‌رسد که تعدد زوجات در بهائیت حرام است!

۱۱۷۵- «قد كتب الله عليكم النكاح اياكم ان تجاوزوا عن الاثنتين والذى اقتنع بواحدة من الائمة استراحت نفسه و نفسها»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۶۳ ص ۵۷.

۱۱۷۶- بهاء‌الله، اقدس، رساله سوال و جواب، سوال ۳۰، ص ۵۲.

آیا دلیل تحریف سخنان پدر توسط پسر، چیزی جز فریب اذهان عمومی است؟ وقتی منتقدین به این تحریف حکم بهاء‌الله اعتراض می‌کنند، بزرگان بهایی می‌گویند از آنجا که عبدالبهاء، مبین کلمات پدرش است، این اجازه را داشته تا حکم تعدد زوجات بهاء‌الله را به حکم اکتفا به یک زوجه تبدیل و تبیین نماید. آنها می‌گویند:

«جمال اقدس ابهی به صورت ظاهر اختیار دو زوجه را در کتاب مستطاب اقدس اجازت فرمودند و در عین حال با تعیین مبینی مصون از خطا شرايطی را به وجود آوردند که به موجب آن حضرت عبدالبهاء را قادر ساخت تا چنین تبیین فرمایند که مقصد از این حکم اکتفا به زوجه واحده است.»^{۱۱۷۷}

اما توجیه ایشان، دارای چند اشکال اساسی است:

۱. اگر اختیار دو زوجه، امکان ندارد، پس چرا بهاء‌الله درباره‌اش حکم صادر کرده است؟ آیا او به امری محال و نشدنی مجوز داده است؟ چرا بهاء‌الله، خود صریحا محال بودن این فعل را مطرح نکرده است؟
۲. عبدالبهاء چگونه از این جمله‌ی پدرش که گفته هرکس به یک زن اکتفا کند، موجبات راحتی خود و همسرش را فراهم نموده، شرط لزوم رعایت عدل بین همسران را برداشت می‌کند؟
۳. وقتی نصّ اقدس صریحا حکم به جواز تعدد زوجات داده، چرا عبدالبهاء این حکم را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که کاملا برخلاف نص صریح کلام بهاء‌الله باشد؟ آیا بهاییان فراموش کرده‌اند که بهاء‌الله نهی کرده کسی ظاهر کلامش را تغییر دهد و به گونه‌ی دیگری تأویل

۱۱۷۷- ملحقات کتاب اقدس، بنگرید به: بهاء‌الله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، ص ۱۶۷.

و تفسیر نماید؟ پس چرا عبدالبهاء آیات پدر را به گونه‌ای تاویل (تحریف) می‌کند که معنای آن از ظاهر آیه خارج می‌شود؟ مگر اینها کلام پیامبر بهاییان نیست:

«همانا کسی که آنچه را از آسمان وحی فرود آمده، تاویل کند و از ظاهرش خارج کند، کلمه‌ی والای الله را تحریف کرده است و در کتاب مبین از زیان کارترین هاست.»^{۱۱۷۸}

«کلمه الهیه را تاویل مکنید و از ظاهر آن محجوب ممانید چه که احدی بر تاویل مطّلع نه آلا الله و نفوسیکه از ظاهر کلمات غافلند و مدّعی عرفان معانی باطنیه، قسم باسم اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود.»^{۱۱۷۹}

۴. اگر بنا به مقتضیات زمان، قرار است حکم بهاء الله مبنی بر اجازه‌ی دو همسری مردان، تدریجاً به حکم تک همسری تبدیل شود،^{۱۱۸۰} دیگر نامش تبیین نمی‌شود، بلکه تشریح حکم جدید است. اما طبق تعالیم بهایی تشریح، کار بیت‌العدل است و نه مبین. در واقع تبدیل حکم بهاء الله، از اجازه‌ی تعدّد زوجات به حکم تک همسری، تشریح حکم جدید است که در حیطه‌ی اختیارات عبدالبهاء نیست.

چگونه است که وقتی از عبدالبهاء می‌پرسند مهریه‌ی زن را چه موقع باید پرداخت کرد، می‌گوید من شارع نیستم، فقط مبین آیاتم، به بیت‌العدل مراجعه کنید. ولی در بحث تعدّد زوجات به خود اجازه می‌دهد حکم بهاء الله را از ظاهرش خارج کند و متناقض با آن، حکم جدیدی صادر نماید؟ نمونه‌ی زیر بیان خود عبدالبهاء است که نشان می‌دهد او اجازه‌ی تشریح ندارد:

۱۱۷۸- «انّ الّذی یاوّل ما نزل من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه ممّن حرّف کلمة الله العلیا و کان من الاخسین فی کتاب مبین»: بهاء الله، اقدس، بند ۱۰۵، ص ۱۰۲.

۱۱۷۹- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵۴، ص ۳۴۰ (به نقل از بهاء الله).

۱۱۸۰- «تعدّد زوجات یک سنت بسیار قدیمی در بین اکثر جوامع بشری است. مظاهر الهی به مرور زمان مردم را برای اختیار همسر واحد آماده فرموده‌اند»: ملحقات کتاب اقدس، بنگرید به: بهاء الله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، ص ۱۶۷.

«از مهریه سؤال نموده بودی باید در لیل زفاف نقداً تأدیه نماید و یا زوج از زوجه مهلت و مساعده گیرد و این احکام فی الحقیقه راجع به بیت عدل عمومی است که شارع است اما عبدالیهاء مبین است نه شارع»^{۱۱۸۱}

البته داستان در این جا به پایان نمی‌رسد. عبدالیهاء صریحا اعلام کرده بود که تعدد زوجات طبق حکم خدا ممنوع است عباراتی از او وجود دارند که در تعارض مطلق با این سخنان و توجیهاات او و سایر بهاییان هستند:

«و اما در خصوص تعدد زوجات منصوص است و ناسخی ندارد. عبدالیهاء این حکم را نسخ ننموده این از مفتریات رفقاست. ولی من می‌گویم عدالت در تعدد زوجات شرط فرموده اند تا کسی یقین بر اجرای عدالت نکند و قلبش مطمئن نشود که عدالت خواهد کرد متصدی تزویج ثانی نشود و چون حتما یقین نمود که در جمیع مراتب عدالت خواهد کرد آنوقت تزویج ثانی جائز. چنانچه در ارض مقصود احبا اراده تزویج ثانی نمودند ولی باین شرط و این عبد ابداء احتراز نمود و اصرار کرد که باید عدالت نمود و عدالت بدرجه امتناع است. ولی گفتند که ما عدالت خواهیم کرد و اراده تزویج ثانی دارند. این افتراء از زمزمه های آنهاست که القای شبهات مینمایند و چقدر امر را مشتبه میکنند مقصود این است که تعدد زوجات بدون عدالت جائز نه و عدالت بسیار مشکل است»^{۱۱۸۲}

عبدالیهاء که تا کنون مدعی بود قطعا تعدد زوجات طبق حکم خدا مطلقا جایز نیست و رعایت عدالت اصلا ممتنع و محال است، الان می‌گوید تعدد زوجات طبق حکم خدا کاملا مجاز است ولی به شرط عدالت، و عدالت پیشه کردن هم سخت است! عدالتی که تا الان ممتنع و محال بود حالا صرفا سخت است! خوب است دوباره به عبارات او بنگریم:

۱۱۸۱- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۷، ص ۱۷۴ (به نقل از عبدالیهاء).

۱۱۸۲- فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۶.

«آگاه باشید که شریعت خدا تعدد زوجات را جایز ندانسته ... رعایت کردن عدالت و قسط بین دو همسر ممتنع و محال است ... دلیل واضح بر عدم جواز مطلق آن است. لذا هیچ مردی اجازه ندارد جز یک زن داشته باشد.»^{۱۱۸۳}

عبدالبهاء عباراتی رسوا کننده تر دارد که عمق دروغ و نفاق در این آئین ساختگی را نشان می دهد. به بیان او خطاب به یکی از اغنام الهی دقت کنید:

«در خصوص تعدد زوجات سوال نموده بودی. بنص کتاب الهی جمع بین زوجتین جائز و ابدا این ممنوع نه بلکه حلال و مباح. لهذا شما محزون مباشید. در فکر عدالت باشید که بقدر امکان عادل گردید. آنچه ذکر شده این است که چون عدالت بسیار مشکل است لهذا راحت در زوجی واحد است و لکن شما حال که چنین است البته غمگین مباشید.»^{۱۱۸۴}

خواننده‌ی محترم دقت کنید: همان عبدالبهایی که می گفت تعدد زوجات مطلقا جایز نیست، اینجا می گوید نه تنها جائز و حلال است بلکه ابدا ممنوع نبوده! عبدالبهایی که رعایت عدالت را ممتنع و محال می دانست، اینجا می گوید کافی است در تعدد زوجات آدم «بقدر امکان عادل» باشد! پر واضح است که در بهائیت تعدد زوجات حلال و جایز است و بهائیان برای فریب جهانیان اعلام می کنند که تعدد زوجات ممنوع است.

چند سوال:

۱. آیا این بهائیت نبود که ادعای برتری نسبت به ادیان دیگر را داشت و تساوی حقوق رجال و نساء، داعیه‌ی او بود؟

۱۱۸۳- «اعلمی ان شریعة الله لا تجوز تعدد الزوجات لانها صرحت بالقناعة بواحدة منها و شرط الزوجة الثانية بالقسط و العدالة بينهما في جميع المراتب و الاحوال فاما العدل و القسط بين الزوجتين من المستحيل و الممتنع و تعليق هذا الامر بشيء ممتنع الوجود دليل واضح على عدم جوازه بوجه من الوجوه فلذلك لا يجوز الا امرأة واحدة لكل انسان»: بهاء الله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، صص ۱۶۶-۱۶۷ (به نقل از عبدالبهاء).
۱۱۸۴- فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۴.

۲. چرا بهایان که خود تساوی حقوق زنان و مردان را ادعا می‌کنند، به زن این اختیار را نمی‌دهند تا از ازدواج دوم همسر خود جلوگیری نماید و مرد می‌تواند بدون اذن او همسر دوم اختیار کند؟
۳. آیا اینکه بهاء‌الله هیچ شرطی برای ازدواج دوم مردان جز راحتی ایشان نگذاشته است، خود ناقض این تساوی حقوق نیست؟
۴. آیا اگر زن بهایی به ازدواج دوم مردش راضی نباشد، می‌تواند جلوی حکم صریح بهاء‌الله بایستد و مانع ازدواج دوم همسرش شود؟
۵. آیا زنان می‌توانند از آوردن دوشیزه توسط همسران‌شان به خانه جلوگیری کنند؟
۶. اگر برخلاف سایر مکاتب و مذاهب، در بهائیت بحث تساوی همه جانبه‌ی حقوق مطرح است، چرا زنان بهایی اجازه ندارند مانند مردان برای خود دو همسر و چند غلام اختیار نمایند؟
- آیا بهایان به همین شیوه قرار است میان تمامی زنان و مردان جهان - آن هم در کلیه‌ی شئون - تساوی برقرار کنند؟

مسئله‌ی تعدد زوجات بهاء‌الله

برای توجیه این موضوع که چرا بهاء‌الله سه همسر داشته در صورتی که خودش حکم به دو همسری داده و عبدالبهاء هم مدعی است فقط یک همسر مجاز است، بیت العدل نامه‌ای صادر کرده است:

«درباره‌ی موضوع زن‌های بهاء‌الله، بخش‌هایی از نامه‌هایی که از جانب ولیّ امر محبوب (شوقی) نوشته شده‌اند این موضوع را مشخص می‌کنند. این نوشته‌ها بیان می‌کنند که بهاء‌الله

بر اساس حکم اسلام که هنوز منسوخ نشده بوده است عمل کرده و او از سنت‌های مردم مملک خودش پیروی می‌کرده:

«... درباره‌ی ازدواج‌های بهاء‌الله باید این نکته را مدّ نظر داشت که تمام ازدواج‌های او پیش از نزول کتاب احکامش (یعنی اقدس) و حتی پیش از اعلان امرش در بغداد رخ داده‌اند که احکام ازدواج هنوز مشخص نبودند و وحی‌ای [در این باره] هنوز آشکار نشده بود (۲۵ می ۱۹۳۸ خطاب به یکی از محافل ملی).»

«بهاء‌الله [زن] صیغه‌ای نداشت و او سه زن شرعی داشت. از آنجایی که قبل از نزول کتاب اقدس (کتاب احکامش) این کار را انجام داده بود، او بر اساس احکام اسلام عمل کرده که هنوز منسوخ نشده بودند. او تعدد زوجات را مشروط به عدالت کرد و عبدالبهاء این را تفسیر به این کرد که یک مرد اجازه‌ی داشتن بیش از یک زن به صورت همزمان را ندارد، زیرا محال است انسان بتواند در ازدواج بین دو زن یا بیشتر عدالت را برقرار کند (۱۱ فبریه ۱۹۴۴ خطاب به یکی از مومنین).»

«... بهاء‌الله با زن اول و دومش هنگامی ازدواج کرد که هنوز در تهران بود و با سومی هنگامی که در بغداد بود. در آن زمان هنوز احکام اقدس نازل نشده بودند و او به تبعیت از دین قبلی و سنن مردم سرزمین خودش دست به این (ازدواج‌ها) زده است (۱۴ ژانویه ۱۹۵۳ خطاب به یکی از مومنین)»^{۱۱۸۵}

1185- "Regarding the wives of Baha'u'llah, extracts from letters written on behalf of the beloved Guardian set this subject in context. They indicate that Baha'u'llah was "acting according to the laws of Islam, which had not yet been superseded", and that He was following "the customs of the people of His own land":

"... as regards Baha'u'llah's marriage it should be noted that His three marriages were all contracted before He revealed His Book of Laws, and even before His declaration in Baghdad, at a time when Baha'i marriage laws had not yet been known, and the Revelation not yet disclosed (25 May 1938 to a National Spiritual Assembly)."

"Baha'u'llah had no concubine, He had three legal wives. As He married them before the "Aqdas" (His book of laws) was revealed, He was only acting according to the laws of Islam, which had not yet been superseded. He made plurality of wives conditional upon justice; 'Abdu'l-Baha interpreted this to mean that a man may not have more than one wife at a time, as it is impossible to be just to two or more women in marriage (11 February 1944 to an individual believer)."

توجهات شوقی در نامه‌های فوق را جز فریب دادن مخاطبان نا آگاه غربی چیزی دیگر نمی‌توان نام نهاد. شوقی مدعی است چون ازدواج‌های بهاء‌الله قبل از نزول کتاب اقدس انجام شده بودند، کاملاً مشروع بوده‌اند و او این کار را بر اساس دین قبلی یعنی اسلام انجام داده است (ظاهراً بابت اصلاً دین محسوب نمی‌شود!). این دروغی آشکار است:

باب در سال ۱۸۴۴ میلادی ادعای پیامبری و دین جدید خود را مطرح کرد. تاریخ دقیق که بهاء‌الله بابتی شده مشخص نیست اما مسلماً قبل از واقعه‌ی بدشت در سال ۱۸۴۸ رخ داده. زیرا در این واقعه بهاء‌الله و جمعی دیگر از بایبان دین اسلام را رسماً منسوخ اعلام کرده و بابتی را به عنوان دین جدید اعلام کردند. پس بهاء‌الله قطعاً در سال ۱۸۴۸ بابتی بوده و با احکام باب آشنا بوده است.

حال ببینیم بهاء‌الله در چه سال‌هایی اقدام به ازدواج با سه همسرش کرده: بهاء‌الله با همسر خود آسیه در سال ۱۸۳۵ ازدواج کرده^{۱۸۶} در حالی که مسلمان بوده. او با همسر دوم خود در سال ۱۸۴۹^{۱۸۷} ازدواج کرده در حالی که دیگر مسلمان نبوده بلکه یک بابتی بوده است. با این حساب شوقی چگونه به خود اجازه داده به دروغ اعلام کند که بهاء‌الله طبق اسلام عمل کرده که هنوز منسوخ نشده بوده است، در حالی که با آمدن علی محمد باب، اسلام را به زعم خودشان منسوخ کرده‌اند و بهاء‌الله هم هنگام ازدواج دوم پیرو همین دین بوده نه اسلام؟

. . . Baha'u'llah married the first and second wives while He was still in Tihran [sic], and the third wife while He was in Baghdad. At that time, the Laws of the "Aqdas" had not been revealed, and secondly, He was following the Laws of the previous Dispensation and the customs of the people of His own land (14 January 1953 to an individual believer)," http://bahai-library.com/uhj_wives_bahauallah

1186- Peter Smith, *An Introduction to the Baha'i Faith* (Cambridge: Cambridge University Press, 2008), p. 16.

1187- Peter Smith, *An Introduction to the Baha'i Faith*, p. 16.

جالب اینجاست که بنا به اعتراف شوقی و دیگران، باب تعدد زوجات را منسوخ اعلام کرده بود! شوقی در ترجمه‌ی انگلیسی تاریخ نبیل، پاورقی زیر را اضافه کرده که بیانگر تبلیغ عقاید باب توسط طاهره‌ی قره العین است. یکی از این عقاید، ممنوعیت تعدد زوجات بوده:

«او با باب ارتباط برقرار کرده و در زمان اندکی به حمایت از اندیشه‌های او بپا خواست. او صرفاً اقدام به اعلام رضایت گذرا از اندیشه‌های او نکرد بلکه آشکارا به عقاید سرورش (باب) اعتراف می‌کرد. او نه تنها تعدد زوجات بلکه استفاده از حجاب را آشکارا انکار می‌کرد و در مجامع عمومی با صورت باز آشکار می‌شد.»^{۱۱۸۸}

دیگر نویسنده‌های بهایی هم همین عقاید را ابراز کرده‌اند:

«قوانین باب تعدد زوجات را منسوخ کردند مگر در صورت نازایی.»^{۱۱۸۹}

با این حساب ادعای شوقی مبنی بر ازدواج بهاء‌الله بر اساس دستورات ازدواج در اسلام که منسوخ نشده بودند، از اساس باطل است. بهاء‌الله با همسر سوم خود نیز در سال ۱۸۶۲^{۱۱۹۰} ازدواج کرد که این هم طبق بیانات شوقی درباره‌ی عقاید باب، باطل است. ظاهراً در بهائیت عبدالبهاء، شوقی، و بیت العدل همگی مجوز دروغ گفتن و ارائه‌ی مطالب اشتباه برای توجیه حرکات بهاء‌الله را دارند.

1188- “She began to correspond with the Bab and soon espoused all his ideas. She did not content herself with a passive sympathy but confessed openly the faith of her Master. She denounced not only polygamy but the use of the veil and showed her face uncovered in public,” Nabil Zarandi, *The Dawn-Breakers: Nabil’s Narrative of the Early Days of the Baha’i Revelation*, p. 270 (footnote).

1189- “The Bab’s laws abolished polygamy except in the case of infertility,” Robert H. Stockman, *The Baha’i Faith: A Guide For the Perplexed* (Bloomsbury Academic, 2012), chap. 6, section on the fortress of Maku.

1190- Peter Smith, *An Introduction to the Baha’i Faith*, p. 16.

۵- عضویت زنان بهایی در بیت العدل

از نظر بهائیت، زنان حق عضویت در جمع نه نفره بیت العدل را ندارند و عضویت ایشان در آن، حرام و غیر ممکن است.^{۱۱۹۱} در کتاب گنجینه‌ی حدود و احکام بهائیان فصلی تحت این عنوان آمده است:

«در اینکه اعضای بیت عدل عمومی باید از رجال باشند»^{۱۱۹۲}

اگر بحث تساوی حقوق زنان و مردان در کلیه‌ی شئون مطرح است، چرا زنان نمی‌توانند عضو بیت العدل باشند؟ چرا تنها به زنان اجازه‌ی رأی دادن به آقایان داده شده است و ایشان حق انتخاب شدن ندارند؟ آیا این، همان تساوی حقوق زن و مرد در کلیه‌ی شئون است که توسط بهائیان در بوق و کرنا می‌شود؟

عبدالبهاء در توجیه این موضوع می‌گوید:

«و اما بیت العدل براساس نصوص قاطع موجود در دین خدا، مختص مردان است. این حکمتی است از جانب خدا و بزودی (دلیل) این حکمت مانند آشکار شدن خورشید در وسط آسمان آشکار خواهد شد»^{۱۱۹۳}

باید خدمت ایشان عرض کرد که هر چیز حکمتی دارد اما با فرض محال که این حکمت آشکار شود باز مشکلی حل نخواهد شد. زیرا بهائیت ادعای تساوی داشت اما با آشکار شدن حکمت باز هم تساوی ایجاد نمی‌شود. البته این توجیه، همان ترفند معمول است که بهائیان برای

۱۱۹۱- بهاءالله می‌گوید: «با رجال العدل کونوا رعا اغنام الله ...» و عبدالبهاء می‌گوید: «امناء بیت العدل رجالی هستند که باید...»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۹.

۱۱۹۲- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۹.

۱۱۹۳- «و اما بیت العدل بنصوص قاطعه فی شریعه الله اختص بالرجال حکمه من عند الله و سیظهر هذه الحکمه کظهور الشمس فی رابعه النهار»: عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۳۸.

ساکت کردن منتقدان خویش از آن استفاده می‌کنند و حل امور مشکل دار را به آینده محول می‌نمایند. آینده‌ای که هرگز نخواهد آمد.

نکته‌ی ظریف دیگری که می‌توان از محرومیت زنان در عضویت بیت‌العدل، استنباط کرد، این است که شاید مردان بهایی، تنها مشارکت و تساوی حقوق را در کلیه‌ی شئون بشری^{۱۱۹۴} برای زنان قائل هستند و در شئون الهی، زنان را به شایستگی مردان نمی‌دانند. هرچند همانطور که بررسی گردید، در شئون بشری نیز این تساوی رعایت نشده است.

۶- مقام ولیّ امرالله بودن

همان طور که در فصول قبل گفتیم، به حکم عبدالبهاء ولیّ امرهای بهایی، فرزندان ذکور شوقی هستند و هیچ زنی اجازه‌ی کسب این مقام را ندارد. در این جا نیز تساوی در حقوق زن و مرد رعایت نشده است. البته با منقرض شدن نسل شوقی و اثبات پوشالی بودن بهائیت، این موضوع هم به تاریخ پیوسته است.

۷- حج بهایی

بهاءالله درباره‌ی حج چنین گفته است:

۱۱۹۴- بخشی از پیام بیت‌العدل در ۲۰ جون ۲۰۰۸: «در مسیر توان دهی به زنان ایران برای مشارکت متساوی آنان در جمیع شئون و مجهودات بشری.»

«همانا خدا حج بیت را به کسانی از شما که استطاعت دارند، حکم نموده است؛ به غیر از زنان. خدا از ایشان به خاطر رحمتش گذشت کرد.»^{۱۱۹۵}

عبدالبهاء نیز می گوید:

«حج بیت که بر رجال است بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز.»^{۱۱۹۶}

حال، این سوال پیش می آید که اگر حج نرفتن رحمت است، پس چرا این رحمت شامل حال مردان نمی شود؟ مگر قرار بر تساوی همه جانبه بین زن و مرد نبود؟

برخی از بهاییان چنین استدلال می کنند که به دلیل مشقت ها و سختی های سفر، خدا بر زنان رحم آورده و نخواستہ ایشان اذیت شوند. در پاسخ این عده از عزیزان باید بگوییم:

اولاً اگر بهائیت داعیهی تساوی همه جانبهی حقوق میان زن و مرد دارد، چرا مردان باید چنین سفر طاقت فرسایی را تاب بیاورند، اما زنان از آن معاف گردند؟

ثانیاً مگر بهائیت مدعی نیست بر خلاف ادیان دیگر، با پیشرفت های زمانه مطابق است؟ پس چرا با وجود امکانات متعدد این قرن و سهولت در سیر و سفر، هنوز هم زنان از حج رفتن معاف هستند؟

۸- تربیت اولاد

۱۱۹۵- «قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البيت دون النساء عَفَى اللهُ عَنْهُنَّ رَحْمَةً»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵، ص ۶۷ (به نقل از بهاء الله).

۱۱۹۶- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۵، ص ۶۸ (به نقل از عبدالبهاء).

در بهاییت تربیت اولاد عمدتا به عهده‌ی زنان گذاشته شده و این امتیازی برای آنان محسوب می‌شود. شوقی می‌گوید:

«همان طور که بارها در متون بهایی تاکید شده، وظیفه‌ی تربیت یک طفل بهایی عمدتا بر عهده‌ی مادر است که این امتیاز منحصر به فرد را دارد که در خانه‌ی خود شرایطی به وجود آورد که منجر به رفاه و پیشرفت مادی و معنوی او شود.»^{۱۱۹۷}

عبدالبهاء نیز می‌گوید:

«ای کنیزان رحمانی! بر شما واجب است که از ابتدای طفولیت اطفالتان را تربیت کنید. بر شما واجب است که اخلاقشان را نیکو کنید. بر شما واجب است که از هر نظر و تحت هر شرایطی به آنان توجه کنید. زیرا خداوند جل جلاله دستور داده که مادران مربی اصلی فرزندان و اطفال باشند. این امری مهم و مقامی بلند مرتبه است و هیچ کوتاهی جایز نیست.»^{۱۱۹۸}

تربیت اولاد امری دشوار و طاقت فرساست. اگر قرار است در بهاییت تساوی باشد، چرا این امر دشوار بر عهده‌ی زنان گذاشته شده؟ و اگر این امر «مقامی بلند مرتبه» و «امتیازی منحصر بفرد است»، پس چرا این امتیاز به هر دو والدین داده نشده است و سخن از این است که مادر به

1197- "The task of bringing up a Baha'i child, as emphasized time and again in Baha'i writings, is the chief responsibility of the mother, whose unique privilege is indeed to create in her home such conditions as would be most conducive to both his material and spiritual welfare and advancement," Research Department of the Universal House of Justice, *A Compilation on Baha'i Education* (Baha'i World Center, 1976), p. 50.

1198- "O maid-servants of the Merciful! It is incumbent upon you to train the children from their earliest babyhood! It is incumbent upon you to beautify their morals! It is incumbent upon you to attend to them under all aspects and circumstances, inasmuch as God—glorified and exalted is He! —hath ordained mothers to be the primary trainers of children and infants. This is a great and important affair and a high and exalted position, and it is not allowable to slacken therein at all," Abdu'l-Baha, *Tablets of Abdul-Baha Abbas* (Baha'i Publishing Committee, 1909 edition), p. 606.

این امر مفتخر شده؟ آیا سخت و مشکل بود که بهایان بگویند پدر و مادر به یک اندازه در تربیت فرزند مسئولند؟

برای حل این تعارض بهایان ادعا می‌کنند در بهائیت تقسیم وظایف وجود دارد و در برابر این امر مرد موظف به تامین خانواده است:

«تربیتی که یک طفل ابتداءً از طریق مادرش دریافت می‌کند قوی‌ترین اساس برای پیشرفت او در آینده است. نتیجه‌ی طبیعی این امر، حق مادر است که توسط شوهرش حمایت (مالی؟) شود و مرد حق صریحی برای حمایت شدن توسط همسرش ندارد.»^{۱۱۹۹}

این توجیه از هر کسی قابل قبول است به جز یک بهایی! زیرا بهایان مدعی تساوی زن و مرد و نبودن امتیاز بین آن‌ها هستند؛ در حالی که توجیه فوق بین وظایف، حقوق و امتیازات زن و مرد تفاوت قائل است و تعارض همچنان باقی است.

۹- پسران غصن (شاخه) هستند و دختران ورقه (برگ)

بهاء‌الله حتی بین دختران و پسران خود هم تمایز قائل بوده و پسران را شاخه و دختران را برگ نامیده است. واقعا چنین تمایزی آن هم برای آیینی که مدعی تساوی همه جانبه بین دو جنس است، چه ضرورتی دارد؟

1199- "The training which a child first receives through his mother constitutes the strongest foundation for his future development. A corollary of this responsibility of the mother is her right to be supported by her husband—a husband has no explicit right to be supported by his wife," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XVI, no. 730.

۱۰- مهریه و بکارت

در بهائیت اگر بعد از ازدواج مشخص شود زن باکره نبوده مرد می‌تواند مهریه را از همسر پس بگیرد:

«اگر بعد از اداء مهر بر زوج معلوم شود که زوجه باکره نیست زوج می‌تواند اعاده مهریه و مصارف را مطالبه نماید.»^{۱۲۰۰}

حال اگر زن متوجه شود شوهرش باکره نبوده می‌تواند دست به چه اقدامی بزند؟ عملاً هیچ. زیرا مهری در کار نیست که بازپس گرفته شود و بیت‌العدل هم اجازه‌ی طلاق را نداده است مگر اینکه از قبل در عقدنامه قید شده باشد که مرد باکره باشد:

«در مواردی که شما ذکر کردید مثلاً، اگر زنی متوجه شود شوهرش باکره نبوده، فسخ ازدواج تنها در صورتی می‌تواند درخواست شود که یکی از شروط ازدواج، باکره بودن مرد باشد. لذا اگر زن بخواهد از چنین حقی استفاده کند باید این شرط در عقدنامه قید شود.»^{۱۲۰۱}

یادآوری این جمله‌ی جناب شوقی خالی از لطف نیست که با افتخار می‌گفت:

«اگر موقعیت زنان در تعالیم بهایی به درستی نشان داده شود، مطمئناً توجه بیشتری را جلب می‌کند.»^{۱۲۰۲}

۱۲۰۰- بهاء‌الله، اقدس، مقدمه، ص ۸۶

1201- "In one of these cases you cite, for example, that of a wife who is found by her husband not to have been a virgin, the dissolution of the marriage can be demanded only "if the marriage has been conditioned on virginity"; presumably, therefore, if the wife wishes to exercise such a right in respect to the husband, she would have to include a condition as to his virginity in the marriage contract," Memorandum by UHJ on "Monogamy, Sexual Equality, Marital Equality, and the Supreme Tribunal," dated 27/06/1996, p. 6: http://bahai-library.com/uhj_equality_monogamy_uhj
۱۲۰۲- برگرفته از مرقومه ولی‌ام‌الله، ۷ جون ۱۹۳۱، خطاب به یکی از محافل روحانی ملی.

۱۱- زنان باید از مردان تبعیت کنند

اگر چه بهایبان داعیه‌ی تساوی زن و مرد را دارند اما در عمل، این زن است که باید از شوهر خود تبعیت کند. عبدالبهاء می‌گوید:

«ای کنیزان خداوند بی‌نیاز. تلاش کنید تا به آن عزت و امتیازی که برای زنان مقرر شده برسید. بدون شک بزرگترین افتخار زن نوکری آستان (بهاء‌الله؟) و تسلیم درگاه او بودن، داشتن قلبی بیدار، ستایش خداوند بی‌همتا، محبت از صمیم قلب نسبت به دیگر کنیزان، پاکدامنی، اطاعت و ملاحظه حال شوهران و تعلیم و مراقبت از فرزندان، آرامش و وقار، دائماً به یاد پروردگار بودن، روشنایی بخشی و توجه است.»^{۱۲۰۳}

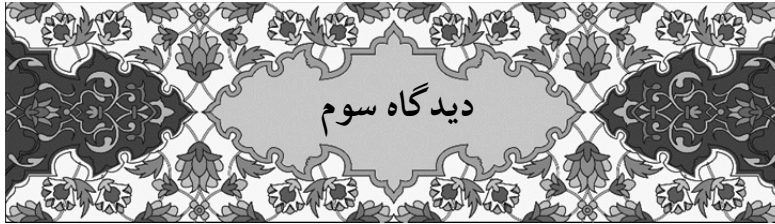
در هر صورت، با وجود این همه تفاوت و اختلاف در تمام شئون بین زن و مرد در بهاییت، عبدالبهاء اصرار دارد که عکس این موضوع را اظهار کند:

«نساء و رجال، کلّ در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست.»^{۱۲۰۴}

«او (بهاء‌الله) تساوی زن و مرد را پایه گذاری کرده است و این (آموزه) منحصر در تعالیم او وجود دارد زیرا تمام ادیان مرد را بالاتر از زن قرار داده‌اند.»^{۱۲۰۵}

1203- "O Handmaids of the Self-Sustaining Lord! Exert your efforts so that you may attain the honour and privilege ordained for women. Undoubtedly the greatest glory of women is servitude at His Threshold and submissiveness at His door; it is the possession of a vigilant heart, and praise of the incomparable God; it is heartfelt love towards other handmaids and spotless chastity; it is obedience to and consideration for their husbands and the education and care of their children; and it is tranquillity, and dignity, perseverance in the remembrance of the Lord, and the utmost enkindlement and attraction," Helen Bassett Hornby, *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*, chap. XVI, no. 749.

۱۲۰۴- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۳۴.



آیا این تعلیم از نظر عقل و منطق صحیح است؟

عبدالبهاء می‌گوید شرط رسیدن به سعادت عالم انسانی تساوی کامل بین زن و مرد است:

«ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان.»^{۱۲۰۶}

«تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید.»^{۱۲۰۷}

«نساء و رجال، کلّ در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست.»^{۱۲۰۸}

بنابراین همان طور که از نمونه‌های فوق و عنوان این تعلیم معلوم است مقصود بهایبان، تساوی کامل حقوق بین زنان و مردان است.

اما از آنجا که زن و مرد، از لحاظ جسمی و روحی تفاوت‌های آشکاری دارند، عادلانه و منطقی نیست که دارای حقوق کاملاً یکسان و مشابهی باشند. لذا این تعلیم، از نظر منطقی صحیح

1205- "He establishes the equality of man and woman. This is peculiar to the teachings of Baha'u'llah, for all other religions have placed man above woman," Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. (US Baha'i Publishing Trust, 1982), p. 455.

۱۲۰۶- عبدالبهاء، خطایات، ج ۲، ص ۱۵۰.

۱۲۰۷- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۵ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۰۸- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲ (به نقل از عبدالبهاء).

نیست. بلکه باید به نگرش عقلانی، با قبول تفاوت‌ها، مکمل یکدیگر در شئون فردی و اجتماعی - در صحنه‌ی خانواده و اجتماع - باشند.

البته معمولاً بهایبان در پاسخ به این ایراد می‌گویند ما معتقد به مساوات نیستیم، بلکه منظورمان مواسات است! با توجه به مدارک مذکور، این ادعا تأویلی شخصی از سخنان مؤسسان بهائیت است. ضمناً مگر خود مؤسسان بهائیت نمی‌توانستند از کلمه‌ی مواسات استفاده کنند که از واژه‌ی مساوات استفاده کرده‌اند؟ اما اگر توجیه ایشان را هم بپذیریم، تازه به دیدگاه اسلام می‌رسیم که ۱۴ قرن پیش، مطرح شده بود و در این صورت، داعیه‌ی جدید بودن این آیین نوظهور، نقض می‌شود. در ضمن باید یادآوری کنیم طبق گفته‌ی بهاء‌الله، مواسات فقط در مسائل مالی است و نه چیز دیگر:

«مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در
دانش نه در فوقش و یُوَثِرُونَ عَلَیْ أَنْفُسِهِمْ وَكُوْ كَانَ بِهِمْ حَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوَقِّ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِكَ
هُمُ الْفَائِزُونَ این مقام فوق مساوات است...»^{۱۲۰۹}

با این حساب، این ادعا که منظور ما از مساوات، مواسات بوده، درست نیست. به هر حال، در بهائیت نه تنها تساوی حقوق بین رجال و نساء رعایت نمی‌شود، بلکه تساوی حقوق بین افراد به صورت کلی نیز رعایت نمی‌گردد. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اختلاف حقوق میان یک شخص بهایی و یک غیر بهایی: مثلاً چرا باید یک غیر بهایی از ارث محروم باشد؟^{۱۲۱۰}
- اختلاف حقوق در میزان ارث: چرا سهم الارث همگان مساوی نیست؟^{۱۲۱۱} چرا مثلاً فرزند و برادر به یک میزان ارث نمی‌برند؟

۱۲۰۹- قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۹۰ (به نقل از بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب).

۱۲۱۰- بهاء‌الله، اقدس، بخش جزوه (تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس)، حکم ۱۲-۳-۳ و ۱۳-۳-۳، ص ۹۳.

- اختلاف حقوق در میزان مهریه: چرا مهریه‌ی یک زن روستایی با یک زن شهری مساوی نیست؟^{۱۲۱۲}
- اختلاف حقوق میان بهایی طرد شده با دیگران: چرا از بهاییانی که طرد اداری می‌شوند، حق شرکت در مجالس و مراسم خاص بهائیت گرفته می‌شود؟ چرا آنان که طرد روحانی می‌شوند، حتی از حقوق اولیه‌ی معاشرت با نزدیکان‌شان محروم می‌گردند؟^{۱۲۱۳}

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



۱۲۱۱- سهم فرزندان: ۱۰۸۰ سهم؛ سهم همسران: ۳۹۰ سهم؛ سهم پدران: ۳۳۰ سهم؛ سهم مادران: ۲۷۰ سهم؛ سهم برادران: ۲۱۰ سهم؛ سهم خواهران: ۱۵۰ سهم و سهم معلمین: ۹۰ سهم، از کل ۲۵۲۰ سهم: برگرفته از: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۱۷ تا ۱۱۹.

۱۲۱۲- «مهر به اعتبار زوج است. اگر از اهل مدن است ذهب (طلا) و اگر از اهل قری است فضة (نقره)»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۷، ص ۱۶۹.

۱۲۱۳- «راجع به احبائی که به واسطه غفلت و نادانی از تشکیلات اداری منفصل شوند سوال نموده بودید که آیا به محافل عمومی دعوت شوند یا خیر؟ فرمودند: دعوت آنان جایز نه و نسبت به کسانی که از جامعه امر منفصل شده‌اند آیا سلام و کلام با آنها جایز است یا نه؟ فرمودند اگر چنان چه انفصال روحانی است تکلم به هیچ وجه جائز نه»: شوقی، توقیعات مبارکه (سنه ۱۰۲-۱۰۹)، صص ۹۴ و ۹۵.



بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۱۲۱۴}

۱. هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست یا با هم تفاوت دارند؟

عبدالبهاء: هیچ امتیازی بین زنان و مردان نیست بلکه مساوات تام است. در گیاهان و حیوانات هم همین طور است!^{۱۲۱۵}

عبدالبهاء: بی‌تردید مردان نسبت به زنان تقدّم دارند و قوی‌ترند. در حیوانات هم همین طور است!^{۱۲۱۶}

عبدالبهاء: زنان از مردان قوی‌تر و مهم‌ترند. در حیوانات و گیاهان هم همین طور است!^{۱۲۱۷} زنان به زودی برتری خود نسبت به مردان را نشان می‌دهند!^{۱۲۱۸}

۱۲۱۵- «رجال و نساء در نزد خدا یکسان اند. جمیع، نوع انسان اند. جمیع سلاله آدم اند. زیرا ذکور و اناث تخصیص به انسان ندارد در عالم نبات ذکور و اناثی موجود در حیوان ذکور و اناثی موجود و لکن بهیچوجه امتیازی نیست. ملاحظه در عالم نبات کنید آیا میانه نبات ذکور و نبات اناث هیچ امتیازی هست؟ بلکه مساوات تام است و همچنین در عالم حیوان ابدأً بین ذکور و اناث امتیازی نیست. جمیع در ظلّ رحمت پروردگارند. پس انسان که اشرف کائنات است، آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشد؟»
عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۴۹.

۱۲۱۶- «هر چند نساء با رجال در استعداد و قواء شریکند ولی شبهه‌ای نیست که رجال اقدمند و اقوی. حتی در حیوانات مانند کبوتران و طاووسان و امثال آنان هم این امتیاز مشهود»؛ قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۸۸ (به نقل از بدائع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۳).

1217- “Abdu’l-Bahá smiled and asked: “What will you say if I prove to you that the woman is the stronger wing?” The answer came in the same bright vein: “You will earn my eternal gratitude!” at which all the company made merry. ‘Abdu’l-Bahá then continued more seriously: “The woman is indeed of the greater importance to the race. She has the greater burden and the greater work. Look at the vegetable and the 103 animal worlds. The palm which carries the fruit is the tree most prized by the date grower. The Arab knows that for a long journey the mare has the longest wind. For her greater strength and fierceness, the lioness is more feared by the hunter than the lion. The mere size of the brain has been proved to be no measure of superiority. The woman has greater moral courage than the man; she has also special gifts which enable her to govern in moments of danger and crisis. If necessary she can become a warrior.” Abdu’l-Baha, *Abdu’l-Baha in London*, pp. 102–103.

یعنی: «عبدالبهاء خندید و گفت: «اگر من ثابت کنم زن بال قوی تر است شما چه می‌گویید؟» با همان شغف قبلی پاسخ داد: «تو شایسته سپاس ابدی من خواهی شد.» این پاسخ موجب اظهار شادی همراهان شد. سپس عبدالبهاء با لحنی جدی تر گفت: «زن حقیقتاً برای نژاد (انسان) با اهمیت تر (از مرد) است. او مسئولیت و کار بیشتری دارد. به عالم گیاه و عالم حیوان نگاه کنید. درخت نخل (ماده) که میوه می‌دهد نزد باغبان از اهمیت بالاتری برخوردار است. اعراب می‌دانند که مادپون (اسب ماده) برای

۲. حیوان نر بر ماده امتیاز دارد یا خیر؟

عبدالبهاء: در عالم حیوانات ابدأً بین نر و ماده امتیازی نیست.

عبدالبهاء: در عالم حیوانات نر بر ماده امتیاز دارد.

عبدالبهاء: در عالم حیوانات ماده بر نر امتیاز دارد.^{۱۲۱۹}

۳. اگر یک بال عالم انسانی ضعیف‌تر باشد می‌توان ترقی کرد؟

عبدالبهاء: زن و مرد دو بال عالم انسانی هستند.^{۱۲۲۰} اگر دو بال مساوی نباشند پرواز ممکن نیست و عالم انسانی به سعادت نخواهد رسید.^{۱۲۲۱}

عبدالبهاء: زن بال قوی‌تر است!^{۱۲۲۲}

سفرهای طولانی تحمل بیشتری دارد. به علت قدرت و درندگی، شکارچی از شیر ماده بیش از شیر نر هراس دارد. ثابت شده است که اندازه‌ی مغز دلیل برتر بودن نیست. زن شجاعت اخلاقی بیشتری نسبت به مرد دارد و از استعداد های ویژه‌ی برخوردار است که به او اجازه می‌دهند شرایط بحرانی را مدیریت کند. اگر نیاز باشد او تبدیل به یک جنگجو می‌شود.»

1218- "Taken in general, women today have a stronger sense of religion than men. The woman's intuition is more correct; she is more receptive and her intelligence is quicker. The day is coming when woman will claim her superiority to man." Abdu'l-Baha, *Abdu'l-Baha in London*, pp. 104-105.

یعنی: «در حالت کلی، امروزه زنان حس قویتری نسبت به مذهب دارند. بیش از زن صحیح‌تر است. او پذیرنده‌تر و هوش‌سریع‌تر است. آن روز فرا می‌رسد که زن برتری خود نسبت به مرد را اعلام کند.»

۱۲۱۹- به پاورقی‌های تناقض شماره‌ی یک مراجعه کنید.

۱۲۲۰- «عالم انسانی مانند طيور محتاج به دو جناح است یکی انث و یکی ذکور. با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر.» عبدالبهاء، *خطبات*، ج ۲، ص ۱۳۴.

۱۲۲۱- «از جمله تعالیم حضرت بهاء‌الله وحدت نساء و رجالست که عالم انسانیرا دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز نماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاج چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.» عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۳، ص ۱۰۷.

1222- "Abdu'l-Bahá smiled and asked: "What will you say if I prove to you that the woman is the stronger wing?"... "Abdu'l-Baha, *Abdu'l-Baha in London*, pp. 102-103.

۴. مرد و زن در جمیع مراتب مساوی‌اند، اما زنان، بی استعداد و بی لیاقت هستند!

عبدالبهاء: مرد و زن در جمیع مراتب مشترک و مساوی‌اند.^{۱۲۲۳}

عبدالبهاء: ای زنان! به دلیل بی استعدادی و بی‌لیاقتی خود مأیوس‌نشوید، بلکه امیدتان به خدا باشد. چرا که برای او کاری ندارد که از هیچ، گوهر بسازد.^{۱۲۲۴}

۵. نزد خدا مردی و زنی است یا خیر؟

عبدالبهاء: نزد خدا مردی و زنی نیست.^{۱۲۲۵}

بهاء‌الله: نزد خدا برخی «زنان» مرد و برخی «مردان» زن هستند.^{۱۲۲۶}

«عبدالبهاء خندید و گفت: «اگر من ثابت کنم زن بال قوی تر است شما چه می‌گویید؟» ...»

۱۲۲۳- «مرد و زن هر دو بشرند و بندگان یک خداوند. نزد خدا ذکور و اناث نیست. هرکس قلبش پاک‌تر و اعمالش بهتر در نزد خدا مقرب‌تر است خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الان مشهود است از تفاوت تربیت است زیرا نساء مثل رجال تربیت نمیشوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب متساوی شوند زیرا هر دو بشرند و در جمیع مراتب مشترک خدا تفاوتی نگذاشته»: قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۸۳ (به نقل از امر و خلق، ج ۳، صص ۳۳۳-۳۳۴).

۱۲۲۴- «ای کنیزان عزیز الهی نظر با استعداد و لیاقت خود نکنید بلکه اعتماد برالطاف و عنایات جمال مبارک داشته باشید زیرا آن فیض ابدی گیاه را شجره مبارکه نماید و سراب را بارد و شراب کند ذرّه‌مفقود را جوهر وجود نماید و نمله معدوم را ادیب دبستان علوم فرماید. از خار گل برویاند و از خاک سیاه ریاحین معطر بر بها اثبات نماید سنگ را لعل بدخشان کند و صدف دریا را مملو از گوهر تابان فرماید»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۷، صص ۱۳۵-۱۳۶.

۱۲۲۵- «نزد خدا مردی و زنی نیست هرکس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقرب‌تر است در عالم الهی ذکور و اناث نیست جمیع یکی هستند»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱۲۲۶- «ای کنیزان، مردانه بر امر حق قیام نمائید. بسی از نساء که ایوم عندالله از رجال مذکور و بعضی رجال که از نساء محسوب»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲ (به نقل از بهاء‌الله).

۶. حقوق زنان با مردان مساوی است، اما زنان از خانهای پدری ارث نمی‌برند!

عبدالبهاء: باید بین زنان و مردان تساوی کامل برقرار باشد.^{۱۲۲۷}

بهاءالله: خانهای مسکونی و لباس‌های مخصوص متوفی به دختران او به ارث نمی‌رسد.^{۱۲۲۸}

۷. باید حقوق زنان با مردان مساوی باشد، اما زنان کمتر ارث ببرند!

عبدالبهاء: برای پیشرفت عالم انسانی باید حقوق زن و مرد تماما مساوی باشد.^{۱۲۲۹}

بهاءالله: باید ارث مادر، از پدر کمتر و ارث خواهر نیز از ارث برادر کمتر باشد.^{۱۲۳۰}

۱۲۲۷- «ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۵۰.
 ۱۲۲۸- «و جعلنا الدار المسکونه و الالبسه المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوراثة» یعنی: «و قرار دادیم خانهای مسکونی و لباس‌های مخصوص متوفی را برای فرزندان ذکور و نه برای دختران و سایر وراثت»: بهاءالله، اقدس، بند ۲۵، ص ۲۳.
 ۱۲۲۹- «تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۵ (به نقل از عبدالبهاء).
 ۱۲۳۰- فرزندان: ۱۰۸۰ سهم؛ همسران: ۳۹۰ سهم؛ پدران: ۳۳۰ سهم؛ مادران: ۲۷۰ سهم؛ برادران: ۲۱۰ سهم؛ خواهران: ۱۵۰ سهم و معلمین: ۹۰ سهم؛ از کل ۲۵۲۰ سهم: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۱۷ تا ۱۱۹.

۸. باید حقوق زن و مرد با هم مساوی باشد به جز جاهایی که زن اصلا حقی

ندارد!

عبدالبهاء: به هیچ وجه، حقوق مردان نسبت به زنان امتیازی ندارد.^{۱۲۳۱}

عبدالبهاء: حتی اگر میت به جز خانه‌ی مسکونی، چیز دیگری به ارث نگذاشته باشد، دختر از آن خانه سهمی نمی‌برد.^{۱۲۳۲}

۹. جایگاه زن بهایی و «بازپس‌گیری آنچه شوهر برای او خریده، پس از فوت

مرد»

عبدالبهاء: زنان باید خدا را هزار بار شکر کنند که بهاییت آنها را از ذلت نجات داد.^{۱۲۳۳}

عبدالبهاء: بخشی از آنچه مرد به نام همسرش خریده باشد، پس از مرگ شوهر، از زن بگیری و بین وراثت تقسیم کنید.^{۱۲۳۴}

۱۲۳۱- «نساء و رجال، کلّ در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۳۲- «بیت مسکون در هر صورت مال بکر است. خواه از میت چیز دیگری باقی ماند یا نماند ولد بکر از سایر اموال نیز سهم خویش می‌برد»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۰، ص ۱۲۸.

۱۲۳۳- «در این دور بدیع اماء (کنیزان) رحمن باید هر دم هزار شکرانه نمایند که ید عنایت نساء را از حضيض ذلت نجات داد و باوج عزت رجال رسانده»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۱ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۳۴- «هر آنچه زوج به نام زوجه اش خریده باشد باید جزء ما یملك زوج محسوب و بین وراثت قسمت شود مگر البسه مستعمله و جواهرات و غیر آن که به اثبات معلوم شده باشد که زوج به زوجه بخشیده است»: بهاءالله، اقدس، بخش جزوه (تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس)، حکم ۱۴-۳-۳، ص ۹۳.

۱۰. تعدد زوجات، آری یا خیر؟

بهاء الله: مردان اجازه دارند دو همسر داشته باشند^{۱۲۳۵} البته من بر خلاف حکم خودم سه زن می گیرم.^{۱۲۳۶}

عبدالبهاء: مردان اجازه ندارند بیش از یک همسر داشته باشند.^{۱۲۳۷}

۱۱. عبدالبهاء و عدالت بین زوجات

عبدالبهاء: تعدد زوجات حرام است زیرا رعایت عدالت بین زوجات ممتنع و محال است.^{۱۲۳۸}

عبدالبهاء: تعدد زوجات حلال است اما رعایت عدالت بین زوجات بسیار مشکل است.^{۱۲۳۹}

عبدالبهاء: تعدد زوجات حلال است و کافی است تا حد امکان عدالت را رعایت کنید.^{۱۲۴۰}

۱۲۳۵- «قد كتب الله عليكم النكاح اياكم ان تجاوزوا عن الاثنين» یعنی: خدا چنین امر کرده که بیش از دو زن به همسری نگیرید: بهاء الله، اقدس، بند ۶۳، ص ۵۷.

۱۲۳۶- رجوع شود به بخش «مسئله‌ی تعدد زوجات بهاء الله» در همین فصل از کتاب.

۱۲۳۷- «اعلمی ان شریعه الله لا تجوز تعدد الزوجات» یعنی: «آگاه باشید که شریعت خدا تعدد زوجات را جایز ندانسته»: ملحقات کتاب اقدس، بنگرید به: بهاء الله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، ص ۱۶۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۳۸- «اعلمی ان شریعه الله لا تجوز تعدد الزوجات لانها صرحت بالقناعه بواحدة منها و شرط الزوجه الثانیة بالقسط و العدالة بینهما فی جمیع المراتب و الاحوال فاما العدل و القسط بین الزوجتین من المستحیل و الممتنعات و تعليق هذا الامر بشیء ممتنع الوجود دلیل واضح علی عدم جواز بوجه من الوجوه فلذلك لا يجوز الا امرأه واحده لكل انسان» یعنی: «آگاه باشید که شریعت خدا تعدد زوجات را جایز ندانسته چراکه به صراحت گفته به یکی قناعت کنید و داشتن همسر دوم را به رعایت عدالت و قسط در جمیع شئون و احوال مشروط کرده. اما رعایت کردن عدالت و قسط بین دو همسر ممتنع و محال است. مشروط کردن داشتن دو همسر به امری ممتنع الوجود، دلیل واضح بر عدم جواز مطلق آن است. لذا هیچ مردی اجازه ندارد جز یک زن داشته باشد»: بهاء الله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، صص ۱۶۶-۱۶۷ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۳۹- «... مقصود این است که تعدد زوجات بدون عدالت جائز نه و عدالت بسیار مشکل است»: فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۶.

۱۲. آیا عبدالبهاء گفته مردان اجازه‌ی تعدد زوجات ندارند؟

عبدالبهاء: تعدد زوجات ممنوع است.^{۱۲۴۱}

عبدالبهاء: هر کس بگوید عبدالبهاء تعدد زوجات را ممنوع کرده دروغ‌گوست.^{۱۲۴۲}

۱۳. تساوی حقوق یا محرومیت زنان از حق عضویت در بیت‌العدل؟

عبدالبهاء: به هیچ وجه، حقوق مردان نسبت به زنان امتیازی ندارد.^{۱۲۴۳}

بهاء الله و عبدالبهاء: زنان حق عضویت در بیت‌العدل را ندارند.^{۱۲۴۴}

۱۲۴۰- «در خصوص تعدد زوجات سوال نموده بودی. بنص کتاب الهی جمع بین زوجتین جائز و ابدا این ممنوع نه بلکه حلال و مباح لهذا شما محزون مباشید. در فکر عدالت باشید که بقدر امکان عادل گردید. آنچه ذکر شده این است که چون عدالت بسیار مشکل است لهذا راحت در زوجه ی واحده است و لکن شما حال که چنین است البته غمگین مباشید»: فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۴.

۱۲۴۱- «اعلمی ان شریعه الله لا تجوز تعدد الزوجات لآنها صرحت بالقناعه بواحدة منها ... دلیل واضح علی عدم جوازه بوجه من الوجوه فلذلک لا یجوز الا امرأة واحدة لكل انسان» یعنی: «آگاه باشید که شریعت خدا تعدد زوجات را جایز ندانسته ... دلیل واضح بر عدم جواز مطلق آن است. لذا هیچ مردی اجازه ندارد جز یک زن داشته باشد»: بهاءالله، اقدس، بخش دوم: ملحقاتی بر کتاب اقدس، صص ۱۶۶-۱۶۷ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۴۲- «و اما در خصوص تعدد زوجات منصوص است و ناسخی ندارد. عبدالبهاء این حکم را نسخ ننموده این از مقتریات رفقااست ...»: فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۴، ص ۱۷۶.

۱۲۴۳- «نساء و رجال، کلّ در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۴۴- بهاءالله می‌گوید: «یا رجال العدل کونوا رعاة اغنام الله و عبدالبهاء می‌گوید: «امناء بیت‌العدل رجالی هستند که ...»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۹.

۱۴. تساوی حقوق یا تمایز بین حقوق زن روستایی و شهری؟

عبدالبهاء: اقتضای عدل، تساوی کامل حقوق همگان است.^{۱۲۴۵}

بهاء الله: سقف مهریه‌ی زن روستایی ۹۵ مثقال نقره و مهریه‌ی زن شهری ۹۵ مثقال طلا است.^{۱۲۴۶}

۱۵. آیا رحمت خدا شامل همه‌ی انسان‌هاست یا برخی زنان از موهبت پروردگار

بی نصیبند؟

عبدالبهاء: همه گوسفندان خداییم و خدا به هیچ وجه امتیازی بین ما نگذاشته.^{۱۲۴۷} خدا همه را یکسان خلق کرده و در هیچ فضل و رحمتی تفاوت نگذاشته است.^{۱۲۴۸}

عبدالبهاء: برخی زنان از مواهب پروردگار بی نصیب هستند.^{۱۲۴۹}

۱۲۴۵- «سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تام. عدل چنین اقتضا مینماید که حقوق نوع انسانی جمعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه هیئت اجتماعی است»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۳۰ (به نقل از عبدالبهاء).
 ۱۲۴۶- «مهر به اعتبار زوج است. اگر از اهل مدن است ذهب (طلا) و اگر از اهل قری است فضه (نقره)»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۱۷، ص ۱۶۹؛ و «لا یحقّق الصّهار الاً بالامهار قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالاً من الذهب الابریز و للقری من الفضه و من اراد الزیاده حرّم علیه ان یتجاوز عن خمسہ و تسعین مثقالاً» یعنی: «ازدواج جز با مهریه محقق نمی‌گردد، برای شهری‌ها، ۱۹ مثقال طلای خالص و برای روستاییان، (۱۹ مثقال) نقره مقدر شده است، بیش از ۹۵ مثقال نیز حرام است»: بهاء الله، اقدس، بند ۶۶ ص ۶۰

۱۲۴۷- «جمیع خلق، اغنام الهی (گوسفندان خدایی) و خدا شبان مهربان، به جمیع اغنام (گوسفندان)، رأفت کبری دارد و به هیچ وجه امتیازی نگذاشته»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۶۷.

۱۲۴۸- «خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود و جمیع را از یک عناصر خلق کرده کلّ را از یک سلاله خلق نموده جمیع را در یک زمین خلق کرده و در ظلّ یک آسمان خلق نموده و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی نگذاشته ... در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۴۹- «النساء مُنقسمه إلی قسمین . قسمٌ مِنْهُنَّ جِسْمَانِیَه هُوَلاءِ لیس لهنَّ نَصیبٌ مِنْ مَوَاهِبِ رَبِّکَ وَ قِسْمٌ مِنْهُنَّ رُوْخَانِیَه» یعنی: «زن‌ها دو قسم هستند. قسمی از آنها جسمانی هستند که برای ایشان بهره و نصیبی از مواهب پروردگار وجود ندارد و قسم دیگر روحانی هستند»: قدیمی، گلزار تعالیم بهایی، ص ۲۸۴ (به نقل از عبدالبهاء: مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۵۹).



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه

۱- آیا «تساوی حقوق رجال و نساء» تعلیم جدیدی است؟

علاوه بر جنبش‌های مختلف بشری که در راستای حقوق زن در عالم ایجاد شده، نمونه‌های بسیاری درباره‌ی مقام، حقوق و جایگاه زن و مادر در اسلام وجود دارد که به چند مورد از آن اشاره شد.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

اگر ادعای بهائیت تساوی کامل است، پس تفاوت‌ها و تبعیض‌های موجود در مباحث ارث، مهریه، تعدد زوجات، عضویت در بیت‌العدل و ... چه می‌شود؟

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

اگر مساوات به معنی یکسانی حقوق و وظایف زن و مرد باشد، این امر عقلانی نیست. چراکه این دو جنس از لحاظ روحی و جسمی دارای تفاوت‌های آشکاری هستند. این امر تساوی حقوق و وظایف زن و مرد را غیر عادلانه می‌کند. اگر موضوع مواسات باشد، پس سخن جدیدی ابداع نشده‌است. ۱۴ قرن پیش اسلام همین نکته را مطرح کرده است.



تعلیم یازدهم: صلح عمومی و تحریم جنگ



«تعلیم یازدهم حضرت بهاءالله، صلح عمومی است و تا عَم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور ما به الاختلاف دُول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند. جوانان نو رسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم و بی پرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نو جوانان خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد. چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است.»^{۱۲۵۰}





مقصود از صلح عمومی و تحریم جنگ این است که تحت هیچ
شرایطی ملت‌ها با هم جنگ نکنند و یک قدرت بزرگی باید
مراقب باشد که این امر، نقض نگردد.



عبدالبهاء می‌گوید:

«عالم محتاج صلح عمومی است. تا صلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد.»^{۱۲۵۱}

همچنین می‌گوید:

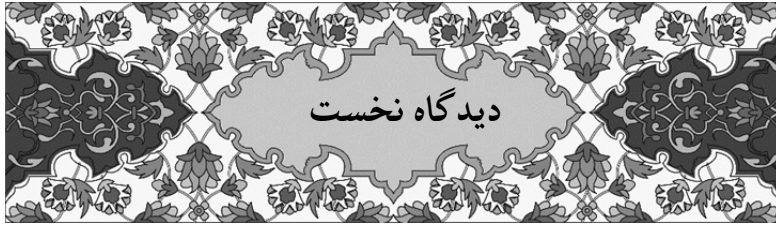
«آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم. و در عالم وجود مسائلی از این دو مسئله مهمتر نمیشود. زیرا وحدت عالم انسانی سبب عزت

۱۲۵۱- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۸ (به نقل از عبدالبهاء).

نوع بشر و صلح عمومی سبب آسایش جمیع من علی الارض لهذا در این دو مقصد متحدیم و اعظم از این مقاصد نه ... البوم یک قوه، عظیمه‌ای لازم تا این مقاصد جلیله مجری گردد.»^{۱۲۵۲}

موضوع محکمه‌ی کبری را در تعلیم هفتم (بیت‌العدل و محکمه‌ی کبری)، به تفصیل بررسی نمودیم، لذا در این بخش، بدان نمی‌پردازیم و خوانندگان محترم را به مطالعه‌ی همان تعلیم ارجاع می‌دهیم. در این فصل، تنها موضوع صلح عمومی را بررسی می‌کنیم.

بهاییان در این تعلیم می‌گویند برای رسیدن به وحدت عالم انسانی، جهان چاره‌ای ندارد جز اینکه یکپارچه در صلح قرار گیرد. این امر محقق نمی‌شود مگر اینکه قدرتی عظیم این صلح را به وجود آورد. در ادامه درباره‌ی جزئیات این تعلیم بیشتر سخن خواهیم گفت.



آیا طرفداری از صلح و دوری از جنگ، تعلیم جدیدی است؟

عبدالبهاء ادعا می‌کند:

«بهاء‌الله تضمین کرده که صلح جهانی یک دستاورد بنیادی دین خداست و صلح میان تمام ملت‌ها، دولت‌ها، مردم، ادیان، نژادها، و تمام نوع بشریت برقرار خواهد شد. این امر یکی از ویژگی‌های مخصوص این ظهور است که در کلام خدا نازل شده»^{۱۲۵۳}

آیا بهاء‌الله، پیش از اعلان این تعلیم و انتسابش به بهائیت، کتاب «صلح پایدار» امانوئل کانت،^{۱۲۵۴} فیلسوف برجسته‌ی قرن هجده میلادی را نخوانده بود؟ کانت که به فیلسوف صلح مشهور است، در سال ۱۷۹۵ میلادی مبنای رسیدن به یک صلح پایدار را به صورت شش اصل مشخص نمود. در این کتاب، کانت برای اولین بار خواستار اتحاد جامعه‌ی بین‌المللی و تشکیل سازمانی برای برقراری صلح در جهان شده است.

1253- "Universal peace is assured by Baha'u'llah as a fundamental accomplishment of the religion of God—that peace shall prevail among nations, governments and peoples, among religions, races and all conditions of mankind. This is one of the special characteristics of the Word of God revealed in this Manifestation." Abdu'l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. (US Baha'i Publishing Trust, 1982), pp. 455.

۱۲۵۴- از ۱۷۲۴ تا ۱۸۰۴ میلادی.

و آیا سران بهایی خبر نداشتند که تمام ادیان الهی وعده‌ی صلح عمومی و فراگیر در آینده‌ی جهان را داده بودند؟ با این وجود، ادعاهای عبدالبهاء مبنی بر اینکه در هیچ کتابی چنین تعلیمی وجود نداشته نشانه‌ی چیست:

«جميع میگفتند تعالیم حضرت بهاء الله فی الحقیقه مثل ندارد ... میگفتیم از جمله این تعالیم
... صلح عمومی است، این در کدام کتاب است.»^{۱۲۵۵}

البته بنا به گفته‌ی جناب عبدالبهاء، تمام عقلا و ادیان الهی نیز دوری از جنگ و خونریزی را تایید می‌کنند:

«جميع كتب الهی و جميع انبياء الهی و جميع عقلای بشر، جميعا متحد و متفق بر آن اند که
جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی. کل متفق اند که جنگ بنیان انسانی
براندازد.»^{۱۲۵۶}

بنابراین به نظر می‌رسد آنچه بیشتر مورد نظر ایشان در تعلیم مذکور است، این مسئله است که باید قدرتی برای برقراری و حفظ صلح ایجاد شود تا این تعلیم از ضمانت اجرایی برخوردار گردد. عبدالبهاء چنین گفته است:

«یک قوتی عظیمه لازم است که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند و وحدت
عالم انسانی را اعلان کند ... ما محتاج یک قوه عظیمه هستیم ... و ممکن نیست جز بقوه.
معنویه و قوه، روحانیه و فیوضات الهیه و نفثات روح القدس که در این قرن عظیم جلوه نموده
جز باین ممکن نیست.»^{۱۲۵۷}

۱۲۵۵- عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۷۸.

۱۲۵۶- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۹۹.

۱۲۵۷- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۹۹-۱۰۰.

بهاییان این قوه‌ی عظیمه را مادی نمی‌دانند؛ بلکه آن را قدرتی معنوی آن هم صرفاً از نوع نفثات روح القدس می‌دانند. این رویه بر خلاف هشدار و اخبار ادیان الهی است که این قوه‌ی عظیم را از نوع الهی قهری و فیزیکی به همراه جنگ‌های عظیمی که به وسیله‌ی آن باطل و ظالم از میان برداشته می‌شود اعلام کرده بودند.

البته علت این نگرش بهاییان هم واضح است. بهاء‌الله که ادعا می‌کند موعود تمام ادیان است و آمده تا صلح عمومی برقرار کند، خود باید این قوت عظیمه را به همراه می‌آورد. اما از آنجایی که متصل به منبع الهی نبوده و هیچ قوت فیزیکی مافوق بشری برای سرنگونی ظالمان نداشته، اعلام می‌کند این قوت، معنوی است.

لذا، بهاییان با خوش خیالی تمام منتظرند تا تمام مردم با بهره‌مندی از نفثات روح القدس بهایی شوند و به دست خویش صلح الهی را بر روی زمین برقرار کنند. بر هر صاحب خردی واضح است که این امر محال و نشدنی است و هزاران سال تجربه‌ی بشری نشان داده که مردم هیچ وقت همگی با اختیار خود پیرو راه حق و صلح طلب نخواهند شد.

در هر صورت، چون سخن از صلح عمومی است، خوب است نگرش بهاییان درباره‌ی دولت‌های قدرتمند زمان خود که همگی جنگ افروز و مانعی برای صلح عمومی بوده‌اند را ببینیم. برای نمونه به این جمله‌ی بهاء‌الله که برای تشکر از دولت روس به علت آزادی خود از زندان بیان نموده، توجه فرمایید:

«در ایامی که این مظلوم در سجن معذب بوده سفیر دولت بهیه ایده الله تبارک و تعالی بهمت تمام بر نجات این مظلوم قیام نمود ... حضرت امپراطور اعظم ایده الله تبارک و تعالی لوجه الله حمایت فرمود.»^{۱۲۵۸}

یا دعای ذیل که عبدالبهاء در حق دولت عثمانی بیان کرده:

«خدایا خدایا تو را به تأییدات پنهانی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانیت خواستارم که دولت سربلند عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرمایی و در زمین مستقر و مستدام داری.»^{۱۲۵۹}

جمله‌ی زیر هم سندی درباره‌ی ارتباط دوستانه‌ی عبدالبهاء با دولت انگلیس است:

«پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه‌ی بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز.»^{۱۲۶۰}

عبدالبهاء، در سفری که سال ۱۹۱۱ به اروپا داشت، در یکی از سخنرانی‌هایش خطاب به انگلیسی‌ها گفته بود:

«اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آدمم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل میشود (بین دو کشور) به درجه‌ای می‌رسد که به زودی از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا مینمایند.»^{۱۲۶۱}

جملات فوق مملو از عبارات نادرست هستند. چرا باید مردم ایران از سفر عبدالبهاء به انگلیس خوشحال باشند؟ مردمی که اکثراً یا از رفتن او به انگلیس خبر نداشتند و یا اصلاً بهایی نبودند و

۱۲۵۹- «الهی الهی اسالک بتأییداتک الغیبیه و توفیقاتک الصمدانیه و فیوضاتک الرحمانیه ان تؤید الدوله‌العالمیه العثمانیه و الخلافه المحمديه علی التمكن فی الارض و الاستقرار علی العرش»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲.

۱۲۶۰- «اللهم اید الامپراطور الاعظم جورج الخامس عاهل انگلترا بتوفیقاتک الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل علی هذا الاقلیم الجلیل ... حیفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ عع کرمان»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷.

۱۲۶۱- عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۳.

عبدالبهاء برای‌شان ارزشی نداشت؟ هیچ سند تاریخی که این مطلب را نشان دهد وجود ندارد. این سخنان عبدالبهاء تنها برای فریفتن مخاطبان از همه جا بی خبر خود بوده و بس.

از طرفی پیشگویی‌های عبدالبهاء هم خالی از واقعیت هستند. او مدعی است آمدنش باعث ارتباط تام می‌شود در حالی که ایران و انگلیس صدها سال بوده با هم روابط داشته‌اند. البته در همان سال‌هایی که عبدالبهاء به انگلیس سفر کرده بود، انگلیس مشغول چپاول ثروت ایران بود و این روند تا چند دهه بعد ادامه داشت. فدا کردن دو طرفه‌ی ایرانیان و انگلیسی‌ها برای همدیگر هم نیازی به توضیح ندارد و نه تنها اسناد تاریخی خلاف این را می‌گویند، بلکه آن قدر انگلیسی‌ها به ایران ظلم و ستم کردند که هنوز هم مردم ایران بسیاری از مشکلات خود را ناشی از رفتار و شیطنت انگلیسی‌ها می‌دانند.

در هر حال، دعا‌هایی که بهاء‌الله و پسرش در حق این سلطنت‌های زورگو و ظالم کرده بودند، و از خدا خواستار تایید و پایداری این دولت‌ها بودند، کاملاً خلاف ادعای صلح طلبی و صلح خواهی ایشان است، زیرا هیچ عقل سلیمی برای پایداری و تایید دولت ظالم و جنگ طلب دعا نمی‌کند.

البته ارتباط بهاییان با دولت‌های ظالم و استعماری، فقط در دعا برای آنان خلاصه نمی‌شود. عکس زیر مربوط به زمانی است که دولت انگلیس برای تشکر از خدمات عبدالبهاء در جنگ جهانی به امپراتوری بریتانیای کبیر، به او مقام «سِر» اعطا می‌کند!



عبدالبهاء در مراسم دریافت نشان خوش خدمتی به انگلیس

بهاییان مدعی‌اند که علت دادن لقب سر به عبدالبهاء برای مقاصد بشر دوستانه و کمک به ساکنان ارض مقدس بوده:

«پس از اختتام جنگ و اطفاء نایره، حرب و قتال اولیا، حکومت انگلستان از خدمات گرانبھائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت بساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین میذول فرموده بودند در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب «نایت هود» و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند.»^{۱۲۶۲}

جالب است بدانید نشان «نایت هود» به افرادی داده می‌شود که به دولت انگلستان خوش خدمتی کرده باشند، نه به آنانی که به کمک مردم عادی کشوری شتافته باشند که انگلیس در حال جنگ با آنهاست! دادن این نشان به عبدالبهاء به خاطر کمک به مردم عادی و نه خوشخدمتی به دولت انگلیس از جهات دیگر هم بعید است، زیرا انگلیس اصولاً در جنگ‌هایش اهمیتی به مردم عادی نمی‌داده و در اثر حمله به دیگر ملل و چپال ثروت‌شان موجبات مرگ هزاران و میلیون‌ها نفر شده بود. با این حساب آیا باید باور کنیم عبدالبهاء به علت چند روز کمک انسان دوستانه به چند نفر غیر انگلیسی در فلسطین، شایسته‌ی دریافت نشان نایت هود از طرف دولت انگلیس شده؟ در حالی که همان انگلیس در اشغال ایران در بین سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۹ میلادی (همان حدود حمله به فلسطین) مستقیم و غیر مستقیم به علت وجود قحطی و مصرف آذوقه‌ی مردم توسط سربازان انگلیسی، باعث تلف شدن تعداد بی شماری ایرانی از گرسنگی شده بود. به راستی عبدالبهاء چه خوش خدمتی به انگلیس کرده بود؟

شاید بتوان خدمت واقعی عبدالبهاء به انگلیسی‌ها را از میان سخنان شوقی یافت. شوقی پادشاه عثمانی را جائز، غدار، سفاک و ظالم می‌خواند و اقرار می‌کند که سلطان عبدالعزیز دشمن بهائیت بوده و تصمیم داشته پس از فراغت از جنگ با انگلیس، سراخ عبدالبهاء بیاید و مقبره بهاء‌الله را هم با خاک یکسان کند.^{۱۲۶۳}

۱۲۶۳- «سلطان عبدالعزیز پادشاه جائر عثمانی که باتفاق سلطان ایران ناصرالدین شاه صدمات و بلاهای لاتحصى بر هیكل مقدس مركز امر وارد و سه بار حکم نفی و تبعید آن جمال احدیه را از نقطه ای به نقطه دیگر صادر نمود و در کتاب اقدس به جالس بر «کرسی ظلم» یاد شده؛ شوقی، قرن بدیع، ص ۴۶۴؛ «ارض اقدس قلب و مرکز مقدس امر الهی در نتیجه مخاصمات و محاربات مذکوره که بالقاء سلطه و نفوذ حکومت ترک منتهی گردید آزاد شد و تزییقات و شدائدی که سنین متمادی شارع اعظم و مرکز میثاق ائم را باصعب وجه احاطه نموده بود مرتفع گردید و امر الله از یوغ اسارت آن قوم رهایی حاصل نمود و لیکن مردم آن سرزمین در قسمت اعظم جنگ گرفتار مهالک و مخاطر شدید گردیدند و بعلت غفلت و عدم لیاقت ولایه امور و بیرحمی و لاقیدی زمامداران ... فرمانده کل قوای ترک جمال پاشای غدار و سفاک عدو صائل و خصم لدود شریعه الله نظر به تلقینات و تحریکات مغرضین و سوء ظن شدید که نسبت بامر الهی حاصل نموده بود بمخالفت بی منتهی برخاست و بانعدام کلمه الله مصمم گردید حتی صریحاً اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج فراغت یابد بتصفیه امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبهاء را

این بیانات شوقی بیانگر نفاق زاید الوصف بزرگان بهایی است. تا زمانی که حکومت عثمانی حکومت می‌کرد عبدالبهاء به چاپلوسانه‌ترین روش برای آن‌ها و دوام حکومت‌شان دعا می‌کرد:

«خدایا خدایا تو را به تأییدات پنهانی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانیت خواستارم که دولت سربلند عثمانی و خلافت محمدی را موید فرمایی و در زمین مستقر و مستدام داری.»^{۱۲۶۴}

اما به محض اینکه حکومت‌شان ساقط می‌شود، شوقی از آن‌ها به بدترین نحو ممکن یاد می‌کند. آیا ما باید باور کنیم که عبدالبهاء هیچ‌گونه کمکی به انگلیسی‌ها برای ساقط کردن دشمن قسم خورده‌شان نکرده؟ آیا این بهترین فرصت برای عبدالبهاء نبوده که با کمک انگلیس کسانی را که گفته بودند «چون از دفع دشمنان خارج فراغت یابد بتصفیه امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبهاء را علی‌ملاً الاشهاد مصلوب و روضه مبارکه را منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود»^{۱۲۶۵} از میان بردارند؟ آیا خوش خدمتی به دولت انگلستان امری غیر از این است: همکاری برای نابودی دشمن مشترک؟

خوب است نهایت جهد و کوشش انگلیسی‌ها برای حفاظت از عبدالبهاء را از زبان شوقی بشنویم:

«احبای انگلستان چون بر خطرات شدید‌ای که حیات مبارک را تهدید مینمود اطلاع یافتند بلا درنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کرزن و سایر اعضاء کابینه انگلستان نیز رأساً و مستقیماً از وضع مخاطره آمیز حیفا

علی‌ملاً الاشهاد مصلوب و روضه مبارکه را منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود ... سلطه و حکومت ترک بر اراضی مقدسه منتفی گردید و سردار غدار که بانعدام مرکز یزدانی کمر همّت محکم بسته بود بقهر و غضب الهی گرفتار شد: شوقی، قرن بدیع، صص ۶۲۰-۶۲۳.

۱۲۶۴- «الهی الهی اسالک بتأییداتک الغیبیه و توفیقاتک الصمدانیه و فیوضاتک الرحمانیه ان تؤید الدوله‌تالعیه العثمانیه و الخلافه المحمّديه علی التمكن فی الارض و الاستقرار علی العرش»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲.

۱۲۶۵- شوقی، قرن بدیع، ص ۶۲۱.

استحضار حاصل نمودند. از طرف دیگر لرد لامینگتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص بوزارت خارجه، آن کشور انظار اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام حضرت عبدالبهاء جلب نمود و چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه، وقت رسید در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیز در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که «بجمیع قوی در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد.» متعاقب آن دستور، جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حیفا بلندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود «صحّت و سلامت مبارک را بدنیا اعلام نمایند» ضمناً فرمانده جبهه، حیفا را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه، پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله بدایره، اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه، شهر و عقب نشینی قوای ترک «حضرت عبدالبهاء و عائله، مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد» جلوگیری نماید.^{۱۲۶۶}

کجا سابقه داشته انگلیس برای حفظ جان چند نفر غیر انگلیسی در تبعید گاهی دور افتاده، این چنین به تکاپو بیافند؟! اصلاً این چند نفر بهایی چه ارزشی برای انگلیس دارند که وزیر خارجه و کابینه‌ی انگلیس برای آنان دستور و بیانیه صادر می‌کنند؟ برای صاحبان خرد واضح است که این رفتار دولت انگلستان به جز به دلیل خدمتی شایسته از جانب عبدالبهاء هیچ دلیل دیگر ندارد. کدامین پیامبر خدا و پسرش این چنین تحت الحفظ دول ظالم و استعماری بوده‌اند که بهاء‌الله (از طرف روسها) و عبدالبهاء (از جانب انگلیس) این چنین حمایت شده‌اند؟! باز می‌گردیم به موضوع صلح عبدالبهاء در نوامبر ۱۹۱۲ در شهر سین سینای در ایالت اوهایو بیان نموده:

«امریکا ملت نجیبی است و علمدار صلح در عالم. بجمیع آفاق نور افشان است. هیچ ملتی در آزادی و فرزاندگی و حسن نیت مثل امریکا نیست. سایر ملل تأسیس صلح عمومی نتوانند

ولی امریکا الحمدلله با همه، عالم در صلح و آشتی است و سزاوار است علم اخوت و صلح
بین‌المللی را برافرازد.»^{۱۲۶۷}

این سخنان یا برای فریب ملت آمریکا و تحریک حس وطن پرستی آن‌ها بیان شده یا نشان دهنده‌ی عمق جهل عبدالبهاء از مسائل پیرامون خود و نداشتن هرگونه علم الهی است. در سال ۱۹۱۲، یعنی همان سالی که عبدالبهاء این سخنان را گفته بود، آمریکا درگیر یکی از ظالمانه‌ترین جنگ‌هایش با همسایه‌های خود در آمریکای جنوبی بوده که امروز از آن جنگ‌ها تحت عنوان جنگ‌های موزی^{۱۲۶۸} یاد می‌شوند. این جنگ‌ها نه به دلیل ایجاد صلح و کمک‌های بشر دوستانه به ملل مظلوم، بلکه برای چپاول ثروت ملت‌ها و پر کردن جیب شرکت‌های تجاری و سرمایه‌داران آمریکایی انجام شده بودند. جنرال اسمدلی باتلر^{۱۲۶۹} از امیران ارتش آمریکا و فعال‌ترین افسر آمریکایی در این حملات، پس از سال‌ها این جنگ‌ها را بدین صورت توصیف می‌کند:

«من ۳۳ سال و چهار ماه عمر صرف فعالیت نظامی کرده‌ام. در تمام این دوره به عنوان یک محافظ رده بالا برای موسسات بازرگانی بزرگ، وال استریت، و بانک‌ها نقش ایفا کردم. من کمک کردم تا مکزیکو و تامپیکو در سال ۱۹۱۴ تبدیل به جای امنی برای منافع نفتی آمریکا شود. من کمک کردم تا هایتی و کوبا تبدیل به جای مناسبی برای سودآوری بانک سیتی شوند. من کمک کردم تا به ۶ کشور آمریکای مرکزی برای تامین منافع وال استریت تجاوز شود. من کمک کردم تا نیکاراگوئه خالصا در اختیار بانک بین‌المللی برادران براون در سال ۱۹۰۲-۱۹۱۲ قرار گیرد. من در سال ۱۹۱۶ اهمیت جمهوری دومینیک را برای منافع صنعت شکر آمریکا آشکار کردم. من در سال ۱۹۰۳ هندوراس را مکان مناسبی برای

۱۲۶۷- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۷۱.

1268- Banana Wars

1269- Smedley Butler

شرکت‌های میوه‌ی آمریکایی کردم. در ۱۹۲۷ کمک کردم تا شرکت نفت استاندارد بدون مزاحمت در چین به فعالیت بپردازد.^{۱۲۷۰}

عبدالبهاء مزده‌های دیگری نیز درباره‌ی آمریکا می‌دهد:

«اما دولت و ملت آمریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی دارند نه در فکر توسیع دائره مملکت هستند و نه در صدد حمله بسائر ملل و ممالک.»^{۱۲۷۱}

عبارات عبدالبهاء در حالی اظهار شده‌اند که در همان زمان آمریکا درگیر دو جنگ اساسی بوده:

۱- درگیری با مسلمانان فیلیپینی و مالایی که در برابر استعمار اسپانیا و آمریکا مقاومت می‌کردند. این جنگ‌ها با نام Moro Rebellion شناخته می‌شوند.

۲- اشغال نیکاراگوئه از ۱۹۱۲-۱۹۳۳.

پیش گویی عبدالبهاء درباره‌ی عدم حمله به سائر ملل آن قدر دقیق بود که آمریکا را به یکی از خشن‌ترین و جنگاورترین کشورهای جهان تبدیل کرد؛ به طوری که در صدها جنگ و درگیری در سراسر جهان شرکت نمود. تعدادی از مهم‌ترین این جنگ‌ها که آمریکا به نوعی در آنها دخالت داشته، ذیلا ذکر می‌شوند:

1270- "I spent 33 years and four months in active military service and during that period I spent most of my time as a high class muscle man for Big Business, for Wall Street and the bankers. In short, I was a racketeer, a gangster for capitalism. I helped make Mexico and especially Tampico safe for American oil interests in 1914. I helped make Haiti and Cuba a decent place for the National City Bank boys to collect revenues in. I helped in the raping of half a dozen Central American republics for the benefit of Wall Street. I helped purify Nicaragua for the International Banking House of Brown Brothers in 1902-1912. I brought light to the Dominican Republic for the American sugar interests in 1916. I helped make Honduras right for the American fruit companies in 1903. In China in 1927 I helped see to it that Standard Oil went on its way unmolested," Eugene Jarecki, *The American Way of War: Guided Missiles, Misguided Men, and a Republic in Peril*, (Free Press, 2010), p. 145.

۱۲۷۱- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۶۹.

- انقلاب مکزیکو از ۱۹۱۴-۱۹۱۹
- اشغال هائیتی از ۱۹۱۵-۱۹۳۴
- اشغال جمهوری دومینیکن از ۱۹۱۶-۱۹۲۴
- جنگ جهانی اول ۱۹۱۷-۱۹۱۸
- جنگ داخلی روسیه از ۱۹۱۸-۱۹۲۰
- جنگ جهانی دوم از ۱۹۴۱-۱۹۴۵
- اولین جنگ هندوچین از ۱۹۵۰-۱۹۵۴
- جنگ ویتنام ۱۹۵۳-۱۹۷۵
- جنگ داخلی لائوس از ۱۹۵۳-۱۹۷۵
- بحران لبنان ۱۹۵۸
- بحران کنگو ۱۹۶۰-۱۹۶۵
- حمله به خلیج خوک ها ۱۹۶۵
- درگیری هادر کلمبیا از ۱۹۶۴ تا به امروز
- اشغال جمهوری دومینیکن از ۱۹۶۵-۱۹۶۶
- جنگ در بولیوی از ۱۹۶۶-۱۹۶۷
- جنگ کره از ۱۹۶۶-۱۹۶۹
- جنگ داخلی کامبوج از ۱۹۷۰-۱۹۷۵
- جنگ شوروی در افغانستان ۱۹۷۹-۱۹۸۹
- جنگ داخلی لبنان ۱۹۸۲-۱۹۸۴
- اشغال جزایر گرنادا ۱۹۸۳
- لیبی ۱۹۸۳، ۱۹۸۶، ۱۹۸۹

- ایران ۱۹۸۷-۱۹۸۸
- پاناما ۱۹۸۹-۱۹۹۰
- جنگ خلیج ۱۹۹۰-۱۹۹۱
- جنگ بوسنی ۱۹۹۳-۱۹۹۵
- جنگ کوزوو ۱۹۹۹
- افغانستان از ۲۰۰۱ تا به امروز
- عراق ۲۰۰۳-۲۰۱۱

این جنگ‌ها و درگیری‌ها منجر به کشته شدن میلیون‌ها نفر در سراسر جهان شدند. آمریکا که طبق پیش‌گویی و اظهار نظر عبدالبهاء «علمدار صلح در عالم»^{۱۲۷۲} است و ملتی دارد که «با همهء عالم در صلح و آشتی است و سزاوار است علم اخوت و صلح بین‌المللی را برافرازد»^{۱۲۷۳} بعد از اینکه به این توصیفات از جانب عبدالبهاء مفتخر شد، از تمام ملل دیگر دنیا در جنگ افروزی و خشونت پیشی گرفت. آری! نمادهای بزرگ صلح و آشتی آمریکا با همه‌ی عالم را می‌توانیم در جنگ جهانی دوم و در شهرهای هیروشیما و ناگازاکی ببینیم!

همه‌ی دنیا می‌توانند ببینند چگونه آمریکای نجیب، بمب‌های اتمی خود را به عنوان پیام صلح و دوستی به زنان و کودکان هیروشیما و ناگازاکی هدیه کرد^{۱۲۷۴} و صدها هزار زن، مرد، کودک و شیرخوار را در یک آن به هلاکت رساند.

۱۲۷۲- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۷۱.

۱۲۷۳- همان.

۱۲۷۴- بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی دو اقدام اتمی بودند که در زمان جنگ جهانی دوم به دستور هری ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، علیه ژاپن انجام گرفتند. در این اقدام‌ها، دو بمب اتمی به فاصله‌ی ۳ روز بر روی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی انداخته شد که باعث کشتار گسترده شهروندان این دو شهر گردید. حدود ۲۲۰۰۰۰ نفر در اثر این دو بمباران اتمی جان باختند که بیشتر آنان را شهروندان غیرنظامی تشکیل می‌دادند. بیش از نیمی از قربانیان بلافاصله هنگام بمباران کشته شدند و بقیه تا پایان سال ۱۹۴۵ بر اثر اثرات مخرب تشعشعات رادیواکتیو جان خود را از دست دادند.

به هر حال بنا به فرموده‌ی عبدالبهاء، حمایت از صلح و انزجار از جنگ، تعلیم و خواسته‌ی تمام انبیاء و عقلای عالم بوده است.^{۱۲۷۵} در تایید این گفته، نمونه‌هایی از زرتشت و اسلام را بیان می‌کنیم. در آیین زرتشت داریم:

«من می‌ستایم آیین مزدیسنا را که دور افکننده‌ی جنگ افزار و ضدجنگ و خون ریزی است»^{۱۲۷۶}

در جایی دیگر از اوستا این گونه آمده است:

«ما صلح و سلامتی را می‌ستاییم که جنگ و ستیز را در هم شکند»^{۱۲۷۷}

«بشود که ما با همه راستان که در سراسر هفت کشور زمین هستند همکار و انباز باشیم. بشود که آن‌ها با ما و ما با آن‌ها یکی باشیم. بشود که همه با یکدیگر محبت و معاونت کنیم و سراسر کردار نیکی که از این رو برآورده شود در گنجینه اهورا مزدا پذیرفته و جاودان خواهد ماند»^{۱۲۷۸}

قرآن نیز، همگان را به صلح و زندگی مسالمت‌آمیز دعوت می‌کند:

«ای ایمان آورندگان! همگی در صلح و آشتی در آیید؛ و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست»^{۱۲۷۹}

۱۲۷۵- «جمیع کتب الهی و جمیع انبیاء الهی و جمیع عقلای بشر، جمیعا متحد و متفق بر آن اند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی. کل متفق اند که جنگ بنیان انسانی براندازد»؛ عبدالبهاء، *خطابات*، ج ۲، ص ۹۹.

۱۲۷۶- *اوستا*، دفتر دوم، یسنا ۱۲، بند ۹.

۱۲۷۷- *اوستا*، دفتر سوم، سروش یشت هادخت، بند ۱۵.

۱۲۷۸- فاضل مازندرانی، *امر و خلق*، ج ۳، ص ۲۱۹. پاورقی (آخرین گهنبار ۱ و ۲ را از کتاب مقدس زرتشتیان در این جا آورده است).

۱۲۷۹- «یا ایها الذین آمنوا اذخولوا فی السلم کافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین»؛ *قرآن کریم*، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۸.

و حتی اهل کتاب (یهود و نصاری) را به اصول و مبانی مشترک فرا می‌خواند:

«بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که بین ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یکتا را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و کسی از ما، دیگری را -جز خدای یگانه- به پروردگاری نپذیرد...»^{۱۲۸۰}

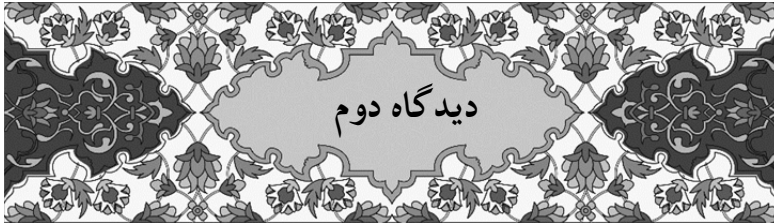
و به این ترتیب مقدمه‌ی زندگی مسالمت‌آمیز اهل کتاب را با مسلمانان فراهم می‌کند.

اسلام هرگونه تعدی، تجاوز و ستمگری را محکوم و از آن نهی می‌نماید:

«از حد نگذريد (تجاوز نکنید)، زیرا خداوند از حد گذرندگان (تجاوزگران) را دوست ندارد.»^{۱۲۸۱}

۱۲۸۰- «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...»: قرآن کریم، سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۴

۱۲۸۱- «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۰؛ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۷



آیا بهایبان خود همواره در صلح بودند و هرگز ننجنگیده‌اند؟

عبدالبهاء معتقد است: اینکه کسی بگوید صلح خوب است و جنگ مذموم، باعث برقراری صلح نمی‌شود. دانستن، سبب حصول نیست. مهم، اجرا و پیاده‌سازی آن است:

«جميع عقلاء بشر جميعاً متحد و متفق بر آنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی کلّ متفق اند که جنگ بنیان انسانی براندازد ... مجرد علم به شیء کفایت نمی‌کند. اگر انسان بداند غنا خوب است، غنی نمی‌شود و انسان اگر بداند علم ممدوح است، عالم نمی‌شود و انسان اگر بداند عزت مقبول است عزیز نمی‌شود و علی هذا القیاس، دانستن سبب حصول نیست.»^{۱۲۸۲}

پس بنا بر گفته‌ی عبدالبهاء ادعای صلح دوستی هنر نیست و باید سیره‌ی عملی بهایبان در برقراری صلح و اجتناب از جنگ بررسی شود. در تعلیم سوم (دین باید سبب الفت و محبت گردد)، به تفصیل مواردی که حاکی از جنگ و خشونت بایبان و بهایبان بوده، بررسی گردید، لذا در این قسمت به ذکر چند مورد اجمالی اکتفا می‌کنیم:

۱۲۸۲- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۹۹-۱۰۰.

- دستور باب مبنی بر سوزاندن کتب غیر بابی، گردن زدن و قتل عام آنهایی که ایمان نمی‌آورند، ویران نمودن مساجد و زیارتگاه‌ها^{۱۲۸۳}
- جنگ و دعواهای بایبان برای کسب عنوان من یظهره اللهی^{۱۲۸۴}
- به راه افتادن سه جنگ خونین، به تحریک و دستور باب در سه نقطه‌ی ایران و به‌جا ماندن هزاران کشته و زخمی^{۱۲۸۵}
- جنگ و جدال بهاء‌الله با برادرش صبح ازل و به تبع آن، بهاییان با ازلیان^{۱۲۸۶}
- منازعات عبدالبهاء (عباس افندی) با برادرش محمد علی افندی بر سر جانشینی بهاء‌الله^{۱۲۸۷}

۱۲۸۳- «در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام آلا من آمن و صدق بود»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۱۲۸۴- پس از مرگ علی محمد باب به غیر از میرزا حسین علی نوری و برادرش صبح ازل، بیست و پنج نفر دیگر از بابیه خود را موعود کتاب بیان خواندند. مانند میرزا اسدالله دیان، میرزا محمد نبیل زرنندی (که بعدها با بهاء‌الله همراه گردید)، میرزا غوغای درویش، سید بصیر هندی: برگرفته از: فیضی، حضرت بهاء‌الله، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۱۲۸۵- اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل (مطالع الانوار)، صص ۳۳۰، ۳۴۵-۳۴۶ و ۴۳۴؛ و سبحانی، آموزه‌های نظم نوین جهانی بهایی

۱۲۸۶- باب، صبح ازل را به عنوان جانشین خود تعیین نموده بود. تصویر وصیت‌نامه‌ی باب که در آن صبح ازل را به عنوان جانشین خود، تعیین کرده، در مقدمه‌ی کتاب نقطه الکاف توسط ادوارد براون ارائه شده است. کاشانی، نقطه الکاف، مقدمه‌ی کتاب، ص ۱۹. ولی بهاء‌الله اعلام کرد جانشین باب و «من یظهره الله» کسی نیست جز خودش! به همین دلیل بین دو برادر و طرفداران‌شان درگیری‌های شدیدی صورت گرفت. حکومت عثمانی برای پایان دادن به این منازعات، بهاء‌الله و پیروانش را به عکا در فلسطین و صبح ازل و ازلیان را به قبرس تبعید کرد.

۱۲۸۷- طبق وصیت‌نامه‌ی بهاء‌الله، جانشین او غصن اعظم (یعنی عبدالبهاء) و پس از او غصن اکبر (یعنی محمد علی افندی) تعیین شده بود: «وصیه الله آن که باید اغصان (لقب خویشاوندان باب) و افتان (لقب خویشاوندان بهاء‌الله) و منتسبین، طراً بغصن اعظم ناظر باشند ... قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ امرا من لدن علیم خبیر. محبت اغصان بر کل لازم ... احترام و ملاحظه‌ی اغصان بر کل لازم»: بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، صص ۴۰۲-۴۰۳. اما پس از مرگ بهاء‌الله، بین دو برادر (غصن اکبر و غصن اعظم) اختلاف ایجاد شد و کار به دعوا و ناسزاگویی کشید. عبدالبهاء طرفداران خود را ثابتین و طرفداران برادرش محمد علی افندی را ناقضین می‌خواند. در مقابل، محمد علی افندی طرفداران خود را موحدین و طرفداران برادر را مشرکین می‌نامید.

- درگیری‌های شوقی با بسیاری از پیروان قدیمی بهائیت^{۱۲۸۸}
- جدال روحیه ماکسول (همسر شوقی افندی) و سازمان ایادی با میسن ریمی رئیس هیئت بین المللی بهایی^{۱۲۸۹}

در ادامه چند نمونه‌ی دیگر از سیره‌ی عملی رهبران و مؤسسان بهائیت ذکر می‌کنیم.

۱- میرزا اسدالله، نوکر بهاء الله

حبيب مؤيد در خاطراتش درباره‌ی یکی از نوکران بهاء الله به نام میرزا اسدالله کاشی می‌نویسد:

«آقا اسدالله کاشی که او را شیر ماده می‌نامیدند خیلی کوتاه قد و خدمتگزار بود تا آخر عمرش در بیت مبارک خدمت کرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمودند این آقا اسدالله را می‌بینی با این قدش در بغداد یک قمه بلندی می‌بست و در خدمت جمال مبارک می‌رفت و دشمنان امر، از او حساب می‌بردند.»^{۱۲۹۰}

۱۲۸۸- دیدیم که بنا به وصیت بهاء الله، پس از عبدالبهاء باید غصن اکبر یعنی محمد علی افندی ریاست بهائیان را در دست می‌گرفت. اما پس از درگیری‌های عبدالبهاء و برادرش، عبدالبهاء بر خلاف وصیت پدر، شوقی افندی نوه‌ی دختری‌اش را به عنوان جانشین خود معرفی نمود. به همین دلیل برخی از بهائیان ریاست شوقی را نپذیرفتند و منازعات و درگیری‌های جدیدی رخ داد.

۱۲۸۹- بر خلاف پیش‌بینی عبدالبهاء، شوقی افندی عقیم بود و جانشینی برای خود تعیین نکرد. لذا پس از مرگش، رهبران بهایی بر سر کسب جایگاه جانشینی او به تکاپو افتادند و هر یک خود را بر حق و دیگران را باطل خواند. در این میان عمق درگیری‌های طرفداران روحیه ماکسول (همسر شوقی افندی) و طرفداران ریمی (رییس سابق هیئت بین المللی بهایی) از دیگران بیشتر بود. به گونه‌ای که ریمی بیت‌العدل را که روحیه ماکسول بنا نهاده بود، نامشروع خواند و بیت‌العدل نیز ریمی را طرد روحانی نمود.

۱۲۹۰- مؤید، خاطرات حبيب، ج ۱، ص ۳۸۵ (به نقل از عبدالبهاء).

۲- جنایات در عراق

عزیه خانم، خواهر بهاء‌الله، از اوضاع خشونت بار بهاء‌الله و پیروانش این چنین می‌نویسد:

«جمعی ارقلاش و اوباش‌های ولایت ایران و جسته گریخته‌های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده، جز آدم کشی، کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته، با آن ادعای حسینی کردن، اشراش شمر کردار را به دور خود جمع نمودند، از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی بر آمد قطع کردند و از هر سری که جز تولای ایشان صدایی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود شکافتند. اصحاب طبقه اول که اسامی‌شان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتبار شریفه به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند. سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند، سیداحمد را به پیشدو کارش را ساختند، میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کرده چنان که بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتماد گردید، به واسطه این افعال زشت و خلاف کاری‌ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشا نموده در محافل می‌خواندند و می‌خندیدند

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!

و می‌گفتند که ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم.»^{۱۲۹۱}

اما با وجود چنین پرونده‌ای از تاریخ بهائیت - که پر از ظلم، جنگ، قتل، جنایت، خونریزی و نزاع است - عبدالبهاء چنین نطق می‌کند:

«در زمانیکه در ایران حرب و جدال بود حرب بین ادیان بود حرب بین مذاهب بود ادیان دشمن یکدیگر بودند از یکدیگر احتراز میکردند و یکدیگر را نجس میدانستند حرب بین اقوام بود حرب بین دول بود حرب بین اقالیم بود در همچو وقتی و همچو ظلمتی حضرت بهاء الله ظهور کرد و آن ظلمات را زائل کرد.»^{۱۲۹۲}

و بی توجه به کُشت و کشتاری که بهاء الله به راه انداخت، در گوش مردم بی خبر اینطور خوانده می شود که:

«در قرآن و بیان حکم تعرض به سایر ادیان است ولی کتاب اقدس ناسخ این احکام، زیرا سیف به کلی نسخ شده و تعرض به کلی ممنوع گشته حتی مجادله با سایر ملل جائز نیست.»^{۱۲۹۳}

در قرآن و بیان (کتاب بابیان)، حکم تعرض به ادیان دیگر آمده ولی در کتاب اقدس (کتاب بهاییان) احکام تجاوز و تعرض نسخ شده؛ استفاده از شمشیر، منع شده؛ حتی مجادله با پیروان ادیان دیگر نیز جایز نیست.



خوب است بهاییان به این چند سوال نیز پاسخ دهند:

۱. تفاوت بهاییان با دیگران چیست وقتی عبدالبهاء، خود می‌گوید:

۱۲۹۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۷۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۲۹۳- اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۳۶، ص ۲۷۲.

«یک وقتی اقوام همجیه، وحشیه بر هیئت اجتماعیه هجوم نمایند تا جمیع را بقتل رسانند در چنین موردی دفاع لازم است»؟^{۱۲۹۴}

مگر زرتشت، مسیحیت و اسلام به مردم توصیه کرده‌اند جنگ راه بیاندازند؟ مگر نه اینکه همگان گفته‌اند جز در مواقع دفاعی با دیگران درگیر نشوید؟ آیا برای روشن شدن این مطلب که اگر گروهی وحشی برای کشتن ما به ما حمله کردند از خود دفاع کنیم، نیاز به ارشادات عبدالبهاء داریم؟! آیا این توصیه‌ی ایشان مصداق چشم بسته غیب گفتن نیست؟!

۲. چگونه آئینی که پیامبرش این چنین سخن می‌گوید با سرافرازی مدعی صلح عمومی است:

«بر دشمنانمان مانند شعله‌ی آتش باش و برای دوستانمان کوثر بقا».^{۱۲۹۵}

«ای احبای خدا، ابر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است».^{۱۲۹۶}

«خداوند او (یعنی بهاء‌الله) را نوری برای موحدین (بهاییان) و آتشی برای مشرکین (منکرین بهائیت) قرار داده است».^{۱۲۹۷}

«پس به زودی خداوند از آستین قدرت دست‌های قوت و غلبه را بیرون می‌آورد. پس غلام (یعنی بهاء‌الله) را یاری می‌کنند و زمین را از آلودگی هر مشرک مردود (منکرین بهائیت) پاک می‌کنند. و بر (این) امر بپا خواهند خواست و با نام مقتدر و ابدی من سرزمین‌ها را

۱۲۹۴- اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۱۹۳.

۱۲۹۵- «کن کشفه النار لاعدائی و کوثر البقاء لاحتیائی»: بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، لوح احمد.

۱۲۹۶- «انتم یا احباء الله کونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و کان من المشرکین»:

بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۶.

۱۲۹۷- «قد جعله الله نوراً للموحدین و ناراً للمشرکین»: بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی، ج ۲، لوح ۷۴، ص ۳۷۲.

فتح خواهند کرد و به سرزمین‌ها وارد خواهند شد و همه بندگان از آن‌ها وحشت خواهند کرد.»^{۱۲۹۸}

۳. کسی که تاب شنیدن نام دین خود را از زبان دیگران ندارد و به خاطر آن دعوا راه می‌اندازد، چگونه می‌خواهد در تمام عالم صلح ایجاد کند:

«وقتی جمال مبارک از سلیمانیه تشریف آوردند یک روز توی کوچه تشریف می‌بردند با مرحوم آقا میرزا محمدقلی، یک شخص کباب فروش آهسته گفت: باز بابی‌ها آفتابی شدند! جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند: بزنی توی دهنش! میرزا محمدقلی ریش او را گرفته توی سرش می‌زد.»^{۱۲۹۹}

۴. فردی مانند عبدالبهاء که در موارد متعدد^{۱۳۰۰} به دیگران سیلی می‌زده و رفتار خشن از خود نشان می‌داده چگونه داعی دار صلح و دوستی شده است؟

۱۲۹۸- «سوف یرج الله من اكمال القدرة ايدى القوة والغلبة و ينصرن الغلام و يطهرن الارض عن دنس كل مشرك مردود. و يقومن على الامر و يفتحن البلاد باسمى المقتدر القيوم و يدخلن خلال الديار و يأخذ رعبهم كل العباد»: بهاءالله، آثار قلم اعلى، ج ۲، لوح ۹۰، ص ۵۸۷.

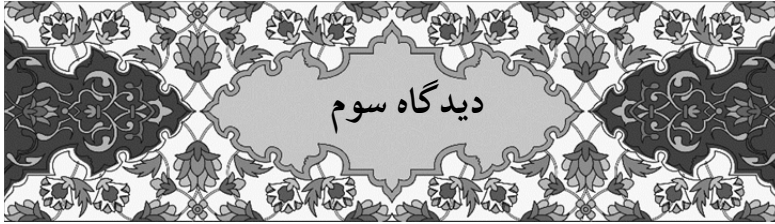
۱۲۹۹- مؤید، خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۲۶۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۳۰۰- «روزی (عبدالبهاء) در بیرونی بیت مبارک در حیفا فرمودند «دستمالم را فراموش کردم». یک نفر از احبا که معروف باستاد محمد علی بنا بود باین مضمون عرض کرد: «چگونه می‌شود مظهر حق چیزی فراموش کند؟ فوراً یک سیلی باو زدند و فرمودند: «مردک! به یک دستمال فراموش کردن صد نفر را امتحان می‌کند.» خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، ص ۱۹۳؛ «...آنگاه (عبدالبهاء) با کمال وقار و قدرت نزدیکش تشریف بردند و چند کشیدی و سیلیهای محکم باو زدند ...»: خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، صص ۲۲۴-۲۲۵؛ «...بلند شد تا کفشش را به پا کند. تا عقب کرد یک سیلی محکمی به او زد. خواستم یکی دیگر بزنی که فرار کرد...»: مؤید، خاطرات حبیب، ج ۱، صص ۴۱۶-۴۱۷ (به نقل از عبدالبهاء): «گفتم قم (باشو) و یک سیلی به گوشش زد و از بالای عمارت بلند کرده به پایین انداختم»: گفتار شفاهی مرکز میثاق در جمع حاضران و مجاورین در حیفا از خاطرات میرزا عیسی اصفهانی درآگاهی، ص ۲۰ (به نقل از عبدالبهاء): «حضرت عبدالبهاء او را احضار فرمودند ... آنگاه در تحت تهدید و توبیخ و چند کشیدی قرار گرفت. پس از آنکه خارج شد، مجدداً بلافاصله او را خواستند. پیش خود تصور کرده بود شاید ورق برگشته است ولی چنین نبود زیرا در حین ورود مره اخری (بار دیگر) اشد از ماقبل شروع فرمودند»: خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۵. چرا بهاییان پیش بینی عبدالبهاء مبنی بر وقوع صلح جهانی در سال ۱۹۵۷ را از کتبشان حذف کردند؟ ذیل تعلیم اول به این تحریف اشاره کرده بودیم:

«شاید مهم‌ترین تغییر در کتاب بهاء‌الله و عصر جدید در صفحه ۲۱۲ چاپ ۱۹۲۳ میلادی رخ داده است. از این بخش به عنوان پیشگویی بهائیت درباره‌ی فرا رسیدن سلطنت الهی ذکر شده است. در این قسمت اسلمنت تفسیر عبدالبهاء از دو آیه آخر کتاب دانیال در انجیل را نقل می‌کند. عبدالبهاء ادعا می‌کند که منظور از ۱۳۳۵ روزی که دانیال ذکر کرده، ۱۳۳۵ سال خورشیدی از زمان هجرت محمد به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی است که برابر با ۱۹۵۷ میلادی می‌شود. وقتی از او پرسیده می‌شود که «ما در پایان این ۱۳۳۵ روز باید منتظر چه امری باشیم؟» او پاسخ می‌دهد: «صلح جهانی کاملاً برقرار می‌شود، زبانی بین المللی توسعه داده خواهد شد. سوء تفاهم‌ها از میان خواهند رفت، امر بهایی در همه جا منتشر خواهد شد و وحدت عالم انسانی برقرار شده و [دوره‌ای] بسیار با شکوه خواهد بود!» در چاپ‌هایی که بعد از مرگ اسلمنت منتشر شدند، سخنان او بدین گونه تحریف شدند که او گفته عبدالبهاء «زمان تحقق این نبوت دانیال را از ابتدای سنه هجری اسلامی حساب فرمودند» و سپس یکی از الواح عبدالبهاء ذکر می‌شود که او گفته: «لأنّ بذلك التاريخ ینقضی قرن من طلوع شمس الحقیقه (یعنی: زیرا بر اساس آن تاریخ یک قرن از طلوع خورشید حقیقت خواهد گذشت)» ... اسلمنت این چنین نوشته که عبدالبهاء واضحا گفته این پیشگویی باید از ابتدای هجرت یا همان سال ۶۲۲ میلادی محاسبه شود و شرایط خاصی در سال ۱۹۵۷ که این امر محقق می‌شود وجود خواهند داشت. وقتی مشخص شد که این پیشگویی بهایی محقق نمی‌شود، این عبارات با عباراتی مبهم جایگزین شدند که تا به امروز در این کتاب موجود هستند.»^{۱۳۰۱}

1301- "Perhaps the most important change in *Baha'u'llah and the New Era* was made on page 212 of the 1923 edition. Recorded as a Baha'i prophecy concerning the "Coming of the Kingdom of God," Esslemont cited Abdu'l-Baha's interpretation of the last two verses of the Book of Daniel from the Bible. He stated that the 1335 days spoken of by Daniel represented 1335 solar years from Muhammad's flight to Medina in 622 A.D., which would equal 1957 A.D.. When asked "What shall we see at the end of the 1335 days?," Abdu'l-Baha's reply was: "Universal Peace



آیا از نظر عقلی تحت هر شرایطی می‌توان صلح کرد و یا جنگ نکرد؟

اگر در دنیا ظالمی نباشد و ظلمی روی ندهد، صلح و تحریم جنگ، خوب و عقلانی است. اما اگر متجاوزی قصد اموال، ناموس و یا جان ما و هم وطنان ما را کرد، آیا باید گفت چون جنگ توسط بهاء‌الله تحریم شده، متجاوزان آزادند به کار خود ادامه دهند؟

اگر گروهی به قصد غارت و ظلم به خانواده‌ی ما هجوم آورند، آیا باید بگوییم چون برداشتن اسلحه و جنگ حرام است،^{۱۳۰۲} آزادند هر کار می‌خواهند انجام دهند و خیالشان هم راحت

will be firmly established, a Universal language promoted. Misunderstandings will pass away. The Baha'i Cause will be promulgated in all parts and the oneness of mankind established. It will be most glorious!" In editions published after his death, Esslemont's words have been changed to say that Abdu'l-Baha "reckoned the fulfillment of Daniel's prophecy from the date of the beginning of the Muhammadan era" and one of Abdu'l-Baha's Tablets is quoted on the same subject in which he writes, "For according to this calculation a century will have elapsed from the dawn of the Sun of Truth . . . Esslemont recorded Abdu'l-Baha as declaring explicitly that the prophecy was to be computed from the Hijra or 622 A.D. and that specific conditions would exist in the world upon its fulfillment in 1957. When it became apparent that this Baha'i prophecy would not be fulfilled, it was replaced with the ambiguous material which has remained in the text to the present." http://bahai-library.com/salisbury_critical_examination_literature

۱۳۰۲- «سیف به کلی نسخ شده و تعرض به کلی ممنوع گشته حتی مجادله با سایر ملل جائز نیست»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۳۶، ص ۲۷۲. (به نقل از بهاء‌الله)؛ و «بهائیان بعنوان یک جامعه دینی بامر مؤکد حضرت بهاء‌الله توسل به اسلحه را بخاطر حفظ منافع خویش حتی به صرف دفاع از خود متروک داشته‌اند. در ایران هزاران هزار بایی و بهائی بجهت آئین خویش بوضعی در اوایل امر بایبان در بعضی مواقع با اسلحه و شمشیر با کمال شجاعت و شهامت بدفاع از جان خود و خانواده‌شان پرداختند و لکن حضرت بهاء‌الله این عمل را منع فرمودند»: اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، صص ۱۹۰-۱۹۱.

باشد که هیچ کس در صدد قصاص و مقابله بر نخواهد آمد؟ آیا چون بهاء الله امر فرموده، بهتر است خود و خانواده‌مان کشته شویم تا کسی را بکشیم:

«وقتی که بهاء الله ظاهر شدند ... فرمودند *إِنْ تَقْتُلُوا خَيْرَ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا*»^{۱۳۰۳}

عبدالبهاء می گوید:

«هیأت اجتماعیه باید محافظه حقوق بشریه نماید . مثلاً اگر کسی بر نفس من تعدی کند و ظلم و جفا روا دارد و زخم بر جگرگاه زند ابداً تعرض ننمایم بلکه عفو نمایم ولی اگر کسی بخواهد باین سید منشادی تعدی کند البتّه ردع و منع نمایم هر چند در حقّ ظالم عدم تعرض بظاهر رحمت است لکن در حقّ جناب منشادی ظلم است.»^{۱۳۰۴}

این چه دین و منطقی است که به شخص اجازه دفاع از خودش را نمی‌دهد اما به دیگری که کنار او است این اجازه را داده؟ کدام عقل این گفته‌ی عبدالبهاء را تأیید می‌کند که اگر کسی بخواهد یک بهایی را بکشد (زخم بر جگرگاه بزند)، شخص بهایی نباید مانع کشته شدن خود شود (ابداً تعرض نکند) و ضمناً پس از مردن هم قاتل خود را ببخشد (عفو نماید)؟ یا اینکه اگر مثلاً به یک زن بهایی تجاوز شود، او حق دفاع از خود نداشته باشد و ضمناً متجاوز را هم عفو نماید؟

همان طور که در بالا اشاره شد، از نظر عبدالبهاء، تنها اجتماع حق مقابله با ظالم را دارد. او می‌گوید اگر مظلوم شخصاً اقدام به مقابله به مثل کند مرتکب انتقام شده و این امر مذموم است! کدام عقلی تأیید کننده‌ی این فرمایش عبدالبهاء است:

۱۳۰۳- یعنی اگر کشته شوید خیرش بیشتر از این است که بکشید! اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۹۱.

۱۳۰۴- عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۸۹.

«اگر نفسی به نفسی ظلمی کند ستمی کند، تعدی کند، و آن شخص مقابله بالمثل نماید این انتقام است و مذموم است زیرا زید اگر پسر عمرو را بکشد عمرو حق ندارد که پسر زید را بکشد، اگر بکشد انتقام است این بسیار مذموم است بلکه باید بالعکس مقابله کند، عفو کند بلکه اگر ممکن شود اعانتی به متعدی نماید. این نوع سزاوار انسان است.»^{۱۳۰۵}

البته ایشان در فرمایش فوق مرتکب اشتباه منطقی نیز شده و مقابله به مثل و انتقام را یکی گرفته است. در حالی که مقابله به مثل یعنی کاری را که کسی در حق شخصی انجام می دهد عین آن را در حق خودش انجام دهند. مثلاً اگر کسی را کشته، خودش را بکشند. اما انتقام می تواند به جهتی ناعادلانه سوق پیدا کند. مثلاً اگر کسی فرزند کسی را بکشد، در مقابل برای آنکه از او انتقام گرفته باشند، فرزندش را بکشند! این دو روش نه نامشان و نه مقبولیتشان یکسان نیست. اولی مقابله به مثل است و دومی، انتقام کور. اولی در بسیاری موارد حق است و دومی ظلم.

دوری از جنگ، برای آن زمان است که متجاوز و ظالمی نباشد. اسلام نیز مسلمانان را از آغاز به جنگ باز می دارد و تاکید می کند هرگاه گروهی از کفار واقعاً بی طرفی برگزیده و در پی مسالمت باشند، مسلمانان حق جنگیدن با آنها را ندارند:

«پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما پیکار نکردند، بلکه پیشنهاد صلح دادند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید.»^{۱۳۰۶}

رسول خاتم (ص) و جانشین برحقشان علی بن ابیطالب (ع) در دوران حکومت خود، هیچ گاه آغازگر جنگ نبوده اند. بلکه همه ی جنگ های پیامبر، دفاعی و در پاسخ به تجاوزات و پیمان شکنی دشمنان دین بوده است. اما آن زمان که دشمنان، جنگ به راه می اندازند و تعدی روا

۱۳۰۵- عبدالبهاء، *مقائض*، صص ۱۸۶-۱۸۷.

۱۳۰۶- «فَإِنْ أَعْتَرَوْكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْفَوْا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا»: قرآن کریم، سوره ی نساء، آیه ی ۹۱.

می‌دارند، باید مقابل تجاوز و تعدی‌شان ایستاد و با تمام قوا از حق خود دفاع کرد. قرآن دفاع در برابر متجاوز را توصیه کرده است:

«به کسانی که در معرض ستم و هجوم واقع شوند اجازه داده شده که از خود دفاع کنند، و خداوند قادر است آنها را پیروزی دهد، آنها که از وطن‌شان بدون حق بیرون رانده شده‌اند، و تنها گناه آنها این بود که می‌گفتند پروردگار ما خداست و اگر خداوند جمعی از مردم [متجاوز] را به وسیله مردم [صالح] دفع نکند، دیرها [ی‌راهبان] و کلیساها [ی‌ترسایان] و کنشتها [ی‌جهودان] و مسجدها [ی‌مسلمانان] که نام خدا در آن برده می‌شود [به وسیله عناصر متجاوز] ویران خواهد شد.»^{۱۳۰۷}

جالب اینجاست که بهایان از این تعلیم، فقط در تبلیغات‌شان و تحریک اذهان عمومی بهره می‌برند. صلح و تحریم جنگ همیشه آرزوی همه‌ی مردم بوده است. لذا خصوصاً آنهایی که مورد ظلم و جنگ واقع شده‌اند و خسارت دیده‌اند، با شنیدن این تعلیم به یاد آرزوی دیرینه‌شان می‌افتند، نسبت به بهاییت حسّ خوبی پیدا می‌کنند.

طبیعی است آنانی که به دلیل جنگ، داغ دار شده‌اند و عزیز از دست داده‌اند، به این جملات عبدالبهاء، سر تایید تکان می‌دهند:

«واضح است که انسان چند روزی روی زمین زندگی میکند و بعد از آن الی الابد زیر آن می‌رود قبر ابدی او است. آیا سزاوار است که بجهت این گورستان ابدی انسان جنگ کند؟»^{۱۳۰۸}

۱۳۰۷- «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدَمَتِ صَوَامِعُ بَيْعٍ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: قرآن کریم، سوره‌ی حج، آیات ۴۰-۳۹.

۱۳۰۸- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۱۰۴-۱۰۵ (به نقل از عبدالبهاء).

اما باید گفت که بهاء الله و عبدالبهاء هم مانند دیگر جنگ طلبان، جنگ، کشتار و حتی کشورگشایی را در مواقعی واجب و مقدم بر صلح می دانند. عبدالبهاء می گوید:

«جهانگشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است ...
فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است.»^{۱۳۰۹}

جهانگشایی و کشورستانی به معنی حمله به کشورهای دیگر و تصرف آنان است. مسلکی که به پیروانش دستور می دهد از خود دفاع نکنند، چگونه تصرف دیگر ممالک را ممدوح می شمارد؟!

جالب اینجاست که بهاییان، غرب را به خاطر این طرز فکر سرزنش می کنند. ایشان می گویند بر خلاف بهائیت که خواهان صلح، به معنی کامل کلمه است، غربیان حتی صلح را هم می خواهند با جنگ به دست آورند:

«در غرب عبارت « اگر خواهان صلح هستی خود را برای جنگ مهیاساز» نه تنها در سیاست بلکه در علم و فلسفه نیز قدمتی تاریخی دارد.»^{۱۳۱۰}

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!



۱۳۰۹- اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۹۴.

۱۳۱۰- دوستدار، پیام صلح، ص ۷.



بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۱۳۱۱}

۱. آیا وعده به صلح عمومی تعلیم جدید است؟

عبدالبهاء: تعلیم صلح عمومی از آموزه‌های اختصاصی بهاء‌الله است و در هیچ جای دیگری بدان اشاره نشده است.^{۱۳۱۲} فقط در تعالیم بهاء‌الله به صلح عمومی بین بشر وعده داده شده است.^{۱۳۱۳}

کتاب صلح پایدار کانت، احکام صلح در اوستا^{۱۳۱۴} و آموزه‌های اسلامی^{۱۳۱۵} مبنی بر دوری از جنگ، به وضوح روشن می‌سازد که این تعلیم، اختراع نوینی نیست. ضمن اینکه تمام ادیان الهی وعده داده اند که صلح بین بشر برقرار خواهد شد.

۱۳۱۲- «جمیع میگفتند تعالیم حضرت بهاء‌الله فی الحقیقه مثل ندارد ... میگفتیم از جمله این تعالیم ... صلح عمومی است، این در کدام کتاب است.»: عبدالبهاء، خطایات، ج ۳، ص ۷۸.

1313- “Universal peace is assured by Baha’u’llah as a fundamental accomplishment of the religion of God—that peace shall prevail among nations, governments and peoples, among religions, races and all conditions of mankind. This is one of the special characteristics of the Word of God revealed in this Manifestation.” Abdu’l-Baha, *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. (US Baha’i Publishing Trust, 1982), pp. 455.

یعنی: «بهاء‌الله تضمین کرده که صلح جهانی یک دستاورد بنیادی دین خداست و صلح میان تمام ملت‌ها، دولت‌ها، مردم، ادیان، نژادها، و تمام نوع بشریت برقرار خواهد شد. این امر یکی از ویژگی‌های مخصوص این ظهور است که در کلام خدا نازل شده.»

۱۳۱۴- «من می‌ستایم آیین مزدیسنا را که دور افکننده‌ی جنگ افزار و ضدجنگ و خون ریزی است.»: اوستا. دفتر دوم، یسنا ۱۲، بند ۹: «ما صلح و سلامتی را می‌ستاییم که جنگ و ستیز را در هم شکند.»: اوستا. دفتر سوم، سروش یشت هادخت، بند ۱۵: «بشود که ما با همه راستان که در سراسر هفت کشور زمین هستند همکار و انباز باشیم. بشود که آن‌ها با ما و ما با آن‌ها یکی باشیم. بشود که همه با یکدیگر محبت و معاونت کنیم و سراسر کردار نیکی که از این رو برآورده شود در گنجینه اهورا مزدا پذیرفته و جوادان خواهد ماند.»: فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۱۹. پاورقی (آخرین گهناور ۱ و ۲ را از کتاب مقدس زرتشتیان در این‌جا آورده است).

۱۳۱۵- به عنوان نمونه بنگرید به: «بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» یعنی: ای ایمان آورندگان! همگی در صلح و اشتی درآیید؛ و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۸: «وَلَا تَتَّبِعُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَّبِعِينَ» یعنی: «از حد نگذرید (تجاوز نکنید)، زیرا خداوند از حد گذرندگان (تجاوزگران) را دوست ندارد: قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۰؛ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۷.

۲. تعرض و جنایت ممنوع است یا خیر؟

بهاء الله: بهاییت هرگونه تعرض و مجادله را ممنوع اعلام کرده است.^{۱۳۱۶}

خواهر بهاء الله: بهاء الله به قدری ظلم و جنایت نمود که مردم در کوچه و بازار می گفتند: اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید^{۱۳۱۷}

۳. صلح عمومی یا «شعله‌ی آتش بودن برای دشمنان بهاء الله»؟

عبدالبهاء: آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی است.^{۱۳۱۸}

بهاء الله: «بر دشمنانمان مانند شعله‌ی آتش باش و برای دوستانم کوثر بقا.»^{۱۳۱۹} «ای احبای خدا، ایر فضل باشید برای آن که به خدا و آیاتش ایمان آورده، و عذاب حتمی باشید برای کسی که به خدا کافر شده و از مشرکان است.»^{۱۳۲۰} «خداوند او (یعنی بهاء الله) را نوری برای موحدین (بهاییان) و آتشی برای مشرکین (منکرین بهاییت) قرار داده است.»^{۱۳۲۱}

۱۳۱۶- «(در کتاب اقدس) سیف به کلی نسخ شده و تعرض به کلی ممنوع گشته حتی مجادله با سایر ملل جائز نیست»: اشراق

خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۳۶، ص ۲۷۲.

۱۳۱۷- عزّیه خانم، تنبیه النائمین، صص ۱۱-۱۲.

۱۳۱۸- «آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۵۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۳۱۹- «کن كشعله النار لاعدائى و كوثر البقاء لاحتیائى»: بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب، لوح احمد.

۱۳۲۰- «اتم یا احباء الله كونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و كان من المشركين»:

بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۶.

۱۳۲۱- «قد جعله الله نوراً للموحدین و ناراً للمشركين»: بهاء الله، آثار قلم اعلى، ج ۲، لوح ۷۴، ص ۳۷۲.

۴. اگر کسی تعدی کرد، دفاع کنیم یا نکنیم؟

عبدالبهاء: اگر کسی تعدی یا قتل کرد، مقابله به مثل ننمایید. بلکه اگر ممکن است اعانتی نیز به متعدی بکنید.^{۱۳۲۲}

عبدالبهاء: اگر گروهی به قصد کشتن مردم حمله کردند باید دفاع کرد.^{۱۳۲۳}

۵. اسلحه و جدال ممنوع است یا برای رسیدن به صلح باید جنگید؟

عبدالبهاء: برخلاف اسلام در بهاییت کلا داشتن اسلحه و هرگونه جدالی ممنوع است.^{۱۳۲۴}

عبدالبهاء: گاهی برای رسیدن به صلح باید جنگید.^{۱۳۲۵}

۱۳۲۲- «اگر نفسی به نفسی ظلمی کند ستمی کند، تعدی کند، و آن شخص مقابله بالمثل نماید این انتقام است و مذموم است زیرا زید اگر پسر عمرو را بکشد عمرو حق ندارد که پسر زید را بکشد، اگر بکشد انتقام است این بسیار مذموم است بلکه باید بالعکس مقابله کند، عفو کند بلکه اگر ممکن شود اعانتی به متعدی نماید. این نوع سزاوار انسان است»: عبدالبهاء، *مفاوضات*، صص ۱۸۶-۱۸۷.

۱۳۲۳- «یک وقتی اقوام همجیه و وحشیه بر هیئت اجتماعیه هجوم نمایند تا جمیع را بقتل رسانند در چنین موردی دفاع لازم است»: اسلمنت، *بهاءالله و عصر جدید*، ص ۱۹۳.

۱۳۲۴- «در قرآن و بیان حکم تعرض به سایر ادیان است! ولی کتاب اقدس ناسخ این احکام، زیرا سیف به کلی نسخ شده و تعرض به کلی ممنوع گشته حتی مجادله با سایر ملل جائز نیست»: اشراق خاوری، *گنجینه حدود و احکام*، باب ۳۶، ص ۲۷۲.

۱۳۲۵- «جهانگشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است ... فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است»: اسلمنت، *بهاءالله و عصر جدید*، ص ۱۹۴.

۶. تعرض ممنوع است یا می‌توان مردم را کُتک زد؟

عبدالبهاء: هر گونه جدال و تعرضی ممنوع است.^{۱۳۲۶}

عبدالبهاء: بهاء الله دستور داد یک کبابی را به جرم اعلام حضور بهاء الله کتک زنند.^{۱۳۲۷}

۷. جدال ممنوع است یا آزاد؟

عبدالبهاء: وقتی در ایران همه به جان هم افتاده بودند، بهاء الله ظهور کرد و بساط هر گونه جدال و جنگ بین ادیان، اقوام، دولت‌ها، و کشورها را از بین برد.^{۱۳۲۸}

تاریخ نشان دهنده‌ی خلاف این ادعاست.

۸. جهان گشایی مذموم است یا ممدوح؟

عبدالبهاء: این زمین که گورستان ابدی ماست، چه ارزشی دارد که به خاطرش بجنگیم؟^{۱۳۲۹}

عبدالبهاء: جهان گشایی و کشورستانی ممدوح است.^{۱۳۳۰}

۱۳۲۶- بنگرید به تناقض قبلی.

۱۳۲۷- «وقتی جمال مبارک از سلیمانیه تشریف آوردند یک روز توی کوچه تشریف می‌بردند با مرحوم آقا میرزا محمدقلی، یک شخص کباب فروش آهسته گفت: باز بایی‌ها آفتابی شدند! جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند: بزن توی دهنش! میرزا محمدقلی ریش او را گرفته توی سرش می‌زد»: مؤید، حبیب، ج ۱، ص ۲۶۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۳۲۸- «در زمانیکه در ایران حرب و جدال بود حرب بین ادیان بود حرب بین مذاهب بود ادیان دشمن یکدیگر بودند از یکدیگر احتراز میکردند و یکدیگر را نجس میدانستند حرب بین اقوام بود حرب بین دول بود حرب بین اقالیم بود در همچو وقتی و همچو ظلمتی حضرت بهاء الله ظهور کرد و آن ظلمات را زائلکرد»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۷۲ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۳۲۹- «واضح است که انسان چند روزی روی زمین زندگی میکند و بعد از آن الی الابد زیر آن می‌رود قبر ابدی او است. آیا سزاوار است که به جهت این گورستان ابدی انسان جنگ کند؟»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۱۰۴-۱۰۵ (به نقل از عبدالبهاء).

۹. کلام قصار:

عبدالبهاء: به زودی الفتی بین ایران و انگلیس ایجاد می‌شود که ایرانیان جان خود را برای انگلیس و انگلیسی‌ها جان خود را برای ایران فدا می‌کنند.^{۱۳۳۱}

عبدالبهاء: به جز آمریکا هیچ کشور دیگری نمی‌تواند صلح عمومی ایجاد کند.^{۱۳۳۲}

عبدالبهاء: مسلم است که آمریکا به هیچ عنوان به سایر کشورها حمله نخواهد کرد.^{۱۳۳۳}

بهاء الله: اگر کشته شوید، بهتر از این است که بکشید.^{۱۳۳۴}

عبدالبهاء: اگر کسی بخواهد یک بهایی را بکشد، شخص بهایی نباید مانع کشته شدن خود شود.^{۱۳۳۵}

۱۳۳۰- «جهانگشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است ... فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است»: اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۹۴.

۱۳۳۱- «هالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آمدم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل میشود (بین دو کشور) به درجه‌ای می‌رسد که به زودی از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا مینماید»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۲۳.

۱۳۳۲- «امریکا ملت نجیبی است و علمدار صلح در عالم. بجمیع آفاق نور افشان است. هیچ ملتی در آزادگی و فرزاندگی و حسن نیت مثل امریکا نیست. سایر ملل تأسیس صلح عمومی نتوانند ولی امریکا الحمدلله با همه عالم در صلح و آشتی است و سزاوار است علم اخوت و صلح بین المللی را برافرازد»: اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۲۷۱.

۱۳۳۳- «اما دولت و ملت امریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی دارند نه در فکر توسیع دائره مملکت هستند و نه در صدد حمله بسائر ملل و ممالک»: عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۶۹.

۱۳۳۴- «وقتی که بهاء الله ظاهر شدند ... فرمودند این تَقْتُلُوا خیر لکم من أن تَقْتُلُوا» یعنی: «اگر کشته شوید خیرش بیشتر از این است که بکشید»: اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۹۱.

۱۳۳۵- «اگر کسی بر نفس من تعدی کند و ظلم و جفا روا دارد و زخم بر جگرگاه زند ابدأ تعرض ننمایم بلکه عفو نمایم»: عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۸۹.

۱۰. صلح جهانی در چه زمانی به وقوع می پیوندد

عبدالبهاء: در سال ۱۹۵۷ صلح جهانی به وقوع خواهد پیوست.

از آنجا که پیش گویی عبدالبهاء اشتباه از آب در آمد، از کتب بهایی حذف شد.^{۱۳۳۶}

1336- "Perhaps the most important change in *Baha'u'llah and the New Era* was made on page 212 of the 1923 edition. Recorded as a Baha'i prophecy concerning the "Coming of the Kingdom of God," Esslemont cited Abdu'l-Baha's interpretation of the last two verses of the Book of Daniel from the Bible. He stated that the 1335 days spoken of by Daniel represented 1335 solar years from Muhammad's flight to Medina in 622 A.D., which would equal 1957 A.D.. When asked "What shall we see at the end of the 1335 days?," Abdu'l-Baha's reply was: "Universal Peace will be firmly established, a Universal language promoted. Misunderstandings will pass away. The Baha'i Cause will be promulgated in all parts and the oneness of mankind established. It will be most glorious!" In editions published after his death, Esslemont's words have been changed to say that Abdu'l-Baha "reckoned the fulfillment of Daniel's prophecy from the date of the beginning of the Muhammadan era" and one of Abdu'l-Baha's Tablets is quoted on the same subject in which he writes, "For according to this calculation a century will have elapsed from the dawn of the Sun of Truth . . . Esslemont recorded Abdu'l-Baha as declaring explicitly that the prophecy was to be computed from the Hijra or 622 A.D. and that specific conditions would exist in the world upon it's fulfillment in 1957. When it became apparent that this Baha'i prophecy would not be fulfilled, it was replaced with the ambiguous material which has remained in the text to the present." http://bahai-library.com/salisbury_critical_examination_literature

یعنی: «شاید مهمترین تغییر در کتاب بهاء/الله و عصر جدید در صفحه ۲۱۲ چاپ ۱۹۲۳ میلادی رخ داده است. از این بخش به عنوان پیشگویی بهائیت درباره ی فرا رسیدن سلطنت الهی ذکر شده است. در این قسمت اسلمنت تفسیر عبدالبهاء از دو آیه آخر کتاب دانیال در انجیل را نقل می کند. عبدالبهاء ادعا می کند که منظور از ۱۳۳۵ روزی که دانیال ذکر کرده، ۱۳۳۵ سال خورشیدی از زمان هجرت محمد به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی است که برابر با ۱۹۵۷ میلادی می شود. وقتی از او پرسیده می شود که «ما در پایان این ۱۳۳۵ روز باید منتظر چه امری باشیم؟» او پاسخ می دهد: «صلح جهانی کاملاً برقرار می شود، زبانی بین المللی توسعه داده خواهد شد. سوء تفاهم ها از میان خواهند رفت، امر بهایی در همه جا منتشر خواهد شد و وحدت عالم انسانی برقرار شده و (دوره ای) بسیار با شکوه خواهد بود!» در چاپ هایی که بعد از مرگ اسلمنت منتشر شدند، سخنان او بدین گونه تحریف شدند که او گفته عبدالبهاء «زمان تحقق این نبوت دانیال را از ابتدای سنه هجری اسلامی حساب فرمودند» و سپس یکی از الواح عبدالبهاء ذکر می شود که او گفته: «لأن بذلك التاريخ ينقضى قرن من طلوع شمس الحقیقه (یعنی: زیرا بر اساس آن تاریخ یک قرن از طلوع خورشید حقیقت خواهد گذشت)». . . اسلمنت این چنین نوشته است که عبدالبهاء واضحاً گفته که این پیشگویی باید از ابتدای هجرت یا همان سال ۶۲۲ میلادی محاسبه شود و شرایط خاصی در سال ۱۹۵۷ که این امر محقق می شود وجود خواهند داشت. وقتی مشخص شد که این پیشگویی بهایی محقق نمی شود، این عبارات با عباراتی مبهم جایگزین شدند که تا به امروز در این کتاب موجود هستند.»



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه

۱- آیا «صلح عمومی و تحریم جنگ»، تعلیم جدیدی است؟

کتاب صلح پایدار کانت، احکام صلح در اوستا، آیات و روایات اسلامی مبنی بر دوری از جنگ، به وضوح روشن می‌سازد که این تعلیم، اختراع نوینی نیست.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

جنگ‌ها، کشت و کشتارها و ظلم‌هایی که تحت مجوز بزرگان بهایی به مردم روا می‌شد، نشان از عدم پابندی سران بهائیت به این تعلیم است. دستور بهاء الله به اینکه بهایان برای دشمنانش، شعله‌ی آتش باشند، مجوزی رسمی برای تجاوز به مخالفان بهائیت است.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

اگر ظلمی در جهان رخ دهد و یا گروهی به قصد غارت و انتفاع شخصی جنگ راه اندازند، حکم عقل قطعاً مقابله و دفاع خواهد بود و دیگر تحریم جنگ منطقی نیست.



تعلیم دوازدهم:

جهان بشری محتاج نفثات^{۱۳۳۷} روح القدس است

« تعلیم دوازدهم حضرت بهاءالله آنکه عالم انسانی به قوای عقلیه و قوای مادّیه ترقّی نکند؛ بلکه بجهت ترقّی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی نفثات روح القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقّیات فوق العاده نموده بدرجه‌ی کمال برسد. زیرا جسم انسان محتاج به قوای مادّیه است ولی روح انسان محتاج به نفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش می‌شد و نفوس انسانی مرده بود ... و این معلوم است که روحی که نصیبی از نفثات روح القدس ندارد آن میت است. لهذا واضح شد که روح انسان محتاج به تأییدات روح القدس است و الاّ به قوای مادّیه تنها انسان ترقّیات تامّه ننماید بل ناقص می‌ماند.»^{۱۳۳۸}



۱۳۳۷- نفثات به معنی الهام است و مراد از نفثات روح القدس، دین است. گاهی به جای نفثات، از عبارت نفخات به معنی دمیدن استفاده می‌گردد که باز هم منظور از نفخات روح القدس، دین است.
 ۱۳۳۸- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، صص ۱۵۰-۱۵۱.



مقصود از محتاج بودن جهان بشری به نفثات روح القدس، نیاز
جامعه‌ی بشری به دین و الهامات الهی است.



عبدالبهاء می‌گوید:

«عالم انسانی به قوای عقلیه و قوای مادیه ترقی نکند، بلکه به جهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی، نفثات روح القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تاکید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیات فوق العاده نموده، به درجه کمال برسد. زیرا جسم انسان محتاج به قوای مادیه است ولی روح انسان محتاج به نفثات روح القدس است و اگر تائیدات روح القدس نبود، عالم انسانی خاموش می‌شد و نفوس انسانی مرده بود.»^{۱۳۳۹}

عالم انسانی با نیروی ماده و عقل، پیشرفت نمی‌کند، بلکه برای پیشرفت و سعادت واقعی نیازمند الهامات الهی (نقثات روح القدس) است ... جسم انسان محتاج نیروی مادی و روح انسان محتاج معنویات و الهامات الهی است. اگر فیض الهی نبود، انسان‌ها مانند مردگان می‌شدند.



همچنین می‌گوید:

«ملاحظه کنید که این سفائن مدرّعه (کشتی‌های آهنین) که شهری را در یکساعت ویران می‌نمایند از نتایج مدنیت مادی است ... اگر مدنیت مادیّه منضّم بمدنیت الهیه بود، هیچ این آلات ناریه ایجاد نمی‌گشت بلکه قوای بشریه جمیع محوّل به اختراعات نافعه می‌شد ... مدنیت مادیّه مانند جسم است ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است. مدنیت الهیه مانند روح است. این جسم به این روح زنده است و الاّ جیفه گردد. پس معلوم شد عالم انسانی محتاج به نقثات روح القدس است. بدون این روح، عالم انسانی مرده است و بدون این نور، عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است. زیرا عالم طبیعت عالم حیوانی است تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است. تعالیم الهی این حیوان را انسان می‌نماید.»^{۱۳۴۰}

این کشتی‌های جنگی که شهری را در یک ساعت ویران می‌کنند، نتیجه‌ی تمدن مادی است ... اگر تمدن مادی در کنار تمدن الهی قرار می‌گرفت، هیچ کدام از این وسایل جنگی اختراع نمی‌شد و در عوض، انسان‌ها اختراعات سودمند می‌کردند ... تمدن مادی مانند جسم است و تمدن الهی مانند روح. پس عالم انسانی محتاج الهامات الهی (نقثات روح القدس) است و بدون این روح، مرده محسوب می‌شود ... انسان بدون تعالیم الهی حیوان است.



بیت‌العدل نیز اینچنین ماجرا را تعریف می‌کند:

«علوم و فنون عصریه که خود از تصرفات آفاقیه این امر اعظم است، چون از روح الهی محروم مانده، جسمی بی جان گشته و رو به تجزیه و متلاشی نهاده. رسوم موهن و عقاید بالیه مستولیه ادیان عتیقه که به افکار دینیه بشریه و امیال اهل هوس ممزوج و ملوث گردیده، جهانیان را به کلی از مبادی معنویه روحانیه دور ساخته و مغرور و مرعوب و محکوم تمدنی نموده که اساسش صرفاً بر موازین مادی استوار است، از تایید نفثات روح القدس محروم و بر کنار»^{۱۳۴۱}

پیشرفت علوم که حاصل ظهور بهاءالله و آیین اوست، چون از روح الهی خالی و به خرافات ادیان گذشته و هوای نفسانی مخلوط شده، مردمان را از معنویت و روحانیت دور کرده، محکوم مادیات نموده است. پس مردم به این دلایل از نفثات روح القدس بر کنار مانده‌اند.



حال ببینیم مقصود بهاییان از روح القدس چیست؟ در تعریف روح القدس، عبدالبهاء چنین گفته است:

«مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعه ساطعه از مظهر ظهور»^{۱۳۴۲}

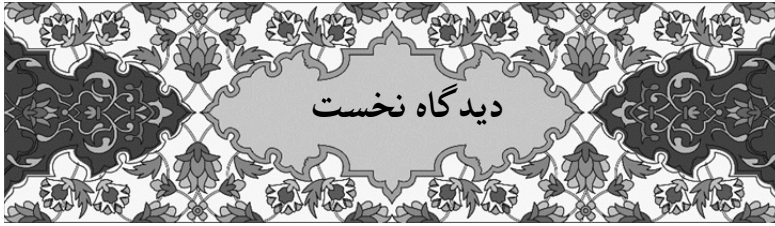
عبدالبهاء می‌گوید روح القدس واسطه‌ای است بین خدا و بندگان:

«روح القدس واسطه بین حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب. چگونه آئینه اقتباس انوار از آفتاب کند و بدیگران فیض رساند بهمچنین روح القدس واسطه، انوار تقدیس است که از شمس حقیقت بحقایق مقدسه رساند و او متّصف بجمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد و دوره، جدید تأسیس شود و هیکل عالم انسانی را خلعت

۱۳۴۱- پیام بیت‌العدل بهاییان، مورخ اسفند ماه ۱۳۴۴.

۱۳۴۲- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۸۳ (به نقل از مفاوضات عبدالبهاء).

جدید پوشاند. مثلش مثل بهار است هر وقت بیاید عالم را از حالی بحالی دیگر نقل کند ...
همچنین ظهور جمال مبارک (حضرت بهاء الله) مانند فصل ربیع بود و موسم جدید که با
نفحات قدس و جنود حیات ابدیه و قوهء ملکوتیه ظهور و سریر سلطنت الهیه را در قطب
عالم نهاد و بروج القدس نفوسی را زنده فرمود.»^{۱۳۴۳}



آیا اعلام نیاز بشر به نفثات روح القدس، تعلیمی جدید است و پیش از اعلان بهاییان، در جهان شنیده نشده بود؟

اینکه جهان بشری نیازمند فردی الهی و هدایت شده از جانب خداست که مردمان را متذکر به مبدأ و معاد خویش سازد و گم گشتگان را به سرچشمه‌ی هدایت رهنمون شود، امری است فطری که هر انسان آزاده‌ای آن را می‌پذیرد.

دلیل عقلی این امر چنین بیان شده که در قیامت مردم مدعی عدم حضور حجت و راهنما از سوی خدا نشوند و گمراهی خویش را به گردن خدا نیندازند. با مراجعه به قرآن کریم، شاهد این گفتار خداوند حکیم به خاتم پیامبران هستیم که می‌فرماید:

«به تحقیق که تو هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت گری قرار دادیم.»^{۱۳۴۴}

مخاطب و مبین حقیقی قرآن، رسول گرامی اسلام، تفسیر این آیه را چنین بیان داشته‌اند که خداوند مرا انذار دهنده و علی بن ابیطالب و یازده فرزند من از صلب او را تا قیام قیامت، و تا روزی که بندگان برای حسابرسی اعمال از قبرها خارج شوند، هدایتگران بشر قرار داده است.^{۱۳۴۵}

۱۳۴۴- «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»: قرآن کریم، سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۷.

۱۳۴۵- «أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُنذِرُ وَ عَلَى الْهَادِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ قُلْتُ بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ فَقَالَ رَجَمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ

قرآن کریم، دین را از فطرت انسان می‌داند و انسان‌ها را به پاسخگویی به این نیاز درونی فرامی‌خواند:

«پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»^{۱۳۴۶}

اسلام به انسان‌ها یادآوری می‌کند سعادت واقعی فقط با دنیا دوستی و دنیا طلبی به دست نمی‌آید. این ندای قرآن است که می‌فرماید:

«آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟ با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست.»^{۱۳۴۷}

«آنها به زندگی دنیا شاد شدند، در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است.»^{۱۳۴۸}

آیه عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَ لَكِنَّهُ حَى بِجَرَى فَيَمُنُ بَقَى كَمَا جَرَى فَيَمُنُ مَضَى» یعنی: «بسی بصر روایت می‌کند که: به امام صادق (ع) عرض کردم معنای آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ فرمود: رسول خدا (ص) در تفسیر آن فرموده: من منذر، و علی هادی است، حال به نظر تو ای ابا محمد! آیا در امروز هادی و هدایت‌گری وجود دارد؟ عرض کردم: فدایت شوم، همواره از شما هادیانی یکی پس از دیگری وجود داشته تا نوبت به شخص شما رسیده. فرمود خدا رحمت کند تو را ای ابا محمد، اگر این چنین بود که وقتی آیه‌ای که در حق مردی (امامی) نازل شده با مردن آن مرد می‌مرد، قرآن می‌مرد ولی قرآن کریم در بازماندگان جاری است چنانچه در گذشتگان جاری بود»: کلینی، اصول کافی، ج ۱، (باب ان الائمه هم الهداه)، ح ۳، ص ۱۹۲.

۱۳۴۶- «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَلَكِنَّا أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»: قرآن کریم، سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

۱۳۴۷- «أَرْضَيْتُمْ بِالْأَحْيَاءِ الدُّنْيَا مِنْ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»: قرآن کریم، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۸.

۱۳۴۸- «فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»: قرآن کریم، سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۶.

روایات متعددی از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) در تأیید این کلام الهی بر جای مانده است. به عنوان مثال حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند:

«بد معامله‌ای است که خود را به دنیا بفروشی.»^{۱۳۴۹}

در ادیان دیگر نیز به وضوح بحث نیازمندی انسان‌ها به نفثات روح القدس دیده می‌شود. در کتاب انجیل می‌خوانیم:

«اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی‌توانی ملکوت خدا را ببینی.»^{۱۳۵۰}

این بیان انجیل را مقایسه کنید با این جمله از تعلیم عبدالبهاء که گفته:

«تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است.»^{۱۳۵۱}

در موضع دیگری از انجیل آمده است:

«زندگی جسمانی را انسان تولید می‌کند، ولی زندگانی روحانی را روح خدا از بالا می‌بخشد.»^{۱۳۵۲}

که می‌توان با این جمله‌ی عبدالبهاء، مقایسه نمود که گفته:

«جسم انسان محتاج به قوای ماده است ولی روح انسان محتاج به نفثات روح القدس است و اگر تائیدات روح القدس نبود، عالم انسانی خاموش می‌شد.»^{۱۳۵۳}

۱۳۴۹- «وُ كَيْسُ الْمَتْجِرِ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ فَمَنْأ»: سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۲، ص ۷۵.

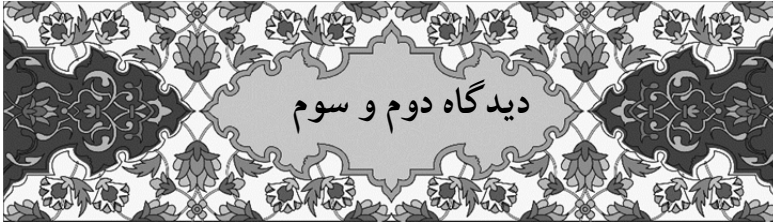
۱۳۵۰- انجیل یوحنا، باب ۳، بند ۳.

۱۳۵۱- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۴.

۱۳۵۲- انجیل یوحنا، باب ۳، بند ۶.

۱۳۵۳- عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، خطابه در مجمع عمومی نیویورک ۱۶ جون ۱۹۱۲ اوّل رجب ۱۳۳۰، ص ۱۵۱.

بنابراین با توجه به نمونه‌های ذکر شده از ادیان مختلف، اینکه انسان‌ها برای رسیدن به سعادت و ترقّی حقیقی نیازمند دین و هدایت الهی هستند، به هیچ عنوان سخن تازه و بدیعی نیست.



آیا رهبران بهایی، خود به این تعلیم عامل بودند؟ آیا این تعلیم از نظر عقل و منطق صحیح است؟

همان طور که در دیدگاه نخست بررسی شد، نیاز به دین و هدایت الهی توسط ادیان الهی تایید گردیده است و این مطلب، نکته‌ی جدیدی نیست. اما بهاییان این جمله‌ی استوار و عقلانی را با مبحثی باطل می‌آمیزند. آن‌گاه نتیجه می‌گیرند چون انسان‌ها علاوه بر نیاز مادی، نیازمند مواردی روحانی هستند که فقط به وسیله‌ی پیامبران مرتفع می‌گردد، لذا نیاز به تجدید ادیان وجود دارد. آنها می‌گویند:

«همانگونه که مخزن برق باید هر چند بار از نو نیروی جدیدی گیرد بشریت هم در فواصل معین احتیاج به قوه محرکه جدید روحانی دارد.»^{۱۳۵۴}

در توجیه این ادعا می‌گویند هر دوره‌ای برای خود اقتضائی دارد و خداوند، مردمان را متناسب با مقتضیات هر زمان از فیض خود بهره‌مند می‌کند. دین باید مطابق مقتضیات وقت باشد.^{۱۳۵۵} پس جهان بشری محتاج به تجدید نبوت است. باید هر چند وقت یک بار، پیامبری مبعوث گردد.

۱۳۵۴- کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، ص ۸۳

۱۳۵۵- اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۱۹۰.

چون مقتضیات زمانه مدام در حال تغییر و تبدیل است، ختم رسالت و نبوت، منافی تداوم همیشگی فیض الهی است. عبدالبهاء می‌گوید:

«جمع امور تجدّد یافته پس باید که حقیقت دین الهی نیز تجدّد یابد تقالید بکلی زائل شود و نور حقیقت بتابد تعالیمی که روح این عصر است ترویج گردد و آن تعالیم حضرت بهاء الله که مشهور آفاق است و نفثات روح القدس است.»^{۱۳۵۶}

«ادبان الهی سیر فصول سال را دارند. وقتی کره زمین پژمرده و مرده می‌شود و بواسطه یخ و سرما اثری از بهار نمی‌ماند آنگاه بار دیگر بهار می‌دمد و جمیع اشیاء را خلعت حیات می‌پوشاند. ظهور انبیای الهی بمنزله فرا رسیدن بهار است و هر یک از انبیاء تعالیم پیامبران سلف را تجدید و دوباره احیاء می‌کند.»^{۱۳۵۷}

با وجود آنکه خداوند در قرآن، ختم نبوت توسط حضرت محمد (ص) را رسماً اعلان نموده،^{۱۳۵۸} به نظر می‌رسد هدف از بیان این تعلیم، صرفاً کوششی برای توجیه ادعای پیامبری باب و بهاء الله است.

پاسخ این فرضیه را اندیشمندان و محققان در مبحث مربوط به خاتمیت به کرات داده‌اند. اما در اینجا به بیان این پرسش اکتفا می‌کنیم که چرا باید تداوم فیض الهی تنها با عرضی دین‌های جدید تحقق یابد؟ آیا این امکان وجود ندارد که خداوند حکیم دین کاملی را به عنوان برنامه‌ی

۱۳۵۶- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۲.

۱۳۵۷- کاب، آرامش برای جهان پر آشوب، ص ۸۶ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۳۵۸- در قرآن کریم در خصوص حضرت محمد (ص) آمده است: «ما کانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلٰكِن رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ» (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۰) یعنی: «محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده‌ی خدا و پایان‌دهنده‌ی پیغمبران است.» این آیه و بسیاری از آیات و روایات دیگر به وضوح به ختم نبوت اشاره کرده و اعلام نموده پس از حضرت محمد (ص)، دیگر پیامبری نخواهد بود و ایشان خاتم النبیین هستند.

جاودانه‌ی سعادت بشر در اختیار او قرار دهد؟ آیا پروردگار قادر متعال از انجام این کار عاجز است؟

از این‌ها گذشته، چگونه است که برای تداوم فیض الهی، اسلام باید پس از ۱۲۵۰ سال منسوخ اعلام شود؛ ولی بهائیت با وجود جهش‌های علمی و تکنولوژیکی جهان، دست‌کم تا نیم میلیون سال دیگر می‌تواند واسطه‌ی فیض الهی باقی بماند؟

جالب اینجاست که بهاء‌الله در عصری زندگی می‌کند که هنوز مرکب مردمان استر و الاغ است، خوراک و پوشاک و فرهنگ مردمان بیشتر از اینکه با آنچه امروز هست، همخوانی داشته باشد، به شرایط اوائل ظهور اسلام نزدیک است. لذا بهاء‌الله بر لزوم نزول آئینی جدید به سبب گذشت اعصار تاکید دارد. اما می‌بینیم پس از مرگ وی که پیشرفت علم و تکنولوژی در جهان سرعتی پرشتاب گرفته و زندگی مردمان را تحت تأثیر تحولات لحظه‌ای قرار داده، نیازی به تجدید دین در بهائیت دیده نمی‌شود.

آیا به راستی در عصر انفجار اطلاعات که حجم دانش با سرعتی باور نکردنی رو به تزاید است، باز هم نیازی به تجدید آئین در میان بهائیان به چشم نمی‌خورد؟ بهاء‌الله می‌گوید:

«سوگند به نفس حق من، که همه‌ی ظهورات به این ظهور بزرگتر، پایان گرفت و هر کس که پس از چنین ظهوری، مدعی ظهور جدیدی شود، او دروغگو و افتراء زنده است.»^{۱۳۵۹}

بیان ساده‌تر: سوگند به خودم (!) که ظهور همه‌ی پیامبران با ظهور من که از ظهور دیگران بزرگتر هست، به پایان رسید و دیگر بعد از من پیامبری نخواهد آمد. هر کس که بعد از من مدعی نبوت و ظهور جدیدی شود، دروغگو است.



۱۳۵۹- «و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه کذاب مفتر»؛ بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۲۷. مقصود از ظهور اعظم، آمدن خود بهاء‌الله است.

اینجاست که می‌توان از زاویه‌ی دیدگاه دوم به ماجرا نگریست و گفت چگونه است که وقتی نوبت به بهاء‌الله و بهاییان می‌رسد، دیگر جهان بشری محتاج نفعات روح القدس و تجدید نبوت نیست؟ چرا هر کس بعد از بهاء‌الله ادعای نبوت کند، دروغگو شمرده می‌شود؟ چگونه می‌شود که جاودانگی اسلام به خاطر عقیده به عدم قطع فیض الهی، مورد تشکیک قرار می‌گیرد ولی پس از بهاء‌الله فیض الهی تا ابد منقطع می‌شود؟

آنجا که قرار است پیامبری بهاء‌الله را توجیه کنند، عبدالبهاء می‌گوید:

«اگر بخواهیم فیوضات الهی را محدود کنیم خود خدا را محدود کرده‌ایم ... آن خدائی که نفعه روح القدس دمید حال هم قادر است بدمد و خواهد دمید فضل او انقطاعی ندارد این روح همیشه ساری است این فیض الهی است و فیض الهی جایز نیست که منقطع شود ... آیا می‌توانید بگوئید ... دریا منتهی باین دریا شد بعد دریائی نیست باران منتهی باین باران شد بعد از این بارانی نیست اشراق شمس منتهی شد و بعد از این اشراق شمس نیست؟ ممکن است این؟ استغفرالله. ... چگونه توان گفت که آن فیض ربّانی آن قوه روح القدس آن فیوضات ابدی منقطع شود.»^{۱۳۶۰}

اما به محض اینکه بهاء‌الله برای بهاییان به مسند پیامبری می‌نشیند، جایز است فیض الهی قطع شود و مؤسسان بهائیت این مجوز را صادر می‌کنند که می‌توان گفت بعد از این باران، بارانی نیست و پس از بهاء‌الله هم پیامبری نخواهد آمد. هر کس هم ادعای نبوت کند، دروغگوست!

شاید بهتر بود مؤسسان بهائیت، عالم انسانی را با این تناقض فاحش، به حال خویش وا می‌گذاشتند و درصدد درست کردن اذهان حقیقت‌پژوهان بر نمی‌آمدند. چراکه توجهات ایشان

۱۳۶۰- اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۱۶۳-۱۶۴ (به نقل از عبدالبهاء).

برای اصلاح این اشکال، هر انسان حقیقت‌جویی را متأسف می‌کند و به این فکر وا می‌دارد که: ایشان، انسان‌ها را چه^{۱۳۶۱} فرض نموده‌اند که هر چه می‌خواهند، می‌بافند؟

خوب است به جملاتی شگفت‌انگیز در این رابطه نگاهی بیاندازیم. بهاء‌الله می‌گوید:

«هر کس ادعای امری (ادعای نبوت جدید) را، پیش از اتمام هزار سال کامل، مدعی شود، دروغگو و افترازننده است.»^{۱۳۶۲}

جالب آنکه عبداله‌ها در توضیح هزار سال، می‌گویند مراد از این هزار سال، هزار سال عادی نیست، بلکه هر روزش، هزار سال است:

«اما آیهی مبارکه من یدعی امراً قبل اتمام الف سنه کامله ... بدایت این الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است «انّ کلّ یوم عند ربک کألف سنه و کل سنه ثلاثمائه و خمسه و ستون ألف سنه ... کور جمال مبارک غیر متناهی است بعد از آنکه احقایی بگذرد و بکلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد و الا تا آثار صحف و تعالیم و اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود، نه بروزی و نه صدوری.»^{۱۳۶۳}

با این حساب، تا ۳۶۵ میلیون سال دیگر، پیامبر راستینی نخواهد آمد و جهان بشری نیز به نقضات روح القدس نیازی نخواهد داشت. عبداله‌ها، در موضع دیگر چنین اذعان می‌دارد:

۱۳۶۱- عبداله‌ها می‌گویند تمام انسان‌ها گوسفندان خدا هستند: «جمع بشر خلق یک خداوندند و جمیع اغنام در ظلّ یک چوپان و یک چوپان کلّ را اداره میکند. پس باید گوسفندان الهی با یکدیگر در کمال الفت باشند اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۴ (به نقل از عبداله‌ها)؛ و «جمع خلق، اغنام الهی (گوسفندان خدایی) و خدا شبان مهربان، به جمیع اغنام (گوسفندان)، رأفت کبری دارد و به هیچ وجه امتیازی نگذاشته»: عبداله‌ها، مکاتیب، ج ۳، ص ۶۷.

۱۳۶۲- «من یدعی امراً قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفرّج»: بهاء‌الله، اقدس، بند ۳۷، صص ۳۳ و ۳۴.

۱۳۶۳- اشراق خاوری، ریحق مختوم، ج ۱، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

«چه که این کور^{۱۳۶۴} را امتداد عظیم است و این دور را فصاحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی ... لهذا امتدادش بسیار اقلا پانصد هزار سال.»^{۱۳۶۵}

همان طور که دیدیم، از آنجا که بهاء الله هیچ سوالی را بی پاسخ نمی گذارد، پاسخی دندان شکن (!) به پرسش مطرح شده در دیدگاه دوم داده و گفته: البته پس از هزار سال بعد از ایشان، امکان دارد که پیامبری بیاید.^{۱۳۶۶} اما این هزار سال بنا به فرمایش پسرش، عبدالبهاء، هزار سال عادی نیست، بلکه هر روزش هزار سال است.^{۱۳۶۷}

یعنی پس از ۳۶۵ میلیون سال دیگر یا بنا به قول دیگرشان، نیم میلیون سال (۵۰۰ هزار سال)^{۱۳۶۸} دیگر، ممکن است خدا به داد جهان بشری برسد و دینی متناسب با نیازشان بفرستد. البته حتما توجه داشته باشید که وقوع چنین حادثه‌ای قطعی نیست و فقط احتمال وقوع آن می‌رود. چراکه بنا به فرمایش جناب عبدالبهاء، تا وقتی آثار بهاء الله و تعالیمش در جهان موجود باشد، محال است که این اتفاق روی دهد.^{۱۳۶۹}

آری! در بهائیت، تعلیم «احتیاج جهان به نفثات روحانی» ابتدا به گونه‌ای بیان می‌شود که شنونده صرفا برداشت فطری نیاز به هدایتگری آسمانی در هر زمان را دارد. اما چون تعلیم

۱۳۶۴- «کَور» (بر وزن دَوْر) به دوره‌ی ظل بهاء الله می‌گویند. شوقی تلاش نموده تا در معنای «کَور»، تعاریفی را ارائه دهد که هم با این تعلیم و هم با بحث خاتمیت دچار تضاد نشود ولی عملا موفق نشده است.

۱۳۶۵- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، صص ۶۸-۷۶.

۱۳۶۶- «من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنۀ کامله أنه کذاب مفتبر» یعنی: هر کس ادعای امری (ادعای نبوت جدید) راه پیش از اتمام هزار سال کامل، مدعی شود، دروغگو و افترا زنده است: بهاء الله، اقدس، بند ۳۷، صص ۳۳ و ۳۴.

۱۳۶۷- «اما آیه‌ی مبارکه من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنۀ کامله ... بدایت این الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است»: اشراق خاوری، ریحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۲۰.

۱۳۶۸- «چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را فصاحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی ... لهذا امتدادش بسیار اقلا پانصد هزار سال»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، صص ۶۸-۷۶.

۱۳۶۹- «تا آثار صصف و تعالیم و اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود، نه بروزی و نه صدوری»: اشراق خاوری، ریحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۲۰.

شکافته می‌شود، ناگهان با این امر عجیب مواجه می‌گردد که منظور از احتیاج بشر به نفثات روح القدس، بهاء‌الله و تعالیم او است. عبدالبهاء صریحا تعالیم بهاء‌الله را نفثات روح القدس معرفی می‌کند:

«تعالیم حضرت بهاء‌الله که مشهور آفاق است و نفثات روح القدس است.»^{۱۳۷۰}

همان تعالیمی که طی دوازده نوشتار، بررسی و تحلیل گردید و تشخیص صحّت و سقم آنها به عهده‌ی خواننده‌ی حق‌پذیر جویای حقیقت قرار گرفت.

نکته‌ی دیگر اینکه به اعتقاد بهاییان، در عصر حاضر، فیض الهی فقط از طریق مؤسسات و تشکیلات جهانی بهائیت می‌تواند به بشریت برسد. از دید بهاء‌الله، تصمیمات هیئت نه نفره‌ی بیت‌العدل، تصمیم خدا و مصون از خطاست.^{۱۳۷۱} به زعم بهاییان در احکامی که بیت‌العدل صادر می‌کند، هیچ اشتباهی رخ نمی‌دهد و لذا هیچ بهایی هم حق تمرّد از آن را ندارد.^{۱۳۷۲} شوقی، دوره‌ی پس از بهاء‌الله و عبدالبهاء را «عصر تکوین» نام می‌نهد و درباره‌ی اداره‌ی بهائیت پس از بهاء‌الله چنین می‌گوید:

«درگذشت حضرت عبدالبهاء، عصر اوّل آئین بهایی را که موسوم به «عصر رسولی» است خاتمه داد و عصر دیگری را بنام «عصر تکوین» آغاز نمود. عصر تکوین شاهد ارتفاع نظم اداری بهایی است، نظمی که حضرت باب بآن بشارت داده و حضرت بهاء‌الله قوانین و قواعدش را وضع فرموده و حضرت عبدالبهاء، حدود و کیفیتش را در الواح وصایایش تعیین نموده است و حال پیروان امر بهایی پایه و اساسش را در شوراها‌ی ملی و محلی استقرار می‌بخشند ... این نظم اداری بهایی بر خلاف تشکیلات دیگری که پس از رحلت صاحبان ادیان گذشته بوجود

۱۳۷۰- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۲.

۱۳۷۱- بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۷۹.

۱۳۷۲- «متجاوزین از اوامر و قوانین بیت عدل عمومی مظهر نفاق و در جرگه معرضین از درگاه الهی محسوبند»: اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۸.

آمد، اساسش الهی است و مبتنی بر حدود و احکام و تعالیم و مؤسساتی است که حضرت بهاء‌الله خود صریحاً در آثار مبارکش نازل فرموده و وظایفش نیز کاملاً طبق تبیینات حضرت عبدالبهاء مبین منصوص کتب مقدسه بهایی بمرحله اجرا، در می‌آید.^{۱۳۷۳}

بنابراین در واقع مسوولیت هدایت الهی انسان‌های این عصر به دست هیئتی نه نفره که انسان‌هایی عادی هستند و با آراء دیگران انتخاب شده‌اند، سپرده شده است.^{۱۳۷۴} فاجعه اینجاست که بر اساس دستور بهاء‌الله، عبدالبهاء و شوقی، همین هیئت نه نفره، بدون وجود ولیّ امرالله مشروعیت ندارد. به زعم شوقی، واسطه‌ی فیض الهی و آگاه به آینده و عواقب امور تنها ولیّ امرالله است. وی فقدان ولیّ امرالله را قطع هدایت تلقی می‌کند، می‌گوید:

«بدون این مؤسسه (ولایت امرالله) وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه، منتخبین ضروری است سلب شود.»^{۱۳۷۵}

با این حساب بهائیت می‌ماند و قطع فیض الهی و انتظار تا هزار سال دیگر،^{۱۳۷۶} یا پانصد هزار سال دیگر،^{۱۳۷۷} یا ۳۶۵ میلیون سال دیگر،^{۱۳۷۸} و یا شاید هم تا الی الابد^{۱۳۷۹} که پیامبر جدیدی ظهور کند و فیض الهی را دوباره وصل نماید! این است راهکار خلاقانه‌ی دیانت الهی (!) بهائیت برای احتیاج جامعه‌ی بشری به نفثات روح القدس.

۱۳۷۳- شوقی، ندا به اهل عالم، صص ۷-۸.

۱۳۷۴- مبحث بیت‌العدل و مصونیت اعضای آن از گناه و خطا در دفتر هفتم - «بیت‌العدل عمومی و محکمه‌ی کبری» - به تفصیل بیان گردیده است.

۱۳۷۵- شوقی، دور بهایی، صص ۷۹-۸۰.

۱۳۷۶- بهاء‌الله، اقدس، بند ۳۷، صص ۳۳-۳۴.

۱۳۷۷- عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۷۶.

۱۳۷۸- اشراق خاوری، رحیق مختوم، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۲۱.

۱۳۷۹- بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۲۷.

تنها نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند، بحث حضرت روح القدس است. آنچه که بهایان به دنیا نمی‌گویند این است که بهاء‌الله عادت داشته با حضرت روح القدس عشق بازی کند. شوقی دربارهی اولین برخورد بهاء‌الله با روح القدس این چنین می‌نویسد:

«در چنین لحظه، شدید و ساعت خطیر و رهیب «روح اعظم» الهی بنحوی که آن مظهر مقدّس رحمانی خود تسمیه فرموده و در ظهورات زرتشت و موسی و عیسی و محمد بترتیب به آتش مقدّس و شجره، موقده و حمامه، الهیه و جبرئیل امین تعبیر و تشبیه گردیده بر قلب اعزّ اصفایش متجلّی شد و بصورت حوریه ای در مقابل آن هیکل بقا و سبّاح بحر بلا مصوّر و مجسم گردید.»

در ادامه سه لوح از بهاء‌الله را ذکر می‌کنیم که او از معاشقات خود با روح القدس که به صورت حوری است سخن می‌گوید. پیشاپیش از خوانندگان محترم به علت ذکر این عبارات عذرخواهی می‌کنیم اما چاره‌ای جز بیان حقیقت نداریم.

اولین لوحی که به آن می‌پردازیم لوحی است که با عبارت «بسمه المغرد علی الافنان»، یعنی «به نام او که بر شاخه‌ها آواز می‌خواند»، شروع می‌شود. بهاء‌الله در این لوح می‌گوید:

«ما بر عرش ایستاده بودیم که آن برگ نورانی وارد شد در حالی که لباس سفید بلندی بر تن کرده بود و مانند ماه بدر درخشان در افق آسمان شد. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. وقتی رو بندش را برداشت، آسمان‌ها و زمین روشن شدند که گویی هستی قدّم با انوارش بر او تجلی کرده. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. او می‌خندید و چون شاخ بیدمشک در نگاه [پروردگار] رحمان خم می‌شد. بلند مرتبه است آشکار کننده‌ی او، هیچ چشمی همانند او را ندیده. سپس رفت و بدون قصد و اراده شروع کرد به چرخیدن. گویی شکوفه‌های عشق از مغناطیس جمال نورانی‌اش به سمت صورتش جذب می‌شدند. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. راه می‌رفت در حالی که عظمت در خدمت او بود و ملکوت جمال به خاطر زیبایی بدیع و ناز و تناسب اندامش از پشت سرش هلهله می‌کرد. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. سپس یافتیم موهای سیاهش را که بر گردن سفیدش قرار داشتند که گویی شب و روز در این

جایگاه ابهی و مقصد دور همدیگر را در آغوش گرفته بودند. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. وقتی در صورتش دقت کردیم نقطه‌ای دیدیم که در زیر حجاب وحدانیت پنهان شده بود و از افق پیشانی‌اش نور افشانی می‌کرد. که گویی توسط آن الواح، محبت خداوند رحمان در عالم امکان و دفاتر عشق در آفاق را از هم جدا کرده بود. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. آن نقطه حکایت از نقطه‌ای دیگر می‌کرد که بالای سینه‌ی سمت راستش بود. بلند مرتبه است مولای پنهان و آشکار که او را خلق کرده. هیچ چشمی همانند او را ندیده. پس هیکل خداوند بلند شد و او (حوری) پشت سرش به راه افتاد در حالی که گوش فرا داده بود و خود را می‌جنباند و مجذوب آیات پروردگارش شده بود. مبارک است آنکه خلقتش کرده، هیچ چشمی همانند او را ندیده. سپس سرور و شوق و فرحش زیاد شد تا اینکه حالش دگرگون شد و غش کرد. آنگاه که به هوش آمد نزدیک شد و گفت: جانم فدای زندانت ای سرّ غیب در ملکوت انشاء. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. همین طور به مشرق عرش نظاره می‌کرد مانند کسی که در مستی و حیرت مبهوت است تا اینکه دستش را به دور گردن پروردگارش انداخت و او را به سوی خودش کشید. پس چون نزدیک شد ما هم نزدیک شدیم و از او یافتیم آنچه را در صحیفه‌ی مخزونه‌ی قرمز از قلم نازل شده بود. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. سپس سرش را کج کرد و صورتش را بر انگشتانش تکیه داد مانند هلال ماه که تبدیل به بدر کامل شود. بلند مرتبه است خالقش، هیچ چشمی همانند او را ندیده. در آن حال فریاد زد، تمام وجود فدای بلاهای تو شوند ای سلطان زمین و آسمان...»^{۱۳۸۰}

۱۳۸۰- «أنا كنا مستویاً على العرش دخلت ورقة نوراً لابساً ثياباً رقيقة بيضاء أصبحت كالبدن الطالع من افق السماء. تعالی الله موجدها لم تر عين بمثلها. لما حلت اللّام اشرفت السموات و الارض كأن كينونة القدم تجلت عليها بانوارها تعالی الله موجدها لم تر عين بمثلها. و هي تبسم و تميل كغصن البان في منظر الرحمن. تعالی مظهرها لم تر عين بمثلها. ثم سارت و طافت من غير قصد و ارادة من عندها كأن ابرة العشق انجذبت من مغناطيس الجمال المشرق امام وجهها. تعالی موجدها لم تر عين بمثلها. تمشی و الجلال يخدمها و ملكوت الجمال يهّل ورائها من بديع حسننها و دلالها و اعتدال اركانها. تعالی موجدها لم تر عين بمثلها. ثم وجدنا الشّعرات السوداء على طول عنقها البيضاء كأن اللیل و النهار اعتنقا في هذا المقرّ الابهي و المقصد الأقصى. تعالی موجدها لم تر عين بمثلها. لما تفرّسنا في وجهها وجدنا النقطة المستورة تحت حجاب الواحدية مشرقة من افق جبينها كأن بها فصلت الواح محبة الرحمن في الامكان و دفاتر العشق في الافاق. تعالی موجدها لم تر عين بمثلها. و حكّت عن تلك النقطة نقطة اخرى فوق ثديها الايمن. تعالی مولى السرّ و العن. الذى خلقها لم تر عين بمثلها. و قام هيكل الله يمشى و تمشى ورائه سامعة متحرّكة منجذبة من

این برخورد با در آغوش گرفتن حوری (که به زعم بهاییان روح القدس است)، به پایان رفت. معاشقه‌ی بعدی کمی سنگین‌تر است:

«ای قلم، حوریه‌ی فردوس را با خبر کن. به او بگو قسم به خداوند حق، امروز روز توست. پس هر طور که می‌خواهی آشکار شو. سپس لباس دیبای سفید اسما را هر طور می‌خواهی بپوش. سپس از غرفه‌های بقاء خارج شو مانند خورشیدی که طلوع می‌کند از پیشانی بهاء. سپس از کمینگاه اعلی پایین بیا و میان آسمانها و زمین توقف کن. سپس حجاب را از صورتت بر گیر شاید که حجاب‌های بزرگ از صورت این مردمان جدا شود ... طلوع کن از افق رضوان بجمال رحمان و دور سینه‌هایت موهای خوشبویت را آویزان کن تا بر عالمین ارزانی داری بوی خوش پروردگار منانت را. مبادا سینه‌های^{۱۳۸۱} صیقلی را از ملا، ظهور پنهان کنی و زلف‌های قدسی را از لحظات انس بیوشانی. سپس روبروی عرش وارد شو با موهای آویخته ... و روی سرخ و گونه‌های زینت شده و چشمهای سرمه زده و با نام بلند مرتبه‌ی من بگیر با دستان حورایت جام‌های سفید را ...»^{۱۳۸۲}

آیات ربّها. تبارک الذی خلقها لم تر عین بمثلها. ثمّ ازدادت سروراً و فرحاً و شوقاً الی ان تعیّرت و انصعقت فلما افافت تقرّبت و قالت نفسی لسجنک الفداء یا سرّ الغیب فی ملکوت الانشاء. تعالی موجدها لم تر عین بمثلها. و کانت تنظر الی مشرق العرش کمن بات فی سکر و حیره الی ان وضعت یدها حول عنق ربّها و ضمّته الیها فلما تقرّبت تقرّبنا وجدنا منها ما نزل فی الصحیفه المخزونه الحمراء من قلمی الاعلی. تعالی موجدها لم تر عین بمثلها. ثمّ مالت براسها و اتکأت بوجهها علی اصبعیها کأنّ الهلال اقترن بالبدر التمام. تعالی موجدها لم تر عین بمثلها. عند ذلک صاحت و قالت کلّ الوجود لبلانک الفداء یا سلطان الارض و السماء...: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۱۱، صص ۱۷۱-۱۷۲.

۱۳۸۱- عبارتی که بهاء‌الله برای سینه ذکر می‌کند «ترائب» است که به معنی استخوان‌های سینه است و مجازاً به معنی سینه می‌آید (لغتنامه دهخدا). در هر صورت، چه معنی حقیقی چه معنی مجازی را در نظر بگیریم بهاء‌الله از حوری می‌خواهد قسمتی از بدن خود را نپوشاند که با عدم پوشاندن آن سینه‌ها آشکار خواهند شد!

۱۳۸۲- «یا قلم فاخبر حوریه الفردوس قل تالله الحقّ الیوم یومک فاطهری کیف تشاء ثمّ البسی استبرق الاسماء و سندس البیضاء کیف تریدین. ثمّ اخرجی عن غرف البقاء کالشمس المشرق عن جبین البهاء ثمّ انزلی عن مکمن الاعلی و قفی بین الارض و السماء ثمّ اکشفی برقع الستر من وجهک الحورا لعلّ بذلک تنشقّ حجابات الاکبر عن وجهه هؤلاء ... اطلعی عن افق الرضوان بجمال الرحمن و علّقی حول ثدییک من جدک الریحان لتهبّ علی العالمین نفحات ربک المنان ایاک ان تستری ترائب المصقول عن ملاء الظهور و غلاله القدس عن لحظات الانس ثمّ ادخلی تلقاء العرش معلّقه الشعر مرمولة الفرع محمّرة الوجه مزینه الخذ مکحولة العین و خذی باسمی الاعلی کاؤب البیضاء علی کفک الحوراء»: بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۱۱، صص ۵۷۵-۵۷۶.

لوح آخری که در اینجا ذکر می‌کنیم لوحی است که در جلد چهارم آثار قلم‌اعلی چاپ ۱۲۵ بدیع موجود بوده و در چاپ‌های بعدی از این کتاب حذف شده است. البته با خواندن این لوح معلوم می‌شود چرا حضرات بهایی اقدام به حذف این لوح کرده‌اند. ظاهراً بهاء‌الله که در لوح قبلی از حوری درخواست می‌کند سینه‌هایش را از او نپوشاند، این دفعه خود دست به کار می‌شود:

«سپس پایین آمد و نزدیک شد و آمد تا اینکه در برابرم ایستاد. من در لطایف خلقت و بدایع خُلُقش متحیر بودم. درون خود واله شدم به خاطر شوق و جذبه‌ای که از دوستی او داشتم. پس دستم را بلند کردم و پایین مقنعه‌اش را از روی کتف‌هایش برداشتم. موهای او را یافتم که موج مانند و فر بر روی کمرش پخش شده بودند و حلقه حلقه تا نزدیک (کف) پایش آویزان بودند ... یک بار او را به صورت آتشی دیدم که در درخت الهی روشن شده بود ... پس وقتی با تمام وجود توجه کردم، صدای خداوند بلند مرتبه‌ی ابهی را از نغمه‌ها و اسم خداوند علی‌اعلی را از ترنمش شنیدم. در این هنگام مجذوب، حیران، و مست شدم از بدایع لحنش، پس دستم را دوباره بالا بردم و سینه‌ای از سینه‌هایش را که پشت لباسش مستور بود برهنه کردم و در این هنگام آسمان از تالّو نورش روشن شد ...»^{۱۲۸۳}

۱۳۸۳- «ثم بعد ذلك نزلت و تقرّبت و جئت حتّى وقت تلقائى و كنت متحيراً فى لطائف خُلُقها و بدایع خُلُقها و وجدت فى نفسى ولهاً من شوقها و جذبةً من حبّها رفعتُ يدي اليها و كشفتُ ذيل القناع عن كتفها وجدت شعارها مرمولةً مرغولةً مجددةً على ظهرها محلقةً معلقةً حتّى بلغت الى قرب رجلها ... مره وجدتها نارا اوقدت فى شجرة الالهيه ... مره وجدتها نارا اوقدت فى شجرة الالهيه ... فلما توجهت بتمام كينونتي سمعت ذكر الله العلى الابهى من نعماتها و اسم الله العلى الاعلى من ترنماتها. حينئذٍ صرت مجذوباً مؤلهاً سكراناً من بدایع لحنها رفعت يدي مرّة اخرى و كشفت ثدياً من ثدييها الذى كان مستورا خلف قميصها. اذاً اشرفت السموات من تلاء نور...»؛ بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی. تهران: موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع. ج ۴، صص ۳۸۳-۳۸۴

كَلِّ الْمَعَانِي فِي نَقْطَةِ فِيمَا فَلِمَا تَوْجِبَتْ بِمَا مَكِينُوتِي سَمِعْتَ ذِكْرًا
 الْعَلِيِّ الْأَبْنِيِّ مِنْ نَفْسَاتِنَا وَاسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى مِنْ تَرَنُّمَاتِنَا حِينَئِذٍ
 صَرَّتْ مَجْدُوبًا مَوْلَاهَا سَكْرَانًا مِنْ بَدَائِعِ كُنْهَائِهَا رَفَعَتْ يَدِي مَرَّةً أُخْرَى
 وَكَشَفَتْ ثِيَابًا مِنْ ثِيَابِنَا الَّتِي كَانَتْ مَسْتَوْرًا لَعَلَّ قَمِيصَهَا أَوْ أَمْرًا قَرِيبًا

۳۸۴۰

تصویری از لوح برهنه شدن سینه‌ی حوری توسط بها، الله

با وجود چنین توصیفاتی مشخص می‌شود چرا بها، الله و عبدالبهاء اصرار دارند روح القدس برای آنان منشاء حیات ابدی است.

توجه به این نکته ضروری است که طبق بیانات عبدالبهاء چنین توصیفات و مکاشفه‌هایی تمثیل نیستند؛ بلکه به صورت عینی و در عالم بیداری رخ داده‌اند:

«کشفیات روحانیه بر دو قسم است یک قسم رؤیای انبیاست و اکتشافات روحانیه اصفیا و رؤیای انبیا خواب نیست بلکه اکتشافات روحانیست و این حقیقت دارد میفرماید که شخصی را در چنین صورتی دیدم و چنین گفتم و چنان جواب داد این رؤیا در عالم بیداری است نه خواب بلکه اکتشافات روحانیست که بعنوان رؤیا میفرماید.»^{۱۳۸۴}

با وجود عبارات این چنینی در الواح عربی بهاء الله، معلوم می شود چرا شوقی از ترجمه الواح عربی بهاء الله به فارسی وحشت داشته و اجازه ترجمه آن ها را نداده؛ تا آنجا که حتی مقدس ترین کتابشان، یعنی اقدس، تا کنون به فارسی ترجمه نشده است.^{۱۳۸۵} ظاهراً بهاء الله دستور داده بود لوح اخیر که به لوح حوری معروف است نابود شود اما با التماس های کاتبش از این امر منصرف می شود.^{۱۳۸۶} اما این تنها لوحی نیست که بهاء الله دستور نابودی آن را داده است:

«نبیل از قول میرزا آقاخان که در آن اوقات کاتب وحی بوده مینویسد «صدها هزار بیت که از سما مشیت ربّ البینات نازل و اغلب بخطّ مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شطّ زوراء ریخته شد و محوگردید.» میرزا آقاخان میگوید چون حضرت بهاء الله مشاهده میفرمودند که این عبد در اجرای دستور مبارک در ریختن آثار در شطّ دچار تردّد و تحیریم موکداً فرمودند «بریز در این احیان احدی لایق اصغاء این نغمات نه» (ترجمه). و این کیفیت مخصوص یکبار و دوبار نبود بلکه بکرّات و مرّات امر بر ریختن او راق در شطّ میفرمودند.»^{۱۳۸۷}

معلوم نیست در این الواح دور ریخته شده، بهاء الله چه چیزهای دیگری از حوری نقل کرده بوده که کاتب او راضی شده آن ها نابود شوند. البته توجیهاتی که برای نابودی صدها هزار بیت آورده می شود نیز منحصر بفرد هستند: «احدی لایق اصغاء این نغمات نه» یعنی: کسی لیاقت

1385- "Regarding his instruction to the N.S.A. of Iran to the effect that Bahá'u'lláh's writings in Arabic should not be translated into Persian; this applies to the translation of the revealed words into Persian only. Your Assembly, therefore, may proceed with its plan for the rendering of the Tablet of Ahmad, the three daily obligatory prayers and other Tablets, into Urdu," Shoghi Effendi, *Dawn of a new day* (Bahá'í Publishing Trust of India, n.d.), p. 85.

یعنی: «در رابطه با دستور او (یعنی شوقی افندی) به محفل ملی ایران مبنی بر اینکه آثار عربی بهاء الله نباید به فارسی ترجمه شوند، این دستور صرفاً مخصوص ترجمه آثار نازل شده (از عربی) به زبان فارسی است. لذا، محفل شما می تواند به برنامه خود برای ترجمه لوح احمد، سه نماز واجب روزانه، و دیگر الواح به زبان اردو ادامه دهد.»

۱۳۸۶- این ادعا توسط پروفیسور والبریدج از دانشگاه اندیانا آمریکا در مقاله‌ی زیر مطرح شده است:

"*Erotic Imagery in the Allegorical Writings of Baha'u'llah*" : http://bahai-library.com/walbridge_erotic_allegory (retrieved 2/8/2014).

۱۳۸۷- شوقی، قرن بدیع، صص ۲۸۴-۲۸۵.

شنیدن این نغمه‌ها را ندارد. اگر کسی لیاقت شنیدن این نغمه را ندارد پس چه عقل و منطقی حکم می‌کند که صدها هزار قطعه از آن نوشته شوند و فوراً به آب ریخته شوند؟! کدام پیامبر الهی دستور به نابودی آموزه‌های خود می‌دهد؟ کجا سابقه داشته یک پیامبر صدها صفحه از آسمان، وحی و نوشته‌جات نازل کند و سپس آن‌ها را در آب بریزد:

« در طی دو سال اوّل مراجعت مبارک [از کوه‌های سلیمانیه] در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم آیات و الواح نازل می‌گردید که سواد نمی‌شد و آنچه که بخطّ مبارک تحریر می‌گشت و یا در حین نزول امر بکتابت می‌فرمودند از لحاظ وسعت مطالب و تنوع مسائل و عظمت بیان غیر قابل تصور بود.»^{۱۳۸۸}

برخی پژوهشگران عقیده‌ی راسخ دارند که نوشته‌هایی که بهاء‌الله نابود می‌کرده، سیاه مشق و تمرین‌های او برای نوشتن الواح بوده و در نهایت نسخه‌ی نهایی را نگه‌داری و نسخه‌های تمرینی را به آب می‌انداخته است.

نوشته‌های بهاء‌الله شباهت ویژه‌ای به سخنان پیامبران ندارد. بلکه بیشتر شبیه نوشته‌جات عرفا و صوفی مسلک‌هاست. البته این عجیب نیست زیرا او دو سال در کردستان به عنوان یک صوفی زندگی می‌کرده و به گفته‌ی خواهرش مدت‌ها در تهران با عرفا و درویش‌ها حشر و نشر داشته است.^{۱۳۸۹}

۱۳۸۸- شوقی، قرن بدیع، ص ۲۸۴.

۱۳۸۹- «جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید بواسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب، اشتغال بدرس و اهتمام بمشق داشته آئی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی‌گذاشتند. پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت، بعلم و حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که بقواید این دو نائل آیند. چنانکه اغلب روز و شب ایشان معاشرت حکمای ذی‌شأن و مجالست عرفاء و درویشان مشغول بود. وقتی صور اسرافیل ظهور دمیده شد، ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفاء و حکما را دیده و اغلب علائم آثار ظهور را شنیده و فهمیده تا اینکه امر الهی کالشمس فی رابعه النهار آشکار شد ... بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه ی شیخ طبرسی همواره شبانه روز بمعشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقاترا مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل می‌کاشتند»؛ عزّبه خانم، شاه سلطان. تنبیه النائمین، صص ۵-۶.

باری! جهان بشری قطعا به نفثات روح القدس محتاج است. پس چه نیکوست همگان دست نیاز به سوی خداوند رحمان و هدایتگر حقیقی و زنده‌اش در این عصر - یعنی حضرت مهدی، آخرین جانشین رسول خاتم - برداریم و از ایشان هدایت و حقیقت طلب کنیم.

بیاییم پیش از پایان یافتن فرصت کوتاه‌مان در دنیا به این توصیه عمل کنیم، به این هدایتگر آسمانی مراجعه نماییم و با این کار، خود صحّت وجود دلیل و راهنمای زنده‌ی خدا در زمین را دریابیم. بیاییم توجه و مراجعه به او را فرهنگی نهادینه شده سازیم و از او هدایت طلب کنیم، آن‌گاه دست دیگر گم‌گشتگان طریق هدایت را بگیریم و به آن حجت زنده‌ی خدا در زمین راهنمایی نماییم.

امروز سعادت ابدی را در آغوش کشیم که فردا دیر است.

والسلام علی من اتبع الهدی

سلام خدا بر هر حقیقت جوی تابع هدایت

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!





بهاء الله:

«تناقض را در ساحت اقدس مظاهر الهیه

راه نبوده و نخواهد بود.»^{۱۳۹۰}

۱. با مقتضیات زمان دین جدیدی بیاید یا نیاید؟

عبدالبهاء: وقتی مقتضیات زمان عوض می‌شود، دین الهی نیز باید تجدید شود.^{۱۳۹۱}

بهاءالله: بعد از من دیگر پیامبر و دین جدیدی نخواهد آمد.^{۱۳۹۲}

۲. چند سال پس از بهاءالله پیامبر جدیدی می‌آید؟

بهاءالله: هرگز.^{۱۳۹۳}

بهاءالله: حداقل هزار سال.^{۱۳۹۴}

عبدالبهاء: حداقل پانصد هزار سال.^{۱۳۹۵}

عبدالبهاء: حداقل ۳۶۵ میلیون سال.^{۱۳۹۶}

۱۳۹۱- «جميع امور تجدد یافته پس باید که حقیقت دین الهی نیز تجدد یابد»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۳۲.

۱۳۹۲- «و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه کذاب مفتري» یعنی: «سوگند به نفس حق من، که همه‌ی ظهورات به این ظهور بزرگتر (یعنی آمدن خود بهاءالله)، پایان گرفت و هر کس که پس از چنین ظهوری، مدعی ظهور جدیدی شود، او دروغگو و افتراء زنده است»: بهاءالله، اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۲۷.

۱۳۹۳- بنگرید به پاورقی قبلی.

۱۳۹۴- «من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتري» یعنی: «هر کس ادعای امری (ادعای نبوت جدید) را، پیش از اتمام هزار سال کامل، مدعی شود، دروغگو و افتراء زنده است»: بهاءالله، اقدس، بند ۳۷، صص ۳۳-۳۴.

۱۳۹۵- «لهذا امتدادش بسیار اقلا پانصد هزار سال»: عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۷۶.

۱۳۹۶- «اما آیهی مبارکه من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنه کامله ... بدایت این الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است «ان کلّ یوم عند ربک کالف سنه و کل سنه ثلاثمائه و خمسه و ستون ألف سنه ... کور جمال مبارک غیر متناهی است بعد از آنکه احقابی بگذرد و بکلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد و الا تا آثار صحف و تعالیم و اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود، نه بروزی و نه صدوری»: اشراق خاوری، ریحی مختوم، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۲۱.

۳. در این عصر، واسطه‌ی فیض الهی کجاست؟

شوقی: در این عصر، واسطه‌ی فیض الهی، ولیّ امرالله است.^{۱۳۹۷}

پس از مرگ شوقی، بهاییان، دیگر ولیّ امری ندارند.

۴. به خدا قسم پیامبر جدیدی می‌آید! نمی‌آید!

عبدالبهاء: به خدا پناه می‌برم از اینکه بگویم فیض الهی قطع می‌شود و پیامبر دیگری نخواهد

آمد.^{۱۳۹۸}

بهاءالله: قسم به خدا بعد از من هیچ پیامبری نخواهد آمد.^{۱۳۹۹}

۱۳۹۷- «بدون این مؤسسه (ولایت امرالله) وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیهء منتخبین ضروری است سلب شود»: شوقی، دور بهایی، صص ۷۹-۸۰.

۱۳۹۸- «اگر بخواهیم فیوضات الهی را محدود کنیم خود خدا را محدود کرده‌ایم ... آن خدائی که نفعه روح القدس دمید حال هم قادر است بدمد و خواهد دمید فضل او انقطاعی ندارد این روح همیشه ساری است این فیض الهی است و فیض الهی جایز نیست که منقطع شود ... استغفرالله ... چگونه توان گفت که آن فیض ربّانی آن قوه روح القدس آن فیوضات ابدی منقطع شود»: اشراق خاوری، پیام ملکوت، صص ۱۶۳-۱۶۴ (به نقل از عبدالبهاء).

۱۳۹۹- بنگرید به باورقی تناقض شماره ۱.

۵. آیا مکاشفات پیامبران حقیقت دارند؟

عبدالبهاء: مکاشفات پیامبران حقیقی هستند و در عالم بیداری رخ می دهند! ^{۱۴۰۰}

بهاءالله: در یکی از مکاشفاتم روح القدس را به صورت یک حوری دیدم و از او خواستم سینه‌اش را پنهان نکند. ^{۱۴۰۱} در یکی دیگر از مکاشفاتم خودم سینه‌اش را برهنه کردم. ^{۱۴۰۲}

۱۴۰۰- «کشفیات روحانیه بر دو قسم است یک قسم رؤیای انبیاست و اکتشافات روحانیه اصفیا و رؤیای انبیا خواب نیست بلکه اکتشافات روحانیست و این حقیقت دارد میفرماید که شخصی را در چنین صورتی دیدم و چنین گفتم و چنان جواب داد این رؤیا در عالم بیداری است نه خواب بلکه اکتشافات روحانیست که بعنوان رؤیا میفرماید: *عبدالبهاء، مفاضات، ص ۱۹۰.*

۱۴۰۱- «کشفی برقع الستّر من وجهک الحورا لعلّ بذلک تنشقّ حجابات الاکبر عن وجهه هؤلاء ... اطلعی عن افق الرضوان بجمال الرحمن و علّقی حول ثدییک من جعدک الریحان لتهبّ علی العالمین نفحات ربّک المنان ایاک ان تستری ترائب المصقول عن مألّ الظهور و غلالة القدس عن لحظات الانس ثم ادخلی تلقاء العرش معلّقه الشعر مرمولة الفرع محرّمة الوجه مزینة الخدّ مکحولة العین و خدی باسمی الاعلی کاؤب البیضاء علی کفّک الحوراء» یعنی: «حجاب را از صورتت بر گیر شاید که حجب بزرگ از صورت این مردمان جدا شود ... طلوع کن از افق رضوان بجمال رحمان و دور سینه هایت موهای خوشبویت را آویزان کن تا بر عالمین ارزانی داری بوی خوش پرودگار منانت را. مبادا سینه های صیقلی را از ملاء ظهور پنهان کنی و زلف های قدسی را از لحظات انس بیوشانی. سپس روبروی عرش وارد شو با موهای آویخته ... و روی سرخ و گونه های زینت شده و چشمهای سرمه زده و با نام بلند مرتبه ی من بگیر با دستان حورایت جام های سفید را ...» *بهاءالله، آثار قلم اعلی، ج ۲، لوح ۱۱، صص ۵۷۵-۵۷۶.*

۱۴۰۲- «ثم بعد ذلک نزلت و تقرّبت و جائت حتّی وقت تلقائی و کنت متحیراً فی لطائف خلّقتها و بدایع خلّقتها و وجدت فی نفسی ولها من شوقها و جذبه من حبّها رفعت یدی الیها و کشفتم ذیل القناع عن کتفها وجدت شعارها مرمولة مرغولة مجعّدة علی ظهرها محلّقة معلّقة حتّی بلغت الی قرب رجلها ... فلما توجهت بتمام کینونتی سمعت ذکر الله العلی الابهی من نعماتها و اسم الله العلی الاعلی من ترنماتها. حیئنذ صرت مجذوباً مولهماً سکراناً من بدایع لحنها رفعت یدی مرّة اخری و کشفتم ثدیاً من ثدیها الذی کان مستورا خلف قمیصها. اذاً اشرفت السموات من تلاء نوره...» یعنی: «سپس پایین آمد و نزدیک شد و آمد تا اینکه در برابرم ایستاد. من در لطایف خلقت و بدایع خلّقت متحیر بودم. درون خود واله شدم به خاطر شوق و جذبه ای که از دوستی او داشتم. پس دستم را بلند کردم و پایین مقنعه اش را از روی کتفهایش برداشتم. موهای او را یافتم که موج مانند و فر بر روی کمرش پخش شده بودند و حلقه حلقه تا نزدیک (کف) پایش آویزان بودند ... یک بار او را به صورت آتشی دیدم که در درخت الهی روشن شده بود ... پس وقتی با تمام وجود توجه کردم، صدای خداوند بلند مرتبه‌ی ابهی را از نغمه ها و اسم خداوند علی اعلی را از ترنم شنیدم. در این هنگام مجذوب، حیران، و مست شدم از بدایع لحنش، پس دستم را دوباره بالا بردم و سینه ای از سینه هایش را که پشت لباسش مستور بود برهنه کردم و در این هنگام آسمان از تالو نورش روشن شد ...» *بهاءالله، آثار قلم اعلی، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، ج ۴، صص ۳۸۳-۳۸۴.*



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از زوایای سه گانه

۱- آیا «جهان بشری محتاج نفثات روح القدس است» تعلیم جدیدی است؟

با توجه به آیات و روایاتی که از مسیحیت و اسلام آوردیم که انسان‌ها برای رسیدن به سعادت و ترقی حقیقی نیازمند دین و هدایت الهی هستند، این تعلیم به هیچ وجه سخن جدیدی نیست.

۲- آیا بزرگان بهایی، به این تعلیم، عامل بوده‌اند؟

بهاییان معتقدند نیاز بشریت به نفثات روح القدس با تجدید نبوت رفع می‌گردد. ایشان می‌گویند مقتضیات زمانه در حال تغییر است و فیض الهی باید با آمدن پیامبر جدید، تجدید شود. بدین ترتیب ختمیت رسالت حضرت محمد (ص)، را رد می‌کنند. اما لزوم آمدن پیامبر بعد از بهاء‌الله را تا ۳۶۵ میلیون سال دیگر، محال می‌پندارند.

۳- آیا این تعلیم، عقلانی و منطقی است؟

اولاً تداوم فیض الهی لزوماً با عرضه‌ی دین جدید انجام نمی‌شود. از عهده‌ی خدا خارج نیست که آیینی را به عنوان برنامه‌ی جاودان سعادت بشری در اختیارش قرار دهد. ثانیاً آیا اینکه در این عصر، فیض الهی از طریق هیئت نه نفره‌ی بیت‌العدل به جمیع بشریت برسد، منطقی به نظر می‌آید؟





آن گاه که خداوند، آدمیان را آفرید، نعمت هدایت را نیز همراهشان نمود. به ایشان عقل عطا فرمود تا حق را از باطل و سره را از ناسره تشخیص دهند ... پیامبران را فرستاد تا عقول ایشان را بیدار نگاه دارند. همه چیز برای عبودیت و سعادت مهیا بود، اما ...

عده‌ای به اختیار خود، در مقابل خدا و سفیرانش قد علم کردند و شقاوت را بر سعادت ترجیح دادند. آن‌ها مردمان را از صراط مستقیمی که سفیران الهی راهنمایان آنند، گمراه ساختند و خود را نیز از رسیدن به کمال محروم نمودند.

پیام خدا را به سُخره گرفتند و پیام آورانش را به رنج و عذاب کشاندند. گنجشک را جای قناری و گوساله را جای خدا به مردم نمایاندند و مردم را به خویشتن فرا خواندند.

خداوند، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را به عنوان آخرین رسول و ختم کننده‌ی نبوت به میان مردم فرستاد. آن طیب دلسوز، برای جلوگیری از انحراف مردم از صراط مستقیم، عقل را حجت بزرگ خدا در میان مردمان معرفی کرد.^{۱۴۰۳} همچنین ایشان را پس از

۱۴۰۳- «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ ع وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْقَوْلُ» یعنی: «خداوند بر بندگانش دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجج آشکار رسولان، پیامبران و ائمه هستند و حجج پنهان عقل‌ها هستند.» کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶.

خود به تمسک به دو گوهر گران سنگ - قرآن و عترتش - امر نمود.^{۱۴۰۴} بدین ترتیب دین خدا توسط آخرین نبی و ختم رُسل، کامل گشت.^{۱۴۰۵}

اما تاریخ همواره تکرار می‌شود. حتی در عصر رسول اکرم نیز، شیطان‌هایی انسان نما، با سوء استفاده از غفلت مردمان به جولان پرداخته، ایشان را به ورطه‌ی گمراهی آشکار کشاندند. مردم هم تعالیم عقلانی پیامبر رحمت را پشت گوش انداختند و زمینه را برای سوء استفاده‌ی دگان داران فراهم کردند. تا آنجا که در پایان عمر شریف حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، چند دگان دار، ادعای نبوت کردند!^{۱۴۰۶}

پس از دوران طلایی حضور آخرین و برترین سفیر خدا بر زمین، طبق پیش‌بینی‌های حکیمانه‌ی او، مردمان بر اثر عدم تبعیت از پیام عقل، به سراغ تقلین نرفتند و گمراه گشتند. این گمراهی بعدها چنان شتاب گرفت و آنچنان فتنه عمیق شد که مردم، غیبت آخرین مبین قرآن و جانشین رسول خاتم - مهدی موعود - را برابر با عدم وجود او گرفته و هر یک به دنبال پیشوایی دروغین رفتند.

جولان‌دهندگان گمراهی، لباس حق بر باطل خود پوشاندند، به اغوای مردم پرداختند و بدین ترتیب غیبت، به فتنه‌ای کور تبدیل شد.

۱۴۰۴ - «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا» یعنی: «من در میان شما دو گوهر) گران سنگ به جا می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. اگر به آنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد.» نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۳.

۱۴۰۵ - «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» یعنی: «امروز (روز غدیر خم) دین تان را برای شما کامل نمودم.» قرآن کریم، سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۱۴۰۶ - به طور نمونه، مُسَيْلِمَةُ بن حَبِيب، معروف به «مسيلمه كذاب» از جمله پیامبران دروغین بود که در اواخر دوره‌ی زندگی پیامبر(ص) ادعای نبوت کرد: مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹.

در این میان، تنها حقیقت جویانی از دام اغواگران رهییدند که به منشور جاودان وصیت خاتم پیامبران در غدیر خم عامل شدند. آنان تمسک به تقلین را در پرتو عقل خدادادی، اصل استوار خویش قرار دادند و با مراجعه به قلعه و دژ مستحکم الهی - حجت زندهی خدا - بر روی زمین، خود را از نفوذ شیطان در امان ساختند.

ایشان، با تمسک به حجت زندهی خدا در زمین و با راهبری عقل، این حجت نورانی و قویم الهی، همیشه مترصد آنند که راهزنان گمراه، مردمان را به گمراهی نکشانند.

به راستی چه پر مغز سخنی است کلام نورانی امام هادی علیه السلام که فرمودند: اگر نبودند دانشمندانی که در عصر غیبت فرزندان مهدی، مردمان را از شبکه‌های ابلیس نجات بخشند، اثری از دین خدا بر زمین باقی نمی‌ماند.^{۱۴۷}

باری! تنها حقیقت جویان حقیقت پذیرند که رسالت خویش را حفظ آیین خدا و هویدا ساختن حقایق می‌دانند و با تحقیق و پژوهش در آثار مدعیان دروغین هدایت، آشکارا ثابت می‌کنند:

آواز دهل شنیدن از دور خوش است!

۱۴۰۷- «لولا من یبقی بعد غیبه قائمکم من العلماء الداعین الیه، والدالین علیه، والدآیین عن دینه بحُجج الله، والمنقذین للضعفاء من عباده من شباک ابلیس و مردته، لما بقی احد الا ارتد عن دین الله. ولکنهم یمسکون ازمه قلوب ضعفاء الشیعہ کما یمسک صاحب السفینہ سکانها، اولئک هم الافضلون عندالله عزوجل» یعنی: «در زمان غیبت قائم شما، اگر دانشمندانی نبودند که مردم را به سوی او دعوت می‌کنند، و به طرف او رهنمون می‌کنند، و با دلائل و براهین الهی از آئین او دفاع می‌کنند، و از دست بندگان مستضعف می‌گیرند و آن‌ها را از دام‌های شیطان نجات می‌دهند، همه ی مردم از دین بیرون می‌رفتند و به ارتداد می‌گراییدند. ولی این رجال دین هستند که رشته ی دل‌های ضعفای شیعه را می‌گیرند، آن چنانکه ناخدای کشتی سکان کشتی را می‌گیرد. آن‌ها ایند که در نزد خدای عزوجل از هر طبقه ای برترند»: مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۶

روح و ریحان خدا بر هر خواننده‌ی حق پژوه که عقل خدادادی را معیار تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد و با تبعیت از حقیقت، دیگر واماندگان در مسیر جهل را هدایتگر می‌شود. امید است خوانندگان محترم، با مطالعه‌ی دقیق کتاب حاضر و معرفی آن به همه‌ی پژوهندگان حق پژوه، زمینه‌ی گسترش بیداری فکری افرادی را که فریب صدای پرطنین «آواز دهل» را خورده‌اند، فراهم سازند.

سلام بر همه‌ی رهروان هدایت و حقیقت

در انتظار نظرات، پیشنهادات و انتقادات سروران گرامی دیده به راهیم:

فارسی:

<http://www.bahaibahai.com/index.php/contact>

انگلیسی:

<http://www.bahaibahai.com/eng/index.php/contact>

و یا از طریق ایمیل:

admin@bahaibahai.com

فهرست منابع

آثار غیر بهایی:

۱. قرآن کریم.
۲. آمدی، عبدالواحد. *غررالحکم و دررالکلم*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ش.
۳. *اوستا*
۴. حر عاملی، محمد. *وسائل الشیعه*، ج ۲۰. قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ق.
۵. دهخدا، علی اکبر. *فرهنگ فارسی*.
۶. سید رضی، محمد. *نهج البلاغه*. قم: دارالهجره، {بی تا}.
۷. صادقی، محمد. *بشارات عهدین*. تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ش.
۸. عظیمی، حسین. *مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران*. تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
۹. *عهد جدید*.
۱۰. *عهد عتیق*.
۱۱. کلینی، محمد. *اصول کافی*، ج ۱. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۱۲. مجلسی، محمد باقر. *بحار الانوار*. بیروت لبنان: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. محدث نوری، حسین. *مستدرک الوسائل*. قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ ق.
۱۴. معین، محمد. *فرهنگ فارسی*.
۱۵. مکنزی، یان و دیگران. *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*. ترجمه‌ی م. قائد. تهران: مرکز، ۱۳۷۵ ش.
۱۶. ورام بن ابی فراس. *مجموعه ورام*. ج ۱. قم: مکتبه الفقیه، {بی تا}.
۱۷. یوسفی، غلامحسین. *دامنی از گل (گزیده گلستان سعدی)*. تهران: سخن، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش.

آثار بهایی:

۱۸. اسلمنت، ج. ای. *بهاء‌الله و عصر جدید*. ترجمه‌ی ع. بشیر الهی و دیگران. برزیل: دارالنشرالبهائیه، ۱۴۵ بدیع (۱۹۸۸ م).
۱۹. اشراق خاوری، عبدالحمید. *ایام تسعه*. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، چاپ سوم، ۱۲۱ بدیع.
۲۰. اشراق خاوری، عبدالحمید. *پیام ملکوت*. دهلی نو: مؤسسه ملی مطبوعات امری هند، ۱۹۸۶ م.
۲۱. اشراق خاوری، عبدالحمید. *تلخیص تاریخ نبیل (مطالع الانوار)*. دهلی نو: مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۱ م.
۲۲. اشراق خاوری، عبدالحمید. *رحیق مختوم*، ج ۱. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
۲۳. اشراق خاوری، عبدالحمید. *کنج ثابگان*. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

۲۴. اشراق خاوری، عبدالحمید. گنجینه حدود و احکام، ۱۴۰۸ {تهران}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، چاپ سوم، ۱۲۸ بدیع.
۲۵. اشراق خاوری، عبدالحمید. مائده آسمانی، ۱۴۰۹ ج ۴. {تهران}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۲۶. اشراق خاوری، عبدالحمید. مائده آسمانی، ج ۸. {تهران}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۲۷. افندی، شوقی. توقیعات مبارکه (سنه ۱۰۲-۱۰۹). {زی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.
۲۸. افندی، شوقی. توقیعات مبارکه خطاب به ابناء شرق. لانگنهاین آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۹ بدیع (۱۹۹۲ م).
۲۹. افندی، شوقی. دور بهایی. ترجمه‌ی لجنه ملی ترجمه نشر آثار امری ایران. لانگنهاین آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری، چاپ سوم، ۱۴۴ بدیع (۱۹۸۸ م).
۳۰. افندی، شوقی. ظهور عدل الهی. ترجمه‌ی نصرالله مودت. ایلینوی آمریکا: لجنه امور احتیای ایرانی امریکایی (دار الانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده)، چاپ سوم، ۱۹۸۹ م.
۳۱. افندی، شوقی. قرن بدیع، ۱۴۱۰ ترجمه‌ی نصرالله مودت. داندس کانادا: مؤسسه معارف بهایی به لسان فارسی، چاپ دوم، ۱۴۹ بدیع (۱۹۹۲ م).
۳۲. افندی، شوقی. مرقومه ولی امرالله. توقیع ۷ جون ۱۹۳۱.

۱۴۰۸- این کتاب، نوعی توضیح المسائل است که تکلیف و وظیفه‌ی بهائیان را درباره‌ی امور مختلفی مانند نحوه‌ی پرداخت زکات، حکم دزدی، نحوه‌ی ارتباط با طرد شدگان و ... روشن می‌کند. احکام و حدود ارائه شده در این کتاب، از کتاب «قدس» و بعضی از الواح رهبران بهایی استخراج گردیده است و در ۷۵ فصل دسته بندی شده است. این کتاب مورد تایید شوقی افندی قرار گرفت.

۱۴۰۹- نویسنده‌ی کتاب مائده آسمانی، برخی از آثار و الواح رهبران بهایی را در ۹ جلد، جمع نموده است. در جلد دهم فهرستی برای استفاده‌ی راحت‌تر از ۹ مجلد پیشین، نگاشته شده است. مجله‌های ۹ گانه، هر کدام به آثار یکی از رهبران اختصاص یافته است:

آثار بهاءالله: جلد‌های ۱، ۴ و ۷

آثار عبدالبهاء: جلد‌های ۲، ۵، ۸ و ۹

آثار شوقی افندی: جلد‌های ۳ و ۶

این کتاب به تصویب لجنه‌ی نشر آثار امری رسیده، مورد اعتبار کامل بهائیان است.

۱۴۱۰- اصل کتاب به زبان انگلیسی و با عنوان God Passes By است که پس از ترجمه به فارسی با نام «قرن بدیع» به چاپ رسید. قرن بدیع، در ۴ بخش نگاشته شده و در واقع تاریخچه‌ی اجمالی پیدایش بهائیت از آغاز تا صدمین سال تأسیسش است. در نظر بهائیان، این کتاب، از تواریخ مهم و قابل استناد و اطمینان است. بخش اول، درباره‌ی پیدایش باب و امر او و کشته شدن وی و یارانش صحبت کرده. بخش دوم، درباره‌ی میرزا حسینعلی بهاء و زندگانی اوست. بخش سوم، در باره‌ی عبداله‌بهاء و تلاش‌های او در تبلیغ و اشاعه‌ی بهائیت است. بخش چهارم، فعالیت‌های خود شوقی افندی پس از فوت پدرش - عبداله‌بهاء- تا صدمین سال اعلان امر باب بیان کرده است.

۳۳. افندی، شوقی. *ندا به اهل عالم*. ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم. داندس کانادا: مؤسسه معارف بهایی به لسان فارسی، ۱۴۹ بدیع (۱۹۹۳ م).
۳۴. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *الواح وصایا*.^{۱۴۱۱} مصر: ابوالقاسم گلستانه شیرازی، {۱۳۴۲ ق}.
۳۵. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *خطابات*،^{۱۴۱۲} ج ۱. مصر: ناشر فرج الله ذکی الکردی، ۱۳۴۰ ق.
۳۶. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *خطابات*، ج ۲. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.
۳۷. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *خطابات*، ج ۳. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.
۳۸. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مفاوضات*.^{۱۴۱۳} مصر: مطبعه کردستان العلمیه (ناشر فرج الله ذکی الکردی)، ۱۹۲۰ م.
۳۹. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مکاتیب*،^{۱۴۱۴} ج ۱. مصر: مطبعه کردستان العلمیه (ناشر فرج الله ذکی الکردی)، ۱۳۲۸ ق.
۴۰. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مکاتیب*، ج ۲. مصر: مطبعه کردستان العلمیه (ناشر فرج الله ذکی الکردی)، ۱۳۳۰ ق.
۴۱. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مکاتیب*، ج ۳. مصر: مطبعه کردستان العلمیه (ناشر فرج الله ذکی الکردی)، ۱۳۴۰ ق.
۴۲. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مکاتیب*، ج ۴. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.
۴۳. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مکاتیب*، ج ۵. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
۴۴. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مکاتیب*، ج ۷. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
۴۵. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *مکاتیب*، ج ۸. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
۴۶. افندی، عباس {عبدالبهاء}. *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*. ج ۶. آلمان: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، {بی تا}.

۱۴۱۱- این کتاب در حکم وصیت‌نامه‌ی عبدالبهاء است که پس از مرگش بهاییان آن را منتشر کرده‌اند. در این کتاب به موضوع ولایت امرالله و نظام بیت‌العدل پرداخته شده است. البته پس از اعلام این وصیت‌نامه برخی از بهاییان (از جمله سهرابی‌ها) آن را ساختگی دانستند.

۱۴۱۲- مجموعه‌ای از خطابه‌ها و سخنرانی‌های عبدالبهاء است که در محافل و مجامع عمومی و سفرهایش به آمریکا و اروپا ایراد کرده است و در ۳ جلد به چاپ رسیده است. عباس افندی در این مجموعه، سعی نموده مقام پدرش بهاءالله را تا آنجا که می‌شود بالا ببرد و بهاییت را آن طور که به مذاق غربیان خوش‌تر می‌آید، تبلیغ نماید.

۱۴۱۳- این کتاب، بعد از ایقان، عمیق‌ترین کتاب فلسفی بهاییان محسوب می‌شود و در اصل پاسخ سوالات کلیفورد بارنی امریکایی و یا سخنان عبدالبهاء بر سر میز ناهار است که بعدها مرتب و منظم و به صورت کتابی مستقل درآمد است.

۱۴۱۴- مجموعه‌ی نامه‌ها و نوشته‌های متفرقه‌ی عبدالبهاء در مجموعه‌ای ۶ جلدی به نام مکاتیب جمع شده است.

۴۷. پیام آسمانی، ج ۱. فرانسه: انتشارات پیام بهایی (نشریه ماهانه محفل روحانی ملی فرانسه برای بهاییان ایرانی)، چاپ دوم، ۱۴۵ بدیع (۱۹۸۸ م).
۴۸. پیام بیت‌العدل. مورخ اسفند ماه ۱۳۴۴.
۴۹. پیام بیت‌العدل. مورخ ۲۰ جون ۲۰۰۸.
۵۰. جامعه عمومی دنیا، تهران: انتشارات لجنة جوانان بهایی تهران، ۱۳۳۸ ش.
۵۱. دوستدار، فرزین. پیام صلح. لوکزامبورگ: پیام دوستی (گروه میثاق)، ۱۹۸۵ م.
۵۲. زرقانی. محمود، بدایع الآثار، ج ۱. بمبئی: {بی نا}، ۱۹۱۴ م.
۵۳. سبحانی، موهبت. آموزه‌های نظم نوین جهانی بهایی. دهلی نو: مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۹ م.
۵۴. فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی، ج ۲. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۵۵. فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی، ج ۳. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.
۵۶. فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی، ج ۵. {بی جا}: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۵۷. فاضل مازندرانی، اسدالله. امر و خلق، ج ۳. لانگنهاین آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی، چاپ سوم، ۱۴۲ بدیع (۱۹۸۶ م).
۵۸. فاضل مازندرانی، اسدالله. تاریخ ظهور الحق، ج ۳. باهتمام، تدوین و بازنویسی عادل شفیح پور. {بی جا}: {بی نا}، {بی تا}.
۵۹. فتح اعظم، هوشمند. نظم جهانی بهایی (منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله). داندس کانادا: {بی نا}، چاپ دوم، ۱۵۱ بدیع (۱۹۵۵ م).
۶۰. فیضی، محمد علی. حضرت بهاءالله. لانگنهاین آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، چاپ دوم، ۱۴۷ بدیع (۱۹۹۰ م).
۶۱. قدیمی، ریاض. گلزار تعالیم بهایی. تورنتو کانادا: {بی نا}، چاپ دوم، ۱۹۹۵ م.
۶۲. کاب، استن وود. آرامش برای جهان پر آشوب. ترجمه‌ی جمشید فناپیان. دهلی نو: مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات مرآت، چاپ پنجم، ۱۹۹۴.
۶۳. کاشانی، جانی. نقطه‌الکاف. لیدن هلند: مطبعه بریل، ۱۹۱۰ م.
۶۴. گلپایگانی، ابوالفضل و گلپایگانی، مهدی. کشف النطاء عن حیل العداء^{۱۴۱۵}. عشق آباد روسیه: {بی نا}، ۱۳۳۴ ق.

۱۴۱۵- کتاب کشف النطاء مشتمل بر اسناد توبه نامه‌ی میرزا علی محمدباب است. این کتاب مورد تأیید و تصویب عبدالبهاء قرار گرفت به گونه‌ای که خطاب به میرزا مهدی که کار نیمه تمام میرزا ابوالفضل را پس از مرگش به اتمام رساند، چنین گفته است: «هر چند ماههای چند زحمت کشیدی و آرام نیافتی و شب و روز کوشیدی و جوشیدی تا آن که این کتاب مستطاب که آثار اخیره حضرت ابوالفضائل است جمع شد این کار چون بسیار مهم بود لذا در پرداختش هر زحمتی رحمت بود و هر مشقتی راحت ... یقین

۶۵. ماکسول، روحیه. گوهر یکتا. ترجمه‌ی ابوالقاسم فیضی، تهران: محفل ملی بهاییان ایران، ۱۲۶ بدیع (۱۳۴۸ ش).
۶۶. محفل روحانی ملی بهاییان آلمان. *منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله*. لانگنهاین آلمان: لجنه نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی، ۱۴۱ بدیع.
۶۷. *مطالع الانوار عربی (تاریخ نبیل)*. ترجمه عبدالجلیل سعد. رُبی جا: مطبعه المستقبل بمصر و الاسکندریه، رُبی تا ۱۴۱۶.
۶۸. مؤید، حبیب. *خاطرات حبیب*، ج ۱. رُبی جا: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
۶۹. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *آثار قلم اعلی*، ج ۱. کانادا: مؤسسه معارف بهایی، چاپ سوم، ۱۵۳ بدیع (۱۹۹۶ م).
۷۰. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *آثار قلم اعلی*، ج ۲. کانادا: مؤسسه معارف بهایی، چاپ سوم، ۱۵۹ بدیع (۲۰۰۲ م).
۷۱. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *آثار قلم اعلی*، ج ۳. کانادا: مؤسسه معارف بهایی، چاپ سوم، ۱۶۳ بدیع (۲۰۰۶ م).
۷۲. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *آثار قلم اعلی*، ج ۴. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.
۷۳. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *ادعیه حضرت محبوب*. مصر: ناشر فرج الله ذکی الکردی، ۱۳۳۹ ق.
۷۴. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *اشراقات و چند لوح دیگر*.^{۱۴۱۷} رُبی جا: رُبی نا، رُبی تا.
۷۵. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *اقتدارات و چند لوح دیگر*. رُبی جا: رُبی نا، رُبی تا.
۷۶. نوری، حسین علی {بهاءالله}. *اقدس*.^{۱۴۱۸} رُبی جا: مرکز جهانی بهایی حیفا، {۱۹۹۵ م}.

است که نتایج عظیم خواهد داشت و چون ترویج گردد نهایت سرور و حبور برای شما حاصل شود:» عبدالبهاء، *مکاتیب*، ج ۳، ص ۲۷۴.

۱۴۱۶- گویا شخصی به نام نبیل زرنندی کتاب تاریخی درباره‌ی باییت و بهاییت به زبان فارسی نوشته است. سپس شوقی افندی کتاب وی را به انگلیسی ترجمه و اصلاح کرده و نامش را *The Dawn Breakers* گذاشته است. عبدالجلیل سعد نیز کتاب شوقی را به عربی ترجمه نموده و نامش را *مطالع الانوار* اتخاذ کرده. پس از او اشراق خاوری آن را دوباره به فارسی ترجمه نموده است. لذا از آنجا که نمی‌توان به صراحت نویسنده‌ی این کتاب را نبیل زرنندی دانست، کتاب مذکور بدون ذکر نام نویسنده آورده شده است.

۱۴۱۷- این کتاب شامل چندین لوح بهاءالله است که به زبان‌های فارسی و عربی نگاشته شده. نام یکی از این الواح، *اشراقات* است و عنوان کتاب نیز از همین لوح، اتخاذ گردیده. کتاب *اشراقات*، از جمله‌ی معروف‌ترین کتب بهاءالله است.

۱۴۱۸- کتاب *اقدس*، کتاب احکام بهاییان است. این کتاب، علاوه بر آیات اقدس که تماماً به زبان عربی است، بخشی فارسی به نام رساله سؤال و جواب دارد که پاسخ‌های بهاءالله به سؤالات یکی از خوانندگان اقدس است. درضمن بخش‌هایی از این کتاب، مانند مقدمه و یا فصل یادداشت‌ها و توضیحات، به قلم شوقی افندی و بیت‌العدل اعظم است.

۷۷. نوری، حسین علی {بهاءالله}. /یقان.^{۱۴۱۹} هوفمایم آلمان: مؤسسه ملی مطبوعات بهایی آلمان، چاپ اول (نشر جدید)، ۱۵۵ بدیع (۱۹۹۸ م).
۷۸. نوری، حسین علی {بهاءالله}. /المجموع الاول من رسائل الشيخ البابی البهائی بهاءالله، با تدوین و جمع آوری بارون ویکتور روزن. سن پترزبرگ روسیه: مطبعه دار العلوم، ۱۹۰۸ م.
۷۹. نوری، حسین علی {بهاءالله}. بدیع. /تهران: {بی نا}، {بی تا}.
۸۰. نوری، حسین علی {بهاءالله}. /لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به نجفی (لوح/ابن اللدب). /کانادا: مؤسسه معارف بهایی، ۱۵۷ بدیع (۲۰۰۱ م).
۸۱. نوری، حسین علی {بهاءالله}. /مجموعه الواح مبارکه. قاهره: مطبعه سعاده (ناشر محی الدین صبری کردی)، ۱۳۳۸ ق. (۱۹۲۰ م).
۸۲. یزدانی، احمد. /نظر اجمالی در دیانت بهایی. چاپ سوم و پنجم.

آثار بایی:

۸۳. شیرازی، علی محمد {باب}. /بیان فارسی. {بی جا}: {بی نا}، {بی تا}.
۸۴. شیرازی، علی محمد {باب}. /بیان عربی. {بی جا}: {بی نا}، {بی تا}.
۸۵. عزّیه خانم، شاه سلطان. /تنبيه النائمین. {بی جا}: {بی نا}، {بی تا}.
۸۶. شیرازی، علی محمد {باب}. /قیوم الاسماء (تفسیر سوره ی یوسف). {بی جا}: {بی نا}، {بی تا}.
۸۷. شیرازی، علی محمد {باب}. /لوح هیکل الدین. {بی جا}: {بی نا}، {بی تا}.

۱۴۱۹- کتاب ایقان، مهم‌ترین کتاب استدلالیه‌ی بهاییان است. این کتاب در اثبات قائمیت میرزا علی محمد باب نوشته شده و آن زمان که بهاءالله آن را می‌نوشته، از پیروان باب بوده و دعوی بر سر جانشینی باب را نیز با برادرش میرزا یحیی صبح ازل آغاز نکرده بود. ایقان، در دو باب تألیف شده است: در باب نخست سخن از این است که برای رسیدن به حقیقت، نمی‌توان به علم و عقل و ظاهر متون کتاب‌های آسمانی پیشین، استناد کرد؛ بلکه باید کور و کر شد و تنها به سخنان مدعی ظهور گوش سپرد. در باب دوم نیز بهاءالله سعی می‌کند به این سوال پاسخ دهد که اگر باب، همان قائم موعود است که قرار بوده سلطنت کند و دنیا را از عدل و داد پر کند و ... چرا خوار و ذلیل در تبریز تیرباران می‌شود؟

این کتاب یکی از اسناد مهم در پیوستگی و وابستگی دو مسلک باییت و بهاییت است.

۱۴۲۰- کتاب بیان، کتاب احکام بایبان است. ابتدا این کتاب به زبان عربی نوشته شد و سپس با شرح و تفصیل بیشتر، کتاب بیان فارسی نگاشته شد. قرار بوده بیان در ۱۹ واحد (فصل) و هر فصل با ۱۹ باب نازل شود ولی بیان عربی تا پایان واحد یازدهم و بیان فارسی تا اواسط واحد نهم نوشته می‌شود! بیان فارسی نزد بهاییان از اهمیت فوق العاده‌ی برخوردار است؛ چرا که میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) به استناد همین کتاب داعیه من یظهره اللهی را سر می‌دهد. لازم به ذکر است کلمه‌ی «بیان» در میان بایبان لفظ عامی است که به کلیه‌ی آثار میرزا علی محمد باب اطلاق می‌گردد.

آثار لاتین:

88. Abdu'l-Baha. *Abdu'l-Baha in London*. UK Bahá'í Publishing Trust, 1982.
89. Abdu'l-Baha. *Paris Talks*. UK Baha'i Publishing Trust, 1972.
90. Abdu'l-Baha. *Selections From the Writings of 'Abdu'l-Baha*. Baha'i World Centre, 1982 (lightweight edition).
91. Abdu'l-Baha. *Tablets of Abdul-Baha Abbas*. Baha'i Publishing Committee, 1909 edition.
92. Abdu'l-Baha. *The Promulgation of Universal Peace*, 2nd ed. US Baha'i Publishing Trust, 1982.
93. Baha'u'llah, *Gleanings from the Writings of Baha'u'llah*. US Baha'i Publishing Trust, 1990 (pocket-size edition).
94. Baha'u'llah, *Tablets of Baha'u'llah Revealed After the Kitab-i-Aqdas*. US Baha'i Publishing Trust, 1988 (pocket-size edition).
95. Buck, Christopher, eds. Cole, Juan R. and Momen, Moojan. *Symbol and Secret: Qur'an Commentary in Baha'u'llah's Kitab-i-Iqan*. United States of America: Kalimat Press, 1995.
96. Cobb, Stanwood. *Memories of Abdu'l-Baha in In his Presence: Visits to Abdu'l-Baha*. Kalimat Press, 1989.
97. Effendi, Shoghi. *The World Order of Baha'u'llah*. US Baha'i Publishing Trust, 1991 (first pocket-size edition).
98. Effendi, Shoghi. *Dawn of a new day*. Bahá'í Publishing Trust of India.
99. Hornby, Helen Bassett. *Lights of Guidance: A Baha'i Reference File*. New Delhi: Baha'i Publishing Trust, 1983.
100. Jarecki, Eugene. *The American Way of War: Guided Missiles, Misguided Men, and a Republic in Peril*. Free Press, 2010.
101. Mathews, Gary L. *The Challenge of Baha'u'llah: Does God Still Speak to Humanity Today*. George Ronald Pub Ltd, 2001.
102. Mill, John Stuart, *The subjection of Women*. London: Longmans, Green and Co., 1869.
103. Rabbani, Ahang, *Eight Years Near Abdu'l-Baha: The Diary of Dr. Habib Mu'ayyad*. 2013.
104. Stockman, Robert. *Revelation, Interpretation, and Elucidation in the Baha'i Writings in Scripture and Revelation*, ed. Momen, Moojan. Oxford: George Ronald, 1997.

105. Smith, Peter. *An Introduction to the Baha'i Faith*. Cambridge: Cambridge University Press, 2008.
106. Taherzadeh, Adib. *The child of the covenant: A Study Guide to the Will and Testament of 'Abdu'l-Baha*. Oxford: George Ronald, 2000.
107. Taherzadeh, Adib. *The Revelation of Baha'u'llah*. Oxford, 1974.
108. Various. *A Compilation on Baha'i Education*. Haifa: Research Department of the Universal House of Justice, Baha'i World Centre, 1976.
109. Zarandi, Nabil. *The Dawn-Breakers: Nabil's Narrative of the Early Days of the Baha'i Revelation*. US Baha'i Publishing Trust, 1932.